

نامہ ہامی  
عین القضاۃ ہمدانی

جلد دوم

بہ ہستام

دکتر علی نقی منزومی - دکتر عتیق عثمانی

نامه های  
عین القصص است همدانی

نامه های  
عین القضاة مهدانی

جلد دوم

به اتمام

دکتر علینقی منزوی - دکتر عصفیة غیران

این کتاب بسمایه کتابفروشی منوچهری و کتابفروشی زوار با موافقت آقایان  
عقیق عسیران و علینقی منزوی  
با نظارت و اصلاح آقای حسین خدیو جم  
در سال ۱۳۶۲ تجدید چاپ  
شد

چاپ دوم ۱۳۶۲

تیراژ ۲۰۰۰

چاپ افست گلشن

## پیش‌گفتار

پس از آنکه در سال ۱۹۶۹ موفق به نشر بخش‌یکم از نامه‌های عین‌القضات شدم، پیش‌آمدهای گوناگون کسالت پدرم و مرگ آن مرحوم و مادرم در سال بعد، مرا مجبور ساخت مدتی در نجف بمانم و امید توفیق چاپ بخش دوم را از دست بدم. ولیکن تشویقهای برادر بزرگوار و ترسای خودم دکتر عقیف عسیران دو باره مرا امید وار ساخت، و به‌صومعهٔ پرو مهر و محبت خود در فنار بیروت کشانید و به‌کار واداشت.

در این هنگام، یافت‌شدن نسخهٔ مجموعهٔ نهم از این نامه‌ها، نسخهٔ بریتیش موزیوم، که در زیر معرفی خواهد شد و تهیهٔ عکس از آن بوسیلهٔ دوست عزیزم آقای احمد قاسم زاده، رونقی تازه به‌کار ما بخشود، و موجبات تصحیح غلطهای فراوان و خوانا کردن برخی واژه‌های ناخوانا را فراهم کرد.

اما با این‌همه، به‌سبب ناسازگاری روزگار، امکان و وقت کافی برای تکمیل مقدمهٔ عمومی که شامل چکیدهٔ افکار نویسندهٔ آنها، این صوفی بزرگ و شهید راهِ فکرو اندیشه، و نیز تحقیق در خواص دستوری این نامه‌ها و چگونگی انشا و بیان او دست‌نداد. و به‌ویژه، چون چاپ همهٔ نامه‌ها در این جلد نیز پایان نیافت، و من مجبور شدم که مقداری از

نامه‌های تک نسخه‌ها را به امید یافتن نسخه دیگر از آنها، برای تصحیح و چاپ در بخش سوم بجاگذارم، تا چار چاپ مقدمه نامبرده رانیز برای جلد سوم گذاشتم تا فرصتی بیشتر برای بررسی وجود داشته باشد.

در باره عین القضاة، اضافه بر مقالاتی که در مقدمه بخش یکم بدانها اشارت کردم، اخیراً مقاله پرفسور برتلس نیز به وسیله دخترم دکتر پروین منزوی به فارسی ترجمه شد و در مجله وحید شماره ۱۱ (خرداد ۱۳۴۸ = مه ۱۹۶۹) صفحات ۵۱۴ - ۵۲۹ در تهران منتشر گردید.

اینک شناسای نسخه تازه به دست آمده‌ایکه از صفحه ۳۳ این بخش مورد استفاده قرار گرفته است:

### نسخه L:

این نسخه به شماره Add 16-823 در کتابخانه بریتیش موزیوم لندن نگاهداری می‌شود، و داری 92 سرنامه است. تاریخ ندارد، و تا آنجا که از روی عکس حدس می‌زنم شاید در سده نهم هجری نوشته شده باشد، خطش نسخ است و 367 برگ و هر صفحه 17 سطر دارد. نسخه کامل است ولیکن نامه شمار ندارد و من برای آن شماره نهادم.

این نسخه برادر نسخه‌های I و P می‌باشد که در پیش‌گفتار بخش یکم معرفی شده‌اند، و گویا از روی نسخه‌ای نوشته شده است که نسخه I نیز از روی آن نوشته شده بود، و بدین سبب در ترتیب نامه‌ها و حتی در رسم خط و در کاهش و فزونی‌ها با آن برابر است. چنانکه:

آ - نیم دوم نامه (31 چ) که در I و P جدا شده و نامه (P 27) را ساخته است، در L نیز جدا گردیده و شماره (L 30) دارد.

ب - نامه‌های ( 83 و 74 چ ) که در I و P به یکدیگر پیوند شده و به صورت نامه ( 28 a و 28 b ) در آمده، در L نیز یکی شده و شماره ( 31 a و 31 b ) دارد .

ج - نامه های ( 107 و 34 چ ) که در I و P يك نامه شده و شماره ( 29 a و 29 b ) دارد ، در L نیز متحد شده، شماره ( 32 a و 32 b ) دارد .  
د - نامه‌های ( 114 و 113 چ ) که در I و P يك نامه شده و شماره ( P 76 ) دارد ، در L نیز یکی شده و شماره ( L 70 ) دارد .

ه - نیمه دوم نامه غزالی ( M 5 ) که در I و P به دنبال نامه ( P 94 ) پیوند شده است ، در L نیز به دنبال ( L 88 ) چسبانیده شده است .  
حاشیه ج 2 ص 85 دیده شود .

و - نامه ( M 6b ) که در I و P به پایان نامه ( P 47 ) پیوست شده ، در نسخه L نیز به دنبال نامه ( L 50 ) چسبیده و ( L 50b ) را تشکیل داده است .

اما مجموعه L تنها 92 سرنامه در بر دارد ، در صورتیکه نسخه I 86 سرنامه و نسخه P دارای 98 سرنامه است . سبب اختلاف میان دو نسخه I و P در پیش گفتارِ جلدیکم گفته شد، و در اینجا تنها سبب اختلاف نسخه L را با آن دو نسخه یاد می‌نمایم :

آ - نامه‌های ( 14 و 15 و 16 چ ) که از دو نسخه I و P افتاده است در برادرشان ( نسخه L ) به‌جامانده است .

ب - نامه ( 17 چ ) که در I و P دو بخش شده و 14 و 15 نام گرفته، در L يك نامه است و همان شماره 17 را دارد .

ج - ته نامه ( 21 چ ) و سر نامه ( 22 چ ) که در نسخه‌های I و P از جای

خود جدا شده و میان آنها، با افزودن چند سطر، به هم چسبانیده شده، و به صورت يك نامه در آمده و شماره 19 دارد، در نسخه L به صورت اصلی است، یعنی در پایان 21 و آغاز 22 جا دارد. و چند سطر افزایش را ندارد. (ج 1 ص 183 دیده شود).

د - نامه های (63 و 108 چ) که در P به غلط یکی شده و شماره (37 a و 37 b) دارد، در نسخه L به درستی به صورت دو نامه 40 و 41 دیده می شود.

ه - نامه (65 چ) که در P به چهار بخش شده و شماره های (39 و 40 و 41 و 42 P) دارد، در نسخه I به سه بخش در آمده و شماره های (43 و 44 و 45 L) دارد.

و - از میان نامه P 52 (=رسالة جمالی) تا میان نامه P 61 (=87چ) 9 نامه، از نسخه L افتاده است. پس به دو نیم نامه باقی مانده شماره (55 a و 55 b L) داده شد. و این کاستی در I و P دیده نمی شود.

ز - همچنانکه در پیش گفتار بخش نخست گفتم: از میان نامه P 33 تا میان نامه P 46 دوازده نامه از نسخه I افتاده است، و دو نیم نامه باقی مانده به صورت يك نامه در آمده که شماره (I 33 a و I 33 b) گرفته و موجب اختلاف شماره ها در دو نسخه I و P گردیده است. اما این نقص در نسخه L رخ نداده، و L مانند P سالم است.

بنا بر آنچه گذشت، شماره نامه ها در مجموعه L: از شماره 18 به بالا دو شماره بیشتر از I و P نشان داده می شود. و از شماره P 20 به بالا، سه شماره. و از شماره P 38 به بالا، چهار شماره بیشتر از P دارد. و از شماره P 43 به بالا، سه شماره بیشتر از P دارد. و از شماره P 62 تا پایان نسخه P، شماره های نسخه L شش عدد کمتر از نسخه P نشان می دهد.



## گروه بندی نسخه ها :

با به دست آمدن نسخه L آشکار شد که مادر گروه PLI یعنی نسخه ای که این سه نسخه از آن گرفته شده است دارای 101 نامه می بوده است ، اگرچه اکنون نسخه I فقط 86 سر نامه و L تنها 92 سر نامه و P 98 سر نامه در بر دارد . زیرا که بزرگترین این سه مجموعه که نسخه P می باشد دارای 98 نامه است و سه نامه میان 13 a و 13 b از آن و از نسخه I افتاده است ، در صورتی که در L باقی می باشد . و 12 نامه از میان 33 a و 33 b از نسخه I افتاده است که در L و P جای است .

بنا بر این ، گروه مجموعه های PLI پس از مجموعه M بزرگترین مجموعه های نه گانه می باشند . اما مجموعه M ، هم بزرگترین و هم منظم ترین همه مجموعه ها است ، و بد ترتیبی مجموعه های PLI را می توان به وسیله تطبیق با مجموعه M چنانکه در جدول شماره 1 انجام شده است ، بر طرف کرد . با این همه ، نسخه M نیز خالی از عیب نیست ، و بی نظمی های در نامه های M 43 = 97 چ . و M 102 = 36 چ . دیده می شود .

م شماره 43 M را به دو بخش تقسیم کردم . اما چون گروه PLI نیز در اینجا ما نند M بودند ناچار هر دو بخش را شماره 97 چ . نامیدم و دنبال هم چاپ کردم .

شماره M 102 را نیز به دو بخش تقسیم کردم ، بخش M 102 a با شماره 36 چاپ شد ، و بخش M 102 b در میان تک نسخه ها جا گذارده شد ، تا نسخه ای دیگر از آن یافت گردد و در جلد سوم چاپ شود .

بنا بر آنچه یاد شد در تکمیل آن باید گفت که مجموعه های نه گانه از نظر تعداد نامه ها که در بردارند به ترتیب زیر می باشند :

- 1 - مجموعه M که ۱۳۳ نامه دارد ، ویک پاره نامه بی سرورته نیز در دنبال شماره 102 آن است .
- 2 - گروه مجموعه های P L I که مادر آنها 101 نامه در برمی داشته ، اما اکنون I تنها 86 نامبر L 92 نامبر P 98 نامه در برادر .
- 3 - مجموعه K که 67 نامه دارد .
- 4 - مجموعه های T S که 64 نامه در بر می داشته است ولی فعلا از آغاز S ، 7 نامه راز آغاز T 33 نامه افتاده است .
- 5 - مجموعه N که اکنون 63 نامه در برادر ، و آغاز و انجامش افتاده است .
- 6 - مجموعه R که بنا بر گفته دکتر فرمنش در « أحوال عین القضاة - ص 129 » دارای هفت نامه است . لیکن نسخه عکسی که در بیروت بدست من بود تنها شش نامه را در بر دارد ، و هفتمین آنها که باید برابر 93 چاپی باشد در آن نیست و مطابقت داده نشده است .

در باره گروه بندی نسخه ها و مقایسه کلی آنها ، در پیش گفتار جلد یکم ص 8-9 آوردم که اِصالت گروه دوم N M بیش از گروه سوم P I می باشد ، و احتمال دادم که شاید نویسندگان در سده 10 و 11 هـ آنرا دستکاری کرده باشند ، و شاید عین القضاة که نسخه نامه ها را نگاه می داشت<sup>(۱)</sup> خود نامه ها را از نو بازبین کرده و در آنها دست برده باشد ، و گروه سوم نسخه های باشند که پس از آن تغییرات به وجود آمده و از روی آنها نوشته شده باشند .

و با به دست آمدن کهن ترین نسخه گروه سوم (نسخه A) و پس از بررسیهای چندمین بار ، گمان دوم در من استوارتر گردید ، زیرا که بندهای آغاز و انجام برخی نامه ها که دارای نام کسان و احوال پرسیمهای خصوصی بوده ،

۱ از گفته عین القضاة در آغاز نامه 52 در ص 6 ص 400 ج 1 بر می آید که ری نامه های گذشته خویش را باز می خوانده و از آن احساس غرور و افتخار می کرده است . راز نامه 48 در ص 363 ص 11 - 12 بر می آید که نامه را برای شخصی معین نوشته بلکه آنرا برای فرزند احمد فرستاده ، و در آنجا نسخه کرده اند و به کسانی داده اند .

در گروه سوم (PLI) از قلم انداخته شده، و به جای آنها عبارتهای کلی دعا مانند افزوده شده است. برای مثال بندهای 672، 676، 681 ج 2 دیده شود.

فهرست نامه ها :

چنانکه جدول شماره 2 این مقدمه نشان می دهد نامه های که در این دو بخش چاپ شده است، هر يك از روی چند نسخه تصحیح شده است که در نه مجموعه ای که در دست داشتیم بوده اند. به جز نامه های 62 (در بخش نخست) و 88 و 89 و 102 (در بخش دوم) که برای حفظ رابطه موضوعی آنها با نامه های پیش و پس آن، به صورت تک نسخه و با تصحیح حدسی چاپ شده اند.

نامه های باقی مانده که در این دو بخش چاپ نشده همگی تک نسخه هستند، و برای تصحیح آنها جز حدس و گمان راه دیگر در اختیار نداریم. و من پیش از فهرست نامه های چاپ شده فهرستی از نامه های چاپ نشده موجود در آن نه مجموعه به نظر خوانندگان می رسانم و از ایشان می خواهم که برای کمک به تصحیح این نامه ها که به علت تک نسخه بودن، تصحیح و چاپ آنها به تأخیر افتاده است، هر گاه از نسخه ای آگاهی یافتند لطفاً ما را از آن آگاه سازند.

فهرست نامه های چاپ نشده :

نخست باید یاد آور شوم که نامه های مجموعه های TSR همگی چاپ شده است. و در اینجا برای آسان کردن کار، از هر يك از مجموعه های دیگر که چیزی از آن چاپ نشده مانده است، فهرستی جداگانه می آورم. و این کار را با مجموعه M آغاز می کنم، زیرا که هشت نامه چاپ نشده اول این مجموعه، از غزالی به عین القضاة نوشته شده، و برخی از آنها با گروه مجموعه های PLI مشترك می باشند و می باید با آنها مقایسه گردند. و پس از آن شماره نامه های تک نسخه چاپ نشده مجموعه M، و سپس آن نسخه K را، و در پایان، از آن نسخه N را می آورم.

( جدول شماره ۱ )

فهرستِ نامه‌های چاپ‌نشده نسخه مجموعه M با مقایسه با گروه P L I : M

	P	L	I	M
از غزالی به عین القضاة است .	97	91	85	1
« «	98	92	86	2
از عین القضاة به غزالی است لیکن تک نسخه است	-	-	-	3
از غزالی به عین القضاة است و تک نسخه .	-	-	-	4
« « «	-	-	-	5 a
از غزالی به عین القضاة است .	94b	88b	82b	5b
« «	95 a	89 a	83 a	6 a
« «	47 b	50 b	35 b	6 b
« «	48 a	51 a	36 a	7 a
« «	95 b	89 b	83 b	7 b
« «	96	90	84	8
« «	48b	516	36b	49
از عین القضاة است لیکن عربی است	85	79	73	131

در پیش‌گفتار بخش یکم ص 4 - 5 گفتم که 4 نامه آغاز مجموعه M از غزالی است ، ولی پس از آن دریافتیم که نامه‌های 4 - 8 و نیز نامه 49 آن مجموعه ، آشکارا از غزالی است . و نامه‌های 1 و 2 ی آن مجموعه نیز از نظر روش انشا مانند آنها هستند ، و در مجموعه‌های گروه P L I پس از نامه M 8 نهاده شده و عنوان آنها را چنین آورده‌اند : ومن کتبه ایضاً رحمة الله علیها ، و چنین می‌نماید که نویسنده آنها را نیز از غزالی می‌دانسته است .

و به جز آنچه در جدول بالا یاد شده است ، همه نام‌های مجموعه‌های گروه P L I به چاپ رسیده است . ولی از مجموعه M هنوز تک نسخه‌نامه‌های : 66 ، 73 ، 77 ، 81 ، 102 b<sup>(۱)</sup> ، 111 ، 112 ، 123 ، 125 ، 130 بر جای مانده است . و از مجموعه K نام‌های تک نسخه : 41 ، 44 ، 52 ، 56 ، 57 ، 59 ، 60 ، 61 ، 65 . و از مجموعه N نام‌های تک نسخه 20 ، 49 ، 50 ، 51 ، 52<sup>(۲)</sup> ، 53 ، 59 ، 60 ، 61 . چاپ نشده است ، بنا بر این از هر يك از دو مجموعه K و N نه تک نسخه نامه ، و از مجموعه M نیز نه تک نسخه و يك پاره نامه بی سر ، بر جای مانده است که بایستی پس از یافتن نسخه دیگر ، آنها را تصحیح و آماده چاپ نمود .

### جدول شماره 2 فهرست نام‌های چاپ شده :

در زیر ، فهرست نام‌های چاپ شده را با اشارت به شماره آن‌نامه در هر يك از مجموعه‌های نه گانه می‌آورم . و چون هنگام چاپ برخی نام‌ها ، از همه نسخه‌های موجود آن استفاده نشده است ، من در این فهرست ، موارد عدم استفاده را نیز یادآوری کرده‌ام تا در چاپ دوم مورد بررسی قرار گیرد . و در حقیقت ، این فهرست کلیدی است که به وسیله آن می‌توان در نام‌های عین القضاة تجدید نظر نمود و از نو تصحیح کرد ، یا نه ، بدون این فهرست بایستی همه رنجها که من برای فراهم ساختن آن کشیدم از نو متحمل گشت .

۱ - نامه 102 a به شماره 36 درج I ص 299 به چاپ رسیده است .

۲ - جامی در « نفعات الانس » از این نامه و نامه 81 ج . نقل کرده است . ( نامه 81 ج 2 ص 171 حاشیه دیده شود ) و چنین می‌نماید که مجموعه N روزگاری به دست جامی رسیده بوده است .

چنانکه در این جدول دیده می شود :

۱ - ترتیب 27 نامه نخستین که خود عین القضاة آنها مرتب نگاشته است ، در همه نسخه های یکسان بوده است . و اگر 9 نامه در آغاز مجموعه M افزوده نشده بود ، و نیز اگر نامه های 14 و 15 از مجموعه های I و P نیفتاده بود ، هر اینه شماره نامه ها در همه شش مجموعه که این بخش را در بر دارند ، برابر می بود .

۲ - به جز نسخه L که پس از پایان چاپ بخش یکم به دست ما رسیده است ، در مورد چند نامه دیگر نیز هنگام چاپ ، از همه نسخه هایش ، چنانکه می بایستی استفاده نشده است ، و در این جدول ، شماره آنها با حرف سیاه نشان داده شده است ، تا در چاپ دوم مورد استفاده قرار گیرند .

من يك بار ديگر پس از به دست دادن شناسنامه و مشخصات 28 تك نسخه نامه ، از همه سررشته داران و اهل ذوق می خواهم که در یافتن نسخه دیگر برای تصحیح آنها کمک نمایند .

مدرسه بیت العنایه . فنار . بیروت

فوریه ۱۹۷۲

علینقی مزوی



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱ - الحمد لله واهب العقل والحياة تعالى جده ، دی روز پنجشنبه  
 3 حادی عشر ربیع الاول مکتوبی نوشتم بدان برادر اعز ، اطلال الله بقاه  
 وملك به سبیل الرضوان ، در آن معنی که نوشته بود که سؤاها درپیش  
 است که از آن خاموش می باشم ، ودر آن مسأله سخن سخت دراز است ،  
 6 امّا دی روز ، چون کاغذ برسد وملالت خاطر براه آمد ، بر آن قدر  
 إختصار کردم ، وامروز از من کسی عنایت نامه درخواست کرد .  
 خواستم که در حق او چیزی نویسم . چون تسمیه نبشته بودم در خاطر  
 آمد که در تکملة آن چیزی نویسم ، وندانم که وقت چه إملا  
 9 خواهد کرد .

- بدان و آگاد باش که ترا اولاً معنی حرام و واجب و مباح بیاید  
 12 دانست ، تا بدانی که سؤال کجا حرام بودو کجا واجب و کجا مباح .

1 بسم . . . الرحيم P بسم . . . الرحيم وبه نستعين M المکتوب الثلاثون K ومن کتبه  
 رحمه الله ۱ بسم . . . الرحيم N ومنها بسم . . . الرحيم اعوذ بك يا لطيف R / 2 الحمد . . .  
 جده K در بیان واجب و مباح و حرام و مندوب و مکروه M - R P N / 2 - 12 دی . . .  
 مباح K M - R P N / 3 عشر R P K و عشرین N / 4 که نوشته بود R K نوشته بود N  
 که نوشته بودی P / 5 سخت K M - R P / 6 ملالت خاطر K ملال R N ملامت P /  
 7 عنایت نامه N K عنایت R P / کرد K حرفی N - R P / 8 چیزی K حرفی P - R N /  
 خاطر م K خاطر R P N / 9 که در R P K - N / چیزی P K چیزی دیگر R N / که  
 وقت P K وقت R N / 12 مباح P N مباح بود R K .

\* \* \* نامه شصت و پنجم R 3 . 40 . 41 . 42 . P 39 . N 6 . M 60 . K 30 \* \* \*



۲- تمهید اصل . در مقصود فهم باید کرد ، هر که روی درکاری آورد  
 و اُورا آن کار بدست آوردن ضرورت بود ، اول وظیفَتِ او آت بود که  
 3 بدانند که اُورا چه بباید کردن بضرورت ، تا به مقصود رَسد . و از کدام  
 کارش پرهیز باید کردن بضرورت ، تا از آن باز نماند ، و کدام کار است  
 که بدان اقدام و اِحجام واجب نیست ، چه تعلق ندارد آن کار به  
 6 مقصودِ او . مثاله : چون کسی خواهد که نامه نازی نویسد ، اُورا بعضی  
 کارها کردنی بود بضرورت و بعضی بضرورت نا کردنی ، و بعضی بود که  
 بدان مخیر بود ، خواهد بکند و خواهد نکند .

۳- اُولاً اَسامیِ مفردات ، اُورا یاد گرفتن واجب بود ، چه اگر یاد نگیرد  
 هرگز نامه نتواند نوشتن . چنانکه نداند که آسمان و زمین و کوه و سنگ و  
 نان و آب و روغن و اُنگبین و چشَم و گوش و زبان و دهان در نازی چه نام  
 12 دارد . و اگر این بنماید محال بود که به مقصود خویش رسد هرگز . و امثال  
 آن که بروی واجب بود بسیار بود ، که باز گویم ؛ مثلاً نان خوردنش و آب

1 تمهید . . . کرد K تمهید اصل فی المقصود R N بدانکه P - M / 2 و اُورا R P M K  
 که او / N / بدست آوردن R P M K - N / وظیفَتِ او K وظیفَتِ اُورا R P M وظیفَتی که  
 اُورا بود / N / که R P M K که او / N / 3 چه R P M K چه کار / N / کردن بضرورت  
 P N M کرد R K / 4 کردن بضرورت M کرد R P N K / نماند P N M مانند R K /  
 5 چه M K که R P N / آن R N M K بدان P / 5 - 6 به مقصود او مثاله N بمقصود  
 خود مثاله R M بمقصود خودش K مثاله P / 6 نویسد K بدانند نوشت P N تواند نوشت  
 R M / 6 - 10 او . . . نوشتن R P N K - M / 9 چه R K که P N / 10 هرگز  
 P N نازی R - K / 11 - 12 نام . . . بنماید R N M K خوانند P / 12 خویش  
 R P K - N M / امثال R P N K مثال M / 13 ان که . . . مثلاً R N M K این بروی  
 واجب بود که اگر یاد نگیرد و بسیار دیگر مثال چون P / که باز K تا R N M - P / و آب  
 . N - R P M K

آشامیدنش واجب بود ، زیرا که بقا و حیات از این مستفاد بود و بی آب و نان حیات بنماید ، و چون حیات بنماید و وصولش به مقصود محال بود .

- ۴ - و بعضی چیزها او را حرام بود ، که اگر آن چیز بکند ، از مقصود به ضرورت باز ماند . چنانکه نشاید که دست خود ببرد ، یا دیده خود کور کند . چه اگر چنین کند نامه ممکن نبود نوشتن . و در بعضی کارها بخیر بود که به نسبت با مقصود او نه حرام بود و نه واجب ، چون دستاری قصب مثلاً در سربستن ، چه اگر در سر بندد و اگر نبندد روا بود و بعضی بود که نه واجب ضروری بود ، اما کردنش به نسبت با مقصود او به از نا کردن بود . چون اشعار تازی بسیار یاد گرفتن . چه اگر اشعار یاد نگیرد ، از نامه نوشتن بتازی باز نماند . اما آن به یاد گیرد تا مکتوبات او موشح بود به اشعار عربی . و این قسم را در زبان شرع مستحب خوانند یا مندوب .

- ۵ - و قسمی دیگر بود که حرام تمام نبود . چه اگر بر آن اقدام کند از مقصود باز نماند . ولیکن ترکش بهتر بود از فعلش به نسبت با مقصود او ، چنانکه چیزی خوردن مثلاً که به حفظ زبان دارد ، این از مقصود

1 آشامیدنش P خوردنش R M K - N / و حیات M K ی حیات N ی  
حیات به امر الله R - P / مستفاد بود R P N M مستفاد است K . /  
2 حیات R N M K قوام حیات P / و چون حیات بنماید R P N M - K /  
3 حرام بود R P N حرام M محال بود K / آن چیز بکند R P M K چیزی نکند  
N / 4 چنانکه R M K - P N / 5 چه . . . نبود R M K چه چون چنین بود نامه  
ممکن نبود N که چون حال چنین بود ممکن نبود نامه P / 6 که R N M K که آن کار P /  
دستاری R M K دستار P N / 7 مثلاً در R N M K مثلاً بر P / چه . . . نپندد  
R N M K و جامه کتان پوشیدن که فعل و ترک این P / 8 کردنش R N M K کردن آن کار  
P / 9 بود P M - R N K / تازی R P N M - K / بسیار R P M بسی N - K /  
10 نوشتن بتازی R P N تازی خواندن M K / به R N M K بهتر P / 11 او R P M K  
N - / عربی R M K - P N / 13 - 14 چه . . . کند R M K که . . . نماید P N /  
14 بهتر R N M K به P / فعلش R N M K فعل P / 15 چنانکه R N M K - P / به حفظ  
R M K حفظ را N بحافظه P .

باز ندارد، چه شاید که حفظش مختل نشود و او بمقصد خویش رسد. اما آن به که نخورد، و این قسم را حرام مطلق نتوان نهاد که فوات مقصود از وی خیزد به ضرورت. و این قسم را به زبان شریعت مکروه خوانند نه محظور. و احکام ازین پنج قسم به هیچ وجه بیرون نیست: واجب و مندوب و مباح و مکروه و محظور.

6 - تمهید اصل ثانی: خدای تعالی هر چه آفرید بدو قسم آفرید. بعضی بخودی خود آفرید بی واسطه دیگری. و بعضی بواسطه آفرید. و این واسطه إما آدمی بودو إما فرشته و إما شیطان. «لما خلقت بیدي» کنایت است از آن که بی واسطه آفریند. چه اگر همه بخودی خود آفریدی بی هیچ واسطه، پس در حق آدم چرا گفتی که «خلقت بیدي»! و بعضی بواسطه آفرید چون علم مصطفی و انبیا که بواسطه جبرئیل پیداکنند، لابل «علّم بالقللم» خود صریح است، و چون غوایت و ضلالت بوجهل و کفار که بواسطه ابلیس و جنود او بود که «استفز من استطعت منهم»، هم او کند ولیکن به واسطه.

15 - 7 - چنان که این کلمات من برین کاغذ نوشتم ولیکن به واسطه قلم. اگر گویم: قلم چه بود؟ من نوشتم، راست بود. و اگر گویم: این قلم سخت نیکو می نویسد و اضافت با قلم کم، هم راست بود. و اگر گویم مخاطباً

1 چه شاید MK که روا بود RPN / و او RPNM ولیکن او K / خویش RPNM  
 2 / K - نهاد PNM خواند R K / فوات NMK فوت RP / 3 را به RPNK را در  
 M / 4 پنج . . . وجه NM بیج وقت از این پنج قسم R پنج قسم P - K / 6 تمهید . . .  
 خدا RNK . فصل فی التحقيق خدا M ای عزیز بدانکه حق P / آفرید N آفریند M بود  
 RPK / 7 بعضی . . . آفرید بی RPNK بی M / بواسطه آفرید RPKK بواسطه  
 N / 8 ص 38 : 75 / 9 آنکه RPNM آنچه K / هم RPKK - N / 11 آفرید  
 RPNK آفریند M / 12 پیدا کند RMK پیدا کرد N بود P / الملق 96 : 4 / 13 بود  
 RPNK - N / 13 - 14 الاسراء 17 : 64 / 15 کلمات RPNK کلمه M / برین  
 MK بدین R که برین P بر N / به واسطه PM به RNK / 17 می RPKK - N /  
 و اگر گویم مخاطباً K - RPNM .

- للقلم : وما كتبتَ إذ كتبتَ ولكني كتبتُ ، هم راست بود . اکنون « هل من خالق غير الله » حقیقت دان . چه إضافتِ کتابتِ با من در نظرِ عموم حقیقت بود وإضافتِ با قلم مجازی بود نه حقیقی . و افعالِ خدای را باغیار که واسطه باشند در قرآن و اخبار نسبت کنند أما مجازی بود چنان که گویند الحیاط یخیط ، والشیطان یغوی والملکُ یهدی . و « إنك لتهدی الی صراطٍ مستقیمٍ » مجازِ قرآن دان ، خطاب با قومی که در درونِ پرده ایشان راه نیست . « إنك لا تهدي من أحببت » حقیقت این مجاز است ، خطاب با مصطفی صلعم - که در درونِ پرده های غیب بر حقیقتِ کار مطلع بود که « وما تشاؤون الا أن یشاء الله » .

- ۸ - ای عزیز ! « لقد كان في قصصهم عبرة » بنیامین در درون پرده با قومی که در درونِ پرده بودند دانست که او دزدی نکرده است .  
 12 اما یوسف اُورا گفت که بیرونِ پرده چنین خبر ده که من دُزدم « قل إن ضللتُ فانما أضل علی نفسي » جنابِ مقدسِ مارا از آلودگی خود منزّه دار . ممعاً وطاعة ! أنا بشرٌ أغضبُ كما یغضبُ البشرُ . اگر

1 للقلم . . . بود RPNM - K / اشارت است بآیت : وما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی . الأنفال 8 : 17 / 1 - 2 الفاطر 35 : 3 / 2 - 3 عموم حقیقت بود RNM عموم حق است K عموم حقیقت بود P / 3 اضافت RPK اضافت NM / 3 - 4 و افعال . . . بود RPNM - K / 3 را PN - M / 4 نسبت کنند PN هست M / 5 - 6 الشوری 42 : 52 ك / 6 دان NK در آن RM دان و آت P / 7 القصص 28 : 56 ك / خطاب RPNK و خطاب M / 8 بود که RK بود این بود که PM بود N / 9 الانسان 76 : 30 م / 10 یوسف 111 : 111 ك / 11 نکرده است K نکرد RNM نکند P / 12 بیرون RNM از بیرون PK / خبر ده RPNM بگو K / 12 - 13 سباء 34 : 50 ك / 13 مقدس مارا RPNM منزّه مقدس K / 13 - 14 خود منزّه دار RPNM مقدس و منزّه دان K / 14 انا . . . البشر RNMK اغضبُ كما تغضبُ البتة P / .

کسی در درون پرده نبود با یوسف بنیامین گوید : که بنیامین  
 دزدی نکرد ! چه گوی یوسف و بنیامین هر دو او را تکذیب کنند ؟  
 3 زیرا که آنها که دانستند خود نگویند . کافران گفتند : همه از اوست  
 تلقیباً من قوله تعالى : « وما تشاؤون إلا أن يشاء الله » . خدا ایشان را  
 تکذیب کرد . تا از قرآن نشنوی تصدیق مکن ! « وقالوا لو شاء الرحمن  
 6 ما عبدناهم » أي الأصنام . « ما لهم بذلك من علم إن هم إلا يخرصون »  
 أي يكذبون . جای دیگر گوید - هم حکایت از کفار - وقالوا « لو شاء الله  
 ما أشركنا ولا آباؤنا » . پس در جواب گوید : « كذلك كذب الذين من  
 9 قبلهم حتى ذاقوا بأسنا . قل هل عندكم من علم فتخرجوه لنا إن تتبعون  
 إلا الظن وإن أنتم إلا تخرصون » .

۹ - ای عزیز ! پنداری هرگز جمالِ حرفی از کلامِ لم یزل دیده‌ای ؟  
 12 لا والله ! از مقصود دور افتادم . هرکاری که در قرآن با غیر منسوب  
 بینی میدان که مجاز است نه حقیقت « قل يتوفيك ملك الموت » این  
 مجاز است . حقیقتش کجا است ؟ « الله يتوفى الأنفس حين موتها » .  
 15 « والله خلقكم وما تعملون » فصل خطاب است درین معانی . « قاتلوم

1 نبود M - R P N K / 1 و 2 بنیامین N ابن یامین R P M K / 3 آنها که P N M  
 نهاد او را P K / خود R P N M هر دو K / کفران N کفار R P M K / همه از دست  
 R P M K - N / 4 انسان 76 : 30 م / 5 تا R N M K و تا P / 5 - 6 زخرف  
 43 : 20 ك / 6 الزخرف 43 : 20 ك / 7 - 10 أي . . . تخرصون R - P N M K /  
 7 حکایت از کفار N K از کفار M این حکایت P / وقالوا N M K وسيقول الذين اشركوا  
 P / 7 - 8 الانعام 6 : 148 ك / 8 - 10 الانعام 6 : 148 ك / 11 دیده این R N M K  
 دیده یا دانسته ای P / 12 از R N M K اکنون از P / دور افتادم R M K خود دور  
 افتادم P دور ماندم N / 13 السجدة 32 : 11 ك / 14 حقیقتش کجا است R P M K  
 البته حقیقتش N / 14 الشعراء 26 : 24 ك / 15 الصفات 37 : 26 ك / است در این معانی  
 R M K است در این معنی P در این N / التوبة 9 : 14 م .

يُعَذِّبُهُمُ اللهُ بِأَيْدِيكُمْ « همین است . « فَلَئِم تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللهُ قَتَلَهُمْ » همین است . « ای عزیز ! اگر نه آن بودی که « يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ » ابلیس و جبرئیل چه کردند ؟ گیرم که خلق را ابلیس اِضْلال کند ، ابلیس را بدین صفت که آفرید ؟

گر سحر ز جادوانِ بابل خیزد ، از بابلیان که رَسْتَخِيز اُنْگِيزَد ؟  
هم او گفت : « إِنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَّزَّؤُهُمْ أَرْأَ » .

۱۰ - أما موسى صفتی باید تا در حالِ مستی گوید : « إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ » . « وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ » چه معنی دارد ؟ بارخدا یا ! تا کنون خاك بر سر می کردم از دستِ سامری و می گفتم :

همه رنج من از بلغار یا نست که ما دامم می باید کشیدن  
اکنون استغفار می کنم و می گویم : « إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تَضِيلُ يَهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ » از سخن های خود بقیه آیات :

همی آرند توکانرا ز بلغار زهر پرده مردم دریدن  
گنه بلغاریان را نیزم نیست بگویم گرتو بتوانی شنیدن  
خدایا این بلاو فتنه از تو است ولیکن کس نمی یارد چنیدن

1 التوبة 9 : 14 م / الانفال 8 : 17 م / 2 ای R N M K حقیقت این است ای P /  
2 - 3 النحل 16 : 93 ك والفاطر 35 : 8 ك / 4 بدین R P N K برین M / 5 آفرید R N K  
آفریده بیت P M / 5 این شعر در R P N M در اینجا است و در K در سطر دوم پیش  
از کلمه ای عزیز جا دارد / 6 سورم 19 : 83 ك / 7 أما R P N M - K / 8 در R M K  
که در N از P / 7 - 8 الاعراف 7 : 155 ك / 8 طه 20 : 85 ك / 9 بار R N K گفتن بار  
P M / 10 رنج P M جور R N K / ما دامم R N M K تا کامم P / 11 و می گویم  
R P M K - N / 11 - 12 فضل ... تشاء N - R P M K / 12 از ... آیات P بیک باره  
بخواهم گفت تا که R بیت M - N / 13 این بیت در P M در اینجا است و در R N K  
پس از چهار بیت دیگر جا دارد / زهر P N M K برای R / 14 را ... نیست P N M K  
هم نیست گویم R .

لب و دندان این ترکان چون ماه بدین خوبی چه بایست آفریدن!  
که از بهر لب و دندان ایشان به دندان لب می باید گزیدن؟

۱۱ - گیرم که بلغاریان پرده مردم می درند . اما ایشان در بلغار  
از کجا آمدند؟ نه هم اول تو آفریدی ! اگر [نه] حوالت و فقبضت قبضة  
من اثر الرسول ، با سامری کردی ، آواز در گوساله کی پیدا کرد ؟  
« إن هي الا فتنتك » . ای عزیز ! مستان درستی این نقطه بیان کردند  
و این خطر کردند ، یا نه در هشیاری حکمی در خاطر ایشان این گذر کند ؟  
و اگر کند سر در گاه کنند . روزی بنیامین در حال سُکری غالب  
- نه از شراب حرام بل از شراب طهور - با یوسف صدیق گفت :

از حالم اگر عالمیان بی خبرند از عالم آن بس که تو حالم دانی

ترا معلومست که « إن يسرق فقد سرق أخ له من قبل » هیچ  
اصل ندارد . جوانمردا ! تو از کجا و این چنین حدیث از کجا ؟ ندانم  
کدام دولتی را این سخنها ی عجایب روی خواهد نمودن . ای عزیز ! این اصل

۱ چه PNMK نه R / 2 بهر RNMK دست P / لب می RNMK دست  
و لب P / 3 گیرم . . . درند RK گیرم این بلغاریانند N - PM / اما N و K - RPM /  
4 نه هم اول RPNM آخرم K / 4 - 5 طه 20 : 9g م / 5 با RPKM - N / کردی  
PM کردند RK کرد N / 6 الا حراف 7 : 55 ك / ای عزیز RPNM دوست آن K /  
نقطه RNMK نکته P لفظ M / بیان کردند RP NK گفتند M / 7 و این خطو کردند  
RPNK - M / یا نه RM یانی K و گرنه N نه P / کی . . . گذر کند N اگر . . .  
گذر کردی M اگر . . . گذر کرد یا نکند P اگر . . . گذار کند RK / 8 و اگر کند N  
یا کند P - RMK / گاه PK سر کار RNM / بنیامین N این یامین RPM این یامن K /  
10 بی خبرند RPNMK شاید : بی خبراتند / 11 که K - RPNM / یوسف  
12 : 77 ك / 12 اصل PK اصل RM - N / 12 این چنین حدیث M چنین حدیثها RN  
این حدیث K چنین حکایتها P / 13 دولتی RPKM صاحب دولتی N / سخنها PN  
- RMK / 13 روی . . . اصل RNMK - P / روی K روزی RNM / نمودن K  
بودن M بود RN / این اصل RM از این اصل K اصل N .

دوم که تمهید کردم ، نپندارم که دانی که بقصود من چه تعلق دارد .  
 وسأنتبهك عليه فيما بعد انشاء الله .

- ۱۲ - تمهید اصل ثالث : بعضی از موجودات آنست که تا آدمی  
 نبود تمام نشود . چنان که خدای نان پخته نیافرید ، اما گندم بیا فرید ،  
 و زمین و آب . و آدمی را علم داد تا نان پخته پیدا شد ، از گندم ،  
 بردست وی . همچنین پیراهن دوخته نیافرید بی خیاطی ، و سریری بی  
 نجاری ، و سرایی بی بنسائی ، و کلاهی بی کلاه دوزی « و انسه تخلفکم  
 وما تعملون » و « کل شیء عنده بمقدار » . تا زاج و عفت و آب و آدمی و  
 علم او بعمل حبر نباشد ، هرگز حبر نبود . و تا زبان نبود حرف  
 در وجود نیاید . و تا سری نبود زبان حدیث نکند . و تا تنی نبود  
 زبان به هیچ کار نیاید . و تا جانی نبود که استعمال آن قالب کند هرگز حرکات و  
 ادراکات انسانی در وجود نیاید « و ان من شیء الا عنده خزائنه وما ننزله  
 الا بقدر معلوم » . و تا آسمان و عرش و کرسی و چهار عنصر نبود ،  
 جانی در قالب تصرف نکند . و تا فریشتگان نباشند آسمان و زمین و

I دوم که تمهید R N M دوم است که تمهید P - K / کردم نپندارم R N M K کردن  
 ندانم P / دانی R M K ندانی P داند N / من R P N M - K / 2 - 3 فیا . . . ثالث N K  
 R فصل سوم M ای دوست بدانکه P / 4 نشود چنانکه R N M K نمی شود مگر P / نیافرید  
 . . . بیافرید R P N M نیافریند . . . بیافریند K / 5 را N K آفریده او را R P M /  
 شد R P M شود N کرد K / 6 بردست ری R N M - P K / نیافرید R P M نیافریند  
 K - N / 7 - 8 صفات 37 : 96 ك / 8 رعد 13 : 8 م / 9 او R P N M  
 او نبود K / نباشد R N M K نبود P / هرگز R M هیچ N - P K / حبر نبود R N M  
 - P K / 10 سری R N M سر P K / زبان . . . نبود R P N M - K / 11 زبان  
 P N M K سر R / که استعمال آن R N M که تربیت آن P از این K / 12 و ادراکات K  
 - R P N M / 12 - 13 الحبر 15 : 31 ك / 13 و عرش R N M K و زمین و عرش P /  
 14 جانی R N M جان P K .



عناصر همه معطل باشند . و تا ملك الملوك و رب الارباب و مسبب الاسباب  
نبود وجود را خود وجود نتواند بود .

۱۳ - آی دوست ! گوش دار ! تا خود ذره های ملك و ملكوت با جناب  
لم يزل چه می گوید ، « و ان من شيء الا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون  
تسبيحهم » ، « سبح لله ما في السموات وما في الارض » . اما از تو گوش  
کردن محالست که گوش نداری . « انهم عن السمع لمزولون » همه  
وجود با او این گوید :

چون ذره بخورشید بنور رخ تو روزان و شبان همی دَوم بر رخ تو  
گر آفرد شوم من از رخ فرخ تو آواز دهی ، عدم دهد پاسخ تو

۱۴ - تمهید اصل رابع : سادات و شقاوت اخروی از آن  
موجودات است که تا آدمی و حرکت او و سعی او نبود ، هرگز در وجود  
نیاید . با ظاهر جصاص ما گفتند : بآدمی هیچ کار برآید ؟ او گفت :  
بی آدمی هیچ خود نزیاید . تا بوبکرو بوجهل نباشند ، وطاعت آن

۱ عناصر همه P N M K عرش ر کرمی R / باشند R K باشد M بود N شود P /  
درب الارباب P - R N M K / ۲ نبود R N M K نباشد P / وجود . . .  
بود R P N M خود را بخود موجود نتوان کرد K / ۳ ذره های R P N M / K ۴ گوید  
R N M K گویند P / ۴-۵ الاسراء ۱۷ : ۴۴ ك / ۵ سبح ۵۹ : ۱ م / ۶ كه N M K که تو  
R P / الشعراء ۲۶ : ۲۱۲ ك / ۷ گوید N K گویند R P M / ۸ نخ R P K نخ N رخ  
M / ۹ عدم R P M K عدد N / ۱۰ تمهید اصل رابع R N K فصل چهارم M ای عزیز  
بدانکه P / ۱۱ تا P - R N M K / هرگز R P N M هیچ چیز از او K / ۱۲ طاهر  
R P M K بو طاهر N / ما R K مدانی را M - P N / بآدمی P N M که بآدمی R K /  
هیچ کار برآید R P N هیچ نزیاید K کاری برآید M / او R P M K - N / ۱۳ نزیاید K  
برآید N M بر نیاید P K / ۱۳ وطاعت آن R M طاعت N - P K .

ومعاصی این ظاهر نبود ، چگویی سعادت و شقاوت تواند بود ؟ لابل ثبت  
 المرش ثم انقش علیه . آنرا که نبینی ای صن چند زنی ؟ ای عزیز ! همچنانکه  
 تا آدمی نبود مَرَض و صِحَّت نتواند بود ، همچنین سعادت و شقاوت  
 3 آخروی بی وجود او نتواند بود .

- ۱۵ - ای عزیز ! تا جوهری نبود عرض نبود و نتواند بود . در نظر  
 عوام آب مثلاً جوهری بود و سردی و گرمی دروی عرض . و آسمان و  
 6 زمین جوهر است ، و حرکت و سکون ایشان عرض است . اما در نظر  
 خواص هر چه در وجود است عرض است که بدو ایستاده است . و بخود  
 ایستادگی جزوی را نیست « هو الحي القيوم » . پس اگر : الجوهر  
 9 ما يقوم بنفسه ، راست است ، جوهر به حقیقت اوست وکل کاینات  
 عرض . اما متکلمان بچهره دیگری خواهند که او را در اصطلاح  
 ایشان جوهر نتوان خواند . باش تا به بدایت عالم ارادت رمی . از واقعه  
 12 خود نشان خواهم داد نه حکایت دیگرانست ، آنگه بدانی که آن چه بود !  
 چون آب و گل مرا مصور کردند جانم عرض و عشق تو گوهر کردند  
 15 تقدیر و قضا چونکه قلم تر کردند عشق تو عمر من برابر کردند

1 و معاصی . . . نبود R M و معصیت ظاهر نبود K و معصیت این آنت نبود P - N  
 15 - 1 چگویی . . . برابر کردند N - R P M K / و شقاوت R بویگری و شقاوت بویجلی  
 P M K / تواند R P M - K / 2 عزیز R P M عزیز من K / 3 نتواند بود R M نتواند  
 بودن P نبود K / 4 او R M آدمی P K / 5 ای عزیز R P M - K / نبود R M K  
 نباشد P / نبود و نتواند بود K نتواند بود R M نبود P / 6 جوهری بود K جوهر بود  
 R P جوهر است M / سردی R K - P M / دروی M K درو P - R / 7 جوهر است R P M  
 جوهر اند K / عرض است R M K عرض P / 8 - 9 و بخود . . . را R M K که جزوی در  
 وجود P / 9 نیست R P M نبود K / البقرة 2 : 255 م / اگر P M - R K / 10 يقوم  
 R P M هو قائم K / 11 دیگر R P M - K / 12 خواند R P K نهاد M / عالم ارادت  
 R P عالم K ارادت M / 13 بود R M K بود و چگونگی باشد احوال کار . رباعی P / 14 گوهر  
 K جوهر R P M / 15 چونکه قلم تر K M قلم چرمی تر R P .

۱۶ - ای دوست عزیز! أوصلك الله إلى حقایقِ هسده المعانی .  
 عشقِ او ، یعنی « یجبهم » جوهر است و جانِ آدمی عرض است ، از  
 3 « یجبهم » پیدا گشت . « یجبونه » به « یجبهم » ایستاده است . وجودش  
 از او بُود ، وقوامش بدو است . و در این عجایب هر خنثی راه نبرد .  
 با یزیدی باید تا گوید هفتاد سال می پنداشتم که من او را دوست می دارم ، چون  
 8 به حقیقتِ کاربینا شدم اوست که مرا دوست می دارد . چاکر چو بویزید  
 بود از حقیقتِ کارچین خبر دهسده این خامانِ روزگار ما . گفت  
 چه بود ؟ گفت :

9 در دیده رمی ز تو خیالی بنگاشت  
 بردیدن آن خیالِ عمری بگذاشت  
 چون طلعتِ خورشیدِ عیان سر برداشت  
 12 در دیده غلط بماندو در سر پنداشت  
 وداعِ الشرّ یعبُرُ، والله أعلم . والسلام .

۱۷ - تمهیدِ اصلِ خاص : چون سعادت و شقاوتِ آدمی در آخرت  
 15 به اعمالِ او باز بسته اند ، مقتضایِ کرمِ بی علت و بی نهایتِ ازل

1 - 17 ای . . . ازل R P M K - N / 2 یجهم P M أحبهم R یجهم و یجبونه / K  
 2 و 3 المائدة : 54 م / 4 خنثی R M K نامردی مدعی P / راه نبرد R P K راه نیست / M  
 5 هفتاد R P M هشتاد K / سال R P سال است تا M - K / دارم R P K داشتم M / 6 کار  
 R P M - K / او R M K خود او P / 6 - 7 چو بویزید بود R M K چون بویزید می  
 باید که P / 7 - 8 نه . . . گفت P گفت چه بود گفت بیت R M که گفت K / 11 طلعت  
 R P K ظلمت M / سر R P M دل K / 13 ودع . . . والسلام R M K - P / 14 تمهید  
 اصل خاص R K بسم الله الرحمن الرحیم ( نامه 40 ) P فصل پنجم M / 15 بسته الد P بستند  
 R M بسته است K / و بی R M K و موجب رحمت بی P / ازل R M K ازل P .

- آن بُود که اُورا اِعلام کند که سعادت ثمرهٔ کددام حَرَکات است و شقاوت  
 از کددام حَرَکت خیزد . اُنبیا را بِدین عاَلَم فرستاد ، و جملهُ اَعمال  
 و ثمراتِ همهٔ حَرَکات ایشا نرا معلوم کرد . پس گفت : « يا أَيُّهَا الْمُدَّثِرُ اُقِم  
 8 فَأَنْذِرْ ، . شَرُّهُ النَّاسُ مَنْ أَكَلَ وَحَدَهُ . » « بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ » .  
 و چون فرستادنِ اُنبیا بِخَلْقِ مَقْتَضَى کالِ کَرَم بود در قرآن گفت : « لَقَدْ  
 8 مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ » . تا چه کند ؟ « يَتْلُو  
 عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ » احوالِ آخرت همه بیان کند و شرحِ طاعات و معاصی  
 بتام بدهد . و آنرا مُحَرَّم و مُحْظُور کند ، و این را واجب کند .
- ۱۸ - « مُبَشِّرِينَ » أي بالسعادة . « و مُنذِرِينَ » أي بالاجتنابِ عن  
 الشقاوةِ . و اُنبیا را خود برای این دو کار فرستادند « وما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا  
 مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا » ، « وما نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَنُذِرِينَ » .  
 12 « يَزَكِّيهِمْ » آن بود که جوارح و دلهایِ آدمیان را از خبیثت و معاصی  
 و رذایل و صفات ذمیعه پاک کند که همه راهِ شقاوتِ آخرت است . « و یعلّمهم  
 الکتابَ وَ الْحِکْمَةَ » آنست که همهٔ طاعات و اوصاف حمیده را بیان کند ،  
 تا عمومِ عالمیان بدانند و کسب کنند که راهِ سعادت است . اگر اُنبیا را  
 15

۱ - 15 آن . . . انبیا را RPMK - N / 1 بود RMK که P / 1 - 2 سعادت . . .  
 خیزد RMK ثمرهٔ سعادت از کددام حرکت خیزد و ثمرهٔ شقاوت از کددام حرکت بود P /  
 2 فرستاد RPM فرستادند K / 3-4 الدثر 74 : 1 م / 4 شر . . . وحده RPM - K /  
 المائدة 5 : 67 م / 5 گفت M گوید K این معنی می گوید P گویند R / 5-7 الروم  
 30 : 164 ل / 7 طاعات و معاصی PK معاصی و طاعت RM / 8 بتام RMK بتامی P /  
 واجب RMK واجب و لازم P / 9 الانعام 6 : 84 ل / بالاجتناب K للاجتناب M الاجتناب  
 R P / 10 و اخود RMK چون خود ایشا نرا P / برای این RPM بدن K /  
 10 - 11 الاسراء 17 : 105 م و 25 : 56 / 11 الانعام 6 : 48 ل و کف 18 : 56 م /  
 12 یزکیهم RMK معنی یزکیهم P / البقرة 2 : 129 و 174 م / آدمیان PM عالمیان R K /  
 13 راه شقاوت RK راه به شقاوت M راه شقاوت P / 13 - 14 البقرة 2 : 129 م و آل عمران  
 3 : 164 م / 14 همه RPM - K / 15 و کسب کنند RPM - K / است اگر RPM  
 راست است که K .

به خلق فرستادن نه کرم ، بود ، پس « من الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا »  
چرا بود ؟ منت جز در نعمت نبود اما « من الله على المؤمنين » ، کافران  
۳ را از آن چه سود ! « واما الذين كفروا سواء عليهم اأُنذرتهم ام لم تنذرهم  
لا يؤمنون » .

۱۹ - و ما أرسلناك إلا رحمة للعالمين « اما ابو جهل را گوهر به خلل  
بود . مصطفی در حق همه عالم رحمت آمد و در حق آن مخدول سبب لعنت  
بود . ندیدی که آفتاب همه راحت عالمیان است . اما اگر برگلخی تا بد  
روایح کریه پیدا شود . آن نه از آفتابست بلکه در گوهر بود . اما آفتاب  
۵ محک بود هر کسی را به نقد روزگار خود بینا گرداند . مصطفی - صلعم -  
رحمت همه عالمیان بود اما در حق ابو جهل سبب آن بود که کال شقاوت  
گوهر او از او پیدا شد . چه اگر مصطفی بر روزگار ابو جهل نبود آن مسکین  
۱۲ بدین شقاوت نرسیدی . چه سود ای عزیز که گوش نداری ، واگر نه ،  
ابو جهل اکنون در عالم ملکوت از سر تا قدم همه زبان ناطق است و از  
سر بد بختی خود با جناب محمدی - صلعم - می گوید :

۱۵ ای نوش لبان چو زهر نابی بر من وای رحمت دیگران عذابی بر من  
دستم نگری و دست تابی بر من خورشید جهانی و تنابی بر من

۱۰-۱ به ... اما N-RPMK / ۱ کرم RMK کال کرم P / بود RPM-K /  
آل عمران ۳ : ۱۶۴ م / ۱-۲ از ... المؤمنین RPM-K / ۳ از آن RPK-M /  
۳-۴ البقرة ۲ : ۶ م / ۵ الأنبياء ۲۱ : ۱۰۷ م / گوهر RMK جوهر P / ۶ عالم  
RMK کس P / ۷ بود ندیدی که M بود نینبی که P آمد R-K / همه راحت M  
اگرچه راحت R راحت P اگرچه رحمت K // آن نه از MP در حال نه آن R در حال  
K / گوهر بود اما RPM سود ای ما K / ۹ محک بود M محک است RP ما است K /  
۱۱ از او پیدا شد RNM را از او پیدا گرداند K پیدا شود P / ۱۳ سر M فرق RPNK /  
۱۴ جناب محمدی RNM جان محمد P-K / ۱۵ لبان RNMK لبای P / ۱۶ نابی  
RPNK نابی M .

ای دوست غیرتِ وقت است که نمی خواهد که هر ناعمرمی جمال معانی  
بیند . ای دوست ! پنهان گرمی باشکارا خندم .

- ۲۰ - تمهید اصلِ مادمس : اکنون بدان که هر فعلی که سعادتِ  
ابدی را تقویت کند حرام بود . و هر فعلی که سبب حصولِ این سعادت بود  
واجب بود . و هر فعلی که حصول و فوات این سعادت را بدان تعلق نیست  
مباح بود . و اگر فعلی بود که تقویتِ این سعادت نکند ، اما هم خللی براه  
آورد ، آن فعل مکروه بود . و هر فعلی که در حصول این سعادت از اسباب  
ضروری نبود ، اما هم از تائیری خالی نبود ، آن فعل مندوب بود .  
۹ و جز این پنج قسم هیچ حکم نیست در شرایع . اکنون بدان که تخمِ سعادتِ  
آخرت ، معرفتِ او است . پس تحصیلِ معرفت فرض بود . و معرفت در آدمی  
به روزگار پیدا شود از اسبابی مختلف ، پس تحصیلِ آن همه اسباب  
فرض بود .

12

- ۲۱ - بدین سبب نماز و روزه و زکات و حج فرض آمد که هر یکی  
را تائیری دیگر است در تحصیلِ معرفت . چنانکه آفتاب و ابرو باران و  
زمین و برزیگر در تحصیلِ ثمار و حبوب و فواکه بیاید . چه هر یکی را ازین

15

1- 2 ای . . . خندم - N R P M K / 3 تمهید . . . مادمس R N K فصل ششم M  
ای دوست P / سعادت R N M K شفات P / 4 را تقویت R M K آدمی را تقویت N  
را تقریر P / 5 واجب R N M K حلال P / وفوات R P N M - K / 6 بود صکه  
R P N M کند که K / سعادت R P N M - K / 7 بود N M K خوانند R P / 8 اما  
R P K آن N - M / از . . . نبود R N M از . . . نباشد P تائیری کند K / 9 قسم  
R P N M حکم K / حکم نیست R N M K قسم نیست هیچ حکم P / 10 آخرت  
P N M K ابدی R / اوست R M از آن K است P N / بود R N M K است P / 11 گار  
R P N M - K / اسبابی R P M K اسباب N / 14 - 15 است . . . از این P N M K  
دارد R / 15 ثمار R P N M - K / بیاید R M N K - P / یکی R P M K يك N .

8 أسباب تاثيری ديگر است . نه آفتاب بجای باران بود ، نه ابر بجای آفتاب نه برزیکر بجای زمین ، لا بل همه ببايد « فانظر الى آثار رحمة الله كيف يحيي الارض بعد موتها ان ذلك لمحي الموتى » . چنانکه احیای زمین مرده را این همه ببايد ، هم چنین احیای دل مرده را آن همه ببايد . و هر دو در این معنی برابر است که « ويحيي الارض بعد موتها وكذلك تخرجون » .

6 ۲۲ - چندان علم است که در همه آسمان و زمین نگنجد . تو کجایی ؟  
 « أنزل من السماء ماء وأحيا به الارض » ابن عباس گوید : الماء هو القرآن « فيه شفاء للناس » و « في قلوبهم مرض » . آب سبب طهارتست . باش تا  
 9 « إنما المشركون نجس » بدانی که چه نجاست است . پس بدانی که مزیل آن نجاست از دل ، جز آب خدا نیست « إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا » . مرض القلب هم نجاست دل است ، و قرآن شفای آن مرض  
 12 است . پس مطهر همه دلها قرآن بود لا محالة . سر « أنزل من السماء ماء » که ابن عباس گفته است اینجا بدانی ، والسلام .

۲۳ - تمهید اصل سابع : بدانکه یکبار هیچ مصیقی سبب فوات

1 اسباب . . . است R - P N M K / نه . . . نه R M K نه . . . نه P N /  
 2 - 3 الروم 30 - 50 ك / 3 چنانکه R N M K چندانکه P / 4 چنین R N M K  
 - P / آن همه R N M K همه آن P / هر دو R N M K مرده P / 5 که R P N M - K /  
 الروم 30 : 19 ك / 6 همه R P N M - K / نو کجایی K - R P N M / 7 البقرة 2 : 164 م /  
 8 النحل 16 : 69 ك / البقرة 2 : 10 م / آب R N M K آب این P / 9 البرائة 9 : 28 م /  
 بدانی . . . است R K - P N M / 9 - 10 پس . . . دل R M دانی که محل  
 نجاست دل است K پس بدانی که آن نجاست از دل P آت N / 10 جز . . . نیست  
 R N M جز آب جداکننده نیست P - K / 10 - 11 احزاب 33 : 39 م / 10 : 11 انما  
 . . . است K - R P N M / 12 دلها قرآن بود R N K قرآن است M دلها قرآن است P /  
 12 - 13 سر . . . بدانی P N M - R K / 13 والسلام R - P N M K / 14 تمهید  
 اصل سابع R N K فصل هفتم M ای دوست P / یکبار R P N M یکبار گی K / فوات  
 R M K نفیوت N فوت P .

- آن ساعات نبود ، اما بضرورت تحریم مطلق باید که بود نه موقت . تا گویند  
مثلاً زنا و غصبِ اموال وقتی حرام بود و وقتی نبود و این ممکن نبود . و فیه  
۳ اسرار لا یحتمل الوقت کشفها . چون کسی خواهد که فرزندش قرآن  
یاد گیرد لابد گوید : حرامست که یک سال هیچ چیز حفظ کنی تا حفظ  
قرآن فایت شود . و معلوم است که اگر یک سال تهاون کند که هیچ  
۶ یاد نگیرد این مقصود فایت نگردد چنانکه تدارک نپذیرد . ولیکن  
نشاید که با پسر نارسیده نابالغ گوید که اگر امسال هیچ یادگیری شاید .  
زیرا که سال آینده او را همین خاطر درآید و با خود گوید : چون پارسال  
۹ ضرورت نبود امسال چرا ضرورت بود ؟ و همچنین روزگار ذره ذره ضایع  
میشود و مقصود فایت گردد . پس بعضی چیزها که واجب مطلق نبود هم  
واجب گردد ، والا ممکن نبود که حدی ضابط پدید آید .

- ۱۲ ۲۴ - اگر کسی خواهد که قرآن آموزد ، لابد حروفِ هجا او را بیاید  
آموخت . و این حروف آموختن فرضِ راهِ او بود . اُستاد او را در آموزد  
الف ، با ، تا و معلومست که اگر الف اولِ این حروف نبود هم شایسته ،  
۱۵ و مقصود فوت نشود ، بلکه شاید که ابتدا از طوا و عین و کاف کند الی آخر

۱ که بود  $RPMK - N / 2$  و این ممکن نبود  $RNK$  و این ممکن نیست و نباشد  
 $M - P / 3$  چون . . . فرزندش  $RNM$  چون خواهد که  $K$  چنانکه . . . فرزندش  $P /$   
۴ لابد گوید  $RPNM - K /$  یک سال  $NMK$  تا یک سال دیگر  $R / 4 - 5$  هیچ . . .  
سال  $RNMK - P / 4$  چیز  $MK - RN$  کنی تا  $N$  کنی که  $RM / 5$  فایت  
 $RMK$  فوت  $N / 6$  نگردد  $RPMK$  نشود  $M / 7$  نشاید که با پسر  $RNMK$  چون  
با برای  $P /$  نارسیده  $RNM - PK /$  اگر  $RNM - PK /$  یاد نگیری  $RNMK$  حفظ  
کنی  $P / 8$  زیرا . . . آینده  $RNMK$  که . . . دیگر  $P / 8$  پارسال  $N$  پار  $RPMK /$   
۹ - ۱۰ نبود . . . مطلق  $RPNM - K / 10$  چیزها که  $RNM$  آنچه  $P / 11$  ممکن  
نبود  $NM$  صورت نبندد  $RPK / 12$  اگر کسی  $M$  کسی که  $N$  کسی را که  $RPK /$  لابد  
 $RPNM$  است که  $K / 14$  الف با تا  $RMK$  ا ب ت  $PN /$  اگر  $RPNM - K /$  شاید  
 $RPNM$  نشاید  $K / 15$  بلکه  $RNMK$  بل  $P$  .



3 الحروف علیٰ آئی ترتیب کان. أما به هر گونه که ابتدا کند شاید. و هر حرف که اول کودک را در آموزند هم فرض راه نبود، چه حروف هجا آموختن فرض راه است. اما ابتدا کردن بالف یا بطاوعین فرض نیست که بر خلاف این هم رواست. و اینجا يك نکته هست، بدانکه عالمها بگردی و از کس نشنوی.

11 ۲۵ - آی دوست! چون آموختن فرض بود لابد ابتدا بيك حرف کردن هم فرض بود. چه بضرورت هر گونه که فرض کنند، هم يك حرف در اول همه حروف افتد. و اگر چه يك حرف بعینه دون حرف آخر ضرورت نیست لذاته که ابتدا آن بود. اما هم يك حرف بعینه فریضه بود که ابتدا بدو باید کردنت که بر خلاف این صورت نبندد. و ارجو الله ان یفعلک به ولا یجعلہ وبالآ علیٰ وعلیٰ مطالعیه. آی عزیز! این اسرار شرایع است که بر 12 صحرا نهاده می شود. تو چه دانی که این چیست! اگر يك ماه روزه داشتن مثلا ضرورت راه خدا بود لابد که معین باید بود آن ماه. اما رمضان و اما شوال و جز چنین صورت نبندد که معین کنند که روزه داشتن در ماهی 15 معین تواند بود. و اگر چند روز در سال ضرورت بود، روزه داشتن لابد

1 شاید RPNK - M / 2 اول RNMK بود P / م . . . نبود RNK فرض راه بود P - M / هجا RNK - PM / 3 راه RNMK راه او P / 3 - 4 اما . . . است P - RNMK / 4 بيك RPNM - K / هست RPNK - M / 5 و از کس NM و این چنین نکته از کس P - R / 7 هم فرض RNMK فرض P / چه . . . هم RNMK که ضرورت هر گونه و اگر چه P / فرض NK وضع RM / 8 دون حرف آخر P - RNMK / 9 که ابتدا ان K که ابتدا RNKM ابتدا بدان P / م P - RNK / 9 - 10 فریضه . . . این K باید که فریضه بود از ابتدا چه جز بعین M فرض باید که بود از ابتدا که جز چنین N فریضه باید که بود ابتدا که جز چنین RP / 10 - 11 به . . . علیٰ RPNK - M / 11 و علیٰ مطالعیه M - RPNK / 12 می شود N شد PM می آید RK / چیست RPNM چیست K / اگر RPK این دوست اگر N / 13 ضرورت RPNM ضروری K / باید بود RNMK باید کرد P / لابد . . . و اما RPNK - M / 14 شوال . . . نبندد M - RPNK / داشتن RPK - N / 14 - 15 در . . . داشتن RPNM - K / 14 ماهی PN ماه M / 15 معین PM - N.

معین باید عددِ آن روزها، إما می و إما پنجاه و إما بیست . و اگر چه سی و يك مثلا ضرورت نبود یا چهل و دو یا پنجاه و پنج ، اما هم عددی معین باید کرد من بین سایر اعداد .

3

۲۶ - و این نه وضع انبیا بود ، بلکه وحی بود از عالم غیب . باشد که در این تعیینات اصراری بود دیگر که علم من و توو امثال ما بدان اصرار نرسد . اما من دريك چیز معین سخن نمی گویم ، قاعده کلی تورا وانجام . و اگر چه در روزه سخنی علی التعمین گفته اند ، مقصود مثال بود لا غیر که نباید که بنیت قصرأ فهدمت مصرأ ، در حق تو درست شود اینجا .

9

۲۷ - تمهید اصل ثامن : اکنون بدانکه چرا نماز و روزه و زکات و حج واجب آمد به نسبت با حصول سعادت ابدی . ای عزیز ! سعادت از محبتِ خدا خیزد که غالب گردد بر همه محبتها ، « والذین آمنوا أشد حبا لله » بیان اینست . و علامت غلبت محبتِ خدا آن بود که محبوبات دیگر را درو تواند باخت . اگر نتواند باخت هنوز محبتِ غیري براو غالب است نه محبتِ خدا . و او را در هر محبویی بر محك زنند . زن و فرزند و مال و جاه و حیات و وطن همه محبوباتست . حج محكي است ، تا خود در زیارتِ خانه خدا تواند که فراق

12

15

1 باید PNM باید که بود R K / 1 - 2 می و يك PNM بیست K بیست و يك R /  
 2 پنج RPK سه N / اما RPNK از M / 4 نه PNM - RK / 5 در این PMK  
 R از N / امثال ما RPMK / 6 من N - RPMK / دريك چیز RNM دريك  
 حرف K از خبری P / ترا وانجام RPM باز می نجام K و افسوس نجام N / 7 - 8 مثال . . .  
 که PNM لا بل شاید K مثال بود لا بل نباید که R / 8 اینجا NK اینجا والسلام R اینجا  
 والله اعلم والسلام P - M / 9 تمهید اصل ثامن R K تمهید اصل هشتم N تمهیدات هفتم M بسم  
 الله الرحمن الرحيم (نامه شماره 41) P / 10 عزیز RNMK دوست عزیز P / 11 خدا K  
 RPMK - N / گردد RPNK بود M / البقرة 2 : 165 م / 12 - 13 درو تواند باخت K  
 RNM بر تواند انداخت P / 13 باخت M - RPNK / اگر NM و اگر P که اگر K  
 R / بر RPMK - N / نه RPMK - N / 14 محبویی RPMK حجری N / زن  
 MK - RPN / 15 خانه RPMK خدا و خانه N / که RPMK باخت که N .

این همه محبوبات اختیار کند، یا حبِ این محبوبات غالب است، و نمی گذارد که حج کند. اگر حبِ این محبوبات غالب است، او را با خدا حسابی نیست. 3  
 از قرآن بشنو! « قل إن كان آباؤکم وأبنائکم وإخوانکم وأزواجکم وعشیرتکم وأموال اقترفتموها وتجارۃ تخشون کسادها ومساکن ترضونها أحبُّ إلیکم من اللہ ورسولہ وجهاد فی سبیلہ فترثصوا ». تربصوا تهدیدِ ازل است. اما 6  
 تو روی او هرگز ندیده‌ای. 6

۲۸ - شهوتِ بطن و فرج هم از محبوباتِ دنیوی است. روزه محک است. تا خود بترکِ این محبوبات بتواند گفت در رضایِ خدا، یا این شهوت غالب است 9  
 و نمیگذارد که در رضایِ خدا کوشد. مال از محبوبات است، زکات دادن محکی دیگر است. اما نماز بالایِ این همه ارکان است. از علاماتِ محبت کثرتِ ذکرِ محبوب است، و نماز ذکرِ محبوب است. اگر نماز دوست 12  
 دارد که و قرآءة عینی فی الصلاة. نشانِ دوستی است که من أحب شیئا أكثر ذکره. چون مصطفی - صلعم - را وقت تنگ بر کشیدی و اشتیاق قرآءة العین بکمال رسیدی همه این معنی گفتی که ارحنا یا بلال! و هر که نماز 15  
 دوست ندارد، نشان آن است که خدا محبوبِ او نیست. و لا یدکرون الله

1 همه محبوبات R N محبوبات همه P محبوبات M K / 1 - 2 غالب . . . محبوبات R P N M  
 K - / 2 حج کند R N M K - P / 3 بشنو R N M K بشنو قوله سبحانه و تعالی P /  
 3 - 5 التوبة 9 : 24 م / 5 ازل است R P N M نیست K / 6 تو روی او R P N M روی  
 تو K / 7 شهوت R N P شهوات M K / دنیوی است R P N M - دنیوی K / 8 شهوت  
 R N K شهوات P M / 9 و R P M که K - N / دادن R P K - N M / 11 - 12 محبوب  
 است اگر . . . است R P N K دوست M / 12 که و R P K و N / 14 معنی P N M - R K /  
 14 - 15 نماز . . . ندارد R P N M از نماز دست بداره K / 15 النساء 4 : 142 م / .

إلا قليلا، صفت منافقان است، اما صفت دوستان این بود که «والذاکرین الله كثيراً والذاکرات»، «أذکروا الله ذکراً كثيراً»، «وسبحوه بکثرة وأصيلاً» .

3

۲۹ - مصطفارا - صلعم - گفت: «واذکر اسم ربک» و همگی خود بدوده و قبتل إليه تبتیلاً، أي انقطع إليه . ومصطفی - صلعم - امت خود را وصیت چنین کرد که واذکروا الله حتی یقال لکم أنکم مُراؤون . ومقصود ازین ذکر نه لقلقه زبان بود بی حاصل . از قرآن بشنو که چون میگوید: «فاذکروا الله کذکرکم آباءکم أو أشد ذکراً». ای دوست! چون پدر را یاد کنی، نگویی که حامد! حامد! لابل همگی تو بدو مشغول بود . «واذکر ربک فی نفسک تضرعاً وخیفه» .

۳۰ - عمری وقت بود که بنام او مولع گردی، و مجنون وار گویی: لیلی! لیلی! این هم از علامات محبت بود. اما بجای خود نماز ذکر دوست است «و ذکر اسم ربه فصلی» آنکه ذکر دوست نبود درو، بفقلت اولیتر که به نماز. «فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون». چون کار محبت خدا بکمال رسد، از این مقام درگذرد که «الذین آمنوا أشد حبا لله». چه جای

12

16

1 صفت R N M K صفات P / 1 - 2 الاحزاب 33 : 53 م / 2 الاحزاب 33 : 41 م /  
 2 - 3 الاحزاب 33 : 42 م / 4 الزمل 73 : 8 ک / بدوده R - P N M / 5 الزمل 73 : 8 /  
 7 لقلقه زبان بود N زبان K لسان است R P M / 8 البقرة 2 : 200 م / 9 نگوای R P M K  
 چه گویای N / حامد حامد MP حامد K حامد حامد حامد R حامد حامد N / بدر R N M K  
 بدر P / بود R N M K شوی P / 10 الاعراف 7 : 205 ک / 12 بجای R P M K اینجان /  
 نماز R P N M نماز خود K / 13 الاعل 87 : 15 ک / 13 - 14 و ذکر . . . به نماز R P M K  
 چون ذکر دوست نبود و درو غفات بود از دوست پس ترك اولیتر که N / 14 به N M K در  
 P / الماعون 4 : 107 ک / کار R P N K - M / 15 رسد R P N M بود K / البقرة 2 : 165 م /

« اشد » شرکت بود ، تاحی شدید بود و حی اشد . خود يك محبوب بیش نبود ، چنانکه گفت :

3      اندرتن من جای نماند ای بت بیش  
 4      إلا همه عشق تو گرفت از پس و پیش  
 5      گر رای کم که برگشایم رگ خویش  
 6      ترسم که به عشقت اندر آید سر نیش

۳۱ - مصطفی - صلعم - در حق غلام بو حذیفه چنین می گفت که  
 9      من أراد أن ينظر إلى رجلٍ يحبُّ اللهَ بكلِّ قلبه فلينظرُ إلى سالمٍ . سالم  
 12      غلامی بود از آن بو حذیفه که شی مصطفی و بکرو عمر می رفتند . کسی  
 15      قرآن میخواند . فوقوا يستمعون به . پس مصطفی - صلعم - گفت : هذا  
 12      سالم مولى أبي حذيفة . الحمد لله الذي جعل في أمّتي مثله . مقصود از این کلمات  
 15      آن است که از « اشد حُبّاً لله » بدین مقام رسند که « يحبُّ الله بكلِّ قلبه »  
 اینجا اورا « وَجْهتِ وَجْهِي » مسلم است که گوید . و « إِيَّاكَ تَعْبُدُ »  
 از او صدق بود و نماز او مقبول بود . و اگر لا إله إلا الله گوید ، رکن الأركان  
 بجای آورده بود .

۳۲ - مصطفی - صلعم - بر چنین شهادتی چنین ثنا گوید که أفضل ما

1 « اشد » R P N K - M / 1 - 2 خود . . . نبود M خود حب جز حب محبوب  
 نبود N خود و ايك محبوب را بود نه بیش K صفت خود يك محبوب بود بیش نه P خود يك  
 محبوب بیش R / 2 گفت R K گفت بیت P N M / 3 ای بت P N M K از کم و R /  
 4 همه عشق تو گرفت R P N K غم تو گرفته است M / 5 کم R P N M کنی K /  
 7 چنین می گفت K چنین گوید R N M این می گفت P / 9 که . . . عمر R N M K  
 - P / رفتند P M K رفت R N / 10 پس R N M K که P / 12 البقرة 2 : 165 م  
 رسند که P M K رسد که R / 13 آل عمران 3 : 20 م / الفاتحة 1 : 4 م / 15 بود  
 P M باشد R N K / 16 شهادتی . . . گوید M R شهادتی . . . کند N شهادتی P  
 شهادتی چنین کند K / .

- قلتُها أنا والنَّبِيُّونَ مِنْ قَبْلِي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ . إِنِّجَا كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِهِ مِنْ هَذِهِ طَاعَتِهَا بُوَد . مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ ، إِيْن بُوَد . وَبِيْش اَزِيْن شَرْح لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بَزْبَان فَتَوَان كُفْت . أَمَا قُرْآنٌ مِي كُوِيْد : « اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ » ثُمَّ يَقُوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ . « أَبَا اللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُوْلِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤْنَ » . قَوْمِيْ أَزِ سَالِكَانِ حَضْرَتِ جَلَالِ اَزَلِ چُوْن اِيْنجَا رَسِيْدَنْد . خُوَاسْتَنْد كِه ظَاهِرِ اِيْشَانِ مُوَافِقِ بَاطِنِ بُوَد ، تَا اُكْر كَافِرَنْد بَارِي مُنَافِقِ نَبَاشَنْد . مَعِ كُفْرِهِ قَدْرِي نَبُوَد .
- 6 دَانِي كِه چِه كِرْدَنْد ؟ زَنَارِ بَرِ ظَاهِرِ خُوْدِ بَسْتَنْدُو كُفْتَنْد كِه اُكْرِ دَلِ كِه مَحَلِ نَظَرِ خُدَاسْتِ شَآيِد كِه آ كَنْدِه بَاشَد بِه كُفْرِ . پَس اُكْرِ تَنْ كِه مَحَلِ نَظَرِ خَلْقِ اسْتِ بَا زَنَارِ بُوَد بَا كِي نِيَسْتِ . هَشِيَارَانِ اَنْجَا كُفْتَنْد : اُكْرِ زَنَارِ دَرِ بَنْدِيْمِ مَارَا بَكُشَنْد . وَعَصْمَتِ دَمِ شَرْطِ كَارِ اسْتِ تَا دَرِ رُوْزِ كَارِ دِرَازِ اُكْرِ نِهَادِه\_اَنْد بِه مَقْصُوْدِ بَرَسِيْمِ . رُوْزُو شَبِ دَرِيْنِ بُوَدَنْد :

- 12 هَلِ تَا بِيْجَهَانِ دَرِ پَرُوِ بَالِي بَزْنِيْمِ وَزِ دَوْلَتِ نَا اَمْدِه فَالِي بَزْنِيْمِ  
 زَانِ پِيْشِ كِه كُوْسِ رَفْتَنِ مَا بَزْنَنْدِ بَرِ طَبَلِ اَمِيْدِ خُوْدِ دَوَالِي بَزْنِيْمِ

۳۳ - اَمَّا قَوْمِي بُوَدَنْد اَزِ مَسْتَانِ كِه اِيْشَانِ رَا اِيْن تَمِيِيزِ نَبُوَد ، زَنَارِ

1 - 2 به از همه طاعتها K بهتر از همه طاعتها P به از همه طاعات R N بدان همه طاعت M /  
 2 و بیش از این شرح K پیش از این R P M بس این N / 3 نتوان گفت اما P N K  
 گفت M می گفت P / الفرقان 25 : 43 ك / 4 التوبة 9 : 65 م / 5 جلال M K جلالت  
 R N - P / ازل R P M ازل N - K / چون اینجا رسیدند R P M K اینجا N / 6 مع  
 کفره قدری نبود R N K مع کفره قدرتی نبود M - P / 7 دانی که N دانی R P M  
 تا دانی K / که اگر NR اگر K M - P / 8 است . . . به کفر R M است نشاید  
 آکنده بودن بکفر K است باز ناز بود می شاید N را چون کنده است P / پس اگر تن N اگر  
 ظاهر R M K که ظاهر P / 8 - 9 که محل . . . نیست M محل خلق است باز ناز بود  
 باکی نیست R K باز ناز بود که محل نظر است باکی نیست N محل خلق است وقتی که محل  
 نظر خلق است و از ناز بود باکی نیست P / 9 در N P بر R M K / 10 دواز اگر  
 N M R اگر K روز کار P / 12 هل تا K M قابل P بل تا R بر N / 13 کوس رفتن  
 R M کوس دولت N گوش رفتن P کوس هجر K .

بر بستند . ایشانرا إما بکشتند ، وإما برجنونی حمل کردند . واتباع این قوم  
 ندانستند که باعث این قوم بر زنار بستن چه بود . از راه حسن ظنی که  
 ایشانرا بود بدین قوم ، ایشان هم زنار بستند و ندانستند که وإن فی الحجر  
 معنی لیس فی العنب . ایشانرا زنار از راه بود و معین بر کار بود ، اینهارا  
 از آن چه ؟ لیس التکحل فی العین کالتکحل . جوان مردا ! مستانرا که  
 عقل نبود که تمیز کنند ، اگر زنار بر بستن ایشانرا مسلم است ؛ زیرا که  
 گفتند : ما را زندگان بی چه کار می آید بی او بر ، تا خود را در طلبش خرج  
 کنیم ، دل را چه محل باشد و جان را چه خطر ؟ هلاک به دیدند که زندگان  
 با غیر او پرستیدن ، مشی بیحال خیر من رکوب بنکال ، دامن ایشان  
 گرفت :

وحاجتهم إحدى اثنتین من العلی صدور العوالی أو فروع المنابر

۳۴ - هر که را بکشتند از این قوم به سبب زنار درین دایره است که  
 « ومن یخرج من بیتی مهاجراً إلى الله ورسوله ثم یندرک الموت فقد وقع  
 أجره علی الله » . چگویی این حج بود که در راه بادیه بمیرد ؟ کلاً اگر حج  
 تمام کند نه بشرط هم هیچ نبود تا بدان رسد که در راه بمیرد ؟ هؤلاء الراج  
 12 15

1 جنونی MK جنون PN یجنونی R / 2 ندانستند R P N M بدانستند K / 3 ایشان  
 هم P N M هم K ایشان هم R / بستند MK پرستند N در بستند R P / و ندانستند که  
 M K - R P M / 4 - 5 لیس . . . چه R N M K / معین بر N معنی بر M K  
 معنی در R / کار بود R N K کار M / 5 چه R N K چه . مثل : M / 6 که تمیز  
 کنند R P N M - K / است زیرا که N M بود R P K / 7 می R M K - P N /  
 بی او بر N بل R P M - K / 8 دل P N M K بیت : دل R / عمل . . . خطر P M  
 خطر . . . محل R N K / به دیدند که R N M را به دیدند از K بهتر دیدند که P /  
 9 غیر او پرستیدن R N M K غیر از او P / بیحال . . . بنکال R P N K الرجال . . .  
 انکال M / 9 - 10 دامن . . . گرفت R N M K - P / 12 از این قوم R P N K  
 M - / به سبب R K سبب P سبب این M - N / زنار R P M K زنار داری N / است  
 R P M K آمد N / 13 - 14 النساء : 4 ؛ 100 م / 14 این حج بود که N این چه بود که  
 K این بود که R M اگر P / کلا R N خود R M - K / 14 - 15 اگر . . . بمیرد R P N K  
 M - / 15 نه R N یا نه P - K / رسد R P K چه رمی N / هؤلاء الراج P N M هؤلاء  
 الراج R - K .

ولیسوا بالحاج . وفق در مکتوبی که بسید ابوالرضا نوشتم ، نوشته بودم که مردان دانسته‌اند که زنتار داری وبت پرسق و آتش پرسق چه بود ! آی عزیز! من همه دیده‌ام در راه خدا. و اگر نه عقل و علم مرا دست گرفتی زنتار بربستی . پس اگر کس را این عقل و علم نبود زنتار بر بندد، لابد تو فدائی ، زیرا که نویسنده ای . من دانم که رسیده‌ام . سگک داندو گفتگر که در انبان چیست ! این را خواستم تا دانی .

۳۵ - تمهید اصل تاسع : وهو المشتعل على الفرض المقصود ببيانه في هذه الأصول . بدان آی برادر عزیز ! أعزك الله بالتوفيق که هر سؤال که سعادت اخروی را تقویت کند آن حرام بود . مقامی بود که نشاید که کسی را معلوم کنند در آن مقام که خدا را مکان هست یا نه ؟ چه اگر با او بگویند ، او را بدین سبب سعادت ابدی فوت شود . در این مقام ، این بیان حرام بود . و سؤال هم حرام بود ، إلا که نداند که حرامست . چون بگفتند که حرامست و بار دیگر سؤال کند بدان سؤال عاصی بود .

۳۶ - لعمری ! اگر کسی را بحقیقت معلوم شود ، یا از خود و یا از دیگری که خدا را مکان هست یا نه . این نیکو بود . چه آن معرفت خدا بود ، و به

1 و لیسوا بالحاج P N M و لیس بالحاج K - R / که بسید P N که پیش K سید R - M /  
 نوشته نوشته بودم N نوشته ام R M K نوشتم P / 2 دانسته P K بدانسته R M ندانسته N /  
 و آتش پرسقی R P M K / N 3 همه R P N M این همه K / 4 بربستی N M K دربستی R P /  
 5 زیرا که R N M که P زیرا K / من ... رسیده‌ام R N K من دانم و پرده چه رفت ( حاشیة R ) من رسیده‌ام دانم M - P / 5 - 6 سگک ... چیست R P N K / M 6 این ... دانی R N K والحمد لله على نعمه ( پابان نامه 41 ) M - P /  
 7 تمهید ... تاسع R N M K بسم الله الرحمن الرحيم ( نامه 42 ) P / بیانه N M بیانی K بیانه  
 غرض الفصول و بیانه P شانه R / 8 برادر عزیز K برادر R P M عزیز N / سؤال R M K  
 سؤالی P N / 9 کند R N M K دهد P / 10 کنند P N کند R M K / اگر R P M K / N -  
 11 با او M و از او R N K ار P / 12 سؤال هم حرام بود K و سؤال حرام R P - N M /  
 إلا ... حرامست R P N M - K / 13 بدان سؤال R M K بران سؤال P - N / بود  
 R P N M شود K / 14 یا ... یا از دیگری N اما ... اما از دیگری R P M K / 15 چه  
 به R N M K - P /



از بسیار ساله طاعت بود این معرفت که از دیوان کسی برآید . اما این نمودنی است که « سَتْرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ » نه گفتنی بتکلف ، و از نا محرمان باز پوشیدنی . اگر سلطان اسرار مملکت خود یکی را بگوید رتبتی عالی بود . اما نشاید که کسی این اسرار از سلطان پرسد بیچ حال . احوال آخرت و حقایق دین که بوصول تعلق دارد و معرفت ذات و صفات و افعال هر که را وانمایند عظیم کاری دان .

۳۷ - اما اگر کسی بی وقت در آن خوض کند حرام است و « إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ » . یکی مصطفی را - صلعم - گفت : علمي من غرائب المعلوم . گفت : ما اذا أعددت للموت ؟ رَو که نه کار تو است ! اسرار قیامت و علم ارواح و سر قدر و هر چه تعلق به حقیقت دین دارد نه بمعاملت ، اعنی علم طاعات و معاصی همه را بیان کردن بطریق تفصیل حرام است ، اما بطریق جملی بیاید تنبیه را و تشویق را و ترهیب و ترغیب را . و بیان جملی چنین بود که در مکتوبات من بود . و قرآن بر آن مشتمل است . و هذا عالم آخر . کاغذ برسد . والسلام . والحمد لله رب العالمين وصلي الله على سيد المرسلين محمد وآله الطاهرين .

1 از . . . بود R N M K و P / ساله R N M سال K / این معرفت P R M K - N /  
 2 فصلت 41 : 53 ك / 3 باز پوشیدنی P M K ناپرسیدنی R N / رتبتی P M K رتبتی R N /  
 4 بود P N M است R K / پرسد R N M K و پرسد P / حال احوال R P N حال K  
 احوال M / 5 دین که بوصول R N M K دانی که باصول P / 6 که را وانمایند R N M که را  
 نماید K که با او نماید P / دان R P M K بود N / 7 اما اگر کسی R N M K و اما ان کس  
 که P / 7 - 8 الانعام 6 : 68 م / 9 گفت R N M K - P / 10 و علم R P M K و عالم N /  
 11 علم P N M ب علم R K / 12 جملی R P N M اجمال K / تنبیه R P M K تنبیه کردن N /  
 را و تشویق را R M K و تشویق P N / 13 بود که R P M K که N / 14 است P M بود  
 P N K / و هذا K و هذا الآن M - R P N / عالم آخر R P N K - M / کاغذ برسد P N  
 - R M K / والسلام M بیانه چو پرشد بگرداندش والسلام P - R N K / والحمد ... العالمين  
 P M - R N K / 15 وصلي . . . الطاهرين M - R P N K - . /

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۳۸ - خدای تعالی آن دوست عزیز را و برادر بکار آمده را، در دین و دنیا همه مقصودها حاصل کند ، ودوای که خاطر آن عزیز بکنه آن نرسد 3  
 باستقبال او فرستاد . پیوسته در راه طلب باش ! تا طلب روی با تو نماید .  
 چه اگر طلب نقاب عزت از روی جمال خود بگشاید ، همگی تو را چنان 6  
 بفارند که از تو چندان اثر نماند که تمیز کنی که تو طالبی یانه ا

- ۳۹ - ای دوست ! هر طلبی که تو خود را در آن میان بطالبی بینی ،  
 آن از حقیقت طلب دور است . چگویی ، چون مرد بکمال مسقی رسد 9  
 هیچ داند که مست است ؟ هیسات ! تا نقطی از مرد مانده بود که این  
 تمیز کند که او مست است و دیگری هشیار ، هنوز در تمیز مانده است .  
 کمال مسقی آن بود که هسقی مرد را بفارند بدهد . تا اگر با او گویند :  
 که تو مسقی یانه ؟ جواب ندهد . چه اگر جواب بدهد هنوز ممیز است . 12  
 نشنیده ای این بیت ؟ :

۱ بسم . . . الرحیم P المکتوب الثانی والثلاثون K بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن  
 رسائله ۸ رحمه الله بسم . . . الرحیم N / 2 - 4 خدا . . . فرستاد P M K ~ N / 2 خدا K  
 حق P M / راو M K راو آن P / 4 فرستاد M K فرستاده باد P / 4 با تو نماید P M فرا تو  
 دارد K - N / 5 چه . . . روی P M K ~ N / طلب P M - K / بگشاید P N M برگیرد  
 K / 6 اثر P M - N K / که تو P M K که N / 7 در آن P N M در K / بطالبی N M K طالب  
 P / آن از P M K از N / 9 مست P M K هشیار N / 10 هیسات . . . مست است P - N M K /  
 این M - N K / 11 دیگری P N M دیگر K / در M K درو P N / است N M K بود P /  
 کال M و کال P N که کال K / 12 بدهد P M دمد N برد K / جواب P N M جوابی K /  
 13 ممیز P N M متمیز K / نشنیده ای این بیت N نشنیده ای که بیت M نشنیده ای که گفته  
 اند بیت P - K .

ما را غمِ عشقِ تو چنان در پی خست  
کز نیستیم نمائند جز صورتِ هست

3 ابو بکر صدیق از این نکته چنین خبر می دهد . که العجزُ عن درك الإدراكِ إدراكٌ . می گوید که إدراكِ آنست که همگیِ تورا بخورد ، تا تو ادراكِ نتوانی کردن که مدرکی !

8 ۱۰ - ای عزیز ! اگر عاشقی جمال معشوق خود بیند ، و در ادراكِ جمالِ او غرق شود ، نداند که در وجود چه می بود . وفي بعض الأوقات که چنان غرق نبود در إدراكِ جمالِ معشوق ، لا بد از او چیزی برسر بود که بدان بداند که کی می آید و که می رود و که نشسته است و که خفته . و هر چند که در ادراكِ نهادِ او مستغرق تر بود ، او از همه ادراکی دور تر بود . چون کارِ ادراكِ بکمال رسد ، از ادراكِ ادراكِ خود نیز عاجز بود .  
12 این را حقیقتِ ادراكِ خوانند ، و اینجا همه این بود که العجزُ عن درك الادراكِ إدراكٌ . و این نقطه اینجا بیان گردد که سبحان من لم يجعل للخلق سبيلاً الى معرفته إلا بالعجز عن معرفته . و در آخرت چون  
15 همه حُجُب بردارند ، خلق همه به شرابِ ظهور مست گردند از دستِ « وسقيهم ربهم شراباً طهوراً » . حقیقتِ دیدار آنست . و مقصودِ من از این همه آن است که حقیقتِ طلب چون بتابد ، از طالب هیچ نماند . چون چنین

1 چنان در می خست M چنان بر می جست N جان در بخت K چنان در پی خست P /  
3 صدیق M صدیق رضي الله عنه N K - P / می دهد N دهد M داد P K / 4 که همگی PNM  
همگی K / 5 کردن NM کرد P K / 6 خود NM - N P K / 7 بود P M شود K رود N /  
8 که چنان ... نبود K که چنان ... بود M چنان ... شود N چنان ... نبود P / لا بد  
P M K که می داند که می آید و که می رود لا بد N / برسر P M K مانده N / 8-9 که ...  
که کی P M K که بداند که N / 9 خفته PNM کی گفته است و کی خفته K / 10 که در  
NK در P M / نهاد NK - P M / دور PNM زود K / 11 کار ادراكِ P M K کار او N /  
خود نیز P M نیز K خود N / 13 نقطه P K فقط NM / 16 از این PNM - K / 17 است  
P M N - K / بتابد NM شاید کرد K بیاید P / طالب NM K طلب P / .

بود من طلب وجد وجد ، ضرورت بود . در سنت ازلی اینجا مرد را هیچ کاری نبود . طلب او خود رهبر او بود ، تا مطلوب را در کنار او نهد ، لا بل او را در کنار مطلوب نهد . اینجا بدانی که این چه بود که همان الشوقِ هادی و من زفیری حادی . بیت :

عشقت کند هر آنچه بیاید ، تو صبر کن  
شاگرد باش ! عشق تو را خود بس اوستاد

۴۱ - تو را راه طلب بضرورت رفتنی است ، تا بطلب رمی ، آنگاه ،  
الطلب والوجدان تو امان . اما من طلب غیري لم یجدني ، فراموش مکن !  
تا در تو طلب غیري را گنج بود طالب نیستی . آخر پدید است که نهاد  
تو خود چیست . دو مطلوب را چون باشی ؟ به نهادی بدین مختصری که تو  
داری ! « بچگونه » آنگاه درست بود که به همگی خود روی در « بجهم »  
آوری . او را رسد که گوید : « بجهم » . او را صد هزار محبوب زبید که  
او به همه رسد . اما تو بس تنگی ، شرکت در حسب بر نتابد نهاد تنگ تو .  
نیک بشنو ای دوست ! مصراع : صد دله یاری و یار بکدله خواهی ؟  
آفتاب همه جهان را تواند بود ، که روی او فراخ است ، به همدان و بغدادو

۱ من . . . وجد P M K وجد N / هیچ P N M - K / 2 را در کنار P N M - K /  
9 که این چه بود P - N M K / بیت 4 / P N K - M / 6 باش . . . اوستاد P N M عشق باش  
که عشق از درون در است K / 7 بضرورت M K ضرورت P N / 8 اطلب P M K شعر  
بطلب N / 9 تو P M K - N / را گنج بود P N M - K / است N M K بود P / 10 دو مطلوب  
M K مطلوب درم N مطلوب P / نهادی بدین مختصری N M K نهادی چنین مختصر P / 11 بود  
P M K آید N / به P - N M K / 12 آوری P N M آری K / او N M K که او P / محبوب  
P N M مجنون K / زبید N M زبید K بود P / 13 او به N M K هم P / برنتابد N برنهد  
P برنهد K آن برنتابد M / نهاد تنگ تو K نهاد تو P N - M / 14 نیک بشنو N M بشنو  
P - K / مصراع N بلمجب است نیکو بشنو P بیت K - M / دله یاری . . . خواهی N M  
دله بازی . . . بازی K که یاری یاری یك و له هومی P / 15 او P - N M K / .

اصفهان رسد و هنوز رویِ او مانده بود. اما سرایِ تو تا بهمگیِ خود روی  
 در آفتاب نیاورد هیچ شعاعی نصیبِ او نتواند بود. همگیِ سرایِ تو باید  
 3 که رویِ درو آورد، تا بهمگیِ خود ازو قوت بردارد، و هزار هزار عالم ازو  
 نصیب برتواند داشت، و ازو ذره‌ای کم نشده باشد. «ومن آیاتهِ الشمس  
 والقمر» گفت: چپود؟ گفت: «یحببهم» را صفتِ «واسع علم» هست.  
 8 همه جهان را تواند بود. اما «یحبونه» تا بهمگیِ خود او را نباشند، بهمگی  
 ازو قوت نیابند که او می‌گوید: انا أغنى الأغنياء عن الشرك. واینجا يك  
 نکته بدان که چیز را بودن به تبعیث در کمالِ عشق قدح نیاورد، چنانکه  
 9 گفت:

أحبُّ لحبِّها طلعاتِ نجدٍ وما شغفي بها لو لا هواها

۴۲ - کار بجایی رسد که دشمنانِ خود را دوست دارد که بدو اتصالی  
 12 دارند، چنانکه گفت: شعر:

أجدُّ الملامةَ في هواكٍ لذيدةً حبًّا لذكركٍ فليلحنني اللومُ

و دیگری گوید:

15 أحبُّ حُبَّ العامريةِ 'عصبة' يودون لو ألقى السهام المنشبا

1 / P N M K - 2 / K میچ P M K از آفتاب میچ N / او P - N M K بود P M K  
 3 / M - درو آورد M در آورد N بدو آورد K در آفتاب P / و هزار هزار M هزار هزار N  
 پس هزار هزار P که هزاران K / 4 نشده باشد P M نشده بود K نشود N / 5 صفت P N M  
 نصیب K / 6 نباشد P M K نشناسد N / 8 بودن P N M - K / 9 گفت N M K گفته اژد  
 P / 10 - 12 احب ... گفت P M K - N / 10 طلعات P طلعات M K / 11 دارد P K گیرد  
 M / که بدود ... دارند P M - K / 15 العامرية P K الجابرية N M / ألقى NK اسقى  
 P M / السهام N M السقام K السام P / المنشبا P المنشبا M المرشبا N السقا K /

جوان مردا ! این شرکت نبود در حب کہ این از آثارِ کمالِ حب بود کہ :

3 وما حُبُّ الدیارِ شغفنِ قلبی ولکن حُبُّ من سکنَ الدیارا

۴۳ - مجنون را عشق بجایی رسید کہ در نظرِ او رنگِ سیاهی بہتر از ہمہ رنگها بودی . چنانکہ آن شاعر گفت :

6 أحبُّ لحبِّها السودانَ حتی أحبُّ لحبِّها سودَ الکلابِ

ای دوست عالمِ عشق طرفہ عالمی است ! بادشمنان دوست بودن ، جز در عالمِ عشق ہرگز نبود . خالد بن یزید گوید :

9 تجولُ خلاخیلُ النساءِ ولا أری لِرملۃٍ خلخالاً یخولُ ولا قلباً أحبُّ بنی العوامِ طراً لأجلِہا و من أجلِہا أحببتُ أخوالہا کلباً

و در خیارِ ابیاتِ این شعر اینست کہ :

12 فلو تفلتتْ فی البحرِ والبحرُ مالحٌ لأصبحَ ماءُ البحرِ من ریقہا عذبا ولو أنها للشرکینِ تمرضتْ إذا لدعوها دونَ أصنامِہم رباً

وحسین بن علی می گوید :

1 جوان مردا K ای جوان مرد PNM / کال M - PNM / 2 کہ MK شعر N چنانکہ گفت P / 4 - 5 در . . . شاعر N رنگِ سیاه بہتر از رنگها بودی اورا تا آن مرد M رنگِ سیاهی ویراہتر از ہمہ رنگها بودی او تا آن مرد K رنگِ سیاهی اورا از ہمہ رنگی بہتر نمودی تا آن مسکین این بیت P / 7 عشق PNM عاشقی K / 8 گوید NK می گوید P / 9 اری PNM ادری K / لرملة PNM لحولة K / 10 العوام PMK العوام N / من أجلها أحببت PNM وأحببت من حب K / 11 خیارِ ابیاتِ PNM خیارات K / اینست کہ N است کہ M است K هست P / 14 وحسین . . . گوید P گوید شعر NM - K .

أحبُّ لِحبتها زبداً جميعاً وثلاثة كُلتها وبنِي الرَّبابِ  
وأخوالاً لها من آل لامٍ أحبُّهم وطراً بنِي حبابِ

۴۴ - مقصود آنست که چون مصطفا گوید در حق خود که لو کنت  
متخذاً خلیلاً لأتخذت أبا بکر خلیلاً ، ولكنَّ صاحبکم خلیل الرحمن . یا در  
حقِ سالم گوید - غلامِ بو حذیفه - که من أرادَ أن ینظرَ الی رجلٍ یحبُّ الله  
بکُلِّ قلبه فلینظر الی سالم . نشاید که کسی گوید : پس مصطفا - صلعم -  
چرا با زن و فرزندی پیوند داشت که معلوم است که با او گفتند : من أحبُّ  
الناس إلیک ؟ أو گفت : عائشة . فقیل : من الرجال ؟ فقال : أبوها ! واین  
حبِ آخر از درونِ او گوشه‌ای گرفته بود . پس ، ولكنَّ صاحبکم خلیل  
الرحمان ، چیست ؟ و همچنین مصطفا را - صلعم - با ابراهیم پیوندی بود  
تا بروی بگریست . و در حقِ حسن و حسین گفت : أولادنا أکبادنا . و این چنین  
اشکال در بدایت افتد . اما اربابِ بصائر که دیده‌ی ایشان بنورِ احدیست  
مکحول بود ، این بنزدیکِ ایشان هیچ اشکال ندارد .

۴۵ - ای عزیز ! اگر فرض کنی که کسی بهمگی خود عاشقِ علم بود ،  
و شب و روز جز طلبِ علم کاری دیگر ندارد ، اگر قلم و کاغذ و حبر و دوات

۱ زبداً P زبداً N M دیداً K / ثلة K نبتة M سلة P / 2 و اخوالاً . . . حباب P N M -  
K / لام M ام P N / حباب P M جناب N / 4 خلیلاً P M K خلیلاً دون ربی N / الرحمن  
P N M الله K / 5 گوید P - N M K / که P N M - K / 6 - 7 پس . . . چرا N M K  
چرا این مرد P / 7 زن و فرزند P M K زنان و فرزندان N / که معلوم P N M و معلوم K /  
8 الناس P M K النساء N / 9 آخر P M K آخرت N / درون P N K اندرون M / ار K  
P M دل او N / گوشه‌ای P گوشه‌ای فرا M بکلی فرو N گوشه‌ای فا K / بود P N K است  
M / 10 مصطفی را . . . بود P N K مصطفی . . . داشت M / 11 بروی بگریست N M بروی  
بزاری بگریست P بدو نگریست K / حسین P N K یا حسین M / 11 - 12 و این چنین  
اشکال P N M - K / 13 اشکال P N M اشکالی K / 14 اگر فرض کنی N M K فرض کن  
P / که کسی P M K کسی را که N / 15 جز P M K جز در N / حبر و دوات M و سیاهی  
N و دوات P و حبر K / .

- دوست دارد، نتوان گفت که بهمگی خود عاشق علم نیست، حاشا! محبوب لذاته یکی باید که بود لا بد، اما چیزهای دیگر اگر محبوب بودند للمحبوب الاصلی هیچ زیان ندارد. اگر آدمی خدارا دوست دارد، لا بد بود که رسول 3 اورا دوست دارد، و پیرا دوست دارد، عمر خود را دوست وصحت بن خود رادوست دارد، وفان و آب را دوست دارد که سبب بقای او بود. وزروسیم را دوست دارد که بدان متصل تواند بود بتحصیل نان و آب. لا بل سرما و گرما و برف و باران و آسمان و زمین را لا بد بود که دوست دارد. از آنجا که اگر زمین نبود گندم از سنگ نروید. و برزیگر را همچنین دوست دارد. و این در نظر عقلا بود. یا نه عاشق سرای معشوق دوست دارد، و همه عالم سرای اوست. و خط و صنعت و تصنیف معشوق دوست دارد، و همه عالم خط اوست و تصنیف او است، لا بل همه خود اوست.

- ۴۶ - اگر فراتر شوی، قومی به غزای کفار می رفتند، بوالعباس قصاب 12 ایشانرا گفت: این سرو ریش من فدای خاک پای آن کافری که شما اورا

1 دارد NMLK داشته باشد P / 2 یکی باید که M باید که یکی PL یکی N اندک / K لا بد N - PMLK / للمحبوب PNLK للمحب M / 3 زبان PNML زبانی K / اگر NMLK و اگر P / 4 اورا P - NMLK / پیر PML نیز خود NK / 4 - 5 و عمر ... خود را دوست دارد K - PNML / 4 بن خود PML - N / 5 وفان ... دارد NMK - PL / آب را MK آب N / بقای او NMK بقا PL / وزر NMK - PL / 6 بدان متصل PMKL بدومتصل N / 7 و لا بد بود که PNML - K / 8 اگر ... نروید PML اگر ... بر نروید N - K / برزیگر NML بر زیگوان برزگر K برزگوان P / همچنین PNML M / K یا PMLK گر N / 9 - 10 و همه عالم سرای اوست MK - PNL / 10 اوست PN I. K اوست و تصنیف اوست M / و خط ... دارد PMLK - N / معشوق PML او K / 11 اوست و PNML و K / همه خود PNML جود خود K / 12 قومی NMLK قومی که P / 1 ایشانرا NM - PLK / این سرور N ای PL - KM / که PNML باد که K.



از بهر او نخواهید کشتن ، اما اگر رضای معشوق در آن بود که فلان  
خط را که او نوشته است ، بدست خویش می باید سوخت ، لابد عاشق آن  
خط را بسوزد . و اینچنان توان گفت که به خط معشوق استهانت کرد که  
طلب رضای او کرد . و سنده منزلة عظيمة . اگر مصطفا - صلعم -  
و بوبکر کفتار را از راه او برگرفتند ، امثال فرمان او کردند و طلب  
رضای او مقصود ایشان بود ، یا نه عاشق را چه کار با تصرف در مملکت  
معشوق . و هذا أمرٌ يطول . والسلام ، والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر  
خلقه محمد و آله أجمعین .



۱ / او نخواهید P N M L خدا خواهید K / اما P M - N K / ۲ باید M K نباید P N L /  
لابد P N M L لا بد است که K / ۳ استهانت P N M L استهزا و استهانت K / ۴ کرد  
P N M L بکرد K / منزلة M منزلة K مشكلة N منزلة P L / ۶ رضای او P N M L - K /  
بود P N M L - K / یا نه P M L K و گرنه N / با تصرف در N M و تصرف در P L  
در تصرف با K / ۷ والسلام L والحمد لله P M - N K / رب العالمین M - P N L K /  
7 - 8 و صلی . . . اجمعین M و صلی الله علی محمد سیدنا و آله N - P L K .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۴۷ - سلام و دعا بخواند آن برادر اعز اَطال الله بقاه ، و سلك به سبيل الخیر . امروز در حق برادرم کامل سلمه الله حرفکی نوشته‌ام ، و در آنجا گفته‌ام که کامل او را نزدیکتر از ضیاء الدین است . و این سخن را تحقیقی و غموضی هست ، و همه روز در خاطر می‌بود که در این حدیث چیزی نویسم . چون نماز دیگر بر تربت فتحه بگردم و بخانگاه باز آمدم ، در خاطر آمد 6 که ببايد نوشت . و ندانم که وقت چه املا کند .

- ۴۸ - بدان و آگاه باش ای برادر اعز اَطال الله في طاعته بقاءك که این مسأله را اصول بسیار است . و همه غامض است . و بعضی از آن به شرح نوشتن حرام است که رخصت نیست در شرع . اما آنچه نوشتنی است بنویسم و بر آن دیگر تنبیهی کنم ، علی‌ارثی عبارت و أحسن اشاره . بدانکه لفظ انسان و آدمی و هر چه بدین مانند مشترك الدلالة است ، بین معانی . اما چون عموم 2

1 بسم ... الرحيم R P L المكتوب الثالث والثلاثون K بسم ... الرحيم و به تسعين M و من رسائله 9 رحمه الله بسم ... الرحيم 2 / N - 3 سلام . . . الخیر K . R P M I . K / N 2 آن K / P L - R M / اعز 3 حرفکی R N M حرفی که P L K / 5 همه روز R P M L هر روز N م / K 6 بر R N M K برسر P L / بخانگاه M بخانگاه R P L K و از آنجا بگه N / خاطر R P L K خاطر N M / 7 که وقت P N L که K وقت R M / 8 اعز . . . بقاءك R K عزیز . . . بقاءك M عزیز N - P L / 9 ازان به R P N M I را از آن K / 10 حرام است که R K - P N M L / 11 دیگر تنبیهی N M تنبیهی R P L تنبیهی K / 12 بین معانی R N و هر معانی M K - P L / اما چون K و R N اولاً P M L /

بشنوند، از آن قالبِ آدمی فهم کنند ، و پندارند که مفهوم از این کلمه جز قالب نیست . و هر جا که در قرآن بینی . لفظی که بر این معنی دلالت کند ، یقین دان که آن بر قدرِ فهمِ عموم است . چنانکه گوید : « إنا خلقنا الإنسان من نطفةٍ أمشاجٍ نبتليه » و جز قالب نیست که از نطفه است اصلاً . « فلينظرِ الإنسانِ مِمَّ خُلِقَ . خُلِقَ من ماءٍ دافقٍ » . اینجا به انسان هم قالب خواست . هذا نظر العموم .

۴۹ - اما نظرِ خصوص آنست که به آدمی قالب نخواهند . و این قوم دو قسم اند . گروهی بآدمی و انسان جانِ آدمی خواهند ، و قالب را از ذاتِ انسان ندانند بیچ حال ، بلکه قالب را مرکب دانند و آدمی را که جان است راکب ، و مرکب از ذاتِ راکب نیست البته . اگر کسی براسبی نشیند او دیگر بودو اسب دیگر . اینجا بود که صفاتِ بشری را چون اکل و شرب و وقاع از خود نفی کنند و نگویند که خوردیم و خفتم ، ولیکن گویند بخوردو بخفت و گرسنه است و تشنه است . و هرگز از این قوم نشنوی که گرسنه ام و تشنه ام . و این قوم که این کلمات گویند . بعضی از اربابِ بصایوند که بطریق مشاهده بدیده اند که جانِ آدمی راکب است و قالب مرکوبِ او است . و چون کسی را اسب خورد هرگز اضافتِ علف خوردن با خود نکند .

۱ بشنوند از آن K خلق چون لفظ آدمی RPNML / و پندارند که RPNML پندارند K / از این RM این PNL کلمن K / کلمه PNMML کلمات RK / 2 بینی لفظی RPLK لفظی بینی NM / بر این RNM بدین PLK / 2-3 یقین ... قدر RPNML بر K / 3 گوید RNM گفت PLK / 3-4 الإنسان 76-2 م / 4-5 الطارق 86 : G / 5 هم قالب خواست RNMK هم ... خواهد PL / 7 به ... خواهند RNM دو آدمی و به آدمی قالب خواهند K بآدمی جان نه قالب خواهند PL / این قوم RPNML ایشان R / N قسم RPNML گروه K / را از NM را RK از PL / 9 بلکه PNLK بل R / M اگر RPNML را اگر K / 12 و وقاع RPNML - RK / خفتم RPNML خفتم و آشامیدم K / 13 گرسنه است RPNML گرسنه MK / 14 قوم RNMK قوم را PL / از RPNML - RK / 15 مرکوب او است RK مرکوب PL مرکب او است NM .

این قوم همچنین روا ندارند که إضافت خوردن و خفتن با خود کنند. چه حقیقت ذات انسان چیزی دیگر است، و آنچه خورد و خسب چیزی دیگر. و بعضی باشند که این گویند از شنیده، «وهم أغلب من يتكلم به»، چه مجردی جان از قالب ندیده باشند، بل خود را خود دانند البته و اصلاً، و پندارند که آدمی این قالب است، و دانند که این در گور پیوسد و بریزد و کرم و مار بخورد.

۵۰ - پس قومی گویند - اینجایگاه - : شریعت را خود اصلی نیست  
«أم إذا كنا تراباً أم لنا لفي خلق جديد؟» چنانکه شاعران این به طریق  
استهزا یاد کرده اند :

يُخْبِرُنَا النَّبِيُّ بِأَنْ سُنْحِي وَكَيْفَ حَيَاةُ أَصْدَاءِ وَهَامِ ۰

و نه اهل جاهلیت بدین مخصوص بوده اند و بس، بلکه اسلامیات هم این گفته اند :

12 أتترك لذّة الصبَاءِ نقداً بما وعدوك من لبنٍ وخرير  
حياةً ثم موتٌ ثم نشرٌ حديثٌ خرافةٍ يا أمّ عمرو

1 - 2 چه ... انسان RNM چه ... ایشان K که ... ایشان PL / 2 خسب RNMK  
خفتند PL / 3 گویند از شنیده RPNML از شنیده گویند K / 4 - 5 را ... این NMLK  
P هیكل دانند و قالب و آنچه گویند که این ق / N / 4 خود دانند R K البته ندانند M خود  
ندانند PL / و پندارند R K و قومی پندارند PML / 5 این RPL این قالب M - K /  
کرم و مار بخورد RPNML کرمان و مارانش خوردند K / 6 قومی RPNML قومی دیگر  
K / اینجایگاه K اینجایگاه R اینجا PNM L / 7 الرعد 13: 5 م / این RPML نیز  
K - N / 8 استهزا RPNML مجاز K / کرده اند R K کرده اند شعر N کردند M  
کنند PL / 9 بخبرنا RNK بخبرني PML / اصدا و RNK اصل و هو PML / 10 بوده  
RNK - PML / اسلامیات RPMLK اهل اسلام N / م RPMLK - PNLK / 11 این  
گفته اند NK گفتند شعر RML گفتند بیت P / 12 أتترك ... خر RPLMK - N .

## ۵۱ - وبلعلايِ معرّي گوید :

نبيّ من العربانِ ليس على شرع يخبّرنا انّ البعوث الى صدع

9 واین قدر ندانند : این حرام بود گفتن ، هر که را ذره‌ای اسلام بود در  
درونِ او . بجزئی این معنی نيك گفته است :

زعمَ القرابِ منبئى الأنبياء أن الأحيّة آذفوا بقتناء

8 ۵۲ - قومی دیگر گویند : آدمی قالب است و پیوسد و بریزد ، ولیکن

به وقت قیامت خدا او را باز آورد . و آدمی معدوم گردد به مرگ . و جان را

عرض گویند ، و قوام آن به قالب دانند . و هؤلاء عند أرباب البصائر احسّ من

9 أن يشتغل بتحرير الجواب عما يهذؤون به . و بیشتر آنها که دعوی عالمی کنند

در اسلام این معتقد دارند . گویند آدمی به مرگ فانی گردد . و ندانند که

این اعتقاد با کفر برابر است « كما يشك الكفار من أصحاب القبور . ای سبحان

12 الله العظيم شأنه ، اگر آدمی به مرگ فانی گردد ، پس مصطفی - صلعم -

چرا گفت بوقت مرگ : الرفيق الأعلى والعيش الأصفى والكناس الأوفى ؟ و چه

معنی ، القبر روضة من رياض الجنة أو حفرة من حفرة النيران . اگر آدمی معدوم

1 معرّي گوید . R I معرّي گوید شعر P معرّي هم از این جنس ژاژها نباید K معرّي هم

چنین بیاید و بسر حسوا في الارتفاع و گوید شعر M معرّي همچنین آورده است و بسر حسوا في

الارتفاع . N / 2 البعوث الى K الشعوب على R الشعوب الى PNML / 3 این قدر RPNML

- K / این RPNML این جنس K / گفتن M-RPNLK / هر RPMLK بر هر N /

3-4 بود در ... او RNMK در دل باشد این نگوید PL / 4 این معنی R-PNMLK /

نيك RPNML نیکو K / گفته است RN گفت که شعر ML گفت نظم P گفت K /

5 بقتناء RPNML بر حیل K / 6 لیکن RKN-PNML / 7 به وقت RNMK

روز PL / خدا او را RPNML آورد / آورد N آورد و زنده کند K /

به مرگ RNMK بر کب PL / 9 یهذؤون RPNML یهذؤون K / 10 گردد

RPNML شود K / 11 المتحنّة 60 : 13 م / 13 الأوفى RPNML الأوفى K /

14 رياض RPNML- / النيران RNK النار PML / اگر RNMK پس اگر PL .

- گردد ، خواه روضه گیر و خواه حفره . چرا مصطفی - صلعم - و فاطمه  
گفت: **إِنَّكَ أَسْرَعُ أَهْلِي لِحَاقًا بِي** ، و فاطمه بخندید؟ اگر آدمی معدوم شود ،  
3 فاطمه را از آن **أَسْرَعُ لِحَاقًا بِي** من غیرها ، چه سود بود ؟ بلال حبشی ، چرا به  
وقت مرگ گوید : **غَدًا تَلْقَى الْأَحِبَّةَ مُحَمَّدًا وَحِزْبَهُ** . کراخواست دیدن ؟  
عثمان عفان چرا گوید : رسول را - صلعم - در خواب دیدم گفت : **يَا عُمَانُ !**  
6 **حَصْرُوكَ ؟ قُلْتَ : نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ! فَقَالَ : أَجَاعُوكَ ؟ قُلْتَ : نَعَمْ يَا رَسُولَ**  
**اللَّهِ ! فَقَالَ أَظْمَأُوكَ ؟ قُلْتَ : نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ! قَالَ : فَاخْتَرِ مَا شِئْتَ إِمَّا أَنْ**  
**تَنْتَصِرَ عَلَيْهِمْ غَدًا ، أَوْ تَصْبِحَ صَائِمًا فَتَنْفَطِرَ عِنْدَنَا .** اگر آدمی به مرگ معدوم  
شود افطار کجا بود ؟ لا بل « **أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ . فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ**  
9 **مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ ، « وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي**  
**سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ ، « وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ .** »

- ۵۳ - **أَيُّ دُوسْتِ ! عَلِيٌّ بُوَطَّالِبِ رَا چُون کارد زدند ، چرا گفت : نُفُزْتُ**  
12 **وَرَبَّ الْكَعْبَةِ ؟** این را أدله بیش از آن است که بتوان شمرد . **وَالذَّكِي الطَّالِبِ**  
**يَكْفِيهِ الْقَلِيلُ ، وَالْبَلِيدِ الْمُتَعَنَّتِ لَا يَزِيدُهُ إِلَّا كَثَارَ مِنْهَا إِلَّا حَيْرَةٌ .** قومی دیگر

1 خواه . . . حفره R P L N M K / گیر و گیر R M گیر NK / 2 انك . . . بهی  
R P N M L R أسرع اهلی لحاقاً بی فاطمه تا K / شود R P L K گردد NM / 3 بی R P L K  
به NM / بود R P N M L دارد K / 3-4 چرا . . . مرگ R P N M L - K / 4 گوید  
R M گفت P N L K / الاحبة R P N L K احبة M / حزبه . . . دیدن NM و حزبه P L  
1 / R K / 5 را R P N L K - M / 6-7 فقال . . . نال R K - P N M L / 8 به مرگ  
R K - P N M L / 9-10 آل عمران 3 : 169-170 م / 10-11 آل عمران  
3 : 168 م / 10 و یستبشرون . . . خلفهم P L - R N M K / 10-11 ولا . . .  
تشمرون R P N L K - M / 11 البقرة 2 : 154 م / 12 چرا R P N M L - K /  
14 القليل R P N M L القليل من الكثير K / المتعنت P L - R N M K / الاكثر P L K  
الاكتاب R الاكتاب N الاكفارا M / حيرة R P N L K حيرة M / دیگر R K - P N M L .

باشند که از آدمی جان فهم کنند متصرف در قالب بشری . اینجا خوردن  
 و خفتن با او نسبت کنند و قیام و قعود . گویند . قام وقعد و ذهب ، نه آن  
 3 خواهند که آدمی قالب است ، ولیکن گویند : جان بود که قالب را بنشانند و  
 برپاکنند افعال آدمیان را همه نسبت با جان است ، و علوم را همچنین .  
 ولیکن چون قالب را در آن دخلی هست بطریق آلت ، گویند : قام وقعد  
 6 و أكل وشرب . أی دوست ! چون خدا گوید : « ان الانسان لظلوم كفار »  
 « انه كان ظلوماً جهولاً » چه گویی ظلومی و کفوری صفت قالب است ؟  
 هیات ! گوشت و پوست محل کفر چون بود ؟

9 ۵۴ - اکنون بدانکه ! ارباب بصائر آنجا که گویند : آدمی ، یا جان را  
 خواهند بتجرد ، یا جان را خواهند ، ولیکن قالب را بآلتی شناسند به نسبت  
 با جان . اکنون مصطفی صلعم - گوید : أنا بشر . اینجا در آنا اشارت به  
 12 قالب کرد « ولا أعلم الغیب » ولا أقول لكم إني ملك « این نفی علم از غیب  
 و ملکیت از بشریت است ، یانه جان پاک مصطفی آنست که گفت :  
 كَفَقَطْرٍ فِي فِي قَطْرَةٍ عِلْمَتْ بِهَا عِلْمُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ، چه جای علم غیب است .

2 و خفتن P N M L - R K / گویند N M K کنند R و همچنین گویند P L / قام . . .  
 ذهب N - R P N L K / نه R P N M L بدان K / 4 برپاکنند R K بر خیزاند N M  
 P L - علوم را R P N L K علوم M / 5 ولیکن R P L K - N M / دخلی R P N M L  
 تصرفی K / 6 ابراهیم 14 : 34 ك / 6-7 الاحزاب 33 : 72 م / 7 کفوری R P N M L  
 جهول و کفوری و کنودی K / 8 کفر چون N M آن چه K این چون R چون تواند P L /  
 9 بصائر آنجا که R N M بصائر از آنجا P L آنجا K / یا R N M K اما P L / 10 یا  
 P N M I / یا R اما K / خواهند . . . جان را M علی تجرده خواهند و یا جان را R N خواهند  
 بدن لفظ علی تجرده یا جان L P - K / 10-11 بآلتی . . . صلعم - R N M K آلت اینجا  
 P L / 11 اینجا P M L اکنون اینجا N - R K / 12 الانعام 6 : 30 ك و دود 11 : 31 ك /  
 علم P L - R N M K / 13 ملکیت R N M K ملکی P L / 13 یانه R M پانی K  
 اگر نه P N L / آنست که گفت M K آنست که R N که چون گفت P L / 14 علم غیب  
 است R N M لا أعلم الغیب است K علم همه خبر باز داد . P E .

- آخر نه از بیدایت روزگارِ آدم تا منقرضِ عالم همه خبر باز داد ؟  
 از خواننده گفت ؟ أفّ لهم ! بوجهل گفت : « أساطير الأولين »  
 خواننده است . چون خواننده نبود از قصصِ آدم و اولادِ آدم خبر باز داد ،  
 نه علم غیب بود ؟ و چون گفت تا پانصد سال و تا آخر زمان چنین و چنان بود ،  
 نه علم غیب است ؟ و چون گوید بهشت و دوزخ و صراط چنین بود ، نه علم  
 غیب بود ! پس چه بود ؟ و تو گویی : لا يعلم الغیب إلا الله !

- ۵۵ - آی دوست ! نه مصطفا بود ! بل همه او بود « ان الذین  
 یبایعونک إنما یبایعون الله » ، « ومن یطع الرسول فقد أطاع الله » ، فإذا  
 أحببتہ کنت سمعہ وبصرہ ولسانہ ، فی یسمع و فی بیصر و فی ینطق ، تا بدانی که  
 لا أعلم الغیب اشارت به « أنا بشر مثکم » است به خویشتن ، نه اشارت بدانکه : انا  
 کنت نبیاً و آدم بین الماء والطين . یا اینکه گفت : کنت سمعہ وبصرہ . آی  
 دوست ، هزار هزار اشکال حل کردم . آنجا که عالمها بگردند و از کسی  
 نشوند ، مصطفا - صلعم - جای گوید : والله لا أدري من أهل السعادة  
 أنا ، أم من أهل الشقاوة . و جای دیگر گوید : أنا أول من بدخل الجنة ، ومن

1 نه PL - RNMK / منقرض RPNML انقراض K / داد RPNML داده است  
 2 از RNMK لا PL / اف لهم RPNML از لهم K اف لكم الانبياء ، 21 : 67  
 ك / قالوا اساطير الاولين اکتبتہا . الفرقان 25 : 5 / ك / 3 است RNMK بود PL /  
 خواننده نبود RNM خواننده نبود P - LK / 4 نه RNM آن نه K اگر  
 نه PL / 4 - 6 و چون . . . چه بود RPNMLK / N - 4 و چون M و R چون PL / و تا  
 PLK و R و M / 5 است RPNML بود K / 5 - 6 و چون . . . غیب بود RPNML  
 K - / 6 پس چه بود RPNML - K / لا يعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله .  
 النمل 27 : 65 / ك / 7 ای دوست RPNML این درست K / نه مصطفا RPNML - K /  
 7 - 8 الفتح 18 : 10 م / 8 النساء 4 : 80 م / 9 لسانہ RPNML لسانه ویده K /  
 تا بدانی که RPNML - K / 10 به RPNML - K / كهف 18 : 110 / ك /  
 بدانکه انا RPNML - K / 11 یا اینکه گفت NM نه انکه گفت كه K و این R تا این  
 كه گفت P1 / کنت سمعہ و بصرہ و لسانہ RPNML / 12 آنجا که RNMK اگر PL / عالمها  
 بودند R در عالم بگردند NM عالمها بگردی K عالم بگردی PL / 13 نشوند RNM  
 نشوی PLK / جای RNMK دیگر جای N در جای دیگر می PL .



در بهشت چنین و چنین کنم . و این با آن چون راست بود ؟ آن نفسِ بشریت است ، و اثباتِ آن نقطه است که کنت نبیاً و آدمُ بین الماءِ والطينِ . این نه قالب است « لا أقول لکم اُنی ملک » هم بشریت است ، یا نه جانِ پاکِ او شبِ معراج ، چون جبرئیل واپس ماند ، گوید : تقدّم ا او گوید : لو دنوت ائمة لا حترقت .

6 - اکتون بدانکه مصطفا - صلعم - گوید : انا ، وانی ، گاه قالب خواهد چنانکه گفت : انما انا ابن امرأة کانت تأکل القديدَ فی الجاهلیة . و گاه جان خواهد که کنت نبیاً ، و انا سید و ولدِ آدم ، و انا اول من تنشق عنه الأرض ، و انا ، و انا . و حکم این انا دیگر است ، و آن انا دیگر . لا أدري ما یفعل بی ولا بکم ، حکم این است . و علم الاولین و الآخِرین حکم آن است .

12 - 57 - اُمّی دوست ا چون گوید : استأذنت ربی فی زیارة اُمّی فأذن لی . یا اُمّی ، اضافت دان به بشریت . و چون گوید : قطرَ فی فی قطرة یای فی نه آن اضافت است ، بل این یا ، آن یا بود که در کنت نبیاً می بینی .

1 با آن M و ازان R کله با آن کله K و آن PL سخن با آن سخن N / 2 و اثبات NM اثبات K و این ثبات PL و اشاره R / کنت RPNML گفت کنت K / 3 الانعام 6 : 50 ک / م RM نفسی K این PL هم این نفسی N / 4 جبرئیل و RM او و جبرئیل و NK جبرئیل باز PL / گوید RNMK سید گفت PL / او گوید RNML گوید K جبرئیل گفت PL / 6 بدانکه RNMK چون PL / 6 - 7 انا . . . قالب RNML انا و انا و گاه او را قالب را K اما گاه گاه بدین لفظ قالب PL / 7 انما انا RK انا M - PNL / 9 و انا . . . و حکم RPNLK و کله M / و آن انا دیگر RK و کله آن انا دیگر M - PNL / 10 - 11 و علمت . . . است PMLK و علمت علم الاولین حکم ان است N - R / 11 است RNMLK - PL / 12 گوید RNMLK - R / امی RNMLK - R / 13 اضافت . . . بشریت RN اضافت به بشریت است PL اشارت به بشریت است M اضافت کان به بشریت است K / 14 نه آن RNML نه یا K - PL / بل . . . بینی RMK در نفسی بلکه این با آن بود که کنت نبیاً بلا فرق N میان پاک PL / این یا RNML یا این یا R / در M - RK .

- اکنون بدانکه نوح - صلعم - گفت : **إنَّ ابني من أهلي** ، اشارت بود به قالب . خدا گفت : **ليس من اهلك** ، اشارت بود به جانِ پاكِ او .
- 8 مصطفا - صلعم - گفت : **امّا كُفّر عمتي** ، يعني ابا كُلب ، يايِ عمتي اشارت بود به قالب . وچون گوید : **انما انا لكم مثل الوالد لولده** ، اشارت است به كنت نبياً و آدم بين الماء والطين كه جان پاكِ او است . و اشوقاه الى لقاء اخواني ! اکنون كل سببِ ونسبِ ينقطع لإسببي ونسبي ، نه نسبِ بولهب است چه معلوم است كه **نَسَبِ** او از مادرش آمنه و پدرش عبدالله و عمتش بولهب منقطع است . اما **نسبِ جانِ پاكِ** او از سلمان كه سلمان **منا أهل البيتِ و بوبكر** ، هرگز منقطع نگردد . و **الحسبُ الكريم هو التقوى** 9 « **إنَّ اكرمكم عند الله أتقاكم** » ؟ روزِ قیامت این نسب نخواهد بود كه نسبِ تقوا خواهد بودن .
- 58 - در خبر است از مصطفا - صلعم - كه **إذا جمع الله الأولين والآخرين لميقات يوم معلوم** ، نادام بصوت يسمع أقصاهم كما يسمع أذانهم ، فيقول : **أيها الناس إني قد أنصت لكم منذ خلقتم الى هذا اليوم فأنصتوا إني هذا اليوم إني ما هي أعمالكم ترد عليكم . أيها الناس إني جعلت نسباً** 12

ا بدانکه / RK - PNML / اشارت RPNML اشارتی K / 3 - 4 گفت ... چون  
 3 / RK - PNML / یعنی ابا لب M بولهب PNL / 4 چون PL - NM / گرید K  
 6 / PL - RNM / لقاء اخواني PNMLK الاخوانی R / یا PNMLK الی R / نه  
 RNMK / و این نه PL / 7 او RPNML مصطفی K / آمنه RNMK آمنه بود و از  
 8 / PL / جان پاك او RPNLK / 9 نگردد RPNML - K / 10 الحجرات  
 49 : 13 م / نسب RPNML - K / 10 - 11 بود كه ... خواهد PNML بودن ...  
 خواهد R - K / 12 از ... كه RPNML كه مصطفی گفت K / الله RNMK - L  
 13 / P / نادهم RPNML فاذا K / 14 أيها RNM یا أيها PLK / انصت RPNML  
 انصت K / هذا RPNMLK / 15 / R - PNMLK / یا أيها PL / الی RPNMLK  
 فجعله نسباً وصهراً . الفرقان 25 : 54 ك .

وجعلتم نسباً ، فوضعتم نسي ورفعتم نسبكم . قلت : « إن أكرمكم عند الله أتقاكم »  
 وأبیتکم ، لأن فلاناً ابن فلان ، وفلان أغنى من فلان . اليوم أرفع نسي  
 3 وأضع نسبكم أين المتقون ؟

۵۹ - ای دوست! جز نسب تقوا ، که المؤمنون إخوة همه نسی منقطع  
 خواهد بود ، الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو إلا المتقون . ای عزیز! «یوم  
 6 یفر المرء من أخیه» قابیل از هابیل ، چون ظلمت از آفتاب گریزد ، نه آن  
 گریختن که تو فهم کرده‌ای . تورا و عموم عالمیان را در امور اخروی جز  
 تشبیهی حاصل نیست . «یفر المرء من أخیه» . وأمه وأبیه «مصطفی از آمنه ،  
 9 و ابراهیم از آزر ، «وصاحبته وبنيه» ؛ نوح و لوط از زنان خود که «کانتا  
 تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما» ای فی الدین لا فی الفرائض . باش  
 تا یفر بدانی . آنگاه این حقایق مکشوف گردد : یفر من أخیه ، موسی بود  
 12 از هارون و علی از جعفر ؟ کلاً وحاشا که این اتصالی است که هرگز  
 انفصالی را اینجا راه نبود و نباشد . یفر آنجا چه کند؟ اکنون بدان که هر که  
 عالم تر بود در راه خدا به قرابت مصطفی - صلعم - نزدیک تر است ، و میراث

1 وجعلتم نسباً RPNML - K / الحجرات 49 : 13 م / 2 وأبیتم PNML وایتم R وایتم  
 K / لأن K این انا R الا PNML / وفلان . . . فلان NPNML - K / 4 جز PNML  
 عزیز جز R عزت K / خواهد بود NM بود RK گردد PL / 5-6 و 8 عبس 80 : 34 ك /  
 6 أخیه RPNML أخیه و امه و أبیه K / 7 تورا RNK تو M تودای PI / رادر  
 NMK در R واکه در PI / 8 حاصل RK نصیب PNML / یفر . . . أبیه RNMK  
 یفر من امه و أبیه M و امه PL / 9 عبس 80 : 36 ك / نوح RPNML - K / زنان  
 RPNML زنت K / 9-10 التحريم 66 : 10 م / 10-11 باش تا یفر PNML  
 باش تا URK / 11 گردد RPNML شود K / موسی بود NM موسی RNK نه موسی بود  
 PI / 12 علی RPNLK علی بود M / کلاً وحاشا R طیار حاشا و کلاً هرگز M  
 - PNML / که این PLK این RNM / است MK بود RPNML / 13 انفصال . . .  
 نباشد RNM انفصال نپذیرد PI انفصالی آنجا راه نبود و نباشد K / یفر RNML  
 من أخیه M / هر که RPNMLK - R / 14 بود RNK او M - PI .

بیش برَد . العلماءُ ورثةُ الأنبياءِ . و هر که از او به علم و تقوا دور است میراث ندارد ، به قالب فرزندِ او بوَد نه خود که « إنه ليس من أهلك » . علویان کیستند ؟ از او بشنو ! یا رسول الله من آلک ؟ فقال : کل برّ تقی . ارجو 3 که یقین بدانی که إلا سببی ونسبی چه بود : حالی ندانی دانستن . علم نه آن بوَد که اینجا بقهرِ طبع بدانی ، علم آن بود که بمشاهده بینی . آخر دانی که 6 اویس و صهیب و بلال روز قیامت از او منقطع نباشند . و بولهب و بوطالب و مادرو پدرش منقطع باشند ، پس کل سبب و نسب ینقطع إلا نسبی ، می دان که چه بود . این است یا آن ؟

۶۰ - آی دوست ! قال الله : أنا الرحمن وهذه الرحيم شفقت لها إسمًا من إسمي ، فمن وصلها وصلته ومن قطعها قطعته وبتثته . و هر چه در صلۀ رحم شنیده و خوانده ای هیچ ندانسته ای . قطع رحم و صلتش در آن نسب است همه که جعلت نسباً و جعلتم نسباً . چه گویی اگر علی بوطالب دختری به بلال دادی نه بفرزندان بولهب ، قطع رحم بودی ؟ چند نو یسم که تو از این دین هیچ ندانسته ای ، بعمادتی مزور قناعت کرده ای . باش تا حقیقت روی جمال 12

1 بیش P N M L K بیشتر R / برد R N M K برد که P L / به علم و تقوا P M L K - R N / میراث P N M L K و میراث R / 2 به R K اگر به M L اگر چه به P N / بود . . . که R K بود خود که M بود P N L / فوج 107 : 37 / 2 - 3 انه . . . بشنو L K R P M چون گفتند N / 3 آلک R P M L النسب K آلک و أممک N / 4 که یقین N M K R یقین P L / 4 - 14 بدانی . . . جمال P N M L K - R / ندانی P N M L نتوانی / K دانستن علم M دانستن . دانستی K دانستی P N L / 5 اینجا P L K از اینجا N M / بقهر طبع N M K طبع بود P L / بینی N M K بینی و بدانی P L / 6 - 7 و بولهب . . . باشند P N M L - K / 7 پدرش N M پدرش از P L / ینقطع N M K منقطع P L / الانسب K - P N M L / 8 یا P L اگر N M ذکر K / 9 ای P N M L - K / دوست P N M L دوست می دان K / 10 قطعه و بته P L قطعه M بته N K / 11 قطع P N M L و قطع K / 11 - 12 نسب . . . که K نسب است که N M بسته است M P L / 12 و جعلتم نسباً M L P N - K / بوطالب M از ابی طالب K - P N L / 13 دین P L - N M K / 14 بعمادتی P N M L بقالب K / حقیقت روی جمال N M حقیقت روی P I بحقیقت K .

خود و او تو نماید، آنگاه بدایتِ سلامت آن بود که ز ناز پر بندی . بجلال و قدر  
لم یزل که معبودِ صدو بیست و چهار هزار سرور است ، که چون بحقیقتِ دین  
ببنا گردی ز ناز بر بندی . واگر اُبلهی نداند که من چه می نویسم مبارك . 3

۶۱ - ای دوست ! پنداری که هرگز دانسته ای که ز ناز داری چیست ؟  
لعمری دانسته ای ولیکن همچنانکه اهلِ عادت دانند در بلادِ روم . کفر  
ایشان و اسلام شما عادت است نه حقیقت . نیک بشنو از من ؛ إن من  
الشعر لحکمة :

بی دیده ره قلندری نتوان رفت      دزدیده به کویِ مدبری نتوان رفت  
کفر اندر خود قاعدهٔ ایمان است      آسان آسان به کافری نتوان رفت 8

والسلام ، والحمد لله رب العالمین ، وصلواته علی محمد وآله أجمعین .



1-10 خود . . . أجمعین PNMKL - R / 1 خود و او تو نماید NM و او تو نماید PL  
آشنا گردی K / سلامت . . . بندی PNMKL اسلام . . . بندد K / بجلال و قدر PNMKL  
- K / 2 لم یزل که M خدا که N خدا PL - K / معبود PM مفرد NL - K / 2-3 صد  
. . . بندی PNMKL - K / 2 است M بود PNI / 3 بر NM در PL / مبارك NMK  
ببارك الله مبارك باد PL / 5 ولیکن NMK أما PL / در بلاد روم PNMKL که در بلاد  
روم و چون K / 6 از من M که PL - NK / 7 حکمة PMLK حکماوان من البیان لسعراً  
وابعية N / 8 دزدیده PNMKL از دیده K / 9 اندر NMK از ره PL / خود قاعده  
PNMKL یرت جو عادت K / 10 والسلام . . . العالمین PML - NK / وصلواته . . .  
أجمعین M والصلوة والسلام علی محمد وآله وصحبه أجمعین PL - NK .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۶۲ - سلام و دعا می‌رسانم آن برادر عزیز را اطلال الله بقاءه و سلك به سبيل الخير . نوشته‌ای که در آنجا شرح « الله يتوفى الانفس حين موتها » خواسته بودی رسید، خواستم که در معنی این آیت رساله‌ای بتازی املاکم، چنانکه اگر مستوفی بود مجلدی کم نبود. و اگر مختصر بود پنج یا شش جزوه کم نبود، ولیکن موانع بسیار مرا از کار باز داشت. و شرح آن موانع تو برادر را بکار نیست حالی، چه در شرح آن خوض کردن مرا از مقصود خود باز دارد. والله يستخير لنا ما فيه الخير في ديننا و دنيانا.

- ۶۳ - ای عزیز! بدان و آگاه باش که این آیت از غوامض آیات قرآن است. و در وجود ندانم که هیچ آدمی إلا ما شاء الله که بشرح این آیت قیام کند از علم خود. لعمری! ناقلان و حافظان بسیار باشند که چندین قول یاددارند در معنی این آیت، و باز گویند. اما این نه علم بود. دانستن دیگر

۱ بسم ... الرحيم P المکتوب الرابع والثلاثون K ومنها L بسم ... الرحيم و به نستعين M  
 و من رساله 10 رحمه الله بسم ... الرحيم N / 2 - 9 سلام ... که NMK ای دوست نوشته  
 بودی که شرح الله يتوفى الانفس حين موتها بازده. P / 2 / عزیز را M اعزرا K و N /  
 2 - 3 اطلال ... الخير N - MK / 3 در آنجا N من در آنجا K در M / الزمر 26 : 42 ك /  
 حين موتها N - K / M / 4 بودی N بودم K بود M / رسید N - M / K / املاکم N K  
 بنویسم M / 5 نبود MK نباشد N / بود پنج یا K پنج M / 6 موانع N K مانع M /  
 مرا ... داشت K بود مرا از این کار NM / نو NM آن K / 7 حالی چه N حالی چونت  
 K حال چه M / کردن مرا NM کم ترا K / 8 الله N - M / K / 9 - 10 آیات ... ندانم  
 که NMK استو PL / 10 - 12 إلا ... بود NMK بشرح آن قیام نکرد زیرا که PL /  
 10 بشرح این آیت MK شرح این آیت را N / 11 علم NM غیر K / باشند NM اند K /  
 این آیت NM که اینست K .

- است و یاد گرفتن سخن دیگران دیگر « و اِلْهٰكُم اِلٰه وَّاحِدًا » مثلاً ، دانستن چیزی دیگر است و یاد گرفتن چیزی دیگر. روا بود که کسی همه قرآن یاد گیرد،
- 8 و هر روز ختمی دو ختم بکند و هنوز نداند که خدا هست یا نی . تا بدان برسی که بداند که یکی است نه دو . پس او را از این آیت که « و اِلْهٰكُم اِلٰه وَّاحِدًا » چه سود اگر یاد دارد ؟ و اگر کسی بعلم الیقین داند که عالم محدث است و او را محدثی است ، و آن محدث قدیم است . و قدیم در وجود جز یکی محال است که بود ، او را این آیت معلوم است ، که « و اِلْهٰكُم اِلٰه وَّاحِدًا » و اگر چه هرگز حروف این آیت بسمع او نرسیده است . زیرا که غسل خوردن و ندانستن که نامش در ترکی و عربی و هندی و عجمی چیست ، روا بود . اما آنکه غسل را صد نام یاد دارد ، در تازی و پارسی و هر زبان و هرگز صورت غسل ندیده بود ، تا بخوردن رسد ، اگر گوید : العسلُ حلوی . این نه علم بود ، حکمی می گوید به زبان اُعنی حکم حلوی بر غسل . و او را هیچ علمی نیست بدین حکم البته . چه گویی اگر تو گویی : العسلُ حلوی . بی آنکه دانی که غسل چه بود ، شاید ؟ آنکه غسل ندیده ، این حکم از او هم چنین بود ، بلا فرق .
- 15 ۶۴ -- اکنون در عالم صد هزار آدمی قرآن یادگیرند ، و از قرآن حرفی

1 سخن دیگران K سخن M - PNL / البقرة 2 : 163 م / 1 - 2 و اِلْهٰكُم . . . دیگر  
 M - PNML / 2 روا بود NMK و کس باشد PL / گیرد PNLK دارد M / 3 ختمی  
 دو ختم K ختمی دو NM دو ختم قرآن PL / 3 - 5 تا . . . دارد PL - NMK /  
 4 نه دو MK - N / آیت M - NK / 6 و او را محدثی است M - PNLK / و آن  
 محدث قدیم است PML - NK / 7 که بود PL - NMK / آیت PML - NK / چه  
 MK - PNL / 8 آیت PLK - NM / است M بود N باشد PL - K / زیرا N روا  
 PMLK / 9 روا بود PL - NMK / 9 - 10 غسل . . . صورت PLK - NM /  
 10 - 12 ندیده . . . بر NM ندیده باشد یا بخورد و چون برسی گوید که العسل حلوی نه  
 حکمی بود به علم بسل حکمی می کند بلسانه اگر حکم حلوی K جز نام نداند و صورتش ندیده  
 بود تا بخوردن آن چه رسد اگر گوید العسل حلوی این نه علمی بود حکمی بود که بزبان می گوید  
 PL / 12 - 15 غسل . . . حرفی PL - NMK .

- ندانند ، و ندانند که قالَ يقولُ چه بود ! شاید که ایشانرا قرآن دان خوانی ؟ اگر کسی راهِ دینِ برفت ، و هرچه نشانِ راهِ خدا است بدید ، و بذات و صفات عسارف شد ، و بحقیقت دنیا و آخرت بینا گشت ، ولیکن 3 از قرآن پنجاه آیت یاد ندارد ، و فاتحة الكتاب نیز راست برنداند خواند ، که ترکی اعجمی بود مثلاً ، چه گویی قرآن داند ، یانه ؟ اویسِ قرنی ندانم از قرآن چه دانستی . یکی عمرِ خطاب را گفت ، از قبيلة اویس : یا امیر المؤمنین ، والله ما قینا أجنُّ ولا أحمقُ ولا أجهلُ منه . فبکی عمرُ و قالَ سمعت رسول الله - صلعم - يقولُ : یدخلُ فی شفاعتهِ مثل عددِ ربيعةٍ ومضراً . و چون اویس در کوی بگذشتی ، کودکان در دنبال او افتادندی ، و كانوا یرمونه بالحجارة .

- ۶۵ - ای دوست ! بلال حبشی می گفت : أشهدُ أن لا إله إلا الله . به سین می گفت ، به شین معجم نمی توانست گفت . پس سید - صلعم - 12 گفت : سین بلال عند الله شین . اما بوجهل و بولهب اشهد راست بتوانستندی گفت . چه گویی اهل قرآن ، اهل الله و خاصته ، بوجهل بود

1 - 2 ندانند . . . برفت N M K / شاید که NK شاید M / 2 خوانی N K  
دانی M / چه N M K که P L / خدا است N M K حق P L / 3 بذات P N M L بدانست  
K / شد N M K گشت P L / دنیا و آخرت N M K موجودات P / گشت N M K شد L  
P / 4 یاد ندارد N M K نداند خواندن P L / برنداند M بر ندارد NK بتواند P L / 5 مثلاً  
N M K - P L / یا P N L اگر M K / قرنی P M L K قرنی گوید رضی الله عنه N /  
6 دانستی K دانست P N M L / یکی M K که یکی P L روزی N / 6 - 7 یکی . . .  
المؤمنین M K یکی از قبيلة او عمورا گفت P L عمر خطاب رضی الله عنه یکی را از دیه قرن  
پرسیده گفت : کیف اویس ؟ گفت : یا امیر المؤمنین N / 8 فی شفاعته مثل N M فی شفاعتی  
مثل K الجنة بشفاعته بتل P L / 9 کوی N M K لویکی P L / دنبال N M M پی P L /  
11 ای دوست N M - P L K / 11 - 12 می . . . توانست گفت N M K - P L / 12 به  
سین می گفت N و أشهد M - K / 12 - 13 پس . . . شین N M K - P L / 13 اما K و M L  
P N / 13 - 14 اشهد . . . گفتن N می دانستند اشهد بشین معجم راست K راست بتوانستند  
می گفت M بشین توانستندی گفت P L / 14 اهل الله و خاصته N M K - P L / بود L N K  
P و بولهب بود M .



یا بلال؟ لا بل ترکت الراي بالرأي . عالمی نه آن است که تو دانسته‌ای  
تا این غایت . سنائی گوید :

۳ امامت گرز کبرو حرص و بخل و کین برون ناید  
بدوزخ دانش از معنی و روش در گلستان بینی  
و گرچه طیلسان دارد مشوغره بدان کالجبا  
۴ یکی طوقی است از آتش، تو آن کش طیلسان بینی

۶۶ - محدثان و مفسران و حافظان و ناقلان دیگر اندو عالمان دیگر . بوبکر  
صدیق و عمر خطاب و علی بو طالب حافظ قرآن نبودند . و پنج یا چهار کس  
۹ در همه صحابه حافظ قرآن بودند . چه گویی اهل القرآن بوبکر و عمرو علی  
بودند یا آن چهار پنج کس؟ نه پوستین کسی می‌کنم از سر جهل ،  
تا خود را به از غیری آورم ، تفسیر ظاهر قرآن هم من به دانم از مفسران ،  
۱۲ چه اقل شرایط آن عربیت دانستن است ، و ایشان تازی به تقلید دانند  
نه به ذوق . پس کمتر از بوجهل اند ، که او فصاحت عربیت قرآن تازی  
دانستی . ولیکن به یقین می‌دانم که به اهل القرآن برکت اولی تر است . اما من

۱ یا P N K L اگر M / لا ... عالمی N K K علم P L / ۲ تا این غایت P L - N M K /  
سنائی گوید N بیت P - M L K / ۳ امامت . . . ناید P N M L - K / ۴ از P N L  
این M K / روش N M گرش P L K / ۵ و گر N K L اگر P M / بدان کالجبا K که آن  
آنجبا P N M L / ۶ کش K L می P N M / ۷ محدثان ... اند N M محدثان و مفسران و ناقلان  
دیگرند K محدث و مفسر و حافظ دیگر است P L / عالمان N M K عالم و عارف P L /  
۷ - ۸ ابو . . . حافظ N M K عبد بوبکر و عمر حافظ جمله P L / ۸ پنج یا چهار N M K  
چهار پنج P L / ۹ در همه N M K از P L / حافظ قرآن بودند N M و اهل مدینه بیت حافظ  
قرآن نبودند K حافظ بودند P L / ۹ - ۱۰ بوبکر . . . چهار P L - N M K / ۱۰ پنج  
کس M پنج شش کس K کس N کدامند P L / نه ... کسی P N M L پوستین کس نه K /  
از سر جهل N M از سر بوجهل P L - K / ۱۱ اورم N M K گویم P L / ۱۲ آن P N L  
این K - M / تازی K - P N M L / ۱۳ اند که او . . . قرآن تازی M اند که فصاحت  
عربیت قرآن N و تازی فصاحت عربیت K فصاحت عربیت قرآن باری P L / ۱۴ می دانم  
که اهل القرآن N M K که بوجهل دانم که اهل القرآن نبود P L / است N K بود M -  
P L / اما من N که P L M اسم بردن K .

- به یقین خود چه توانم کرد ؟ مغرور نمی توانم بودن چون دیگران .  
 آی دوست ! برکت مثلاً 'جز' الحمد لله ، أعنی فاتحة الكتاب وُسورتي  
 3 چند از قرآن یاد ندارد ، و آن نیز بشرط هم بر نتواند خواندن . و قال ،  
 يقول نداند که چه بود . و اگر راست پرسى حدیث موزون بزبان همدانى هم  
 نداند کردن ، ولیکن من دانم که قرآن او داند درست ، و من نمی دانم الا  
 6 بعضی از آن . و آن بعض هم نه از راه تفسیر و غیران بدانسته ام ، از راه  
 خدمت او دانسته ام . و هذا حدیث یطول .

- ۶۷ - و مقصود آن است که « الله یتوفى الانفس حین موتها » بسیار کس  
 یاد دارند ، و بسیار کس اقوال مجاهدو ابن عباس و جریر و مقاتل ، در تفسیر  
 آن یاد دارند . و تازی را معنی دانند . اما از این آیت بی خبراند . چون عوام  
 این آیت را معنی بسیار کس دانند در عالم ، ولیکن ظاهر قرآن بدانند .  
 12 و کسی که از سالکان بود و علم ظاهر نیز داند کم باشد بغایت ، و مگر کم ازده  
 کن باشند . و از این ده تن یکی را به یقین نمی دانم که هست یا نه . خواجه امام  
 بو حامد غزالی ، و برادرش احمد از این جملت بودند ، و خواجه محمد حمویه

1 نمی توانم بودن NM بودن NM بودن نمی توانم K ی نه کارما است PL / 2 برکت  
 PNM شیخ برکت K بر که رحه الله L / جز PNM L - K / 3 یاد PNM L بیش یاد  
 K / بشرط هم K هم بشرط PNM L / 4 چه PMLK چون N / هم NM - PKL /  
 5 نداند کردن NMK داند PL / قرآن او داند NM قرآن داند K آن او کردن PL /  
 6 نه NM L - PNM L / بدانسته PML ندانسته NK / 6 - 7 از راه خدمت او دانسته ام  
 NM بل از راه خدمت او دانسته ام PL - K / 8 الزم 26 ؛ 42 ك / 9 اقوال PNM L  
 قرآن K / جریر و مقاتل N جوهر و مقاتل M مقاتل K - PL / در تفسیر NMK - PL /  
 10 آن M این آیت N - PLK / یاد دارند NMK - PL / را معنی NMN - PL /  
 بی خبرند MK بی خبر باشد N با خبر نباشند PL / عوام PMLK عوام باشند N / 11 بدانند  
 M ندانند PL بیش ندا تندو K اما باطنش ندانند N / 12 از سالکان PMLK سالک  
 N / علم NM R - PL / باشد PNM L بود K / ازده NMK - PL / 13 واز . . . تن K  
 NM و این را PL / یکی را یقین نمی M یقین N یکی یقین نمی PLK / 14 بو . . .  
 خواجه NMK محمد و احمد غزالی و PL / حامد NM حامد محمد K / از NM ایشان از K /  
 حمویه PNM M همو رحه الله L .

از این جملت است ، چه دانم که علم داند و از این بزرگان است در سلوک .  
 هذا مضمی .

- ۳ - ۶۸ - ای عزیز ! شرح این آیت بتامی آنگه بدانی که سر روح  
 با تو گویند که روح خود چیست ! پس بدانی که او را با این قالب بشری چه  
 علاقت است ! أعني بهذا کیفیتة تصرف الروح في البدن . پس بدانی که معنی  
 حیسات و موت چیست ! و معنی توفی و بمث چیست ! و پنداری که دانی  
 که حیات و موت چه بود ؟ لمعری ! تو گویی مرگ و زندگانی بود و پنداری  
 که این علم بود . و ندانی که این تبدیل لفظ به لفظ بود که با تو گویند .  
 ۹ پس مرگ و زندگانی چه بود ؟ قومی که سمعت عالمی بر خود افکنده اند ،  
 و پندارند که دارند و دانند ، از معنی مرگ و زندگانی بی خبر اند ،  
 همچون تو . أما باشد که خدا تو را قدری روشنایی دل داده است ، وانصاف  
 12 در دین که گویی این راست است که می رود . ایشان خود این قدرم  
 نگویند ، و بر این الفاظ خندند . وقالوا لو نشاء لقلنا مثل هذا ، و این  
 نیکوترین احوال ایشان بود . وأغلب آن بود که گویند : این کفر است و  
 15 زندقت و إلهاد . و خود ندانند که کفر و ایمان چه بود .

۱ است NM اند K - PI / چه . . . داند NM K که دانند PL / 1 - 4 است در . . .  
 بدانی P N M I - K / 3 ای عزیز NM - PL / آیت P N L کتب M / آنگه . . . روح  
 NM چون سر روح بدانی آنگه PL / 4 گویند NM گوید PL / پس NM پس بیقین  
 PL / 5 بهذا P M L K - N / 5 - 7 الروح . . . چیست و معنی . . . چه بود M و معنی  
 . . . چه بود الروح . . . چیست PL الروح . . . چیست NK / 6 و موت چیست NM  
 و معنی چه بود K / 7 - 13 لمعری . . . دارند و دانند از معنی مرگ . . . است که . . .  
 الفاظ خندند NM K از معنی مرگ . . . است که ایشان خود بدانند این م يك . لمعری  
 . . . دارند . و چون بشنوند بدن لفظ بخندند PL / 7 زندگانی بود PL M زندگانی  
 این بود که می دانیم می بینم N - K / 8 لفظ بلفظ بود P N M L لفظی بود به لفظی K /  
 10 دارند و P N M L - K / 11 خدا NM K چون خدا PL / دل NK - P M L /  
 12 در دین که گویی NK داده که گوئی K این که PL / 13 الانفال 8 : 31 / 14 ترین  
 NM K تر PL / بود NM K است و PL / است NM K - PL / 15 إلهاد NM  
 و الیاذ بالله K إلهاد است PL / کفر و NM این کفر و PL - K .

- ۶۹ - و مقصود آن است که این آیت بحقیقت بدانستن بدان موقوف است که اَسرارِ بسیارِ بدانی. از این اَسرارِ یکی سرُّ روح است. و در شرح رخصت نیست که شرح گویند روح را. و نپنداری که مصطفیٰ - صلعم - روح ندانست که چیست! در امتِ علمای دین می‌دانند که چیست، او چون ندانستی؟ خدا مرا این سرُّ معلوم کرده است. و نیز معلوم است بحمد الله که چرا شرح نباید داد، و کئی شاید که شرح آن بگویند، و با که روا بود، و بیش از این معلوم است، و غامض تراز این که بحمد الله به روزگار حاصل کرده‌ام اما در شرح آن خوض کردن حرام است بطریق التفصیل، اما اگر گویند بطریقِ مجمل روا بود، چنانکه گفت: «قل الروح من امرِ ربی» و این شرح تمام است، ولیکن اربابِ بصائر دانند، تو ندانی! هذا مضمی.
- ۷۰ - اکنون - بدان - اگر شنودن بی‌بصیرت از من تورا اِقناعی کند: -
- جانِ آدمی حقیقتِ آدمی است. و این جان را دو حال بود. در حالی متصرف بود، و در حالی دیگر نبود. و تصرفِ جان در این قالب چنان دان

۱ آیت N - P M L K / بدان N M K - P L / 2 از . . . سر M و یکی از این اسرار سرُّ N و یکی از این اسرار K و ازین یکی سر P L / 3 گویند روح را N M K روح گویند L P / نپنداری N M نو نپنداری P L نپنداری K / 4 روح P N M روح را K - L / 4 - 6 چیست در . . . بگویند N M K علمای امت او دانند فکیف P L / 4 امت N M امت او PLK / که N M که روح K / 5 ندانستی N K ندانستی M / سر N M - K / 6 نباید N M نمی باید کردن K / و کی . . . آن M K بی شرح آن شاید که بدانند و یا N / 7 - B و با . . . کرده ام P N L - M K / 7 با M K / معلوم است M علوم هست K / که M - K / 8 - 9 اما . . . مجمل M K بطریق مجمل N لیکن مجمل اگر بگویی PL / بود N M K امت P L / گفت N M K باری جلت قدرته گفت P L / 9 - 10 الاسراء 17 : 85 / 10 - 11 و این . . . مضمی N M K - P L / 10 دانند M دانند که K را اما N / 11 ندانی N M نتوانی دانستن K / 12 بدان N بدانکه P M L K / شنودن بی P N M L چه شنودن آن K / 13 جان P L N بدانکه جان M فصل فی بیان هذا المعنی بدانکه جان K / این جان را دو حال N M K او را در حالت P L / 14 دیگر نبود N M K نه متصرف PL / این N M K - P L .

مثلا که تصرف من در این قلم ، خواهم ساکن دارم و خواهم متحرك . اما این تصرف که در قلم است باختيار من وابسته است ، خواهم تصرف کنم در قلم و خواهم بیندازم ، تا تصرف من از او منقطع گردد . و تصرف روح در قالب قهری دان نه طبیعی و اختیاری ؛ دخلنا مضطربین و اقمنا متحیرین و خرجنا کارهین ، که از حکیم یونان منقول است ، این را دان .

۶ ۷۱ - و فرقی دیگر هست میان تصرف در قالب و تصرف در قلم ، آن تصرف اول است ، و این تصرف ثانی . چه جان نادر قالب متصرف نبود ، در قلم تصرف نتواند کرد . پس بواسطه تصرف در بدن ، تصرف کند در اجسام این عالم ، بتحریر و تسکین . پس قالب آدمی جسمی است متمیز از اجسام دیگر ، چون کارد و قلم و مجبزه و مقله و سجاده ، زیرا که قالب آدمی او را فرمان برد بی واسطه ، و اجسام دیگر او را فرمان نبرد تا این قالب اولاً او را فرمان نبرد ، اکنون ، متصرف بودن او را در این قالب حیات خوانند . و این تصرف را منقطع شدن موت خوانند و توفی خوانند . و باز دادن این تصرف را بعد انقطاعه احیا خوانند و بعثت خوانند . و این انقطاع تصرف یا جزوی بود که نوم خوانند یا کلی بود که موت خوانند . و باز دادن هم

1 من در این NM در این K تن در PL / دارم PNLK دارم قلم را M / اما NMK  
و PL / 2 که در قلم است NMK - PL / خواهم . . . قلم NMK - PL / 3 و خواهم  
... از NMK - PL / خواهم MK نکم بلکه N / گردد PNML شود K / 4 قهری  
PNLK مهربی M / و اختیاری NM و نه اختیاری PLK / 5 که PML که این K -  
N / یونان PNI یونان MK / 6 تصرف ... تصرف NMK تصرف روح . . . تصرف  
من PL / 7 است M - PNLK / ثانی PNLK آخر M / چه NMK که PL / تا ML  
NK - P / نبرد PNML بود K / 8 نتواند NMLK نتوان P / 9 پس NMK - PL /  
تمیز PNML هم K / 10 مجبزه . . . سجاده NM و مجبزه و غیرها K - PL / 11 او K  
PNL جان M / و اجسام NMK اجسام و اجسام PL / نبرد NM نبردند LKP /  
12 نبرد MK نبود N نبرد و در فرمان او نبود PL / او را در این NMK او در PL /  
13 این تصرف را منقطع شدن MK و انقطاع این تصرف را N منقطع PL / 13 - 15 و توفی  
. . . نوم خوانند PNML - K / 13 باز دادن PML - N / 14 احیا NM حیات PL /  
15 نوم NM آنرا نوم PL .

چنین یا جزوی بود که إنتباه خوانند یا کلتی بود که بمث خوانند ، أعسفی  
یومَ القیامة .

- ۷۲ - اکنون : « وهو الذي يتوفيتكم باللیل » می‌دان « ثم یبعثکم فیہ »  
 8 أي فی النهار ، تا چه بود؟ « لیقضي أجل مسمی » تا مدتِ بودن در قالب و در دنیا  
 به سرآید . اکنون قطعِ تصرفِ جان از قالب خدا کند ، چه همه کاری در  
 6 وجود خود او کند « هل من خالقٍ غیر الله ؟ » . پس « الله یتوفی الأنفس »  
 خواه به وقت مرگ و خواه به وقتِ نوم . « حین موتها » آن است « والتي لم تمت فی  
 منامها » این است . اگر مدتِ بودن در دنیا برسیده بود ، خود تصرفِ جان  
 9 به یکبارگی منقطع شود و دیگر تصرف نکند در قالب . پس از خواب باز  
 نیاید « فیمسک التي قضی علیها الموت » . و اگر از أجلِ مسمی چیزی مانده  
 بود ، دیگر بار به تصرف کردن باز گردد « ویرسلُ الاخری إلى أجلٍ مسمی » .
- ۷۳ - ای دوست ! شدنِ روح از قالب و آمدنِ روح به قالب ، تا باز  
 12 نپنداری که دانی که چون بود که هیچ ندانی . آماسی دان ! که شدن  
 و آمدنِ او چون شدن و آمدنِ قالب نبود ، شکلی دیگر است ، تا به ملکوت

1 - 2 اعنی یومَ القیامة P L - N M K / 3 و 4 الانعام 6 : 60 ك / 3 - 4 می‌دان ... النهار  
 تا N M K و یعلم ما جرحتم بالنهار می‌دان P L / 3 دان N M داریم K / 4 چه بود M L  
 P N چون K / تا مدت . . . قالب و P N M L با مدن بود K / در N M K آن علم خدای  
 تعالی است و چون P L / 5 اکنون P L - N M K / خدا N K او M آن خدا P L / کند  
 چه همه N M K چه همه او کند L P / 6 خود P L K - N M / الفاطر 35 : 3 ك / الزمر  
 39 : 42 ك / 7 خواه N حین موتها خواه P L - M K / 7 - 8 الزمر 39 : 42 ك / 8 است  
 P L - N M K / برسیده N M K با آخر رسیده P L / تصرف P L - N M K / 9 یکبارگی  
 N M K يك بار P L / پس N M K پس اگر P L / نیاید P L N M نگرود K / 10 الزمر  
 39 : 43 ك / 11 به تصرف کردن P N M L تصرف کند M / الزمر 39 : 32 ك / 12 ای دوست  
 P L - N M K / از . . . به N M به K از قالب و باز آمدن او با P L / تا باز N باز M تا  
 P L - K / 13 نپنداری . . . هیچ M K نپنداری که چون بود هیچ P L - N / اما M L K  
 P این حقیقت که ما بیان کردیم اما باری N / دان P N L K داند M / شدن K چون شدن  
 P N M L / 14 و آمدن . . . شدن P N M L - K / شکلی P N M I این شکلی K .

نرسی و در های آسمان بر تو گشاده نگردد که « **و لا تُفْتَحْ لَهُمُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ** »  
 این شدن و آمدن را که حقیقت K و آمدن را که صفت M و آمدن را که بحقیقت از آن N - PL / است  
 بوقت خواب گفتی: اللهم هذه نفسي أنت تتوقفها ، لك عمتها و محياها . إن  
 أمسكتها فاغفر لها ، وإن أرسلتها فاعصمها بما تعصم به عبادك الصالحين .  
 و هان و هان ! تا نپنداری که روح در میان قالب است ، چنانکه قالب بود  
 در میان خانه مثلا ، یا بیرون از قالب بود چنانکه قالب بود بیرون از خانه .  
 بودن او در قالب ، چیزی دیگر است که قلم نکشد . **و أرجو من فضل الله  
 العظيم أن يطلعك عليه .**

۷۴ - **أى عزيز ! أكر بدانى كه جان را با قالب چه نسبت است ، درون**  
**است یا بیرون ، بدانی که خدارا با عالم چه نسبت است ، درون عالم است یا**  
**بیرون ، پس بدانی که : من عرف نفسه فقد عرف ربه ، چه بود . و بدانی که :**  
**خلق آدم على صورته ، و ما خلق الله شيئا أشبه به من آدم ، چه بود ، و چه معنی**  
**دارد . حالى وقت نیست . درى می زن ! و به « لعل الله يحدث بعد ذلك أمرا »**

1 آسمان PL - NMK / گشاده نگردد PNLK نگشایند M / الاعراف 7 : 40 ك /  
 2 و آمدن را که حقیقت K و آمدن که صفت M و آمدن را که بحقیقت از آن N - PL / است  
 بندانی البته MK است ندانی N ندانی PL / 3 - 4 ان ... هان PMLK - N / 5 قالب  
 بود NM بودن قالب PL بود K / 6 مثلا PML - NK / از قالب بود M قالب است K اثر او  
 است PL از خانه N / قالب بود بیرون از PML قالب بود بیرون N تو از بیرون K /  
 7 بودن NMK که بودن PL / 7 - 8 و أرجو ... عليه NMK - PL / 9 آى ...  
 است P - NMK / 9 - 10 درون ... نسبت است PNLK - M / 10 یا L  
 اگر PNLK - M / 10 - 11 درون ... بدانی NMK عالم بدانی نسبت  
 PL / یا NK اگر M / 12 صورته PMLK صورة الرحمن N / چه بود ... دارد  
 PML چه بود K - N / 13 و به ... امرا NMK - PL / الطلاق 52 : 1 م / ربه M  
 به K - N .

تعللی می کن ا و از طلب بکلی خالی مباش ا که روانیست تغافل نمودن  
از طلب :

۸ در سرایِ مراگاه گاه حلقه بزَن رَوَا مدار که بیگانه وار برگذری

اما میندار که تو اهلِ آفی که با تو این اسرار بر صحرا نهند ، تا سمع  
یا بی آنگه از جانبِ من بجل نیست البته ، تو مستعد کن خود را ، ارنیها ثمره  
۶ ارنیها مطرة .

۷۵ - عمر خطاب می گوید که مصطفی - صلعم - با بوبکر سخن گفت  
که شنیدم و دانستم . و سخن گفت که شنیدم و ندانستم . و سخن گفت که نشنیدم  
تا بدانستن چه رسد . چه گویی مهتر را از عمر دریغ می آمد ؟ هیسات ! از طفل  
۹ رضیع مرغ بریان و حلوائی شکر دریغ نیست مادرو پدرش را . اما او را زیان  
دارد تا پخته روزگار گردد ، و این جز در خدمت نبود . و این کار که توداری  
۱۲ از خدمت پاد شاه کردن و به لشکر گاه بودن با تحصیل علم راست نیاید هرگز .

۱ تعللی PL - NMM / که روا نیست PL - NKK / ۱ - ۲ تغافل ... طلب N بیت M  
PLK - ۳ در NMK ودر PL / وروامدار N حواب نیست PMLK / گذری PNML  
گردی K / ۴ با تو PMLK تا تو را N / بر NK در M به PL / نهند NMK توان نهاد PL /  
۴ - ۵ تا مع یا بی آنگه PMLK لیکن N / ۵ من NMK ما PL / البته ... را M البته  
تو مستور کن خود را PNL - K / ۵ - ۶ ارنیها ... مطرة PML زیرا که K - N / ۸ که  
من شنیدم و دانستم M - PNLK / و سخن ... ندانستم PNL وگفتم که شنیدم خود M - K /  
و سخن گفت که نشنیدم NM وگفت که ندانستم K - PL / ۹ تا بدانستن چه رسد MK  
و ندانستم N و نشنیدم PL / مهتر مصطفی PMLK / از طفل NM مادر پدر از طفل PL  
مادران از طفل و K / ۱۰ مرغ PNKL - M / شکر PL - NMK / نیست مادر و پدرش را  
NM ندارد PL از آن دارند K / اما او NM که K اما PL / ۱۰ - ۱۱ زیان ... گردد  
NM زیان دارد باش تا پخته روزگار گردی K طفل تا پخته نگردد او را زیان دارد PL /  
۱۱ و این ... نبود M و این جز در ترك خدمت روزگار نیاید K - PNL / ۱۱ - ۱۲ و این کار  
... علم N به لشکر گاه M - PLK / ۱۲ راست نیاید NM - PLK / هرگز M -



لمعری ! اکنون خود را تمهیدی می کن ، تا وقت بود که خدمتِ کفشی  
توانی کرد تا دوامِ صحبت و خدمت ، تو را این دولت بدهد :

3 العلم من شرطه لمن خدمه أن يجعل الناس كلهم خدمه  
خدم العلی فخدمته وهي التي لا تخدم الاقوام ما لم تخدمه

۷۶ - هنوز روی مردان نادیده ، وصولتِ شیر ناچشیده ، وحسرت و  
درد بجای آب و نان ناخورده ، و پشنگِ نهنگ در جگرِ خود نادیده ، لابل  
این دور است ، هرگز خدمتِ کفشی ناکرده ، این چنین سخنان را که باشی ؟  
با عشق چه کار است نکو نامان را ؟ ای دوست ! جهان عشق طرفه جهانی  
است تا نیایی ، نبینی ، چه دانی که خدو خال و زلف و آبرو و چشمِ معشوق  
با عاشقان چه می کند :

آن بت که مرا داد به هجران مالش  
دل گم کنمی میانِ زلف و خالش  
پرسند رفیقانِ من از حالِ دلم  
12 آن دل که مرا نیست چه دالم حالش

۱ لمعری P L - N M K / تمهیدی N M تهذیبی P L K / 1-4 تا وقت ... بدهد : العلم  
... تخدمه P M L K العلم ... تخدمه . تا وقت ... بدهد N / وقت N M وقتی بود K بو L  
P / کفشی P M K L - N / 2 کرد P N M L کردن K / دوام ... خدمت P L - N M K /  
بدهد N M K دست بدهد و آنجا مراد بیایی P L / 4 خدمت N M K خدایم P L / هی L K  
N M هو P / ما لم تخدمه N K ما لم M حتی تخدم L P / 2 هنوز M هنوز تو N تو هرگز K  
ای عزیز هنوز P L / مردان نا دیده N M مردی نادیده K مردان ندیدی P L / وصولت ...  
پشیده P L - N M K / 6 پشنگ ( پ ش = زخم ) N يشك M مکر K كشك كشك  
P L / در جگر خود نا دیده M تا کامی در جگر خود نا دیده K نادیده N در مکر ماندندی  
P L / 7-8 لابل ... است P L - N M K / 7 هرگز P N M - L K / خدمت کفشی  
P L - M M خدمتی N / تا کرده این P L - N M K / چنین سخنان را که M چنین حقایق را  
که N حقایق را که K این حقایق را چه P L / 8 دوست P M L K عزیز N / 9 تا ... معشوق  
P N M L - K / نبینی چه دانی N M رفیبی جسد اکنی P L / خال P L - N M /  
10 عاشقان ... کند M عاشقان چه کند L K عاشقان چه کند بیت P عاشق صادق چه گوید ،  
رباعی : N / 11 کنمی K کردم P L N M .

۷۷ - معذوری که هرگز « کبیمص » با تو غمزه نژده است ، و گرنه از سرت تا قدم همه این بودی :

- 3 گویی دو زلفِ یارم در سر چه باز دارد  
 کز دلبری و کشی کاری دراز دارد  
 با گل حدیث گوید بالاله پای گوید  
 6 برمه زره نگارد با زهره ساز دارد

بدایت این کار عشق است ، فارسی آنگه بینی . حالی دانم که دوری  
 ای عزیز !

- 9 برسین سپهر سر سپاه آمد عشق بر کافِ کلاه ، گل کلاه آمد عشق  
 بریم ملوک ، ملکِ ماه آمد عشق با این همه یک قدم ز راه آمد عشق  
 ۷۸ - من در وادی افتاده ام که تو را خود فراموش کرده ام .

- 12 معشوقِ بلاجویِ ستمگر دارم و ز آبِ دو دیده آستین تر دارم  
 جانم برد این هوس که در سردارم من عاقبتِ کارِ خود از بر دارم  
 چه توان کرد ؟

- 15 با بسته چو جان و بی وفایی چو جهان  
 زین روی همی جان و جهانّت خوانم

1 معذوری NMK تو معذوری PL / مریم 19 : 1 م / و گر N یسا MK و PL /  
 2 سرت N فوق PMLK / این PNML معنی K / بودی NLK بود که M بود بیت  
 P / 3 باز M باز PNLK / کشی NMK کستی PL / 5 پای گوید NMK راز جوید  
 PL / 7 بدایت ... است NM بدایت کار عشق است PL - K / رسی NM برسی K برمی  
 PL / آنگه بینی NMK - PL / حالی دانم MK حالی PL - N / که PLM - NK /  
 9 ای عزیز NK ای عزیز بیت M بیت PL - / 10 سپهر K سر بر PNML / می PLNM  
 رسم K / يك PMLK کل N / 11 تو را خود M ترا PLK خود را N / افتاده ام . . .  
 کرده ام K افتادم ... کردم NML افتادم ... کردم بیت P / 12 معشوق بلاجوی ML  
 PN معشوقه بلاجوی K / و ز NMK از PL / 14 چه توان کرد PL چه توان کرد  
 بیت NM - K / 15 چو جان PNML جانی K / چو جهان NMLK چون جهان  
 P / 17 همی NMK همگی P هم L .

عجبا از این حدیث :

3 گه سرو بلندِ صدره پوشت خوانم گه ماهِ تمامِ باده نوشت خوانم  
 ارزان بخری و رایگان بفروشی ارزان خری رایگان فروشت خوانم

6 ۷۹ - 'مجبونه بر دَر گاهِ جلالِ مجبهم گرد آمدند، گفتند: تا کی از زحمتِ  
 اغیار ؟ خطاب و اما چنان باید که اغیار را در آن دخلی نبود ! و ایشان  
 گفتند : « ادعوی استجب لکم » ، گفته ایم ، از راهِ کرم دعایِ شما مقرون  
 است به اجابت ؛ جمعتی ، طسم ، المص ، طه ، یس ، ن ، ق ، ألم ، ارسلانم  
 خوان تا کس بنداند که کتیم . آری صنا !

9 سرو سہی و ماهِ تمامتِ خوانم  
 یا کبکِ دریِ خوش خرامتِ خوانم  
 زین هر سه بگویی تا کدامتِ خوانم ؟  
 12 کز رشکِ نخوام که به نامتِ خوانم

والسلام . والحمد لله على نعمه التامة الكاملة وصلواته على محمد وآله  
 اجمعين .

1 عجبا P L عجب M - K N / 2 گه . . . نوشت خوانم P N M L - K / 3 خرو  
 P N M L خرو K / 4 مجبونه N M K گروه مجبونه P L / جلال P N M L - K / 5 خطاب  
 . . . نبود P L - N M K / و اما M - N K / 6 الفافر 40 : 60 ك / گفته ایم N M K گفتیم L  
 P / 7 المص . طه . یس N M . المص . یس K - P L / ن . فی . الم P M L K - N /  
 ارسلانم N M K ع ارسلانم P L / 9 سرو سہی و N M K سرو سہی L آری صنا P / 10 یا  
 . . . خرامت P M L یا آهوی افتاده بدامت N K / 11 زین . . . بنامت خوانم N L M  
 P - K / بگویی تا M نگوئیں که P N L / 13 والسلام P N L K - M / والحمد لله M L  
 P - N K / على نعمه التامة P L وب المسالین M - N K / الكاملة L - P N M K /  
 13 - 14 وصلواته . . . اجمعين P N L K - M .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۸۰ - سلام ودعا می‌رسانم آن برادرِ عزیز را اَطال الله بقاءه وملك به  
 3 سبیل الرضا چند روز بود که در معنی قسمهای قرآن چون « والضحی »  
 « واللیل » ، « والسماء » ، « الطارق » ، « وطور » ، « والشمس والقمر » شرحی خواستم  
 دل نمی یافتم که بنویسم ، امروز مگر وقت است که بنویسم ، این نامه  
 6 بره و ما تشاؤون ، نوشتم ، وقت طلوع شمس من یوم الاثنين .
- ۸۱ - بدان و آگاه باش ای برادرِ عزیز! أعزك الله بتوفيقه لسلك مراحلہ ،  
 که قرآن خطابِ لم یزل است و دوستانِ خود ، بیگانگان را از آن هیچ  
 نصیبی نیست جز حروفی و کلماتی که بسمع ظاهر بشنوند و قرآن در حق ایشان  
 9 می گوید: « إنهم عن السمع لم عزولون » و اگر چه معنی تازی دانند از بیگانگی  
 خلاصی نیابند بدین قدر ، چه بوجهل و بولهب معنی قرآن دانستند من حیث  
 12 تعلقه بالعربیه . أما قرآن گفت : « صم بکم عی » .

1 - 12 بسم ... عی PMLKI - N / 1 بسم ... الرحيم PI ومنها بسم ... الرحيم  
 2 بسم ... الرحيم وبه نستعين M المکتوب الخامس والثلاثون K / 2 - 4 سلام ... الرضا  
 ... بود ... واللیل ... والقمر K سلام ... الرضوان ... است ... والشمس  
 والقمر واللیل والسماء والطور M - PLI / 3 الضحی 93 : 1 ك / 4 اللیل 92 : 1 ك /  
 الطارق 86 : 1 ك / الطور 95 : 2 ك / الشمس 91 : 2 ك / شرحی PMLI شرح K /  
 خواستم K خواسته است PLI آن دوست خواسته بود M / 5 - 6 دل ... الاثنين PLKI  
 در معنی قسمهای قرآن چون والضحی واللیل والنهار والطور والشمس والقمر M / 5 نامه PLI  
 مکتوب K / 6 طلوع الشمس PLI الطلوع K / 7 ای برادر عزیز ... بتوفيقه ...  
 مراحلہ PLI ای برادر ... بالتوفيق ... مراحلہ M - K / 10 الشعراء 26 : 12 ك /  
 11 نیابند بدین قدر PMLI بدین قدر نباشد K / دانستند PMLI می دانستند K /  
 12 البقرة 2 : 18 و 171 .

۸۲ - ای عزیز! اگر کسی ابیات حماسه یاد گیرد و معنی آن نداند، روا بود که گویند فلان حماسه یاد دارد. و روا بود که گویند فلان حماسه اصلاً نداند و نه بیتی از آن. و این طرفی نقیض از آنجا راست بود در این قضیست 8 که حماسه مشترك الدلالة بود که این الفاظ را إطلاق کنند و مراد از آن ابیات ظاهر بود. و از این سبب است که راست می بود که می گویند فلان كودك حماسه داند اگرچه هیچ معنی آن نداند. و گاه گاه لفظ حماسه را إطلاق کنند و مراد از آن مقصود حماسه بود و آن جز معنی نیست، چنانکه گویند. و علی هذا التاویل روا بود که چون کودکی ظاهر ابیات یاد گیرد و معنی آن نداند گویند او از حماسه هیچ نداند. و از آنجا که حقیقت کار است حکم این درست آید که گویند نداند، زیرا که مقصود از یاد گرفتن حماسه دانستن معانی است، یا نه آنکه یاد ندارد با آنکه یاد دارد برابر بود، و چون گویند: فلان كودك حماسه داند، پنداری این گفت مجازی است نه حقیقی. 12

۸۳ - ای عزیز! لفظ و معنی را چون قالب و جان دان. لفظ آدمی بر جان افتد از آنجا که حقیقت است نه بر قالب. چنانکه گویند: فلان عالم و قادرو ذکی و بلید و جواد و بخیل و حقود و حسود و مؤمن و کافر است. و این همه اوصاف جان 15

1- 7 ای عزیز ... چنانکه N - PMLKI / ای عزیز M ای PLI - K / 2 که ... بود  
 K - PMLI / 3 و نه بینی از آن PLI و بینی از آن M و بینی از آن نداند K / نقیض  
 PMI. I / 4 بود PLI باشد M است K / 4 - 7 ابیات ... از آن MK  
 PLI - / 5 ظاهر بود M آن بود ظاهر K / 6 هیچ معنی آن M معنی هیچ K / 7 و آن ...  
 چنانکه PLKI و معنی آن M / گویند M - PNLKI / و علی PNLKI علی K /  
 8 آن PLI - NMK / 9 کار است K است PLI - NM / درست PNLKI  
 راست M / 10 آید N است PMLKI / نداند PNLKI حماسه ندارد M / دانستن  
 معانی PMLKI معنی آن N / 11 یا نه PMLI باز K فان الكفار و گرچه N /  
 11 آنکه ... بود NK آنکه یاد دارد برابر بود PLI آنکس که یاد ندارد با آنکس برابر  
 بود که یاد دارد M / كودك PMLKI کس N / 12 پنداری PNLKI پندارد M /  
 13 را PLI - NMK / 15 است PMLKI - N / و این NM - PLKI .

است. و نشاید که قالب موصوف بود به چیزی از این صفات بیچ بحال. اما بر قالب نیز من طریق المجاز هم اطلاق کنند، أعني لفظِ آدمی و انسان و آنچه بدین ماند. چنانکه گویند: زید قصیر و طویل و عریض و بطین و أقطع است و آنچه بدین ماند، و معلوم است که این همه أوصاف بر قالب أفتد، پس پنداری که زید مشترك الدلالة است بین ما يطلق ويراد به النفس المدركة العالمة وهو الإطلاق المفهوم الحقيقي فيما بين العلماء الراسخين في العلوم البرهانية، و بین أن يطلق ويراد به القالب المتصرف فيه من جهة النفس، وهذا هو الإطلاق العامي المجازي.

84 - چون مصطفا - صلعم - گوید : كنتُ نبيًا و آدم بين الماءِ و الطين . این اشارت بجان تواند نه به قالب ، و چون با نوح پیغامبر - صلعم - گوید : « إنه ليس من أهلك » این كاف « أهلك » را مفهوم جز جان نیست و نشاید که مراد قالب نوح - صلعم - بود ، زیرا که او فرزند نوح - صلعم - بود . اما اینجا که نوح گوید : « رب إن ابني من أهلي » و مقصود اودر هردو یا - أعني ياي ابني و ياي أهلي - قالب بود .

85 - و همچنين مصطفا - صلعم - گوید: أنا أعزُّ على الله من أن يدعني في الترابِ أكثر من ثلاث ليالٍ . مفهوم این « أنا » جز جان پاک نیست بتزديك علمایی که ورثه انبيا آند - صلعم - ایشان . أمّا اگر گوید « إنما أنا ابنُ امرأةٍ كانت تأكلُ القديدَ في الجاهليّة . مفهوم از این « أنا » جز قالب نیست . أمّا اینجا که مصطفا - صلعم - گوید : أنا أوّل من تنشقّ عنه الارضُ ولا فخر . أنا أوّل من يقرعُ بابَ الجنّة . سالکان را خلاف أفتاد ، قومی گفتند

2 - 9 و آنچه ... است NMK - PLI / 3 و بطین K فعیض N - M / 5 ما يطلق NM  
 ما يطلق عليه K ان يطلق PLI / 7 جهة PNMLI كية K / 9 - 10 و آدم بين الماء و الطين  
 N - PMMLI / 10 پیغامبر K پیغمبر NM - PLI / 11 هود 11 : 46 ك / كاف  
 PLKI كاف من N کافر من M / 13 هود 11 : 45 ك / 14 اضی . . . و یای PNMLI  
 - K / گوید NMK - PLI / 16 پاک NM - PLKI / 19 أما K - PNMLI /  
 که NMK بود که PLI / گوید L - PNMKI .

که مفهوم این «أنا» قالب است ، قومی دیگر گفتند جسان است . و در شرح این معانی خوض کردن به تمامی حرام است ، و أرجو که این قدر که نوشته شدم وبال نبود ، والله الموفق لكل خير .

3

۸۶ - وپنداری که تا اسلام است هیچ آدمی این بیسان کرده است ؟  
 أمّا دربیغ از آنست که چندین سال طالب چیزی از این نبوده‌ای ، وجان نکننده‌ای در طلب این حقایق ، تا قدر این بدانستی . چون غزالی باید تا قدر این بداند ، تو این حدیث را چه باشی و که باشی که قدر این چنین علوم و معارف بدانی ! هذا مضي .

6

۸۷ - اکنون بدان که لفظ قرآن و کلام الله آنچه بدین ماند ، مشترك الدلالة

9

است . وقت بود که این لفظ را اطلاق کنند و مقصود از آن حروف و کلمات قرآن بود ، و هذا هو الاطلاق المجازی . و از این سبب بود که در قرآن گوید :

كافران قرآن شنوند ، چنانکه گفت : « وإن أحد من المشركين استجارك فأجره حتى يسمع كلام الله ثم أبلغه مأمنه » می گوید : چون مشرك

12

قرآن شنود این بود . امّا بیشتر آن بود که لفظ قرآن را اطلاق جز بر حقیقت قرآن ، و هو المعنى المقصود منه ، نکنند . و چون چنین بود گویند : کافران

15

قرآن نشنوند . و هو الاطلاق الحقيقي الخاص . و از اینجا بود که گوید : « إنك لا تسمع الموتى » ، « إنهم عن السمع لمعزولون » ، « صم بكم »

1 که K - PNMLI / جان PNMLI که مفهوم این جان K / 2 به قامی M به قام  
 PNLI قام NK / 3 M - PNLKI / نبود PLI نباشد NM نگردد K / والله  
 . . . خير K - PNMLI / 4 - 8 وپنداری . . . مضي PNLI - MK / 4 کرده  
 PNL نگردد I / 5 طالب N طالب PLI / چیزی از این PNLI - N / 7 این چنین PLI  
 چنین N / 9 وکلام NPMLI کلام K / 11 واز NMK از PLI / گوید PLKI  
 گویند NM / 12 چنانکه گفت K - NPMLI / 12 - 13 التوبة 9 : 6 م /  
 می گوید K - PNMLI / چون M - PNMLI / مشرك PNMLI مشركی M /  
 14 قرآن NMK آن PLI / اطلاق NM اطلاق نکنند K - PLI / 15 منه نکنند K  
 نکنند PLI - NM / گویند PNLKI گوید M / 16 الخاص PNLKI الخاص M /  
 17 انك . . . معزولون K - PNMLI / الروم 30 : 52 ك / الشعراء 26 : 212 ك /  
 البقرة 2 : م .

عنی<sup>۱</sup> . و این طرفی تقبیض جز بدین تأویل راست نتوانسد بود . أعنی قوله  
« حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ » مع قوله « وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا » . ومعلوم  
است که آن « الْكَافِرَاتُ كَانُوا يَسْمَعُونَ ظَوَاهِرَ حُرُوفِ الْقُرْآنِ » .

3

۸۸ - اکنون بدانکه چون عمر گوید : لیس فی القرآن ذکر الأعداء  
ولا خطاب مع الکفار ، مقصود او اینجا از لفظ قرآن ، حقیقت صفت  
ازل است ، یا نه آخر عمر خطاب دانست که در قرآن چندین جایگاه است  
که « أَيْهَا الْكَافِرُونَ » وهذا خطاب مع الکفار . پس چون گوید که  
در قرآن خطاب نیست با کافران ؟ ای عزیز ! این روشن است بینندگان را  
اما با کوران از روشنی آفتاب چه سود ؟ ومچنین عمر خطاب در قرآن  
می دید ، نام بولهب و فرعون و هامان و قارون . پس چون روا بودی که گوید :  
لیس فی القرآن ذکر الأعداء ؟

9

۸۹ - اکنون چه این خود مقدمه ایست مقصود ما را ؟ قرآن خطاب  
« یحببهم و یحببونه » است . هیچکس دیگر را در آن مدخلی نیست ، چون این  
مقدمه را بیان افتاد ، بدانکه چون معشوق با عاشق خویش غمزه زند و  
سوگندی یاد کند ، باشد که گوید که به جان من که چنین کن ! و وزانه فی  
القرآن : « فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ » ، « فَوَرَبِّكَ لَنَسَأَلَنَّكَ أَجْمَعِينَ » ،

15

1 نتواند بود PNMLI نبود K / 2 التوبة 9 : 6 م / قوله PNLKI فو لهم K /  
الاعراف 7 : 179 ك / 3 است که PNMLI - K / 5 او . . . صفت PNMLI  
از این جمله لفظ قرآن است که حقیقت آن صفات K / از NM آن PLI / 6 جایگاه است  
که ایها PNMLI که یا ایها الذین کفروا و ایها K / الکافرون  
109 : 1 ك / 8 این K همه PNMLI - NM / 8 - 9 بینند . . . کوران K اما نسا  
بینندگان را و کوران را PNLI اما کوران را M / 9 سود PNMLI سود بود K /  
10 بودی K بود PNMLI / 12 این PNMLI - K / را PNLKI از M /  
13 المائة : 5 : 54 م / و یحببونه است PLKI است و یحببونه NM / دیگر PNMLI - K /  
مدخلی PLMI دخلی NM / 14 را بیان PLI بیان K تمیید NM / زند و PNMLI  
دید K / 15 - 16 فی القرآن PMLKI قوله تعالی N / 15 الذاریات 53 : 21 ك / الحجر  
15 : 92 ك .



« فلا أقسمُ بِربِّ المشارِقِ والمغربِ إنا لقادرونَ ». و باشد که چون معشوق با عاشق سوگند یاد کند گوید : به موی و روی من ، لا بل گوید : به سگِ کوی من ! اگر عاشق نبوده ای تو را ممکن نیست که این به ذوق إدراکِ توانی کرد . توجه دانی که عاشق از این قسمهای معشوق چه قوت خورد ؟ و هر چند از معشوق دورتر بود مُقسم به ، عاشق را از آن ، قوت عظیم تر بود . و هذا يتعلقُ بالذوقِ فسنَ لم يدقْ لم يعرف . اگر گوید مثلا به خاكِ پایِ سگِ کوی من ، قوتی عظیم خورد عاشق از این . ووزانِ مسانحنِ فيه في القرآن : « فَوَرَبِّ السَّمَاوِ وَالْأَرْضِ » ، « وَالطُّورِ » ، « وَالْقُرْآنِ » ، « وَاللَّيْلِ » ، « وَالشَّمْسِ » ، « وَالضُّحَى » ، « وَالتِّينِ » ، « وَالزَّيْتُونِ » . أما چون گوید : « وكتابُ مسطورٌ » ، « وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ » ، « وَالْقُرْآنِ الْحَمِيدِ » نینداری بدان ماند که گوید : به زلفِ عنبر بوی من و به رویِ چون خورشید من و به دندانِ چون پروین من ، و چون گوید : « وَاللَّيْلِ » ، « وَالنَّهَارِ » ، « وَالضُّحَى » بدان ماند که گوید : به پیراهن من ، و به موزه و سر موزه من ، و به کلاه من ، تا آنجا که گوید : به خاكِ پایِ سگِ کوی من .

۹۰ - آی دوست نشنیده ای که عاشق چون بدین مقام رسد که معشوق از پرده کبریا و عظمت و جبروتِ خود بروی تجلّی کند و او در درّیای

1 المارج 60 : 40 ك / و با N M M با P L I 2 گوید K - P N M L I / 3 تورا . . . این P N M L I تورا ازین فهم . . . این معنی K / 4 کرد توجه دانی P L K I کردن هرگز N M / این . . . خورد K - P N M L I / ی معشوق P L I - N M / 5 و هر چند از P N M L I / K - 7 ووزانِ P L I ووزانه K - N M / فی P L I - N M K / 8 الذاریات 51 : 23 ك / الطور 52 : 1 ك / يس 36 : 2 ك / اللیل 92 : 1 ك / 9 الشمس 91 : 1 ك / الضحی 93 : 1 ك / التین 95 : 1 ك / 9 - 10 الطور 52 : 2 ك / 10 ص 38 : 1 ك / ق 50 : 1 ك / نینداری P M L K I / N - P M L K I بدان P N M L I که بدان K / 13 گوید P N M L I - K / و سر موزه K - P N M L I / 14 به خاكِ P M L K I بحق خاكِ كف N / پایِ P N L K I پای من M / 16 کند P L I - N M K .

التعظیم لله غرق شود ، چه گوید ؟ از من بشنو که ، علی الحییر سقطت . لا بد است که گوید :

3 دعوی نکم که عاشق روی تو ام  
من خاک کف پای سگ کوی تو ام

- 91 - اگر وقتی پس از این ، معشوق ، عاشق دل سوخته خود را بر بساط  
انبساط خود جای کند - چه می شنوی ، درینا که نه سخن تو است -  
8 و از راه رحمت و تعطف و کرم و فضل بروی جلوه دهد خود را چون خواهد که  
با یاد عاشق دهد ، آن مقام تعظیم که گفتی در آن مقام : من خاک کف پای  
9 سگ کوی تو ام . لا محاله هر قسم که یاد کند بر مقتضای آن مقام گذشته  
عاشق ، همه چنین بود که به خاک کف پای سگ کوی من . و تو چه  
دانی که عاشق چه قوت خورد از این که معشوق چنین سوگند خورد ، و ازو  
12 گوید و نماید که تو در آن مقام محل نظر ما بودی ! و در این حال ثانی تو را  
قدر آن می نهم که واقو واگوایم که آن سوگند ما از عاشقی توست ، یانه ،

1 لله PNMLI لامر الله K / علی . . . سقطت PNMLI سقطت علی الحییر به K /  
2-1 لا بد . . . گوید NMK-PLI / 3-4 دعوی . . . تو ام NMK-PLI  
و در حاشیه N چنین دارد : اوله :

من بنده زلف هنرین بوی تو ام      مولای در دیده بلا جوی تو ام

5-9 اگر . . . تو ام PNMLI-K / 4 دل NM-PLI / 6 خود M افتاده  
خوبش N-PLI / چه . . . است NM-PLI / 7 راه N پرده PMLI / خود . . .  
که NM-PLI / 8 که NM-PLI / گفتی PMLI کفتم N / من NM دعوی  
نکم که عاشق روی تو ام . من NM-PLI / 9 لا NM درینا که این نه سخن تو است . اکنون  
بدان که NM-PLI / بر NM در NM-PLI / گذشته NMK گذشت NM-PLI / 10 عاشق  
NM-PLI / همه NM-PLI / بود که به NM-PLI گویند که بحق M /  
کف پای NM پای NM-PLI-K / 11-12 عاشق . . . گوید K عاشق از این چه قوت  
خورده معشوق و ازو NM-PLI از این چه قوت خورد و معشوق بدر N / 12 این NM-PLI  
N-P / 13 واگوایم NM-PLI گویم NMK / که NM-PLI / یا NM-PLI اگر N /

این سوگند کس و ایبگانگان یاد نکند .

- ۹۲ - اکنون بدان که همه قسم معشوق از آنجا که حقیقت بود همه  
 3 به خود بود . زیرا که اگر مجنون را واسگگ کوی لیلی عشقی بود ، نه آن  
 باسگگ بود ، هم بالیلی بود . اینجا بدانی که ابن عباس چرا در تفسیر این  
 قسمها گوید : *أی وربّ اللیل وربّ النهار وربّ الشمس وربّ القمر*  
 6 *وربّ التین وربّ الزیتون* . آمانه هر آدمی که این تفسیر از ابن عباس  
 بدو رسد معنی این بداند ، لا بل تا در سلوک بدان جای گاه نرسد که قسمهای  
 قرآن از معشوق بشنود ، این نداند که چرا *واللیل* ، *وربّ اللیل* بود ، قوم  
 9 ندانی . و اگر چه این همه شرح بنو شتم ! زیرا که این از راه خدمت کفش  
 مردان به دست توان آورد ، از خدمت سلطان به دست نیاید هرگز . بنده  
 بندگان ابلیس بودن ، و نفع و ضرر خویش در ایشان بسته دیدن و دانستن ،  
 12 دیگر است ، و پای همت بر قفای ابلیس زدن ، و خود را خداوند کردن  
 دیگر . « *إنّ عبادي ليس لكّ عليهم سلطان* » .

- ۹۳ - پنداری ابلیس بر درگاه دولت دوستان خدا زهره دارد که  
 15 بپنجد ؟ *حاشا ! وکلّا ! لعمری ! و ما أرسلنا من قبلك من رسولٍ*  
*ولا نبيٍّ إلا إذا تنسى ألقى الشيطان في أمنيه* . آمانه بنده سلطان بود  
 که بر مرکب سلطان نشیند تا و *إصطبل برّد* . مرکب خاص غلام دیگر

1 کس و . . . یاد نکند NM و . . . یا نکند PLI و . . . نباشد و با ایشان یاد  
 نکند K-2 که همه NMK که هم PLI 3/ مجنون PMLI محبوب K / عشقی PNK 1 عاشقی  
 4 / K با لیلی PMLI لیلی NK / 5 النهار PNM LI النهار ورب المشرق والمغرب / K  
 7 گاه PMLI - NK / 9 و اگر چه این همه N اگر چه همه K چه اگر چه این همه PLI اگر  
 چه به M-9 / 10 کفش . . . خدمت I - NLK / M-9 / کفش PLI نفس K شیخ N / 10 مردان KI  
 12 / N - PL و پای PNM LI پای K / زدن PNM LI نهادن وان ریش طویل ابلیس  
 بردست پیچیدن دیگر است K / کردن PMLI گردانیدن K / 13 الاسراء 17 : 65 / ك  
 14 دوستان PMLKI - N / 13 بپنجد PNLKI بجهت M / 16 - 15 الحج 22 :  
 52 م / 16 اما PMRKI و اما N / سلطان PNM LI سلطان عالم K / 17 نشیند . . .  
 مرکب M - PNLKI / 17 خاص غلام دیگر PMLI - NK /

بود ، و مرکبِ سلطان دیگر . و مرکبِ سلطان غلام را نتواند بودن .  
 بر مرکبِ سلطان نشستن برایِ مرکب است ، نه برایِ غلام . غلام خادمِ  
 3 مرکب بود آن ساعت . تا غلطی نپنداری که « فینسخُ اللهُ ما یلقى الشیطانُ » .  
 ای عزیز ! مراکبِ خاصِ ایلیس و جنودِ او خود پیدا است ، و مرکبِ  
 خاصِ سلطان خود پیدا .

۹۴ - اما ایلیس هم بر نشیند از بهر آنکه کمالِ مردان است . و آن تو  
 ندانی از مصطفا - صلعم - بشنو که بر این نکته تنبیه چون می کند ، ارباب  
 بصایر را گفت : « إنَّ الرَّجُلَ لَیذنبُ الذَّنْبَ فیدخلُ بهِ الجنَّةَ . لا یل  
 از قرأت بشنو : « والذین إذا فعلوا فاحشةً أو ظلموا أنفُسَهُم ذکرُوا الله  
 9 فاستغفروا لِذَنوبِهِمْ » . پس از این آیت می گوید : « أولئک جزاؤهم مغفرةٌ  
 من ربهم وجناتٌ تجری مِن تحتها الأنهارُ خالدینَ فیها ونعم أجرُ العاملینَ » .  
 12 مؤمن را هرگز ذنبِ بی استغفار نبود که ؟ کلُّ بَنی آدَمَ خطَّاءُونَ وخیرُ  
 الخطَّائینَ المستغفرونَ . لا جرم چون چنین بود « إذا فعلوا فاحشةً » در عقبش  
 « فاستغفروا » بود و « جزاؤهم مغفرةٌ » بود ، ایشان را مجرم نخوانند بلکه  
 15 عامل خوانند « ونعم أجرُ العاملینَ » چون گناه نحمو شود و چیزی جز استغفار  
 باقی نماند ، او را از گناه چه زیان باشد چنانکه شاعر گفت :

وإذا الحییبُ أتى بذنبٍ واحدٍ جاءتِ محاسنُهُ بألفِ شفیعِ

۱ بود ... سلطان NK - PMLI / دیگر . . . را N اورا K - PMLI / ۱ - 2  
 نتواند بودن بر مرکب NK - PMLI / 2 سلطان M - PNLKI / است PNLKI بود M /  
 غلام PMLI غلام بود که N غلام که K / 3 که M - PNLKI / الحج 22 : 52 م /  
 5 خاص NK - PMLI / پیدا NK - PMLI / 6 م بر MK م می N بر PMLI / آنکه  
 NK - PMLKI / و آن N آن PMLKI / 8 گفت NK - PMLI / 9 - 10 آل عمران  
 3 : 153 م / 10 - 11 المنکبوت 29 : 58 ک / 12 مؤمن . . . ذنب PMLKI ذنب مؤمن  
 هرگز N / 12 - 13 کل . . . استغفرون PNLKI ان لکل من بنی آدم خطاء وخیر الخطائین  
 المستغفرون K / 14 - 15 بلکه عامل خوانند NK - PNLKI / 15 شود NMK  
 شد PMLI / 16 نماند PMLKI مانند NM / از NK - PMLI / باشد NK - PNLKI  
 چنانکه شاعر گفت N شمر M باشد NK - PMLI .

گفت : چه بود ؟ گفت :

في وجهه شافع يحو إساءته من القلوب ويأتي بالمعاذير

- 3 - ۹۵ - « فأولئك يُبدلُ اللهُ سيئاتهم حسناتٍ » دیگر است « و يعفو عن السيئات » دیگر بود . از سر گناه در گذرد ، « فأولئك يُبدلُ اللهُ » بلعجب است ، بدل هر معصیتی طاعتی بنویسد که : « إذا أحبَّ اللهُ عبداً لم يضره ذنبٌ » . از قرآن بشنو ! « وقالت اليهود والنصارى نحن أبناءُ اللهِ وأحبَّائه . قل فلمَ يُعذِّبكم بذنوبكم ؟ » از این ظاهرتر خواهی ؟ یعنی : « أحبَّاءُ اللهُ لا يعذِّبون بالذنوب » . پس گوید : « بل أنتم بشرٌ » یعنی « أحبَّاءُ اللهُ ليسوا ببشرٍ » . و دانم که اینجا گویی : « قل إنما أنا بشرٌ مثلُكم » چیست ؟

- 96 - در اول این مکتوب بنوشتم : « أنا ابنُ امرأةٍ » بر قالب افتد ، چون صفتِ طویل و قصیر و أفطس و أقطع . و دوسقِ خدا و محبوبی لم یزل بر قالب نیفتد هرگز ، که این صفتِ جان است . هر که جانِ پاکِ مصطفی صلعم - را بشر خواند کافر است . با ورت نبود ، از قرآن بشنو !
- 16 « فقالوا أبشرْ یهدوننا فکفروا » هیات ا هیات ! با جهودان و ترسایان گفت : « بل أنتم بشرٌ بمن خلق » شما را خود جان نیست . کلیتِ شما خود بشریت است . از این راه ایشان را « أمواتٌ غیر أحبَّاءِ » خواند ، که ایشان را جان نیست . « خالقٌ بشراً من طین » هست ، « أمّا » و نَفَخْتُ
- 18

۱ گفت MI گفت : بیت PN گفت شعر L - K / 3 الفرقان 70:25 م / دیگر است LKI  
 2 - 3 / NM - P 4 الشوری 41 - 25 م / 4 بود P LI - NMK 5 بلعجب است بدل MLI  
 PN عیب است که K / 6 - 7 المائدة 5 : 18 م / 7 قل ... احبها الله P LI - NMK /  
 یعنی NM که K / 9 الکهف 18 - 110 ک / 11 در K بر PNMLI / این P NMLI  
 - K / 11 و 13 بر NMK در LI در P / 13 که این PMLKI این N / 14 با ورت نبود  
 - NM / PLKI 15 الثفان 64 : 6 م / هیات NM - PLKI / 16 المائدة 5 : 18 م /  
 17 النمل 16 : 21 ک / 18 ص 38 : 71 ک .

فیه من روحي « نیست . قالبِ بوجهل زنده بود ، اما قرآن گفت : « اموات غیر اَحیاء » .

- 8 - ۹۷ - این موت دیگر است ، و این که در حقِ بوبکر صدیق گوید :  
 من أراد أن ينظرَ إلى ميِّتٍ يَمشي على وجهِ الأرضِ فلينظرُ إلى أبي بكرٍ ،  
 خود عالمی دیگر است . بوبکر از هر چه تَخَلقَ بدان زنده باشند ، از  
 شواتِ دنیاوی و علایقِ بشری از این همه بر خاسته بود ، و در عالمِ  
 « فلنُحييَنَّه حَيَاةً طَيِّبَةً » رَخت بنهاد . اگر علی - رض - در حقِ  
 خود گفت : لو كُشفَ الغطاءُ ما ازدَدتُ يقيناً ، چه عجب بود که مصطفی  
 9 - صلعم - در حقِ بوبکر همین ثنا کرد که میّتِ یَمشي على وجهِ الأرضِ .  
 در درونِ غیبِ رَخت بنهاد ، و اگر چه در دایره دُنیا به قالب مانده است ،  
 یحانِ قدسی خود از کونین بر خاست . والله الهادي . رزقنا الله وإياك أيُّها  
 12 الأخُ السعادةُ القصوى والسلام . والحمد لله رب العالمين وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ  
 وَآلِهِ الطاهرينَ .



1 - الحجر 15 : 29 / ك / 1 - 2 النحل 16 - 21 / ك / 3 و این P N M L I - K / 6 این N بند آن  
 M K - P L I / خاسته بود N خاست P M L K I / 7 النحل 16 : 16 / ك / 8 - 9 عجب ...  
 کرد N M عجب بود همین ثنا کرد P L I عجب بود M این بیان کرد K / 9 بوبکر N صدیق M  
 P L K I / 11 والله الهادي - N / P M K I - 11 - 12 رزقنا . . . القصوى P M L K I - N /  
 11 إياك P M L I ك / 12 السعادة P L K I السادات M / والسلام . . . العالمين M  
 P - N L K I - M / 12 - 13 رضى . . . الطاهرين P N L K I - M .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۹۸ - سلام و دعا می‌رسانم آن برادرِ عزیز! اَطالَ اللهُ بِقِصَّاهُ فِي طَاعَتِهِ  
 3 و سَلِكَ بِهٖ سَبِيلَ السَّعَادَةِ الْقَصْوَى . اَيُّ عَزِيْزٍ ! بَدَانِ وَاكْغَاهُ بَاشُ كِهٖ مِصْطَفَا  
 -- صلعم -- گفتم : طَلِبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ . مَهْمُ تَرِيْنِ كَارِي  
 بر آدمی طلبِ این علم است که بداند که او را از برای چه کار آفریده‌اند .  
 6 پس مهم‌ترین همه چیزهای او را آنست که بدان مشغول شود .

۹۹ - مصطفیٰ - صلعم - گفتم : بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ ؛ شَهَادَةُ أَنْ  
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَإِقَامُ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ ، وَصَوْمُ  
 9 رَمَضَانَ ، وَحُجُّ الْبَيْتِ . علمِ بَدِيْنِ پَنْجِ رُكْنِ حَاصِلِ كَرْدَنِ فَرَضِ عَيْنِ اسْتِ  
 در حقِ عموم . وچون راهِ چهار رُکنِ به‌تمامی رفته باشی ، رُکنِ پَنْجَمِ که  
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است ، رُوی با تو نغاید . وَتَا دَادِ اِيْنِ چِهَارِ رُكْنِ اَزْ خُودِ  
 21 ندهی رُكْنِ پَنْجَمِ جَمَالِ خُودِ با تو نغاید . اَمَّا نَطْقُ بِهٖ كَلِمَةُ شَهَادَتِيْنِ مُقَدِّمِ

1 بسم . . . الرحيم ( تصحيح برای همانندی نامه ها ) بسم . . . الرحيم وبه نستعين M  
 ومن رسالته 11 رحمه الله بسم . . . الرحيم N انكسوتوب السادس والثلاثون K / 2 - 3 سلام . . .  
 القصوى MK - N / 2 في طاعته K - M / 4 مسلم MK مسلم وصلة N / 5 كار MK - N / M  
 6 تزين . . . اورا M ترهه چیزهای او N تزين همه چیزهای M / 7 مصطفيا MK که  
 مصطفيا N / 8 وان . . . الله NM - K / 9 بدین MK برین N / 10 راه MK - N /  
 که M - NK / 11 است NM - K / با تو NM داد K / 11 - 12 و . . . نغاید M  
 - NK / 12 به کلمه K بکلمی NM / شهادتین M الشهادة NK .

است بر چهار رکن . بسبب آنکه عصمتِ دم و مال از این نطق مستفاد است . و تا مرد معصومُ الدمِ و المالِ نبود راهِ دین نتواند رفتن .

- ۱۰۰ - و اگر نه آن بودی که عصمت از آن نطق مستفاد است ، تا چهار رکن را به تمامی نرفتی ، این نطق حرام بودی . زیرا که کذب حرام است . و هر که گوید : لا إلهَ إلاَّ اللهُ ، و دادِ این هنوز تمام نداده باشد ، و راه نرفته بود ، دروغ می گوید . زیرا که چندین معبود دارد از هوا و شهوت و دنیا و شیطان . و چون گوید : لا إلهَ إلاَّ اللهُ ، دروغ گفته باشد ، و دروغ حرام است . اما به ضرورتی عارض ، این دروغ واجب بود . و هر جا که از دروغی عصمتِ خون و مالِ مسلمان حاصل می شود ، و به طریقِ دیگر حاصل نشود ، آن دروغ واجب بود . چه اگر مسلمانی مختفی شود از ظالمی ، چون ظالم او را از کسی طلب کند تا خونش بریزد ، شاید که این کس راست گوید ، و گوید : فلان جای است که راست گفتن در این موضع حرام بود و دروغ واجب .

- ۱۰۱ - و در لا إلهَ إلاَّ اللهُ گفتنِ عصمتِ دم و مال است ، اگر چه دروغ بود ، آن کس را که راهِ دین خواهد رفت واجب است . اما کسی را که

۱ آنکه K - N M / نطق M لفظ شهادت K - N / 2 دین K - N M / 3 نه آن M K / نه N / 4 را بتامی نرفتی M / را بتامی راه نرفته بودی N / راه تمام نرفته بودی K / 5 داد . . . باشد N M / و راه دین هنوز تمام نرفته بود K / 7 و چون M چون N K / 8 ضرورتی N ضرورت K ضروری M / دروغ واجب M واجب M دروغ حرام نبود واجب N / 8 - 10 و هر جا . . . بود K - N M / 9 و مال N - M / می N - M / طریق M طریق N / 10 چه N M K / 12 فلان N M که فلان K / راست گفتن N این صدق M K / 13 موضع M K مقام N / دروغ N کذب M K / 14 در N M - K / دروغ N M آن مرد دروغ K / 15 بود M است N K / کس N M که K / رفت M K رفت N / واجب . . . که K واجب است اما آن کس که راه N - M .



نَشاید رفت وهو عمومُ الخلقِ إِلَّا مَنْ شاءَ اللهُ ، نَشاید که لا إلهَ إِلَّا اللهُ  
 گوید به دُرُوغ ، که معصوم الدمُ بُود . زیرا که عصمتِ دمِ او در شرع ،  
 3 خود مَطْلُوب نیست ، تا دُرُوغ در حقِ او به عارضی واجب آید . لا بل  
 در شرع ، عصمتِ دم که مَطْلُوب آمد ، سبب آنست که راهِ دین روَد ،  
 یانه خونش ریختنی است . خود اینجا عالمها زیورِ زَبَر شود به نزدیک مختصر  
 6 دیدگان . و ارباب بصایر را اینجا یگانه ، بسیاری حقایق معلوم شود . اینجا  
 بدانی که مالکِ اُنس چرا گوید : ثلثی از جهانِ نیاں را در مصلحتِ ثلثین  
 توانم باخت . بَیْنی و بَیْنِ اللهُ ، اکنون این رکنِ اوّل ، اَعْنی شهادتِ  
 9 أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ را بدانستی که حکمِ گفتن چیست ؟ .

۱۰۲ - دوم رکن نماز است ، اولاً ، بر تو بر عموم فرض است که نماز  
 پیاموزی . اوّلِ عَمَلش حاصل کنی ، پس به عمل مشغول شوی ! و چون خدا  
 12 گوید « فویلٌ للمصلین ، الذین هم عن صلاتهم ساهون » ، تو را فریضه بیاید  
 دانست ، که شرطِ نمازِ مقبول چیست ؟ وجه سببِ اثره بعضی نمازها  
 ویل آمد . چه اگر این ندانی چه دانی که فریضه نماز گزاردی یانه . مصطفی  
 15 - صلعم - می گوید که ، یأتی علی الناس زمانٌ یجتمعون فی المساجدِ

1 نَشاید رفت وهو K راه دین نخواهد رفتن وهم N را که راه دین خواهد رفت وهمه M /  
 2 / N ما MK / که معصوم MK تا معصوم N / او MK - N / 3 تا NM که K /  
 ار به عارضی NM معارضی K / آید لا بل M گردد لا بد K شود لا بد N / 4 آمد سبب  
 NM آمده است K / 5 یا MK وگر N / به NM و به K / 6 یگانه K - NM /  
 7 ثلثی MK دو بخشش N / از جهانیان N از جهان M این جهان K / را NM - K / در  
 NM به K / ثلثین K ثلثی M شبلی N / 8 بَیْنی MK بَیْنك N / این NM به K /  
 10 دوم رکن NK رکن دوم M / است که NM که K / که نماز MK که N / 11 عمل  
 MK عملش N / خدا N حق MK / 12 للماعون 107 : 5 و 4 ك / 13 چه سبب را MK  
 زچه سبب N / 14 چه . . . ندانی NM اگر چه بدانی K / یا NK اگر M .

وَيُصَلُّونَ وَلَيْسَ فِيهَا بَيْنَهُمْ مُسَلِّمٌ ، آخر تورا سوَدایِ آتِ نبوَد که این  
يُصَلُّونَ که حدیثِ مصطفیٰ بدان ناطق است ، و مقرون است بدین که :  
لیس فیما بینهم مسلم ، چیست .

3

۱۰۳ - آخر نگویی که خلیل چرا گوید : « رَبِّ اجْعَلْنِي مَقِيمَ الصَّلَاةِ ؟  
از این حرکات و قیام و قعود که تو در نماز میا آری عاجز بود ؟ آخر نگویی  
که « الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ » چیست ؟ و دوام در نماز چون صورت  
بندد ؟ اگر ، الْأَنْبِيَاءُ فِي قُبُورِهِمْ يُصَلُّونَ ، تورا معلوم گردد که چیست ،  
بدانی که « فِي صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ » چیست ! ای دوست ! يموتُ المرءُ على ما  
عاشَ عليه . و انبیا ازین قوم بودند که « فِي صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ » . پس ضرورت  
بود که ، الْأَنْبِيَاءُ فِي قُبُورِهِمْ يُصَلُّونَ . باش تا « وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى »  
نقاب از روی خود برگردد ، فای تعقُب در فصلی با تو بگوید که نماز چه  
بود ، آنگه در این حقایق راهی بری .

12

۱۰۴ - ای دوست ! این خود دراز است . علم نماز دیر حاصل آید راه  
روان را . تورا خود نشناسم که از کدام قومی . يك ركن از نماز قرائت  
فاتحة الكتاب است ، چه گویی ؟ معنی این فاتحه ببايد دانست یا نه ؟ اگر

15

1- 3 آخر . . . مسلم M - NK / 2 ناطق است و N - K / 4 آخر M K - N /  
خلیل N M خلیل اش K / ابراهیم 14 : 40 ك / 5 و قیام N M که قیام K / آخر نگویی  
که M K نگویی N / 6 و 8 و 9 للمعارج 70 : 23 ك / 7 اگر K K - N / گردد که چیست K  
شود که چیست N شود M / 9 علیه M K علیه و یحشر علی ما مات علیه N / ضرورت  
N K صورت M / 10 الاعلیٰ 87 : 15 ك / 13 دیر M K بذكر N / آید N K شود M /  
14 روان را N روان را تو خود K روا M / نشناسم N M نشناسی K / قرائت N - M K /  
15 فاتحة الكتاب N فاتحه M K / چه N M چون K / معنی N - M K .

گویی نه، چنانکه عموم را مذهب است، پس طوطی بنزدیک تو فاتحه بداند خواند. أفَ لهذا الفهم. هرگز بوجهل با آن همه فصاحتش، از قرآن حرفی نشنید و نتوانست خواندن. و اگر بوجهل قرآن توانستی خواند، پس چه معنی بود که گوید: «صم بکم عی» . آخر بوجهل به از طوطی بتوانستی خواندن، و قرآن می گوید: بوجهل نخواندو نشنیدو ندید، از آن سبب که کور بودو کرو گنگو لال.

۱۰۵ - اگر جمال قرآن نادیده‌ای چه دانی که بینایی چه بود، تو که از این قوم باشی که «لهم أعین لا یُبصرون بها» تا بوی پیراهن یوسف بمشام تو نرسد، چه دانی که «إن فی ذلك لآیات لقوم یعقلون» چه بود. هیسات! هیسات! آن نه قرآن بود که تو بشنوی و خوانی. و گرنه بوجهل چرا نشنید و چرا گفتند: «إنک لا تسمع الموتی»؟ آخر این ظاهر بشنید. و اگر بوجهل قرآن ندانستی خواندن، باشد که تو هم نتوانی خواندن. پس فاتحه در نماز کسی خواندی؟ پس این يك رکن را هرگز حق کجا گزاردی؟ مصطفارا - صلعم - نگر که چون شکایت می کند، از توو أمثال تو که «یا رب إن قومی اتخذوا هذا القرآن مهجوراً» پنداری که تو از این قوم

1 طوطی NM طوطکی K / 2 خواند NM - K / اف N ان MK / الفهم NM  
 القوم مذاهب K / آن همه NM - K / 3 واگر . . . خواند M - NK / 4 گوید NK  
 گویند M / البقرة 2: 18م / آخر K چه بود آخر NM / بتوانستی N نتوانستی K بتوانست  
 M / 5 بوجهل K ار NM / و ندید M - NK / 6 کرو NM - K / گنگ و لال NM  
 گنگ بود و لال بود K / 7 اگر K و NM - M / بینایی NM انبیا K / 8 الاعراف  
 7 : 179 ك / پیراهن یوسف MK یوسفی N / 9 نرسد MK رسیده N /  
 الرعد 13 : 4 م / 10 بشنوی و خوانی K خواندی و شنودی N شنودی و بینی M / گر N  
 یا MK / 11 نشنید NK می شنید M / و چرا N و MK / گفتند M گفت NK / النمل  
 27 : 80 ك / 12 بشنید K شنید NM / نتوانی M ندانی N بتوانی K / 13 کی M  
 کجا N - K / يك M - NK / هرگز NM - K / گزاردی NM گزاری K / را NK  
 M - / چون MK چگونگی N / 15 یا MK وقال الرسول یا N / الفرقان 25 : 30 ك / تو  
 . K - NM

نیستی؟ حَقّاً که هستی! ولیکن نمی دانی.

- ۱۰۶ - لا بَل این رکن را در نماز حق بگزاردن خود دشوار بُود .  
 8 حقّ بِك کلمه کجا گزاردی؟ مثلاً هرگز کی گفتی که الحمد لله؟ پنداری که این لقلقة لسان تو بدین حُرُوف مطلوب لم یزل است؟ حاشا! گوش دار! و علمی که آموختن آن بر عموم فَرَض است بشنو که دانم که هرگز نشنوده‌ای. مصراع: با عشق در آی تا عجبها بینی ا. «أفلا یَندُبون 6 القرآن» را چه معنی است؟ آخر بشنو که الحمد لله با تو بگوید. وهان وهان ا تا گمان نبری که با تو می گوید که قرآن هرگز با هیچ نامحرم حدیث نکرد و نکند، بلکه جمال قرآن با دلی غمزه ای زد. پس گفت: «وَأما بنعمة ربك 9 فحدث» . این دل نماز می کرد با خیال دماغ. خیال به زبان خویش این سودا به سر قلمی برون داد تا حسیضیان را نیز از اصداف جواهری که نصیب آن دل آمد، نصیبی بُود .  
 12

۱۰۷ - وهم مقصود نه ایشان بودند. مصراع: وكم سترت حبا علی الناس زینب. اگر نه بوبکرو عمر بودندی، هرگز بوجهل و بولهب «الحمد لله»

- 2 این رکن M رکن K بك رکن N / بگزاردن NM تا گزاردن K / 3 کجا M K  
 - N / گزاردی NM گزاری K / هرگز کی M هرگز N هزار بار K / 4 این NM که  
 K / نو NM - K / حروف M K حروف و کلمات N / 5 آموختن NM - K / 6 نشنوده  
 NM نشنیده K / عجبها N عجايب M عجايبها K / 6 - 7 النساء 4 : 72 م / 7 راچه  
 معنی است NM چه معنی K / 7 - 8 وهان . . . گوید NM - K / 7 وهان N - M /  
 9 بلکه . . . غمزه ای N با دلی غمزه جمالی M مراد غمزه جمالی K / 9 - 10 الضحی 93 :  
 11 ك / 10 دل NM - K / نماز می K نما می N قلمی M / دماغ NK دماغ M / 10 - 11 به . . . داد  
 M بر سر قلم برون زد N بر قلم برون داد K / 11 تا M K و N / جواهری M K جواهر  
 N / 13 وهم مقصود نه NM و مقصود نه هم K / مصراع M مع NM - K / کم NM لم K /  
 حبا NM - K / 14 الحمد لله NM - K .

نشودندی. أمّا معشوقِ سلطان را هر جا گذری باید کرد بکنند. اگر سگی  
 در کوی در قلادهٔ سگِ او نگاه کند، باکی نیست که نه گذر کردنِ  
 9 معشوقِ سلطان در آن کوی از بهر آن سگِ بُود هیات! هیات! « ذلك  
 ظنُّ الذین کفروا ». از مقصود دور افتادم گفتم: گوش دار! اگر گوش  
 داری تا « أفلا یتدبّرونَ القرآنَ » بدانی که چه بُود. و دیده باز کن!  
 8 اگر دیده داری تا « الحمد لله » با تو نماید که « أفلا یتدبّرونَ القرآنَ »  
 چه معنی دارد.

۱۰۸ - « الحمد لله » که در نماز فرض بُود گفتن، با اربابِ بصایر ننگفته  
 9 است. دیراست، أمّا تو خفته بودی. نشنیدی که خدا را به منعمی فرض  
 است شناختن، و هر نعمت را بدانستن، و دانستن که از او است، و هیچ  
 موجودی را از آسمان و زمین و برو بحرو سهل و جبل در آن هیچ دخلی نیست،  
 12 هم فرض است. و این بس فراخ عالمی است. ای دوست! چون تشنه شدی  
 مثلاً، آب از تو تشنگی ببرد. آنجا که تویی آب از کجا آید، اگر  
 سما و زمین و برو بحرو ملک و فلک نبود؟ و بُود این همه از کجا آید؟ که در  
 15 وجود خود کس نبود و نخواهد بودن، و نه نیز هست، در نظر دیده و ران.

۱ / کرد NK کردن M / سگی M کسی NK / 2 / کوی M کوی او N / که نه  
 M که N - K / 3 / در NM را در K / بهر آن NM بهر K / 3 - 4 / ص 38 : 37 ك /  
 4 / افتادم MK افتاد N / 5 تا MK - N / 5 و 6 للنساء : 72 م / 6 دیده NM  
 - K / NM تا که تا K / تو MK دیده تو N / 8 با KM و N / ننگفته NM گفته K /  
 9 منعمی NM معنی K / 10 هر M همه N - K / را NM او را K / و دانستن M  
 - NK / 11 / آسمان و زمین K سما و ارض NM / و سهل و جبل N و جبل M - K /  
 12 / این بس فراخ NM / ازین فراخ تو K / شدی N شوی K باشی M / 13 / از . . .  
 ببرد M از تو تشنگی ببرد N / ترا از تشنگی برهاند K / آنجا M از آنجا NK / 14 / و بود  
 N - MK / که N - MK / 15 / هست NM هستند K .

- تو ندانم که چه گویی ، « کلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ » ، « كلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ »  
 چه معنی دارد ؟ اِزَالَتْ عَطَشٍ اَزْ آبِ بِنِي نِه اَزْ او .
- 3 - ۱۰۹ - « الحمد لله » کرا گفتی و زبانِ « الحمد لله » گویِ تو گنگ است ؟  
 « الحمد لله » آنگه گفته باشی که منعم را بدانی اولاً ، و هنوز نداسته باشی  
 تا ظنی فاسد بر توراه نزد پس منعم را به منعمی بشناسی . و هیسات ا پس  
 همه را از او شناسی ، و همه نِعَم را ، فزایش بدو دانی ، و وجودش هم از او  
 6 بینی . و نِعَم را نبینی ، همه منعم را بینی ، چنانکه اگر این مکتوب من مثلاً تو  
 بر خوانی نه از آنگشتان منت یاد آید نه از قلم نه از مداد نه از دوات ، بلکه همه  
 9 کتاب را بینی . آنگه اگر گویی « الحمد لله » گفته باشی ، و بنده ای باشی که  
 خدا را ثنا گفته باشی ، که « وقلیل من عبادي الشکور » و مصطفا - صلعم -  
 بر چنین بنده ثنا چنین گوید : که إذا قال العبد « الحمد لله » ملأما بین السماوات  
 والأرضین . اگر « الحمد لله » هرگز نگفتی فاتحة الكتاب کی خواندی ؟  
 12 و چون نخواندی ، رکعی از ارکان نماز بجا نیاوردی تا بدیگر ارکان چه رسد ،  
 و رکعی از نماز به سر نبردی .
- 15 - ۱۱۰ - چه دانی که ایتاء الزکاة چه بود . ای دوست ا زکات از نصاب

1 تو . . . گویی M K تو را خود ندانم که چه کسی چه گویی N / الرحمن 55 : 26 م /  
 الفصص 28 : 88 ك / 2 چه معنی دارد N له الحکم والیه ترجمون K - M / نه از او NM  
 - K / 3 کرا K که NM / 4 اولاً و M اولاً N الا K / باشی M - NK / 5 ظنی M K  
 طعمی N / نزد NK نبرد M / منعم N نعم MK / 6 او شناسی NM تو شناسی K /  
 6 و همه K اعنی همه NM / فزایش K قوامش NM / دانی NM بود K / هم NM - K /  
 7 و نعم . . . بینی NK - M / اگر NK / تو NM - K / 8 منت NM من K /  
 آید NM کند K / بلکه MK بل N / 9 اگر NK - NM / گفته باشی و M گفتم N - K /  
 9 - 10 و بنده . . . باشی NM - K / السبأ 34 : 13 ك / 11 بر . . . ثنا NM - K / السماوات  
 NM السبأ K / 12 الارضین M الارض NK / اگر MK پس اگر نه K / نگفتی M  
 نگفته باشی K و چون نگفتی N / 13 ارکان چه K ارکان M ان N / 14 رکعی از M  
 رکن NK / 14 - 15 نبردی . . . بود MK آید آن گاه ایتاء الزکات بدانی N / 15 که  
 . K - M

توان داد « وما رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ » نه مالم نرزقهم. آنکه تو نداری بدیگران  
 چون دهی؟ باش تا « رَزَقْنَاهُ مِنْآرِزْقًا حَسَنًا » بدانی و بیابی آنگه « وما  
 رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ » پدید آید. « وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا » این یهدون 3  
 گرواست بدین که « لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ » این حدیث دراز  
 است. اَمَّا تو بس کوتاه دیده ای و این عالم بس فراخ است اما خلق بس  
 تنگ حوصله اند. پیوسته می گوی « رب اشرح لي صدري » تا « فهو على  
 نورٍ من ربه » تو را استقبال کند. والحمد لله رب العالمين . وصلى الله على  
 محمد وآله اجمعين .



1 ر 3 الانفال 8 : 3 م / 1 نه . . . نرزقهم M - N K / 2 النحل 16 : 75 ك /  
 3 السجدة 32 : 24 ك / این N - M K / 4 كه M كله كه N - K / السجدة 32 : 24 ك /  
 5 - 6 و این . . . اند N - M K / 5 بس فراخ . . . خلق بس M فراخ . . . خلق K /  
 عالم M - K / 6 می گوی N M بی K / طه 20 : 25 ك / 6 M فمن شرح الله صدره  
 للاسلام N مبانی K / 6 - 7 الزمر 39 : 22 ك / 7 استقبال کند N K استقبال آید  
 M / 7 - 8 والحمد . . . اجمعين M - N K .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱۱۱ - روز گارِ برادرِ اعزّ! اَطالَ اللهُ بِقِـامَةِهُ وَّسَلَكَ بِهٖ سَبِيلَ الرِّضْوَانِ آراسته باد ، همیشه به خیر و خوبی . آی دوست! بدان و آگاه باش!
- ۸ که دلِ آدمی را جزری و مدّتی هست . و چندگاه است تا در این سودایم ، وقت باشد که در شبانه روزی چهار پنج نوشته بنویسم هر یک هفتاد ، هشتاد سطر ، که هر کلمه از آن گوهری بود بی قیمت و من در آن وقت کاره
- ۱۱ باشم آن نبشته را به چند گونه و رانداختن می کنم که این چه بلا است که من بدان مبتلا شده ام . و کدام روز بود گویی که سرِ خویش در سرِ کارِ زبان و قلمِ خویش کنم . و هم هر روز هفت یا هشت مجلسِ علم رنگارنگ با خلق
- ۹ مختلف گفته باشم که در هر مجلسی از آن ، والله أعلم ، کم از هزار کلمه نگفته باشم . و ندانم که سر در زبان بازم یا در قلم ، والله أعلم !

۱ بسم . . . الرحيم P I المكتوب السابع والثلاثون K ومنها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله رحمه الله ۳ بسم . . . الرحيم N / 2 روز . . . اعز P N L I روز کار برادر اعز K - M / 2-3 اطال . . . الرضوان P L K I - N M / آراسته باد M - P N L K / 3 همیشه . . . خوبی P L K I - N M / 4 سودایم P N M L I می باشم K / 6 که N M L K که در P I / بی M L K با P N I / وقت L / P K I - N M / 7 نبشته . . . و رنداختن K نوشتن . . . و ریاضتی P N M L I / 8 گویی که K - P N M L I / خویش P L K I کار خویش N خود M / کار M / P N L K I - 9 قلم خویش P L M I خویش M - N / 9-11 وم . . . اعلم N - P M L K I ( از این جا تا پایان نامه از نسخه N افتاده است ) / 9 م P L K I م چنین M / 10 مختلف P M L I - K / 10-11 که . . . باشم K - P M L I / 11 بازم M K باز باشم P L I .



۱۱۲ - و گاه بود که دوماه و سه ماه بر آید که نه درس مهم توانم گفت و نه چیزی توانم نوشت . و من در آن کاره که چرا چنین می رود ؟  
 3 تقصیر می کنم در نشر علم ، و روزگار متعلمان ضایع می کنم ، چه توان کرد ،  
 اگر « والله غالب علی امره » - ای علی عبده ، فی قول ابن عباس - روی  
 و انمودی ، این همه اشکال برخاستی . و اگر جمال قلب المؤمن بین اصبعین  
 11 من أصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء ، را جلوه دادندی بر دیده هر کسی  
 این کار برخلاف این بودی . بندگان رازی گوید :

ویم آن روج که ویمت نونیم و نوز آن روح که دیمم نمایی

۱۱۳ - چنین تواند بود عاشق آفتاب را راحت نتواند بودن که نه نهاده  
 9 اند در حال غیبت معشوق جز ظلمات نبود . و چون معشوق در پرده سحابی  
 کثیف خود را جلوه دهد ، عاشق را از آن هیچ قوتی نبود ، که او را سیری  
 12 کند . و چون بی حجاب بتابد مشکلترا ، کمال اشراق او خود حجاب  
 عاشق است . تا بیک لحظه اگر از او قوت خورد دیده نیز در بازد . مسکین  
 عاشق آفتاب .

14-1 و گاه . . . آفتاب N - PMLMI / 1 گاه بود PLI وقت بود K وقت باشد  
 / M / سه PLKI با M / 2 چیزی PLKI نیز چیزی M / 3 می کم MK - PLI /  
 و روز MLK روز PI / توان کرد PMLI توانم کردن K / 4 اگر MK - PLI /  
 یوسف 12 : 21 ك / 5 و انمودی LK باز نمودی M نمودی PI / 6 را MLK و را PI /  
 بر دیده M در دیده L در هر دیده PI - K / این کار بر MK کار در PLI / 7 بندگان  
 . . . گوید K بندگانم که رازی گوید بیت M بیت P اورامه L - I / 9 نتواند بودن که  
 PLI نبود M - K / 10 و PMLI - K / سحابی PMLI سبعمانی K / 11 کثیف  
 PMLI کشف K / عاشق را MK عاشق PLI / نبود MK نتواند خورد PLI /  
 12 او PLI - MK / تا بیک لحظه اگر PMLI بک لحظه K / 14 آفتاب MLKI  
 آفتاب بیت P .

در دریا غرق و لب زبی آبی خشک

چون میرتبت خزینه بی نافع مشک

3 گاه دبدبه « إن الله لغني عن العالمين » زند .

۱۱۴ - اینجا خلیل و موسی و عیسی را - صلعم - جز نفسی ! نفسی !

خود هیچ کار نتواند بودن ، در ظلمات خود وامانده ، و چون جلالت رحانیت سایه افکند و از پرده کرم روی بتابد ، خود گوید : « إن الملوك إذا دخلوا قرية أفسدوها ، زنهار ! زنهار ! » و یحذركم الله نفسه :

سنگ از بر آبگینه شامی دور !

9 زیرا که در این شهر تو باشی یا من

لیس لله شريك، يا محمد! « إنك لا تهدي من أحببت » ولكن الله يهدي من

يشاء ، « ليس لك من الأمر شيء » ، « إن الأمر كله لله » آنگه در حق

12 تو أمثال تو گفت که « لله الأمر » ، « والأمر يومئذ لله » زیرا که شما آن روز بدین نقطه بینا خواهید شدن .

1 - 19 در ... شدت N - PMLKI / 1 دریا PMLI در یای عشق K /

2 چون میرتبت PLKI میرتبت و M / خزینه PLKI خزانه M / بی PMLI از K /

الضكوبت 29 : 6 م / 6 پرده M - PLKI / روی PMLI - K / خود PMLI - K /

6 - 7 التمثل 27 : 34 ك / زنهار زنهار PMLI زینهار زینهار M - K / 7 آل عمران

3 : 28 م / نفسه KI نفسه مصراع P نفسه ( علامت مصراع ) L نفسه بیت M /

8 - 11 سنگ ... یثاء PMLI - K / 8 دور دور دار PMLI / 9 زیرا که M ع گویند

P گویند LI / تو M یا تو PMLI / 10 ولكن M - PMLI / 10 - 11 القصص 29 :

56 ك / 11 آل عمران 3 : 128 م / آل عمران 3 : 154 م / آنگه MK و آنگه PMLI /

12 الروم 30 : 4 ك / الانفطار 82 : 19 ك .

۱۱۵ - وایمجد - صلعم - که کار قیامتش در دایر دنیا نقد گشت، و دوزخ و بهشت و صراط و میزان و حوض و همه کارها بر او عرض دادند، چنین گفتند 3  
 که « لیس لك من الأمر شيء »، ای عزیز! « إن الله لا يستحي أن يضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها »، اگر پشه ای عاشق باد آید چه گویی هرگز وصال میان ایشان تواند بود؟ هیبات! « أبی الله أن یكون لصاحب النفس إليه سبیل ». گفت چه بود؟ گفت: در من ترسی :

در من ترسی تانشوی يك با من کاند در ره عشق یا تو گنجی یا من

۱۱۶ - ای عزیز! چه گویی آفتاب را که دانست که هیچ عاشق را از او قوتی نیست البته، در حال اشراق به کمال، او را حجاب آفریدن و محتجب شدن نه عین شفقت و رحمت بود؟ مصطفا - صلعم - از این معنی چنین عبارت کرد، و از ماندگان را در حضيض سفلی که: « إن الله سبعین ألف حجاب من نور و ظلمة لو كشفها لأحرقت سبحات وجهه كل من أدرك ببصره . بسوزاند نمودن بالله، اگر نه این حجاب بودی . 12

۱۱۷ - دنیا و حجب چیست، « أعنی شهوت و غضب و حسد و حقد و حب مال و جاه و ریا، إلى سایر الأخلاق الذميمة، مدیران را سبب آنست تا از 15

1 - 15 وایمجد ... از PMLKI - N / 2 که کار PMLI که M گفت K / 2 میزان  
 PMLI قرآن K / او PMLI ری K / چنین گفتند K - PMLI / 3 آل عمران  
 3 : 28 م / 3 - 4 البقرة 2 : 26 م / 4 باد آید PMLI باز ماند K / هرگز PMLI  
 هزار K / 5 بود PMLI - K / 6 در من ترسی L در من ترسی بیت P بیت M - K /  
 7 يك با PK یکتا MLI / 9 قوتی PLKI هیچ قوتی M / را PMLI - K /  
 10 معنی PMLI - K / 13 بسوزاند PMLI - K / این حجاب PMLI حجاب M  
 حجاب K / 15 سبب PMLI آسیب K .

آفتاب هیچ خبری ندارند، تا در ظلماتِ اِدبار خود باز مانند، اِلی اَبَد الِآباد .  
و مُقبلان را سببِ آنست تا خوی فرا کنند که آفتاب را در پرده مختلف می بینند  
تا چون دیده ایشانشان پخته گردد ، و طاقتِ بار کشیدنِ لِقَاءِ الله دارند ، بی  
3 حجاب . اینت به کمال بیانی . اگر می شنوی .

۱۱۸ - اُی دوست ! آن ندیده ای که چون مرکبی نیکو بود که جز  
سلطان را نشاید ، اول کار رایی باید که بر نشیند ، تا توسنی او به رامی  
6 مبدل گردد ؟ « وَاِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا اَمْثَلَهُمْ تَبْدِيْلًا » گفت : چرا ؟ گفت :  
زیرا که ما خود پرستان را نخواهیم . و آن جوان مرد را قوت آن نیست که  
جمالِ ما را بتواند دیدن ، تا عاشقِ ما بود نه عاشقِ خود . جمالِ لیلی دانه ای  
9 دان بردامی نهاده ، صیادِ ازل چون خواست که از نهادِ مجنون مرکبی  
سازد از آن خود ، - چه می شنوی ، نه سخن تو می رود ! - او را استعدادِ  
12 آن نبود که در دامِ جمالِ ازل افتد که آنگه به تابشی از آن هلاک شدی ،  
بفرمودند تا یک چندی لیلی از نهادِ مجنون مرکبی ساخت از آن خود ، و او را  
نگذاشت ، که زمامِ حرکات و سکناتِ او بدستِ هوا و شهوتِ او بود .  
۱۱۹ - اُی دوست ! یا خود پرست توانی بودن یا عاشق ، لا غیر ،  
15 این نشینده ای :

در عالمِ پیر هر کجا بُرنا ایست

18 عاشقِ بادا که عشقِ خوش سودا بیست

1 آفتاب . . . ماند PMLKI - N / 1 - 18 اِلی . . . ایست PNLKI - MK .

باقی مانده این نامه از نسخه N افتاده و در نسخه های PLI بجای نیز آن M 5 b نوشته شده  
است که از غزالی می باشد / خبری ندارند PMLKI ندانند K / خود PMLKI - K / اِلی  
M - K / ابد الِآباد M الِآباد K / 2 سبب M آسیب K / فرا M فا K / 4 حجاب K  
حجابی M / بیانی M بیابی K / 5 که جز M جز K / 6 که بر M که تا بر K / او K او را  
M / 7 مبدل گردد K بدل افتد M / انسان 76 : 28 م / 9 را M - K / دیدن K دید M /  
نه M یا K / 10 بردامی M نزد آدمی K / صیاد K که صیاد M / 11 نه K که نه M /  
11 - 12 استعداد آن M از آن استعدادی K / 12 به تابشی M به تابشی K / 13 مجنون M او K /  
16 یا خود M تا خود K / لا غیر M لا غیر K / 17 نشینده ای K نشینده بیت M .

در عشق مرا همیشه محکم رایبست  
 ۳ عاشق شدن آیین چو من شیدا بیست  
 ای هر که نه عاشق است چون شیدا بیست  
 ای هر که نه عاشق است او خود را بیست

اگر حرکات و سکنات تو به دست تو بود ، خودپرستی باشی ، و اگر  
 ۸ زمام تو بدست غیری بود ، عاشقی ، و مرکب یابی لگام بود ، مستی بود و به  
 حکم خود بود ، یا ملجم بود او را هیچ اختیاری نه . لعمری ! اختیارش تبع  
 اختیار را کب بود . آنجا بدانی که « أفرأیت من اتخذ إلهه هواه » چه بود ،  
 ۹ و التقي ملجم ، چیست . و این غیر اگر جلال ازل بود کار دشوار بود به غایت ،  
 و عاقبت بس با خطر بود . و اغلب آن به مرگ کشد پیش از وقت یا بسه  
 جنون ، تاراه بر او نزنند که آنکس را که یضل و هدی هر دو صفت او بود ، او  
 ۱۲ پیری را چون بشاید .

۱۲۰ - لعمری که پیغمبران را این راه بود ، کار دشوار بود . و به عنایت  
 ۱۵ ازل به سر بردند . دیگران را یا پیغمبری حاضر باید یا پیری راه رفته و پخته  
 و مریدی از اینجا در پیوندند . و راه ارادت بر پیغمبران بسته است . و سر  
 جریده مریدان بوبکر صدیق است . و هیچ پیغمبری را چون بوبکر مریدی

۱ - ۱۶ در . . . مریدی PNL I - MK / 1-2 در . . . شیدا بیست M - K  
 3 - 4 عاشق . . . رایبست K - M / 3 بدست تو بود K محکم تو باشند M / باشی K  
 M - / 6 تو M - K / غیري بود M غیري باشد K / یا M لا K / مستی بود M - K / 7 یا  
 . . . و او M تا . . . ار K / تبع M منع K / 8 اختیار M - K / المجانیة 45 : 23 /  
 چه بود M - K / 9 چیست K چه بود M / 10 با M - K / به M - K / پیش از وقت K  
 M - / 11 نزنند M نرسد K / را که M را K / هر دو M بود K / او بود او M بود K /  
 12 بشاید M نشاید K / 13 که M - K / کار دشوار بود M - K / و به M به K / 14 ازل  
 به سر بردند M ازل پیر بودند K / رفته و پیغمبر K رفتند بجه M / 15 در N - K /  
 14 ، 15 ، 16 پیغمبر M پیغامبر K / .

نبود، جز مصطفارا آنکه خلیل خود را در او باخت که «أسلمت وجهي لله»، «وَحَسْبُنَا اللهُ» گفت. بویگر خود را در رسول باخت. و این راه ارادت بی خطر است، که مصطفارا و جمله پیران را صفت یهدی بود، 3  
 وَأَزْ يَضِلُّ هَمَّه دُونَ . وَ «إِنَّكَ لَتَهْدِي» ، «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ» ، وَيُعِثُّ لَأَسَنَّ السُّنَنَ وَأَشْرَعَ الشَّرَائِعَ . وَإِنِّجَا بَدَانِي كِه چِرَا  
 6 پیر پرستی به بود که خدا پرستی .

۱۲۱ - و جز به روزگار تورا این حقایق معلوم نگرود . از گفتن و نوشتن چه خیزد ؟ بلی سود بسیار بینی از آن ، اما راه از رفتن برسد . خدمت کفشی باید کرد ، و عمر عزیز خود را در آن صرف گردانید ، تا عمرت عزیز بود و تو عزیز باشی . یا نه ، عمر چه هفتاد ، چه هشتاد . وَالسَّلَامُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ . وَصَلَوَاتُهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ .



۱- ۱۱ نبود . . اجمین P N L I - M K / 1-2 آل عمران 3 : 20 م /  
 2 آل عمران 3 : 179 والتوبه 9 : 59 م / گفت M گفته بود K / 3 را و جمله K  
 راه M / بود K بزد M / 4 الشوری 42 : 52 ك / 4-5 الاعراف 7 : 181 ك /  
 5-6 و اینجا . . . که چرا . . . که خدا M اینجا . . . که . . . یا خدا K / 7 نگرود  
 K نکند M / 9 کفشی K کسی M / باید کرد K طلب کن M / صرف گردانید K  
 خدمت خرج کن M / 10 یا M و یا K / 10-11 والسلام . . . اجمین M - K .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱۲۲ - آی دوست عزیزو آی برادرِ مخلص اَطال الله بفاك وبستر لك
- 3 الوصول الى حياة الأبدِ ورزقك منه رزقاً حسناً . رزقی كه عموم را بود دیگر است ، و رزقی كه خصوص را بود دیگر است . رزقی عموم رزقی معده بود ، و رزقی خصوص رزقی دل بود . و رزق خصوص خصوص
- 6 ، رزق جان بود . « ورزقناه منّا رزقاً حسناً » خصوص خصوص را بود بلا واسطه « قل من يرزقكم من السماء » و « في السماء رزقكم » رزق خصوص ، این رزق دل بود . « إن في ذلك لذكرى لمن كان له قلب » ، « وما يذكر إلا أولو الألباب » أولو الألباب كه بود ؟ شرح ایشان در قرآن بیان کرده است . « إن في خلق السماوات والأرض » واختلاف الليل والنهار لآيات لأولي الألباب » ، « الذين يذكرون الله قياماً وقعوداً وعلى جنوبهم ويتذكرون في خلق السماوات والأرض » . 12 « الذين يذكرون الله » صفت أولو الألباب است « وما يذكر إلا أولو الألباب » .

---

1 بسم . . . الرحيم ( تصحيح بر ای ها نندی نامه ها ) بسم . . . بالرحيم ربه نستعين M  
 المكتوب التاسع والثلاثون K / 2 - 14 ای درست . . . الالباب M « ولو أنهم آمنوا واتقوا  
 لفتحنا عليهم بركات السماء والأرض » بركات آسمان نه آفتست كه تو فهم كردی . بركات آسمان  
 هم لدنی است . « وآتيناها من لدنا عفواً عظيماً » وعموم عارف از لاف ارضی راه ندانند  
 « يعلمون ظاهراً من الحياة الدنيا وهم عن الآخرة هم غافلون » لا جرم « وضوا بالحياة الدنيا  
 واطمأنوا بها » هرچه مؤمن خورد حلال است . وكافروا آب حرام است كه K / 6 النحل  
 16 : 75 ك / 7 يونس 10 : 31 ك / الذاريات 51 : 22 ك / 8 - 9 ق 50 : 37 ك /  
 9 البقرة 2 : 269 م / 10 - 11 آل عمران 3 : 190 م / 11 - 12 آل عمران 3 : 191 م .

۱۲۳ - و ذکر جز قوتِ دل نیست . « لذكرى لمن كان له قلب » این بود ، و رزقِ دل بود ، و خصوص را بود . و رزقِ عموم این بود که « أو لم يروا أنا نسوق الماء إلى الأرض الجرز فتخرج به زرعاً تاكل منه أنعامهم وأنفسهم » . « ألم تر أن الله أنزل من السماء ماءً فاخرجنا به ثمراتٍ مختلفاً ألوانها » بتفصیل در این آیت بگفت که : « إنا صببنا الماء صباً ثم شققنا الأرض شققاً ، فأنبتنا فيها حباً ، وعنباً وقضباً ، وزيتوناً وبخلاً ، وحدائقٍ غلباً . وفاكهةً » و « إيا . متاعاً لكم ولأنعامكم » . « قل من يرزقكم من السماء والأرض » من السماء رزقِ خصوص ، من الأرض رزقِ عموم بود .

۱۲۴ - از این رزقِ ارضی که عموم را بود هر چه کافر خورد ، او را حرام است ، و اگر همه آب مباح است . زیرا که این رزق در حق او زهر قاتل است . از همه ارزاقش محروم بکرد . « وياكلون كما تاكل الأنعام والنار مثوى لهم » نصِ قرآن قدیم است . هر چه مؤمن خورد از این رزقِ ارضی او را حلال بود ، زیرا که از بهر او آفریدند نه از بهر کافر . و کافر هر چه خورد غصب بود . « قل هي للذين آمنوا في الحياة الدنيا خالصة » « وأخرج لعباده » از بهر بندگان خود آفریدم ، کافران را از آن چه حساب ؟ « قل هي للذين آمنوا خالصة » ، کافران را گوارنده نبود ، چون به

1 - 11 و ذکر . . . رزق - M - K / 1 ق 50 : 37 ك / 2 - 4 السجدة 32 : 37 ك / 4 - 5 الفاطر 35 : 27 ك / 5 - 7 عبس 80 : 25 - 32 ك / 7 - 8 يونس 10 : 31 ك / 10 اورا ( تصحيح ) راورا M / 12 - 13 محمد 47 : 12 م / 14 بود K است M / آفریدند K آفریده است M / کافر K کفران M / 15 خورد K خورد از آن M / الاعراف 7 : 32 ك / قل من حرم زينة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق قل M / 16 الاعراف 7 : 32 ك / را از K را با M / 17 کفران . . . چون K با رت نبود که کفران M .



غصب دارند . شرع نگر! چرا مال ایشان حلال بکرده است به مسلمانان که به قهر واگیرند ؟ اینست که من می گویم .

3 ۱۲۵- ولیکن اهل غفلت را از شرع چه خبر باشد؟ تا کسی از شهوت پُرسق برهد ، که قدم در متابعتِ سنتِ دُرُست کند او را دیده دهند که « ومن یؤمن بالله ید قلبه » ، « وإن تطیعوهُ تهتدوا » چون دیده یابد ، درنگرد 6  
 او را به جمال شرع بینا کنند ، تا از تابعی ببه متبوعی برسد ، و از مأمومی به امامی ترقی کند ، این کس را قریشی خوانند . که الأئمة من قریش ، تعلموا من قریش ولا تعلموها ، قدموا قریشاً ولا تتقدموها! . چرا؟ 9  
 زیرا که بصیرت یافت ، در متابعت ، متبوعی کردند او را که ادعوا الی الله علی بصیرة .

12 ۱۲۶- یا محمد ! توتنها دعوت می کنی بحق ؟ گفت : حاشا وکلا! ! أنا ومن اتبعنی من العلماء . العلماء ورثة الأنبیاء « ومن خلقنا أمة ً یدون بالحق وبیه يعدلون » یدعون الله دیگر باشد ویدعون الی الله دیگر ! هر که داد « یدعوننا رغبا او رهبا » از خود بدهد ، او را به « یدعون الی الله » راه بدهند ، نامش در جریده « أئمة یدون بأمرنا لما صبروا » ، « یدون بالحق » 15  
 نویسند « أدع الی سبیل ربک » جان او را بیک غمزه بفارند . از بنای او در مصحف محمد خبر باز دهند که « ومن احسن قولاً بمن دعا الی الله وعمل صالحاً

1 شرع K در شرع M / چرا K که M / به مسلمانان K مسلمانان را M / 2 واگیرند K برگیرند M / من K - M / 3 باشد K - M / 4 برهد M زهد K / سنت K شرع M / 4 - 5 او را ... نگرود M دیده K / 4 - 5 الثفان 64 : 11 م / 5 النور 24 : 54 م / 7 ترقی کند K رسد M / خوانند M نگویند K / 8 قدموا . . . فتقدموها K و قدموا من قریش ولا تقدموها M / 9 بصیرت M بصری K / در M در آن K / 12 من العلماء K - M / 12 - 13 الاعراف 7 : 181 ك / 14 الانبیاء 21 : 90 ك / 15 السجدة 32 : 24 ك / الاعراف 7 : 181 ك / 15 أئمة . . . صبروا K - M / 16 النحل 16 : 125 ك / را K - M / بفارند K بفارند M / از بنای K ثای M / 17 خیر . . . که K چنین گوید M / فصلت 41 : 33 ك .

وقال انني من المسلمين ، وأما بنعمة ربك فحدث ، وازو گوید . بگو با خلق : « اننی من المسلمین ، نعمة الله که ازو حدیث فرمودند کردن ، نعمت اسلام وایمان بود که « فاصبحتم بنعمته إخوانا » چون بدین درجت رسد نسبتش به مصطفا - صلعم - درست گردد ، و او را قرشی گویند .

۱۲۷ - تاکنون عربی بود که من أسلم فهو عربي ، وقلب المؤمن عربي وليكن قرشي نبود . چون از متعلمی به عالی رسد ، که العلماء ورثة الأنبياء ، واز تابعی به متبوعی رسد « أفمن يهدي إلى الحق أحق ان يتبع ، أمن لا يهدي إلا أن يهدي . » « يهدي إلى الحق » قرشی بود ، و « لا يهدي إلا أن يهدي » عربی بود ، واز عموم اهل اسلام بود . تا اکنون سؤال واجب بود بر او از پیر خود ، که « فاسألوا أهل الذکر إن كنتم لا تعلمون » چرا ؟ زیرا که عموم مسلمانان را اجتهاد نرسد ، تعلموا من قريش ، چون از این منزل به مقام عالی آید ، از اهل اجتهاد بود ، کس را نرسد از عموم مسلمانان که برأو حکم کند : ولا تعلموها ! بعد خداو رسول و أولو الأمر منكم ، فرمان او در ملک نافذ کنند . نص قرآن که « أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولي الأمر منكم » ، « كعلمته الذين يستنبطونه منهم » اولو الامر منكم باشند . واهل اجتهاد و قريشيان و علماو پيران و « أمة يهدون بالحق » همه یکی بود . و هیچ فرقی نبود إلا در عالم کوران . و این هنوز از مصطفا - صلعم -

۱ و ۲ فصلت ۴۱ : ۳۳ ك / ۱ الضحى ۹۳ : ۱۱ ك / وازو K با او M / ۲ اني K که اني M / ۳ آل عمران ۱۰۳ : ۳ م / ۴ به K با M / درست K زد يك M / و K - M / ۵ وقلب . . . عربي M - K / ۷ - ۸ یونس ۱۰ : ۳۵ ك / ۸ يهدى إلى الحق M - K / ۹ - ۱۰ واجب . . . خود M رجواب واپير خود است K / ۱۰ النحل ۱۶ : ۴۳ ك / چرا K - M / ۱۱ مسلمانان را K - M / ۱۱ - ۱۲ نرسد . . . برأو M کس را رسد از مسلمانان که او را K / ۱۳ کند M میکنند K / واولو الامر منكم M - K / ۱۴ که K - M / ۱۴ - ۱۵ النساء ۴ : ۵۹ م / ۱۵ النساء ۴ : ۸۳ م / باشند K - M / ۱۶ أمة K أمة M الاعراف ۷ : ۱۵۹ و ۱۸۱ ك .

در نسب دور بود . باش تا عبد منافی گردد ، پس هاشمی ، پس مطلبی ، پس از اخوان که واشوقاه الی لقاء اخوانی . که طاقت دارد که شنود ؟ .

- 3 ۱۲۸ - این قسدر و منزلت را که نبشتم با آنکه بغایت روشن و مبرهن است کم کس بود که فهم کند ، تا نپنداری که این مختصر حدیث است . یجلال قدر لم یزل که ابن عباس که حبر الامة بود اگر این سخنان شنودی در پیش 6 سماع بودی . خلق جهان به عادت پرسق قناعت کرده آنسد ایشانرا از کجا و این حدیث از کجا ؟ تو باری هزار تأمل بر خوان ! تا بود که بدانی که در حق تو هیچ شرطی نخواهد بود الا فراغ دل ، دیگران را بسی حجاب 9 در پیش بود که نگذارد که فهم کنند ، از تقلید و تعصّب و کبر و عجب و غرور ، در حق تو از این همه حجب چیزی نیست . امّا به فراغ دل مطالعتش بحدّ تمام بیاید تا عجایب فهم آفتد ازو که بس روشن نوشته ام ، 12 و بس غریب و طرفه چیزی است .

- 15 ۱۲۹ - وهان ! وهان ! تا نپنداری که این حدیث از خواننده است یا از شنوده . لعمری ! از خواننده است ولیکن از لوح دل ، که « کتب فی قلوبهم الایمان » . و از شنوده است ، ولیکن از او ، که « ولو علم الله فیهم خیراً لأسمعهم » ، « الرحمن علم القرآن » ظهورت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه . عادت پرستان بمیدند که « الرحمن علم القرآن »

۱ در نسب K - M / عبد K - M / مطلبی پس M مطلبی K / 2 اخوان که M اخوان K / دارد K داند M / که شنود K - M / 3 و منزلت را K نیز M / 4 یجلال K یجلال و M / 5 حبر M او حبر K / سخنان K - M / 7 هزار K هزار بار به M / 8 نخواهد بود K نخواهد M / بسی M که بس K / حجاب K حجب M / 9 بود که نگذارد M دارند که بگذارند K / 10 همه M - K / نیست K نیست بحدّ الله M / 11 مطالعتش . . . تمام K مطالعتش بحدّ M / 14 یا . . . است K - M / که K - M / 15 الجادّة 58 : 22 م / 16 الانفال 8 : 23 م / 16 و 17 الرحمن 55 : 1 م / 16 - 17 الرحمن . . . که K - M .

تواند بود . اول این راه تقوا است و بس ، که « واتقوا الله يعلمكم الله » .  
و این را که ظهرت ینابیع الحکمة ، شرطش اینست که اخلص لله أربعین  
صباحاً . علم اخلاص بدان و چهل روز بر بساط ادب مراقب دل باش تا ینابیع 8  
حکمت بینی که از دل چون بر آید .

۱۳۰ - خلق از این کار دورانند ، إلا من شاء الله . چندین هزار جنازه  
به گورستان برند و یکی از ایشان به شك نرسیده بود . و چندین هزار به  
شك رسیده و یکی را گرفتاری طلب نبود ، و چندین هزار را درد طلب  
بگیرد و یکی از راه راست نیفتد . و چندین هزار کس بر راه راست روند و  
یکی نبود که ملال راه او بنزند و قطعش نیفتد . و چند هزار کس راه  
تمام بروند و ایشان را یکی در میان نبود که شایسته حضرت گردد . تا نپنداری  
که این آسان کاری است . و اگر آنچه می رود باورت نبود ، تا دلت گوید :  
« بلی ولكن لیطمئن قلبی » در نگر که سلطان و خلیفه در هر عصر یکی بود 12  
از چندین هزار هزار کس . چون کمال سعادت در دنیا ، در حشمت و نعمت  
یکی را بود در هر عصری .

۱۳۱ - بد آنکه کمال در دین هم چنین بود بسلا فرق . و اگر سوء  
الانکاری در درون داری ، آتش آن انکار بآب این آیت بنشان که « أنظر کیف  
فضلنا بعضهم علی بعض » ای فی الدنیا . « و للآخرة أكبر درجات » آخر

1 تواند M بتواند / K / اول این راه K کسی و که شرطش M / و بس K بس M /  
البقرة 2 : 282 م / 2 - 3 و این . . . بدان و M - K / 4 از M - K / 5 خلق K  
خلق همه M / 6 برند M - K / 6 - 7 نرسیده . . . رسیده M رسیده بود K / 7 درد M  
در K / 8 - 9 نیفتد . . . قطعش M - K / 10 راه M - K / بروند M نروند K / گردد  
K بود M / تا M و تا K / 11 این M - K / تا دلت K یا دل M / 12 البقرة 2 : 260 م /  
که K - M / هر K - M / عصر K عصری M / 13 در حشمت و دو حشمت K /  
15 سوء K سوءه M / 16 در درون داری K بود در درون M / آن K - M / بنشان  
K بنشانند M / 16 - 17 الاسراء 17 : 21 ك / 17 الاسراء 17 : 21 ك .

دانی که در عصر مصطفیٰ - صلعم - به کمال بوبکر صدیق رسید  
 از جهانیان و بس . از آنکه عهد نبوت بود و روزگار دولتی که هرگز نبود  
 نباشد. چون در آن عصر به کمال نرسید جز یکی چه عجب بود که در هر عصر  
 یکی برسد . این همه روشن است ، ولیکن بینندگان را ، اما کوران را از آن  
 چه نصیب بود ؟ چون کوران را از مبصرات نصیب نبود که « ستریم آیاتنا  
 فی الآفاق و فی أنفسهم » لابل این قسمت در ازل کرده اند . وقد فرغ  
 رَبِّکُمْ مِنَ الْخَلْقِ وَالرِّزْقِ وَالْأَجَلِ . « وهو فضلکم » ، « والله فضل بعضکم علی  
 بعض فی الرزق » .

۱۳۲ - در همه درجات رزق که بیان کردم در اول کتاب ، تفاوت  
 است . تو باری بندگان او را آزمالی که تو را داده است ، و از جاه بی نصیب  
 مکن ! تا از جریده این قوم بیرون آیی : « فما الذین فضلوا برادتی رزقم علی ما  
 ملکتم ایمانهم » می گوید : از آنچه ایشان را دادم نصیب نکردند دیگران را .  
 از هر چه تو را داد و غیری را نداد ، نصیب ده ! کور را از دیده بینای خود  
 نصیب ده ! که من قادی اعمی اربعین خطوة وجبت له الجنة . و گنگ را از  
 زبان گویای خود نصیب ده ! که چون او را حاجتی بود که نتواند گفت ،  
 تو قیام کن بدان حاجت . بیمار را از صحت خود نصیب ده ! و بی مال را از

1 که M - K / بو K از همه بو M / 2 از جهانیان M - K / از آنکه K بازانکه  
 M / 3 نرسید M ابو بکر صدیق کسی دیگر نباشد K / عصر K عصری M / 4 این K  
 M - / اما M / 5 نصیب بود M - K / چون . . . نبود M - K / 5 - 6 فصاحت  
 41 : 53 ك / 6 قد M - K / 7 الخلق . . . الأجل K الرزق M / 7 الاعراف  
 7 : 140 ك / فضلکم و M - K / 7 - 8 النحل 16 : 71 ك / 9 رزق که M - K / تفاوت  
 M و تفاوت K / 10 تو باری M تا تو باری K / که . . . جاه K و جاهی که تو را دادند M /  
 11 مکن K مگذار M / تا K که M / بیرون آیی K بدرستی که M / 11 - 12 النحل  
 16 : 71 ك / 12 دادم K دادیم M / 12 و 13 نصیب K نصیبی M / 13 - 14 بینای  
 خود نصیب K خود نصیب بینای M / 15 زبان M - K / که چون K چون M / گفت K  
 گفت که زبانش ندادند M / 16 ده K کن M .

مالِ خود نصیب ده ! بی علم را از علم خود نصیب ده ! بی چاره را از چاره خود نصیب ده ! تا قرآن تورا ثنا گوید ؛ « و بما رزقناهم ینفقون » الشاکر  
 يستحقُّ المزید . این بنده شکر نعمت‌هایی که دادیم می کند . « وقلیلٌ من عبادِ الشکور » .

۱۳۳ - وعدهٔ او حق و صدق دان ! که « لئن شکرتم لأزیدنکم »  
 چون شکر نعمتِ حق کنی ، نعمت تو متزاید گردد . چون نعمتِ دنیا را شکر کنی نعمتِ آخرت نثارِ قدمِ تو کنند . و چون نعمتِ آخرت را شکر کردی تورا برگیرد و گوید تو مرا باش که شایستهٔ منی « فتقبّلها ربّها بقبولِ حسنٍ » و نیدا در ملکوتِ آسمان و زمین باز دهد ، که : من کان لله ، کان الله له . این را الوصول الی لقاءِ الله خوانند . و لا راحة للمؤمنین دون لقاءِ الله . و سعادتِ اعظم و فوز اکبر و حیاتِ ابدی لذتِ سرمد و نعمتِ باقی و جلالِ لم یزل ساقی مه اینجا بود . « وأولئک لهم الأمنُ وهم مهتدون » . و ایشان می گویند : « الحمد لله الذی أذهبَ عنا الحزنَ » ، « والذی أحلّنا دارَ المقامةِ من فضله » ، « و آخر دعوانم أن الحمد لله ربّ العالمین » .

۱۳۴ - این نبشته را باندک ندارد که بس عجب چیزی است ، و ما را به دعا یاد دارد . و آرندهٔ این نبشته را گرامی دارد . او نه در خواسته

۱ نصیب ده K - M / 1 - 2 علم . . . ده تا K علم خود و بی چاره را از چارهٔ خود تا  
 M / 2 تورا ثنا گوید K بر تو بدل که M / البقرة 2 : 3 م / نعمت‌هایی M این نعمتها K /  
 5 او حق و صدق دان که M حق دان K / ابراهیم 14 : 7 ك / 6 نعمتِ حق K - M /  
 تو . . . گردد K او متتابع گردد و آبادی متظاخر M / 7 کنی K کردی M / 7 - 8 نعمت  
 . . . کردی M - K / 8 تو M - K / 8 - 9 آل عمران 3 : 37 م / 9 ندا M تورا  
 K / باز K - M / 11 الله K ربه M / اید M - K / 12 - 13 الانعام 6 : 82 ك /  
 13 الفاطر 35 : 34 ك / 14 الفاطر 35 : 35 ك / 14 - 15 یونس 10 : 10 ك / 16 باندک  
 ندارد M باید که بدارد K / چیزی است M چیست K / 17 آرندهٔ M آینهٔ K / او نه K  
 و نه ار M .

است تا دانی که نبشته او را درخواست . اما هیچ وصیتی در حق خود از  
 من درخواست . شکر این نعمت که بردست او این مکتوب بدو رسید  
 3 نباید گزاردن که سلطان خلعت بدست کسی فرستد ، ولیکن او را نیز  
 شکری باید کرد ، که من لم یشکر الناس لم یشکر الله . و ما را بدعا یاد  
 دارد ، که ما را نیز که نوشتیم هم چیزی باید بگوید: اللهم أکنفه بفضلك  
 4 وبرحمتك حتى توصله إلى جنابك المقدس في عافية . والسلام . والحمد لله  
 رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله .



1 دانی K داند M / که K - M / را M - K / 3 گزاردن K گزارد M / 3-4 که  
 ... که K - M / 4 الناس ... الله M الله ... الناس K / 5 نیز ... M  
 بتسلم م K / بگوید K و بگوید که M / آکنه M ألقه K / 6 حق K - M / عافية M  
 عافية غیر غافية K / 6-7 والحمد ... آله K - M .

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۱۳۵ - ای دوست عزیز! وای برادرِ مشفق! اَطال الله بفساك في طاعته ، ويسر لك الوصول إلى السعادة القصوى . أرجو که بسعادتِ قصوى 8  
 رسی تابد انی که چه بود! که فانسوی ممکن نبود که بد انی . مصطفی - صلعم - چونت این سعادت از جناب لم یزل به تضرع وابتهاال طلب کند  
 همه چنین گوید : اللهم ما قصر عنه رأیی وضعف عنه عملي ولم تبلغه نیتی أو 6  
 أمنیتی من خیر أنت وعدته أحداً من عبادك ، أو خیر أنت مُعطیه أحداً من خلقك فانی أرغب إليك فيه . چونت سید اولین و آخرین از آن چنین خبر  
 دهد : ولم تبلغه نیتی وأمنیتی ، کرا رسد که پندارد که نارسیده بدو فهم 9  
 تواند کرد؟ وچون خواهد که عایشه را بر طلب چنین سعادتِ تنبیه کند ،  
 او را چنین آموزد که : أسألك من الخیر کله عاجله وآجله ، ما علت منه  
 وما لم أعلم . در ما لم اعلم همه درست ، اگر تورا نخورد . 12

1 بسم . . . الرحيم ( تصحيح برای همانندی نامه ما ) المكتوب الاربعون اخوه . . .  
 ( در عکس خوانده نمی شود ) K ومن رسائله ۴۲ رحمه الله بسم . . . الرحيم N بسم . . .  
 الرحيم وبه نستعين M / 2 عزیز . . . مشفق K مشفق وای برادر مخلص M مخلص N /  
 6 همه NM م / K ما NM یا من K / او NM و K / 7 انت وعدته M وعدته NK /  
 خیر انت NM خیرات K / معطیه NM تعطیها K / 8 فانی أرغب NM فاته K /  
 9 - 10 نارسیده . . . که NM رسیده بود وچون K / 10 بر N در M به K / چنین  
 سعادتِ NM سعادت K / 11 اُورا . . . که NM اولا چنین گوید K / 12 در ما لم  
 اعلم NM - K / درست NM درست است K / اگر تورا نخوره NM - K .



۱۳۶ - حق تعالی چون خلق را از این حدیث خبر دهد، در قرآن مجید چنین بیان کند که « و نُنشئکم فیما لا تعلمون » این را بیان مفصل گویند .  
 3 و اگر در پرده گوید و نخواهد که نامحرمان را از آن قوتی بود ، چنین گوید : « المص ، طسم » این را بیان بجهل گویند . اگر خواهد که دیده عموماً بریده گردد از این پندار ، جز این نگوید که « فلا تعلم نفس ما أخفی لهم من قرۃ أعین » هر چه در « فلا تعلم نفس » بیان کرد و طمع عموماً از آن بریده کرد ، در « المص » بیان کرد و دوستان را بر آن مطلع کرد و چنین گفت : « ولو علم الله فیهم خیراً لأستصمهم » مفرح القلوب دوستان او در کلام او حروف مقطع است . 9

۱۳۷ - در ابتدا می گویم تا غلطی نپنداری ؛ چون پخته تر گردد حروف متصل هم منفصل گردد. و اینکه خلق خوانند که « یحببهم » و پندارند که متصل است ، خود را از پرده بدر آورد ، جمال خود در حروف منفصل بر دیده او عرض دهد و همه چنین گوید که « ی ح ب ه م » .  
 که طاقت دارد که بشنود ! مصطفا - صلعم - رانشیدی که چه گفت : إن من العلم کهیئة المکنون لا یعلمه إلا العلماء بالله ، فاذا نطقوا به لم ینکروه إلا أهل الاغترار بالله . اگر نه این چنین معتصمی بودی مساکین اهل غفلت را که بیان توانستی کردن ! . 12 15

1 راز . . . دهد N M تو را از . . . می دهد K / 2 الواقعة 56 : 61 / بیان N M  
 - K / 3 و اگر N M که K / آن قوتی N او قوتی M آن بویی K / 4 گویند N M  
 خوانند K / دیده M طمع N K / 5-6 السجدة 32 : 17 م / 6 من . . . نفس N K  
 - M / فلا تعلم N علم K / 7 در المص بیان N M المص K / را . . . چنین M را بر آن  
 اطلاع داد و چنین N بر آن چنین / اطلاع کرد و K / 8 الانفال 8 : 33 م / القلوب M K القلب  
 N / او در N M او را در K / 10 گویم N M گوید K / تر M - N K / 11 م M م K  
 - N / و اینکه K اینکه N M / خوانند M K دانند N / المائدة 5 : 54 م / پندارند N پنداری  
 M K / 12 است N M - K / جمال M K کمال N / 13 بر N K در M / دهد M کند N  
 کنند K / همه . . . هم M همچنین که د ب ح م K م جنزی زم N / 14 بشنود . . .  
 را N بشنود . . . شنیدی M این شنود از مصطفی K / 15 کهیئة N M - K /  
 16 الاغترار K الفرۃ M العزة N / نه این M نه N - K / معتصمی N M معتصم K / بودی  
 M K نبودی N .

- ۱۳۸ - اگر کارِ سالک پاره‌ای بکمال تو رسد ، حروف همه نقطه گردد ، قوتش از نقطه‌ی و ب بود در « یحببهم » لا غیر . حروف نماند . چه می شنوی ؟ ابن عباس می گوید : که علی بو طالب يك شب شرح نقطه بای بسم الله کردن گرفت ، فانطلق عمود الصبح وهو بعد لم یفرغ . پس ابن عباس از مختصری خود در جنب علی بو طالب چنین خبر دهد که : فرأیتُ نفسي في جنبه كالفارة الملقاة في مياه البحر العظيم . با آنکه ابن عباس می گوید : اگر این آیت را تفسیر بگویم که « الله الذي خلق سبع سموات ومن الأرض مثلهن یتنزل الأمر بینهن » عموم خلق مرا جز کافر نگویند .
- ۱۳۹ - چون مرد را در درون پرده دیگر راه دهند ، نقطه نیز محو گردد . خلق جهان قرآن از سواد مصحف خوانند ، من بیاض مصحف خوانم « نحن قسمننا بینهم معیشتهم » ، « والله فضل بعضکم علی بعض فی الرزق » .

- جوان مرد را قرآن قدیم را در چندین هزار هزار حُجُب به خلق فرستادند . اگر جلالتِ نقطه بای بسم الله بر عرش بتابد بی پرده ، در حال بگذارد « لو أنزلنا هذا القرآن علی جبل ل رأیته خاشعاً متصدعاً من خشية الله » خواننده‌ای ولیکن هنوز ندانسته‌ای . باش تارسی اگر نهاده‌اند .

۱ ترسد K - NM / 2 قوتش NM قشر K / ی و ب N یاو با K یاو حاو با M / بود NM K / المائدة 5 : 54 م / 3 نقطه بای M نقطه ب N - K / 4 کردن گرفت NM آغاز کرد K / عمود NM غیرم K / 5 بو طالب M ابن ابی طالب N - K / چنین NM K / که NM K / 6 کالفارة . . . میاه K کالفارة فی جنب المتعجر ای NM K - NM / 7 که NM K / 7 - 8 الطلاق 65 : 12 م / 9 مرد را NM مرد K / پرده NM پرده پرده K / 10 از NM وا K / من . . . خوانم K او . . . خواند M - N / 11 الزخرف 43 : 32 ک / 11 - 12 النحل 16 : 71 ک / 13 قدیم NM K / 14 بای M ب N - K / بر . . . در N بر عرش تا بدانی پرده در M بر کوه و کوه باری لا شک که K / 15 بگذارد NM بگذارد K / 15 - 16 الحشر 59 : 21 م / 16 الله NM الله وتلك الامثال نضرها للناس لعلمهم یتفکرون K / 16 - 17 خواننده نهاده اند NM - K .

۱۴۰ - جوان مردا! چون «الر» ، «تلك آيات الكتاب المبين» بود ،  
گویی: آيات الكتاب المکتون چه بود! آخر قرآن است «إنه لقرآن کریم» .  
۳ في کتاب مکتون . قرآن را در پرده‌ای ، کتاب مکتون گویند ، و در پرده  
دیگر ، کتاب مبین . چون کتاب مبین را آيات «الر» بود ، کتاب مکتون  
را آيات ندانم چه بود !

۴ لقد أسمعتم لو ناديت حيا ولكن لا حياة لمن نادى

۱۴۱ - در پرده‌ای قرآن را مجید خوانند ، أهل لوح محفوظ اند ایشان ،  
« بل هو قرآن مجید في لوح محفوظ » ، «ق. والقرآن المجید» نوش باد آن کس را  
۹ که گفت : کل حرف في اللوح المحفوظ أعظم من جبل قاف . و در پرده  
دیگر ، قرآن را عظیم خوانند « ولقد آتيناك سبعا من المثاني والقرآن  
المعظم » نایدانی که « رب العرش العظيم » چه بود! و آنجا که قرآن  
۱۲ را عزیز خوانند خود جهانی دیگر است ، که « وإنه لكتاب عزیز » . در  
عالمی دیگر قرآن را کریم خوانند که « إنه لقرآن کریم » ولیکن اگر  
معنی کرم کتاب ختمه ، بداننی که چیست ، و جمال این آیت بینی که  
۱۵ « انسي القی إلي کتاب کریم » در این معنی راهی بری . در جهانی  
دیگر قرآن را حکیم خوانند که « الر . تلك آيات الكتاب  
الحکیم . »

۱ المبين N M چنين / K يوسف 12 : 1 / ك / 2 الكتاب NM - K / 2 - 3 الواقعة  
56 : 78 / ك / 4 چون . . . بود NM خوانند چون کتاب آيات را بود اگر K / 5 آيات  
NM - M / K بود بود شعر NM / 6 ولكن . . . نادى NM - K / 7 در پرده‌ای  
NM - NM / K محفوظ / 8 البروج 85 : 21 / ك / ق 50 : 1 / ك / نوش NK نوش  
M / K کس را K کس را N کس M / 9 در NM در این K / 10 عظيم NM - M  
خوانند MK خوانند N / 10 - 11 الحجر 15 : 87 م / 11 . . . عظيم NM - K /  
11 التوبة 9 : 129 م / 12 خود NM - K / 12 - 13 که . . . خوانند NM - K /  
12 فصلت 41 : 41 / ك / 13 قرآن را NM - M / الواقعة 56 : 77 / ك / وليكن NM - K /  
14 ختمه NM - K / 15 النمل 27 : 29 / ك / راهی NM راه K / 16 خوانند NM  
خوانند K / 16 - 17 بولس 10 : 1 ك .

۱۴۲ - وقرآن را چندین هزار هزار نام است ، بسمع ظاهر نتوانی شنیدن ، اگر در درون سمع داری « حم عسق » آن نامهای پوشیده با تو بر صحرا نهد . درینجا که بس غافل ، و بس مختصر فهمی داری ، و بس مزور عقلی ، و بس 'مزخرف ایمانی . مصطفا - صلعم - می گوید : إقرؤا القرآنَ والتَمِسُوا غَرايِبَهُ . پس یقین دان که مردان علم اولین و آخرین در آن می بینند : وبل که دريك آیت ، لا بل والله العظيم دريك کلمه بینند . و لا بل که دريك نقطه می بینند . « ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون » .

۱۴۳ - باش تا به کتاب ادبني ربي فاحسن تأديبي برسی . پس بی واسطه لوح در تو نویسند که « وربك الأكرم الذي علم بالقلم » در آن کتاب بدانی که « ن . والقلم وما يسطرون » چیست ! و « كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ » چیست ! و « الرحمن علم القرآن » چیست ! تو هنوز به حُب دنیا و شهوات آن ملوثی . إن الله طيب لا يقبل إلا الطيب . طهارت تقوی باید . پس « وَتَعَلَّمْتُمْ مَعَهُ » در عقب « وَاتَّقُوا اللَّهَ » بدانی که چیست . « وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا » ، « وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلِمُوا » گاهت بشنواند ، گاه وانهايد ، گاهت بچشاند . « اسمع بهم وابصر يوم يا توتنا » همه دوستانند ، دشمنان را آنجا چه کار ؟ « وَنَسُوقُ الْجَهَنَّمَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدْأً » از گور به دوزخ ، « احشروا

1 وقرآن MK قرآن N / 2 بانور M بر N رابانور به K / 3 نهيد NM نهاد K / 4 عقلی NM عقلی داری K / 5 پس K - NM / آن M أو NK / 6 وبل ... آیت K ولا بل در آيتي N - M / 6 - 7 ... يك كلمه ... يك ... بينند K لا ... كلمه اي ... هر بينند N - M / 7 - 8 الفرقان 25 : 44 ك / 9 فاحسن تأديبي M فاحسن أدبي N - K / پس NK پس از M / بی M بلا NK / 10 لوح در تو M در لوح تو به K لوح تو در N / الملق 96 : 3 و 4 ك بالقلم N M بالقلم علم الانسان ما لم يعلم K / 11 القلم 68 : 1 و 2 ك / المجادلة 58 : 22 م / 12 الرحمان 55 : 1 م / 34 آن K - NM / 14 البقرة 2 : 282 م / 14 - 15 المائدة 5 : 108 م / 14 - 15 واتقوا الله بدانی ... علموا M واتقوا الله واعلموا N با تقوی واتقوا الله واسمعوا K / 15 البقرة 223 : 2 م / گاهت ... گاهت NK آن گاهت ... آن گاهت M / گاه وانهايد N که باز نباید M - K / 16 مريم 19 : 38 ك / همه NM - K / 71 چه MK - N / مريم 19 : 86 ك / .

الذین ظلموا وأزواجهم وما كانوا يعبدون من دون الله فأهدوهم إلى صراطِ  
الحجیم . آنرا که از گورستان به دوزخ برند « یأتوننا » چون بود ؟ .

3 ۱۴۴ - تو قرآن را در چندین هزار حجاب می بینی و می شنوی ، چون  
بوجهل و بولهب . باش ناصم بوجهل بینی ، که « وما أنت بمسمع من فی  
القبور » چه گویی این که تو می شنوی او نمی شنود ؟ حاشا و کلا . باش تا  
15 کوری بوجهل بدانی ، که قرآن هرگز ندید . چه گویی ! آنچه تو بینی نبشته  
در مصحف ، او ندید ؟ دید ! لیکن « فأنها لا تعمی الأبصار ولكن تعمی  
القلوب التي فی الصدور » اگر گویی دل دارم ، نشانش کو ؟ و چیست ؟  
9 « إن فی ذلك لذكری لمن كان له قلبٌ أو ألقى السمع » قرآن تو را چه با یاد  
آورد ؟ « ولقد یسرنا القرآن للذکر ، فهل من مدکر ؟ »

12 ۱۴۵ - جوان مردا ! ترکت الرای بالری ، اگر خواهی که جمال  
قرآن بینی ، دست از عادت پرستی بدار ، و هر چه شنوده ای فراموش کن !  
که پیش مطیئة الرجل زعمه . چون بدین مقام رسی بدانی که « نسیا  
حوتها فاتخذ سبیله فی البحر سرباً » چه بود . اینجا پیر را ضرورت بود ،  
15 که خود را با مرید نماید « فوجدنا عبداً من عبادنا آتیناه رحةً من عندنا »  
اینجا : گر صبر کنی درم ، درم سود کنی ! و گرنه حقیقت دان ! العجلة من  
الشیطان ، راه بر تو بزند .

1 - 2 الصافات 37 : 22 ك / 1 الله N M الله حسب جهنم K ( الأنبياء 21 . 98 ك ) /  
2 آنرا . . . گورستان N M اگر گورستان باقو K / یأتوننا چون بود K - N M / 3 می  
بینی و می بینی و K / 4 که K - N M / 4 - 5 الفاطر 35 : 22 ك / 5 چه  
N M ان أنت إلا نذیر چه K / این K - N M / او N - M K / 6 آنچه K این که  
N M / نبشته K - N M / 7 او N مجید او K - M / 7 - 8 الحج 22 : 46 م / 8 کرد  
K - N M / 9 ق . 50 : 37 ك / او ألقى السمع M - N K / تو را K - N M / 10 آورد  
M دهد K دارد N / القمر 54 : 17 و 22 ، 92 ك / 13 که بشن N M بشن K / زعمه N  
زعموا M K / 13 - 14 الكهف 18 : 61 ك / نسیا حوتها N M بسیار جویها K /  
15 الكهف 18 : 65 ك / آتیناه . . . عندنا N M آتیناه بود K / اینجا M K - N /  
حقیقت دان K - N M .

۱۴۶ - خدمتِ کفشِ پیرکن ، و گنگگو کرو کور باش ! و این بیت را نصبُ العینِ خود کن :

8 إذا ما خدمتَ الملوكَ فألبس من التَّسوقى أعزَّ ملبس  
فأدخُل إذا ما دَخَلتَ أعمى وأخرج إذا ما أخرجتَ أخرس

۱۴۷ - هرچه بشنوی ناشنوده گیر! که ، لا بدخُل الجنة نمام . و هرچه

نمایند نادیده گیر ! « ولا تجسوا » . و هرچه مشکل گردد جز به زبان دل  
سؤال مکن ! که « ولو انهم صبروا حتى تخرج إليهم لكان خيراً لهم »  
نصیحتِ خضر بپذیر ! که « فلا تسألني عن شيءٍ حقٍ أحدث لك منه ذكراً »  
چون وقت بود خود نمایند که « سأريكم آياتي فلا تستمعجلون ! » تو مپرس قبل  
الوقت « يا ايها الذين آمنوا لا تسألوا عن أشياء إن تبد لكم تسؤم » چون  
دیده یافته باشی که « وجعلنا له نوراً مبيناً » خود نماید که « سنريهم آياتنا في  
الآفاق وفي أنفسهم » اینجا چون رسی بینی . و تا نروی هرگز  
نرسی و نبینی .

۱۴۸ - أولم يسيرا في الأرض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم ،

15 « ألم تكن أرض الله واسعة فتهاجروا فيها ؟ » اگر روش کنی عجایب جهان  
بینی در هر منزلی . « ومن مهاجر في سبيل الله يجد في الأرض مراغماً كثيراً  
وسعة » از آن عجایب حدیث جز به مثال نتوان گفت که « مثل الجنة التي

1 و کر NM - K / 1 - 2 و این . . . کن M و این بیت را نصب العین کن N - K /

5 بشنوی NM بشنوده K / ک NM - K / 6 دیده NM نموده K / الحجرات 49 : 12 م /

7 الحجرات 49 : 5 م / 8 بپذیر MK بشنو N / الكهف 18 : 70 ك / 9 الانبياء

21 : 37 ك / 10 الوقت NM الموت K / المائدة 5 : 101 م / 11 یافته باش NM

یافق K / الانعام 6 : 122 ك / یحیی N - MK / 11 - 12 فصلت 41 : 53 ك /

13 و نبینی NM - K / 14 الفاطر 35 : 44 ك / 15 النساء 4 : 97 م / روش N K روش

M / عجایب جهان NM عجایبها K / 16 - 17 النساء 4 : 100 م / 17 آن NM - K /

به مثال M با مثال N باما K / الرعد 13 : 35 م .

وَعِيدِ الْمُتَّقُونَ « چنانکه خواننده به روزگار از حدیث شنودن براه نرسد  
ولیکن تنبیهی بوده و ذَكَرَ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ « جان باید کند.  
3 ذوالنونِ مصری گوید که: إِنْ قَدَرْتَ عَلَى بَدْلِ الرُّوحِ ، وَإِلَّا فَلَا تَشْتَغِلْ  
بِتَرَاهَاتِ الصُّوفِيَةِ . [ خواجه ابو علی ] واعظ سرخسی گوید :

در آی با من یارا بکار اگر یاری  
وگر نه رو به سلامت نه بر سرِ کاری 8

نه مهر می تو مرا، راهِ خویش گیر و برو!  
تورا سلامت باد و مرا نِگونساری

مرا بخانه خنار بر بدو بسیار 9  
نیگر مرا به غمِ روزگار نِسپاری

نبید چند مرا ده بر ای مستی را  
12 که سپرگشتم از این زیرکی و هشیاری

۱۴۹ - دوستان حاضر بودند و سلام می کنند. این نوشته نوشتم به  
ماه شوال در خانه فلان. والسلام. والحمد لله رب العالمین. وصلواته علی  
15 محمد وآله .



1 الرعد 13 : 35 م / خواننده NM خوانند K / نرسد N نپرسد M برسد K / 2 ولیکن  
NK اگر M / الذاریات 51 : 55 ل / 4 خواجه ابو علی ( تمهیدات ) - NMK / گوید K  
گوید بیت NM / 5 یارا بکار NM گو یارا K / 6 نه بر M که بر K که نر N /  
8-9 تورا . . . برو بدو بسیار N تورا . . . بریدو بسیارید M-K / 11- نبید  
MK نپند N / 13- 14 دوستان . . . فلان NM-K / 14- 15 والسلام . . .  
وآله NK-M .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۵۰ - حق نگهدار آن عزیزِ روزگار باد . نوشتهٔ عزیز رسید . و از رسیدنش آنسرِ دل و شادی جان فرود . حدیثِ آن اشکال که عرض کرده بود که « إرادتِ خدا را در آینهٔ جانِ پیر دیدن بود » این کلمه چه معنی دارد ؟ بد آن ای عزیز ! که این جز به مثالی خاطر آن بزرگوارا فهم نیفتد .

۱۵۱ - تمهید الغرض فی مقدمه : هر که معنی چیزی نداند و خواهد که بداند چون تو برادر مثلاً که این سؤال پرسیده‌ای ، آن را دوراه است : یکی آنکه و اخود رجوع کند وقوتِ خود را چندانکه تواند دوأسبه دواند تا به تفکرو تدبیر خود آن را فهم کند « و ربك الأكرم . الذي علم بالقلم . علم »

۱ . . . بسم . . . الرحم ( تصحیح برای همانندی نامه ها ) المكتوب الثاني والاربعون K بسم . . . الرحم و به نستین M و من رسائله ۲ بسم . . . الرحم PI - N ( این نامه در نسخه های I و P دنیا له نامه 28 آن دو نسخه می باشد ) / 2 حق . . . باد PNI - MK / حق M حق سبحانه و تعالی K / روزگار M - K / 2 - 3 نوشته . . . فرود NMK PI - 2 / رسید NK او رسید M / 3 رسیدنش N رسید آن M - K / و شادی جان M - NK / فرود NK افزود M / حدیث NK و حدیث M و بحدیث PI / عرض NMK / عرضه PI / 4 دیدن بود PNMI دیدن چون بود K ( با بند ۱۶ ؛ ج ۱ مقایسه شود ) / 5 مثال NM مثال PKI / آن بزرگ NK آن بزرگوار M او PI / 7 تمهید . . . مقدمه N تمهید المقدمة K و تمهید . . . مقدمه PI مثال M / 8 برادر PMKI - N / پرسیده ای PNKI کرده ای M / 9 یکی PMKI اول N / و PMKI به N / دوأسبه دواند N دوأسبه براند K اسب بدواند PMI / 10 و تدبیر PNMK و تجر و تدبیر I / آن را فهم کند PMI بداند NK / 10 - 11 العلق 96 : 3 - 5 ك /

\* \* \* نامه هفتاد و چهارم . . . P 28 b . N 2 . M 59 . K 42 . I 28 b \* \* \*



الانسان ما لم يَعْلَمْ». اکنون چرا بدانست چیزی که ندانست؟ زیرا که خدای  
 تعالی بی واسطه به قلم خود حقیقت این کار بردل اوظاهر کرده کتَبَ فی  
 قلوبهم الإیمان « عبارت از این بود، و «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» همین معنی بود و این که این  
 3 عبّاس می گوید: «فی لوح محفوظ» أي فی قلب المؤمن، این معنی بود که  
 دل لوح بود و عین الله کاتب و قلم واسطه ای که خدای تعالی آفریده است.  
 4 و بدین سبب او را قلم خواند که هرچه بر دلها نویسد بواسطه او بود و این يك  
 طریق است حصول علم مجهول را. و این قلم همیشه بود و لوح نیز بود ولیکن  
 این نوشته پیدا نبود. چون پیدا آمد کتابت قدیم بود، اما حصولش در لوح  
 9 حادث بود.

۱۵۲ - مثالش آفتاب بود و زمین بود، ولیکن چون ابر بود هیچ شعاعی  
 بر زمین نبود، پس چون ابر منقشع شود شعاع پدید آید. منوری آفتاب  
 12 پیش از این بود و زمین را استعداد آن بود که قبول نور کند، اما ابر حجاب  
 بود. چون حجاب برخاست نور بر زمین افتاد. اکنون میان دل آدمی و خدای  
 عزّ و جلّ حجابی هست، و اگر نه، قلم الله علی الدوام هر چه بوده و هر چه باشد  
 15 در وی نوشی. چون آدمی تفکر می کند سعی می کند در رفع حجاب، چون

1 المعلق 96 : 3 - 5 ك / 1 خدای PI حق NMK / 2 به PI - NMK /  
 حقیقت PI - MK / بر PNMI در K / 2 - 3 الجادلة 50 : 22 م / 3 و علم  
 NM که علم K علم PI / المعلق 96 : 4 ك / معنی . . . که N بود K بود و اینکه M را اینکه  
 PI / 4 البروج 85 : 22 ك / المؤمن NMK المؤمنین PI / 5 بود PMKI باشد N / که  
 خدای N که حق MK حق PI / 6 نویسد PMKI نویسند N / و این يك PNMI  
 که این K / 7 نبود NMK نبوی PI / کتابت PNMI کاتب K / حصولش NMK  
 در حوصله PI / زمین بود PNMI زمین K / شعاعی PNMI - K / 11 منقشع شود I  
 PM منقطع شد N منقشع شد K 12 نور PNMI آن نور K / ابر PNMI اثر K /  
 13 بر خاست PNKI ابر برخاست M / نور بر زمین افتاد N نور پیداشد M کار پیداشد  
 PI / PKI / 11 هست PNMI است K / و اگر نه PNMI وانه K / و هر چه NMK  
 PI - / 15 نوشی PM1 می نوشی N نویسد K / تفکر می کند NM تفکر می کند  
 K تفکری کند PI / کند PNMI برد K .

حجاب برداشته شود قلم الله کار خود کند . مصطفا - صلعم - از این گوید : لولا أن الشياطين يحومون على قلوب بني آدم لنظروا إلى ملكوت السماء . یعنی اگر نه حجاب بودی همه ملکوت در پیش نظر او 3 مکشوف بودی .

۱۵۳ - و اشارت هم بدین معنی کرد مصطفا - صلعم - چون گفت : يا عايشة أديمي قرعَ باب الجنة . قالت : بماذا ؟ قال : بالجوع والظماء . وآنکه عیسی - صلعم - حواریان را گفت : جَوَعُوا بطونکم وأَعْرَوْا أجسادکم ، لعل قلوبکم تری ربکم عزّ وجلّ ، همین بود ، زیرا که جوع معینی تمام است بر تفکر که البطنة تذهبُ الفطنة . و این که شنیده ای که در رمضان شیاطین بسته باشند همین است که همه گرسنه باشند . اکنون این خود عالمی دیگر است ، و اگر شرح این مشغول شویم نوشته را تطویل باشد . والاشتغالُ بالأمم فالأممُ أولى . این راه اول است تحصیل چیزی مجهول را . 9 12

۱۵۴ - راه دوم آن بود که کسی چیزی نداند و خواهد که بداند ، از غیری بپرسد ، زیرا که او استعداد آن ندارد که بواسطه تفکّر خود

۱ مصطفا N M K و مصطفی P I / این P N M I این سبب K / 3 السماء P N K I  
السموات K / در پیش نظر او P M I پیش او N - K / 5 هم P N I - M K / کرد  
P N M I کرده است K / مصطفا چون گفت N M K سید عالم که P I / 6 قال M I  
P N فقال K / 8 ربکم N M K الله P I / 9 رمضان N M K ماه رمضان P I /  
10 بسته M نشنه K رابسته N بسته اند و بسته می P I / هم P M K I همیشه N / این M I  
P N این عالم K / 10 نوشته N M K این مکتوب P I / 12 اولی M K - P N I / این  
... را P N M I - K / تحصیل N M و تحصیل P I / 13 راه P M K I طریق N /  
بود که کسی N M K است کسی را که P I / خواهد P N M I اگر خود نداند و خواهد K /  
از P N M I و از K / 14 بپرسد P N M I نرسد K / او P N I او این M - K / آن  
P N M I - K / که بواسطه ... خود P N M I - K / .

بداند. و آن غیر این استعداد دارد. و فاسئلوا أهل الذکر إن کنتم لا تعلمون، قلم الله در مقابله دل غیر هست، در لوح دل اومی نویسد، اما در مقابله دل این سائل نیست. پس قلم در این دل نویسد. این کس به زبان خود از آن ترجمان بود، تا این معنی که قلم الله بر دل او نوشت، در کسوت حروف و اصوات به سمع سائل رساند. مثال این چنان بود که آفتاب بود و ابر بود و دو دیوار مثلا بود، یکی در مقابله آفتاب و یکی نه. چون حجاب ابر برخیزد شعاع بر آن دیوار که در مقابله آفتاب بود پیدا شود، و بر دیگر دیوار که در مقابله آفتاب نبود پیدا نشود. اگر کسی خواهد که نور آفتاب بر دیگر دیوار پیدا شود، تدبیر آن بود که مثلا آینه بیاورد و بر آن دیوار نهد، که در مقابله آفتاب بود تا عکس نور آفتاب از آن آینه بر دیوار دیگر افتد.

12 ۱۰۵ - اکنون بدانکه دلهای آدمیان منقسم است، قسمی آن است که خود در مقابله قلم الله است، و بر وی می نویسد، هر چه نداند با خود رجوع کند تا بداند. و قسمی دیگر هنوز خام است، و در مقابله قلم نیست، چون سؤال کند او را معلوم توان کرد. پس این کس هنوز خام است و

1 بدانند . . . دارد K - PNMI / این استعداد NM استعداد آن PI /  
 1 - النجل 16 : 43 والانبياء 21 : 7 / 2 دل NM - PK I / اومی MK آدمی  
 3 - 2 / PNMI اما . . . نویسد NMK - PI / 3 به NMK را PI / 4 خود  
 NMK - PI / بود تا NM بود PI که K / 5 به PNMI در K / بود و ابر بود  
 PNMI و ابر K / 6 آفتاب PNMI آفتاب است K / 7 شعاع PMKI و شعاع  
 بر آن N / آفتاب K - PNMI / 7 - 8 شود . . . پیدا K - PNMI / 7 شود N گردد M  
 آید PI / دیگر PI - NM / 8 آفتاب نبود PM I نبود N / 9 مثلا NM - PK I /  
 بیاورد KM بیاورد N سازد PI / 10 - 11 که . . . افتد PI - NMK / 10 بود  
 NM است K / آفتاب از K از M - N / بر NK با M / 12 اکنون PNMI و اکنون  
 K / آن است که NMK - PI / 13 است PNMI بود K / و بر PI و قلم الله بر K  
 NM - / 14 و قسمی PMKI قسمی N / 15 کس که PM I کسی که N کس  
 K / است و PI است در مقابله قلم نیست NM - K .

استعداد آن ندارد که خدای تعالی بادل او سخن کند ، اما استعداد آن دارد که از پیری پخته بشنود ، پس هر چه نداند از خدای عزّوجلّ بواسطهٔ دلی بشنود و بتواند دانست .

8

۱۵۶ اینجا بدانی که خدا را در آینهٔ جانِ پیر دیدن چه بود . لا بل روشن تر بگویم تا ذره‌ای ایشکال نماند علی الحییر سقطت : مصطفا - صلعم - را گفت : « قوموا لله قانتین » که فرمان حق است . از وی شنید ، پس قام لله ، با وی گفتند : « یا أيها المزمّل . قم اللیل » ، « وعلّمک ما لم تکن تعلم » بدانست که قیام اللیل مثلاً می‌باید کردن . پس بی واسطهٔ آدمی از جناب غیب بردل او وحی کردند که : « فأوحی إلى عبده ما أوحی » .

9

۱۵۷ - اما بوبکرو عمر را در دل نوشتند که قم اللیل که استعداد نداشتند که « نزل به الروح الأمين علی قلبک » ولیکن مهتر - صلعم - به زبان خویش ایشان را گفت ، آنچه بیواسطهٔ او را گفتند : « لتکون من المُنذَرین بلسانِ عربیّ مبین » در قیام شب ، مصطفا و بوبکر چون برابر باشند که او از حق شنید و بوبکر از مصطفا . « أما من بطع الرسول فقد أطاع الله » پس بوبکر صدیق خدا را از جانِ مصطفا دید و او امر و نواهی

15

1 - 2 که . . . دارد PNM I - K / 2 پیری P M K I - N / چه P N M I که K / از خدا . . . جل P I از خدا . . . تعالی K - N M / 3 دلی . . . بتواند N دلی می تواند MK دل می توان P I / 4 اینجا P M K I که اینجا N / جان N M K دل P I / 5 تر P I - N M K / را P M K I - N / 6 گفت P K I فرمودند M - N / البقرة 2 : 238 / قام N M K ثم P I / 7 المزمّل : 1 و 2 / النساء 4 : 113 / م / 8 مثلاً P M I - N K / جناب N M K جناب P I / 9 بردل او K بدل او این N بدل او M بوی P I / که M بردل او که P I - N K / النجم 53 : 10 / 10 را M رضی الله عنها وروحی قداها P N K - I / در . . . اللیل که P N M I - K / 11 الشعراء 26 : 123 / مهنر N M K I مهنر عالم P / 12 خویش N M K خود P I / گفتند N فرمودند M K فرمود ، بود P I / 12 - 13 الشعراء 26 : 194 - 195 / 13 شب N اللیل P I - M K / چون N M K چنان P I / 13 - 14 برابر باشند P N M I برآشد K / 14 او N M K سید P I .

حق اُزدلِ او به بوبکر رسید . پس چون خدا را از او دیدو ازویافت ،  
 م جان مصطفا آینه دلِ بوبکر بوده باشد .

۱۵۸ - شکرها می کنم که تو عزیز را این قدر تمیز هست که قدر این  
 بدانی که بس بوالعجب بیانی است . و نیز نه پندارم که بعد از این ذره ای  
 اشکال بماند . اکنون علمی که در دلِ من بود از آن تورا چه سود ، تا به زبان  
 تورا نگویم ؟ زیرا که سمعی نداری که اُزدلِ من چیزی بشنوی . اما سمع  
 ظاهر باری داری که از زبانِ من بشنوی ، هرچه تو ندانی و من دانم مثلا  
 چون از زبانِ من شنیدی م اُزدلِ من شنیده باشی . پس اگر تورا  
 گویم مثلا بزبان که چنین کن ، و زبان مرا فرمان کنی م دلِ مرا فرمان کرده  
 باشی . من بطع اللسان فقد أطاع القلب .

۱۵۹ - « وَمَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ » همین بود بلا فرق . یاسید  
 الأولین و الآخین « و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی » چندان  
 جلالت ازل بر تو یافت که تو نماندی ، همه اوشدی ! صیرت له سماعا و بصرا  
 ویدا و لسانا فی یسمع و بی یبصر و بی یبطش و بی بنطق . جهانیان را بگذار قادر

۱ حق P N M I او K / به بود کمر P I بدو N M K / بس P N M I - K / 2 م  
 N M K نه P I / آینه دل M K دل N آینه P I / بوده باشد P M I دیده باشد N بود K /  
 3 شکرها P N K I شکر M / تو N M K آن P I / قدر K - P N M I / بدانی N M K  
 بداند P I / 4 بس N M K بسی P I / بیانی است P M K I است این بیان N / نیز M K  
 P N I - / 6 تورا P N I - M K / سمعی P N K I سمع دل M / چیزی P N I - M K /  
 بشنوی P N I بشنود M K / سمع P N M I سمعی K / 7 باری P I - N M K / زبان  
 من P N M I زبان من باری K / هر P I - N M K / ندانی . . . دانم N M K دانی . . .  
 ندانم P I / من شنیده N K شنیدی از دل من شنیده P I - M / شنیده P N I بشنوی K /  
 9 گویم . . . کن K مثلا گویم بزبان چنین کن P I که خیر کن مثلا N خیر کن M /  
 و زبان مرا P N M I بازبان من K / م دل مرا N M K هم دل P I / 11 النساء : 4 : 82 م /  
 بلا P N M I مثلا بلا K / 16 الانفال : 8 : 17 م / 13 ازل P M K I اُزو N / بر N M K  
 در P I / 14 و لسانا . . . یبطش N M I فی یسمع و بی یبصر P K I .

دریای تعطیل و تشبیه غرق شوند ، و آن جوان مرد را که محبوب  
لم یزلو لا یزال است ، صرت له سمعاً وبصراً ، نوش باد .

8 گرگ از رَمه برد آنچه مراد دل او بود  
گو : باد همی پیا ! آن مرد شبان را

۱۶۰ - اکنون به عالم دیگری افتادم ، و تا این نامه می نویسم درصد  
6 هزار هزار عالم طیران و جولان کردم . ولیکن پدید بود که و اعالم ملکی  
از ملکوت چه توان آورد . جرعه ای از کاسه ، لا بل هذا کثیر ، قطرة من  
بحر الجی ، لا بل شعاع من شمس . یا رسول الله ! سلام علیک ، نوش  
9 کردی . این بیچارگان را نصیبی بایسد ، گفت : کیف لا یارب ، سلام علینا  
و علی عباد الله الصالحین .

۱۶۱ - جواب اشکالی دیگر ای عزیز هم این است که پرسیدی که  
12 اصلان انبیا بند یانه ؟ ای عزیز ! اصلان آنها یند که در نون و ألف علینا  
و علی عباد الله الصالحین آند . آنها که بودند ؟ سبحان من یعلم . اگر ألف  
« الم » و نون « ن » و القلم « و » و تو غمزه ای زنند وقتی ، آنگه بدانی که همه  
15 انبیا بودند یا کسی دیگر بود ، آنگه علم این به حقیقت دانسته باشی ، أماتا  
سمعی یابی که « ن » و القلم « و » و الم « و » از آن حدیث کند ، باری به تقلید

۱ تعطیل و K - PNMI / و آن جوان مرد را NM و آن جوان مردان PI  
جوان مردا K / 2 است NMK اند PI / نوش NMK نوش PI / باد KI بادیت  
PNM / 6 هزار PI - NMK / ملکی PNI ملك M فلکی K / 7 از ملکوت  
K - PNMI / کسه NM آگامی PI کاسی K / کثیر PNMI کیر K / 9 نصیبی  
NK آخر نصیبی PI نیر نصیبی M / باید PNI نیامد آخر K باید آخر M / کیف . . .  
سلام PI کیف لا یارب M کیف بی یارب سلام N یارب K / II اشکالی . . . است که  
PKI جواب دیگر از آن اشکال نو این است M دیگر اشکال این است بی عزیز اگر N /  
دیگر K دیگر PI / 12-13 ای . . . الصالحین NMK - PI / 14 در نون  
NM در درون K / 13 من یعلم PMKI معلم من N / 14 الم و نون NMK  
و الم و نون PI / وقتی PNMI وقت وقت K / 15 کسی دیگر PMKI دیگر کسی  
N ( بند ۶۷۶ ج ۱ دیده شود ) / آنگه NMK که PI / به PMKI - N /  
16 سمعی PMKI سماعه ای K / و از آن PI بآن با و N و آن را K .

بشنو ا غیر انبیا باشند . بوالحسن خرقانی می گوید : اگر جانی بلسنو  
 - یعنی جانِ بلحسنو ، بزبان روستایی ، فدیته وهو سوادى\* ، وَاْفِ لِأَبِي  
 8 جهلِ وَاَمْثَالِهِ مع عربیّتهم - حاضر نبود ، آنجا که « فَاَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا  
 أَوْحَى » رَفَت ، پس چه بلسنو وجه عتبه و شبیه . یعنی کافرَم اگر نبودم .  
 واصلان انبیا باشند و دیگران هم باشند . یا ابا بکر ! لیس بینی و بینک فرق  
 6 إِنْ أَنِي بُعِثْتُ . فَضِيلَ عِيَاضٍ می گوید : مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَهُوَ نَظِيرٌ فِي أُمَّتِهِ .  
 وَدَعِ الشَّرَّ يَعْبُرُ . وَلَا تَحْرُكْ سِلَاسِلَ الْمُجَانِينِ . که اینجا عالمی دیگر سیاه  
 می باید کرد .

9 ۱۶۲ - أَيْ عَزِيزٍ أَمْ هَرَجَةٍ مُشْكَلٌ بُوَدَ مِي پُرس ! تَاهِمِ رَابِعَانِ كَمْ ، که  
 بجای من هیچ کس احسانی نکند . نه از سؤالی مشکل که بکند  
 تادر آن بحر عمیق غوطه خورم و طلبِ دُرِّ نَعِينِ كُنَّمِ وَالْخِصُوصِ  
 12 تو عزیز :

إِذَا زُرْتُ الْمُلُوكَ فَإِنَّ حَسْبِي  
 شَفِيعاً عِنْدَهُمْ أَنْ يَجْتَبِرُونِي  
 وَالسَّلَامَ . وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .



۱ می PNI که M - K / جانی K جان PNM I / 2 یعنی جان بلحسنو K یعنی  
 بلحسنو N یعنی بوالحسنو M - PI / فدیته NNK فدته روحی PI / 3 مع عربیّتهم  
 NK مع غیر بیتهم M - PI / 3-4 النجم 53 : 10 ك / 4 چه PNM I - K / عتبه و  
 PMKI عتبه و چه N / 5 دیگران PNM I و کیلان K / هم MK هم PI - N /  
 6 عیاض PMI ابن عیاض N - K / 7-8 که . . . کرد PKI - NM / 9-13 ای  
 . . . بجزرونی PI - NMK / 13 فان P قال I / 14 والسلام PM والله العزيز N  
 - MKI / والحمد . . . العالمين M - PNKI .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱۶۳ - ایزد تعالی آن دوست عزیز را در ضمان سعادتِ درجهانی بداراد!
- 3 دیرگاهی است تا هیچ مکتوبی نخوانده‌ام . أرجو که عایق خیر بود . و طول عهد منسی نیست ، و من نیز کمتر می‌نویسم ، چه تا برکت رحیل کرد قریب دو ماه است که جز مکتوبی ننوشتم . و سؤالی که کرده است در معنیِ طریقِ حصول معرفت ، جوابی مستوفی ننوشته‌ام در معنی این مسأله را به هیچ بار ، و مگر اکنون وقت است ، و ندانم که خواهم نوشتن ؟ . أرجو که خدای تعالی جز خیر بر قلم و زبانِ ما نراند .
- 9 - و اینجا يك نکته هست ، و تعلیمیان را عادت است که در بدایت دعوتِ خود گویند : معرفت از کجا حاصل شود ؟ و طریقِ حصولش عقل است یا امامِ معصوم ؟ و این مسأله را شعب بسیار است . و هر که گوید عقل است ، یا امامِ معصوم است ، از حقیقت سؤال بی‌خبر بود ، تا به جواب 12 رسد . و هر مسأله که معنی سؤال در آن جا محقق نبود جواب از آن رمی فی عمایه بود ، بنزدیکِ اربابِ بصائر . و بیشتر مذاهب عالمیان بر تصانیف

---

1 . . . بسم . . . الرحيم ( تصحيح برای ما تندی نامه ما ) بسم . . . الرحيم و به نستعين M  
 و من رسائله رحمه الله ۶۳ بسم . . . الرحيم N المکتوب الثالث والاربعون K / 2 - 4 ایزد  
 . . . تصانیف NM - K / 3 مکتوبی M - N / نخوانده‌ام N نخواندم M / بود N  
 است M / 3 - 4 و طول . . . نیست M - N / 4 کمتر می‌نویسم N دیگرگاه است  
 تا چیزی ننوشتم M / قریب M قرب N / 5 که جز N و جز M / که کرده M کرده N /  
 6 در . . . و ما M - N / به M - N / 8 ما M - N / 9 هست و N است M / در N  
 M - / 11 یا N اگر M / این M است و این N / 12 یا N یا گوید M .



مصنفان که بوده‌اند و هستند بر این منہاج است ؛ خود می‌کنند در نصرتِ مذهبی که حقیقتِ این مذهب هنوز حاصل نکرده‌اند .

۱۶۵ - مثلاً گویند : خدای تعالی دیدنی است یانی ؟ و یکی مذهبی را نصرت دهد و دیگری مذهبِ دیگر را . و اگر تفحص کنند هنوز حقیقتِ دیدار ، نه این کس را معلوم است و نه آنکس را . و چون کاربرد این جمله بود ، چون روا بود که أحد الطرفین را در این مسأله نصرت دهند ؟ . و همچنین قومی گویند : قرآن مخلوق است . و قومی گویند نیست . و اگر حقیقتِ مخلوق و حقیقتِ کلام از ایشان باز پرسند متحیر بمانند . لمعری ا هذیبات بسیار گویند ، أمّا سخنی که تلج الصدور و برد الیقین و ازان بود نگویند ، خابط خبط عشواء :

هر کسی چیزی می گوید ز تیره رای خویش  
تا گمان آید که او قسطای بن لوقا سق

آنکه گوید : گر جهان را نیستی دو کردگار !  
نیستی واجب که هرگز خار با خرماستی

و آنکه گفتی : گر جهان را صانع عادل بُدی !  
بر جهان و خلق یکسر داد او پیدا سق

این چرا بنده ضعیف و چاکر هر کس بُدی !  
و آن چرا شاه قوی و مهتر و الاستی ؟

1 - 12 مصنفان . . . لوقا سق M - N / 1 بر این M بدین N / 3 است M هست  
N / یانی N اگر نه M / مذهبی N مذهب M / 4 هنوز M نه N / 5 نه M - N /  
7 دهند M دادن N / 9 بسیار M - N / 10 و ازان N بان M / 11 رای N رای  
M / 12 لوقا سق N لوقایی M / فسطا فیلسوف بعلبکی بروم رفت و کتا بها بی بیفداد  
آورد و عربی گردانید سپس به آرمستان رفت و در آنجا درگذشت (ابن ندیم . ص 295 و قفطی  
ص 262) / 13 - 18 آنکه . . . والاستی M - N .

- نورو خيرو پاكو خوب اندر طبایع كی چنین  
ظلمتو شرؤو پلیدو زشت را أعداسق ؟
- 3 مَن بگویم از زبانتِ این حیسانِ راسق  
عاقِلان را گوش کردنِ قولِ من یاراسق  
پُشتِ این مُشتی مقلدِ خم که کردی دَر رکوع!
- 6 دَر پِشتِ اَر نه امیدِ قلیه و حلواستی ؟
- ۱۶۶ - و حالِ این مسأله را که اهلِ تَعَلیم در بدایتِ دَعوت  
گویند ، من بیانی شافی بکنم تا عالمیان بدانند که تقصیرها کرده  
أند آنها که در این مسأله خوض کردند . وخواجۀ امام بوحامدِ غزالی  
9 این مسأله را در چند کتاب از آنِ خود یاد کرده است . ودر جوابِ  
آن سخن رانده است . و اگرچه به إضافت با کسانی که در جوابِ این مسأله  
سخن رانده أند سخت مستوفای سخن گفته است ، به نسبت با این مسأله  
12 مقصّر است ، چه حقّ این مسأله هنوز نگذارده است . اكنون تو  
عزیز همه گوش باش تا من بیان این مسأله بکنم . و من الله المعونة والتوفیق .
- ۱۶۷ - این کس که گوید : معرفتِ خدا از عقل حاصل گردد یا  
15 از إمامِ معصوم . او را لابد بیاید پرسیدن : که به معرفت چه می  
خواهی ؟ و اینجا دو جواب است . یکی آنکه گوید : که به معرفت  
18 آن چیز می خواهم که بوبکر صدیق را و علی بوطالب را و اویس  
قرنی را و بازید بسطامی را بُود ، و بوجهل و بولهب را و عموم خلق را نیست .  
پس این را چون منقح بود ، گویند : کمالی که بوبکر و عمر را بُود و عتبه و  
ش را نبود ، از کجا حاصل شود ؟ هذا واحد .
- 21

1-6 نورو . . . حلواستی NK-M / 7-20 و حال . . . منقح NM  
K- / 7 را N-M / 8 تقصیرها M نصیر N / 9 کردند M کرده اند N / امام M  
N- / 10 یاد کرده M بیان اقتساده N / ودر M در N / 13 هنوز M تمام به N /  
14 و من N و یا M / 15 گردد M آید N / یا N اگر M / 17 یکی M اول N /  
18-19 را و اویس قرنی را N-M / 20-21 بود گویند . . . واحد NK-M .

۱۶۸ - دوم : آن است که تعلیمی گوید : به معرفت خدا آن می‌خواهم که وجود او یقین بدانند . پس هر که به برهان یقینی داند که در وجود موجودی قدیم هست این کس عارف بود . و هر که نداند از اهل معرفت نبود . پس این سؤال را چون تهذیب و تنقیح کنید ، بایسد گفت : که آدمی را علم به وجود موجودی قدیم چون حاصل شود ، از امام معصوم یا از نظر عقلی در براین یقینی . و چون بگویند این سؤال را جوابی شافی باز توان داد ، چنانکه در آنجا بحالی اعتراض نماید الا کسی را که جواب هنوز فهم نکرده بود .

۱۶۹ - اکنون ، این دو مسأله است . و هر یکی را جداگانه به جوابی حاجت است . فعلیک أن تلقی إلي سمعك ، و علی أن أكشف كسفا واضحا و بیانا شافیا . شعر :

۱۲ فلا يكشف الغماء إلا ابن حرقه  
یری غمرات الموت ثم یزورها  
اولا ، این کس را که گوید : کمال بوبکری و عمری و علوی و اویسی از کجا حاصل آید ؟ باید گفت : که این بردو وجه ممکن است .

۱۷۰ - یکی ، آنکه آدمی بخود مشغول باشد و به هیچ آدمی استعانت نکند و خود را بأنواع مجاهدات ریاضت می‌دهد ، تا او را کمالی حاصل شود . اما کمال عمرو اما کمال علی و اما کمال اویسی و جنید و صهیب و وهیب ، و علی جمله هر کمال که خواهی . و عجب مدار که کمال بوبکرو علی کس را حاصل شود ، چه مصطفی - صلعم - گفت : در هر عصری چهل کس باشند که دلشان چون دل موسی بود . و هفت کس باشند که دلشان چون دل ابراهیم بود . و الحدیث طویل ، تا آنجا که گوید :

۱ دوم آن NK - M / 1-5 است . . . چون NM - K / 1 خدا N حق تعالی M /  
3 موجودی M موجود N / 4 چون M که چون N / 5-21 حاصل . . . گوید  
NK - M / ( در اینجا نسخه مجموعه N پایان یافته و نامه ناقص مانده است . در صفحه پایان نسخه N تعمیر شده و برخی واژه‌ها تا پیدا است یا خوانده نمی‌شود ) .

- که يك كَسْ باشد که دلِ او چون دلِ اسرافیل باشد . و این حدیث در ابتدای حلیة الأولیایِ بونهیم آمده است ، که مصطفیٰ - صلعم - می گوید : ان من عباد الله لأناس یغیبطهم النبیون والشهداء یومَ القیامة 3 لِمکانهم مِن الله ، وما هم بأنبیاء ولا شهداء . فقالَ یا رسولَ الله صِفهم لَنَا لَعَلَّنَا نُحِبِّهِمْ . فقالَ : هم المُتَحَابُّون بِروحِ الله .
- 6 ۱۷۱ - فضیلِ عیاض از بزرگانِ این اُمّت بود . و او می گوید : ما مِن نبیِّ الاّ وَالهِ نَظیرٌ فی اُمَّته . و این در رسالهٔ پسرِ مالک است که به اسنادِ خویش از مشایخ آورده است . و این پسرِ مالک از اولیایِ خدا بوده است . و قطبِ رویِ زمین را دیده است . و بسی اولیا و اولاد را دیده است ، و از ایشان فواید گرفته . و حال نمی خواهم که از مقصودِ خویش باز مانم .
- 12 ۱۷۲ - اُمّا حصولِ کمالِ بوبکری و عمری از این طریق که پای پیری پخته در میان نبوّد به غایت متعذر بُود و عزیز ، اگر چه ممکن بود ، و هیچ آدمی نتواند گفتن که این در قدرتِ خدا نیست که آدمی را به کمال رساند بی پیری . آنگه اگر گوید : این کار که بخود بدین کمال نتواند رسیدن ، طریقِ حصولش علم است یا عمل است ؟ گویند : همه بُود . و در حصر نتوان آوردن ، که از چند قراین و علوم و اعمال این کمال بتوان یافت .
- 15 ۱۷۳ - اما از خود بدان توان رسیدن بی پیری ، کسی از خواندن پرسد ، و دیگری از ریاضت ، و علوم خواندن هم ریاضت بود ، و ریاضت کردن هم نیز بی علم نتواند بود ، چه علمِ ریاضت بیاید تا ریاضت توان کرد .
- 18 ۱۷۴ - و اگر کسی گوید : این کمال چون از خود حاصل شود ، طریقِ حصولش آذر و آذره و خطوه خطوه معلوم باید کردن ، این کس

1 - 19 که يك . . . علوم - NK - M / 16 یا (تصحیح برای هماهنگی متن) اگر  
 19 / M - 22 خواندن . . . کس - NK - M / 19 - 20 کردن هم نیز - K - M / 20 نتواند  
 بود M نتوان کردن / K / بیاید M باید / K / 22 کردن M کرد K .

۸ ابلهی بود ، چه خطوات این راه نه يك رنگ است ، چنانکه کسی به کمال بدوی رسد در شطرنج . این راه نه يك طریق معین است که باز توان گفت چنانکه آن طریق هیچ تغییر نپذیرد در حق هیچ آدمی ، بل این قدر بتوان گفت که از مجالستِ لعب و ممارستِ لعب حاصل گردد ، و بیش از این چه توان گفت ! هذا مضي .

۶ ۱۷۴ - دوم طریق آنست مر حصول کمال بوبکر را مثلاً که پوری پخته بود . وهذا هو الأغلب والأكثر ، لا بل هو الممهود من سنة الله ، إلا في الشاذة النادرة . و این پیر شرط نیست که معصوم بود از گناه ، چون مصطفا - صلعم - که سرور پیران و سر پینامبران است از گناه معصوم نیست . از قرآن بشنو ! ما تقدم من ذنبك وما تأخر ، و وضعنا عنك وزرك . الذي أنقض ظهرك . و بوبکر و عمرم گناه کنند . و جنید و شبلی و اویس قرنی همچنین گناه کنند . 12

۱۵ ۱۷۵ - بلی شرط این پیر آن بود که راه خدا رفته باشد ، و شفقتی دارد که مرید را راه نماید تا به کمال برساند . ندانم کمال جنید بود یا کمال معروف کرخی یا ابراهیم خواص . چنانکه کسی بر ادیبی بزرگ علم ادب خواند ، لا بُد به کمالی رسد ، اما ندانم این کمال اصمعی بود یا از آن بوزید انصاری یا یونس حبیب یا خلیل فرهودی یا بو عبیده

1 - 17 ابلهی . . . عبیده N - MK / 1 راه نه K - M / 2 بدوی M - K / نه K - M / است K نیست M / 3 تغییر M تعیین K / بل K بلی M / 4 ممارست M یا ممارست K / 6 دوم طریق K طویق پنجم M / 8 - 9 چون مصطفا K چه عمد M / 9 سرور K سر M / سر M و K / 10 الفتح 48 : 2 م / 10 - 11 الشرح 94 : 2 ك / 11 م گناه کنند K گناه کنند م M / 12 شبلی و K - M / قرنی M - K / همچنین M م K / گناه کنند K / 13 پیر آن K پیران آن M / باشد K باشند M / شفق K شفقت M / 14 که M که این K / 15 کسی M اگر K / 16 علم ادب خواند M علم خواند و ادب K / لا بد K لا بل M / 17 از آن بوزید M آن بوزید K / یا یونس . . . عبیده M - K / فرهودی M . فرامیدی خلیل بن أحمد ۱۰۰ - ۱۷۰ ه . ق . پایه گذار عروض است .

یا بوعبید ثعلب یا ابن درید . این در وسع آدمی نبود إلا ما شاء الله .  
 أمّا پیران چون کامل باشند بدانند که هر مُریدی تا به کدام مقام رسد به  
 عاقبت کار . چنانکه از شیخ فتحه قومی بسیار شنیده بودند که : فلان را  
 3 قدم فلان خواهد بود ، و فلان را قدم فلان .

۱۷۶ - و این طریق ربیانی تمام بکردم ، که چون به معرفت خدای  
 تعالی کمالی خواهند از کمالات سالکان راه خدا ، طریق حصول آن  
 6 کمال ممکن است که به خود سپرده شود ، وهو الأقل ، وغالب آن است که به  
 پیری تمام گردد . أمّا شرط نیست که از گناه معصوم بود و یکی بود در همه  
 عالم ، لا بَلَّ که هزار روا باشد « وِمَنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ  
 9 يَعْدِلُونَ » ، « وَلَنْكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ  
 وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ » . و نیز واجب نیست که در مصر نشینند یا در  
 12 همدان بود یا در اصفهان یا در بغداد . و اگر در دهی بود هم شاید .  
 بوالحسن خرقانی از دهی بود ، ولیکن به کالی رسید که چندین هزار  
 هزار سالیك در راه خدا در آیند و یکی از ایشان بدان کمال نرسد . ولیکن  
 15 « فَضَّلُ اللهُ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ » .

۱۷۷ - اگر گویند که از این همه لا بُد یکی کامل تر بود و دیگران زیر  
 او باشند ، این روا بود ، و روا هم بود که سو و چهل در يك مقام باشند .  
 18 و این نتوان دانست إلا آدمی بود که مشرف بود به نظر خود بر کل آدمیان ،

۱ . 18 یا بوعبید . . . آدمیان K - M / 1 یا بوعبید . . . یا این M یا از آن ابن  
 K / 2 تا K - M / 3 شیخ فتحه قومی K فتحة سر پوی M / بودند K اند M / 4 را قدم  
 M را K / 5 طریق K طرف M / بکردم M نکردم K / 6 کمالی M کمال K / راه  
 M طریق K / 7 الأقل M الاصل K / 8 اما K و اما M / از گناه K - M / 9 که هزار  
 روا K هزار M / باشد M باشند K / 6 - 10 الاعراف 7 : 101 ك / 10 - 11 آل عمران  
 3 : 104 م / 11 و نیز M پیر K / یا M که اگر K / 12 و اگر در دهی M - K / 13 چندین  
 K - M / 14 از ایشان M - K / 15 المائدة 5 : 54 م / 16 اگر گویند M و اگر گوید  
 K / یکی M بود که K / زیر K تحت M / 17 يك مقام K مقامی M / 18 که مشرف  
 بود M مشرف K / کل M کمال K .

آنکه این تصرف بکنند که چندند به عدد و هر یکی در کدام مقام است .  
 ۳ أما خضر گوید : ما خَطَرَ بِيَالِي يَوْمًا أَنِّي لَقَيْتُ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ كَلَّمَهُمْ  
 إِلَّا وَرَأَيْتُ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَلِيًّا لَمْ أَرَهُ قَطُّ . این که را تواند  
 بود ؟ والله أعلم . و چنین می دانم که این قدر از بیان مُغنی  
 بود ، و به مزید ایضاح هیچ حاجت نبود . و اگر حاجت آفتد باز  
 ۶ نماید تا بگویم ، والسلام .

۱۸۷ - طریق دوم ، که می باید که آنرا بیان کنم آن است که  
 گویند : به معرفت خدا آن همی خواهیم که وجود او بدانند بطریق  
 ۹ برهان محقق . و جواب این مسأله هم چنان است که جواب مسأله  
 سابق ، من غیر فرق ، چه این علم ، اعنی علم به وجود موجود قائم به ذات  
 بطریق البرهان العقلي القطعی ممکن بود که آدمی را از خود حاصل شود ،  
 ۱۲ و ممکن بود که از کسی بیاموزد . و همان و همان ! تا نپنداری که دانستن  
 این طریق یقینی آسان بود ، تا کسی به طریق برهان بداند که برهان  
 چه بود ، خود او را بس جان بیاید کنند . و درجه مان کم کس  
 ۱۵ بود که داند که برهان چه بود . لا بل کم کس بود که اگر خواهد  
 بیاموزد هم بتواند آموخت . اغلب علمای عصر تو از برهان نام شنیده  
 آند ، از حقیقتش دور باشند . و علی الجمله اگر به ذکای تو متعلمی بود  
 ۱۸ او را به دو سال و غایتش به یک سال معلوم توان کرد که طریق

۱ - ۱۸ آنکه . . . طریق MK - N / ۱ این M - K / هر K - M / ۲ اما K  
 اما M / بیالی M بیالی K / ۳ که را M کی K / ۴ والله اعلم M - K / ۵  
 ایضاح M ایضاحی K / حاجت M حاجتی K / ۶ والسلام M - K / ۸ همی خواهیم M  
 می خوانند K / ۹ م M - K / ۱۲ که دانستن K که از دانستن M / ۱۳ به طریق  
 K طریق M / که برهان K که M / ۱۴ - ۱۵ خود . . . چه بود M - K / ۱۵ لا بل  
 کم M لا بل K / خواهد M - K / ۱۶ هم M - K / ۱۷ در M بی K / به ذکای تو K  
 به ذکایی مثلا M .

- برهان چیست و برهان خود چه بود؟ . و این آنگه بود که معلّم من باشم ، یا نه دیگری تو را برهان و حقیقت برهان آموزد ، تو را از مسلمانان بیرون آرَد کَالشَّعْرَةِ مِنَ الْعَجِينِ که این نه آن دریا است که امثال تو 8 و اهل عصر تو از آن دریا بیرون آیند که جز جذبات عنایت ازلی آنجا دست گیری نیست . همانجا که هستی خود را نگاه دارا و نام برهان مبر ا که خود را در بازی که این راه خون چون تو بسیار 6 ریخته است . شعر :

دَعِ الْمَكَارِمَ لَا تَنْهَضَ لِبُغْيَتِهَا

- 9 فَاَقْعُدْ فَاَنْكُتْ أَنْتَ الطَّاعِمُ الْكَاسِي

- ۱۲۹ - لعمری ا که چون همتی بلند در دماغی آشیان دارد ، او را این فتوی سیری نکند . همه این گویند ، مصراع : دل را چه خطر باشد و جان را چه محل ا این جوان مردان را دانی که چه صفت بود ؟ از من 12 بشنو ا که إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةٌ ، شعر :

وَفِتْيَانُ صِدْقٍ يَصْدُرُونَ عَنِ الْوَعَا

- 15 وَأَبْدِي الْمُنَابَا دَامِيَاتُ الْأَطْسَافِيرِ

وَحَاجَتُهُمْ إِحْدَى اثْنَتَيْنِ مِنَ الْعُلَى

صُدُورُ الْغَوَالِي أَوْ فُرُوعُ الْمُنَابِيرِ

1 - 17 برهان چیست . . . المنابر K - M / N 1 و برهان خود چه بود K - M / 3 و 4 دریا M ديار K / 4 که K - M / ازلی M ازل K / 6 بسیار M بسیار خونها بسیار K / 7 شعر M - K / 8 تنهض M و محل K / 10 که K - M / دماغی M دماغ کسی K / 12 دانی . . . من M چه بود K / 13 که K - M / شعر K - M .



- ۱۸۰ - أي دوست اراه مردان پیداست وراه مخنشان پیدا :  
 خلق الله للحروب رجالاتاً ورجالاً لِقَصَصَةٍ وَتَرْيِدِ  
 بكاء می گوید : 3
- لولا الثريدان هلكنا الضمار كريد كليل و كريد النهار  
 همت اوتا اینجا است ، چه كند مسكين ! نشیده ای كه شعر :  
 إذا ما أصبنا كل يوم مذيقنة  
 وخمس تيرات صيفار كوانز  
 فنحن ملوك الناس شرقاً ومغرباً  
 ونحن أسود الناس عند الهزاهز  
 وكم متعن عيشنا لا يناله  
 ولو ناله أضحى به جده فائز  
 وديگری می گوید : 12
- أنا والجد خليفة نزيد بالجود والكرم  
 لادر من يقنع الحرب بين العرب والمجم  
 يحب الدهر يهوى ان يكون الدهر من خدمي  
 وفي يسرى يدي عنان قطا [ يعلو ] على القمم 15  
 وفي يمنها غضب به اقوى عسلى البهم  
 فاما أن يسود الناس طراً أو پراق دمي 18  
 هذه الأبيات مما سمح به خاطري في عنفوان الصبي .

1 . 19 . أي دوست . . . الصبي M K - N / 1 أي دوست K - M / 2 لقصة ( ج ا  
 ص ۳۴۲ ) لقمة K لقصد M / 3 بك ك بكى M / 4 الضمار ( تصحيح ) بالضر K  
 بالضم M / ليل M بالليل K / النهار ( تصحيح ) النهار M بالنهار K / 5 كند M گوید  
 K / كه شعر M - K / 6 مذيقنة K مذيقنة M / 7 كوانز M لوانز K / 9 الهزاهز M  
 الهواجز K / عيشنا ( تصحيح ) عيشاً M K / 10 - 11 وكم . . . فائز M - K / 12  
 گوید K گوید بيت M / 13 خلفه ( تصحيح ) حله M K / نزيد M - K / 14 لادر . . .  
 المعجم M - K / 15 يحب M يحث K / 16 - 18 وفي . . . دمي M - K / 16 يعلو ( تصحيح ) -  
 M K / 18 يسود M ك شاید : أسود .

۱۸۱ - ای عزیز! «هو الذي خلقكم فمنكم كافر و منكم مؤمن» چه توان کرد! یکی را با همی آورد که هر روز هزار بار کند همت خویش بر کنگره کبریای عرش افکند. بجلال و قدر لم یزل که چنین مردان باشند، تا غلطی نپنداری. و یکی را چنان آورد که چون دوتا نان بیافت و شکم سیر کرد چنان داند که خود هیچ کاری دیگر نتواند بود در وجود، چنانکه عبادی گوید:

تلوم علی ترک الغنی باهلیة  
 طوی الدهر عنها کل طرف و نالد  
 ۹ رأت حولها النسوان یرفلن فی الحلی  
 مقلدة أعناقها بالقلائد  
 ۱۲ و هبني کانی نلت ما قال جعفر  
 من المالی أو ما قال یحیی بن خالد  
 فان جسیات الامور مشوبة  
 بمستودعات فی بطون الاسود  
 ۱۵ و دیگر چنانکه همدانی گوید:

تقول سلیمی لا تعرض لبلغة  
 و لیلک من لیل الصعاليک نائم

17 - 1 ای عزیز . . . نائم MK - N / 1 التباين 64 : 2 م / 2 را . . . که M - K / همت خویش K خود M / 3 بر K در M / و قدر K - M / 4 دوتا K دو M / 5 هیچ K - M / 6 در وجود K - M / عبادی K عتایی M / 7 تلوم K علوم M / الغنی با هلیة K المناء و أهله M / 15 دیگر چنانکه همدانی M دیگری K / 16 لبلغة K لئله M / 17 و لیلک . . . نائم K و کیلک من کیل الصعاليک نائم M .

وکیفَ یَنَامَ اللَّیْلَ مَنْ بَعَضَ کَفَمَهُ  
 حَسَامٌ کَلَوْنِ الْمَلْحِ أَبِیضٍ صَارُمٌ  
 3 أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ الصَّمَالِیْکَ نَوْمَهُمْ  
 قَلِیْلٌ إِذَا نَامَ السَّدَثُورُ الْمَسَالِمُ

۱۸۲ - وشرط آنکه این مسأله از وی آموزند آنست که این مسأله داند  
 6 و بیاموزد . و بهیچ حال او را معصومی شرط نیست .

وعلی الجملة ، این کس که گویند که خدارا بچه توان شناخت ،  
 8 اگر یک مسأله معین می خواهد روا بود که کسی بخود بداند ، و روا بود که  
 از کسی که داند بیاموزد . و شرط این کس آنست که آن مسأله معین  
 داند نه آنکه معصوم بود از گناه . و اگر کمالی معین می خواهد ،  
 حصول این کمال ممکن است که بخود بود ، و غالب آنست که به پیری  
 12 پخته راه رفته بود . و شرط این پیر آن نیست که معصوم بود از گناه .  
 فهذا هو کشف الغطاء عن حقیقة هذه المسأله .

۱۸۳ - آمدم با مقصود خویش و جواب سؤال تو ، که می پرسی  
 15 که طریق تحصیل معرفت چیست ؟ جواب این سؤال هم چنان است که  
 کسی گوید طریق حصول علم غزالی چیست ؟ جواب این آن بود که ممکن  
 است که خدای عز و جل علم غزالی به کسی دهد بی استاد . و غالب  
 18 آنست که با استادی بود . اگر گوید : علمای دین را نشان چه بود ؟

1 - 4 وکیف . . . المسالم K - N M / 5 - 18 وشرط . . . چه بود M K - N / 5 این  
 M - K / آزوی آموزند M ازرو بودند K / داند M باز داند K / 7 که خدا K خدای  
 تعالی M / 8 خواهد روا بود M خواهد روا باشد K / بداند M نداند K / 9 که داند  
 M - K / مسأله M یکی K / 10 کمالی M کمال K / 11 آنست M آن بود K / 12 آن K -  
 M / 14 خویش M خود K / که K - M / 15 - 16 چیست . . . غزالی K - M / 18 آنست  
 M آن بود K / با K به M / استادی M استاد K .

تا ایشان را شاگردی کم آنچه مدعیان بسیارند که گویند : از غزالی بیه<sup>۳</sup> دانیم ، و هیچ ندانند . جواب آن این بود که چون کسی را وصول به کمال غزالی نهاده باشند در علمی ، او را این خود براه نیاید ، و اگر آید از آن خلاص یابد بوجهی از وجوه . و شرح آن وجوه سخت متعذر بود . تو عزیز می دانم که طریق حصول کمال می خواهی که بدانی . طریقش خدمت کفشی بود و حال تورا این نیست .

۱۸۴ - اکنون ان لم یکن ابل فعز<sup>۴</sup> « و إن لم یصبها و ابل فطل<sup>۵</sup> » . چندانکه توانی طاعتی می کنی و از هر معصیتی می پرهیزی ، و بهترین طاعت تو آن بود که تقریبی کنی بدوستی از دوستان او ، تا باشد که به عنایت او روزی از این هاویه که در آنجا افتاده ای خلاص یابی . پس از آن باتو گویند :

عشقت کند هر آنچه بیاید ، تو صبر کن  
شاگرد عشق باش ، تورا او بس اوستاد

چون عمر بدین وجه گذرد باشد که کاری دیگر خود روی نماید « لعل<sup>۶</sup> الله یحدث<sup>۷</sup> بعد<sup>۸</sup> ذلك امرأ<sup>۹</sup> » آخر تعلق می کن . اما خدا را فراموش مکن ، که فراموش کردن و خود را مهمل فرو گذاشتن در هیچ حسابی نیست . مغفبت<sup>۱۰</sup> « فانسوا الله<sup>۱۱</sup> » جز<sup>۱۲</sup> « فنسیهم<sup>۱۳</sup> »

۱ - ۱۷ . شان ... فنسیهم M K / N - M 1 چه مدعیان بسیارند M / K 2 آن M - K / 3 غزالی . علمی K علم غزالی نهاده باشند M / این ... نیاید M خود آن راه نیابد K / 4 M - K . 7 فعز M فعز / البقرة 2 : 267 م / 8 هر ... پرهیز M معصیت پرهیز می کن K / 9 تو M - K / ار M حق K / 11 پس M آنگاه پس K / 12 عشقت .. کن M - K / 13 شاگرد ... را او K باشد عشق ترا خود M / 14 چون M چو K باشد که M باشد که K / دیگر خود M کند دیگری K / 15 الطلاق 65 : 1 م / آخر M - K / 16 خدا ... که K خود را M / 17 مغفبت ... فنسیهم M - K / التوبة 9 : 67 م .

نیست . وثمره « واذکرونی » جز « اذکرکم » نیست . والله تعالیٰ یجعل عواقبِ اُمورِنَا الی خیرِ .

3 ۱۸۵ - پیوسته می‌گوی : اللهم افتح بخیرِ ، واختم بخیرِ . که این دعای ابدالان است تا دانی و زبان داری . و زبان تر می‌دار علی الدوام بیدین اسم که « یا ذا الجلالِ وَاَلْاِکرامِ » که در خبر است که الظوا بیا 6  
 6 ذا الجلالِ وَاَلْاِکرامِ . اَی اَلْزَمُوا . وَاَلْسَلَامِ . وَاَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّوْا تَه عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ .



نیست NK - M / 1 - 5 وثمره . . . الاکرام NK - M / 1 البقرة 2 : 147 م /  
 واذکرونی M فاذکرکم / اذکرکم M ما ذکرکم K / 3 افتح بخیرو M - K / اختم بخیر M  
 اختم بخیرک K / 4 ابدالان K ابدال M / و زبان داری M - K / علی الدوام M - K /  
 5 الرحمن 55 : 78 ك / 5 - 7 که در . . . آله NK - M .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱۸۶ - بدان آی برادر که این عمر جوهری عظیم است و قیمت آن کسانی دانسته اند که روزو شب پاسِ آنفاسِ خود داشته اند ،  
 3 در طلبِ تعبیهٔ ازلی . و چون کسی این گوهر را صرف کند در کاری جز در سعادتِ ابدی و راحتِ سرمدی غنی عظیم بود . مصطفی - صلعم - چنین اشارت کرد که : *سَيروا سَبَقَ الْمُفْرَدُونَ* . کنایت 6  
 قرآنِ قدیم از این نکته در درونِ پرده این است که « *إذهبوا فتنجسوا من يوسف وآخيه* » .
- ۱۸۷ - این سَمَرِ نیست حاشا و کلا ! « *لقد كان في قصصهم عبرة* »  
 9 لأولي الألباب ، طلبِ این نقطه مردانی که کردند از نفسِ خود کردند که دنیا و آخرت هر دو در نفسِ آدمی معبا است . دنیا عبارت است از بیرونِ پردهٔ نفسِ و آخرت عبارت است از درونِ پردهٔ نفسِ او  
 12

۱ بسم ... الرحيم PI المکتوب الخامس والأربعون K ومنها بسم ... الرحيم L بسم...  
 الرحيم وبه نستعين M / 2 برادر PMLI دوست عزيز K / عظيم استو و PMLI است  
 عظيم قيمت و K / 3 دانسته اند PMLI دانند K / 4 در ... ازلی PMLI - K / را  
 PMLI - MLK / 5 راحت سرمدی PMLI درجات سرمدی ثمر نیابد K / بود PMLI  
 است طلب سعادت خود ناکردن جماع هر چه عظیم تر بود K / 6 کرد PMLI می کنند  
 K / 7 از این نکته MK از این نکته آن است که L آن است PI / 7 - 8 يوسف  
 12 : 49 / ك / 9 نیست PMLI است K / 9 - 10 يوسف 12 : 111 / ك / 10 نقطة PMLI  
 در نقطه K / مردانی که PMLI مردان K / 10 و 11 که PMLI - K / 11 معبا  
 PMLI میا K / 12 و آخرت ... او PMLI - K .

و بهشت در درونِ این پرده است که « ولا یدخلون الجنة حتی یلج  
 الجملُ فی سم الخیاطِ » اگر خواهی که بدانی طلب کن تا خود بکدام راه  
 3 آدمی را در آن پرده راه است . پس راه رو تافتح « أبواب السماء » بینی  
 که « و لو أن أهلَ القرى آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم » که این حدیث  
 را جز از راهِ تقوا و ایمان بدست نتوان آورد . و چون این نقطه رویِ  
 6 جمال خود بآدمی نماید خود درآموزد که چه می باید کرد .

۱۸۸ - شاگرد باش عشق تو را خود بس اوستاد ! الله الله ! هر نفسی که  
 'جز در طلبِ این حدیث خرج کنی تاوان بر تو بود . سلوک باید تا بدرونِ پرده  
 9 راه یابی ، بدانی که « قَابَ قَوْسَینِ » چه بود . راهِ مردان از اینجا  
 انجامیدن گیرد و پیش از این خود هنوز سالک در « ظلماتِ ثلاثِ » بوده است  
 « والله أنبتکم من الأرض نباتاً » می در بایست « کز زرع آخرج شطاه  
 12 فآزره » . اللهم أوزعنا شکر نعمتک . والسلام والحمد لله رب العالمین . وصلی  
 الله علی محمد وآله .

1 ولا یدخلون الجنة / K - PMLI / 1 - 2 الأعراف 7 : 40 / ک 2 که K - PMLI / 3  
 أبواب السماء PMLI آسمان / K / الأعراف 7 : 40 / ک 4 الأعراف 7 : 96 / ک / که ولو  
 PMLI ولو / K / علیهم PLI علیهم أبواب السماء MK / که این K این PMLI /  
 5 فتوات آورد و PMLI آوردت K / روی PMLI از روی K / 6 خود بآدمی  
 PMLI باز می / K / در ML را در PI را اورا K / 7 شاگرد . . . اوستاد PMLI  
 استاد تو عشق است چون آنجا برسی او خود بزبان حال با تو گوید که چون کن K /  
 8 سلوک باید K و تعرض معراج کنی PMLI تعرض از تو می بپاید که آن حدیث را نزول  
 به آسمان بیش نیست چون تو تعرض معراج کنی M / 9 النجم 53 : 9 / ک 10 از این  
 K - PMLI / ص 39 : 8 / ک / در . . . است PLI ثلاث بود اورا MK / 11 نوح  
 71 : 16 / ک / 11 - 12 الفتح 48 : 29 / ک / 12 فآزره . . . نعمتک PMLI - K / والسلام  
 M - PLKI / والحمد . . . العالمین K - PMLI / 12 - 13 وصلی . . . آله M  
 . PLKI -

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۸۹ - فَأَنْتَ الْيَوْمَ فِي الشَّهَادِ بِدَرٍ  
 8 وَمَنْ يَهْوَاكَ مِنْ شُهَدَاءِ بَدْرِ

برخاست خروشِ عاشقان از چپ و راست  
 در بتکده امروز ندانم که چه خاست  
 6 دَرِ بَتَكِدِهْ گَرَنَشَانِ مَعشوقَهْ مَا اسْت  
 أَزْ كَعْبِهْ بَهْ بَتَخَانِهْ شَدَنْ نِيزِ رَوَاسْت  
 دَرِ هَرْ لِحْظَهْ هَزَارِ هَزَارِ گُوفِهْ رَنْگِ بَرَامِيزِدْ ، نَاهَزَارِ هَزَارِ عَاشِقِ  
 9 دَلِ سُوخْتِهْ رَا گَرْدِ اَزْ جَانِ وَ دَلِ بَرَانگِيزِدْ . عَاشِقِي بَايِدْ تَاسُخْنِ عَاشِقَانِ  
 تَوَانِدْ شَنُودْ . فَا رِغَانِ رَا اَزْ اِيْنِ حَدِيثِ چِهْ خَبَرِ ؟ . نَشْنِيْدِهْ اِيْ كِهْ اَنِّ عَاشِقِ  
 چِهْ گُفْتِ دَرِ حَسْبِ حَالِ خُودِ ؟ :

12 إِذَا أَنْتَ كَمْ تَعْمِيقُ وَكَمْ تَدْرِي مَا الْهَوَى  
 فَأَنْتَ وَغَيْرُ فِي الْفَلَاقِ سَوَاءُ

1 بسم . . . الرحيم ( تصحيح برای همانند شدن نامه ها ) المكتوب السادس والاربعون K  
 بسم . . . الرحيم وبه نستعين شعر M ومن رسائله رحمه الله ۲۳ بسم . . . الرحيم / N  
 2-3 فانت . . . بدو . . . M - NK / 8 هزار هزار NM صد هزار K / 9 سوخته NK  
 خسته M / گرد NM - K / جان و دل M دو جان NK / انگيزد NM آوريد K /  
 10-11 نشنیده ای . . . گفت NM - K / در . . . خود M - NK / 13 فانت . . .  
 سواء K لکن حجراً من يابس الصخر جامداً N فكن حجراً من يابس الصخر جامداً M .



۱۹۰ - اما چون مرد از عشق بی خبر بود از نشانِ عشق  
چنین خبر دهد :

۳ إنما العشق كلفظٍ فارغٍ ما فيه معنى

کلامُ الرَّجُلِ دَلِيلٌ عَلَى كَمالِ عَقْلِهِ وَعِلْمِهِ . این شاعر باری سبجلی  
مُحکم بر خود بسته است که از عاشقی هیچ خبر ندارد ، از جلالِ ازل  
۶ بشنو که أحسن القصص است قصهٔ عشق . چرا چنین گفت ؟ زیرا که در  
قصهٔ یوسف عشق بازی هست . توجه دانی که « یحبهم » با « و یحبونه »  
چون خواهد که جماعی کند گوید : « أحسنُ القصص » ، « أهل غفلت  
۹ را از این نقطه چه خبر ؟ زلیخا صفتی و مجنون قلبی باید تا قصهٔ یوسف و  
حکایتِ زلیخا تواند شنود . بردهٔ لاری شناسد بردهٔ لوان .

عاشقان را جام می باخند می هم سنگ دِه  
۱۲ هر کسی را در نواو درخور فرهنگ دِه

زورقِ شامی بی‌آور پُر سهیل شام کن  
مشتی روایتِ مجلس را سهیل آشام کن

۱۵ ۱۹۱ - « وإذا رأوهم قالوا إن هؤلاء لضالون » ، « لقد كان في  
قصصهم ندبة لأولي الألباب » ، « إنا لنرى في ضلالٍ مبين » .

1 بی NM / 2 از NK - M / 3 چنین NM - K / 4 خبر NM باز K / 5 دهد  
MK / 6 است قصهٔ عشق NM - K / 7 هست N / 8 يوسف 12 : 3 ك / 9 لقبی K نمی  
است MK / 10 المائدة 5 : 54 م / 11 با N و M و K / 12 يوسف 12 : 3 ك / 13 لقبی K نمی  
M / 14 حکایت زلیخا N / 15 زلیخا K لیلی M / 16 تواند MK بداند N / 17 بردهٔ لاری  
شناسد بردهٔ لوان M / 18 بردهٔ لوان شناسد K - N / 19 خند N خم MK / 20 درخور  
MK / 21 در خورو N / 22 زورق . . . لصالون NM - K / 23 المطففين 83 :  
32 ك / 24 يوسف 12 : 111 ك / 25 لاولی . . . مبين NM - K / 26 يوسف  
12 : 30 ك .

- تا سخرهٔ عامو آنِ غوغا نشوی  
 8 بیزار ز کیشِ خویش عمدا نشوی  
 در مجلسِ عاشقان تو پیدا نشوی  
 9 اهلِ سلامت را بگویند که عاشقان را ملامت مکنید !  
 10 نه همی تو مرا راهِ خویش گریو برو  
 تو را سلامت بادو مرا نگسونساری  
 11 إن یکن هذا ضللاً فاطرکونی و ضلالی !

- ۱۹۲ - اگر زلیخا از این بترسیدی که « امرأة العزیز » تراورد  
 9 فتاها عن نفسه ، هرگز نامِ یوسف نبردی . لابل این طرفه تر  
 است که در عشق بجائی رسید که به زبان خویش با زنانِ مصر گفت  
 12 که : « ولقد راودته عن نفسه فاستعصم . ولئن لم یفعل ما امره  
 لیسجنن و لیکونا من الصاغیرین » لابل خود با عزیز گفت : که « الآن  
 حصحص الحق » ، انا راودته عن نفسه ، زهی عشقِ زلیخا ! از اینجا  
 15 هیچ درجهٔ دیگر نمانده است . اللهم ارزقنا هذه الدرجة . عشق از این  
 چنین بلعجبی بسیار یاد دارد . او چون زلیخا کشتگانی

1 تا K بیت تا M رابعیه تا N / 2-4 تهمت . . . بیزار . . . نشوی . در مجلس . . .  
 نشوی M در مجلس . . . نشوی K در مجلس . . . نشوی . تهمت . . . بیزار . . . نشوی N /  
 4 پیدا NK زیبا M / 5 را ملامت NK ملامت M / مکنید K چگویند بیت M می  
 کنیت N / 7 و در انگونساری NM شکیبائی K / 8 و ضلالی MK فی ضلالی N مقابله شود /  
 9-10 یوسف 12 : 30 ک / 11 با زنان مصر گفت که M گفت و از زنان مصر NK /  
 12-13 یوسف یوسف 12 : 32 ک / 13-14 یوسف 12 : 51 ک / 14 زلیخا N از زلیخا  
 M - K / از اینجا K - NM / 15 درجهٔ دیگر NM - K است / است K است اینجا NM /  
 از این M این NK / 16 چنین NK - M / یاد دارد M دارد K داند کرد N / 16 او  
 . . . کشتگان N - MK .

بسیار دارد . در حکایت است که کسی به زیارت زلیخا آمد  
و او می گفت :

چون من دو هزار عاشق اندر ماهی 8  
می کشته شود که بر نیاید آهی

۱۹۳ - ای عزیز أعزك الله بطاعته ! چه دانی که عشق چه  
کند و ازلیخا ، از این مقام که گوید : « ما جزاء من أراد بأهلك  
سوءاً إلا أن يسجن أو عذاب أليم » تا اینجا که گوید : « أنا راوده عن  
نفسه وإنه لمن الصادقين . ذلك ليعلم أنني كم أخنه بالغيب » .  
لاجرم معشوق نیز از این مقام که گوید : « هي راودتني عن نفسي »  
قدم در این مقام نهد که گوید : « وما أبرئ . نفسي إن النفس لأمارة  
بالسوء » اعتراف آورد به حیلت خود که « وهم بها زهی عشق .  
پرورش مریدان خود چنین باید داد . 12

عشق آورد به بندِ گران پایِ بخردان  
عشق اندر آورد سر گردنِ کشانِ بزیر

پس کار یحیی رسد که زلیخا گوید : مرا به سر راهِ یوسف بدارید !  
تا باشد که چشمش بر من افتد و گوید که این کیست ؟ . لا بل  
ولا بل چه نویسم ؟ :

1 بسیار دارد MK - N / کسی MK - N / 2 وار K و M زلیخا N / گفت K  
گفت بیت NM / 6 که گوید MK گوید N / 6-7 یوسف 12 : 25 ك / 7 ذلك NM  
ولكن K / لا جرم MK ان الله لا جرم N / معشوق NK معشوقه M / 7-8 یوسف  
12 : 51-52 ك / 9-10 که . . . که گوید N بگوید M گوید K / 9 یوسف 12 :  
26 ك / 10-11 یوسف 12 : 53 ك / 11 که NK - N / یوسف 12 : 24 ك / زهی NM  
آی K / 12 مریدان NK مرید از M / خود NM - K / 11-12 عشق . . . بزیر  
NM - K / 12 اندر آورد M آور می N / 14 به سر راه M بر راه NK / 16 ك  
NM - / که این M این NK / 17 ولا یل NK - M .

أول به نظر نبود فانس جانم  
وأکنون به خیر که بشنود شادانم.

- 3 ۱۹۴ - آی عزیزا پنداری که قصه یوسف و زلیخا می شنوی ،  
درینا! درینا! سودای خود می بنام . این أنت ؟ خدارا یوسف و  
زلیخا بسیارند :

6 بالله يا ظلمات القاع قلن لنا  
لئلاي من كن أم ليلي من البشر

- 9 که نه فریضت است که نامِ معشوقِ خود برد ، در لیلی و سعداو  
زینب گریزد :

لما رأيتُ الدمعَ يفضحني      ويزيدُ كرباً علي كربي  
ألقيتُ غيرك في ظنونهم      وسرت وجه الحب بالحب

- 12 ۱۹۵ - چنین بود اگر تواند ، و اگر نه از این مقام درگذرد ، و بجائی  
رسد که تمیز و عقل برخیزد او نیز می گوید :

16 کوشم که بپوشم صنایع تو از خلقت  
تا نام تو کم در دهن انجمن آید

2 بشنود شادانم NM بشنودم شادم K / 4 بنام M بنام N بناید K / این أنت N  
این آیت M - K / خدا را NK خدا در حق M / 5 بسیارند NK بسیار آورده است  
M / 8 برد N ننگوم K بگوید M / 10 کربی K کرب NM / 11 بالحب NK  
M - / 12 نه M K نتواند N / از این NM - K / که NK - N / 19 تمیز و عقل M  
تمیز عقل K عقل و تمیز N / گوید NK گوید بیت M .

هرگه که سخن گویم اگر خواهم و گرنه  
 اول سخنم نام تو اندر دهن آید

3 ای دوست! این حدیث نرسد، تو باید که درسی . رَزَقَكَ اللهُ  
 هذه الدرجة العلیا وأوصلك إلى هذه المرتبة القصوى . والسلام . والمجد  
 لله رب العالمین . وصلی الله علی محمد وآله .



2 اندر NM خود در K / 3 نرسد . . . درسی N نپرسد . . . دروسی M باند کمی  
 بتورسد K / 4 العلیا NM - K / واصلك . . . القصوى MK - N / 4 - 5 والسلام  
 . . . آله NK - M .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱۹۶ - برادرِ أجل کامل الدولة والدين أطالَ اللهُ بقاءَهُ ، وسلكَ  
 3 بِهِ سَبِيلَ السَّعَادَةِ فِي دِينِهِ وَدُنْيَاهُ . بدان که آدمی را برای  
 کاری عظیم آفریده‌اند . وعاقبتش إما سعادتی أَبَدِ خواهد بود ، وإما  
 شقاوتی سرمد . فتوایِ مصطفی - صلعم - چنین است که إنکم  
 6 خُلِقْتُمْ لِلْأَبَدِ وَإِنَّمَا تَنْتَقِلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ . والقبرُ إمّا روضةٌ  
 من ریاضِ الجنَّةِ أو حُفْرَةٌ من حُفْرِ النَّیْرانِ . وإین سعادتی و شقاوتی  
 ثمره کردی تو خواهد بود ؛ « کلُّ نفسٍ بما کَسَبَتْ رَهِینَةٌ ، إن کان  
 9 خیراً فخیراً ، وإن کان شراً فشرّاً » .

- ۱۹۷ - وچنانکه دانند که در دنیا صِحَّتو مرضِ بَدَنِ دوحالت  
 است که ثمره غذایِ ناموافقو ادویة موافق بود ، بدانند که مرضو  
 12 شفاویِ دل دو حالت است که یکی را سعادت گویندو دیگری را شقاوت ،

۱ بسم . . . الرحيم I الكتب السابع والاربعون K بسم . . . الرحيم و به نستعين M  
 ومن رسائله ۴ رحمه الله بسم . . . الرحيم P - N / 2 برادر PI هذه رسالة أرسلها الى  
 كامل الدولة K - NM / 2-3 أجل . . . دنياه N - PMKI / 4 وعاقبتش  
 N - PMKI / 5 چنین PNMKI چنان K / 6 للأبد K - PNMI / 7 الجنة  
 PMKI الجنان N / 8 کرد PNMKI کردار K / المدثر 74 : 38 ك / كان PMI  
 NK - / 9 كان PMI - NK / 10 حالت PMI حال N / 11 ادوية PMI  
 N - / بدان NM بدان PKI / 12 دو حالت است که NM حاکی است PI نو K -  
 را سعادت . . . دیگر را PI را سعادت . . . یکی را M سعادت و یکی را K .

\* \* \* نامه هفتاد و هفتم . P 59 . N 45 . M 75 . K 47 a . I 47 \* \* \*

و مرضِ دلّ از حرکاتِ مَدمومِ خیزد که آنرا معاصی و فضولِ مباحات  
 گویند که « کَلَّا بَلْ رَانَ عَلٰی قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ » و صِحَّتِ  
 3 دلّ از حرکاتِ محمودِ محمودِ خیزد که آنرا طاعات گویند ، و تفصیلِ این  
 حرکاتِ محمودِ و مَدمومِ در قرآن بیان کرده‌اند . لا جرم « وَنُزِّلُ  
 مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ » کرا بود ؟ این « لِّلْمُؤْمِنِينَ »  
 4 در حقّ کی بود ؟ در حقّ دیگران چه بود ؟ « وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا »  
 « قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ  
 وَقُرْءَانٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى » .

9 ۱۹۸ - و این حرکات را تبدیل کردن ممکن است مسأله‌ای که آدمی  
 در آن سرایِ فانی باشد . اینک شنبه‌ای که در توبه گشاده است ،  
 تا به وقتِ مرگ که چون جان به غیر غره رسد این در در بندند ، این بود .  
 12 اگر طالبِ سعادتِ با خود بیندیش ، و نفسِ خود را گو : که من  
 در دارِ دنیا قرب پنجاه سال بزیستم ، و پنجاه دیگر زنده گیر ، از  
 هر صد سال این همه سعی بکردم و می‌کنم ، از بهر ابدالآباد آخر  
 15 صد يكِ این سعی ببايد بود . عجباً لِمَنْ أَيْقَنَ بِالموتِ كَيْفَ يَفْرَحُ ؟  
 در زبور داود - صلعم - خوانده‌ام . اگر می‌دانی که مرگ ضرورت

1- 2 مباحات گویند N M گویند و مباحات K میان مناجات P I / 2 المطففين 83 : 14  
 3 / طاعات P N I طاعت M K / گویند P N M I خوانند K / این P M K I - N / 4  
 کرده اند P N L کرده است M کردند K / 4 - 5 الاسراء 17 : 83 / 5 کرا بود این  
 P M K I - N / المؤمنین P M I - N K / 6 در حقّ کی بود P N M I - K / الاسراء  
 17 : 83 / 7 - 8 فصلا 41 : 44 / 10 باشد K است P N M I / اینك P M I این  
 P N K / 11 كه K و P N I - M / غره P N M I غرقاب K / در در M K در به P I  
 در N / 12 خود P N M I خویشتن K / بیندیش P M I و اندیش N K / و نفس P K M I  
 - N / 13 دار NM - P K I / قرب K قریب M قدر P I - N / دیگر NM K سال دیگر  
 P I / زنده گیر M زنده گر P I زیسته گیر N زنده باشم K / 15 يك P N M I یکی از  
 K / بود P M K I - N / 16 خوانده‌ام P N M I است که K .

- است ؛ خود را خوابِ خرگوش مده ! و پنبه از گوش برگیر !  
چنانکه آزاد مردان کردند . هان ! هان ! مگذار که ملك موت  
بدست بی مساعی خود بگیرد ، و تو می گویی : آخرني سنة أو شهراً  
3 أو يوماً أو ساعة أو نفساً . و از جناب عزت با تو می گویند : هیهات !  
فنیّت السنون والشهور والایام والساعات والأنفاس . « أو لم نعمیرکم  
6 ما يتذكر فيه من تذكر وجاءكم النذير » ، الحذر الکريم یخرج من  
الدنيا قبل أن یخرج منها .

- ۱۹۹ - هر که بویگر صفت بود ، که من اراد آن بینظرَ إلى  
میت یشی علی وجه الأرض فلیتظرَ إلى أبي بکر ، چون ملك موت جان  
9 ازوی طلب کند گوید : دیر آمدی ! و طال حبسی ودق عظمی واشتد  
شوقی . دل خواستن تو بین و جان دادن من . حذیفة بن الیمان به وقت مرگ  
می گفت : حبیب عاجلني ما فانه ، لا أفلح من ندم . بلال حبشی در وقت  
12 مرگ می گفت : و اطرباه اغداً نلقى الأحبة ، محمداً وحزبه . و علی بو طالب  
به وقت مرگ می گفت ، چون ابن ملجم او را کارد زد : « فزت ورب  
15 الکعبة » . مردان به وقت مرگ این بیت را تسبیح کنند که :

ما کأرکِ خویش با تو بردیم به سر

دست افشانان برون گریزیم ز در

۱ برگیر PNM I بیرون کن K / 2 مگذار K بگذار NM بگذار P I / 3 خود  
PNMI - K / 4 عزت NMK تعالی P I / 5 - 6 الفاطر 35 : 37 ك / 6 الحذر الکريم  
PNMI - K / 9 دیر آمدی و PNM I - K / 11 دل . . . من N جان . . . من  
PNMI - K / 11 - 14 بوقت . . . چون NMK لما ضرب به P I / 12 حبیب . . .  
فلح M حبیب جا علی فانه لا فلح M حبه جاء علی فانه لا افلح N / 13 غداً . . . حزبه NM  
PNMI - K / 14 بوقت مرگ می M - NK / چون . . . کارد زد N لما ضرب به ابن ملجم M K I  
P / 15 مرگ این بیت را N مرگ K مرگ این M این P I / کنند NM می گفتند K  
کردند I کردند بیت P / 16 کأرک NMK کار که P I / 17 دست . . . زدر N دست  
افشانان برون گرم را هک در M دست افشانان برون گرم را هک در P I - K .



- ۲۰۰ - لا راحةَ لِلْمُؤْمِنِ مِنْ دُونِ لِقَاءِ رَبِّهِ . وَالْمَوْتُ مُوعَدُ الْلِقَاءِ .  
والموتُ تحفةٌ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ . جهودان گفتند : ما خدا را دوست داریم حق  
۳ تعالی گفت : که اگر چنین است که مرا دوست دارید ، پس چرا مرگ را  
دشمن دارید ؟ « قل يا أيها الذين هادوا إن زعمتم أنكم أولياءُ الله  
مِن دُونِ النَّاسِ فتمنّوا الموتَ إن كنتم صادقين » پس در معرضِ ذم  
۶ ایشان می گوید : « ولا يتمنّونّه أبداً بما قدّمت أیدیهم » بدان عمل که  
ایشان کردند مرگ را چون آرزو کنند ، لابل « ولتجدنهم أحرص  
الناس علی حیاةٍ » ملکِ موت درپیشِ خلیل - صلعم - رفت و جان  
۸ خواست . ابراهیم گفت : هل رأیتَ خلیلاً یُمیت خلیله ؟ حق تعالی گفت ،  
یا ملکِ موت : وازو بگو : وهل رأیتَ خلیلاً یکره لِقَاءَ خلیله ؟ مدبران  
از آن ، مرگ را دشمن دارند که دنیا معشوقِ ایشان است . پشت بر دنیا کردن  
۱۲ ایشان را سخت آید . لا بُدّ که فراقِ معشوقِ صعب بود .

- ۲۰۱ - یا محمدُ أحبّ ما أحببت فانّک مفارقُهُ . مردان از آن  
مرگ را دوست دارند که به دنیا گرفتار بوده اند ، تا درحقِ ایشان سجن  
۱۵ گشته است ، و دوستِ ایشان در درونِ پرده است ، و چندین سال در سماع  
این بیت بوده اند :

۱ راحة NMK رقة PI / للمؤمن NMK للمؤمنين PI / موعده N موعده PMI  
عند K / 2 والموت N الموت PMI - K / لكل MK كل PNI / 3 که مرا  
دوست دارید K - PNMI / را PI - NMK / 4 - 5 الجمعة 62 : 6 م / 6 الجمعة 62 : 7  
م / بدان NK این M بدین PI / 7 بل PMKI بل چه N / 7 - 8 البقرة 2 : 96 م / 9  
خواست PMKI در خواست کرد N / ابراهیم K - PNMI / 10 وازو N بدو K باری  
PI با او M / 11 را PI - NMK / پشت بر MK ترك PN بر I / 12 لا بد NK  
لا بل PMI / معشوق PMKI المحبوب M / بود N - PMKI / 13 ما PMKI من  
N / أحببت NMK أحببت PI / 14 دارند PNMI ندارند K / به PMKI از  
M / گرفتار N متبرم PMKI / بوده PNMI نگشته K / K - PNMI / سجن N  
سختی PMI مرگ سخت K / 15 در سماع PMKI اندر سماع N .

تا بندِ زمانه را خرد نگشاید

وَصَلِّ مَنْ وَتُنَا! فَرَاهِم نَائِد

8

تا رای تو از بهانه بیرون آید

جانی دِگرو جهاتِ دیگر باید

۲۰۲ - به مرگ بند اجل از پای آن مرغِ قفصی برگیرند، چه کند

- 6 که الرَّفِيقُ الْأَعْلَى وَالشَّرْبُ الْأَصْفَى وَالكَأْسُ الْأَوْفَى وَالْمَيْشُ الْأَهْنَى ،  
 8 اختیار نکند، اگر « يَجِبُهُمْ وَيُحِبُّونَهُ » درست است؟ عاشقی دیدی هرگز  
 که دیدارِ دوستِ خود را کاره بود؟ لا بَلَّ که جان بدهد در طلبش ،  
 9 اگر بود ، چرا يَكُ چندی سعی نکنی تا معرفت و محبت و آنسو و  
 شوق حاصل کنی؟ که صفاتِ باقی با تو در گورو قیامت این خواهد بود ،  
 که « وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلًا » مال و  
 12 زن و فرزندی به چه کار آید؟ « الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا » ،  
 « إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ » ، « يَوْمَ لَا  
 يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ » .

۲۰۳ - سلامتِ دل طلب کن که حبُّ الدُّنْيَا وَالْإِقْبَالُ عَلَى طَلِبِهَا

- 15 رَأْسُ الْأَمْرَاضِ ، لا بَلَّ که سم قاتل است ، چه جای این است که  
 می رود ، ولیکن باخلسق سُخْنُ بِي مَسَاعَتْ نمی توان گفت  
 18 به یکبارگی « وَلَوْ كُنْتَ فِظًا غَلِيظًا الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ » یا محمد

4 جانی NMK جان PI / 5 به مرگ NK مرگه که PMKI / 5-6 کند که  
 PNMI گوید K / 6 الشرب . . . الميش PMKI الميش . . . الشرب N /  
 7 المائدة 5 : 54 م / است PNKI آید M / عاشقی PMKI عاشقی را N / 8 بل که  
 PMKI بل NK / 9 چرا PNMI جزای K / 10 باقی با تو . . . قیامت NMK باقی  
 . . . قیامت با تو PI / 11 الكهف 18 : 46 ك / 12 الكهف 18 : 46 ك / 13 التناين  
 64 : 14 م / 13-14 الشراء 26 : 88 ك / 16 بل که K بل هو PI بل NM / قاتل  
 است NMK قاتل PI / 17 می رود NMK برود PI / سخن PNML سخن K /  
 18 به یکبارگی PKMI - N / آل عمران 3 : 159 م .

« و اخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين » تا آن دردهند . پس صحصام بی مساحت برکش و نیدا درده که « إن الله لغني عن العالمين » ، « وأنذر عشيرتك الاقربين » آنها که به کمال تو نزدیک ترند ، با ایشان به هیچ گونه نرمی به کار مدار ! « وأنذر به الذين يخافون أن يحشروا إلى ربهم » ، « بلغ ما انزل إليك من ربك وإن لم تفعل فما بلغت رسالته » .

8 ۲۰۴ - تاکی گوئی « إن ربك لذو مغفرة » ؟ « وذو عقاب أليم » گو ! تاکی گوئی « إنه لغفور رحيم » ؟ « سريع العقاب » گو ! تاکی « غافر الذنب وقابل التوب » گوئی ؟ « شديد العقاب » گو ! ما 9 گفتیم : « نبيء عبادي أني أنا الغفور الرحيم » وهم ما گفتیم : « وان عذابي هو العذاب الاليم » ، « ان ربك لذو مغفرة وذو عقاب أليم » ، « إن أخذه أليم شديد » ، « إن بطش ربك لشديد » ، 12 « يوم نبطش البطشة الكبرى إنا منتقمون » ، « والله عزيز ذو انتقام » درگاه عزت و استغناي مارا از این مشتی مدبران چه در می باید ؟ با

۱ الشعراء 26 : 215 ك / لمن اتبعك من المؤمنين N و اخفض جناحك من الذل K للمؤمنين  
 2 / M - P I و نيدا P N M L - K / العنكبوت 29 : 6 م / 2 - 3 الشعراء 26 : 214 ك /  
 3 كمال P M K I كار N / به هيچ P M K I هيچ N / 4 الانعام 6 : 51 ك /  
 5 المائة 5 : 67 م / 5 - 6 من . . . گوئی P N M I - K / 6 ان . . . مغفرة M K  
 ان . . . مغفرة نه چنين گوئی P I - N / 6 - 7 فصلت 41 : 43 ك / 6 - 7 وذو  
 عقاب أليم N M و عقاب أليم P I - K / 7 گو تاکی گوئی M تاکی از اينكه P I - N K /  
 الانعام 6 : 165 ك / الانعام 6 : 165 ك / 8 الغافر 40 : 3 ك / الغافر 40 : 3 ك / غافر  
 P N K I غفار الذنوب و غافر M / گوئی P K I - N M / گو P I - N M K / 9 الحجر  
 15 : 49 ك / 10 الحجر 15 : 50 ك / 10 - 11 فصلت 41 : 43 ك / 11 هود 11 : 102 ك / البروج  
 85 : 12 ك / 12 الدخان 44 : 16 ك / آل عمران 3 : 4 م / 13 درگاه P M K I نه  
 درگاه N / و استغناي N M استغفار P I مارار استغناي K / مشتی P N M I - K / چه  
 درمی باید P M I می در باید K می در ربايد N .

- تو می گویم یا محمد! « ولئن شئنا لنذهبن بالذی أوحینا إلیک » به قاضی ام بری با ایشان هم از این گویی تاکی؟ از شیر لطف خوردن تاکی؟
- ۲۰۵ - کودک تا به وقت معلوم هر چه کند از او محتمل بود و مادرو پدرش بدان اغضا کنند. اگر بعد هفت سالگی از آن حرکتی کند که دریک سالگی کردی، چه گویی شفقت چه اقتضا کند؟ اغضا و تغافل اقتضا کند؟ حاشا و کلا! ایها الکرام الکاتبون! بنده چون به چهل سال رسد سخنی ها گیرید که «بلغ اشدّه واستوی». ما گفته ایم که الله أرحمُ بعباده من الوالدة الشفیقة بولدها، وأنا أرحمُ الرّاحین. ولیکن عین شفقت است در مادرو پدر که کودک خود را حجات کنند. و چون معلم کودک را بزند آن عین شفقت بود نه بی شفقتی، اگر چه کودک چنان گمان برد.
- ۲۰۶ - یا سیّد الأوّلین و الآخرین یا خلق بگو! که اگر دوزخ نیافریدی خلق مرا نپرستیدندی، و از معاصی و اوصاف رذایل دست بنداشتندی، و از أسفل السافلین به أعلى علیین نیامدندی دوزخ که آفریدم از کمال لطف و رحمت آفریدم: إن الله خلق جهنم من فضله ورحمته. إن لله سوطاً یسوق به عباده إلى الجنة وهو جهنم. ونباید که چیزی

۱ یا محمد PMKI-N / الامراء 17 : 86 ک / 2 با ایشان PMI وازیشان K وایشان N / هم از این گویی PMI هم این گو N چنین گوئی K / شیر لطف N لطف شیر PMKI / خوردهن تاکی NMK خوردن PI / 3 کودک PMI کودکی NK / وقت MK وقتی N وقتی PI / محتمل بود PNKI تحمل برند M / مادرو PMKI مادرش در N / 4 پدرش PNKI پدر M / اغضا PNMI اصفا K / اگر PNMI لیکن اگر K / هفت سالگی NK از هفت سال M هفت سال PI / از آن PNMI - K / 5 که PNMI که آن حرکت K / یک PKMI در N / کردی PNMI کرده باشد K / شفقت چه PNMI - K / اغضا PNMI - K / 6 اقتضا کند PNMI - K / ایها ... الکاتبون PNMI - K / 7 سال PNMI - PI / سخنی ها گیرند NMK سخن ها گوید PI / الفصص 28 : 14 ک / 9 در MK از PI - N / خود MK خرد PI - N / 10 و چون PNMI چون K / کودکی PMI کودک NK / نه بی PNMI - K / 11 شفقتی N شفقتی بود M شفقتی است PI - K / 12 بگو که PNMI - K / 13 نیافریدی PNMI نیافریده بودی K / روصاف رذایل PNMI - K / 14 علیین NMK - PI / 15 آفریدم ... رحمته PNMI - PI / 16 ان لله N وجمعلها MK - PI / وهو جهنم PMKI - N .

که صلاح نبود نوشته شود ، که این سر قدر است ، و مصطفا - صلعم -  
 چنین گفت : إذا ذكر القدر فأمسكوا . والقدرُ سرُّ الله فلا تفشوهُ  
 3 خضر نبی بنا بر سر قدر کاری می کرد و موسی با جلالش طاقت آن نمی  
 داشت تا گفت : « هذا فراق بيني وبينك » چون موسی طاقت  
 ندارد ، که را زهره بود که این تَطْلُع کند ؟ این طمع را به جناب  
 6 ازل راه ندادند .

۲۰۷ - جنید چنین گفت : طلبناه في الصفا فوجدناه في الكدورة .  
 عشق تو در پوشش طمع است ، و صحرای وصال پاك از طمع است .  
 9 و دعوی را در او بازار نیست .

عزّ واصل او زحُسن روی او آواز داد :

کی مسلمانان کسی را نزد او مقدار نیست

عجبا از این حدیث :

عشاق واصل تو چه به کوبت گذر کنند

نعت جلال قهر تو گوید که : الحذر !

15 دل خوش دار !

بودنیا بود ! مارا با چراو چون چه کار ؟

خیز تا خاک رضا را بر چراو چون کنیم

18 ع : سلام علی الدارین إن كنت راضياً .

عشق آر نمدی کشد سمرقندی

زان جانب عالم از پس دیواری

1 مصطفا PMKI سید N / 3 خضر NMK حضرت PI / نبی بنا M النبی  
 K بنا N - PI / بر ... موسی PI - NMK / بر N به MK / نمی PMI نه NK / 4  
 الکهف 18 : 78 / 5 زهره PNMI زهره آن K / تطلع PKMI طمع N / این  
 PNMI - K / 7 چنین PI - NMK / 10 - 12 عز ... حدیث PI - NMK /  
 15 دار MKI دار بیت N دار شعر P / 19 - 20 عشق ... دیواری KI - N  
 . / PM

ع : من در خوابم یا تو غلط کردی راه ؟ ع : چون فتادی بمن ومن بتو چون افتادم ؟ جانم فرو گرفت !

- 3 دَر کویِ خرابات بسی رندانند  
کایشان کتبِ وفا زِ برِ خوانند  
لیکن چو نهادِ مکر ، خود می‌دانند  
6 دامن زجفاو از وفا بفشانند

- ۲۰۸ - « أفامنوا مکرَ الله ؟ » شیخون قدرَ خود ندیده‌اند ، معذورتند . در مکتبِ إبلیس يك نفس نبوده‌اند ، حدیثِ مردان با کودکان چون توان گفت ؟ . أنا فی وادی وأنت فی وادی ، الناس فی غفلاتهم والدُّبُّ یُرْقِصُ فی الجبَلِ . در قرآنِ قدیم نگر که حدیثِ مردان در پردهٔ حروف چون می‌گوید ، تا تا عجرمان آنجا راه نبرند ، نشنیده‌ای ؟ بلی شنیده‌ای ، ولیکن نه از او ، از راهِ عادت « طسم ، الم ، چه می‌شنوی ؟ واللهِ العظیمِ الَّذی لا إلهَ إلاَّ هوَا که همهٔ اَسرار برصحرانهادند در این حروف . اگر نه چنین است « ما فرطنا فی الكتابِ مِن شیءٍ ، چه بود ؟ »
- 12  
15

- ۲۰۹ - هیل تا بیدرتند پُوستینم همه پاک  
از بهر تو ای یار عیارو چالاک  
18 در عشقِ یگانه باش ، از خلق چه باک ؟  
معشوقه توراو برسرِ عالم خاک

1 - 15 ع : من . . . چه بود K - P N M I ( از اینجا تا پایان نامه در نسخهٔ K 47 نیست و بجای آن در آن نسخه بندهای ۵۱۸ تا ۵۲۱ که در ج ۱ ص ۳۱۱ - ۳۱۲ چاپ شده است دیده می‌شود ) / 1 بمن P I - N M / 2 گرفت M گرفتند P I / 4 - 5 کایشان . . . می‌دانند P I - N M / 6 جفا P M I صفا N / بفشانند N M افشانند P I / 7 الأعراف 7 : 99 ك / شیخون N شی چو M شی چوت P I / خود P I - N M / 8 مکتب N کتاب P M I / 9 چون توان M چون شاید N نتوان P I / غفلاتهم P M I هوساتهم N / 11 گوید P M I کند N / آنجا N M اینجا P I / 12 بلی شنیده‌ای M - P I / 13 نهادند P M I نهاده اند N / 14 - 15 الانعام 6 : 38 ك / 16 - 19 هل . . . خاک K - P M I / 18 در . . . باک P I - M / 19 تورای M نژاد P I .

« وَلَا يَخَافُونَ كَلِمَةَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » ع : باز رنگانی به بددلی نتوان کرد .  
 ع : تَرَضِينَا بِقِسْمِ اللَّهِ فِينَا . « وَكَلَّمْتُمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ » اللَّهُمَّ لَا  
 تَجْعَلْهُ وَبِالْأَعْلَى وَعَلَى مَنْ يُطَالِعُهُ وَأَنْفَعْنِي وَإِيَّاهُمْ بِهِ . يَا مَنْ لَا يَخْفَى  
 عَلَيْهِ خَافِيَةٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ . وَالسَّلَامُ . وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ  
 وَصَلَوَاتُهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ الطَّاهِرِينَ الطَّاهِرِينَ .



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۲۱۰ - آی برادر عزیز! اَطالَ اللهُ بِقَاكَ وَيَسِّرْ لَكَ الْوُصُولَ إِلَى السَّعَادَةِ الْقُصْوَى . بدانکه دوش که شبِ آدینه بود ، چهاردهمِ ماهِ 8 شوال ، درحقیق تو تهدیدی عظیم می دیدم ، که از آن سختِ بتَسریدم . والحوافُ فی المنام تعبیره الأمن . یقین دان که خدای تعالی از تو خواهد پرسید که شبایتَ فیمَ اَبَلَّیتَ ؟ وُعمرکَ فیمَ اَفْنَّیتَ ؟ وما لَکَ مِن اَبْنٍ اکتسبتَ ؟ وفیمَ اَنفقتَ ؟ .

- ۲۱۱ - پنجاه سال کم یا بیش از عمر تو رفت . از طلبُ العلمِ فریضةٌ علی کلِّ مسلمٍ ومُسلِمةٍ چه خبر داری ؟ اَطلبوا العلمَ وَکُو بالصَّیْنِ ، با تو 9 گفتند ، « لا تُفَرِّتْکُم الحیاةُ الدنیا » . تو از بهر دنیا سعی می کنی ، چنین می پنداری که تورا گفته اند: اَطلبوا الدنیا وَکُو بالصَّیْنِ ، حاشا وکلا! اگر 12 با تو گویند شنیده بودی که طلبُ العلمِ فریضةٌ علی کلِّ مسلمٍ ، چرا طلب نکردی ؟ چه جواب داری ؟ آخر چون عملِ بی علم ممکن

---

1 . . . . . الرحیم P I المکتوب الثامن والأربعون K بسم . . . . . الرحیم به نستعین M  
ومن رسائله ۴۷ وجه الله بسم . . . . . الرحیم / N - 2 - 3 ای . . . . . القصوى P M K I - N /  
3 - 4 دوش . . . . . حق P M I دوشنبه شب N دوش K / 3 آدینه M شنبه P I / 5 تعبیره  
N M تمبیر K من تعبیره P I / از نو N K تورا P M I / 8 نو P M I - N K / 9 رملة  
P M I - N M / 9 - 13 اطلبوا . . . . . ممکن P M K I - N / 10 لقمان 31 : 33 ك /  
چنین می P M K - P I / 12 علی کل مسلم P M I - K / 13 داری P M I دهی K / بی  
P M I بلا K .



نیست و سود ندارد، و وصول به حق جز به عمل نیست، لا محاله طلبِ علم فریضه بود. هیچ دانی که کدام علم است؟

۳ ۲۱۲ - بدانکه هرچه آدمی کند از عمل دو قسم است، قسمی سببِ قربت است بخدای تعالی، و قسمی سببِ بُعد است از او. و علم بدین هر دو قسم فرض است. که تا ندانی، چون صورت بندد که عمل کنی؟ این را اعمالِ جوارح خوانند. و هرچه ممکن بود که دل تو بدان متصف بود از اوصاف هم دو قسم بود، قسمی صفاتِ مقرب بود إلى الله و دیگر قسمی صفاتِ مبعد بود عن الله تعالی. و علم بدین صفاتِ مُسعد و مُهلك فرضِ عین است در حق هر آدمی. چون با تو گویند: شَبَابَكَ قِيمَ اَبْلِيَّتٍ طَلَبِ عِلْمٍ چرا نکردی؟ تو گویی: از خدمتِ مخلوق و طلبِ دنیا و شهوتِ فانی نمی‌پرداختم. اگر این عذر مقبول بود مرحبا.

۱۵ ۲۱۳ - تا کی آن نویسم که تو را به کار نیاید؟ اهمِ مهماتِ تو و همه آدمیان این است که در این مکتوب نوشتم بِلا مُسَاعَدَةٍ وَلَا مُدَاهَنَةٍ، یا دیگر و فراموش مسکن! یاد گرفتن آن بود که طلبِ این کار کنی و فراموش کردن آن بود که کار را مهمل فروگذاری «وَإِذَا تَنَتَلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا، وَلَسَى مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا، كَأَنَّ فِي

۱ - ۲ نیست... هیچ PMKI - N / ۱ و وصول PM1 وصول K / به حق  
 K - PM1 / عمل PM1 علم K / ۲ کدام علم NMK کدام عمل P1 / ۳ عمل PNMI  
 علم K / ۴ قربت NK قرب PM1 / بعد است PNKI بعد M / ۵ که تا بدانی P1 که  
 تا ندانی M که اگر این علم ندانی N تا بدانی K / ۶ - ۷ این ... از PMKI - N / ۷  
 منصف بود PM1 موصوف گردد K / ۸ دیگر PN1 - MK / بدین PNMI نیز بدین  
 K / ۹ مسعد و مهلك NK مبعد و مسعد PM1 / است PMKI بود N / هر NK -  
 PM1 / ۱۰ گویند PNMI گوید K / ابلیت PNKI ابلیت M / ۱۱ مخلوق PMKI  
 مخلوقات N / ۱۳ کی PM1 - NK / تو و PMKI - N / ۱۴ همه NM آن همه K همه  
 تو و همه P1 / نوشتم PNMI نویسم K / ۱۶ این PNMI - K / کردن PMKI تا  
 کردن N / را مهمل NK مهمل M مهمل را P1 / گذاری PMKI نگذاری N / ۱۷  
 لسان 31 : 7 ل.

أذُنَيْهِ وَقَرَأَ ، لَا جَرَمَ « فَبَشِّرْهُ بِعَذَابِ أَلِيمٍ » چرا؟ زیرا که  
 « قَالِيَوْمَ تَنْسَأَمُ كَمَا تَسْبِتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا » . تو که خود را فراموش  
 کنی ، کسی تو را یاد خواهد کرد ؟ .

3

۲۱۴ - بشنووی مساحت بشنو! کلّ امری، مجزی بعمله . اگر  
 هسایه تو نان خورد تورا گرسنگی زایل شود؟ یا اگر فرزند تو داروی  
 مسهل خورد تورا اسهال کند؟ هیهات! از ظنون کاذبه برخیز! که  
 « إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا » و بیشتر خَلق را جز ظنی ،  
 خطا یا صواب ، حاصلی نیست . و خطاهُ الظنِّ و صوابه قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ  
 باورت نبود که ظن اگرچه صواب بود بکار نیاید؟ یقین باید ، از  
 قرآن بشنو که « وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا » کافران گفتند :  
 « لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ » این راست است ، ولیکن می گوید :  
 « مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ » پس می گوید « إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ » ای  
 یکذبون . و این که « لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ » دروغ نیست ، ولیکن  
 چون نه از یقین گویند ، برابر بود با ظنِ خطا .

۲۱۵ - جایی دیگر مفصلتر از این در قرآن دراست ، گوش دار!   
 « سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا: لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا » این سخن راست  
 است ، ولیکن در عقیبش می گوید : « كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن

۱ لقمان 31 : 7 / 2 الجاثية 35 : 4 / تو که خود PI نو خود NM چون تو ری  
 / K 3 / PMKI آورد N / 4 بشنو و PMKI بشنو N / بشنو PMKI - N / بعمله  
 NMI عمله ان خیراً فغیروان شرأ فشر K / 5 نو نان PNMI نان K / تورا PNMI  
 6 / NM - PKI مسهل NMK اسهال  
 7 یونس 10 : 36 / 7 - 8 جز . . . صواب PMKI در ظن خطا و صواب  
 چیزی N / 8 یا PMKI حاصل K / 9 حاصلی K حاصل PNMI / و صوابه PNMI - K /  
 بود NMK باشد PI / باید PNMI - K / 10 النساء 4 : 122 / م / 11 - 13 الزخرف  
 43 : 20 / 14 نه از یقین گویند PMKI از یقین نگویند N / بود PNMI - K / خطا  
 NM و خطا KI و خطا باشد P / 15 دراست K می گوید PNMI - N / 16 سيقول  
 ( القرآن ) وقال PNMKI / 16 و 17 الأنعام 6 : 148 /

۳ قبلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَآسَنَا . قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا ؟  
 ۳ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تُخْرِصُونَ ، یعنی که صدق در آن  
 قول بود که از یقین گویند ، چون از ظن گویند کذب بود .

۲۱۶ - زینهار ! زینهار ! بعد از این بیان به کمال اگر تقصیر کنی  
 نامعدوری نامعدوری ! « ومن أظلمُ ممن ذكّرَ بآياتِ ربِّهِ ثمَّ  
 ۶ أَعْرَضَ عَنْهَا » . طلبِ علمِ اَهمِّ مهمّاتِ کن ! و در طلبِ مردباش تا  
 به مقصود رسی ، و اگر همه يك قدم بود که بچند تمام برگیری تورا  
 کفایت بود که و لَمْ تَقَالُ ذرّةً مِنْ صَاحِبِ تَقْوَى وَيَقِينِ أَعْظَمُ عِنْدَ  
 ۹ اللّهِ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ مِنْ الجَاهِلِ . عالم باش و علم طلب کن !  
 که اوّل فرض بر آدمی علم است ، پس عمل . علم آن است که بدانی  
 که رضای او در چیست ، و سخط او در چیست . چون بدانی عالم  
 ۱۲ باشی ، نه چون بخوانی یا شنوی ! اگر کسی قرآن بخواند یا بشنود  
 عالم نبود به قرآن إلا که بداند .

۲۱۷ - چون این علم دانسته باشی ، قلیلُ العملِ ممّه كثيرٌ عند  
 ۱۵ اللّهِ . يا عليُّ أَخْلِصْ فِي العَمَلِ يُجْزِكَ القَلْبِيسُ . إخلاصِ تو در عمل  
 آنکه صورت بندد که به تحقیق بدانی . و اگر چنین نبود و بی علم  
 جان کنی ، كثيرُ العملِ قلیلُ بود . و اگر نه خود ، وَالْمِیَاذُ بِاللّهِ  
 « وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا » شنیده‌ای

۱ - 2 الانعام 6 : 148 / ك / 2 که PMI - NK / 3 گویند PNMI دانند K / 5 تا  
 معذوری PKI - NM / 5 - 6 السجدة 32 : 22 / ك / 5 - 6 ثم اعرض PNMI فاعرض MK /  
 الکهف 18 : 57 / ك / 6 علم PNMI - K / مود NMK مردی PI / 7 قام K - I  
 PNM / 8 بود که K بود PI است که M است N / 9 عالم باش K - PNMI / 10  
 آدمی علم PKI آدمیان علم M آدمیان N / 11 که PNMI - K / رضای او NM  
 رضا K رضای خدا تعالی PI / سخط او در NMK سخط او از PI / 12 اگر PMKI  
 که اگر N / 14 ممّه NK مع العلم PI مع القلم M / 15 في PMI - NK / يجزك  
 PMKI يكفیک N ) 16 نبود PNMI نبودی K / وبی PMKI بی N / 17 قلیل  
 PNMI بلا علم قلیل K / بود N نبودی K - PMI / خود PMI - NK / 18 الفرقان  
 . / 25 : 33 ك / .

ولیکن صَوَلتَش ندیده‌ای. شیر شنیده‌ای ولیکن صورتش ندیده‌ای. نام شیر شنیدن دیگر بود و صورت او را دیدن دیگر.

- ۳ - ۲۱۸ - نپندارم که اگر صورت « و قدمنا إلى ما عملوا من عملٍ فَجعلناهُ هَبَاءٍ مَنْثُوراً » چنانکه هست بینی خوش توانی خفتن! چون قرآن خواندن دیگر است و قرآن دیدن دیگر. لا جرم در حق قرآن خوانان چنین فتوا دهد، که رَبُّ نَالٍ لِلْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ. ۶  
چون قرآن خوان به حقیقت قرآن دان بود و قرآن بین که « يَتْلُوهُ حَقًّا تِلَاوَةً ». حسن بصری از این قوم چنین خبر دهد که قرآن خوانند و نمینند که وَاللَّهِ مَا أَصْبَحَ عَبْدٌ يَتْلُو هَذَا الْقُرْآنَ إِلَّا طَالَ حَزْنُهُ وَهَمُّهُ وَقَلَّ سُرُورُهُ وَفَرَحُهُ. به زبان مَلُوثٌ بِالْوَانِ گناه قرآن نتوان خواند. و به گوش مَلُوثٌ به هزار هزار مَعْصِيَتِ قرآن نتوان شنید. ۹  
وَفِي الصَّيْفِ ضَمِيَتِ اللَّيْنُ. ۱۲

لب را به لب آب برو پاک بشو  
آن لب چکم، بوی کسان آید ازو

- ۱۵ - ۲۱۹ - تو که « وَلَا يَفْتَبُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا خَوَانِي وَغِيْبَتِ كُنِي ندانی که از این آیت جز لعنت نصیب تو نیست؟ « وَلَا تَجَسَّوْا » خوانی و تجسس کنی، این چون بود؟ « أِبَاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ

۱ لیکن K - P N M I / شیر . . . ندیده‌ای N M K - P I / صورتش ندیده‌ای P ندیده‌ای صورتش I / نام شیر P M K I پانه N / ۲ صورت او را دیدن M صورت او دیدن P I صورت او N صوتش دیدن K / ۳ نپندارم M پندارم P N K I / ۳ - ۴ الفرقان 25 : 33 ك / ۴ بینی P N M I بینی K / خفتن K - P N M I / ۵ چون P N M I - K / است NK بود P M I / حق P N K I - M / ۶ چنین P N M I دیگر است در حق قرآن خوانان K / دهد P K I کند N M / ۷ چون P I - N M K / قرآن خوان P I - N M K / ۷ - ۸ البقرة 2 : 121 م / ۱۰ گناه N M K یا P I / ۱۱ هزار P I - N M K / ۱۲ صیعت اللین NK ضیعت اللین بیت M ضیف المین P I / ۱۳ را به لب آب NM را به برآب K بر لب من نمی P I / ۱۵ تو که NM تو K بو که P I / الحجرات 49 : 12 م / ۱۶ ندانی M K بدانی P I ندانم N / این P K I - N M / آیت P N M I آیت قرآن K / نیست P M I نخواهد بود K چه بود N ؟ / الحجرات 49 : 12 م / 17 التوبة 9 : 65 م .

تستهبزؤن؟ « مثنیٰ خاک بر سر کن! از دست خود، و از خود بتظلم رو به نزدیک او » « ففثروا إلى الله » تا خود چه بینی، تا کی دیده ظاهر را در معصیت به کار داری؟ و او را از بهر آن آفریده اند که « أنظروا ماذا فی السّمواتِ وَالأرضِ » تا کی سمع ظاهر را در نارضایی حق به کار داری و از این غافل باشی که « واثقوا الله وسمعوا »؟ از او بشنو تا از مخلوق واپردازی. « لاسمعهم » از او شنودن باشد.

۲۲۰ - تا کی زبانت را در مکالمه به کار داری؟ زبان تو، اگر اصلی، برای « بلیغ ما أنزلَ إلیک » آفریده اند، « وذاکرَ فإنّ الذّکرَی تنفّح المؤمنین » و اگر واصل نیستی، زبان تو از برای « فاسئلوا أهل الذّکرَی إن کنتم لا تعلمون » است، نه این و نه آن و نه آن دیگر. « وسیعلم الذّین ظالموا أیّ منقلب ینقلبون » تو نیز منتظر می باش! دل را از برای فقه آفریده اند که « لیتفقها فی الدّین » الفقه عن الله بلا واسطه می گویم، تا غلطی نپنداری. تو در « لهم قلوب لا یفقهون بها » بمانده ای. « إن فی ذلک لآیة لکل عبد متنبی ».

۱ التوبة 9 : 65 م / از خود PNMI - K / رو PMKI دری N / 2 او PMKI - N / الذاریات 51 : 50 ک / تا PMKI آفر تا N / چه PNMI - K / در PNMI از دیده K / 3 به کار PNMI نگاه K / 3-5 و او را ... داری PNMI - K / 3-4 یونس 10 : 101 ک / 5 باشی PNMI - NK / المائدة 5 : 108 م / بشنو PMKI بشنوی N بشنوی K / 6 مخلوق واپردازی PMKI مخلوقات و او داری N مخلوقات و ازایی K / الانفال 8 : 23 م / شتودن باشد PI شتودن است NM شتودنی است K / 7 زبان تو PMKI - N / 8 برای PMKI آفریده اند N / المائدة 5 : 67 م / آفریده اند PMKI ندا N / 8-9 الذاریات 51 : 55 ک / 9 از PI - NMK / 10 الاتیاء 21 : 7 ک / و نه آن PMKI - NM / 11 الشعراء 26 : 227 م / 12 التوبة 9 : 122 م / 13 گویم PNMI گوید K / 14 الأعراف 7 : 179 م / بمانده ای PMKI بمانده ای این K بماندی N / 14-15 السباء 34 : 9 ک / 14 لایة (قرآن) لآیات N لذکر PMKI .

۲۲۱- اگر ذره‌ای عقل داری بیان به کمال بگردم . اینست که  
 مهم است تو را و همه آدمیان را که یاد گیرند . بود که دست گیرد . « والله »  
 3 غالب علی امره . ما را به دعا یاد دارد . و فرزند احد حفظه الله  
 را باری چند دیدم . دوستان سلام می گویند . وصلى الله على محمد  
 وآله . والسلام .



1 اگر ذره‌ای K - PNMI / 2 که یاد PNMI یاد K / گیرد PMKI گیر همه  
 شود N / 3 ما PNMI و ما K / 3-4 و فرزند . . . دیدم NK - PM1 /  
 4-5 دوستان . . . NK - PM1 / 5 والسلام NK - PM1 .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۲۲۲ - آی برادر عزیز! بدانکه خدا را با علما عهدی است که در  
 3 رامِ دین از خلق هیچ پنهان ندارند. «وَإِذَا أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا  
 الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ» آنها که به حقیقت علما  
 بودند، نه مترجمان را می‌خواستیم، تا غلطی نپنداری، مَغْبِتِ «كَفَبَدْرُهُ»  
 6 وِراءَ ظُهورِهِمْ، و اشترُوا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا «یقین دانستند، پس برخود  
 واجب دیدند که خویشان را علی حیسله از این دایره بیرون آورند که  
 «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ» و علی الخصوص،  
 9 چون از جایی حرصی دانند در طلبِ خیر، کتمان را البته، هیچ وجه  
 نمینند. و وُجوبِ إظهارِ متأكدتر دانند. زیرا که از قرآن  
 می‌شوند «وَإِنْ اسْتَنْصَرُواكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ».

۲۲۳ - آی عزیز! تو تذکره خواستی که مبتدی را بشاید. اشارتِ  
 12 تو مقبول است بسمع «إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ  
 سَبِيلًا». بدان و آگاه باش! که آدمی را سعادت می‌دهد که آن را لقاءِ  
 15 الله خوانند و تکاپویِ اولین و آخرین از انبیا و اولیا در طلبِ آن

۱ بسم . . . الرحيم P I المكتوب الحادي والحسون K ومنها بسم . . . الرحيم M بسم  
 الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله رحمه الله ۶۲ بسم . . . الرحيم N / 2 - 14 ای . . .  
 سببلا K - P N M L I / 3 - 4 عمران 3 : 187 م / 5 - 6 عمران 3 : 187 م / 7 حيلة  
 P M L I ما خيلت N / 8 البقرة 2 : 27 م / 10 ووجوب P M L I وچون N /  
 11 شنوند P M L I شنودند N / الانفال 8 : 72 م / 13 مقبول N مقابل P N L I /  
 13 - 14 المزمّل 73 : 19 ك / 14 و آگاه باش K - P N M L I .

\* \* \* نامه هشتم . P 89 . N 62 . M 44 . L 83 . K 51 . I 77 \* \* \*

سعادت بوده است و سالك از این سعادت جز نامی نداند ، چون طفلی رضیع که نامِ وقاع شنود و از حقیقتِ إدراكِ لذتِ دور بُود . أمّا چون پخته گردد ، دزدیده در درونِ پرده‌های غیب تطلعی کند ، 3 باشد که چیزی از آن معنی ، قبل الوصولِ إلى کمالها ، إدراك کند .

۲۲۴ - - و ممکن نیست که آدمی بدین سعادت رسد إلا آنکه که محبتِ حق حاصل کرده بود . و مپندار که توو امثالِ تو از محبتِ جز 6 رسمی بی حقیقت دانسته‌اید . و محبتِ حاصل نیاید إلا آنکه معرفت حاصل گردد . و هرکله از این عالمی دیگر است . أمّا بمجمل می نویسم که تو برادر چنین خواسته‌ای بی علل و دلایل ، و اگر چه توانم که 9 همه مبرهن بنویسم ، چنانکه کودکان و زنان را فهم افتد .

۲۲۵ - - و معرفت خدای تعالی حاصل نیاید إلا از فکری درست . فکر می گویم نه تفکر ، تا بی خبری اعتراضی نکنند ، لا تتفکروا 12 فی ذاتِ الله . و فکر درست جز از دلِ صافی و پاک از شواغل دنیوی و علائق بدنی حاصل نیاید . و تو عزیز مبتلایی به شواغل دنیوی و از فرق تا به قدم به کاری داده‌ای که بروزگار اگر خواهی از آن خلاص 15 نیابی ، إلا أن یمدك العناية الأزلية بكفایة ابدية . پس از تو این فکر صافی کی صورت بندد ؟ أمّا و بعض الشر أهون من بعض .

1 بوده است M است PKI - NL / و سالك . . . سعادت PI - NMLK / 2 شنود  
 . . . بود PNMLI شنوده باشد ولا يعرف حقیقته K / 3 در . . . نطلعی PNMLI  
 درون پرده‌ها تطلع K / 5 نیست PI - NMLK / بدین M وا که بدین N بر این PLI که  
 بدین K / 6-7 و مپندار . . . دانسته اید K - PNMLI / 7 رسمی بی M رسم و می  
 N رسمی به L رسمی PI / آنکه PMLI که NK / 8-10 هر . . . آفتد PNMLI  
 K - / 8 عالمی PMLI عالم N / 9 چه N نه PMLI / 12 گویم PNMLI باید  
 K / 13 درست PNMLI - K / دنیوی PMLKI دنیوی N / 14 نباید MLI  
 PN نگردد K / 14 و فو . . . به PMLI و تو دمیت مبتلا N بدانکه مبتلا بود به K /  
 15 فرق تا به قدم NK فرقت تا بقدم PLI فرق تا قدمت M / 15-16 خواهی . . .  
 نیابی PNMLI خواهد . . . نیابد K / 16 یمدك العناية N یمدك الله بالعناية PMLI  
 یمده العناية K / ابدية PMKI الأبدية L سرمديّة N / از تو PNMLI هرگز K /  
 17 فکر NMK فکرت PLI / اما PNMLI - K / بعض NMLKI بعض بیت P .



- وإن تكُ فانتكُ العلىٰ يابن رُستقُ فَدعها وِلکین لا تفتکُ الأسافل
- 3 اگر یکبارگی از این شواغل برخاستن ممکن نیست باری گاه گاهی چندانکه جهدُ المقل بود در قطع این شواغل سعی می کن که «فمن يعمل مثقال ذرّة خیراً یَره» ای عزیز! سلوک را معنی این بود که آدمی در قطع شواغل سعی کند.
- 6 ۲۲۶ - وسالیکان را دو قسم دان ا قسمی به کلیتِ خویش منبجردند سلوک را ، فهمهم واحدٌ وِلیس لهم شغلٌ إلا السلوکُ . و قسمی دیگر باشواغل می زنند و می گیرند «خلطوا عملاً صالحاً و آخرُ سیئاً» ، ۸ «ولکلّ درجاتٍ ممّا عملوا» . اکنون شواغلِ دنیوی همگی دل آدمی را به غارت بداده است ، دل و جانش به حبِ دنیا مُستغرق است ، و قالبِ او به ترتیبِ این اشغال مشغول . در سلوک دلِ او 12 قالبِ را از این فطام دهد ، تا دلِ به حبِ الله مُستغرق گردد ، و قالبِ به طاعتِ او ، از هر چه ناکردنی است ، که آن را محظورات و مکروهات خوانند ، دور باشد ، تا به هر چه کردنی است ، که آن را 15 واجبات و مندوبات خوانند ، مشغول گردد . و این افعالِ کردنی

1 وان . . . الأسافل / K - PNMLI / یا بن N ابن PMLI / رستق MI  
 دیسق PNL / 2 از . . . برخاستن PNMLI قطع از شواغل K / 3 جهد MLI  
 PN جهد کنی جهد K / در . . . کن PNMLI سعی باید کردن K / که PNL - K  
 M / 4 - 3 الزلّة 99 : 7 م / 4 - 5 در قطع شواغل سعی PLI قطع شواغل NK قطع M /  
 6 را در قسم دان PNMLI بر دو قسمند K / 7 را PNL - NMLK / فهو . . . لیس  
 M فهمهم هم واحد و لیس PLI فهو هم له هم واحد و لیس K فهو هم لهم فما N / 8 می زنند  
 PNMLKI قدم می زنند ( حاشیة N ) . / التوبة 9 : 102 م / 9 الانعام 6 : 132 ك /  
 دل PNL - PLI / 10 غارت PNMLI باد K / است PNMLI گشته K / 11 او  
 PNMLI - K / او PNMLI و K / 12 فطام PMLKI نظام N / دل  
 PNMLI - NK / 13 به PNMLI در K / او PMLI - NK / هر . . . آن را  
 PNMLI - K / 14 خوانند دور باشد PNMLI دورافتد K / تا به . . . آن را  
 PNMLI و به K / 15 خوانند K - PNMLI .

و ناکردنی ، بعضی به همه تن تعلق دارد ، چون نماز از طاعات و عقوق  
از معاصی . و بعضی به عضوی خاص تعلق دارد ، چون زنا به فرج  
و غیبت به زبان .

۲۲۷ - و اعضا که آدمی بدان به حق رسد و از حق بازماند هفت  
است : چشم و گوش و زبان و دست و پای و شکم و فرج . و آنکه شنیده‌ای  
که « **وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ . لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ**  
بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ » آنست که آدمی بدین هفت اعضا در سخط  
خدا ، و العیاذ بالله حرکت کند ، تا از راه این اعضا به دوزخ  
رود ، و همین اعضا بعینها او را به بهشت برسد ، اگر در رضای  
آفریدگار خویش کوشد بدین اعضا .

۲۲۸ - أمّا بهشت را هشت در است . از راه دل هم به بهشت توان  
رسید « **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ** » از راه این دل ،  
هرگز آدمی به دوزخ نرود زیرا که شیطان را بدل راه نیست « **يُوسِسُ**  
**فِي صُدُورِ النَّاسِ . زَيْدُ بْنُ أَسْلَمٍ** گوید ، او غیره من اکابر  
الصّحابة : **إِنَّ اللَّعِينَ يَمْشِي حَتَّى يَدْنُوا مِنْ قَلْبِ الْمُؤْمِنِ . إِنَّ فِي**  
**قَلْبِ الْمُؤْمِنِ سِرَاجًا يَزْهُو ، كَوَدْنَا مِنْهُ اللَّعِينُ لِاحْتِرَاقٍ .** به هفت  
اعضا طاعت و معصیت صورت بتداد ، و از دل جز آنکه آدمی را  
به بهشت رساند در وجود نیاید . نه دل مُرده می‌خواهم که « **كُلَّم**  
۱۸

۱ ناکردنی PNMLI بود و ناکردنی بود K / طاعات و عقوق PNMLL طاعت و عفو K /  
۴ رسد PNMLI رسد K / ۵ دست PNMLI دل K / 5 - 6 الحجر 15 : 43 - 44  
ك / 9 برسد PLKI بر NM / 10 خویش PMLI خود NK / کوشد PMLKI  
کشد N / بدین اعضا PMLI - NM / 11 م PMLKI - N / 12 ق . 50 : 37 ك /  
این PNLKI - M / 13 - 14 الناس 104 : 4 ك / 14 او غیره PNMLI و هو K / 15  
ان اللعین NMK و من اللعین PMLI / پیشی PMLI - K / 16 یزهر MK یزهر NL  
یزهر PI / لاحتراق PNLKI لاحتراق M / 17 از PNLKI - M / 18 الاھراف  
7 : 179 ك .

‘قلوب’ لا یفقهون ریهسا» که این چنین دلِ مرده کافر را هم بود. آن دلِ زنده می‌خواهم که جز مؤمن را نبود، «لِیَمَن کَانَ لَهُ قَلْبٌ» .

3 ۲۲۹ - اکنون سالیك را ، معاصی و طاعاتِ این اعضا ، واحده واحده ، بیاید شناخت ، تا سلوک تواند کرد . طلبُ العلمِ فریضهٔ علی کلِّ مُسلمٍ . عِلْمِ طاعات و معاصی دان که بر همه کس علی التعمین فرض است ، نه علمی دیگر . و تفصیلِ این طاعات و معاصی دراز است ، و در مجلدات شرح توان داد . و در ایجابی علوم دین این همه مستوفای گفته است . أمّا بعضی از طاعات و معاصی علی التعمین مما یلیه الوقت ، گفته شود ، بعون الله .

۲۳۰ - ای عزیز ! طاعات دو قسم است ؛ فرایض و نوافل ، مگر به شرح فرایض محتاج‌تر باشی که به شرح نوافل ، که کاشکی به بعضی از این فرایض قیام افتادی . و فرایض پنج است ، علی ما تبین علی لسان رسول الله - صلعم - بُنی الإسلامُ علی خمسٍ ، شهادة أن لا إله إلا الله ، الحدیث المشهور . أمّا لا إله إلا الله ، که رکنِ اول و أعظم است ، و همهٔ 15 اُرکان از بهر تحقیقِ این یک رکن است ، اگر فرمان بری و به حرمت باشی ، و هرگز نگویی إلا در نماز که الضرورات تبیح المحظورات .

۱ الاعراف 7 : 179 / چنین . . . کافر K دل کفران P L I دل کافر N M / 2 ق . 50 : 27 / 8 طاعات و معاصی P M L K I طاعت و معصیت N / 6 - 5 التعمین فرض است N M L یقین واجب است و فرض K یقین فرض است P I / 7 و در . . . داد P N M L I بسیار است K / علوم دین N M K معلوم P L I / 7 - 8 این . . . است P N M L I آورده اند K / 8 التعمین K التعمین و کفی P N M L I / بما یلیه الوقت N M ما یلیه الوقت L بما علیه الوقت P I - K / 10 ای عزیز P N M L I - K / 10 - 11 مگر . . . نوافل P N M L I و شرح فرایض مهم تر و K / 11 که به P M L I از آن که N / 11 - 12 که کاشکی . . . افتادی P M L I چه کاشکی . . . افتادی N - K / 11 این P M L I - K / 12 - 13 رسول الله P N M L I الرسول K / 13 - 14 الحدیث المشهور P N M L I - K / 15 که N - P M L K I .

- ۲۳۱ - ای عزیز! تو که گویی « لا إله إلا الله » و هو او دنیاو شیطان پرستی نه ، دروغ گفته باشی ؟ و دروغ در شرع حرام است ، لا سیما إذا کذبت علی الله . از قرآن نشنیدی « ومن أظلم ممن کذب علی الله ؟ » أما در نماز « إياک نعبد وإياک نستعین » وأشهد أن لا إله إلا الله » اگر چه همه دروغ است بیاید گفت ، که نماز فرضی است که به عدم شرطی از آدمی بر نخیزد ، نبینی که ستر عورت شرط صحت نماز است 3 و اگر ستر عورت نیابد نشاید که بترك نماز بگویند ، زیرا که ، الضرورات تبيح المحظورات ، دروغ حرام است ، و چون گویی « إياک نعبد » دروغ گفته باشی ، أما نماز بیاید کرد . ولیکن بیاید دانست که بافساد شرط صحت نماز نیست همچنان که بی ستر عورت کسی نماز کند ، قومی از سالکان ، چون باینجا رسیدند پنداشتند که بترك نماز بیاید گفت ، که دروغ حرام است ، ولا سیما علی الله . و این مقطعه عظیم 12 است سالك را . ای برادر ! و نپندارم ، علی ما فی ظنني و علمي ، که در اسلام هیچ آدمی مسأله‌یی را چنین بیان شافی کرده است ، و نه آن‌دک مقطعه ایست این .

۲۳۲ - اکنون اگر « لا إله إلا الله » در نماز به حکم ضرورتی می بیاید گفت ، بیرون از نیاز باری ، الكذب علی الله ، در باقی کن !

۱ ای عزیز تو گویی PNMLI بگو K / هوا و دنیاو PNMLI هو أول بناء K / 2  
پرستی PNMLI رستی K / و دروغ ... است PNMLI والكذب في الشرع حرام K / 3  
از قرآن شنیدی PLI قرآن نشنیدی N از قرآن بشنو M - K / 3 - 4 الزمر 39 : 32 ك / 4  
الفاحة ۱ . ك / 5 همه دروغ است PNMLI دروغ بود K / که نماز PMLKI نماز N /  
فرض PML فرض NK / که به PMLKI ربه N / عدم PNMLI قدم K / 7  
ر عورت PMLI ستر عورت N ستر K / 7 - 9 بگویند . . . لیکن PNMLI کردن  
و K / 10 با MK و L مرا PI و یا N / نماز PMLKI - N / نیست M است  
PNLKI / 10 - 15 همچنان ... این PNMLI - K / 10 ستر PMLI ستر N / 11  
چون PMLI - NM / بدینجا ML باینجا PI اینجا N / 12 مقطعه PMLI مفاظه N /  
عظیم PMLI - M / 16 در نماز PNMLI - K / ضرورتی PMLI ضروری NK / 17  
بیاید گفت PNMLI شاید K .

وَيَلِّمَن شَقْمَاؤُهُ خَصِيَاؤُهُ ، در خبر است که روز قیامت « لا إله إلا الله »  
در عرصات آید و خلائقی بسیار را در دوزخ بردو گوید : « أبا الله وآياته »  
و رسوله کنتم تستهزؤن اء . 3

۲۳۳ - وَأَمَّا نَمَازُ كِه رَكْنِ دَوْمِ اسْتِ أَزْ أَرْكَانِ دِينِ ، جَهْدِ كُنْ أَيْ  
عَزِيزِ ! تَا دَرِ پَنَجِ نَمَازِ دَلِ حَاضِرِ دَارِي . وَأَكْرَهٌ نَهْ كَرْدَنُ وَ تَا كَرْدَنُ  
يَكِي بُوَدُ دَرِ رَاهِ دِينِ وَ آخِرْتِ . أَكْرَهٌ دَرِ دُنْيَا عَصَمْتِ دَمِ وَ مَالِ 6  
مِي كَنْدُ « فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ الَّذِيْنَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ » فَرَامُوشِ مَكْنِ  
بِهَجِّ حَالِ ، وَ بِيْدَانِكِه فَلَاحِ ثَمْرُهُ نَمَازِ مَقْبُولِ اسْتِ ، وَ مَقْبُولِ آن بُوَدُ كِه  
خَضُوعِ وَ خَشُوعِ بَا آن بَهْمِ بُوَدُ « قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِيْنَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ 9  
خَاشِعُونَ ، صَلَاتِ مَقْبُولِ رَا ثَمْرَتِ فَلَاحِ بُوَدُ . وَ ثَمْرَتِ بَعْدِ الْمُثْمَرِ تَوَانْدُ  
بُوَدُ . وَ چُونِ نَمَازِ مَقْبُولِ نَبُوَدُ ، ثَمْرَتِ فَلَاحِ نَبُوَدُ . أَيْ عَزِيزِ ! أَزْ اَيْنِ  
سَبَبِ كِه نَمَازِ مَثْرَاسْتِ وَ فَلَاحِ ثَمْرَتِ آنَسْتِ ، حَتَّى عَلَي الصَّلَاةِ ، 12  
پِيشْتَرِ گويند وَ حَتَّى عَلَي الفَلَاحِ ، پس از آن . زيرا كِه ثَمْرَتِ رَا وَ جُودِ بَعْدِ  
وَ جُودِ مَثْرِ تَوَانْدُ بُوَدُ .

۲۳۴ - أَيْ بَرَادِرِ دَرِ آن نَكُوشِ كِه نَمَازِ بَسِيَارِ كُنِي ، دَرِ آن كُوشِ 15  
كِه دَرِ نَمَازِ مَكْتُوبَاتِ دَلِ چُونِ حَاضِرِ دَارِي . وَ عِلَاجِ إِحْضَارِ دَلِ آنَسْتِ  
كِه بَاخُودِ گویی : چُونِ بَا سُلْطَانِ سَخْنِي گُويِمُ ، كِه مَسْكِينِ عَاجِزِي بُوَدُ ،

2 خَلَايِقِي PMLI خَلَايِقِ N خَلْفِي K / رَا PMLI - NK / 2 - 3 التَّوْبَةُ 9 : 65 م /  
4 كِه PNLMI - K / كُنْ PNLMI بَايْدِ كَرْدَنِ K / 5 دَارِي وَ اَكْرَهٌ PNLMI  
بَاشْدُ وَ اَلَا K / 6 يَكِي بُوَدُ K مَقَارِبِ بُوَدُ PLI مَقَارِبِ بُوَدُ M مَتَقَارِبِ بَاشْدُ N / دِينِ وَ  
PMLI - NK / 7 الَاعْوَانِ 104 : 5 ك / 7 - 8 فَرَامُوشِ ... حَالِ PNLMI - K / 8  
مَقْبُولِ اسْتِ وَ PNLMI - K / كِه PNLMI كِه بَا K / 9 بَا آن بَهْمِ بُوَدُ PNLMI  
K - / 9 - 10 الْمُؤْمِنُونَ 23 : 2 ك / 10 صَلَاتِ NMK صَلَاتِ اسْتِ PLI / 10 بُوَدُ  
PNLMI تَوَانْدُ بُوَدُ K / 10 - 11 تَوَانْدُ ... اَيْنِ PNLMI رَايْنِ K / 13 پِيشْتَرِ گويند  
PNLMI نَخَسْتِ پس K / پس از آن PNLMI - K / رَا PNLMI - K / 14 وَ جُودِ  
PNLMI - K / تَوَانْدُ PNLMI - K / بُوَدُ PNMKI نَمُودِ L / 15 اِي بَرَادِرِ  
PNLMI - K / 16 نَمَازِ مَكْتُوبَاتِ PLI نَمَازِ M مَكْتُوبَاتِ اَيْنِ مَكْتُوبَاتِ K / چُونِ  
NML خُودِ PI - K / عِلَاجِ إِحْضَارِ دَلِ NML إِحْضَارِ دَلِ PI عِلَاجِش K / 17 كِه  
NMLK چَنَانِكِه PI / بُوَدُ NMLK گويد PI .

- چنان گویم که مرا مفهوم بود ، والفهم بعد الحضور بود . زیرا که روا باشد که کسی حاضر بود و تازی نداند که چیزی فهم کند . أمثاروا نبود که بی حضور کسی فاتحة الكتاب فهم کند . پس باخود 3 گوی : که چون روا نیست که با سلطان سخن گویی بی حضور ، روا چون بود که با سلطان السلاطین در نماز مناجات کم و دکم پیش خدمت سلطان مجازی بود . ای عزیز ! اگر کسی پیغامی از سلطان بتو 6 آرد ، یا سلطان بنفسه باتو سخنی گوید ، نه همگی تو حضور بود ؟ آخر سردی مکن ! انگار که در نماز از وی قرآن می شنوی یا از رسول 9 او . غافل مباش ، فریاد ! این الایمان و این العلم بعد الایمان ؟ .

- ۲۳۵ - باش تا بدانی که از ایمان مفلسی ، و بدانی که سعادت ابدی جز مؤمن را نبود ، آنگه ایمان طلب کنی ، چون طلب کنی بیایی ، چون یافته باشی جان کنی ، چون جان کنی جانت را بالطف بی نهایت ازلی 12 از جناب سمرمدی پیرو روند ، تا عاشق گردی ، و چون عاشق شدی نامت در جریده « یُحِبُّونَه » نویسند . چون داد « یُحِبُّونَه » از نهاد خود بدادی که ، من أرادَ أن ينظرَ إلى رجلٍ يُحِبُّ الله بكلِّ قلبه 15 فلينظر إلى سألِم ، « یُحِبُّهُمْ » رو در تو آورد .

1 الفهم NK المفهوم / PMLI بعد PNMLI عند K / بود PMLI باشد K - N / 2  
 باشد PMLI بود NK / کسی PMLKI - N / 2 - 16 اما ... آورد PMLI اما  
 فهم فاتحه مثلا بی حضور نباشد چون روا نداری که با سلطان بی حضور دل سخن گویی با  
 سلطان السلاطین چگونه روا بود که نماز بی حضور کنی . در نماز قرآن چنان دان که  
 از وی شنوی . این الایمان و این العلم بعدم الایمان K ( نسخه K ۲۰ سطر آینده را در این چند  
 جمله فشرده است ) . / 5 کم PMLI کنی N / 6 سلطان PI - NML / مجازی PI  
 - NML / بود N نباشد PL - ML / ای عزیز PI - NML / 7 بنف PMLI لذاته  
 N / سخنی PMLI سخن N / نه N - PMLI / 8 از وی M ازو PL - NL / 9  
 غافل ... العلم PI - NML / بعد PMLI بعدم NK / 11 چون طلب کنی M - PLLI /  
 12 چون جان کنی M - PMLI / را PMLI - N / 13 شدی PMLI گردی N /  
 16 بحبم NM آنگه بحبم PMLI .

۲۳۶ - آنکه بدان که ، السِّرُّ بَيْنِي وَبَيْنَ عِبْدِي لَا يَطْلُعُ عَلَيْهِ مَلِكٌ مُقْرَبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ چه بود !

3 آن لقمه که در دهان بگنجد بطلب  
وآن سر که درو لسان بگنجد بطلب  
سرّیست میان دل درویش و خدا  
6 جبریل در آن میان نگنجد بطلب

۲۳۷ - آنکه اگر پس از این تورا فقر روی نماید ، روی تورا سیاه کنند ، چون مهجوران ، و از جناب ازل برانند . آنکه باشد که بدانی که  
9 ابلیس چه کسی است ، که چندین هزار سال است که او را مهجور کردند ،  
و او هنوز ملازم آن عتبه است و می گوید :

خواهم بخوان ، خواه مخوان ، خواه بران !  
12 يك رويه شده است مرّ مرّا با تو شمار

۲۳۸ - ای دوست ! تو که هنوز کودکی شیرخواره باشی لا بَلَّ جَنِينٌ فِي الرَّحِمِ باشی ، لا بَلَّ هَنُوزَ نَطْفَةٌ « بَيْنَ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ » باشی ! این حدیث را کی باشی ؟ گویی از آنجا که نطفه است در  
15 صلب مرد ، چندینش عالمها باز پس می باید کرد ، «عالمِ أحياء مثلاً بدانند .

1 - 16 آنکه ... بداند K - PNMLI / 1 آنکه PI - NML / 2 چه بود  
N - PMLI / 3 - 6 آن ... بطلب NM - PLI / 7 آنکه اگر پس M آنکه ترا پس  
N پس آنکه PLI / روی تو M و روی PNL I / 8 چون PMLI و چون N / از M از  
PNLI / 9 که چندین PNL I چندین M / 10 رأو PMLI و N / 11 بخوان . . .  
مخوان PNL I بخواه . . . بخوان M / بران NML بدار PI / 13 که PNL I / M / 14  
هنوز PMLI - N / الطارق 86 : 7 / کی PNL I که M / 16 مرد PMLI مردی  
N / چندینش NM چندش PLI / عالم PMLI علم N .

تو از مقام خلیل و بوبکر همچنین دوری بلا فرق . پنداری من از سر سودای خویش به تو چیزی می نویسم ؟ تو از آن حدیث کی باشی ؟ از جُوالِ غُرور بیرون آی ، فانَّ النَّسَاقِدَ بَصِيرٌ . باری میدان که پنداری « لعلَّ اللهُ يُحَدِّثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا » از مقصود دور افتادم . حدیثِ نیاز علی الاختصار این است .

- ۲۳۹ - أمّا رکنِ ثالث : زکات است . نوشته بودی که مَراهرگز ۸  
سالی بر نصابی تمام برنگذشته است . این نیکو است . أمّا اگر تورا مالی بود که تورا بود و نه دیگری را ، بعد حولان الحول علیه ، اگر از چهل یکی به درویشان دهی سوو نه هنوز تورا بماند ، نشاید که تو پنداری ۹  
که کاری کرده ای « وَلَا تَسْتَنْتِ تَسْتَكْثِرُ » و مالی که تورا نبود تورا خود از آن زکات نباید که دهی . شرط آن مال آن بود که به خداوندان مال بازرسانی . چه گویی اگر کسی مثلاً از تو چیزی بدزدد ، یا ۱۲  
بستاند بقره و به صدقه دهد ، روا بود ؟

- ۲۴۰ - هرچه در خزانه تو بود إلا ما شاء الله یا مُخْتَزَلٌ بود از مالِ سلطان ، و این سِرْقَت بود ، یا کسی بتو داده باشد به رشوت ۱۵  
و این به منزلتِ مَغْصُوب بود . تورا پدید بود که مال از کجا بود ، و آنگه آنچه به مرسوم خاص بستانی ، گیرم که تو مستحق آن هم باشی ،

۱ - 3 تو ... بصیر P N M L I - K / 2 خویش P M L I خود N / به تو N M -  
P L I / نواز ... کی P M L I یا تو ... کسی N / 4 پنداری P N M L I - K / الطلاق  
65 : 1 / م / 4 - 5 از ... است P N M L I - K / 6 زکات است K رهو الزکاة  
P N M L I / 6 - 7 نوشته ... اما P N M L I - K / 7 سالی بر نصابی P L I سال بر نصاب  
N سال بر نصابی M / نگذشته است N M نگذشت P I گذشت L / 8 که تورا بود  
P N M L I - K / حولان N حول P M L I حول K / 9 هنوز P M L I - N / بماند  
M K بود N باشد P L I / نشاید که P N M L I - K / تو P N L I - M / 10 للمدر  
74 : 6 / ك / 10 - 17 که تورا ... باشی P N M L I خود تورا نبود K / 11 آن مال  
P N L I مال M / 12 مال M خود P L I - N / 14 الا ... الله P M L I - N /  
15 باشد P N L I بود M / به رشوت P M L I - N / 17 به P M L I - N / که  
P I - N M L / آن هم باشی N M آنی P L I .



وهیبات! چندان خول و خدم باشند تورا که به اضعاف آن بریشان خرج شود. تو مال از کجا آوردی اولاً، تا حدیث زکات و صدقه گویند با تو؟

3 ۲۴۱ - وعلى الجملة، اگر مال دیگران که در دست تو باشد بجای خود باز ندهی، اولیتر آن بود که هم به درویشان دهی، و در ملبوس و مرکوب حرام خرج نکنی که مصطفا - صلعم - چنین گفت که من اشتری ثوباً بعشرة دراهم وفي ثمنه درهم حرام لم يقبل الله منه صرفاً ولا عدلاً - یعنی النافلة والفريضة - ما دام عليه ذلك الثوب. و همچنین گفت: رب اشعث اغبر مشرد في الأسفار مطعمه حرام وملبسه حرام و غذى بالحرام، يرفع يديه فيقول: يا رب يا رب يا رب. فإني يستجاب له، و چیزی که به درویشان دهی، آریاب دل را طلب کن -- اعنی دوستان او را - و من تشبه بهم، طلب کن! تا اگر لقمه‌ای به دهن درویشی رسد و بجای خود افتد همه گنامان تو عفو کنند. و بدین سبب در بسیاری صدقه منگر، در محل آن نگر که سبق درم مائة ألف درهم. اتقوا النار ولو بشق تمرة.

15 ۲۴۲ - أما ركن چهارم، وهو الصوم: جهد کن تا روزه رَمَضان چنان بداری که اگر برین محک زنند که، خمس يُفطرن الصائم؛ الكذب والغيبة والنميمة والنظرُ بِشهوةِ واليمينُ الفاجرة، درست بود. که اگر رَمَضان چنین بداری و باقی سال إفتار کنی، بهتر بود که

1- 3 وهیبات ... با تو PNLKI / K-1 هیبات NM / هیبات PNLKI / خول NM  
 خول PNLKI / به NM-PNLKI / 2 تو NM تو آن I و تو آن P1 / 3-4 وعلی ... باز  
 PNLKI و ترا آن جمله بخداو باید داد و اگر K / 4 هم K هم P1-NML / و در  
 PNLKI نادر M / 5 چنین گفت PMLKI گفت K چنین فتوا می دهد N / 7 یعنی  
 PNLKI اعنی M / 7-10 و همچنین ... له PNLKI / K-10 دل M قلوب PNLKI /  
 10-11 طلب کن PMLKI اطلب N / 11 و من تشبه بهم PMLKI و من ذلك هم  
 K-N / 12 دهن PMLKI / N-13 بجای خود PNLKI بوقع K / 13 آن نگر K  
 نظر کن PNLKI / 14 الف K-PNLKI / 15 چهارم NMK رابع PNLKI / کن  
 PLMLKI باید کرد K / 16 که خمس PNLKI-NLK / 17 واليمين NMLKI فی  
 اليمين N / 18 که PNLKI چه M-K.

۳ همه سال از طعام حلال و وقاع مباح روزه داری ، و گوشت مسلمانان خوری « یا کُلْ لَحْمَ أُخِيهِ » . چه گویی ! اگر روزه به طعام حلال خوردن گشوده شود به غیبت که گوشت مسلمانان خوردن بود حالش چون بود ؟ .

۶ ۲۴۳ - اما رکن پنجم ، وهو الحج : دانم که این رعنائی تو را در دماغ بود که حج کرده ای ، بخانه از پرخداوند خانه باید رفت . چه گویی ! هرگز به سرای سلطان روی چون سلطان آنجا نبود ؟ و اگر بروی ، مقصودی که به حضور سلطان تعلق دارد آن مقصود برآید ؟ و چون سلطان به شکار بود ، این رفتن محسوب داری ؟ اگر یگبار دیگر آن مقصود را به خدمت سلطان روی ؟ زیارت نه خانه را می باید کرد !  
۹ همه جهان گل و سنگ است ، بخانه از پرخدا باید شد .

۱۲ ۲۴۴ - و این نقطه از راه توو عقل تو بس دور است ، چه نویسم ؟ الحجرُ الأسودُ عینُ اللهِ فی أرضِهِ . بوسه برسنگ دادن مگر هزار فرسنگ حاجت نباشد بدین مهم رفتن . آن عهدنامه ازل است ، چه گویی نام خود را در آنجا یافتی ؟ و اگر نه ، پنداری همگان از حجر آن دیدند که تو ؟ حاشا و کلا ! الناسُ فی غفلاتِهِم والدَّبُّ یرقصُ فی الجبلِ .

۱ حلال - NMK - PLI / وقاع مباح PNLKI / وقاع مباح M و مباحات K / 2 خوری  
PNMLKI خوری که K / الحجرات 49 : 12 م / چگویی اگر روزه PNMLKI روزه ای که K /  
3 گشود K باطل PNMLKI / غیبت که K - PNMLKI / خوردن بود حالش PNMLKI  
و هو النبیة K / بود NMK باشد PLI / 4 اما رکن پنجم NMK و اما رکن خامس PLI /  
و هو الحج PLKI - NM / 4 - 5 دانم . . . کرده ای K - PNMLKI / 5 بود PNLI  
نیود M / بخانه NMK بخانه خدا PLI / خداوند خانه K خدا NM خدای تعالی PLI /  
6 سلطان آنجا نبود PNMLKI او حاضر نباشد K / 7 سلطان PNMLKI او K / آن  
مقصود K - PNMLKI / 8 و PMLKI - N / 8 - 9 چونت . . . روی MLI  
K - PN / 9 راسی باید کرد PNMLKI است که K / 10 - 11 بخانه . . . نویسم  
K - PNMLKI / 10 شد PMLKI رفت N / 11 نویس PLI تو N بس M / نویسم  
M - PNLI / 12 بوسه . . . دادن K - PNMLKI / دادن PMLKI دادی N / مگر  
PNLKI که M / هزار PNMLKI هرگز K / 14 وادر K در PI - NML /  
14 - 15 و اگر نه . . . کلا LNMLKI - K / 14 همگان PMLKI همگان N /  
15 غفلاتهم PMLKI هوساتهم N .

أرجو که وقتی میسر گردد حج کنی ، و اگر نه بجلال و قدر لم یزال ولا یزال که هنوز در این دایره‌ای که ، مَنْ ماتَ وَلَمْ یَحِجَّ فَلَمِمتُ ۱۱  
 ۱۲ : إِنْ شَاءَ یَهُودِیًّا وَإِنْ شَاءَ نَصْرَانِیًّا . این قدر در شرح طاعات فرایض بس بود انشاء الله .

۲۴۵ - أمّا در طرف معاصی اوّلاً از إصرار دور باش ! که مُصِرّ بودن بر صغیرد بتراست از کبایر . ای عزیز ! اگر کسی شراب خورد و زنا کند ، پس توبه کند ، فتوای مصطفی - صلعم - در حق او اینست ۱۳  
 ۱۴ : که التّائبُ مِنَ الذّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ . و اگر انگشتی زرّین دارد و جامه ابریشمین پوشد و بر آن مُصِرّ بود ، مصطفی - صلعم - در حق این کس چنین می گوید : هَلِكِ الْمَصْرُؤْنَ قَدْماً إِلَى النَّارِ . و البته نشاید که تو را در خاطر آید که اگر همه در هفته يك بار جامه ابریشمی پوشی ۱۵  
 ۱۶ : تو مُصِرّ نیستی !

۲۴۶ - ای عزیز ! معنی إصرار ، ضرورت تو را دانستی است . اگر کسی در سالی يك بار شراب خورد ، أمّا عزمش بود که خورد و ندامتی نیندند در خود که مانع بود او را از شراب خوردن ، این کس مُصِرّ بود بر شرب . و اگر کسی در هفته يك بار شراب خورد ، أمّا بعد از فراغ او را ندامتی حاصل می شود ، و عزم می کند که دیگر ۱۷

۱ میسر گردد - K - PNMLI / 1-4 حج ... بود PNMLI / K / 4 انشاء الله  
 ۲ در طرف P LI طرفی از K در طریق N طرف M / باش  
 ۳ باید بودن K / 6 است از کبایر P LI از کبایر است K از کبایر بود N از  
 ۴ ای عزیز K - PNMLI / شراب PNMLI / 7 پس PNMLI  
 ۵ مصطفی ... اینست PNMLI نبوی است K / 8 اگر K - PNMLI / دارد  
 ۶ PNMLI / K / 9 پوشد K دارد PNMLI / بود PNMLI باشد K / 9-10  
 ۷ مصطفی ... گوید P M LI فتوای ( پاك شده است ) K مصطفی . . . گفت N / 9 کس  
 ۸ NM شخص P LI / 10 و البته نشاید که PNMLI و مپندار که اگر K / 11 اگر همه  
 ۹ P M LI اگر N همه K / 14 شراب خورد PNMLI بیش خمر نخورد K / 15 شراب  
 ۱۰ خوردن PNMLI آن K / 16 در P M LI هر NK / يك بار NK - P M LI /  
 ۱۱ از فراغ K الفراغ PNMLI .

نخورد ، و تدارك می‌کند ما مضی را ، به نوعی از طاعات که « وَبَدَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ » ، « إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ » این کس البته مُصِر نیست که ، « مَا أَصْرٌ مِنْ اسْتَفْرَ وَلَوْ عَادَ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً . »

۲۴۷ - ای عزیز ! شنیدم که تورا به اکراه بر آن می‌دارند که جامه‌ای پوشی که خدا را در آن رضا نبود . آنچه خدا گفت مکن ، اگر از شرم خلق بکنی سبجی بر خود بکردی ، که فرمانِ خدا ، روزِ قیامت که « وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقَيْسَطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ » با تو بگویند که قدرِ خدا و رسول - صلعم - به نزدیک تو تا کجا بود ، و قدرِ خلق تا کجا ؟ ای عزیز ! منتظر چه کاری ؟ لای یوم . أجملت ؟ روشن تر از این می‌خواهی که با تو نمایند که تورا ایمان نیست ؟ « أَلَا بَظُنُّ أَوْلَئِكَ إِنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ؟ » تو ایمان از کجا آوردی ؟ اگر ایمانت بودی او تورا خود راه نمودی ، تورا بمن حاجت نبوی . « وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ » و « إِنْ اللَّهُ لَهَادِي الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ » ولیکن ایمان نیست ، لیس الدین بالتمنی ولا بالتجللی 15 ولكن ما وقر في القلب فصدقه العمل .

۲۴۸ - ای عزیز ! إصرار أنك مدان ، آنکه دبیس صدقه با سلطان

1 تدارك MK تداركی PNLI / طاعات که PNMLI طاعت K / 1 - 2 الرعد  
 13 : 22 م / 2 هود 10 : 114 م / 5 ای عزیز PNLI - MK / تورا NMLK -  
 PI / 6 را . . . خدا PNLI - MK / از PI - NMLK / 7 بکنی NMLK  
 بکردی PI / سبجی PNMLI سبجی K / 8 که PNLI - MK / 8 - 9 الانبياء  
 21 : 47 ك / 9 رسول PMLKI رسول او N / 10 ای عزیز PNMLI - K / 12  
 المطففين 83 : 4 ك / 13 أو PLINMK / 13 - 14 تورا بمن . . . نبودی PNMLI  
 - K / 14 التفان 64 : 11 م / 14 - 15 الحج 22 : 54 م / 15 لیکن PMLKI لیکن  
 تورا N / 16 ما وقر NM موقر PLI ما فرق K / 17 ای . . . مدان PNMLI اصرار  
 تدارك ندارد K / دبیس صدقه با PNMLI در K .

عاصی باشد علی الدوام ، و بر آن مُصر بود آن دیگر بود . و این که  
 تورا کاری فرماید که نکنی به عذر او به غیر عذر ، این خود کاری  
 3 دیگر است . هر که مصراست بر گناه او را چون دبیس دان ، چه نویسم  
 اگر مثلاً ده مجلد نویسم همه این ذوق دارد ، ای عزیز ! اگر گویم شب و  
 روز جز به معصیت مشغول نیستی برنجی ! چه گویی شب و روز جز این  
 6 کاری داری که قرب ده بار هزار دینار هر سال به ظلم به قلم خویش  
 قسمت کنی ؟ اما اگر مالِ مصالحت است مُستحق آن نه ترکان آند .  
 و هر معصیتی که ترکان بکنند در آن مال و در خرج از آن مال که تو  
 9 به ظلم قلم خویش فراهم آورده و بدیشان قسمت کرده ای تو در آن همه  
 معاصی شریکی . نشیندی که مصطفا - صلعم - چه گفت : من أعان  
 ظالماً ولو بشر کلمة کان شریکاً فی ظلمه . تا به زبان و قلم تو تمام نشود هر کسی  
 12 از صد هزار ، تا هزار دینار ، تا صد دینار از این اموال بر نگیرد .

۲۴۹ - اگر گویی چون من نکم دیگری بکنند ، این عذر مقبول  
 نبود ، که اگر کسی کاروانی بزند و گوید اگر من این کاروان نزنم ،  
 15 قطاع الطريق بر راه هستند که این کار بکنند ، این نه عذری بود . و اگر  
 دیگران این کار بکنند او را هیچ بزه نخواهد بود ، و چون او کند

1 باشد PNMLI شود /K بود آن NM بودن PLI است /K 1-2 دیگر ...  
 تورا PNMLI و اینکه چاکری را /K 412 این ... دارد PNMLI دیگرانست  
 /K 4-5 اگر گویم ... گویی PNMLI نگویی که چرا به معصیت مشغولی و برا چه  
 /K 6 داری PNMLI نداری /K قرب NK قریب PMLI /ده بار هزار PMLI  
 ده هزار بار K هزار /N 7 اما PLI - NMK / مصالحت N مصالغ K صالح PMLI /8  
 معصیتی PNMKI مصیبت L / ترکان PMLI همه ترکان NK / در آن مال K - LI  
 PNM / از آن PLI آن N - MK 8-9 که تو ... کرده ای /K - PNMLI 10  
 معاصی PMLKI /N / نشیندی که PNMLI - K / چه گفت PMLI گفت K می  
 گوید /N 11-12 ... نگیرد PNMLI - K / 12 از صد /PLI - NM 14 نبود  
 PNMLI نیست /K / که PLI چه NM مثل اینکه /K / کسی PNMLI - K / و گوید  
 PNMLI که /K 15 بر راه ... بود PNMLI بزند /K 16 این کار NMLI  
 /K - P بزه PNLKI بزه نبود و /M / و چون او کند PNMLI هر چه K .

أورا بدان بگیرند . ای عزیز مصطفا - صلعم - گفت : من غضب شبرا  
من أرض غیره طوقه الله من سبع أرضین یوم القیامة .

- ۲۵۰ - این همه جهان که تو به اقطاع بدمی ، اگر مالکی بود معین آنرا  
نه عین غضب بود . و آنرا که مالکی معین نیست ، مصرف آن همه  
در ویشاند ، هم از درویشان غضب کرده باشی . تو که مقدم صیرفی مثلا  
دخل من بردارد ، و تورا معلوم گردد که آن ملک من است و مرا هیچ یاری  
ندمی ، و اکنون دعوی گونه می کنی - اگر چه دروغ است - که تورا با  
من جانی هست ، درویشی که در دین و دنیا ، تو خود اورا به هیچ گونه  
نشناسی ، پدید بود که اورا چه یاری دهی ! و آن از بهر مثالی نوشتم و از سر  
آزادی ، و اگر نه من ، ای دوست ! این تهاون از بر دارم .

- ۲۵۱ - تذکره می خواهی که نویسم آنچه نویسم ؟ شاید که بنویسم که  
نماز چنین کن و روزه چنین دار ! تا عجبیت به خود زیادت گردد ؟ عجب  
آنجا که هیچ معصیتی نبود این فعل کند ، لو لم تذنبوا لخشیت علیکم  
ما هو أشد من ذلك إلا وهو العجب ، جایی که به پُری آسمان و زمین  
معصیت بود ، عجب آنجا چون شاید که باشد ؟ توانستم کرد که بنویسم  
که : هر روز چندین بار ؛ سبحان الله والحمد لله ، بگو ! تا تورا چندین  
ثواب باشد . اما از آن می ترسم که روز قیامت دامن بگیری و گویی

۱- 3 اورا ... نو PNLMI / K / 2 الله / PMLI - N / 3 همه مال M - I / PL  
اگر PNLMI اگر چه K / آنرا / PMLKI - N / 4- 5 و آنرا ... درویشان  
PNLMI را اگر نه حق درویشان بود و هم ازیشان K / 4 مصرف PNLMI مصرف M /  
5- 7 تو که ... ندمی PNLMI - K / 5 صیرفی PMLI صوفی N / 6 دخل NML  
داخل PI / من است NM از نیست PLI / 7 اکنون PMLI آنکه N / با NM بر  
PLI / 9- 10 و آن ... دارم PNLMI - K / 10 آزادی PMLI ارادتی N / 11  
خواهی PMI خواهد K خواهم N / چه NMLK که PI / 12 عجب NMK عجب  
PLI / عجب PMLKI عجب آنکه N / 13 که PMLKI - N / معصیتی PNLMI  
معصیت K / 15 بود PMLI بود در او N گردد K / چون ... باشد PMLI چکند N  
چون شاید K / کرد PNLMI کرد که بنویسم کرد M - K / بنویسم PMLKI نوشتمی  
N / 16 که PNLMI - NMK / 17 باشد PNLMI بود K .

« رَبِنَا إِنَّا أٰطَعْنَا سَادَتَنَا وَكَبَرَاءَنَا فَأٰضَلُونَا السَّبِيلَا . رَبِنَا آتِهِمْ ضَعْفِينَ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَمِهِمْ لَعْنًا كَبِيرًا » .

3 - ۲۵۲ - آی عزیز ! این چه نوشته‌م شرح بدایت راه مردان است .  
 تا مردان را راهی دیگر است « أَنْظِرْ كَيْفَ فَضَلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ .  
 وَلِلْآخِرَةِ الْكِبْرُ وَدَرَجَاتُهَا وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا » خلیفه و سلطان یکی بود در  
 هر عصری . أمّا ترفروش چندان که خواهی در هر شهری باشد . و العالم  
 کل العالم من لا یؤمن الناس من مکر الله ولا یقنطهم من رحمة الله . علی ابن  
 ابی طالب می گوید . این مقام صدیقان است که شرحش می شنوی . و تو  
 9 اگر چه درجه ایشان کسب نتوانی کرد ، حالی باری نوید مشو !

نوید مشو مگو که او امید نماند

کس در غم روزگار جاوید نماند

12 خوش باش ! اورا مه :

نه هرکش بار نبود درو یا قوت

دشمرش نهاند وا زرتو دیبا

1 - 2 الاحزاب 33 : 67 - 68 م / 3 ای عزیز N - PMLKI / راه K - NMLI  
 P / 4 تا مردان PMLMI غنشان N / 4 - 5 الاسراء 17 : 21 ل / 6 هر عصری LI  
 PNM عصر K / چندان PNMLI چندین K / که خواهی در PNMLI - K / هر  
 شهری باشد PNMLI بود K / 6 - 8 و العالم ... الله . علی ... گوید PNMLI علی ...  
 گفت العالم ... الله K / 8 که ... و تو PNMLI - K / شنوی PMLI نویسی N /  
 9 کسب نتوانی PNMLI کشف نتوان K / کرد PMLKI کردن N / حالی ...  
 مشو NK بیت LI - PM / 10 او امید NMK امید PLI / 12 اورا مه L - I  
 PNMK / 13 نه ... یا قوت PNLI نه هرکش درو یا قوت نبود M - K / 15 دشمرش  
 ( و شهرش ) ... دیبا PLI شهرش نهاند و ازرتو دیبا M به شهرش نهاندی زرتو دینار N - K .

- ۲۵۳ - مارا فرموده‌اند که در این تذکره بنویسم که درویشان را نیکو دار! و صدقهٔ پنهان پیوسته می‌ده! و این را نصب العین دار که سبعةٌ یظللهم اللهٌ تحتَ عرشِهِ یومَ لا ظِلَّ إلا ظِلُهُ : إمامٌ عادلٌ 3 و شابٌ نشأ فی عِبادةِ اللهِ ، ورجلٌ متعلقٌ القلبِ بالمسجدِ إذا خرج منه حتى یعودُ إلیهِ ، ورجلان تحابَّتا فی اللهِ ، ورجلٌ دعتهُ امرأةٌ ذاتَ جمالٍ إلی نفسها فقالَ إنی أخافُ اللهَ ، ورجلٌ ذکَرَ اللهَ فی خلوةٍ 6 ففاضت عیناهُ من خشیتِهِ ، ورجلٌ تصدَّقَ بصدقةٍ فأخفاها حتى لم یعلم شمالُهُ ما أنفقتَ بینهُ . أی دوست! در انجیل است که: إذا تصدقتَ فصدق بحیثُ لم یعلم شمالک ما صنعتَ بيمينک ، فإنَّ الذی یرى الخفیاتَ یحزیک به 9 علانیة .

- ۲۵۴ - و همچنین گفته‌اند که با تو بگویم که از آن غافل مباش که در شبانروزی گناهی از درمأنده‌ای احتمال کنی . و این فراموش مکن که « والکاظمین فیظیر والعاقرین عن الناسِ ، واللهُ یحبُّ المحسنینَ » ابن عمر گفت : یا رسولَ الله! ما ینقذنی من غضبِ الله؟ فقال : أن لا تغضبَ .
- ۱۵ اى عزیز! هر شب چندین کس برخوان تو نان خورند ، اگر یک درویش بی علت از آن لقمه‌ای بخورد آن هم مقبول باشد .

- ۲۵۵ - وصیتِ مصطفا - صلعم - یا دیگر که با معاذِ جبل گفته است و پیوسته تکرارش می‌کن : أوصیک یا معاذ! بتقوی الله ، وصدق الحدیث ، والوفاء بالمهد ، واداء الأمانة ، وترك الحیانة ، وحفظ الجار ، ورحمة الیتیم ،

۱ فرموده ... این PNMLI - نموده انسد K / 2 پیوسته PNMLI - K / را  
 PNMLI - K / 3 - 10 الله ... علانیة PNMLI الحدیث K / 8 انجیل متی 6 : 3 /  
 11 که از آن PMLI از آن N - K / 13 آل عمران 3 : 134 م / 14 ینقذنی PNMLI  
 بیعدنی K / 16 تو NMK ما تو PMLI / 17 لقمه‌ای NMK یک لقمه PMLI /  
 همه PMLI - NMK / باشد PMLI - NMK / 18 - 19 که ... کن PNMLI  
 معاذ را گفت K .



ولين الكلام ، وبذل السلام ، وخفض الجناح ، وأنهاك أن تسب حليماً  
 أو تطيع ظالماً، أو تعصي إماماً عادلاً أو تفسد أرضاً . يا معاذاً إئتق الله عند  
 كل حجرٍ وشجرٍ ومدرٍ . وأوصيك أن تحدث لكل ذنب توبة ، السرّ 3  
 بالسرّ والعلانية بالعلانية . وپیوسته این دعا می کن ! اللهم لا تقسدني في  
 إصلاح الغير ! ولا تهلكني لنجاة الغير ! اللهم أصلحني وأصلح بي ، وأرحم  
 والدي ، واغفر لإخواني ، وصل الله على محمدٍ وجميع إخوانه من النبيين 6  
 وجميع الصالحين يا أرحم الراحمين . والحمد لله رب العالمين .



1 وأنهاك P N M L I فبايك K / 2 ظلماً P M L I آتقاً N لئيا K / 4 كن P N M L I  
 گو K / 5 - 6 اصلاح P N M L I صلاح K / 7 وجميع ... العالمين P L I رعلى جميع ...  
 العالمين N M وآله أجمعين K .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۲۵۶ - ای برادر مخلصو ای دوست عزیز! خدای تعالی اسباب ملاقات میسر کناد حقیقه و مجازاً . دانی که حقیقت و مجاز چه بود؟ چون قالب 3 و اقبال رسد این ملاقات مجازی بود، أهل حقیقت را . و چون دل بادل و جان با جان رسد، این ملاقات حقیقت بود، قرب الأبدان مع تباعد القلوب، جز دردِ سر نبود . وحاشا که آن عزیز چنین بود که در غیبت 6 هم حاضر است . و اگر چه به ظاهر فراقی هست، در باطن همه قربت است، از آنجا که تحقیق است، دوری در عالم دل جز به صفت نبود، دوری قالب در آن عالم هیچ تأثیر نکند . ولیکن این منتیان را بود . کمال 9 نهایت جز بعد مرگ صورت نبند مبتدیان را، و هر که مقید است در این عالم خاک و آب بیند، اجل و سلاسل قهر قدر به هیچ گونه حضور و غیبت او را یکسان نتواند بود . لا بل که دل تقاضای قرب الأبدان هم کند، اگر چه 12 قرب القلوب بود .

۲۵۷ - امیر علی عبو پیری بود بزرگ، مریدی داشت که او را محمد

1 بسم ... الرحيم PI ومنها بسم ... الرحيم L المكتوب الثالث والخمسون K بسم ... الرحيم وبه نستعين M / 2 دوست MLK برادر PI / 3 میسر PMLI مہیا K / حقیقه و مجازاً M K - P L I / 4 اقبال رسد MLK رسید PI / این ... بود PMLI این را ... گویند K / و PMLI - K / 5 این ملاقات حقیقت PMLI ملاقات حقیقی K / بود PMLI دانه K / 7 به K در PMLI / فراقی PMLI فرقی K / 7 - 8 همه قربت است PMLI فرقی نیست K / 8 - 10 نبود ... مرگ PMLI - L / 8 نبود PKI نیست M / 9 این ... بود K این منتهی را بود M سقای آن نو PI / 10 نهایت MK مرادیت PI / مرگ PMI الموت K / صورت PMLI تصور K / این PMLI - K / 11 قدر PMLI - K / او را PMLI - K / 14 امیر علی PMLI - K / عبو M عمویه PL حمویه K - I / ( جامی در نفعات از عبو این نامه و نامه 52 N یاد کرده است ) .

\*\*\* نامه مشتادویکم P 67 . M 96 . L 61 . K 53 . I 55 \*\*\*

شهرآبادی گفتندی، يك روز این مرید را ببازار فرستاد که از برای او چیزی آورد، و این مرید بیامد، مگر چیزی حاضر نبود، برفت و خود را بفروخت، و آن چیز که پیرش خواسته بود بخريد و بدو فرستاد. و چون روزی چند بدین واقعه برآمد، آن کسی که این مرید خریده بود مگر واقف شد بر حقیقت کار و او را گسیل کرد تا پیش پیرآمد، چون در آمد امیرعلی با او گفت: ای جوانمرد! چندین هزار سال در غیبت، جان ما در عشق تو می سوخت. این بس نبود که این فراقی ظاهر نیز درمی بایست؟ يك هفته قرب ظاهرم بیاید. و متبدیان را خود ضرورت بیاید که به هیچ گونه از آن بنگرید.

۲۵۸ - ای جوانمرد! اگر پنبه با آتش عشق بازی کند آتش با او چه گوید؟ گوید: وصال ما مَبذول است تورا از جانبِ کرم ما، ولیکن موقوف است این وصال بر فتنای تو. تا تو باشی هرگز وصال نبود. اَندر رَمِ عشق یا تو گنجی یا من! «ضرب الله مثلا». دع نفسك و تعال. اَبی الله! اَن یكون لِصاحبِ النفسِ اِلیه سبیلًا. آتش را با پنبه قرب ظاهر بیاید در بدایت. اَمّا چون سوخته وصال شد دیگر فراق را دست به دامن دولت او نرسد که آن آتش او را خاکستر کرد و او را رفیق لازم گشت، گفت: خود را در طلب وصال ما در باخق، حق

۱ شهرآبادی MLKI شهریاری P / بازار PMLI-K / 1-2 که از برای ار PLI  
 تا از بازار M تا او را K / 2 بیامد PMLI نیامد K / مگر PLI و مگر M دیگر K /  
 برفت PMLI وقت را K / 3 بدو PMLI به K / و چون PMLI-K / 4 که  
 این مرید PLI را که این مرید M که مرید را K / شد PMLI نبود K / کار PMLI  
 حال K / 5 گسیل کرد K کشید L رها کرد M کرد PI / پیر MK میر L بر PI / چون ...  
 گفت PMLI پیرا اومی گوید که K / 6 در غیبت ... عشق PMLI جان ما در آتش  
 غیبت K / 7 که این M که K-PLI / نیز در می ML در K نیز می PI / 8 بیاید  
 PMLI نیامد K / بیاید که PMLI نیاید که K / به K-PMLI / گونه PMLI  
 حال K / 10 گوید وصال ما PMLI وصال K / تورا PMLI-K / 11 فتنای تو PMLI  
 فنا K / 12 الزم 39 : 29 يك / مثلا PMLI-K / 14 بیاید PMLI نیاید K / اما  
 PMLI-K / 15 دولت PMLI-K / که K-PMLI / آتش او را PLI آتش  
 که او را M-K / و او را PLI و او M و با او K / 16 وصال PMLI-K .

بود بر کرم ما که تورا در دایرهٔ وصال جای کنیم، چنانکه هرگز هجران را آنجا جانبود. عجیباً از این حدیث. چه می‌شنوی؟ مَنْ كَانَتْ فِي اللَّهِ تَلْفَهُ كَانَتْ عَلَى اللَّهِ خَلْفَهُ. أمّا تا پنبه پندارد که وصال را وجودِ او در باید، عاشقِ وجودِ خود بود، و هرگز از او هیچ نیاید.

۲۵۹ - خود را در باختن ضرورت دان! أمّا أنا فلا أقول: أنا. کی

بود که گویی که این دولت با استقبال آید و این شهر رخ بزند، که «وإذا شئنا بدلنا أمثالهم تبديلاً» هیچ دانی که «بدلنا أمثالهم تبديلاً» چه بود؟ نور الله، بود که بر نهادِ آدمی ثابت، چندانکه او بنامد «بل نقذف بالحق على الباطل فيدمغه» فاذا هو ذاهق، زهی کیمیاگری از کجا تا کجا؟ «فهو على نورٍ من ربه» گفت: اکنون آدمی کو؟ گفت: نور الله، او را محو کرد، که چون جلالتِ آفتاب بتابد ستارگان را نیز حکم نبود.

۲۶۰ - شیخ أبو العباس قصاب پیوسته در این سماع بودی. اورامه.

چندانم برم تر من نام

پسائی دیواری و رای می هم

۱۵ زلفت سیه است و مشک را کان گشتی

از بس که یگفتم صفا آن گشتی.

۱ بود L-PMKI / تورا K-PMLI / 2 آنجا جا PMLI در آنجا K/3  
پندارد PMLI پنداری K/ در باید PMKI باید L/ 4 عاشق وجود PMLI  
عین وا K/ و هرگز PI-MLK / 5 دان PMI است K-L/ اما PMLI که اما  
K/ 6 که گویی K-PMLI / شهرخ MLKI سرخ P/ بزند PLKI بزند M/ 6-7  
الانسان 76: 28 م/ 8 که بر نهاد PMLI و از نهاد K/ ثابت PMLI شتابد K/ بنامد  
PMI بنامد L نماید K/ 8-9 الانبیاء 21: 18 ك/ 9 گوی PLKI گوی M/ 10  
الزمر 39: 22 ك/ 11 نیز K-PMLI / 12 شیخ MK-PLI / اورامه L-KI  
PM / 13-14 چندان . . . می نام MK-PLI / 15 زلفت LI بیت: زلفت  
PM زلف K/ سیه PM سیه LI سیه K/ را کان PMLI رایگان K/ 16  
یگفتم K یگفتی PMLI.

3 با خود کی بدرگاهِ جلال ما آیند؟ این هرگز نبود، «و یحذّرکم الله نفسه» سنگ از بر آبیگینه شامی دور. بادرا بایشه هرگز آشنایی نبود. «إن الله لا یتحی أن یضربَ مثلاً ما بعوضةٌ فما فوقها» مساکینِ اهلِ غفلت، قرآن خوانند به ظاهر و نشنوند که در درونِ آن همه قبض است.

6 ۲۶۱ - ای جوان مرد! ندانم که چیست این حدیث.

تیرم که چو دستِ راسوی من یازی  
تزدیکم از آن کشتی که دور اندازی

9 به صد هزار هزار زبانِ الطاف دعوت می کند. آنکه به صد هزار هزار جفا براند.

این جورِ نگر که بر من مسکین کرد

12 خود خوانده و خود رانده، دردم زین کرد

15 «والله یدعوا إلى دار السلام» چون در آیند این منادی شنوند که «إن الله لَغنی عَنِ العالمین» پس «یحببهم ویحبوناه» چرا گفتی؟ نوکار بود، معذورش دار! پنداشت که کاری می کند:

هیچی هیچی وز آن حدیثک هیچی

کز بادِ هوا نواله نتوان پیچی

1 کی MLK که PI / جلال PLI-MK / 1-2 عمران 3 : 28 م / 2 سنگ  
... دور PMLI-K / سنگ MI ع : سنگ PI / هرگز K-PMLI / 3 البقرة  
2 : 26 م / 4 در درون آن PMLI درون K / 6 حدیث L K L حدیث نظم M حدیث  
بیت P / 7 یازی PMLI یازدا K / 8 کشتی MLK کشتی PI / 9 به LI-MK  
P / کند PLI کنند MK / 10 براند PLI براند MK / 12 خود ... رانده L خود  
خواندو خود راندو PMKL / دردم زین PMLI دردمی این K / 13 یونس 10 : 25  
ك / 14 المنکبوت 29 : 6 م / المائدة 5 : 54 م / یحببهم ویحبوناه K علیهم PMLI / کار  
PMLI کاری K / 15 پنداشت PMLI-K / 16 هیچی KI بیت هیچی PM شعر  
هیچی L / حدیثک MLK حدیث PL / 17 کز ... پیچی K-PMLI .

نه از پیش راهو نه با پس آمدن روی . بینَ الباب والدار ، در  
نگرد ، چندین هزار بیند چون خود . المصيبة إذا عمت طابت ،  
پاره ای تسلی پدید آید .

3

چه مردی بود خیره آشوفتن

بزیر اندرآورده را کوفتن ؟

۲۶۲ - و « کم أهلكنا من قبلهم من قرن » هم دوستاند مادشمنان  
را یادنیاوریم « نسوا الله فنسيهم » .

عمر گوید : ليس في القرآن ذكر الأعداء ولا خطاب مع  
الكفار . دشمنان را نام در قرآن چون بود ؟ هر که او نام برد دوست  
او است ، اگر تو گویی که نام فرعون و هامان و قارون آخر در قرآن  
هست ، می گویم : نام ایشان را در قرآن بوجهل دیدو بوجهل قرآن نشنید .  
لو ألقى القرآن في النار لما مسه النار « نسوا الله فنسيهم » ما ایشان را  
فراموش کردیم نامشان کجا بریم ؟ باش تا قرآن خوانی و شنوی و بینی ،  
آنگه به حقیقت بدانی که کافران را نام در قرآن نیست ، هر چه تو از  
قرآن می خوانی و می دانی همه کس با تو در آن برابراند ، چه گویی این ظاهر  
قرآن ، بوجهل نشنید ؟ چرا می گوید : « وما أنت بمسمع من في القبور » .

12

15

1 با پس آمدن PMLI از پس اندر K / روی MLK و روی PI / الباب والدار  
PM البابین K / 2 در نگرد PMLI و اگر از در بگذرد K / المصيبة MLK را بصیبت  
PI / پاره ای PMLI باری K / آید LKI آید شعر M آید بیت P / 6 الانعام 6 : 6 / ك  
نیاوریم PMLI نیاریم K / التوبة 9 : 67 م / 8-9 ولا . . . الكفار MK-PLI / 9  
قرآن MLK قرآن مجید PI / او نام K او نام او ML نام او PI / 10 او است K بودو  
PMI بود L / نام K-PMLI / 11 می PMLI من K / ایشان را K اینها PMLI / در  
قرآن PMLI - K / دیدو بوجهل قرآن ML دید اما قرآن را K قرآن PI / 12 التوبة  
9 : 67 م / 13 نامشان PMLI نام ایشان K / بریم PMLI بردیم K / 14 که MLK  
- PL / 15 در آن MK-PLI / 16 این PMLI آنچه K / قرآن PMLI قرآن است  
K / گوید PMLI گفت K / 16-17 الفاطر 35 : 22 ك .

جوان مردا! بوجهل را زنده پنداشتی غلطی «أموات» غیر  
 اَحیاء. چون این علم را بیابی مُردگی و زندگی بدانی که چه بود. آنگاه  
 8 این فهم کنی که در قرآن نام دشمنان نیست.

۲۶۳ - أمّا اگر تو هر که را خورده و خسبد زنده دانی از این غافل  
 باشی که «أموات» غیر اَحیاء، و من أراد أن ينظر إلى ميتٍ يمشی علی وجه  
 6 الأرض فلينظر إلى ابن أبي قحافة. و هر که را در خاک نهند مُرده خوانی و  
 این ندانی که «ولا تقولوا لمن يُقتلُ في سبيلِ اللهِ أمواتٌ بل اَحیاءٌ»  
 9 ولكن لا تشعرون، این چه دانی. تو از پوستِ خود بدرآی تا قرآن  
 بشنوی و بدانی! تو که عاشقِ پوستِ خودی این حدیثِ را کی باشی و چه  
 باشی؟ «و کو أرادوا الخروجَ لأعدائِهِمُ لهُ عُدَّةٌ». اگر بایستِ آنت بودی که از  
 پوستِ بدرآیی نشانش بر تو ظاهر بودی، اورامه:

12 که ما خود عاشقان را و اشناسیم که دیم عاشقان رارنگ تبو

۲۶۴ - أرجو بود که وقتی غمِ دینت گیرد بکلی که من أصبح  
 و همومه هم واحدٌ كفاهُ اللهُ همومَ الدُّنیا والآخرة. اکنون باری و من  
 15 تشعبت به هموم الدُّنیا! بارخدا یا! الحمد لله الذي لا يخفي عليه  
 خافيةٌ في الأرضِ ولا في السماءِ. جَهد کن که خود را از  
 این میان بدر آوری و روزی چند روی با او آری، تا کاری

1 غلطی PMLI و این غلطی است K / 1 - 2 النحل 16 : 21 / ل 2 / این علم را  
 بیابی PMLI بدین علم راه یابی K / آنگاه این M آنگاه PLKI / 4 اگر PMLI  
 K - / را PMLI - K / از PMLI و از K / 5 النحل 16 : 21 / ك 7 - 8 البقرة  
 2 : 154 / م 8 / چه PMLI چه K / 9 بشنوی PMLI - MK / نو که M که نو PMLI  
 K / 9 - 10 / و چه باشی PMLI - MK / 10 التوبة 9 : 46 / م / بایست آنت PMLI  
 دانشت K / 11 بر ... بودی MK ظاهر بودی از نو PMLI / اورامه L - PMKI / 12  
 که ما ... تبو PMLI - K / خود عاشقان M عاشقان خود PMLI / که دیم LI ع که  
 دیم M که دار P / را PMLI - M / رنگ PI - ML / تبو MLI بنو P / 13 بود K -  
 PMLI / 14 - 16 باری ... السماء PMLI - K / 17 میان PMLI میان چون K /  
 با او آری تا کاری PMLI در این کار در آوری تا K .

بود که باز گویند که فلان از آن مردان است که باز آندیشد  
وباخود گوید :

3 گر بنده نباشم آید آزاد مرا  
مادر نه برای بندگی زاد مرا

چرا بنده او نباشی؟ اگر خواهی که بدانی که بنده کیستی،  
6 بازاندیش تا خود بیشتر اوقات در چه خرج می کنی، در طلب دنیا، یادر  
اعمال صالح، یادر عشق او.

۲۶۵ - عبدة الدنیا نامشان در قرآن کجا است؟ « منکم من یریدُ  
9 الدنیا ومنکم من یریدُ الآخرة » اینها عبدة الآخرة اند. کار کسانی دارند  
که در قرآن قدیم نامشان چنین بردند که « یریدون وجهه » صفتشان این بود  
که « رجالٌ صدقوا ما عاهدوا الله علیه ». آنچه ما را رفت با ایشان در  
12 ازل، بسر بردند. ما گفتیم « ألم أعهد إليکم یا بنی آدمَ أن لا تعبدوا  
الشیطانَ إنه لکم عدوٌ مبینٌ وأن اعبدونی هذا صراطٌ مستقیمٌ؟ ».  
هر که به دنیا و آخرت از ما واماند با شیطان رفیق است.

۲۶۶ - نشنیده ای که « ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطاناً  
15 فهو له قرین » هر که نه بما مشغول است، قرین او شیطان بود « صدقوا  
ما عاهدوا الله » آن بود که بدانستند که دنیا هوو لعب بود و آخرت

---

1 که فلان PMLI-K / 2 گوید KI گوید بیت PL گوید شعر M / 6 در ...  
کفی PMLI تو در ... شود K / 8 - 9 تا مشان... الدنیا MK در قرآن تا مشان کجا است  
منکم من یرید I - PI / 8 - 9 عمران 3 : 152 م / 9 اینها عبدة الآخرة PMLI - K / 10  
قدیم K - PMLI / الاتعام 6 : 42 ک / صفتشان PMLI صیت ایشان K / 11 الاحزاب  
33 : 23 م / 12 - 31 یس 36 - 60 ک / 14 واماند MLK و P - I / 15 - 16  
الزخرف 43 : 36 ک / 16 - 17 الاحزاب 33 : 23 م / 17 بدانستند PMLI  
ندانستند K .



تجارت است . نه به تجارتِ آخرت مشغول شدندونه به هوِ دنیا « لا تلهيهم  
تجارةٌ ولا بيعٌ عن ذكر الله » نه چنانکه قومی « إتحذوا دينهم لعباً  
وهواً » تا قرآن در حق ایشان گوید : « وإذا رأوا تجارةً أو هوأً  
انفضوا إليها وتركوك قائماً » یا محمد ! « قل ما عند الله خيرٌ من اللهو ومن  
التجارةِ » . ما از دنیاو آخرت بهتریم ، چرا مارا نپرستید ؟ قضایِ حتم  
و حکمِ ازلی چنین بود ، چه کنند آن بیچارگان « ولذلك خلقهم »  
« ولقد ذرأنا لجنهم كثيراً » و « ما تشاؤون إلا أن يشاء الله » و « الله فضلٌ  
بعضكم على بعضٍ في الرزقِ » . ایشان را تاوان نیست ، ولیکن همه  
تاوان ایشان را خواهد بود .

ألقاهُ في البحرِ مشدوداً وقالَ لهُ

إيَّاكَ إيَّاكَ ! أن تبتلَّ بالماءِ

۱۲ - ۲۶۷ - مارا به دُعایاد دارد ، و پیوسته می نویسد ، و احوال می نماید ،  
و این مکتوبِ ثالث است ، أرجو که هر سه رسیده باشد . واللهُ ينفعه  
وإيَّانا بذلك حق النفع . ما نیز می گویم و می نویسم تا کاری پدید آید  
به از گفتن و نوشتن : 15

سَيُفني اللهُ عن بقراتِ عوفٍ

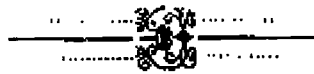
وَيأتى اللهُ باللبنِ الحليبِ

۱ مشغول شدند L مشغول شد P I بگفتند M K / ۱ - 2 النور : 24 ؛ 37 م / 2 - 3  
الانعام : 6 ؛ 70 ك / 3 گوید P M L I چه گوید K / 3 - 4 الجمعة : 62 ؛ 11 م / 4 یا محمد  
P M L I - K / 4 - 5 الجمعة : 62 ؛ 11 م / 5 نپرستید P M L I نپرستند K / ی حتم K -  
P M L I / 6 و حکم ازلی P M L I - K / چنین P M L I ک چنین K / هود : 11 ؛ 119  
ك / 7 الاعراف : 7 ؛ 179 ك / الانسان : 76 ؛ 30 م / 7 - 8 النحل : 16 ؛ 71 ك / 9 بود K I  
بود شعر M L بود بیت P / 13 رسیده باشد P L I برسد M باشد K / 14 بذلك P M L I  
- X / 15 نوشتن K I نوشتن شعر M L نوشتن بیت P / 17 ویأتی ... الحليب P M L I - K .

وقت را هیچ حاصل نیست :

مانندۀ شمع که جهان آفروزم  
روشن دارم جهان و خود می سوزم  
می پنددتم که دل به ناکس مدهید  
خود می نکتتم آنچه به خلق آموزم

6 إن أشدّ الناس عذاباً يومَ القيامةِ عالمٌ لم ينفعه الله بعلمه . اللهم لا تجعلني  
منهم برحمتك . تو نیز این دعا می گو : اللهم ارزقنا مرافقة نبينا محمدٍ في  
الدرجاتِ العلى حين ينظر الى لقائك الكريم ، برحمتك يا أرحم الراحمين . يا  
9 نورَ النور ، يا باعثَ مَنْ في القبور ! اللهم اهدني الصراط المستقيم وثبتني عليه  
يوم لقائك الكريم بعفوك يا عزيز يا قدير . والسلام . والحمد لله رب العالمين .  
وصلواته على نبيه محمد وآله أجمعين .



۱ وقت ... نیست PMLI - K / 5 می نکتتم MLK می کنم PI / 7 برحمتك LI  
PM برحمتك يا ارحم الراحمين K / گو K کن PMLI / 7 - 10 اللهم ... قدير K - I . I  
10 / PM والسلام PMLI - K / 10 - 11 والحمد ... أجمعين M - PLKI .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۲۶۸ - حَقِّ تَعَالَى آن دُوسْتِ عَزِيزِ رَا بَه عِنَايَتِ خُودِ مَكْفُوفِ دَارَادِ .  
 3 هِيچِ دَانِي كِه عِنَايَتِ اُورَا چِه نِشَانِ بُوْد؟ هَر كِه قَدَمِ بَر صِرَاطِ مُسْتَقِيمِ دَارَادِ  
 كِه « وَ اِنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ » اَنْ نِشَانِ عِنَايَتِ اَسْت ، اَمَّا  
 هَر كَسِي خُودِ مِي گُويَد كِه مَن بَر صِرَاطِ مُسْتَقِيمِ اَم ، اَمَّا تُو اَز قُرْآنِ بَشَنُو  
 6 كِه « هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ » قُرْآنِ چِه مِي گُويَد ؟ « اَلَمْ اَعْهَدْ  
 اِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ اَلَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ . وَ اَنْ اَعْبُدُوْنِي  
 هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ؟ » .

۲۶۹ - اَگَر زَمَامِ تُو بَر دَسْتِ صَاحِبِ دَلِ رُوز گَارِي اَسْت ، تُو رَا اَز خُودِ  
 9 پَرِسْتَانِ تُو اَنْ نِهَادِ ، وَ اَگَر نِه ، اَگَر دَر هَمِه حَرَكَاتِ وَ سَكَنَاتِ تَسْلِيمِ كَرْدِه اِي  
 اِخْلَاصِ بُوْد ، وَ اَگَر نِه بَر قَدَرِ تَسْلِيمِ تُو حَاكِمِ تُو اَنْ كَرْدِ . وَ اَگَر بَه اِخْتِيَارِ خُودِ  
 12 بِي صَاحِبِ رُوز گَارِي زَنْد كَانِي مِي كُفِي جُزِّ هُوَا پَر سَتِ نَيْسْتِي ، وَ اَلْهُوِي اَبْفَضِ

بِسْمِ ... الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ P I اَلْكِتَابِ الْاَمْسِ وَالْحَمْدُ لَكَ وَمِنْهَا بِسْمِ ... الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ L بِسْمِ ...  
 الرَّحْمَنِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ M وَمَنْ رَسَالَهُ ۴۴ رَحْمَةُ اللَّهِ بِسْمِ ... الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ N / 3 قَدَمِ N M L I  
 P رَا K / 4 كِه P M L K I - N / اَلْاِنْعَامِ 6 : 153 م / 4 - 8 اَمَّا هَر ... مُسْتَقِيمِ اَم  
 اَمَّا تُو ... مُسْتَقِيمِ N K اَمَّا هَر ... مُسْتَقِيمِ M اَمَّا تُو ... مُسْتَقِيمِ اَمَّا هَر ... مُسْتَقِيمِ اَم  
 P L I / 4 اَمَّا P N M L I وَ K / 5 مَن بَر ... اَم P N M L I بَر ... اَسْت K / 6  
 الْجَانِبِ 45 : 29 كِه 6 - 8 بَس 36 : 60 - 61 كِه 9 اَگَر N M K وَاَگَر P L I / دَل K - I  
 P N M L / رُوز گَارِي P N M L I رُوز گَارِ K / اَز P M L K I - N / 10 پَرِسْتَانِ  
 P M L I پَرِسْتِ N اَبِنِ نِشَانِ K / وَ اَگَر نِه P M L K I - N / دَر P N M L I - K /  
 كَرْدِه اِي P M L K I گُورِد N / 11 نِه P I - N M L K / بَه N M K بَر P L I / 11 - 12  
 خُودِ بِي P N M L I - K / 12 رُوز گَارِي M L رُوز گَارِ P I دَلِ N K / زَنْدِ گَانِي L K  
 N زَنْدِ گِي M - P I / مِي P N M L I نِي K / نَيْسِقِ P N M L I نَبَاسِي K .

إله عبدي في الأرض. كالِ ابنِ كارِ را جمالِ جز بر دیده بوبکر صدیق جلوه ندادند،  
 أمّا « إن لم يُصبها وابلٌ فطلٌّ » ، « ومن يعمل مثقالَ ذرّةٍ خيراً يره » اگر هم  
 3 تسلیم نباشی آن قدر که توانی هم مقبول است، و تخم سعادتِ عظیم است .

۲۷۰ - و چون بر قدر روزگار خود دادِ کار از نهادِ خود می دهی  
 هر روز زیادتی در قدم تو پیدا می گردد . چون متعلم که قدری از نهادِ خود  
 6 با طلب علم دهد لابد هر روز زیادتی می بیند در قدمِ خود، تا کارش ، به جایی  
 رسد که همگیِ خود با طلب علم دهد . چون همگیِ خود تسلیم کرد مطلوبِ  
 او را در کنارِ او نهند که من آدمَن قرعَ البابِ يوشكُ أن يفتحَ له .

۲۷۱ - وهان اوهان ! تا نپنداری که قدم بر صراطِ مستقیم راست  
 داشتن آسان کاری است ، نه تورا می گویم ، مردان را می گویم ، که  
 ایشان را فرض است هر روز هفده بار بگویند : « إهدنا الصراطَ المستقیم »  
 12 اهل ظاهر را بگذار تا می گویند که معناه ثبتنا علی الهدی کا 'یقال'  
 للجالسِ إجلِسْ که این نه کارِ ایشان است . این همچنان است که در تفسیرِ  
 « ألم . ذلك الكتابُ لا ريبَ فيه » گویند : ذلك ، بمعنى هذا ، أي هذا  
 15 الكتابُ لا ريبَ فيه . چه کنند مسکینان « ذلك مبلغهم من العلم » .  
 اگر در اُشعارِ عرب ندیده بود ندی اینکه : تأمل فلاحاً إني أنا ذلكا ، أي

2 البقرة : 265 م / 2 الزلزلة 99 : 7 ك / 3 م PLKI مه M-N /  
 سعادتِ PMLI سعادت NK / 4 خود داد PNMLI از K / از نهاد MLI-K /  
 PN / 5 هر روز PNMLI بر قدر K / می گردد PNMLI شود K / چون MK  
 N را چون L و چون PI / که PMLKI N-PMLKI / نهاد PNMLI استاد K / 6 با  
 PMLI به K در N / 6-7 لا بد . . . دهد PNMKI L-PNMI / 6 لا بد  
 K- / 7 دهد NMK و الله PI / 9 وهان و NMK وهان PLI / راست PLI  
 - NMK / 10 داشتن PNMLI نهادت K / کاری است PKMLI است بل کاری  
 بزرگ است N / 11 را فرض است PNMLI-K / الفاتحة 1 : 5 ك / 12 اهل NK  
 آن اصل PLI آن اصل M / 13 این PMLKI N-PMLKI / 14 البقرة 2 : 1-2 /  
 ریب فيه PNLMI-K / گویند ... هذا PNLMI-MK / 14-15 ای . . . فيه  
 PNLKI-M / 16 النجم 53 : 30 ك / 16 ندیده بود ندی PLI این ندیدی M این  
 بدید ندی K ندید ندی N / اینکه PI این L که M-NK / تأمل ... ای N تأمل فلان  
 اننی أنا ذلكا ای ML تأمل فلان جاء ابنی انا فد لكادی K-PI .

هذا . چه کردندی ؟ ایشان را کار پدید است ، خود که چیست ! « ذلك الكتاب » چه دانند که چیست ! آن کس که غمزه های غیب ندید « ذلك الكتاب » چه داند ! سرأ بسر .

۲۷۲ - ای دوست ! گوش دار ! « واتبعوا النورَ الذي أنزلَ معهُ » جانِ مصطفارا - صلعم - پرورش به جمالِ کلامِ ازل کرده بودند که « أنزلَ معهُ » ایشان پنداشتند که بعد از چهل سال قرآن شنید از جبرئیل . أف لهذا الفهم ، عیسی غاشبه دار او بود و هنوز در مهسد بود که می گفت : « آتانی الكتابَ وجعلنی نبیاً » ، « لقد کان فی قِصَصِهِمْ عِبْرَةٌ » تو از قصه های آنبیا سمری شنیده ای چه دانی ؟ چه گویی ! عیسی در مهسد گوید : « آتانی الكتابَ » مصطفا - صلعم - بعد از چهل سال از جبرئیل شنید ؟ هیات ! لقد أبعدنَ یا خیر البرایا ! اگر چنین بود این چه معنی دارد که « ولا تعجل بالقرآن من قبل أن یقضی الیک وحیه » صبر کن ، یا محمد ! « لا تحرك به لسانک لتعجل به . إن علینا جمعه وقرآنهُ » ، « فاذا قرأناه فاتبع قرآنهُ » ، لا بل کنت نبیاً و آدم منجدل فی طینته ، نشنیده ای ؟

۲۷۳ - ای دوست ! به هیچ چیز قناعت کرده ای از دین ، والقناعة فی الدین حرامٌ . چرا به درگاهِ مردی زروی تا دست بر نبض تو نهد ؟ هیچ دانی که صفتِ مردان چیست ؟ از من بشنو ! هر آدمی که تبدیل مزاج و تغییر اخلاق

1 هذا PNMLI / K که چیست PMLKI - N / 2-3 که چیست ... داند  
 2-3 البقرة 2 : 2 / م / 4 ای دوست PMLKI - N / الاعراف  
 7 : 57 / ک / 5 را PNMLI - K / جمال کلام NL کلام K جمال کال PMI / بودند  
 که NK بود PMLI / 6 بعد از PMLKI بعد N / از جبرئیل PNMLI  
 جبرئیل / K / 6-7 اف ... که PNMLI غاشبه دار او بود عیسی مع کوفه صبیا  
 K / 7-8 مریم 19 : 30 / ک / 8 يوسف 12 : 111 / ک / قصه های NM قصص P K L I  
 / 9 چه دانی K حکیم PI - NML / عیسی NMK که عیسی P L I / 10 بعد از M  
 از P L I بعد NK / 11 ابعدن ... البرایا N ابعدت K ابعدن باعث الر از M بعد باعث  
 السرار P L I / این ... که و NK چه ... و PMLI / 11-12 طه 20 : 114 / ک /  
 12-13 التغان 75 : 16 . 18 / ک / 13 بل PNMLI لانک K / منجدل فی طینته L I  
 PNM بین الماء والطین K / 15 از دین PNMLI / K / 16 دانی PNMLI شنیده ای  
 K / 17 هر آدمی که PNMLI آدمی K .

تواند کرد او پیری را نشاید ، و هر که اهل سعادت راو اهل شقاوت را نداند ، او را از مردان ننهند . ودانم که تورا در خاطر آید که پس مصطفیٰ - صلعم - چرا گفت : لا ادری امن اهل السعادة انا ام لا . و شرح این در 8 نامه ای نوشته ام و حالی وقت من تطویل را محتمل نیست .

۲۷۴ - آخر نه مصطفیٰ - صلعم - گفت : بوبکرو عمر را که سیدنا کبول اهل الجنة ، والحسن والحسين سیدنا شباب اهل الجنة ؟ و این از حصر بیرون است که مصطفیٰ - صلعم - از خلایقی بسیار به ما خبر باز داده است ، و قومی را بهشتی خوانده است ، و قومی را دوزخی . اما تو از مصطفیٰ - صلعم - نام شنیده ای چه . دانی که او کی بودا . باش تا جمال من 9 يطع الرسول فقد اطاع الله ، بینی ، آنگه باشد که بدانی که هرگز ندانسته ای .

۲۷۵ - از سخن دور افتادم ، جوان مردا! پیران را خدای تعالی قوت آن داده است که بدانند که تو سعیدی یا شقی . درینجا که نظاره هم ندانی کردن . و پایی نداری که تورا به عالم ایشان برد ، تا چندین هزار هزار کس را بینی که گرد آمده در آن عالم ، که او امر آنجا همه تکوینی بود و هر کسی می گوید ، 15 نه بزبان گوشت و پوست ، : که این عیان اسرع البیان . آنجا ینابیع مختلف

I را و اهل M را و N و PLKI / 2 ننهند PNMLI ندانند K / 3-5 چرا ... گفت PNMLI - K / 4 من PNLI من این M / 5 گفت PMLI را گفت N / را PNMLKI - N / 7 خلایقی PMLI خلایق NK / با NMLK - PI / باز LI PNMLKI - K / 9-10 النساء : 4 / 80 م / 12 قوت آن PMLI قوت N آن قوت K / 13 یا NMKI اگر PLI / 14 و پایی ... برد PNMLI که بعالم ایشان توانی رفت K / کس را PLKI کس NM / که PL - NMLK / 15 گرد PMLI گرد در N در K / عالم NMKI عالی PLI / آنجا N - PMLKI / 17 این ... البیان K ابنی ... البیان PLI ابنی عیان اسرع البیان M ابنی البیان اسرها للبیان N .

بینی ، چندین هزار هزار چشمه « فینکم کافرٌ و منکم مؤمنٌ » همه از  
بجای قدرت پدید می آید . آنجا اگر رسی کوه قاف بینی که جبل قاف محیط  
بالدنیا والله محیط یحیی قاف . 8

۲۷۶ - آنجا که این عجایب است آن جایست ، آنجا نه زمان را راه بودو  
نه مکان را . آنجا بود که قرآن مجید بینی « بسل هو قرآن مجید . فی لوح  
محفوظ » ، « ق . و القرآن المجید » اگر تورا دیده خیره نگردد ، قلم الله  
هم آنجا است ، « ن . و القلم » ، « وخر موسی صعقا » آنجا بود ، و القلم ،  
به زبان خود می گوید با کسانی که آنجا رسند که « وخر موسی صعقا » اینجا  
بود . اگر وقتی رسی شنوی . قلم یکی است ، اما صد هزار هزار ، نامتناهی ،  
سر دارد ، و لوح هم یکی بود ، اما هزار هزار فرزند دارد « ن . و القلم وما  
یسطرون » لفظ جمع گویی چراست ؟ ودع الشر یعبر ، والسلام . 9

۲۷۷ - این عیان امرع البیان ، اگر کسی یابد که دعوی ادب کند  
از وی بپرسد ، و اگر نیابد اعلام کند تا شرحش هم من بنویسم . والسلام . و حسبنا  
الله ونعم الوکیل . والحمد لله رب العالمین . و صلی الله علی النبی محمد وآله  
الطیبین الطاهرین أجمعین . 12 15

۱ چشمه P N M L I - K / التناهی 64 : 2 م / همه P N M L I چه K / 2 آید K I  
P M L آورد N / اگر P N M L I به K / 4 آنجا که P N M L I و آنجا که همه K / ان جا  
N M K آنجا جای P L I / 5 قرآن ... هو P M L I - N K / 5 - 6 البروج 85 : 21  
ك / 6 ق . 1:50 ك / 7 القلم 68 : 1 ك / 7 و 8 الاعراف 43:7 ك / وخر ... بود P M L K I  
صعق آنجا بود وخر موسی N / و القلم P M L I فون و القلم N K / 10 هم یکی بود K یکی  
است N یکی P M L I / اما P K M N I اما صد N / 11 گویی چرا است P N M L I گویی  
گویی خبر داشت K / الشر یعبر P N L K I الشریعة M / والسلام P L I و صلی الله علی محمد  
وآله N - M K / 12 - 15 این ... أجمعین P M L I - N K / 12 این ( تصحیح از روی  
صفحه پیش ) ابنی P M L I / باید P L I باید M / 13 م من P L I - M / 14 والحمد ...  
العالمین M - P L I / النسبی P L I - M / 15 الطیبین الطاهرین P L I - M /  
أجمعین M - P L I .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۲۷۸ - أنظر إلى ناقتي في ساحة الوادي

3 ضعيفة للسرى تحت ابن صياد

در هر نفسی صد هزار رنگ برآمیزند و جان و دل را زیروزبر می‌دارند و روی گریز نیست و جای قرار گرفتن هم نه!

6 زان گونه همی دارد زیروز زبزم تا پای زردام او به بیرون تبرم

سودای قدیم که در دماغ آشیان دارد تمکین نمی‌کند که روی به هزیمت نهم، و ضعف بشریت هم رها نمی‌کند که یکبارگی خود را در بازیم، که بس متابئی است از این حدیث، و نفرت او از جناب حق جبلت اوست و طبیعت ذات او. امروز صد هزار گونه شورش بوده است که حکایت آن خود به هیچ گونه در حیز امکان نیست.

۱ بسم ... الرحيم PI المكتوب الثامن والخمسون K ومنها بسم ... الرحيم شعر L بسم ...  
 الرحيم وبه نستعين شعر M ومن رسائله ۲۱ رحمه الله بسم ... الرحيم N / 2-3 انظر ...  
 صياد 3 / K - PNMLI صياد PMLI صياد 4 / N صد PLI - NMK / آميزند  
 ... دارند PMLKI آميزد... دارد N / 5 نيست N نه PKLI - M / جاي K - MLI  
 PN / گرفتن PMLKI كردن N / م PMLI روي م K - N / 6 دارد PNLKI  
 داري M / زدام او به PLKI خود از دام تو NM / 7 آشيان دارد PMLKI  
 داريم N / کند PMLKI دهد N / 8 ضعف PMLKI صفت N / م K - NMLI  
 P / يكبارگی PMLKI - N / 9 که ... اين N که بس ما بين است از اين PLI متانی  
 است از اين K که بس ما بي نيست از M / نفرت NMLK بقربت I تقرب P / او از  
 PNMKL او ان L / جبلت NMK و جبلت PI جبلت L / 11 آن PNMLI او  
 K / نيست PMLKI نيابد N .

\* \* \* ثمة هشادوسوم . P 28 a . N 21 . M 103 . L 31 a . K 58 . I 28 a \* \* \*



۲۷۹ - أمّا چون در چیزی نوشتن گریزم ، آخر تخفیفی بود ، و سخت نیکو گفت آنکه این گفت :

3      ای بلمعجب از بس که تورا بلمعجبی است  
وَمِمَّ هُمُ عَشَاقِ جَهَانَ از تو غمی است

6      مسکین دلِ من ضعیف و عشقِ تو قوی است  
بیچاره ضعیف کش قوی باید زیست

9      قوله تعالی : « وخلق الإنسان ضعيفاً » پس بارِ کَلَمَ یَزَلْ چگونه کشد  
« میببونه » بارِ عِشْقِ کَلَمَ یَزَلْ است . چه پنداری ، کشیدنش اُنْدَکَ کاریست ؟  
« إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ » معذورش دار ! که مقهور بود و مضطر .

12      ۲۸۰ - آهن که در مقابله مغناطیس بود چه کند ، که بهجانب او  
حرکت نه کند ؟ فراشه که عاشقِ آتش آمد چه کند که خود را بر آتش  
نزند ؟ با آدم و حوا گفت : « وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ » و با شجره  
گفت : « مَلَا زِمْرَ آدَمَ بَاشْ ، تَا يَكُ سَاعَتِ از تو غافل نماند ! » و الله خیرُ  
15      الماکرین . إبلیس را در سر گفت آنچه گفت ! چه می شنوی ؟ در  
آسمان و زمین کس نیست ، إلا ما شاء الله ، که این حدیث را در پی افتد

1 تخفیفی PMLKI تحقیقی N / گفت NMLK گفتی PI / آنکه این PLI آنکه  
NM آن طویل که K / 1 گفت KI گفت شعر ML گفت رباعی N گفت بیت P /  
5 - 7 مسکین . . . تعالی PNMLI مسکین و ضعیف K / 6 کش NMK با PLI /  
7 النساء : 4 ، 27 م / 8 یحییهم N که یحییهم و یحییهمه PMLKI / المائدة : 5 ، 54 م / است  
N - PMLKI / 9 - 10 الاحزاب : 33 ، 72 م / 11 مقابلة NMK مقابل PLI /  
12 فراش PMLI فراش NK / که خود PNMLI که بجانب او حرکت نکند و خود  
K / را PI - NMLK / 13 گفت PNLKI گفتند M / البقرة : 2 ، 35 م / والاعراف  
7 : 19 ک / 14 بک ساعت PNMLI ساعتی K / 14 - 15 آل عمران : 3 ، 54 م  
والانفال : 8 ، 20 ک / 15 سر PNMKI حرکت L / آنچه گفت PNLI آنچه  
16 / M - K در پی K بر پی N بر سر PMLI .

پس در علانیت اورا گوید : أسجد ! این مسکین علی موجب ما امر به  
سراً گفت : « لست أسجدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً ». گوید « و إنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي » او  
گوید : چون خلعت از تو است ، خواه لعنت گیر ، خواه رحمت . إبليس 8  
اولین و آخرین را جز اطفال ندید ، در راهِ خدای تعالی .

۲۸۱ - زهی حسین منصورِ حلاج در کتابِ طواسین می گوید :  
ما صَحَّتِ الْفِتْوَةُ لِأَحَدٍ إِلَّا لِإِبْلِيسَ وَأَحَدٍ ، بارخدایا ! ما تو را به علتِ رحمت  
نپرستیم ، ما در عبودیت شرطِ کار نگه داریم ، چنانکه خواهی می کن ا  
هرچه تو کنی ما بدان رضا داده ایم ، اگر از لعنتِ تو دیگران می گریزند  
ما را لعنتِ تو تاجِ سراسر است و طرازِ آستین . 9

گر حریفان از دمام سر بیچندان رواست

بر کف من نه ! که پور زال به شبدیز را

زهی همت ! گفت : ما دردِ ابدی را مستعدیم ، تو در حق ما بیِ رَحْمَتِ  
سرمدی می باش ! 12

وقائِلَةٌ لِمَنْ عَرَّتَكَ الْهُمُومُ

15 وَأَمْرَكَ مُمْتَلِئٌ فِي الْأَمَمِ ؟

فَقُلْتُ دَعِينِي عَلَى نُغْصَتِي

فَإِنَّ الْهُمُومَ يَقْدِرُ الْهِمَمَ

1 پس PMLI - NK / اورا PMLKI - N / موجب PNLKI من یحییب M /  
امر به NK امر PMLI / 2 گفت PMLKI - N / لست أسجد PNMNKI  
أسجد (قرآن) الاسراء 17 : 61 / گوید PMLKI - N / ص . 38 : 78 /  
أر PMLKI - N / 3 گوید PNLKI - N / 4 اولین ... را جز NM از اولین  
... جز PLKI / 6 لا بلیس وأحد NK لأحد و إبليس PMLI / 7 نپرستیم MLI  
PN می پرستیم K / 8 هر چه تو کنی ما N هر چه کنی ما PMLI - K / لعنت تو LI  
PM باری NK / 9 آستین KI آستین شعر NL آستین بیت PM / 10 از NMLK ذر  
P / بیچند این K بیچانند PNLKI / 11 شبدیز را PNMKI شبدیز L / 12  
در حق PMLKI رحمت N / 13 سرمدی می باش N سرمدی را باش شعر ML سرمدی  
باش بیت P سرمدی بانوی I کنسی سردی باشد K / 14 لم PNLKI قد K / الهموم NMK  
الهی P / 16 دعیني NMLK عینی PI .

۲۸۲ - خلقِ عالم از إبلیس نام شنیده‌اند . اما می‌دانم که او را خود از کس یاد نیست که روی در کردِ ابدی دارد ، وقوتِ او کفایتِ اوست 3 که پسایی می‌رسد و آونوش می‌کند چنانکه دوستانِ رحمت . و او از رحمتِ متنفّرتر از آنست که دوستانِ از کفایت . جهانیان را از این نقطه چه خبر ؟

6 عاشقان را جامِ میِ باخُم می هم‌سنگِ ده !  
هرکسی را بانو درخورِ فرهنگِ ده !

مردی باید که اَلِفِ « الر » بدروزگار باوی گوید : که اَلِفِ 9 « أَرَأَيْتَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلِيَّ » چیست ! پیگانگان را از حدیثِ آشنایان چه خبر ؟ چون اَلِفِ « الم » تو را نخورده باشد کی بدانی که « أهذا الَّذِي » چه بود . جوان مردا ! هیچ خواهی که بدانی که با إبلیس 12 در سر ، اَعْنَى در درونِ پرده ، آنجا که نه آدام بودو نه جبرئیل و نه میکائیل ، چه گفتند ؟ جز در کسوتی زهره ندارم که نمایی کم . همان گفتند که با عمرو بوریبیع گفتند :

1 عالم ML عالم را NK - PI / 2 یاد ... درد PMLI یاد ... بدرد N یادی ...  
دار K / 3 که PNMLI / او PNMLI أو K / چنانکه K چون PNMLI /  
رحمت K از رحمت او PMLI - N / 4 دوستان NMLK دوستان را PI / 4 - 5 را از  
این PI - NMLK / 5 نقطه NL - PMKI / چه خبر PNKI چه خبر بیت ML /  
8 مردی PMKI مریدی L مرد N / الر PNMLI الم K / باوی PMLI بازو  
K - N / 9 الاسراء : 62 / ك / 9 - 11 کرمت ... الَّذِي NMLK PI - N / 10 خبر  
K - NK / الم MLK الر N / نخورده باشد K بخور باشد ML بخورد باید N / کی K که  
NML / 12 اَعْنَى NMLK یعنی PI / که PMLKI - N / 13 در کسوتی زهره  
NK کسوتی همه PMLI / نامی PNMLI نام K / 14 بوریبیع PI بود بیع L این  
ریبیع NM - K ( عمرو بن ابی ربیع شاعر عرب ۶۴۴ - ۷۱۱ ) / .

إذا جئت فامنح طرفَ عینیک غیرَنا

لیکی یحسبوا أن الهوی حیث تنظرُ

- ۳۲۳ - لا بَلْ وَلَا بَلْ صریح گویم و نترسم . مرغ آبی را از آبِ طوفان چه باك؟ یا چه زیان است از جانب ملاح، خواه کشتی غرق گیر ، خواه نه . یوسف در درونِ پرده با بنیامین گفت آنچه گفت ، و از بیرونِ پرده او را به دزدی بگرفتند ، و به فضیحتِ دو جهانی او را منسوب کردند و بنیامین به همه راضی بود . زینهار ! زینهار ! « لقد كان في يوسف وإخوته آياتٌ للسائلين » أحسن القصص ، أما تو از آن افسانه‌ای شنیده باشی ! باش تا ملامتِ بنیامین پنهان باتو عمازی کند ، که با إبلیس چه گفتند در درون ، و پس به رضای او چرا از بیرونش رو سیاه کردند « وانْ عَلَیْكَ لَعْنَتِي » و او می گوید :
- جانی دارم که بارِ عشقِ تو کشد تا در سرِ کارِ تو شود نگریم ۱۲  
 او را از کس ، خود یاد نیست .

۱ جنت PMKI جنتنا NL / فامنح PNMKI / طرف عینك PMI  
 طرف عینك L ببنك K غیرنك N / 2 یحسبوا PNMLI یحسو K / 3 مرغ آبی  
 K مصراع مرغ آبی N مرغ دی M بط دینه PNI / 4 چه باك یا MLI  
 NK - P / است NK - PMLI / 5 و 7 و 9 بنیامین N این یامین PMLI این یامین  
 K / 3 از بیرون پرده PI بیرون پرده NM از بیرون NM / 6 فضیحت NK فضیحتی  
 PMLI / دو جهانی MK دو جهان PLI در جهان N / 7 بود PMLI شد K - N /  
 زینهار PI - NMLK / 7 - 9 یوسف 12 : 7 م / 8 اما N لیکن K - PMLI / 9  
 احسن القصص K - PNMMLI / شنیده باشی M شنیده‌ای PNL I / بائو MLK  
 N از تو PI / 10 و پس PMLKI پرده و آنگاه N / چرا ... او M چرا بیرونش LI  
 P بیرونش چرا K بیرون پرده روی چرا N / 11 ص 38 : 78 ك / گوید PLKI گوید  
 بیت N گوید که بیت M / 13 کار تو شود PNLKI کارت نشود M / 14 او ... نیست  
 K - PNMMLI / کس PLI خلق NM / 15 گر ... من PLI از حال اگر عالمیان  
 NMK ( ج 1 ص 128 )

گر عالمیان ز حالِ من بی خبرند از عالم آن بس که تو عالم دانی  
 و تفصیل کل شیء، در آخرِ سوره یوسف آخر چه گویی آنندک سر می  
 3 است؟ اندیشه کن که طرفه اشارتی است، والله ینبئک علیه. والسلام والحمد  
 لله رب العالمین وصلواته علی محمد وآله .



2 و تفصیل ... آخر NMLK و در تفسیر PI / 3 ینبئک PLKI ینبئک NM /  
 علیه NMLK علیه PI / 3 - 4 والسلام ... وآله M .. PNLKI / در اینجا نسخه های  
 I و L و P دنباله ای دارند که من آنرا نشان I 28 b و L 31 b و P 28 b بعنوان نامه  
 هفتاد و چهارم در ج 2 ص 105 چاپ کردم .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۲۸۴ - برادرِ اعز را بقا و سعادت باد . دی روز پنجشنبه نوشته برادرم خواندم . در آنجا نوشته بود که کسی می گوید : که لیت رب محمد لم یخلق محمداً ، روا نبود که مصطفا - صلعم - آن بگوید . واستدلال کرده به قول ابن عباس که لو أني أحس جرة أحرق ما أحرق ما تركت ما تركت أحب إلي من أن أقول لشيء كان : لئنه لم يكن . و تا شنیدم که گفته : روا نبود که پیغمبر آن گوید ، غیرتی عظیم از این انکار از من سربرون زد . و اگر هزار نبشته در جواب این مسأله بنویسم هنوز آنچه در دل دارم تمام نبشته باشم .
- ۲۸۵ - ای دوست ! لو أني أحس جرة در این معرض بدلیل آوردن ، از تأویل متطلبین است . و اگر کسی تأویل قرآن و حدیث رسول دانستی ، مصطفا - صلعم - در حق ابن عباس نگفتی : اللهم فقهه في الدين وعلمه التأويل . ای دوست ! چون مسأله خلاف آمد ، رجوع جز با قرآن نیست . هو الجبل المتين ، والنور المبين است . « قل هو للذين آمنوا هدى وشفاء » ، « هذا بيان للناس وهدى وموعظة للتقين » اکنون در نگر که خدای تعالی می گوید : « أفلا يتدبرون القرآن » هم از این مقام

---

۱ بسم ... الرحيم ( تصحيح برای همانند شدن نامه ها ) المكتوب الثاني والستون K ( این نخستین نامه از تفسیر حدیث « لیت رب محمد لم یخلق محمداً » را از روی تنها نسخه K چاپ می کنم . و از نا در ستهای آن ، بامید یافتن نسخه دیگر و تصحیح در چاپ دوم پژوهش می خواهم ) / 13-14 فصلت 41-44 / آل عمران 3 : 138 م / النساء 4 : 82 م .

طلب باید کرد . اما نه همه آدمی غواصی داند کرد که از بحرِ قرآن دری  
 بی قیمت بیرون آورد . غواصی که داند ؟ هم از قرآن بشنوا ! « ولو ردّوه  
 8 إلى الرسول وإلى أولى الأمر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم » . اولی الامر  
 علماى دین رامى خواهد که میراث دارانند از انبیا ، وفرمان ایشان  
 در مملکت نافذ است چون فرمان انبیا که « أطيعوا الله وأطيعوا الرسول  
 6 وأولو الأمر منكم » اکنون تورا یا دیگری را این شبهت افتاد که لیت  
 رب محمد لم یخلق محمداً ، درست تواند بود واگر نه . راین که ولو انی  
 أحسن ، بدلیل می آورد خدای تعالی می گوید : « وما اختلفتم فیہ من  
 9 شیء فحکمه إلى الله » ، « ما فرطنا فی الكتاب من شیء » ، « ولا رطب  
 ولا یابس الا فی کتاب مبین » . اکنون گوش دار ! « أو القی السمع وهو  
 شهید » مریم « ع » از صدیقان است « وأمه صدیقه » ، واین حکایت می کند از  
 12 مریم که « فاجاءها المخاض إلى جذع النخلة قالت یا لیتنی میت قبل هذا  
 وکنت نسیاً منسیاً » وعموم پندارند که از ملامت خلق می ترسید .  
 وهیهات ! و مریم می دانست که چندین هزار خلق بر این کار منکر شدند  
 15 وأورا بد گویند وید اندیشند و انگاه ایشان را بدافتد . والشفقة علی خلق  
 الله این نفس همگی مریم فرو گرفته بود ، پس گفت : کاشکی من نبودم  
 تا سبب معاصی عالمیان نیامدمی .

18 - ۲۸۶ - وهان وهان ! تا در این مکتوبات من به چشم تصرف نگاه مکنی  
 که روزی کافر شوی و تورا خبر نباشد . به چشم ایمان درو می نگرو می گو : فان  
 کم تبک فتابک . ای دوست عزیز ! مصطفا می گوید : إن الرجل لیتکلم بکلمة  
 21 ما یری بها بأساً ، یروی بها فی النار سبعین خریفاً . عجب ندارم که این کلمه  
 گوید . روانیست که محمد ، لیت رب محمد ، گوید . این کلمه بود وامثال این

2 - 3 النساء : 4 / م / 83 - 5 - 6 النساء : 4 / م / 59 - 8 - 9 الشوری : 42 / ک / 10 / 9 الانعام  
 6 / ک / 38 - 9 / 10 الانعام : 6 / ک / 59 - 10 - 11 ق . 50 : 37 / ک / 11 المائدة : 5 : 75 / م /  
 12 - 13 مریم : 19 : 23 . ک .

کلمه بعقل خود لا بوی عقل خود کمال نهاد محمد مصطفی - صلعم -  
تصرف می کند این آنگه چه داند که چه روا بود ، و چرا فلان روا  
3 نبود ؟ عقل این مسکین به ترازوی نهاد محمدی بر نیاید . ندیدی که  
در قرآن که از صدیقان حکایت است ، می گوید : « یا لیتنی میت قبل  
هذا » درست آید .

6 اکنون آن در کدام حال گویند ، بنوشتمی ، اما بس دراز  
است ، و عقول عموم آنرا احتمال نکنند . وهم بنویسم إن شاء الله . أما  
اکنون ، ای دوست ! از آن قوم که گفتند لان بآذان کتب هذا الخلق  
9 لم یعصوه مقتضیات .

۲۸۷ - مقامات مردان و احوال سالکان نه هر مخنثی داند . به  
کدام عقل و به کدام علم در اقوال انبیا تصرف می کند ؟ . ای دوست !  
12 به بضاعت عقول ، در اقوال انبیا تصرف نتوان کرد . می گوید : لو أني  
أحس جرة ، دلیل است که انبیا نگویند : این چرا ؟ و آن چون ؟  
هیئات ! از قرآن بشنو که گوید ، موسی از کبار انبیا بوده است ، تا که  
15 خدای تعالی بی واسطه گفت : « اذهب إلى فرعون انه طغى » گفت :  
« ولهم على ذنب فأخاف أن يقتلون » جوان مردا ! به نیکوتر عبارتی  
می گوید : که نمی روم ! چه گویی ! این چیست ؟ موسی می دانست  
18 که لو أني أحس جرة ، کدام مقام است ، در حضرت اِلهیت ،  
چون کاری فرمودند ، چرا ، کار را نبود . و چون و چرا ، آزو ، چگونه  
روا باشد ؟ پس ارشاد می کند که « فارسل إلى هارون » از این عجب تر  
21 خواهی که گوید : « ويضيق صدري ولا ينطلق لساني » منکران



معارض گویند : چون بفرموده بودند موسی را ، این گفتن سوء الأدب بود .  
 وجز چنین نتواند گفتن ، اگر به ترازوی عقل برسنجد . آن ابله را بگو  
 8 که عاشقی کار تونیست . روبرازی کن :

فاعمل لما تعلموا فمالك بالذي لا تستطيع من الأمور بدانت .

رحم الله إمرءاً عَرَفَ قدر نفسه .

8 ۲۸۸ - آی دوست عزیز ! يك روز موسی گفت : بار خدایا ! لی ما  
 ليس لك . گفت : چون ؟ گفت : لی مثلك ، وليس لك مثل نفسك .  
 گفت : صدقت ! اگر این فضولی آنجا حاضر بودی ، موسی را گفتی :  
 9 این خطا است که خدا کس را نیست ، وجز خود را نیست ، پس اگر  
 تورا هست ، بسیار کس را نیز هست چنانکه تورا ، پس ایشان هم چون  
 توآند . و چون موسی بتزدیک این فضولی مخطی بود ، پس خدا چون موسی  
 12 را گفت : صدقت ! هم مخطی بود « سبحانه وتعالى عما يقول الظالمون علواً  
 کبیراً » آی دوست ! هان و هان ! تا دیگر چنین اعتراض را حکایت نکنی .

۲۸۹ - جوان مردا ! « و ذوالنون إذ ذهب مغاضباً فظن أن لن  
 15 تقدر علیه » باری بیش از قوت او برنهدا دند . اوطاقت آن نداشت .  
 « ذهب مغاضباً » پندار که بر مصطفا - صلعم - باری بیش از قوت او  
 نهداند . و چون طاقت بار نداشتی ، نطقش هم این بودی : لا تفضلوني  
 18 علی یونس بن مرق . درینا ، درینا ! که قدرش ندانی . جوان مردا ! محبان

4 فاعمل . . . بدان ( تصحیح برابر ج ۱ ص ۳۶۲ ، ۴۶۳ ) فاعمل بما فعلوا بحالك بل  
 الذي لا تستطيع من الأمور بدان K / 12 - 13 الاسراء 17 : 43 / ك / 14 - 15 الانبياء  
 21 : 87 ك .

را بگو که يك ساعت دور دارا چون با محمد گویند : « ولو شئنا لنذهبن  
 بالذي أوحينا إليك » اگر گوید : لیت ربّ محمد لم یخلق محمداً معذورش  
 3 دارا که آنکه معشوقش بودم معذورش می‌دارد . بجلال قدر لم یزل که  
 چون جلالِ قهر « لئن شئنا لنذهبن بالذي أوحينا » بنابد ، اگر محمد جز  
 لیت ربّ محمد ، گوید تا راضی گردد باعراض معشوق ، که محمد نه محمد بود .  
 6 ودّع الشرّ یعبرُ .

۲۹۰ - توجه دانی و آن مدیر که این گفت که عاشقان را با او درمستی و  
 هشیاری چه رود؟ باش تا تمامی کم ! درمستی گویند :

8 مست گوید همه بی هوده سخن  
 سخن بیهوده برمست مگیر !

اما چون هشیار شوند ، هو ایشان را او یاد دهد که چه گفتند . پس هم  
 12 او ایشان را تلقین جواب کند . تا بنپنداری که کار عاشقان از این آسانی  
 است که هر تردامنی راه در آن برد . اما معذورانند که ندانند ، که  
 عذرشان مقبول نیست ، تا دانی . جوان مردا ! معشوق جمال بناید تا عاشق  
 شوند . پس دیگر بار به حجب عزت خود محتجب شود . پس اگر سلوک را  
 15 سلوئی بیند یا مجنونی دیگر نهد او را داغ لعنت برنهد ، و بباد لا ابالی  
 بردهد . واگر یکی را بی قرار و آرام یابد ، يك نقطه درد گشته و بوجود متهم  
 18 شده و متبرّم بوده ، لیت ربّ محمد لم یخلق محمداً ، او را همگی فرو گرفته  
 داند که جز او دیگری را نمی‌خواهد . و ازو گویند : لیت عندي حقاً گویی  
 همه شهر ترا می‌جویم فتنه لا بسد براه آید « ولقد فتننا الذين من قبلهم »

- و صادق از کاذب اینجا پیدا شود «فليعلمن الله الذين صدقوا وليعلمن الكاذبين»  
 چگویی! چون معشوق محتجب شود، اگر عاشق راضی شود شاید؟ هیئات!  
 3 جوان مرد! آن لیت ربّ محمد، حرکت مذبوح است، معذورش دار! آنجا  
 آنجا راضا کفر است، همچنانکه رضا به کفر کفر است. و ازو متسلّی بودن  
 و به فراق راضی بودن نشان فراغت بود ازو. و این کفر است. و در فراق از  
 6 وجود او سیر شدن. و لیت ربّ محمد گفتن کار عاشقان است، عاشقان  
 دردمند، مهجوران چون ازو سیر شوند اعتراض سرد فضولیان می در نیاید  
 استربان را سرد نباید گفت. زنهار! زنهار! ایمان تازه کن. و در اقوال انبیا  
 9 به بضاعت عقل مختصر خود تصرف مکن! وحسبنا الله ونعم الوكيل.



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۲۹۱ - برادرِ اعز را بقا بادو بر همه دشمنان منصور باد. اعدای برادرِ اعز مخدول باد . طرفه کاریست ، هرچه می نویسم پنداری دلم در آن خوش نیست . و بیشتر آنچه می نویسم در این روزها همه آن است که یقین ندانم که نوشتن آن بهتر است از نا نوشتن . آی دوست ! نه هرچه درست بودو صواب بود روا بود که بگویند. و اگر نه چنین بودی مصطفی نگفتی که:
- اذا ذكر القدر فامسكوا ، و اذا ذكر أصحابي فامسكوا ، و اذا ذكرت النجوم فامسكوا . و همچنین نگفتی : القدرُ سرُّ الله فلا تقشوه . و در سخنِ اهل بصیرت نبودی که : إفشاءُ سِرِّ الرُّبُوبِيَّةِ كُفْرٌ و هم چنین نگفتندی :
- للرُّبُوبِيَّةِ سِرٌّ لو ظهر لبطلت النبوة . و تفسیر این نه آن بود که نبوت باطل بودی ، بل که یعنی احکامِ نبوت برخاستی ، و قلمِ تکلیف نماندی ، و حرام و حلال نبودی . چه تکلیف را محل جز پندارِ اختیارو تهمتِ بشریت نیست .

- ۲۹۲ - وهانو هان ! تا نپنداری که این سخن اندک سخنی است ، که این سِرِّ الاسرار است . والله يطلعك عليه برحمته . نباید که در بحری افکتم خود را که ساحلش پدید نبود . و چیزها نویسم بی خود ، که چون با خود آیم بر آن پشیمان باشم ورنجور . آی دوست ! می ترسم . و جای ترس

---

1 بسم ... الرحيم (تصحیح برای همانند شدن نامه ها) بسم ... الرحيم و به نستعين M و من رسائله ۵۶ رحمه الله بسم ... الرحيم N / 2 برادر ... منصور باد M - N / 2-3 اعدای ... باد M - N / 4 می نویسم M نوشتم N / 5 ندانم N می دانم M / آن M - N / از N یا M / 6 نه M - N / 10 للرُّبُوبِيَّةِ N الرُّبُوبِيَّةِ M ( این عربی در تفسیر این گفته سهل شو شتری آرد : اگر مروح آشکار گردد نبوت که اختصاصی بیش نیست باطل آید . فتوحات ۲ : ۴۷۹ و ۵۰۱ ) / این نه آن N آن نه این M / بود N بودی M / 11 بل که M - N / یعنی M - N / 12 پندار M پندارو N / 14 سخن M - N / 15 نباید M و نباید N / 17 باشم و رنجور N شوم M / می ترسم N ترسم می ترسم M .

است از مکرِ قدر . بر یکی اسبابِ سعادت مسلط کند تا مضطر گردد در  
 سلوکِ راهِ سعادت . یا عجباً لأقوامٍ یُقادونَ إلی الجنةِ بالسلاسل . و بر  
 دیگری اسبابِ شقاوت مسلط کند ، تا مضطر گردد در سلوکِ راهِ شقاوت .  
 و چون اربابِ بصائر در این معنی اندیشه کنند ، یک نقطه درد و حسرت  
 گردند . و هم سودی ندارد حقاً . و به حرمتِ دوستی که نمی‌دانم که اینکه  
 می‌نویسم ، راهِ سعادت است که می‌روم ، یا راهِ شقاوت . و حقاً که نمی‌توانم  
 که ننویسم ، و جز گوی بودن در میدانِ تقدیر روی نیست . بیت :

برمن زردلم نماند جز نامِ دلم تا خود به کجا رسد سرانجامِ دلم

- ۲۹۳ - مصطفی - صلعم - پیوسته در دعای گفتی : یا مقلبَ القلوب  
 والأبصار ! ثبتت قلبي علی دینک و طاعتک . چون کاتب بر کاغذ قاف و  
 کاف نویسد ، هر آینه جیم و دال نتواند بود . اگر تقدیر از یکی بوجهل  
 صفتی آفریند ، هر حال خلیل نعمتی نتواند بود . و خدا داند که نمی‌دانم که  
 این نوشتن سببِ طاعت است یا سببِ معصیت . و هم نمی‌دانم که این اعلام کردن  
 مرئوس را طاعت است یا معصیت ! و کاشکی چون نمی‌دانم بسببِ بارگی  
 نادانی شدمی تا از خود خلاص یافتی ، چون در حرکت و سکون چیزی  
 نویسم رنجور شوم از آن به غایت . و چون در معاملاتِ راهِ خدا چیزی  
 نویسم هم رنجور شوم . و چون در تفضیل آنبیا چیزی نویسم خود نمود  
 بالله ، و چون از احوالِ عاشقان نویسم خود نشاید ، و چون احوال عاقلان

2 الجنة N الحمة M / 3 مضطر گردد M مضر شود N / 4 معنی M معانی N / 5  
 ندارد M نمی N / 5 - 7 اینکه . . . ننویسم N چه می نویسم M / 7 بیت M شعر N /  
 9 گفتی M خود می گفت N / 10 والأبصار N - M / و طاعتک N - M / 11 هر آینه N  
 لا جرم M / نتواند بود N نبود M / 12 بود N بودن M / 13 نوشتن . . . یا سبب M که  
 نوشت طاعت است یا N / 13 - 14 و هم . . معصیت M - N / 16 از آن به غایت  
 N - M / 17 هم . . . نویسم M - N / 18 از N - M / خود N - M / و چون  
 M چون N .

- نویسم هم نشاید ، وهرچه نویسم هم نشاید . واگر هیچ ننویسم هم نشاید .  
 اگر گویم هم نشاید ، وچون خاموش گردم هم نشاید . واگر این واگویم هم  
 نشاید ، واگر وانگویم هم نشاید . واگر خاموش شوم هم نشاید .

۲۹۴ - أحوال من چنین است ، بیت :

- چون موی شدم زرنجِ هر بیدادی  
 در دهر که دیداست چو من ناشادی
- برخیزد اگر جهَدَ به من بر بادی  
 چون چنگ زهر رگی ز من فریادی

۹ شعر :

- أخلاقاً إذا قدنو وشوقاً إذا نأت  
 عناءً و ترحُّ من هتيدة بکرخ
- دیگر بار نمی دانم که این چه نوع است از بلعجی . وندانم که ثمره اینکه  
 نوشتم چه خواهد بود . سعادت یا شقاوت ! بیت :

- هر روز طلب کن به بجالی دگرم  
 وزگردش چرخ در جوالی دگرم
- وامروز به تازگی به جالی دگرم  
 در گوشه شده زگوشمالی دگرم

1 وهر ... نشاید M - N / 2 گویم م M گویم N / چون M اگر N / واگویم N  
 3 / M واگر وانگویم هم نشاید M - N / 4 أحوال ... است M - N / 5  
 چون موی شدم M موی شده M / 9 - 11 شعر ... بکرخ M - N / 12 بار نمی N  
 باره نه M / 13 نوشتم M نویسم N / سعادت یا شقاوت M - N / 14 به M - N .

۲۹۵ - يا محمد! « إنك لتهدى إلى صراط مستقيم » شنودی و پر شدی .  
 اکتون « انك لا تهدي من أحببت » هم بشنو ! . اگر با تو گفتیم : « ولسوف  
 يعطيك ربك فترضى » اکتون می گویم : « ليس لك من الأمر شيء »  
 نه چنین بود ؟ بیت :

همواره تورا کنار، جانان نبود بسیار بود تره بُودَ تان نَبُودَ

۶ يا محمد أتاج « لعمرک » بر سر خود بیدی و بگفتی : « أنا سيّدُ ولدِ  
 آدم ولا فخر . اکتون در خاک و خون « ولئن شئنا لنذهبن بالذي أوحينا إليك »  
 مراغه بزَنو بگو : لیت رَبِّ محمدٍ لم یخلق محمداً .

۲۹۶ - يا محمد ! مارا دیدی که تورا بنواختیم و گفتیم : « لا أقسم بهذا  
 البلد » اکتون خود را نیز می بین که « ولولا أن ثبتناك لقد كدت تركن  
 إليهم » يا محمد ! « وتغرّ من تشاء » دیدی ، اکتون « وتذل من تشاء » هم  
 بین . يا محمد ! خاک قدم خود تویی جبرئیل دیدی ، اکتون « عبس »  
 و تویی « نیز بین . يا محمد ! « طه » . و « آیس » . شنیدی ، اکتون « أحسب  
 الناس أن يتركوا أن يقولوا آمنا » بشنو !

۲۹۷ - آنکه بخود بوَد و خود بین بود دوستی مارا نشاید . يا محمد ! در  
 خود نگاه کردی و گفتی :

۱ التوری 42 : 52 / 2 الفصص 28 : 56 / گفتیم M / گفتم N / 2 - 3 الضحی  
 92 : 5 / 3 آل عمران 3 : 128 / گویم M / گویم N / 6 الحجر 15 : 72 / 7 ولا  
 فخر N - M / 17 الأسماء 86 : 86 / 9 - 10 البلد 90 : 1 / 10 - 11 الأسماء 17 : 74  
 / 11 آل عمران 3 : 26 / 12 - 13 عبس 80 : 1 / 13 بین M / بین N / طه  
 20 : 1 / آیس 36 : 1 / 13 - 14 العنکبوت 29 : 2 / 15 بخود ... بین N خود بر  
 M / دوستی N - M / نشاید N / نشاید . يا محمد يعظکم الله . ويحذركم الله نفسه . جوان مردا  
 فریاد از این قدر مکار . يا محمد اگر دی روزی گفتیم : ادع الی سبیل ربك بالحکمة والموعظة  
 الحسنة ، امروز گویم : والله يدعوا الی دار السلام M .

أبطحاهُ مَكَّةَ هذا الذي أراهُ عياناً وهذا أنا ؟

- تا مارا بایستی گفتن : « فان 'كنتَ في شكّ مما أنزلنا اليك فاسئل الذين  
 3 يقرؤون الكتابَ من قبلك » اکنون در زینب نیز نگامی می کن ، تا رویِ  
 خود بی ما در آینه رویِ او بینی ! که : « وتحفي في نفسك ما الله مُبديهِ »  
 یا محمد! سلامٌ عَلَيْكَ أيها النبي ورحمة الله وبركاته ، نوش کردی مبارکت باد .  
 6 اکنون وقتِ زهرِ قاتل است . یا ابا بکرِ أخافُ أن يكون قد طوى عني  
 هذا البساط . یا محمد ! و « يعظّمك الله » و « يحذركم الله نفسه » .

- ۲۹۸ - جوان مردا ! فریاد از قدرِ مکار ، فریاد از آنکه نتوانم .  
 9 یا محمد ! « ألم نشرح لك صدرك » گفته ایم ، لکن شعر :

إذا رأيتُ تُيوبَ اللَّيثِ بارِزَةً  
 فلا تظننَّ أنَّهُ اللَّيثُ يَبْتَسِمُ

- ۱۲ « واللهُ خَيْرُ الماكِرِينَ » واتو می گویم . یا محمد ! بوجهل خود با جنودِ  
 ابلیس حسابِ خود راست و امیدارد ، اورا و اما چه حساب ؟ و اورا از  
 مکرِّ ما چه خبر ؟ یا محمد ! اگر دی روز می گفتیم : « أدعُ إلى سبيلِ  
 15 رَبِّكَ بالحكمة والموعظة الحسنة » ، امروز می گوئیم « واللهُ يدعُو الی دارِ  
 السَّلَامِ » . بار خدایا ! اگر گلیمی در سر کشتم ، گوئی : یا محمد ! « قم  
 اللیل » . واگر رویِ نمایم ، گوئی : یا « أيُّها المدثر قم فأندِر » . واگر

2 تا . . . گفتن M - N / 2 - 3 یونس : 10 : 94 م / 3 نیز نگامی N نگاه M  
 (داستان ابن عشق و فدکاری موضوع منظومه زید و زینب خضر شاه است) / 4 بی ما M - N /  
 روی M - N / که M - N / الاحزاب : 33 : 37 م / 5 ایها . . . برکاته M - N / 6 عنی  
 N معنی M / 7 - 16 یا محمد . . . السلام M - N / 7 النور : 24 : 17 م / عمران : 3 : 28  
 م / 9 الشرح : 94 : 1 ک / 12 عمران : 3 : 54 م والانتقال : 8 : 30 ک / 14 - 15 النحل  
 : 16 : 128 ک / 15 - 16 یونس : 10 : 15 ک / 16 گلیمی M گلیم N / 16 - 17 گوئی . . .  
 نمایم M - N / 16 - 17 للزمل : 73 : 2 ک / 17 المدثر : 74 : 2 ک .



- برون آیم ، گویی : « واهجرم هجرأ جیلا » و « تبتل إلیه تبیلا » . مرا چه باید کرد ؟ یا محمد ! تو راحت می طلبی ، و ما از تو سرگردانی می خواهیم .
- 3 یا محمد ! تو می خواهی با ما حساب بسربری و به گوشه ای نشینی ما می خواهیم که در هر نفسی ما را با تو و ثورا با ما صد هزار گونه حساب برد .
- ۲۹۹ - اگر شادت بینم ، گویم : « لا تفرح إن الله لا یحب الفرحین »
- 6 « إن الله یحب کل قلب حزنین . و اگر دل تنگ شوی گویم : « ولقد تعلم انك بضیق صدرک » . و اگر عبادت بسیار کنی گویم : « طه ! ما انزلنا علیك القرآن لتشقی » و اگر طاعت کمتر کنی گویم : « و اعبد ربك حتی یأتیک الیقین » . اگر بخسی گویم « قم اللیل » و چون برخیزی گویم : « والله یقدر اللیل والنهار علم أن کن تحسوه فتساب علیکم » . و اگر با بویکرو عمر در سازی ، گویم : « استجیبوا لله وللرسول إذا دعاکم » .
- 12 و اگر در درون پرده رخت بنهی و خوش بنشینی گویم : لیست هی بعتبة أمیک ، « قل یا أهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء » . اگر آسان فراگیری گویم : « وانذر عشیرتک الأقربین » و « بلغ ما انزل الیسک » و اگر سخت گیری گویم « وانخفض جناحک لمن اتبعک » . اگر رفقی کنی گویم : « واغظ علیهم » . و اگر عنفی رود گویم : « ولو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا » . اگر محابا کنی گویم : « وقل لهم فی أنفسهم قولاً بلیغاً » .
- 18 و اگر مبالغت کنی ، گویم : « فقل لهم قولاً میسوراً » و چون برنجی

1 برون N بیرون M / الزمئل 73 : 10 ک / الزمئل 73 : 8 ک / 2 خواهیم M طلبیم N / 3 - 4 به گوشه ... با ما M هر نفسی و اما را و او تو N / 5 بینم گویم M بینم گویم N / القصص 28 : 76 ک / 6 ان ... حزن N - M / 6 - 7 الحجر 15 : 97 ک / 7 - 8 طه 20 : 1 - 2 ک / 8 طاعت M - N / 9 - 8 الحجر 15 : 99 ک / 9 الزمئل 73 : 2 ک / 10 الزمئل 73 : 20 ک / 11 الانفال 8 : 24 ک / 12 هی N هذا M / بعتبة N عتبة M / 12 عمران 3 : 64 م / 14 - 15 گویم ... کنی N - M / 14 الشعراء 26 : 214 ک / المائدة 5 : 67 م / 15 الشعراء 26 : 215 ک / 15 - 16 التوبة 9 : 73 م و التحريم 66 : 9 م / 16 - 17 عمران 3 : 159 م / 17 اگر M و اگر N / النساء 4 : 69 م / 17 - 18 گویم ... برنجی N - M / 18 الاسراء 17 : 28 ک .

- گویم : « فاعفُ عنهم واستغفر لهم » . و اگر استغفار کنی از پسر ایشان  
 گویم : « سواءٌ عليهم استغفرت لهم أم لم تستغفر لهم . لئن يقفر الله لهم » .  
 جوان مردا ! همه نشان محبوبی او است و تو ندانی . خدا تورا  
 عقلی دهد و مسلمانی دهد و توفیق طاعت مبذول دارد ، و از راه شقاوت  
 اعراض دهد .
- ۶ ۳۰۰ - ای دوست ! شنیده‌ای که الایمان نیف و سبعون باباً ، و این  
 هیچ مناسبت دارد که ستفترق امتی علی نیف و سبعین فرقة ، یا نه ؟ ای  
 دوست ! بعید نیست که هر فرقی از ایمان نصیبی دارند ، و به چیزی از  
 بدیع آلوده اند . و فرقتی ناجی اهل شهادت باشند که اعلاها شهادة آن  
 لا إله إلا الله . این جماعت را نه حساب باشد و نه میزان و نه صراط ،  
 « یوم نحشر المتقین إلى الرحمن وفداً » ، « ولا یحزنهم الفزع الاکبر » ، « وهم  
 من فزع یومئذ آمنون » و اهل لا إله إلا الله قطعاً بهشتی‌اند که من قال  
 لا إله إلا الله خالصاً مخلصاً دخل الجنة . این نجات مطلق بود ، از همه  
 احوال دور . « اولئك عنهما مبعدون » دیگر فرق را خیر و شر بود بهم  
 آمیخته . « خلطوا عملاً صالحاً و آخر سیئاً » و بقدر گناه به دوزخ در  
 بمانند که و الباقون فی النار . پس خلاص یابند همه . چه در لفظ خبر است  
 که : ستفترقُ امتی . و چون امتی ، بگفت ، به هیچ حال امتی او مخلد  
 نباشد در آتش . و نیز اگر ناجی کسان دیگر بودندی ، جز اینکه گفت :  
 18

۱ عمران ۱۵۹ م / ۲ المنافقون ۶۳ : ۶ م / ۳ او M - N / تورا M را N /  
 ۴ رسلانی دهد M - N / ۶ شنیده M و رسیده N / ۸ بعید N بدیع M / ۹ آلوده اند  
 M آلوده باشند N / ۱۰ باشد N بود M / ۱۱ سریم ۱۹ : ۸۵ ک / الانبیاء ۲۱ : ۱۰۳ ک /  
 ۱۱ - ۱۲ النمل ۲۷ : ۸۹ ک / ۱۳ خالصاً M - N / ۱۴ الانبیاء ۲۱ : ۱۰۱ ک / را M  
 - N / بود بهم N بود N / ۱۵ آمیخته M - N / ۱۵ التوبة ۹ : ۱۰۲ م / و بقدر N  
 بقدر M / ۱۵ - ۱۶ در . . . خلاص M - N / ۱۶ لفظ M - N / ۱۷ که N - M /  
 ۱۸ نیز M - N / دیگر بودندی N باشند M / جز N اعنی M .

- 3 الناجية منها واحدة ، مگر در دوزخ روند پس خلاص یابند . از اینجا لازم آمدی که بی هیچ عذاب کس به بهشت نرسیدی . و این چنین نیست که « یدخلون الجنة ( ویرزقون فیها ) بغير حساب » ولا عذاب . جماعتی بسیار هستند ، آیات و اخبار بسیار بدان ناطق است . پس فرقت ناجی آنها باشند که بی حساب و عذاب به بهشت روند : دیگر
- 6 فرق به دوزخ روند . و بقدر گناه هرکسی را لبتی بود . پس به سبب ایمان برون آیند که امتی بگفته است و اینکه گویند کافران هم محاد باشند و مبتدع چون کافر بود در حکم تخلیص ، این هیچ نیست ، چه همه
- 9 أهل قبله اسلام آند ، و أهل قبله ما مخلد نباشند . و بدع شناختن نه کار هرکسی بود و نه آسان کار است . هرکسی دعوی کند که سنتی است ، اما همه از سنت دوریم . و نمی گویم دورند ، چه من در خود بسیار بدع می بینم . والله یخلصني منها .
- 12

- ۳۰۱ - آی دوست ! بدع در عقاید بود و در اوصاف بود و در اعمال ، هر که در خدا و رسول و گورو قیامت و علوم دینی ، چیزی اعتقادی دارد ، نه چنانکه پیغامر - صلعم - داشت ، این کس مبتدع است در عقاید . و تا علم به کمال همه علوم دین حاصل نگردد ، مرد از این بدعت نرهد و این از کجا آید؟ من معترفم که مرانیست . دیگرانرا خود نشناسم . هذا مضمی .
- 18



1 مگر N و الباقون که M / 2 آمدی N آید M / عذاب N عذابی M / 3 که M - M / العافر 40 : 40 ل / 3 - 18 ولا عذاب . . . مضمی M - N ( در M 86 اینجا سلام و حمدۀ پایان نامه هست . و 16 سطر باقی تنها در N 56 دیده می شود ) / 7 کافران ( تصحیح ) M - N / 16 مرد ( تصحیح ) و مرد N .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۳۰۲ - ایزد تعالی آن دوستِ مخلص و برادرِ اعز را در امان و  
 3 ضمان خود بدارد. نوشته بود که اِمسالِ مطالعتِ مکتوباتِ از پارینه  
 مفیدتر است. ای برادر اَطال الله بقاءك في عافيتہ بدانکه این ثمره  
 مجالستی است که اِمسال می‌بود. و چیزی که می‌خواندی از  
 6 مکتوبات. و به حقیقت دان که آنچه تو فهم کنی از مکتوباتِ من، بر قدرِ  
 فهم و عقلِ تو بود. و آنرا به تحقیق فهم کردن روز گاری دراز می‌باید  
 و سلوکی تمام، چه آن راهِ پانزده سال سلوکِ من است. و باشد که  
 9 آنچه به پانزده سال بر من کشف شد به پنجاه سال بر دیگری کشف  
 نشود، تا گمانی غلط نبوی. و تا در میان این اشغالِ بی کرانه هستی فهمِ تو  
 بدان حقایق نرسد.
- ۳۰۳ - لمبری! قبالة رزی می‌خوانی که در آنجا انگوری است که  
 از آن انگور شرابی حاصل شود. که از خوردنِ آن شراب  
 مستی خیزد. اکنون می‌نگر که از تو تا وقت مست شدن چند  
 15 راه است.

۱ بسم ... الرحيم ( تصحيح برای همانند شدن نامه ها ) المکتوب السادس والستون K  
 بسم ... الرحيم و به نستعين M / 2 دوست مخلص و K / امان و M - K / 3 از K -  
 M / 4 اَطال ... عافيتہ K / بدانکه K بدان ای برادر که M / این K - M / 5  
 خواندی K خوانی M / از این K / 6 و به حقیقت K تحقیق M / من K - M / 7  
 می K به M / 8 راه K ثمره M / باشد M باید K / 9 شد K اَنفاد M / 10 نشود K  
 نکرده M / 10 - 11 فهم تو ... نرسد M تو ... نرسی K / 12 است K بود M / 15  
 راه M آه K .

۳ بدایت این سلوک آنست که اول از تقلیدِ مَوْرَثِ برخیزد ،  
و بر تعصبِ کفرو اسلام ستیزی پیش روی خود آورد که در مذهبِ  
ما کفرو اسلام يك رنگ است . و این بدایتی است که عمرهای  
دراز سلوک برندو هیچ کس بدین بدایت نرسد . و چون بدایتِ سالکی فوق  
النهایات بود ، توجه دانی که نهایتِ او چه بود

۶ ۳۰۴ - آنچه تو از من می دانی نه منم ، آن توای تا غلط نپنداری  
که در این مکتوبات من چندان عجایب است که اگر اولین و آخرین  
زنده شوند از آن قوت خورند . و قدر آن کسانی دانند که عمرهای  
۹ عزیز ایشان خرج شدو از آن به بویی بیش نرسیدند . انشاء الله که  
عمرت وفا کند تا قدر آن بدانی . مرا امید است که تا چندین هزار سال  
از آن مکتوبات عالمها آبادان خواهد شد ، و دلهای بسیار عزیزان از آن  
۱۳ آسایش می یابد و مراو تورا ثواب بسیار می رسد . چه گویی این کاری  
أندک است ؟ « و نکتب ما قدموا و آثارهم » این بود . و آنچه بدین ماند  
که إذا مات الرجلُ انقطع عمله الا عن ثلاث ، صدقة جاریة و علم ینتفع  
۱۵ به ، و ولد صالح یدعوه .

۳۰۵ - جوان مردا ! خوانده ام که یکی را در عرصات آوردند که هیچ  
طاعتی ندارد الا آنکه « بسم الله الرحمن الرحیم » نیکو نبشقی . خدای تعالی

۱ اول M - K / مورث M - K / برخیزد K / برخیزی M / 2 ستیزی ... آورد که K  
بستیزی M / 3 اسلام K هدی M / 4 دراز ... برند K بسیار بسر برند در سلوک M / بدایت  
M بدایات K / 6 سی K به M / تا K یا M / 7 که M - K / این M - K / چندان M  
چندان K / اگر M - K / 8 از M و از K / 9 عزیز M - K / از آن M - K / 10 عورت  
K عمر M / که تا M که K / 11 آبادان ( تصحیح ) آبادان K آبادان M / خواهد شد K  
می شود M / 12 بسیار M آن K / این M یعنی K / 12 - 13 کاری اندک M اندک کاری  
K / 13 پس 36 : 12 ك / 14 - 16 صدقة ... مردا M الحدیث K .

بروی رحمت کند . چون ثمره نام او بر کاغذ نوشتن این بود . اکتون گویی ثمره حقایق این أسامی در دلهای طالبان اثبات کردن چه خواهد بودن ؟ و علمم آدم الأسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة ، يا محمد ! و علمك ما لم تكن تعلم ، و وجودك ضالاً فهدى ، و أوحينا إليك روحاً من أمرنا . ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان ، ولكن جعلناه نوراً نهدى به من نشاء من عبادنا .

306 - جوان مردا ! أسامی قدم جز در دل آدم و آدمی جمع نگردد . هر کسی از ملائکه يك اسم داند . آنچه نقد دل ایشان است حقیقتِ إسمی معین بود و ما منّا الا اكله مقام معلوم ، آنکه لطیف داند ، قهار نداند . و آنکه جبار گوید رحمان نگوید . صفات مخوف و مرجو هر دو هم جز بر آدمی گذرنکند . نه بینی تا در قرآن چگونه گفت و علمم آدم الأسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة ، فقال أنبئوني بأسماء هؤلاء ، چون همه ندانستند گفتند : لا علم لنا إلا ما علمتنا ، یعنی هر یکی را مقامی است معلوم و ذکر يك إسم معین .

307 - ملك الأرض را إسمی معین است که بدان اسم ، زمین را بپای می دارد . و ملك آسمان را هم چنین . و ملك حیات را إسمی است که بواسطه آن إسم نفع ارواح کند در اجساد آدمیان . و ملك موت را إسمی دیگر است که بدان إماتت کند . چنانکه در خبر است که ملك موت و ملك حیات را با هم مناظره رفت . قال أحدهما : أنا أحيي ، وقال الآخر أنا أميت . فتعاكبا إلى

1 اکتون K - M / گویی M - K / 2 حقایق این أسامی M این حقایق K / اثبات M  
 إشار K / 1 - 2 البقرة : 2 : 31 م / 3 النساء : 4 : 113 م / 4 الضحى : 93 : 7 ك / 4 - 5  
 الشورى : 42 : 52 ك / 8 الصافات : 37 : 164 ك / 10 M ك / چگونه M چون K / 10  
 - 11 البقرة : 2 : 31 م / 12 البقرة : 2 : 32 م / 13 إسم معین M - K / 14 إسمی M - K /  
 15 م / K / آسمان K السماء M / را M - K / 16 اسم M - K / آدمیان M آدمی  
 K / 16 - 17 و ملك . . . خبر است که M - K / 17 - 18 ملك موت . . . قال أحدهما M  
 ناظر ملك الموت ملك الحياة فقال أحدهما K .

الله ، فقال لهما : كونا كما أفوض إليكما فأنا المحيي والمميت . وملك النار آن  
 إسم داند که بدانت احراق کند . وملك الهواء إسمى دارد ، وديگر ملك  
 الماء إسمى دارد ، وهم چنین ملك الريح والرعد والبرق والمطر ، وما يعلم جنود  
 ربك الا هو ، « و الله جنود السماوات والارض » .

۳۰۸ - جوان مردا ! به عدد هر برگی که بر درختی است هفت فرشته  
 می باید که تمام کند . ودر خبر است که ما من قطرة تنزل من السماء إلا ومعه  
 ملك . واین همه فرشتگان ارضی آند و آسانی که ایشان دارند همه از  
 ملكوت أسفل است . واین لشکر ارضی در تحت حکم ملائكة سماوات  
 باشند . و آسانی این جماعت از ملكوت أعلى بود وبالا . این قوم فرشتگان  
 حضرتند ، که ایشان را قدسیان ملائع أعلى خوانند . وجبروت ذات نقد ذکر و  
 علم ایشان است . « والله من ورائهم محيط » ودر خبر است که : يَخْرُجُ  
 كُلُّ يَوْمٍ مِنْ تَحْتِ الْكُرْسِيِّ خَيْلٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ بِعَدَدِ جَمِيعِ الْبَشَرِ كُلِّ وَاحِدٍ  
 مِنْهُمْ لَوْ جُعِلَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ فِي قَبْضَتِهِ لَغَابَتَا فِيهَا ، قَدْ أَقْلَقَتْهُمُ الشُّوقُ  
 فَتَحْرَقُهُمْ سَبْحَاتُ وَجْهِ الْأَعْلَى . وهذا دَأْبُهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ . جوان مردا !  
 این تجلی که ایشانرا بسوزاند ، متاع البيت إسرائیل است ، هر روز میصد و  
 شصت بار این تجلی بدو رسد و آورا نمی سوزد . وروح أعظم را نصیبی هست  
 از جمال ازل که إسرائیل را بسوزد « اُولَئِكَ يَنْالُهُمْ نَصِيْبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ » و  
 « انا لموفوهم نصيبهم غير منقوص » ، « مقام معلوم » .

1 ك / M وملك M ملك K / آن K - M / 2 اسم داند K اسمی دارد M / وملك  
 ... دارد K - M / 3 والبرق K - M / 3 - 4 المدثر 74 : 31 ك / 4 الفتح 48 : 4 و 7  
 م / 5 درختی M درخت K / 8 ارضی M از چه K / تحت M این K / 9 بود K - M /  
 10 که ایشان را قدسیان ... خوانند K که قدسیان ... خوانند ایشان را M / نقد K -  
 M / 11 البروج 85 : 20 ك / 12 يوم M يوم القيامة K / كل واحد K واحد M / 13  
 الأرض M الارضون K / 15 بسوزاند K می سوزد M / 16 بدر M بوی K / 17 الاعراف  
 7 : 37 ك / 18 هود 11 : 109 ك / الصفات 37 : 164 ك .

۳۰۹ - أسامی حق تعالی از حصر بیرون است . تو در جیب خود نگر  
تا خود از او چه نصیب داری ، و می‌دان که ابد الآباد از آن خواهی خوردن .  
از پردهٔ اسم بر تو تجلی خواهد کردن که **إِنَّ اللَّهَ يَتَجَلَّى لِلنَّاسِ عَامَةً وَلَا يَبْرُكُ**  
خاصة . مصطفا - صلعم - می‌گوید : **أَسْأَلُكَ بِكُلِّ إِسْمٍ هُوَ لَكَ ، سَمِّتَ**  
به **نَفْسِكَ ، أَوْ نَزَّلْتَهُ فِي كِتَابِكَ ، أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ ، أَوْ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ**  
في علم الغیب عندك إسماً مكنوناً مخزوناً .

۳۱۰ - چه گویی ؟ اَبیت عند ربی ! چون اینجارسی ، علم الغیب به  
شهادت شود . **« إِنَّا نَحْنُ نُزَّلْنَا الذِّكْرَ »** هم در قرآن است ، **أَمَّا أَرْدِيْدُهُ**  
فاحمرمان در حجاب است که **« وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ »** . چه گویی ! **طه ، یس ،**  
حم عسق ، نه در قرآن است ؟ تو را از آن چه نصیب می‌رسد ؟ در هر دلی  
سری دارد ، و با هر دلی سری گوید . آفتاب دیده‌ای که در هر سری  
سری دارد ؟ **وَأُوْءِ فِي السَّمَاءِ بِحَاثِ بِحَاثِ خُودِ مَقِيْمٍ . وَمِنْ آيَاتِهِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ .**  
**« اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ »**

۳۱۱ - جوان مردا ! اهل ناز و دلال را ندیده‌ای که چه می‌گویند :

خورشید تویی و مشرقیت این دل من هر روز نخست از دلم بر تابی  
لم تسعني أرضي ولا سماني ووسعني قلبُ عبدي المؤمن الساكن الوادع .  
پنداری که مشرق یکی است ؟ هیات ! **« رَبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ »** .  
از لطف به هر تنی روانی دگری در تو که رسد که تو جهانی دگری !

2 تا خود K تا M / نصیب M - K / ابد M الی ابد K / از آن M آن K / 3 از  
... که M - K / للناس M - K / 6 عندك ... غزون M - K / 7 چه گویی ... ربی  
M - K / رسی K رسید M / 7 - 8 به شهادت شود K بود نه شهادت M / 8 و الحجر 15 :  
9 ك / م در K همه در نعت M / 9 حجاب K حجب M / 10 عسق M - K / 11 سری  
دارد ... هر سری M - K / 12 أو K از M / بیحای K متعال M / 13 النور  
24 : 35 م / 15 خورشید ... تابی M - K / 17 که M - K / المصارج 70 : 40 ك /  
والمغارب K بیت M .



- ۳۱۲ - جوان مردها مشرق او و مغرب او از دلِ دوستان او است . یا داود ! اطلبني عند المنكسرة قلوبهم . این مغارب الله نوری است که در ایشان پنهان شود ، پس شکسته دل شوند . چه می شنوی ؟ مشارق کجا طلبی ؟ فاذا أحببتُه كنتُ ممتمه وبصره ویده ورجله . اگر أنا الحق گفت معذورش دار ! نه او گفت ، « فاذا هو زاهق » ، « الله نور . . . » از دلِ او طلوع کرد . اورا محو کردند که « إن الملوك إذا دخلوا قرية أفسدوها .

آمد بُتِ من کارد کشیده بر من

گفتا که در این شهر تو باشی یا من

- ۳۱۳ - « جاء الحق وزهق الباطل » ألا 'كل شيء ما خلا الله باطل' . چون باطل نماند ، حق گفت : أنا الحق ، وسبحاني ما أعظم شاني . باز چون از مشرق خود مغربی ساخت ، باطل پیدا شد و حق درو پنهان گشت ، گفت : ليت رب محمد لم يخلق محمداً .

ای ماه برآمدی و تابان گشتی گرد فلک خویش خرامان گشتی

چون دانستی برابر جان گشتی ناگاه فرو شدی و پنهان گشتی

- ۱۵ « إن الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون » ، « وألزتهم كلمة التقوى » . چرا ؟ زیرا که رستم را هم رخش رستم کشد . « وکانوا أحق بها وأهلها » ، « هو أهل التقوى » ، « واتقون يا أولي الألباب » . وعلیون لذوی

۱ مشرق او و مغرب او M مشرق و مغرب K / از دل M - K / او است M است  
 2 طلبی K طلبند M / 4 ویده ورجله M - K / 5 الأنبياء 21 : 18  
 ك / النور 24 : 35 م / 6 النمل 27 : 34 ك / افسدوها K افسدوها بیت M /  
 7 بر M یا K / 9 الامراء 17 : 81 ك / 10 چون M - K / 15 النحل 16 : 128 ك /  
 15 - 16 الفتح 48 : 26 م / 16 - 17 الفتح 48 : 26 م / 17 المدثر 74 : 56 ك / البقرة  
 2 : 197 م .

الالباب . « وانتم الأعلون » ، « والله معكم » عِقدی نفیس است ، أما :  
وفي عنقِ الحسناءِ يُستَحسَنُ العقد .

- 3۱۴ - چندانکه توانی ، طاعت می کن ا و افضل طاعات تو صدقه بود .  
« و بما رزقناهم ينفقون » ، تورا مال و جاه است ، دست و قلم و زبان هست .  
إرحم من تحمك يرحمك من فوقك . آنچه داری بذل می کن ، تا آنچه نداری  
بر تو بذل کنند . الكلمة الطيبة صدقة . و مداراة الناس صدقة . والسلام والحمد لله  
رب العالمين ، وصلى الله على خير خلقه محمد وآله أجمعين .



1 آل عمران 3 : 139 م / محمد 47 : 35 م / عِقدی M عندی K / 3 می K - M / طاعات  
K طاعت M / 4 الانفال 8 : 3 م / 5 بذل می کن M بدان بذل می کند K / 6 الكلمة M  
والكلمة K / و مداراة K و المداة هل M / 6 - 7 والسلام ... أجمعين M - K .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۳۱۵ - برادرِ عزیز را بقاباد در رضایِ ایزدی جکشت قدرته . سه  
 3 مکتوب نوشتم در جواب اعتراضی که دوستی کرده بودو گفته که یا لیتَ  
 ربِّ محمد ، روا نبود که پیغمبر گوید . و در اینجا سخن دراز است و در همه  
 مقامات سخن نباید گفت . و به عاقبت سر به قدر کشدو بیشتر این علوم را بیان  
 8 کردن حرام است ، إلا علی طریق الاجمال . اما چون دست از من نمی دارد  
 من نیز می نویسم . والله یوفقنا لصالح القولِ والعملِ برحمته .

۳۱۶ - بدان ای دوست ! آنها که گفتند : لان أنشر بالمنشارِ أحبُّ  
 9 إلی من أن أقول لشيء کان ، لیته لم یکن . در مقامِ رضا بوده اند؛ و چند مقام  
 هست که این نطق مقتضی آن مقامات است . اما مقاماتی دیگر هست که  
 مقتضی آن مقامات آن است که گویند : لیتنی لم أخلق ، ولیت الخلق لم  
 12 یعصوا الله . و شرح این مقامات و آن مقامات بدادن علی التفصیل تورا کمتر بکار  
 آید . اما این قدر نوشتن که تورا ثلج الصدر از آن حاصل آید مهم  
 دانستم نوشتن .

۱ بسم . . . الرحیم P I بسم . . . الرحیم و به نستین M / 3 بود P I است M / 5 و به  
 M و P I / 6 است P I بود M / 8 آنها M که آنها P I / 10 - 11 اما . . . است  
 M - P I / 12 و آن . . . به کار آید M بدانکه کمتر بکار آید علی التفصیل P I /  
 13 آید P I شود M / مهم دانستم نوشتن M مهم دانستم نوشتن چگویی که ترا ثلج  
 الصدر الی P - I .

- ۳۱۷ - چه گویی ای دوست! شاید که انبیا گویند که لیت فلاناً لم یکفر ، ولیت العاصی لم یکن . اگر نشاید که انبیا گویند که لیت فلاناً لم یکفر ، ولیت العاصی لم یکن ، پس چرا محمد مصطفا - صلعم - شب و روز در 3  
 ازالته کفر سعی می کرد؟ اگر وجود کفر به است از عدمش ، سعی کردن شمشیر در ازالته آن چه معنی دارد؟ و اگر عدمش به است از وجودش ، پس چرا روان بود که گوید : لیت الکفر لم یکن ؟ لعمری ، اینجا مقامات است 8  
 و سالکان پخته دانند که لیت الکفر لم یکن ، در کدام مقام بود ، و عموم پندارند که این مناقض است با رضا به قضا . هیات ! زیرا که رضا به قضا آنجاست که رضای اوست اما او به معاصی و کفر راضی نیست ، اینجا 9  
 رضا شرط نیست .

- ۳۱۸ - لعمری! کسانی که سیر "قدر ایشان را مکشوف بود، دانند که چگونه بود که کفرو معاصی به قدر بود . و چگونه او بدان راضی 12  
 نبود؟ و چگونه از او چیزی در وجود آید که او را در آن راضا نبود .  
 آخر در قرآن می خوانی که « غَضِبَ اللهُ عَلَيْهِمْ » . هر که در دایره رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ بود ، از « غَضِبَ اللهُ عَلَيْهِمْ » نبود . اما این که از او این 15  
 چگونه در وجود آید ، و غَضِبَ و رَضِيَ او چه معنی دارد؟ این کار کسانی بود که اهل اشراف آمدند بر قدر ، پس راضی شدند  
 به همه افعال او ، از آن روی که افعال او بود ، و رضا ندادند به بعضی 18  
 چیزها ، از آن روی که او را در آن رضا نبود . پس به رضای او راضی

1 چه گویی PI - M / 1 - 7 که لیت ... یکن PI - M / 3 محمد PI - M / 4 - 5  
 ازالته ... شمشیر در PI - M / 7 کدام PI - M / 8 این PI - M / 8 - 9 که رضا  
 ... رضای او PI که رضای او M / 12 - 13 کفر ... چگونه PI - M /  
 14 و 15 المجادلة 58 : 14 م والمتعنة 60 : 13 م / 14 - 15 هر که ... نبود PI - M /  
 8 به بعضی M بر بعضی PI / 19 در PI بر M .

شدند ، و به سخط او سخط شدند ، و تورا و بیشتر عالمیان را ، لابل همه  
عالم را ، الا من شاء الله و قلیل ما هم ، این جا ره نیست .

3 - ۳۱۹ - اینجا « و اللیل إذا عَمَسَس » در « والصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ » گم  
شده است . اینجا « والضحی » و « واللیل إذا سَجَى » يك نقطه گشته است .  
اینجا « واللیل إذا یَتَعَشَى » و « والنَّهَارُ إِذَا تَجَلَّى » روی دَرَهَم آورده  
است . اینجا ، خالِ مَعشوق نشانِ کَالِ جَمالِ اوست . اینجا ، پیدانیدست  
که خال کدام است و جهان کدام ؟ ع : ألحق به چنان زلف مُسَدَّسان  
نتوان بود . بیت :

9 شب روز کند یار ، چو بناید روی  
و ز روز شب آورد ، چو بگشاید موی

آن بناید که تا بیاراید کوی  
و آن بگشاید که تا چو مشک آید بوی

۳۲۰ - اگر عاشق شوی ، فرق ندانی میان روی دوست و موی  
دوست . پس چون از فرق تا قدم يك نقطه درد گردی ، تسبیح جان تو  
این بود که بیت :

آن بت که مرا داد به هجران مالش  
دل گم کردم میان زلف و خالش

پُرسند رفیقات من از حالِ دِلِم !  
آن دل که مرا نیست چه دانم حالش

2 من PI ما M / ره PI راه M / 3 التکریر 81 : 17 ك / در PI - M / 4 الضحی  
93 : 1 و 2 ك / 5 اینجا PI - M / اللیل 92 : 1 و 2 ك / 7 ع : P بیت I - M /  
8 بیت MI - P / 12 که تا چو M تا که Z PI / 14 يك نقطه M که PI / 15 این بود که  
بیت M بیت I - P / 17 زلف PI خد M .

اینجا ، دانایی در نادانی گم شود . اینجا ، دل جز بی‌دلان را نبود .  
 ما أحسن من عالم يتجاهل بين يدي ربه ، اینجا بدانی . علیکم بسدین  
 8 العجايز ، نیز اینجا خود را با تو نمودن گیرد . بسا سرا که اینجا در سر  
 کردند ، اینجا بود که سر باختن و سر یافتن يك طعم داشت :

چون من نبود کس به جهان در خور عشق

6 زان بر سر من نهاد چرخ افسر عشق  
 یکباره شدم بطبع دل چاکر عشق  
 دارم سر آن که سر کنم در سر عشق

9 در این عالم وجود ذره ای نماند کفرو ایمان يك رنگك بود . كاذ  
 الفقر أن يكون كفراً ، والفقر إذا تم فهو الله . ع : از خواب در آمدی چه  
 هنگامی بود !

12 ۳۲۱ - پنداری مردم نگویند : لیت ؟ چندین هزار مقام هست در  
 دین که در آنجا جز لیت نگویند . گواهی از قرآن صادق‌تر  
 خواهی که پیغمبر مُرسَل بگوید : لیت ؟ بشنو ! که هم از من شنوی :  
 15 « یا لیت قومي یعلمون بما غفرت ل ربی وجعلتني من المکرمین » این  
 قول پیغمبر مُرسَل است که « إذ أرسلنا إلیهم اثین فکذبوهمَا فعزونا  
 بِثالث فقالوا إنا إلیکم مُرسَلون » . جوان مردا ! عجب تر آنست که پس  
 18 از مرگ می گوید : « یا لیت قومي یعلمون بما غفرت ل ربی » .

۳۲۲ - پنداری لو أني أحسن جرة . . . که ابن عباس گوید ، آنست که تو  
 دانی یا آن متعرض ؟ هیبات !

2 بدانی M بدانی که PI / 3 نیز M - PI / اینجا خود M خود PI / سرا M مر  
 PI / 4 داشت I داشت بیت M داشت رباعی P / 9 نماند M نماید PI / 10 ع : PM  
 - I / 12 چندین M چند PI / 13 تر M - PI / 15 و 18 یس 36 : 27 ك / 16 - 17 یس  
 36 : 14 ك / 17 آنست M است PI / 19 لو . . . جرة ( تصحیح از روی نامه 84 در  
 ص 191 ) لان الحسن I / 20 متعرض PI معرض M / هیبات I M هیبات بیت P .

بیار پیرِ مغان و بده به پورِ مغان که رستم را هم رخشِ رستم کشد  
 در يك مقام بودن و هم آن دیدن تنگ راهی است . یا داود ! لا تجد  
 3 لمعرفتي حدّاً ، فليس لها حدّ ، لكل عمل رجال :

إن الكرامَ على الجيادِ مُقيمٌ فذريّ الجيادِ لأهلها واستعطير

شعر :

گر حریفان از دمام سر بیچا نند رواست  
 4 بركفِ مَنْ نه که پورِ زال به شبدیزرا

جانِ ما می راو قالبِ خاکِ راو دلِ ترا  
 9 وبن سَرِ پر زلتو و سواس تیغ تیزرا

۳۲۳ - جوان مردا ! تو چه دانی که لیت ربّ محمد ، چیست ! ولو  
 انی أحسُّ جمرةً أحرقت که ابن عباس گوید چیست ! پنداری اطفاء  
 12 خمس جمرات ، کاری بود ! « قد علم كل اناس مشرهم » . لیت ربّ محمد ، در  
 حالی گویند که دوزخ را بيك دم خود سرد کنند . باورت نبود ، خبیر  
 مصطفىا بشنو که دوزخ با مؤمن گوید که جز يا مؤمن فان نورك  
 15 اطفأ لھي . کسی که دوزخ در زیر قدم او سرد شود ، گویی چه بار بود  
 برو ، تا گوید : لیت ربّ محمد ؟ عاشقان را به ترازوی عقل خود مسنج ا  
 که عشق از آن منزّه بود که او را به ترازوی عقل برتوان سخت :

2 تنگ M تنگ PI / 3 حد PI جده M / رجال I رجال بیت P رجال شعر M /  
 4 فذريّ M و ذريّ PI / استعطر PI استعطر M / 5 شعر M مفرد I رباعي P / 6 بیچا نند  
 PMI بیچند این ج 2 ص 187 / 9 پر زلت و M پنداشت پر PI / 10 - 11 لو اني  
 . . . أحرقت ( تصحيح از روی صفحه گذشته ) لأن الحسن PI لا الحسن M / 11 - 12 اطفاء  
 خمس جمرات ( تصحيح ) اطفأ الحسن الجرات M اطفاء خمس الجرات PI / 12 البقرة 2 :  
 60 م / 13 حالی M حال PI / سرد M - PI / 14 بشنو . . . نورك M - PI /  
 16 مسنج M هیج PI / 17 بود PI است M / سخت MI سخت رباعي P .

- عشق پوشید ست و هرگز کس ندادستش نشان  
 لافهای بیهده تاکی زَنند این عاشقان ؟
- 3 هرکس از پندارِ خود در عشق لافی می زند  
 عشق از پندارِ خالی و ز چنین و از چنان
- ۳۲۴ - مرا بدین احوال جز ایمانی نتواند بود . جوان مردا ! مرا نیست  
 6 اما ایمان دارم که مردم را هست . جوهری باشد که قیمتِ جوهر از همه  
 سلاطین به داند ، اما نانش نبود . عجباً از این حدیث :
- باهت کیخسرو و تایی نان نه قومی را هست و نطق در میان نه
- 9 و قومی به نطق قانع آمده و از حقیقتِ کار به غایت دور ، اما ، مفرد :
- گرتنگ شکر خریده می توانم باری مگس از تنگ شکر می رانم  
 ع : آن را که بیامد است زیبا آمد . دارنده دیگر است و خواننده دیگر  
 12 داننده دیگر . ما را جز از قلم و زبان ندادند :
- من جمله کتابشان زبر برخوانم خواهم که در ایشان رسم و نثرانم
- اما امیدواریم که بی نصیب نمانیم انشاء الله ، بامیدِ خود و فضلِ یزدی  
 15 هم به کاری برسیم :
- من کارکِ خویش از این بتر یاد آرم  
 این نیز نکو شود ، چنین پندارم

1 ندادستش نشان M ندیدستش عیان PI / 2 لافها PI بیت لافها M / 3 کس از  
 PI کسی کز M / زند PI ژندند M / 5 مرا بدین PI ما را از این M / 6 جوهر PI همه  
 جواهر M / 7 نانش M نامش PI / حدیث PI حدیث بیت M / 8 نه MI نیز P /  
 9 مفرد I بیت PM / 10 خریده PI خریم M / II ع : PI - M / دیگر PI دگر  
 M / 12 دیگر PI دگر M / از قلم PI - M / ندادند I ندادند بیت PM / 15 رسم  
 I رسم بیت PM .



- ۳۲۵ - جوان مردا | الرضا بالقضاء باب الله الأعظم . چون مرد به کمال رسد ، حظوظ دنیوی و شهوات نفسانی در او پیوسته باشد . پس بقضای ازی 3 راضی شود . اگر درویش بودو اگر توانگر ، اگر گرسنه بود واگر سیر ، اگر بیمار بودو اگر تندرست ، بهر حال از معشوق راضی بودو در حظوظ خود نجنبندو به سبب شهوات خود نگویند : کاشکی چنین بودی ، وچنین 6 نبودی . واین همه از آن بود که رضای معشوق خود در این داند ، اما هر صفت که در خود بیند به خلاف رضای خدای تعالی نشاید که بوجود آن صفت راضی بود . بل همه سعی او در ازاله آن باید و همه زیان او : یا لیت 9 هذه الصفة لم تکن گوی باید که بود . ومبادا که جز چنین بود . واگر نه چنین بود همه شرایع انبیا باطل گردد . چه گویی ! اگر کسی شراب خوردو زنا کندو نگوید : یا لیتنی کم أشرب وکم أزن ، این روا بود ؟ پس رضا 12 به معاصی شرط بود ! .

- ۳۲۶ - وهمانا گویی : مصطفا - صلعم - چه گناه کرد که گفت : کیت رب محمد لم یخلق محمداً ؟ بدانکه : إن الهموم بقدر الهمم . کبریایی که او 15 دید در مواجهت آن کبریا ، همه صفای کبایر بود ، لا بل یک نفس از آن باز ماندن ، من اکبر الکبایر بود . آن مقام اجلال و تعظیم است ، ومقام به خود بیناشدن که إذا أراد الله بعبد خيراً بصره یمیوب نفسه . 18 چون جلالت او بتابد ، همه حیا بود . وچون عظمت او بیند ، همه تقصیر بود . وچون تنبهن قهر ازل بیند دم وا کرده و همه ملک و ملکوت را

2 پیوسته باشد M برسد PI / 3 اگر گرسنه M گرسنه PI / 4 بهر حال PI همه حالی M / 5 شهوات M شهوت PI / 8 بود PI شو M / هم M - PI / 9 که بود M بود PI / ومبادا M - PI / 11 ونگویند M نگویند PI / 13 مصطفا PI محمد مصطفا M / که M - PI / 14 لم یخلق محمداً PI - M / بقدر الهمم M - PI / 15 مواجهت M مواجهت PI / 16 باز PI را M / 19 نین M تبیین PI / را M - PI .

فروبرده و عدم وجود صدو بیست و چهار هزار نبی - صلعم - را برابر کرده ، چه کند که لیت ربّ محمد نگوید ؟

- ۸ - ۳۲۷ - اینجا فتویٰ مفتیان کار نکنند . اگر در عشق حدیث را مجال بودی ، کار آسان بودی . آنجا که فرمان خدای تعالی کار نکند ، فتویٰ آنجا چه کند ؟ آنجا قلم تکلیف برخاست از عاشق ، فرمان آنجا کی بود ؟ عقل آدمی است که منزل امر و نهی خداست . چون آفتاب عشق برآید ، ستاره عقل محو گردد .

حُجَّتِ أَمْرٍ خَدَايَسْتِ أَيْ پسر در مرد عقل

- ۹ امر ازو برخاستی گر عقل ازو برخاستی

- ۳۲۸ - اینجا بکن و مکن چه کند ؟ احکام عاشقان دیگر است ، و احکام عاقلان دیگر . یا ابا بکر ! اشرکني في بلال . یا محمد ! لیس الله شريك . بوبکر صدیق بلال را گفت ، چون بشام خواست که رفتن : در مدینه می باش ! بلال گفت : اگر از پهر خدا مرا آزاد کردی ، تو را با من چه شمار ؟ و اگر نه آنکه نخامی . اگر این فضولی آنجا بودی ، بلال را گفتی : فرمان خلیفه واجب است ، و اگر بلال را این سود داشتی ، بوبکر خود بگفتی . والسلام ، والحمد لله رب العالمین ، وصلواته علی محمد وآله أجمعین .

#

۱ را PI-M / 6 کی PI که M / 8 - 9 حجت ... برخاستی PI-M / 10 اینجا بکن PI اینجا کن M / 12 گفت PI-M / 14 نخامی (تصحیح) نخاس PI-M / 15 این PI-M / 16 - 17 وصلواته ... أجمعین PI-M .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۳۲۹ - این پنجم مکتوب است در جواب معترض لیت رب محمد لم یخلق محمداً . آی برادر ! گمان مبرکه اولیا را مقامی بود که انبیا را نبود، یا اولیا را مثلاً مقام رضا بود که مقتضی آن مقام این بود که ولو آن اقراض بالمقراض و انشر بالمنشار أحبُّ اِلیَّ من ان أقولَ لِشیءٍ کانَ ، کَلِیتَه کَم یکنُن ، و آنکه انبیا را این معلوم نبود ! انس بن مالک می گوید : چندین سال خدمتِ مصطفا کردم، هرگز هیچ کاری نبودی که گفتی : لینه کَم یکنُن . بیش از این نبودی که گفتی : لو قدر کون شیء لکان ، یا گفتی : « کان ذلك فی الکتابِ مسطوراً » . اما این از آن بود که از همه حظوظ برخاسته باشند . و هرچه خدای تعالی کند راضی شده ، چنانکه ابن مسعود گوید : الفقر والغنی مطیتان تسوقان العبد اِلی جوار الله ، انا لا ابا لی ایتها رکبت . اما در مجاری احوال که بر انبیا گذرد ، عجایبها بسیار باشد که افهام اولیا نیز که به مقام رضا رسیده باشند، بدان عجایب نرسد . اگر فی بعض الاوقات ، لیت رب محمد لم یخلق محمداً گوید، آن نه از آن بود که عموم بتوانند دانستن .

۳۳۰ - چه گویی ! نوح از اولوالعزم است که چون او، ده کس نبوده اند از انبیا . چرا می گوید : « رَبِّ لا تُذِرْ عَلی الارضِ مِنَ الکافرینَ دِیاراً » ؟ پنداری که نوح را مقام رضا نبود ؟ و از آنجا که افهام ضعفا بود

۱ بسم ... الرحیم ( تصحیح برای همانند شدن نامها ) المکتوب الثالث والستون K / 8  
 قدر کون ( تصحیح ) قد کان K / 9 الاسراء 17 ؛ 58 / ك / 17 - 18 نوح 71 ؛ 26 ك .

- گویند: اگر نوح راضی بود بدین چه می‌رفت؟ این نفرین نکردی، ودانستی که این قضایی است که در ازل با کافران نوشته‌اند و جز چنان نتواند بودن.
- 8 وم چنین روزِ اُحد، مصطفا - صلعم - رنجور شدو گفت: اللهم العن فلانا و فلانا. و آن جماعت که بر ایشان لعنت کرد همه مسلمان شدند. و اینجا به تلاطم امواجِ بحارِ قدرت همه عالم غرق شدند. و سببِ قدر بیش از آن است که هر کسی بتواند دانست. مصطفا - صلعم - گفت: إذا ذُكر
- 6 القدرُ قامسكوا. وم چنین گفت: القدر سرُّ الله فلا تفشوه. و اگر روا نبودی که هیچ آدمی سرِّ قدر داند، مصطفا - صلعم - نگفتی که القدر سرُّ الله فلا تفشوه.
- 9

- ۳۳۱ - سهل بن عبد الله تستری گوید: إن الله تعالى إذا أطلع عبداً على سرِّ القدر لم يُعذبه بالنار - المعنى له واللفظ لي - و چه گونه مشکل نبود و اقل در جانش آن است که از همه افعال او راضی می‌باید
- 12 بودن. و معاصی و کفر هم به قدر است. و به کفر و معاصی راضی نمی‌باید بودن. و اگر رضا به کفر شایستی مصطفا - صلعم - چندین هزار کس را به شمشیر باز نکردی، و آمدن انبیا بخلق بی‌فایده بودی، و شرایع باطل
- 15 شدی. و از آنجا که افهامِ عموم است این خود محال است که بقضا راضی باشند و آنگاه اعتقاد دارند که کفر و معاصی از قضای او بیرون نیست. و آنگاه به معاصی رضا ندهند، نه از خود و نه از غیر. و از این سبب که
- 18 این چنین غامض بود، با تو و امثال تو از عموم خلق گفتند که: إذا ذُكر القدرُ قامسكوا.

۳۳۲ - يك نکته بدان! باشد که من دیگر با این حدیث نیفتم .  
 اگر تو را مثلاً فرزندی عزیز بود ، و او را به ضرورت حجامت باید کردن ،  
 8 تو او را به حجامت برنجانی ، و بدان راضی بوده باشی ، و بارضای او از  
 ۳۳ رنج او رنجور دل باشی . پس هم راضی باشی و هم رنجور . اما رضا از  
 ۳۳ مصلحت او است . و رنج از آن روی بود که رنجور می گردد . و هم  
 6 چنین به هرچه خدای تعالی کند ، راضی باشی از آن روی که او می کند .  
 و چون کاری سبب شقاوت فرمود از این روی بدان روی منکر  
 مباش . و در ازاله آن کار سعی تمام می کن . هم به فعل هم به زبان  
 9 می گوی : که یا کیت هذا لم یکن . و در دعا به تصریح و زاری از آن  
 خلاص می خواه ، چنانکه سالکان از انبیاء اولیاء خواسته اند که  
 « لا تجعلنا فتنه » ، « ولا تجعلنا من الظالمین » . و آیات و اخبار در این  
 12 معانی از حدیث حصر بیرون است .

۳۳۳ - و هم چنان اگر کودکی محروم بود و غسل دوست دارد و بسیار  
 خورد ، تو بدان غسل خوردن او راضی باشی از آن که روی در  
 15 قضای ایزدی دارد . ولیکن از آن روی که سبب مرض بود ، در  
 حق کودک رنجور می شوی از آن . و در دعا می گویی : اللهم بفض  
 علیه العسل . و اگر حیلقت بتوانی کردن تا او غسل نخورد ، لابد بود که  
 18 بکفی . هم چنین این جا می دان بلا فرق . و اگر نه رضا به قضا متناقض  
 بود و ا خیر طلب کردن و آزرها و معاصی اجتناب نمودن ، پس همه  
 دعوات انبیا باطل بودی ، لابد بایستی که کس نان نخوردی تا از جوع و  
 21 عطش ببردندی ، و گفتند که جوع و عطش به قضای خدا است . و رضا

بدان شرط است . و بایستی که هیچ کس از آتش احتراز نکرده باشد . و این اشکال در راه خدا بسیار ابلهان را از راه برده است .

- ۳۳۴ - طاعات کردن و از معاصی دست برداشتن ، چون دارو خوردن ، بود و آب و نان خوردن بود ، و چون از سموم و آتش و از سباع ضاری احتراز کردن ، هرگز هیچ خلاقی نبوده است ، همچنین می‌دان که عقلای دین را در طاعات کردن و اجتناب معاصی هیچ خلاقی نبوده است . *كذلك كانَ و كذلك يكون إلى انقراض العالم* . چون کسی در دنیا طلب آرزوها کند ، و احتراز از رنجها می‌نماید ، و آنگاه طاعت کند و از معصیت احتراز نکند ، و گوید چنانکه قضای او است بخواهد بودن ، و به عمل من نخواهد گستن ، این کس احمق بود و بی عقل .

- ۳۳۵ - و از این سبب در قرآن چند بگوید : *لا يعقلون ، لا يفقهون ، صم بكم عمى ، أولئك كالانعام بل هم أضل* . جای این قوم دوزخ است *ولقد ذرأنا لجهنم كثيراً ، لهم قلوب لا يفقهون بها ، الآية و عرضنا جهنم يومئذ للكافرين عرضاً* . صفتشان چیست ؟ *الذين كانت أعينهم في غطاء ، ما كانوا يستطيعون السمع و ما كانوا يبصرون* . و اگر عقل بودی ایشان را یا سمع بودی ، در دوزخ نجوشیدندی که *لو كنا نسمع أو نعقل ما كنا في أصحاب السعير ، أبصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل صالحاً* . هیات ! ما لكم من زوال . *أو لم نعمركم ما يتذكر فيه*

12 البقرة : 2 : 18 و 171 م / الاعراف : 7 : 179 ك / جای ( تصحیح ) - K /

13 الاعراف : 7 : 179 ك / 14 الكهف : 18 : 100 ك / 14 - 15 الكهف : 18 : 101 ك /

15 هود : 11 : 20 ك / 16 - 17 الملك : 67 : 10 ك / 17 - 18 السجدة : 32 : 2 ك /

18 الفاطر : 35 : 37 ك .

من تذکّر وجاءکم النذیر ، فذوقوا فیما للظالمین من نصیر . ظالمان همه به دوزخ  
 3 اُند « وبتس مشوی الظالمین » ، « فتکون من أصحاب النار وذلك جزاء  
 الظالمین » . ظالم کیست ؟ هر که آوری با خدا نیاورد « ومن لم یتب فاولئک  
 هم الظالمون » . چون از دوزخ برست « یُحبُّ التوابین » ، إذا أحبَّ اللهُ  
 عبداً لم یضره ذنوبه ، التائبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ . وَا بِاِظْلَامِنِی ، اَز  
 6 اِیْشَانِی بِضُرُورَتِی ، وَ دَرِ دُوزَخِی مِی بَاشِی بِاِیْشَانِی « وَلَا تَرَکُّنَا اِلَی  
 الَّذِیْنَ اِظْلَمْنَا فَاَتَمَّسَکُمْ النَّارُ » . اُنَبِیَا هَمّه بَدِیْنِ کَارِ فَرَسْتَادَه اُند که توبه  
 کنند « وَ تَوَبُّوا اِلَی اللّٰهِ جَمِیْعًا » .

9 ۳۳۶ - اِنِّیْ لِلْقُرْآنِ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا وَحَدًّا وَ مَطْلَقًا . مَطْلَعِ قُرْآنِ  
 رَا جِزْ مَشْرِفَانِ مَمْلِکَتِ نَدَانَدِیْ که اِیْشَانِ اَهْلِ اِطْلَاعِ اُند بَدِیْنِ خَفَایِی  
 مَلْکُوتِ « یَخْرُجُ الْحَبَّاءُ فِی السَّمَاوَاتِ » . وَاِیْنِ خُودِ عَالِمِی دِیْگَرِ اسْتِ .  
 12 وَ مَنِ خُودِ رَا اَزِ مَقْصُودِ خُودِ دُورِ اُنْدَاخْتَمِ . نُقْرَا وَ هَمّه عَمُومِ رَا دَرِ قَضَا وَ قَدْرِ  
 اِعْتِقَادِ چَنِیْنِ بَایْدِ دَاشْتِ که مَنِ نُوْشْتَمِ . اَمَّا اَنهَآ که سَرِّ قَدْرِ بَدَانَدِیْ ،  
 اِیْشَانِ رَا خُودِ اِیْنِ مَشْکَلِ نِیْسْتِ بَهِیْجِ حَالِ . بَهِ جِهَالِ اَزَلِ بِنِیْنَا شَدَه اُندِ ،  
 16 وَ حَقِیْقَتِ اَزَلِ چُونِ خَالِیِ بَرَّآنِ جِمَالِ بَدِیْدَه . پَسِ خَالِیِ مَتَمِّمِ جِهَالِ  
 گِشْتَه ، عَالِمِیَانِ رَا ، تَا اِیْنِجَا رَا هِ بَیْشِ نِیْسْتِ اَلْبَتَه چنانکه عَارْفِی مِی گوید :

سِرِّی اسْتِ بَزْرَگِ وَ خَلْقِ اَزِ اَنِّیْ آگَه نِیْسْتِ

18 بَیْرُوتِ زَمَرِّ دُو زُلْفِی شَاهِدِ رَه نِیْسْتِ

1 الفاطر 35 : 37 / ک / 2 آل عمران 3 : 151 م / 2 - 3 المائدة 5 : 29 م /  
 3 - 4 الحجرات 49 : 11 م / 4 البقرة 2 : 222 م / 6 - 7 هود 11 : 113 / ک / 8 النور  
 24 : 31 م / 9 مطلقاً K مطلقاً (ص 228 س 8) / 11 النمل 27 : 25 / ک / الحبه  
 (قرآن) الحبايا K / 16 گشته (تصحیح) جمال کشته K / 17 درج 1 ص 475 - 476 مصرع  
 دیگری به جای این آمده است .

آنجا بودی که گفتند :

در کویِ یگانگی چه طاعت چه گناه

3 بر کنگرهٔ صنُّع چه خورشیدو چه ماه

۳۳۷ - لا أحصى ثناءً عليك ، أنت كما أثنيتَ على نفسك . يعقوب

- صلعم - می گوید در دعایِ خود : یا دائمَ المعروف یا خیراً علی

6 الكلِّ . ادریس می گوید : یا رحمانَ کلِّ شیءٍ وراحیمهٗ ، یا اللهُ المحمودُ

فی کلِّ أفعاله . اگر همهٔ افعالِ او خیر نبودی ، همه محمود نبودی ، چه حمد نیز نعمت بودی . همه اوراست ، همه خیراست . له الملك وله

8 الحمد ، می دان . و چون در نماز گویی الحمد لله إذ أن الملك لله لا شريك

له . چون همه خیرات از اوست ، پس همه ثنا او را باید و بس . الحمد لله . پس

رب العالمین ، اینجا دان که چون گویی پروردگار همه او است . پس له الحمد

12 ملأ السماوات وملأ الأرضین . زیرا که شکر بر قدرِ نعمت بود . ونعمتشُ پری

هفت آسمان و هفت زمین است . پس شکرش هم چنین باید . مصطفا

- صلعم - می فرماید که إذا قالَ العبدُ الحمدُ لله ملأ ما بینَ السماواتِ

15 والأرضِ . و این شکر کردن عوام سالکان دراز بود . شکرِ أفعالِ أو

است نه شکر او ، خصوص سالکان را شکر بر ذاتِ او است . الرحمن

الرحیم گفتن ، استغفار کردن دان !

18 ۳۳۸ - جوان مردا ا می گویند :

آن کس که تورا گفت : برخ چون ماهی

أورا زجمالٍ تو نبود آگاهی



ربّ العالمین مقامِ عموم است . الرحمن الرحیم ، مقامِ خصوص .  
حقیقتِ صفت متصل به ذات بسم الله الرحمن الرحیم . « قل ادعوا الله او  
9 ادعوا الرحمن » . سبقتِ رحمتی غضبی . « إن الله تعالی خلق جهنم من  
فضل رحته . كودكرا ادب دادن از كال لطف پدر بود .

غَضَبُ الْكَرِيمِ وَإِنْ تَأَجَّجَ نَارُهُ

6 كدخان نار لیس فیہ سواد

۳۳۹ - از لوازم طبعِ آدمیت ، و از کمالِ کرمِ ایزدی که این  
نقطه را از دیدهٔ عموم محجوب کردند . اگر آدمی صُهیب صفت  
9 شدی و کریم طبع ، کسی این سیرت از و درینغ ننمودی . « عمر خطاب  
گوید : الرجلُ صُهیبٌ لو لم یخفِ اللهُ لَمْ یُعْصِهِ حَیاءٌ مِنْ اللهُ  
الکریم . اگر مقاماتِ اهل حیا بر صحرا نهادن مُباح بودی ، من یگفتمی  
12 که مُصطفا - صلعم - چرا گوید : « إنَّ اللهُ عباداً یرفعُ عنهم بِحَاسِنِ  
أَعْمَالِهِمْ مَسَاوِیَ أَعْمَالِهِمْ . . . می گوید : « تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللهِ . آنچه  
من در صحرا نهادم شما نیز منبید . از حکمتِ خود ایشان را نصیب  
15 داد ، تا خاموش شدند . « یُوَقَّدُ مِنْ شَجَرَةٍ مَبَارَكَةٍ » . وجهتِ موسی  
است ، نادانی که « من الشجرة أن یا موسی ! أفی أنا اللهُ ربُّ العالمین » . غرس  
شجرهٔ طوبی بیده « طوبی لهم » . بر شاخِ طرب هزار دستانِ تو ایسم .  
18 نه سامیری بدستِ خویش نشانده است مرغی بر آن درخت . « تَوْتِي  
أَكَلَهَا كُلٌّ حِينَ بَاذَنَ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ  
یتذکرون » . والسلام .

2-3 الاسراء : 17 : 110 ك / 6 نار ( تصحیح ) - K / 9 نمودی ( تصحیح ) نبودی K /  
14 نهادم ( تصحیح ) نهادم K / 15 النور : 24 : 35 م / 16 القصص : 28 : 30 ك /  
17 الرعد : 13 : 29 م / 18-20 ابراهیم : 14 : 25 ك / 20 یتذکرون ( قرآن )  
یتفکرون K .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۳۴۰ - نوشته آن برادر اعزه الله برضاه که بمن فرستاده بود ، وچند گونه سؤال بود . اما تا این غایت پنج مکتوب نبشتم . همه در جواب کتبت رب محمد لم یخلق محمداً بود . و سخن در آن مسأله مختصر فرا گرفتم . چه به سر قدر کشید ، و خوض کرده می شد در علومی که بیانش به تحریم نزدیک تر از آن بود که به اباحت . و چون ابتدا کرده می شود گاه گاه عنان قلم را اختیار از دست من ستاند ، و چیزی نوشته می شود که نانبشته به . و این من قنته العالم أن یكون الکلام أحب إلیه من السکوت . در برابر من می ایستد ، چون نوشته شد پشیمانی کمتر می گردد . والله تعالی بفضله و کرمه یکفینی شر قلمی و لسانی و شر نفسي ، فمن و قی شر نفسه فقد و قی الشر کله .
- ۳۴۱ - پرسیده بود که چون « والصبح إذا تنفس » آن بود ، « واللیل إذا عسعس » چه معنی دارد . « ولا أقسم بالشفق » . و در معنی قسمهای قرآن که چرا خدای تعالی قسم یاد کرد به افعال که « والسماء والطارق » ، « والأرض وما طحاها » ، « الشمس والقمر والنجم واللیل والنهار » و « نفس و ما

1 بسم . . . الرحیم ( تصحیح برای همانند شدن نامه ها ) المکتوب الرابع والستون K /

12 التکویر 81 : 18 ک / 12 : 13 التکویر 81 : 17 ک / 13 الانشقاق 84 : 16 ک /

14 الطارق 86 : 1 ک / 14 - 15 الشمس 91 : 6 ک / 15 الشمس 91 : 7 ک .

سَوَّاهَا ، وَتَا آتَجَا كَهْ گویید : « وَالْعَادِيَاتِ صَبِيحًا » . وَعَلَى الْجَمَلَةِ ، چُون بگفت : « فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ » به همة موجودات ملکی و ملکوت یاد کرد . اَمَّا تَوْنَدَانِي كَهْ آن چه معنی دارد . و آن اِشْكَال در آن مکتوب برخیزد . و در این مکتوب چیزی دیگر نویسم که « وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ » چه معنی دارد . اَگَر « وَالصَّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ » آنست که در جواب آن برادر را - متعنا الله به - نمودند .

۳۴۲ - وَبِكَ قَاعِدَةٌ كَلَّمْتِي بِدَانِ كَهْ بسیار سود دارد . در خیراست که  
 ۱۰ إِنَّ لِقُرْآنَ ظَهْرًا وَبَطْنًا وَحَدًّا وَمَطْلَعًا . و ربما یروی هذا الخبر موقوفاً علی  
 علی بن ابی طالب . و هم چنین مسطفا - صلعم - می گوید : لَا یَكُونُ الرَّجُلُ  
 فقیهاً حَتَّى یَكُونَ لِلْقُرْآنِ عِنْدَهُ وَجْوهٌ کَثِیرَةٌ . و هذا أيضاً مما یروی  
 موقوفاً علی بعض الصحابة غیر مرفوعٍ إلی الرسول - صلعم - و گفته اند :  
 ۱۲ لِكُلِّ کَلِمَةٍ أَلْفَ فِہْمٍ ، و ما بقی من فہمہ أَکْثَرُ . و مرا صدقِ این ذوق  
 است و یقین است . و هم چنین علی ابن ابی طالب می گوید : لَوْ شِئْتُ لَأَوْقَرْتُ  
 أی لَأَثَقَلْتُ مِنْ تَفْسِیرِ سُوْرَةِ الْفَاتِحَةِ . تفسیرِ او چون چنین بود ، در کلمه  
 ۱۵ شصت هزار بل ششصد هزار فہم بیش باید ، و دلایل این معنی از حد حصر  
 بیرون است . و مقصود آن است که تفسیرِ قرآن ، نه همه آن است که در  
 ظواہرِ کتب می بینی ، چه آن همه اَگَر جمع کنی بیست مجلد بیش نباشد .  
 ۱۸ اَکْثَرُونَ اَگَر خواهی « وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى » این شب و روز  
 ظاهر است که در عالمِ ملک می بینی .

۱ الشمس 91 : 7 ك / العاديات 100 : 1 ك / 2 الحاقة 69 : 38 ك / وما (قرآن)  
 و ما K / 4 - 5 التکویر 81 : 17 ك / 5 التکویر 81 : 18 ك / 8 مطلع K مطلق  
 (ص 224 س 9) / 12 الف (تصحیح) من الف K / 18 اللیل 92 : 1 و 2 ك .

پس در این فهم « وما خلق الذکر والانثی » این قالب ظاهر بود که هم از عالم ملک بود . و آنگاه « إنَّ سعیمَ لَشقی » حرکات مختلفِ قوالبِ آدمیان بود . یکی جولاهی کند و دیگری حلاجی و دیگری پادشاهی و دیگری نجاری .

۳۴۳ - و اگر این سورت را إلى آخرها بر این منہاج شرح دهم و بنویسم ، بتطویل انجامد . و مرا در این ره تفکر بکار نیاید ، بل همه چون چیزی بود مخزون در دل من ، و بقدر حاجت از آن خرج می کنم « ومن یؤتی الحکمة فقد أوتی خیراً کثیراً » ای الفهم فی الکلام . علما گفته اند بدایت حقیقت زهد روی به کسی نناید تا این فهم پیدا نشود . اما این تفسیر در « واللیل » درست بود . اما اگر کسی را به عالم ملکوت راه دهند ، و دل او را بازو دهند که « لمن کان له قلبٌ » ، « أو کم یسیروا فی الأرض فتکون لهم قلوبٌ » از « واللیل إذا یغشی » ظلمات بشریت فهم بس . « والنهار إذا تجلی » روی دل بود که « فهو علی نور من ربه » . « ینخرجکم من الظلمات إلى النور » آخر این بدانی که این ظلمات و نور به روز و شب ظاهر می خواهد زیرا که گوید : « هو الذی صلی علیکم وملائکته لیخرجکم من الظلمات إلى النور » . و این صلوات از خدای تعالی و از ملائکه به کافران نرسد « والذین کفروا أولیاءهم الطاغوت ینخرجونهم من النور إلى الظلمات » ، « و الله ولی الذین آمنوا » ، « ذلکم بأن الله مولى الذین آمنوا وأن الکافرین لا مولى لهم » ، « أو من کان میتاً فأحییناهُ وجعلنا له نوراً یمشی به فی الناس » کهن مسئله فی الظلمات کیس بخارج منها .

۳۴۴ - « واللیل إذا یغشی والنهار إذا تجلی » این بود . پس « وما خلق

1 اللیل 92 : 3 ک / 2 اللیل 92 : 4 ک / 8 البقرة 2 : 269 م / 10 و 12 اللیل 92 : 1 ک / 11 ق 50 : 37 ک / 11 - 12 الحج 22 : 46 م / 1 اللیل 92 : 2 ک / الزمر 39 : 22 ک / 15 - 16 الاحزاب 33 : 43 م / 17 - 18 البقرة 2 : 257 / 18 البقرة 2 : 256 م / 18 - 19 محمد 47 : 11 م / 19 - 20 الانعام 6 : 122 ک / 21 اللیل 92 : 1 ک / اللیل 92 : 3 ک .

الذکر والانشی « صفت جان بود نه صفت قالب . هر که او را شیطان مسخر دارد که « واستفزز من استطعت منهم » . این کس ، انقی صفت بود و هر که شیطان او را درزیر پا تواند آوردن . اسم مردی آنکس را بود که « رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله » ، « إن عبادی ليس لك عليهم سلطان » .

۶ - ۳۴۵ - « لا كالذي يتخبطه الشيطان من المس » . مصطفا - صلعم - می گوید : السكران عروس الشيطان . هر که عروس شیطان بود ، انقی صفت است و اسم مردی در عالم ملکوت برونیفتد . رابعه مرد صفت ، بوجهل کم از زن . چون « وما خلق الذکر والانشی » این بود ، « أن سمیکم لشیء » طاعت و معاصی بود و مقصود آن است که این فهم با فهم اول متناقض نیست ، و واجب نیست که گویند : شب و روز ظاهر می خواهد لا غیر .  
 ۱۲ زیرا که نور و ظلمت دو گونه است ، یکی ملکی ، یکی ملکوتی ، و ملک و ملکوت هم از او است . و چون روا است که به ملک قسم یاد کند ، به ملکوت هم روا است . لابل آن اولی تر بود من بعض الوجوه که ملکوت بدو نزدیک تر است از ملک . در صفت منزهی از بسیار صفت لم یزل را نیز بود ، و حقیقت دان که هر دو هست در دو مقام . و فهم ثالث جز در مقام جزویات نیست .  
 « واللیل إذا یفشی » صفت « یضیل من یشاء » و آن نور سیاه را نقطه برید دان . « والنهار إذا تجلی » صفت « یدعی من یشاء » و « ما خلق الذکر

۱ اللیل ۹۲ : ۳ / ۲ الاسراء ۱۷ : ۶۴ ک / ۴ که ( تصحیح ) - K / النور ۲۴ : ۳۷ م /  
 ۴ - ۵ الحجر ۱۵ : ۴۲ ک / ۶ البقرة ۲ : ۲۷۵ م / ۸ یرو ( تصحیح ) بر K / ۹ اللیل  
 ۹۲ : ۳ ک / ۹ - ۱۰ اللیل ۹۲ : ۴ ک / ۱۴ بعض ( تصحیح ) نقص K / ۱۶ جزویات  
 ( تصحیح ) جزویات K / ۱۷ اللیل ۹۲ : ۱ ک / الرعد ۱۹ : ۶۷ م / ۱۸ اللیل  
 ۹۲ : ۴ ک / یونس ۱۰ : ۲۵ ک / اللیل ۹۲ : ۳ ک .

والانثی « آنکه صفتِ یهدی و یُضِل هر دو در آن صفت عمو شود . پس یهدی و یضِل یکی باشد . اگر « والصبح إذا تنفس » نهاد محمدی است ، برید ازل رحمت است و خلعت صفتِ یهدی دارد که « وما أرسلناك إلا رحمةً للعالین » . پس « واللیل إذا یغشی » نهاد إبلیس بود که صفتِ « یضِل » بخلعتِ او دارد . و یهدی و یضِل یکی باشد . و هر دو صفت از آن است .

۳۴۶ - اما تفاوت از غرض تو افتاد . آنها که غرض در ایشان رسید ، و او را از بهر او پرستیدند نه از بهر غرضِ خود ، مرد صفت آمدند . و آنها که او را از بهر غرضِ خود پرستیدند کم از زنان بودند که « ومن الناس من یعبد الله علی حرف » ای علی وجه لا علی کل حال . چون بهشت یا بند با مید حلوا و قلبه و مرغهای مسمی عادت کنند . اگر بهشت رسد عبادت دوست ندارد که تحویل کند « لا یغنون عنها حیوآ » نخواهند که از بهشت خلاص یابند . این قوم که او را از غرضِ خود و حظوظِ شهوانی پرستند ، و از برای این چیزها خواهند ، کتراز زنان باشند بنزدیک مردان . پس « وما خلق الذکر والانثی » این بود .

۳۴۷ - یجلال قدر لم یزل که چون تفسیر « واللیل إذا یغشی » ابتدا کردم ، اگر از این معانی که نوشتم ذره‌ای در علم من بود ، یا در خاطر من گذشت ، تا دانی « ومن یتق الله یجعل له مخرجاً ویرزقه من حیث لا یحتسب » . « أن تتقوا الله یجعل لکم فرقاناً » ای نوراً تفرقون به بین الحق والباطل . « واتقوا الله واسمعوا » و اتقوا الله واعلموا ، فاذنوا بین یدئ باذان الروحانیین ، لا عین رأی ولا أذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر .

۳۴۸ - إذا رأیتم ریاض الجنة فارتموها . قیل : یا رسول الله وما ریاض الجنة ؟ قال : مجلسُ العلم . إن منبری هذا ترعةٌ من ترع الجنة .

2 التکویر 81 : 18 ك / 3-4 الانبیاء 21 : 107 ك / 4 اللیل 92 : 1 ك / 8-9 الحج

22 : 11 م / 11 الکمف 18 : 108 ك / 13-14 اللیل 92 : 3 ك / 15 اللیل 92 : 1

ك / 17 الطلاق 65 : 2 م / 18 الانفال 8 : 229 م / 19 المائدة 5 : 108 م / البقرة

2 : 194 , 196 , 203 , 223 , 231 , 233 م .

۳ أي باب من أبوابها. چرا چنین بود؟ از بهر آنکه چون بر منبر رفتی در های بهشت باز گشادندی. و فتحت له أبوابها. ما بین قبری و منبری روضة من رياض الجنة. چون از منبر به زیر آمدی، آن در دیگر فرا کردند. صحابه گفتند: چون باخانه می‌رویم، آن صفت نمی‌بینم در خود که در پیش تو می‌بینیم. گفت: لو بقيتم في منازلکم علی ذلك لاصفحتکم الملائكة.

۳۴۹ - « قال لهم خزنتها: سلام عليكم طبتم فادخلوها شاكرين » عجا از این لفظ و از این اختلاف. و من آیاته « إختلاف ألسنتكم وألوانكم »، ۹ « إن سعيكم لثق ». اگر گویی: چرا در « والليل إذا عسعس » به ایلیس قسم یاد کرد؟ من گویم چرا بنزدیک ظاهریان به شب ظاهر قسم یاد کند. اگر ظاهر آن افعال او است تا گویند: وربّ اللیل، پس ایلیس هم از فعل او است، ای وربّ ایلیس. می‌دارد از مصطفا - صلعم - که « واللیل إذا عسعس » شب ظاهر است. آخر « یخرجونهم من الظلمات إلى النور » هم از قرآن است. و این ظلمات و نور نه ظاهر است باتفاق. و حقیقت آن است که به خود قسم یاد کند. اگر « والصبح إذا تنفّس » از صفت « هدی من یشاء » بادید آید، پس « واللیل إذا عسعس » از صفت « یضل من یشاء » بادید آید. و فرقی نیست در اوصاف ازل. اگر تورا « هدی » بهتر آید، آن از خود پرستی تو است. خدا پرستان اوصاف او را برابر دانند که خود برابر است. و از او او را خواهند نه بهشت را.

۳۵۰ - عیسی قومی را دید که می‌گفتند: نعبد الله خوفاً من ناره فقال -- عم -- : فخلّوا ما خفتم. و قومی را دید که می‌گفتند: نعبد الله

7 الزمر : 99 : 73 ك / 8 الروم : 30 : 22 / 9 اللیل : 92 : 4 ك / 9 و 13 و 16 للتكوير : 81 : 17 ك / 13 - 14 البقرة : 2 : 256 م / 15 التكوير : 81 : 18 ك / 16 یونس : 10 : 25 ك / 16 - 17 الرعد : 13 : 27 م .

- رَجَاءَ جَنَّتِهِ فَقَالَ لَهُمْ : فَمَخَلُوا مَا رَجَوْتُمْ . پس به قومی رسید که می گفتند : نَعْبُدُ اللَّهَ لَا خَوْفًا مِنْ نَارِهِ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِهِ ، بل لجلالِهِ وَجَمَالِهِ وَعَظَمَتِهِ . عیسی - عم - گفت : أَنْتُمْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ حَقًّا ، معكم 8 أَمْرٌ أَنْ أَجْلِسَ . قرآن را با هر دلی سرّی است و با هر جانی زبانی دارد . باش تا « حمسوق » بدانی . از اهل قرآن بینی به هیچ حال تا غلطی نپنداری ، چون دیگران که عالمیان در جوال پندارند ، إلا من شاء 6 الله تعالی .





## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۳۵۱ - ای عزیز اَطالَ بِقَاكَ فِي طَاعَتِهِ . بدانکه در دنیا تورا کامل  
 3 الدولة می خوانند ، أرجوا که در ملکوت نیز فردا تورا لقب همین بود .  
 وَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا اسْمُكَ أَخْذًا ، قولِ نَبِيِّ اسْت . کالِ دولت ، هیچ  
 دانی که آنجا کِرا خواهد بودن ؟ أَهْلٍ « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » راءِ جَعَلْنَا اللَّهُ  
 6 وَإِذْ نَاكَ مِنْهُمْ ، وَلَا تَرَكَنا عَلَى مَا نَحْنُ فِيهِ وَعَلَيْهِ مِنَ السَّفَاقِ  
 وَالشِّرْكِ وَالزَّلْزَلِ وَجَعَلْنَا مِنْ خَاطِبِهِمْ فِي كَلَامِهِ الْقَدِيمِ ، حَيْثُ  
 يَقُولُ فِي كِتَابِ الْعَظِيمِ : « مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ  
 9 عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ » . جوان مردا ا « هؤَلاءِ قَوْمُنَا  
 اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ » . نه همه  
 بُتِ بَرِئَانْتُمْ « أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ » . والهوى أَبْفَضُ إِلَهٍ  
 12 يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ . كَعَسَ عَبْدُ الدَّرْهَمِ وَالذَّنْبَارِ  
 وَالْخَيْصَةِ وَالزَّوْجَةِ .

1 بسم . . . الرحيم PI الكتوب التاسع والاربعون K ومنها بسم . . . الرحيم وبه  
 لستمين M ومن رساله ۳۶ رحمه الله بسم . . . الرحيم N / 2 أي . . . طاعته MK برادر  
 اعز را بقا بادو سعادت N - PLI / 3 می K - PNMLI / در ملکوت نیز LKI  
 PM فردا آنرا در عالم ملکوت نیز N / فردا . . . بود M فردا تورا هم کامل الدولة لقب بود  
 K فردا بر همین لقب بود PLI لقب کامل الدولة بود N / 4 کال دولت PLKI لقب کامل  
 الدولة N کامل الدولة M / 5 که PLI - NMK / 6 ولا تركنا K - PNMLI /  
 8 - 9 آل عمران 3 : 179 م / 9 - 10 الكهف 18 : 15 ك / 11 پرستانند PNMLI  
 پرستان بودند K / الجاثية 45 : 23 ك / أبيض NL العص PI بيض M بيض K / 12 يعبد  
 PMLKI عبد N / من دون الله N - PMLKI / نص PL - NMLK .

. . . نامه نودم . . . P 63 . N 96 . M 92 . L 57 . K 49 . I 51 . . .

- ۳۵۲ - ابراهیم خلیل گویند: بار خدایا «واجبني وبني» أن تعبد  
الأصنام». دیگران را چه قدر بود؟ جوان مردا! او گفت: «حسبي  
الله» و «أسلمتُ وجهي لله». جبرئیل اُورا برحک زدو گفت: ألك  
حاجة؟ در منجنيق نمرود، و در میان هوا گفت: زحمت دور دار ای  
جبرئیل، أما إلیک فلا! گفت: أزو باری مستغنی نیستی. گفت:  
«لا تأخذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ». حسبي من سؤالي عليه بحالي! 6

از عالم اگر عالمیان بی خبرند از عالم آن بس که تو عالم دانی

- وجلال کم یزل ولا یزال، اُورا در دعوی «حسبي الله» و «أسلمتُ  
وجهي لله» خود تصدیق کرد، چون بگفت: «وما كان من المشركين». 9  
«ما كان إبراهيم يهودياً ولا نصرانياً ولكن كان حنيفاً مسلماً». در  
دُعای بامداد، آخر هر روز می خوانی «ملة إبراهيم حنيفاً وما كان  
من المشركين». در دعای بامداد آخر هر روز می خوانی با این همه  
کال دولت می گوید: «أجني وبني» أن تعبد الأصنام».

- ۳۵۳ - ابراهیم این بود که این گفت. آنکه گفت: أما إلیک فلا،  
«وحسبي الله» و «أسلمتُ وجهي لله» نه ابراهیم بود. باو آرت نبود  
«واتخذ الله إبراهيم خلیلاً». او چون کسی را دوست گیرد بشرط فنا

1 بار خدا یا PMLKI-N / 1-2 ابراهیم 14 : 35 / 2-3 التوبة 9 : 129 /  
3 آل عمران 2 : 20 م / زد PMLKI زند N / 4 در منجنيق PMLKI گوید در  
منجنيق N / گفت . . . دار PLKI گفت زحمت دور M زحمت از میان دور N /  
5-7 جبرئیل . . . دانی PMLKI-N (ذیر تعمیر صحافی رفته است) / 5 فلا گفت  
PLI-MK / نیستی PMLI نبینی K / 6 البقرة 2 : 255 م / 6 حسبي . . .  
بحالی PMLI-K / من PI-ML / 7 عالم دانی PMLI دانی عالم K / 8 جلال  
PLKI جلالت NM / التوبة 9 : 129 / 8-9 آل عمران 3 : 20 م / 9 آل عمران  
3 : 67 م / 10 آل عمران 3 : 67 م / 11-12 آل عمران 3 : 95 م / 10-12  
ما . . . خوانی PMLKI-N / 12 همه PNLKI M / 14 آنکه گفت  
PNLI الك حاجة K-M / 15 التوبة 9 : 129 / آل عمران 3 : 20 م / 16 النساء  
4 : 125 م / دوست NK بدوست PMLI / بشرط فنا PNLKI شرفنا K .

أَوْ بُودَ . أَوْ مُصْطَفَا - صَلَم - مُصْداقِ ابْنِ حَدِيثِ بَشَنُو كِه چُون بَيَان كَنْد ،  
حِكَايَةِ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى : فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ وَيَدَهُ وَلِسَانَهُ ،  
8 فَبِي يَنْطِقُ وَبِي يَسْمَعُ وَبِي يَبْطِشُ وَبِي يُبْصِرُ .

۳۵۴ - آن نقطه خلت بود که گفت : ای جبرئیل زحمت دور دار !  
آتش گردِ او چون گردد « برداً و سلاماً » . جز یا مؤمنان نورک اطفأ  
8 لهبی ، و عزتی و جلالی إني لا ألتخذُ خلقي إلا رجلاً لو أحرقت بالنار لم  
يحد لذلك وجعاً ، ولو أنشر بالمنشار لم يجد لسان الحديد ألماً . اگر بشریت  
بود چون نبود و اگر نبود ، خود چه عجب !

9 عاشقان بر سر می ریزند خاک من بجایِ خاکِ آتش ریختم

اگر نه از راهِ ابتلا در آید نشر بناشیر ، آن نقطه و احیز خود برد ،  
گوید : « فَلِكُ الْعِزَّةُ جَمِماً » ، لیس له شريك في الملك . اما اگر در  
12 میان نهد که « فهو على نور من ربه » ، « وأبدهم بروح منه » گوید :  
« وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ » .

۳۵۵ - جوان مردا | هان و هان ! تا در تشبیهی نیفتی . اگر جلالت آفتاب  
15 از کنگره کبریاو تعزز خود بتابد . نطقش هم این بود که : « إِنَّ النُّورَ  
لِلشَّمْسِ جَمِماً . « وله المثل الأعلى في السماوات والأرض » ، « و من آياته

3 بنطق N - PMLKI / وبی یسمع وبی بیطش K - PNMLI / وبی یبصر  
PI - NMLK / 5 گردد PMLI تواند گشت NK / الأنبياء 21 : 69 ك / بردا  
و سلاماً PMLI یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم NK / جز NMK خذ PMLI / فان  
K - PNMLI / 8 اگر نبود NML اگر بشریت نبود K و اگر نه PI / 9 می  
NMLK مین PI / 10 من . . . ریختم NK ما . . . ریختم PMLI / 10 در آید  
NMK بود PMLI / نشر PMKI نشر L - N / بناشیر MK بالمنشار N - PLI /  
11 گوید K - PNMLI / الشعراء 35 : 10 ك / اما K - PNMLI / 12 که M  
- PNLKI / الزمر 39 : 22 ك / المجادلة 58 : 22 ك / 13 المنافقون 63 : 8 ك /  
14 هانوَ . . . نیفتی N هانوَ . . . غاتی K در تشبیهی هان و هان تا نیفتی PMLI / 15 خود  
N - PMLKI / نطقش NM نطقش PLKI / 15 - 16 که . . . آیات PNLKI  
K - / 16 الروم 30 : 27 ك / فصلت 41 : 37 ك .

- اللیل والنهار والشمس والقمر، وأگر چنانکه آفتاب طلوع کند و از مطالع  
 کرم وجود خود تأبید، نطقش همه این بود که النور لشمس و لمیج  
 8 الأرض و لیکل آفرقه، همه راست است، دیده می باید که إدراک کند:  
 مرد باید که بوی داند بُرد ورنه عالم پر از نسیم صباست
- پنداری که ازو به روزگار موسی چیزی بگشت؟ حاشا و کلا! در او  
 6 زیادت و نقصان کی روا بود؟ «سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصْفُونَ» .
- ۳۵۶ - جوان مردا! «واجبني وبنی» در آن حال گوید که ابراهیم،  
 ابراهیم بود! مصطفی - صلعم - می گوید: «لبت ربّ محمد لم یخلق  
 9 محمداً. أما چون این حدیث سرا پرده دولت خود در دل آدمی باز کشد  
 همه این گوید: أنا سید ولد آدم ولا فخر. قطر فی فی قطرة علمت  
 بها علم الأولین والأخرین. لا یخفی علیه خافیة فی الملک والمملکوت،  
 12 صفت او بود. عجب مدار که بی ببصر و بی یسمع. و اگر از سمع و بصر او  
 چیزی بیرون تواند بود، پس می دان که چیزی براو پوشیده تواند بود.

- ۳۵۷ - اما ندانم که، علمت علم الأولین والأخرین را در کدام حال  
 15 گوید مصطفی - صلعم - و این در کدام وقت گوید که والله لا أدري  
 أمن أهل الجنة أنا أم من أهل النار. اگر محمد بود، أغضب کا یغضب

1- 2 اللیل . . . گرم P-NMLI / فصلت 41 : 37 ك / و اگر PMLI اُگرو N /  
 طلوع N که طلوع PMLI / و از N از PI-LM / 2 وجود PMLKI - N / همه  
 M - PNLKI / النور PMLKI إن النور N / 3 که ادراک کند N نظم M بیت P  
 LKI - / 4 ورنه عالم پر از PMLI که جهان سر بسر NK / 5 به روزگار NML  
 KI کرد کار P / موسی PMLI - NK / در PMLI بر NK / 6 الصفات  
 37 : 180 ك / 7 ابراهیم 14 : 35 ك / 8 ابراهیم PMLI - NK / 9 دولت  
 PMLI - K / 10 قطر PMLKI فطرت N / 12 عجب مدار که PMLI  
 NK - / 12 - 13 بی ببصر . . . بیرون تواند بود P-NMLI - K / 12 بصر او  
 PMLI بصر N / 13 او PMLI وی N تو K / 14 را P-NMLI - K /  
 15 گوید که NM بود K که PMLI / 16 اگر . . . یغضب PMLKI - N .

البشر و آكل كما تأكل البشر، و « قل إنما أنا بشر مثلكم يوحى إليّ » قل ما أدري ما يفعل بي ولا بكم . أمّا اگر محمد - صلعم - از میان برخیزد و جلالت این حدیث تابش گیرد ، گوید : لستُ كاحدكم . و علمت علم الأولین والأخیرین و « ما كانَ محمداً أباً أحد من رجالكم » .

۳۵۸ - و هر که در این حال اُورا بشر داند کافر است . اوست که اوست . من رأني فقد رأی الحق « من يطع الرسول فقد أطاع الله » کرا زهره آن بود که اُورا بشر خواند ؟ « فقالوا أبشرُ َیهدوننا فكفروا » دوستان او بشر نباشند « ذلك ظن الذين كفروا » ، « كونوا ربانيين » و قالت اليهود والنصارى نحن أبناء الله وأحباؤه . قل فلم يعذبكم بذنوبكم ؟ بل انتم بشر من خلق . يغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء .

۳۵۹ - قول مسیح آنکه گفت : زی پدر خویش می روم . این رمز بود نزد افاضل ، چه عاقل دانست که او چه گفت ولیکن رهبان گمراه گشت و هر قل جاهل . « إني ذاهبٌ الى ربي » حواریان از عیسی - صلعم - شنودند ، گفتند که « المسیح ابنُ الله » ندانم که مصطفا - صلعم - پس چرا گفت : کفیبی بسمع . این طرفه تر است از آنکه « المسیح ابن الله » با من بگو که اگر هر چه در قرآن است تو بدانستی « حم عسق . ص . یس »

1 الكهف : 18 : 110 ك / 2 اگر . . . خیزد N اما اگر محمد از وجود PMLI  
 اما اگر محمد K / وجلالت K - PNLMI / 3 تابش گیرد PNLMI با من کردست  
 K / گوید . . . کم و N لست كاحدكم گوید و میان PMLI كاحدكم K / 5 داند NM  
 / خواند و داند K گوید PLI / 6 اوست PNLMI - NMLK / النساء : 4 : 80 م / 7 آن  
 PMLI - NK / النعابن : 64 : 6 م / 8 ص 36 : 38 ك / آل عمران : 3 : 79 م /  
 8 - 10 المائدة : 5 : 18 م / 11 مسیح NMK میچ PLI / آنکه PNLMI آنچه K /  
 12 نزد NM بنزدیک K پیش PLI / چه عاقل K داند PMLI عاقل N / او NK -  
 PMLI / 13 هر قل جاهل K - PNLMI / الصافات : 37 : 99 ك / 14 گفتند  
 PMLI - NK / 14 و 15 التوبة : 9 : 30 م / 14 - 15 السج . . . آنکه MKKI  
 N - P / 14 پس PNLMI - NMK / 16 بگو که اگر PLI که اگر NK - M /  
 بدانستی PNLMI ندانستی K .

چيست ؟ واگر ندانی بجای جاهلان بنشین ! و إن من العلم كهياة المكنون .  
به حقیقت دان . لا بل این خود دور است .

3 ۳۶۰ - « لَقَدْ كَانَ فِي قِصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ » همه در قصص  
مذکور است « إني جاعلٌ في الأرض خليفةً » از قصهٔ آدم و فریشتگان  
تسخری بیش نصیب تو نباید بود که گفت : « يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ »  
6 فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ  
وَالْأَرْضِ » آخر دانی که فریشتگان را در این خلاقی نبود که « إِنَّ اللَّهَ  
يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ » .

9 ۳۶۱ - این نه آنست که تو دانی که این آدمی بلمعجب وجودی است ،  
گاه در حق او گوید : « وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ » و گاه « رَدَدْنَاهُ  
أَسْفَلَ سَافِلِينَ » :

12 زین گونه می داری زیرو زیرم  
تا پای خود از دام تو بیرون نبرم

گفت چه بود ؟ گفت :

15 فلك به نفس می سعد اگر کند تلبیس  
گیان بری که گذشتت بر در ابلیس

آنان را که هست نوشتان بادو ما را نیز بی نصیب مکنادو مگذاراد .

1 جاهلان PNMLI جهال K / 2 به حقیقت K تحقیق PNMLI / 3 يوسف  
12 : 111 ك / همه در PMLI هم K - N / 3 البقرة 2 : 30 م / 5 نصیب . . . آدم  
PNMLI نیست این بود K / 5-7 البقرة 2 : 33 م / 7-8 الارض . . . الارض PNMLI  
K - / 7-8 الطهرات 49 : 18 م / 9 آدمی K - PNMLI / بلعجب NM و المعجب  
PLKI / 10 محمد 47 : 35 م / 10-11 التین 95 : 5 ك / 12 می داری PMLI  
داری K می دارد N / 13 خود PMLI - NK / 14-16 گفت چه . . . ابلیس  
K - PNMLI / 15 اگر PMLI را N / 16 ابلیس PMLI تلبیس N /  
17 آنان را K آنها PNMLI / نوشتان PNMKI نوشتان L / مکنادو  
. K - PNMLI

۳۶۲ - جوان مردا! در دعا خضر می گوید ، تو نیز می گو : اللهم  
 ارزقني برد عفوِكَ وحلاوة رحمتِكَ . واز بهر من برادر ، این دعا  
 می گو : اللهم طهر قلبه من النفاق ، أرجو که از اِدبارِ خود برهیم .  
 اما هنوز دور است . وعلى الله تيسيرُ كسل عسير وما ذلِكَ على الله  
 بعزیز . والحمد لله رب العالمين . وصلواته على محمد وآله أجمعين .



۱ می گوید PMLI است N است می گوید K / تو نیز می گو PMI تو نیز می گویی  
 / NK - L 2 / رحمتك PMLKI مغفرتك N / من برادر این PNM LI برادر آن K /  
 4 وعلى الله تيسير PMLKI والله مبشر N / عسير NK عسير يسير PMLI /  
 5 والحمد . . . العالمين M - PNLKI / وصلواته . . . اجمعين M والصلوة على نبيه وآله  
 اجمعين LI والصلوة والسلام على نبيه محمد وآله وعترته اجمعين P وصلی الله على محمد وآله  
 الارار N المكتوب الحسنون .

امروز که با رهیش کاری دگر است دائم که نه وصل است داسی دگر است  
 گرتو به هلاک بنده ای شاد شوی دارم سر آت که من تورا شاد کنم  
 ( این دوبیت در بند 185 ج 1 چاپ شده است ) هیچ دانی که ارادت چه بود ؟ . . .  
 أطاع الله چیست ؟ ( در بند 446 ج 1 چاپ شده است ) K .

پس نامه 50 K تنها 11 سطر می باشد که دوبیت آغاز آن در بند 185 و باقی آن در بند  
 446 ج 1 چاپ شده است .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۳۶۳ - قال الله جلّ ذكره « يا أيها الذين آمنوا لا تقدموا بين يدي الله ورسوله » تابع را شرط آن است که پی بر روی متبوع نهد، چون پای درپیش نهاد دعوی متبوعی ظاهر کرد، واستغنائی خود از متبوع خود باز نمود. ندیدی که چون مأموم در نماز در پیش امام شود قدوتش باطل گشت؟ اگر امامی را شایسته نیست، پس اقتدا بدو نباید کردن، و اگر شایسته است امامت را، پای درپیش او نهادن و پیش از رکوع و سجود او رکوع و سجود کردن نه کار عاقلان است.
- ۳۶۴ - اگر متبوع گوید: خود را بکش! خود را بکشتن فرض راه است. ندیدی که موسی - عم - گفت بنی اسرائیل را که یکدیگر را بکشید « تو یوا إلی باریکم فاقنلوا أنفسکم ذلکم خیر لکم عند باریکم » چندین هزار آدمی کشته شدند تا خدای تعالی گفت « ثم عَفَوْنَا عَنْکُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِکَ » و چون خود را بکشتن فرض بود در راه متبوع مال را وزن و فرزند را چه محل؟ اگر حکم کند که زن را طلاق ده، یا مال را به آتش و آب انداز، یا فرزند را به آتش بسوز! همه فرض گردد.

15

1 . . . الرحيم P I بسم . . . الرحيم ربه نستعين M ومن رسائله ۲۲ رحمه الله بسم . . . الرحيم N / 2 جل ذكره P M I سبحانه وتعالى N / 2 - 3 الحجرات 49 : 1 م / 3 متبوع N M - P I / پای P M I - N / 4 متبوعی N M متبوع P I / خود P M I N - 5 ندیدی M یا ندیدی P I تابع نبود ندی N / در نماز N - P M I / شود P I بود N M / قدوتش P M I قدرتش N / 6 گشت P M I است N / امامی N M امام P I / و اگر N M اگر P I / 7 امامت را N - P M I / او P I - N M / 8 او N M دی P I / 9 راه P M I - N / 10 یکدیگر P M I خود N / 11 البقرة 2 : 54 م / 12 هزار N M هزار P I / 12 - 13 البقرة 2 : 52 م / 13 راه P N M I امتثال فرض متبوع دیگری را کشتن چه قدر دارد و چون قتل نفس فرض بود در راه ( حاشیة N بخشی ازین عبارت در M نیز آمده لیکن خط خورد ده است ) / زن و P M I - N / 14 مال را N مال P M I .

\* \* \* نامه نود و یکم . P 55 . N 22 . M 67 . I 43 \* \* \*



۳۶۵ - اما نه هر مدعی را بدین محک زنند . خلیل صفتی - صلعم - را شاید که گویند : اسماعیل را قربان کن و زید نعتی را گویند که زن را طلاق ده ! باش تا روز قیامت که زید را در عرصات آورند و اوری را گویند : ای زدامن ! دعوی اُمّی کردی ؟ امروز آن روز است که روی مدعیان سیاه کنند و غنشان را به خود بینا گردانند . اما جمال محمدی - صلعم - باید که چنین صید کند . داود را درین عالم راه ندادند . مصراع : آهوان را کی رسد کبر پلنگ بربری .

۳۶۶ - جلال ازل يك مجلی کندو نقد اولین و آخرین بتاراج دهد ، و گوید : مدعیان را بیارید ، و صدو بیست و چهار هزار نبی آنجا نیست گردند . هیچ تمیز ایشان را بناند که سبحانك لاعلم لنا ، پس جمال ازل خود را عرض کند تا « إلا ما علمتنا » گفته شود ، و اگر نه جمال معشوق بودی گنگ و لال ابد بماندندی . اما : ید تشعج و آخر منك تأسونی ؟ چه دانی که خلاف متبوع چه بود ؟ زنهار بر بستن به نسبت با آن هیچ نیست ولا ترفعوا أصواتكم فوق صوت النبي ولا تجهروا له بالقول كجهرهم بعضكم لبعض ، آنگاه چه بود ؟ « أن تحبیط أعمالکم وأنتم لا تشعرون » یا سید الاولین و الآخیرین ! الله الله ! سبحانه سبحانه ! صل وسلم ! حاشیة دولتی که تو راست بر ایشان جلوه ده ! که اینی لست کأحدکم .

۳۶۷ - جوان مردا ! هر که پندارد که این تعظیم محمد را است - صلعم -

۱ بدین PNI بر این M / 2 راجع به زید و زینب ص 201 و 243 دیده شود /  
 3 ده NM ده یا مال را بآتش و آب انداز PI / در PMI-N / آوردن PMI آرشد N /  
 داستان گرفتن داود زن اوریای حق را ، در ثورات سفر ملوک 2 فصل 11 دیده می شود /  
 5 و غنشان . . . گردانند PMI-N / 6 مصراع : N بیت MI-P / 8 کنند  
 PNI که بکند N / 9 بیارید PNI بیایند N / 10 که سبحانك PMI-N /  
 10 و 11 البقرة 2 : 32 م / 11 کند PMI بعد N / بودی PMI بود N / 12 ابد  
 PMI-N / اما PMI اما مصراع : N / 13 بر PMI-N / 14 - 15 الحجرات  
 2 : 49 / 15 آنگاه N که انگاه PMI / 15 - 16 الحجرات 49 : 2 م / 16 الله . . .  
 سبحانه NM-P / صل وسلم I صلی علیک وسلم NM-P / 17 که اتی PI اتی PM .

أوبت پرست بود و مشرك . آن همه تعظیمِ جلالِ ازل است ، که من  
 يُطعم الرسولَ فقد أطاعَ الله ، من و تو در میانِ آدمیان تواند بود .  
 بنده را با خدا کی رسد که من و تو گوید ؟

9

بارنامه ماو من در عالمِ حسن است و بس

چون از این عالم برون رفتی نه ما ماند نه من

این تشریف نه بس است خلیل را که گویند : اسماعیل را قربان کن .  
 جانِ خود باید که بشکرانهٔ این ، در میان نهد که او را بر چنین محکی زنند .

6

روزی که بود دلم ز جانان پردرد

شکرانه هزار جان فدا باید کرد

9

کاندر سر کوی عاشقی آی سره مرد

بی شکر قفای نیکوان نتوان خورد

۳۶۸ - کمالِ زید را این بس نکند که در دنیاو در آخرت در حق او  
 گویند : « فلما قضی زید منها وطراً زوَّجناکها » خود پرستان را گویند :  
 شمارا شب خوش باد که ما عاشقانِ خود را نیک دانیم . ز کربای پیغامبر را  
 به آره به دونیم در آورید ، و اگر آهی کند فامش از جریدهٔ انبیا محو کنید  
 گفت : چبود ؟ گفت : آری ، معشوقه کمال است کمی می طلبد . اگر عنایت  
 او دارایی کند بسر شود ، یانه ، خرننگ آدمی چکند ؟ صیادانم و خود

15

1 و مشرك PMI بلکه مشرك / آن همه آن PI این M / 2 آدمیان PMI  
 - N / 3 گوید PMI گوید بیت N / 4 حسن PNI حسن M / 5 مانند PMI بیف  
 / N / 7 نهد PMI نهی / N / زنند NM I زنند رباهی P / 8 دلم PMI دلت N / 11 شکر  
 M شکر که N سنگ PI / نیکوان نتوان M نیکوان باید N دیگران نتوانت PI /  
 12 که PMI - N / و در N و PMI / 12 - 13 در حق . . . پرستان را NM  
 - PI / 13 گویند NM گوید PI / 14 پیغامبر NN - PI / 14 بدونیم N -  
 PMI / جریدهٔ PMI دیوان N / 16 چبود . . . آری PMI - N / معشوقه PI  
 معشوق NM / کمی M کمی که PI دلم N / 17 دارایی NM دار پی PI / صیادانم I  
 مصراع صیادانم N ع : صیادانم PM .

شکار خویشم . اما چون عنایتِ او به خودیِ خود به زبان عاشق حدیثی  
کند این چنین گوید :

3 من بارِ غمت به همتِ خویش کشم  
هر چند جفا بیش کنی بیش کشم

4 دستِ که بدات پیش تو آوردم دل  
آن دست به جان دارم تا پیش کشم

۳۶۹ - در این مقام اگر مویی از عاشق مانده بود، بارِ آسمان و زمین  
روی بدو نهد . و اگر مست و خراب بود جان ببرد . یا رسول الله تو چه  
می گویی ؟ أجوعُ یوماً و أشبعُ یوماً ، خیرُ الأمورِ أوسطها . تا روز جوع  
می گویم که 'خذ رضا نفسك من نفسي فی عاقبة' ، ولیت ربَّ محمدٍ لم یخلق  
محمداً . و چون روز شبع بود و حوصله پر باشد می گویم : آدمُ ومن دونه تحت  
لوائی یومَ القیامة . اگر صاحب بصیرت را کمالِ کار معلوم بودی ، زهره او  
12 پاره پاره شدی ، اما « فاعشینا هم فهم لا یبصرون » این رحمتِ ازست که  
بر دوستانِ خود می باراند ، بیگانگان پندارند که لعنت است که بردشمن  
15 می بارد ، هیباتِ لیسَ فی القرآنِ ذکرُ الأعداءِ ولا خطابٌ مع الکفار .  
کمالِ تابشِ آفتاب چون به میوه رسد بسوزد . اگر به کمالِ پختگی خواهد

1 به PI از NM / عاشق حدیثی PMI عاشقی حدیث N / 2 این چنین PI این M  
مین N / گوید I گوید رباعی PN گوید بیت M / 6 PMI در N / 7 مویی M  
موسی PI يك موی N / بار PMI بلای N / 8 روی بدر PI روی بوی M بر N  
و اگر NM اگر PI / تو NM و با تو PI / 9 روز جوع PMI چون روز جوع بود N  
10 ولایت NM او لیت PI / 11 باشد PMI شود N / 12 او PI - NM / 13 پاره  
N - PMI / شدی NM گشتی PI / یس 36 : 9 ک / 14 باراند NM بارد PI /  
15 هیبات PMI و هیبات N / 16 به کمال M کمال PNI .

- رسیدن، اَوْرَا تَابَشِ بَاطِنٍ بَایِدُ اَوَّلًا یَسْ تَابَشِ ظَاهِرًا، که هُوَ الظَّاهِرُ وَالبَاطِنُ  
 اَوْ یَبْهَ دَانِدُ « وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ » لَوْ کَشَفْنَا لِأَحْرَقَتْ سُبْحَاتُ وَجْهِهِ  
 3 کُلٌّ مَنْ أَدْرَاکَ بَبَصْرِهِ . چِه گویی! اَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ وَاقْدَرُ الْقَادِرِینَ وَاعْلَمُ  
 الْعَالَمِینَ تَعَالَى وَتَقْدَسُ رَا بَبَایِدُ اَمُوخَتْ ، که بِنَدَدْرَا بَه کَالِ دَوْلَتِ چُون بَایِدُ  
 رَسَانِیدُ؟ اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا مِنْکَ اَحْسَنَ الْاَرْزَاقِ ، وَلَا تَوَاخِذْنَا بِسُوْءِ اَعْمَالِنَا  
 6 وَاقْوَالِنَا . وَاجْعَلْ حَرَکَاتِنَا وَسُکُنَاتِنَا خَالِصَةً لِّوَجْهِکَ الْکَرِیْمِ . یَا مَنْ لَا یَخْفِی  
 عَلَیْهِ شَیْءٌ . وَالسَّلَامُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ ، وَصَلَوَاتُهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ  
 وَآلِهِ اَجْمَعِینَ .



1 رسیدن N - PMI / که هُوَ M هُوَ N - PI / 2 الحديد 57 : 3 م / 3 ببصره  
 PMI ببصر N / 4 تعالی و تقدس را PI و M - N / باید N - PMI / 5 رسانید PMI  
 رساند N / اقوالنا N اسوالنا M - PI / 6 خالصة N - PMI / 6 - 7 یا من . . .  
 شیء، PMI - N / 7 والسلام PNI - M / الحمد . . . العالمین N - PMI / و صلواته  
 . . . اجمعین PNI - M .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۳۷۰ - سلام و دعا می‌رسانم آن برادرِ اعزرا اَطال اللهُ بقاءه  
 3 و سَلِّكَ به سَبِيلِ السَّعَادَةِ الْقُصْوَى . اَى دوستِ عزیزا هیچ دانی که  
 سَعَادَتِ قُصْوَى چه بود؟ دَوَامِ اللِّقَاءِ بود که تَمَرَّةُ «وَرِضْوَانِ مِنْ اللَّهِ  
 أَكْبَرِ» است و «لِقَاءِ اللَّهِ» را تَمَحُّصِ است که از دُنْیَا برآند . و آن «مَعْرِفَةُ  
 15 اللَّهِ» است و حَقِيقَتِ مَعْرِفَتِ در نطق نیاید ، زیرا که بر حروف  
 و کلمات متعذر است .

۳۷۱ - لَعْمَرَى . چون کَالِ كَرَمِ اَزلی از مَبَادِیِ اِن مَعْرِفَتِ خَوَاهَدِ که  
 9 تَخْلُقِ عَالَمِ را لَابِلِ دُوسْتَانِ خود را خیری دَهَدِ هَمچنین گوید که «حَمِ  
 طه یس الم» اِن حروفِ مُقَطَّعِ پَرْدَةُ جَالِ مَبَادِیِ مَعْرِفَتِ است .  
 و چون مَبَادِیِ مَعْرِفَتِ اِن بود چه گویی در مُنْتَهَایِ آن ! هَرگِزِ عِبَارَتِ  
 12 کِسی برسد بدان ؟ هِیْهَات ! جَانِ قَدْسِی دَانَدِ که مَعْرِفَتِ چه بود که  
 اَگَر دِلِ اَدَمِیِ دُو اَسْبَهُ در نَشِیْنَدِ و خَوَاهَدِ که به گِردِ نَسَمِ کَمِیْتِ بُو بَکَرِ  
 صَدِیقِ رَسَدِ اَنجَا که جَانِ پَاکِ اَوْ قُوتِ مَعْرِفَتِ نَوشِ می کند بُجَزِ  
 15 بَا ز مَانَدِ گِی و دَر مَانَدِ گِی نَصِیْبِ اَوْ نِیَا یَدِ .

---

۱ بسم . . . الرحيم P I المكتوب الحادي والثلاثون K ومنها بسم . . . الرحيم وبه نستعين  
 M ومن رسائله ۷ بسم . . . الرحيم N ومنها بسم الرحيم RL / 2 آن RP N L K I  
 - M / أعز / N - RP M L K I / 3 ای . . . كه PN M L I - K / 4 - 5 اللقاء  
 . . . را RP M L K I لقاء الله بود بر دوام لقاء الله و اكه قوة رضوان من الله اكبر است N /  
 4 - 5 للتوبة 9 : 72 م / 7 متعذر NM K متغير R P L I / 8 ازل NK - RP M L I /  
 9 همچنين R P L K I هم چنین NM / II در RP N M L I به K / 12 کسی رسد  
 K رسد RP M L I برسد N / بدان RP N L K I - M / 13 دل آدمی P M L K I  
 R آدمی را دل N / در RP N L K I بر M / به P L K I در R - N M / 14 رسد  
 RP M L K I نشنید N / آنجا P N M L I آنرا R K / می کند NM کند R P L I  
 کرده باشد K / باز RP L K I - N M .

- ۳۷۲ - وهان ! وهان ! تانپنداری که این از گزاف نوشته می آید .  
 باش تا آنجا رسی که من دانم . اگر تو را نهاده آند آنگاه خنگِ عمری  
 3 وکیتِ بوبکری بینی بردر گاهِ دولتِ ایشان زین کرده . تو هنوز بس  
 دوری چه گویم واتو . دیده آن مدعی کنده باد که نادیده چیزی گوید  
 یا نویسد . ای دوست ! مقصودِ من کاری دیگر است . این معرفت را  
 6 که بگفتم تخمی هست . طالبِ آن تخم باش ، تا بود که روزی تو را دولتی  
 دست دهد یا به طفیلِ مردی تو را راه دهند که : ألامترضوا لها عسی  
 أن تدرككم فلا تشقوا بعدها أبداً .

- ۳۷۳ - هیچ دانی تخم معرفتِ حقیقی چیست ؟ بشنو که واما  
 گفته آند : عَلِمَ مَجَانًا كَمَا عَلِمْتَ مَجَانًا . تخم معرفت علم یقینی است  
 الْعِلْمُ بِاللَّهِ ، می خواهم تا گیاهی غلط نبوی . اِشَارَةُ قُرْآنِ آنجا که گوید ،  
 9 « إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ » ، بدین علم است . ونپنداری که این  
 12 علم یقینی هر جایی بود ، و هر کسی بدان راه برد ! از هزار هزار  
 سَائِلِكَ یکی را به علم یقینی راه نبود . چندین هزار افتاده را در راهِ خدا  
 15 وا پس باید گذاشت و از همه مردوار برگزیدن تا به عالمِ یقین رسی  
 این مذاهبِ مختلف که می بینی در راهِ خدا همه از نارسیدگان خاست ،  
 به علمِ یقین ، یا نه میان مردانِ دیده و رِ خِلاف کی تواند بود ؟ و این

1 این RPMLKI / N - RPMLKI 3 هنوز RPMLKI هنوز خامی و N / 4 گویم  
 RPMLKI کتم M / واتو RPMLKI - K / 9 هیچ دانی RPMLKI - NM /  
 10 علم یقینی است RNM علمی یقین است K علم یقینی PLI / 11 آنجا که RPMLKI  
 آنجا که می NK اینجا M / 12 الفاطر 35 : 28 ك / بدین RPMLKI اشارت بدین  
 15 / NM و RPMLKI با M باز N / علم RPMLKI عین M / 17 دیده و  
 NMK دیده در RPMLKI .

اختلاف اُمّتی رحمةٔ « در مسایلِ مجتهد فیها بود ، یانه در اصول هرگز  
 خلاف جزمیانِ نارَسیدگان نبود و نباشد . اما در فروع ضرورت بود  
 خلاف ، و خود ببايد و اگر نبود صورت نبداد ؛ و هذا حدیث بطول ،  
 و اگر در شرح این آویزم از آنچه خاطر من بدان پُر است حالی باز  
 مانم و مرا زیان دارد .

۳۷۴ - آنرا که استفراغ از طریق فصد باید کرد ، او را استفراغ  
 من طریق اسهال کی به کار آید ؟ و کسی را که علاج در استفراغ به  
 طریق مباشرت و ورقاع بود ، اوراقی کردن چه سود دارد ؟ وقت باشد  
 که خاطر را تهی باید کرد از طریق مخصوص چون به طریق دیگر تهی  
 کنند نشاید . و تهی کردن از جانب مابه شرط پُر کردن بود از جانب  
 ایشان و تا تهی نیابند پُر نکنند . ای دوست ! چون آن جوان مرد را تهی  
 کنند از برای پُر کردن همه حیرت بود « وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي  
 أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ » مقدمهٔ تهی کردن بود « لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ »  
 و « إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ » . اگر در بدایت بود همه نطقش در آن  
 حال این بود که لَيْتَ رَبِّ مُحَمَّدٍ لَمْ يَخْلُقْ مُحَمَّدًا .

۳۷۵ - دیگر بار چون او را پُر کنند بدین که « وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى  
 صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ » یا مُحَمَّد ! لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتَ الْأَفْلَاكَ . از فرق تا به قدم

3 و خود ببايد NM وجود ببايد RK ببايد خود PLI / 4 آنچه RNMK آنجا  
 5 / دارد RP NLKI ندارد M / 6 که RP NMLI - K / 7 به کار آید  
 RP NMLI روا بود K / و کسی را که RP MLKI و اگر N / در RNMK  
 8 / دارد RP MLKI کند K بود N / 9 باید کرد RP NMLI گردد K /  
 10 ما به شرط NMLI با شرط P - RK / 11 و تا RNMK تهی کردن و تا PLI /  
 پُر نکنند RP NMLI کنند K / 12 همه RP NMLI همین K / 12 - 13 الامراء  
 17 : 86 ك / 13 آل عمران 3 : 128 م / 14 الفصص 28 : 56 ك / در RNMK - I  
 PL / نطقش در آن PMLKI لفظش در آن N لفظش R / 16 - 17 الشوری 42 :  
 52 ك / 17 به NM - RP LKI .

۳ ہمہ این بود کہ . آدمُ و من دونہ تَحْتِ لَوَانِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، انا سيد و ولدِ  
آدم و لا فخر . بوالحسنِ خرقانی در حالی این گفتی کہ ای من معشوق تو !  
۳ و در حالی دیگر می گفت : بِلَسْتَوْرَا در دیست کہ تا خداییِ خدا بر جاست ،  
آن در در بر نخواهد خاست . اَمَّا چون خود فدا کند و تن در دهد ، اَمَّا طوعاً  
و اَمَّا کرهاً ؛ نہ در حال پری بر شود ، بل ہمہ این گوید :

۶ إِذَا رَأَيْتَ نُيُوبَ اللَّيْثِ بَارِزَةً  
فَلَا تَظُنَّنَّ أَنَّ اللَّيْثَ يَبْتَسِمُ

۳ ونہ در حالتِ تھی کردنِ طمعِ ببرد ، بل ہمہ این بیت گوید :

۹ مَنگَر تو بدان کہ بی نواگشت رھی  
پیانہ گہی پُر شودو گاہ تھی

۱۲ چہ اورا معلوم شدہ باشد کہ تھی کردنِ برای پُر کردنِ بود ، و پُر  
کردنِ برای تھی کردنِ . و اِنَّ لِيغانُ عَلٰى قَلْبِي فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ سَبْعِينَ مَرَّةً .

۱۵ ۳۷۶ - ای دوست ! آخر دانی کہ پیانہ چو پُر شود  
بگردانندش . اَگَر پیانہ را معلوم شود کہ او مقصود نیست ، نہ در حالِ  
پُر کردنِ ونہ در حالِ تھی کردنِ ، از این مہلکہ برآید . الْمَلِكُ اللَّهُ

۱ ہمہ این RPMMLI مین K / القيامة RPMNKI القيامة ولا فخر N /  
۲ بو RPNLKI شیخ ابو M / گفت RNM گفت PLKI / معشوق  
RMK معشوقه PNLKI / خدا RPLKI خدای NM / ۴ بر نخواهد خاست  
RPLKI برجا است N برجا خواهد بودن M / خود فدا N خود فرا PLI خوفرا R  
خوی فرا M خوفاً K / ۵ کرهاً RPNMLI کرهياً K / نہ در RPMMLI نہ در هر K  
در N / پری RN پری PMLI نشری K / بر شود PN بر سود PMLI بود K /  
بل RPMMLI بلکه NK / ۸ ونہ در RNMLK و در PI / حالت PI حالی L  
حال RNMK / طمع ببرد RPMMLKI بی طمع بود N / ۱۱ شدہ باشد NM گرد K  
باشد RPLI / ۱۲ انه NMK اني RPLI / قالی RPMMLKI قالی حق استغفر الله  
N / ۱۳ چو RPNMLI کہ K / ۱۴ او مقصود نیست RPNLKI مقصود نہ  
او است M / ۱۵ الملك RPNLKI هذا الملك M .



یا موسی! تو در « کَلَّمَهُ اللهُ مُوسَى » طفیلِ چندین هزار مُسْتَمِع بودی  
 یانه، کلّ وجود مقصودِ ما نیاید، تو تنها چون توانی آمدن؟ ای عزیز! هیچ  
 8 دانی که جلالتِ لم یزل چون از پردهٔ جَبَرُوت و عَظَمَتِ خود بر دیدهٔ  
 دوستان، خود را جلوه دهد، و ایشان چه گوید؟ :

من بر سر کوی آستین جنباتم  
 تو پنداری که من تورا می‌خوانم  
 6 فی فی! رو! رو! که من تورا کسی خوانم  
 این رسم من است کاستین جنباتم

۳۷۷ - ای عزیز! از مقصودِ خود هم دور افتادم و در عذرخواستن  
 به عالمی دیگر شدم. حدیثِ آن می‌کردم که خاطر را انواعِ  
 9 اِسْتِفْرَاح باید. و نوعی به جای نوعی دیگر سود ندارد. حالی خاطر را  
 از چیزی نمی‌باید کردن که بدان پُر است. من در علم الیقین حدیث  
 12 می‌کنم، اگر در آن خوض کنم که چرا اِخْتِلَافِ اُمَمِ رَحْمَتِ بود  
 در فروع، خاطر من از آنچه بدان مشغول است فارغ نگردد هرگز.  
 15 رَجَعْنَا إِلَى حَدِيثِ الْمُبْتَدَى. اگر طالبِ سعادتِ قُصُوی خواهی بودن،  
 بیشتر تخم معرفت را که علمِ یقینی است حاصل باید کرد و خَلْقِ جَبْهَانِ

I النساء: 4: 164 م / کلم NM و کلم RLI و کلمه PK / موسی RPLI - NMK /  
 2 یانه RPMLI و گونه K - N / 3 جلالت لم یزل چون RPNMLI لم یزل K /  
 4 خود را جلوه M خود جلوه N خویش تجلی K خود تجلی RPLI / چه گوید PMLKI  
 / چه می گوید رابعیه R - N / 5 کوی NM کویت RPLI کوی تو K / 6 تو پنداری  
 RNMLK تا پنداری PI / 7 فی فی رو رو LPMLKI رو رو غلطی N / 8 این  
 PMLI خود RNK / 9 م RPNI - NLK / در عنبر RNMLK بعد از PI  
 11 سود ندارد RPNMLI شود K / خاطر RPNLKI خود M / 12 الیقین  
 RPNMLI النفس K / 13 اگر . . . کم RPNI - RK / 14 من LKI  
 M - RPN / 15 المبتدی K السیدی PI السدی RNML / 16 یقینی RPNMLI  
 الیقین K / خلق RPNMLI خلائق K .

- «إلا من شاء الله» از علم یقین نام شنیده اند. و از حقیقتِ او پس دورند، که باعتقاداتِ موروثِ من آباء و اجداد و معلمین و اهلِ بلد قناعت کرده اند. و هر که طالبِ علمِ یقین بود، اوّل شرط در راهِ او آن بود که کلّ مذاهبِ عالم در دیده او برابر نماید، و اگر فرقی داند میان کُفرو اسلام، این فرقت دانستن در راهِ طلبِ او سدّی بود که او را نگذارَد که به مطلوب رسد.

- ۳۷۸ - ای دوست! کسی مثلاً خواهد که بداند تا خود، عَشْرَةَ فِي عَشْرِينَ، چند بود، هیچ شاید که در دلِ او پیش از دانستن، میلی بود، لا بِلِ ظَنِّيْ غَالِبٌ بُوْدَ لَا بِلِ اِعْتِقَادِي فِي غَايَةِ الْقُوَّةِ بُوْدَ كِه عَشْرَةَ فِي عَشْرِينَ ثَلَاثَةَ نَبُوْدَ؟ و اگر این میل بود نه سدّی مانع بود طالب را از ادراک حقیقتِ کار؟ آن کس که خواهد که کالِ بوبکرِ صدیق در ایمان به خدا و رسول - صلعم - حاصل کند، هیچ شاید که پیش از تحصیلِ آن کالِ گوید: از فلان مذهب حاصل آید دون فلان مذهب؟ و آن کس که خواهد تا فرق میان کالِ موسوی و کالِ عیسوی و کالِ محمدی - صلعم - بداند، کی شاید که پیش از رسیدنِ بدین علم گوید: از راهِ جهودان حاصل آید ادراکِ این فرق، چنانکه جهودان گویند؟ یا گویند: از راهِ

1 النمل 27 : 87 ك والزمر 39 : 68 ك / و از P M L I اما از N از R K / که L K I  
 RP چه NM / 4 داند R P N M L I نماید فرقی داند K / 5 در R N M L K از  
 P I / بود R N M K است P L I / 7 خود L P M L I - N K / عَشْرَةَ R P N M L I  
 خَمْسَةَ عَشْرَ K / 9 ظني P N L I طبعي R M K / لا بِلِ اِعْتِقَادِي N M اِعْتِقَادِي L  
 اِعْتِقَادِي فِي غَايَةِ الْقُوَّةِ بُوْدَ كِه عَشْرَةَ فِي عَشْرِينَ چَند بُوْدَ كِه هِيْجَ شَائِدَ كِه دَر دَلِ اَوِ پِيْشِ اَز  
 دَانَسْتَنِ مِيْلِي بُوْدَ لَا اَقْلِ طَبِيعِ غَالِبِ P I اِعْتِقَادِي R K / عَشْرَةَ R P N M L I خَمْسَةَ عَشْرَ K /  
 10 ثَلَاثَةَ نَبُوْدَ P M L K I دُوِيْسْتِ نَبُوْدَ R - N / 11 اَن R P N M L I دَر اَن K /  
 12 هِيْجَ P L I - R N M K / 13 دُونِ فَلَانِ مَذْهَبِ P I - R N M L K / 14 فَرْقِ  
 K - R P N M L I / مَوْسَوِي ... عِيْسَوِي R M K مَوْسَوِي ... عِيْسَوِي L I مَوْسَوِي  
 ... عِيْسَوِي P N / عَمْدِي R M L K I عَمْدِ P N / 15 شَائِدَ K - R P N M L I /  
 16 جِهُوْدَانِ R N M K يَهُودِيَانِ P L I .

۳ ترسایان حاصل شود چنانکه ترسایان گویند؟ پس هم نشاید که علی  
القطع گویند که از راه مسلمانان حاصل شود. زیرا که طالب نداند  
که ملت کفار بهتر است یا ملت اسلام، چه اگر می‌داند، او طالب این  
کار نبود هرگز. و اگر نمی‌داند چون شاید که در دل او بود که اسلام  
به است که کفر.

۶ ۲۷۹ - ای دوست! طالبان خدا اول قدم بترك همه عاداتها بگفتند  
چنانکه در حق ایشان این بیت درست بود:

۸ بِالْقَادِسِيَّةِ فِتِيَّةٌ مَا اتَّيَرُونَ الْعَارَ عَارًا  
لِلْمُسْلِمُونَ وَلَا يَجُوسَ وَلَا يَهُودَ وَلَا نَصَارَا

۱۲ به جلال قدر لم یزل که هر آدمی که در طلب فرقی داند میان  
مذهبی و مذهبی، اگر خود همه کفر و اسلام بود که هنوز در راه  
خدای تعالی قدمی به اخلاص برنگرفت. پس من اخلص لله نبود.  
لا جرم چون طلب عالمیان در دین مزور است، ثمره اخلاص ایشان را  
روی نمی‌نماید. ثمره اخلاص هیچ دانی چه بود؟ از مصطفی - صلعم - بشنو!  
۱۵ من اخلص لله اربعین صباحاً ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على  
لسانه. چون بدین شرط در راه آید، مطلوب او را زود در کنار او  
نهند و سنة الله التي قد خلقت من قبل، من طلبني وجدني.

۱ ترسایان RPNLKI جهودان M / حاصل . . . ترسایان LK-RPNMI / شود  
RPI آید N آید ادراك این فرق M / ۲ گویند K-RPNMLI / از RPNLI در  
MK / ۳ که ملت . . . داند R-PNMLKI / بهتر است یا N بهتر است اگر  
PI بداست از K / ۴ چون K-RPNMLI / ۵ به است که MPMLI  
به N به K / ۶ خدا K-RPNMLI / قدم PNMLI اقدام RK / همه عاداتها N  
همه عادت M عادت RPLKI / ۱۱ و اسلام RPLMKI یا اسلام N / ۱۲ نگرفت پس  
RPLKI نگرفت N نگرفته است M / ۱۳ طلب RMNK طالب PNI / ۱۴ هیچ  
RPNMLI / ۱۶ راه RPNMLKI راه خدا N / مطلوب RPNMLI  
K-RPNMLI / ۱۷ الفتح ۴۸ : ۲۳ م .

- ۳۸۰ - اکنون ای دوست ! خلق از علم یقین دورند ، و از آنکه از حقیقتش دورند ، از طلبش هم دورند . می پندارند که ظن یقین بود ، و ظن هرگز یقین نبود ، و ما یتَّبِعْ أَكثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي 8  
 مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا ، چه گویی نان بجای آب کار آید ؟ و کافور بدلِ عسل تواند بود در حرارت ؟ حاشا ! بنده به خدای تعالی از راه یقین رسد ، ظن 6  
 اُورَا كِيْ بِهٖ خَدَا رَسَانِدًا ؟ اکنون علم یقین به ذات بود و به صفات بود و به افعال بود ، خلق پندارند که بدانستند که « خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ » چیست ! این عبّاس باید که در تفسیر این آیت که « اللهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ 9  
 مِثْلَهُنَّ » گوید : کوفسرفه لَرَجَمْتُمُونِي بِالْحِجَارَةِ . و فی روایةِ أُخْرَى لَكَفَرْتُمُونِي . و همچنین پندارند - اَعْنَى خَلْقِ عَالَمٍ - که بدانسته که 12  
 الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ، الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ ، الْمَرْبُوبُ الْوَهَّابُ ، اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ، الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ ، چه بود ، هیات . . . !

- ۳۸۱ - نصیبِ علمای عصرِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللهُ - تا به عوام رسی - از این 15  
 اسامی 'جز تشبیهی نبود . اگر از خواطرِ ایشان کسی بحق شافی بکردی در معانیِ این اسامی ، 'جز آکنده تشبیهی نیافتی . و عجب آنست

1 از آنکه K باز آنکه KPNLI با آنکه M / 2 حقیقتش RPMLKI  
 حقیقت N / طلبش RPMLKI طلب او N / 3 هرگز RPMLKI / K - RPMLKI / 4  
 یونس 10 : 36 م / 5 بود در PNMLI به RK / حاشا N ایستاد K - RPMLKI /  
 6 کی RPMLKI که M / خدا K حق تعالی RPMLKI / 7 بود PNMLKI  
 K - R / 7 - 8 الاعراف 7 : 45 و 10 : 3 و 11 : 7 و 57 : 4 / 8 باید که NM گوید  
 RPMLKI / 9 - 10 الطلاق 65 : 12 م / 10 گوید RPMLKI - NM / 11 اعی  
 خلق عالم RMK اعی خلق عالم را L اعی خلق را P I عالمیان N / 13 چه بود MLI  
 K - RPMLKI / 15 خواطر PNMLKI خاطر RK / کسی RPMLKI - K /  
 16 بکردی RPMLKI کند K / در RPMLKI در این N .

که قومی ، وهم أكثر الخلق ، شب و روز ، بر 'مشبه لعنت می کنند و ایشان در اوصاف حق هم 'مشبه اند « فستذكرون ما أقول لكم وأفوض أمري إلى الله إن الله بصير بالعباد » . 8

۳۸۲ - ای عزیز ! طلب العلم فریضة علی کل مسلم ، مردان به یقین دانسته اند که اهم مهمات و افروض فرایض ، معرفت خدا است ۱۱ و اوصاف او ، چون گوید : « قل ادعوا الله أو ادعوا الرحمن » نه امر است ؟ و الامر یقتضی الوجوب عند أهل البصائر . چنانکه در مکتوبی پیش از این بیان کرده ام آنکه چون توندانی که « الله » و « رحمان » چه بود ، امثال این امر که « ادعوا الله أو ادعوا الرحمن » از تو هرگز کی صورت بندد . 9

۳۸۳ - جوان مردا ! مصطفا - صلعم - گوید : إن لله تسعة وتسعين إسماً مائة إلا واحدة ، إن الله وترٌ محبٌ الوتر ، من أحصاها دخل الجنة . پنداری که إحصای آن نود و نُه نام ، لقلیة لسان بی حاصل تو و امثال تو بود ؟ تو که از ربوبیت او خبر نداری ، اگر گویی : یا رب العالمین ! منادای تو کی بود ؟ تو که خلیع الطاف ازل نیابی و نبینی ، یا لطیفاً بالعباد ، چون گویی ؟ تو که به مقامی نرسیدی که در آن مقام

1 بر مشبه RPMLI مشبه را K مشبه را N / 2 حق RNM حق تعالی PLI  
 - K / م RPNI - NMK / 2 - الفافر 40 : 44 ك / 4 مسلم RPMLKI  
 مسلم و مسلمة N / 5 خدا است N او است M است بار R است PLKI / 6 و 9 الاسراء  
 17 : 110 ك / نه امر RPNI به امر L نه ار K / 8 بیان کرده ام RPNMI  
 بیان نکرده ام I کردم K / آنکه NM اکنون RPLKI / 11 مصطفا RPLKI  
 چون مصطفا NM / 13 - 14 بی . . . بود RMK بود بی حاصل از ان تو و امثال تو  
 N بی حاصل تو بود PLI / 14 او RNMK وی PLI / 15 که خلیع RNMK  
 که خلعت I خلقت اوصاف PI / نیابی و نبینی RPMLI نیافته K .

نورِ سیاه بر سالک عرض کنند ، سمومِ قهر از کجا دیدی ؟ پس یا قهار از تو ، گفتن کی درست آید ؟ بوالحسن بستی می گوید :

8 دیدیم نهبان گیتی و اصلِ جهان  
وز علّتو عال برگذشتیم آسان

وآن نورِ سیئه بلا نقطه برتر از ان  
6 زان نیز گذشتیم نه این ماندو نه آن

۳۸۴ - گاه نورِ سیاه در صورتِ نهنگ سفید بر سالک عرض کنند چه می شوی ؟ مرتد است که از دیده دیگران حکایت می کند . گاه می برند تا بدان مقام . و آن مقامی است که چون آدمی از آنجا درگذرد به خدا رسد . و گویند : بس کس که بدین مقام رسد و او را سمومِ قهر بزند . مسکین عاشق که اینجا يك نقطه درد گردد و از فرق تا قدم هم این گوید :

12 ای دل ! بچه زهره خواستی یاری را ؟  
کو چون تو به باد داد بیاری را

۳۸۵ - نباید که دیگر باره از مقصود دور افتم . ای دوست !  
15 اگر از سبقتِ رَحمتی غضبی خبر داری ، تو را رسد که گویی : یا رَحمانُ یا رَحیمُ . ای دوست ! غضب هم از رَحمت است . ندانم تا در عالم کی

1 نور PI - RNMLK / بر NMK در RPLI / یا قهار NM قهاری او K قهار  
2 / RPLI تو گفتن کی PLI تو کی RNM کجا K / گوید NMK گوید رحمة الله علیه  
3 / RPLI گوید بیت R / 4 عال RK عاد PI غار L عار NM / 5 بلا K زلی MLI  
6 / RPL از ان K دان NPNMLI / 6 زان نیز گذشتیم RPMLKI وان نیز  
دیدیم N / ماندو RPMLI بود NK / 7 صورت نهنگ N صورت غك M فك K صفت  
غك RPLI / برسالك N - RPMLKI / 9 از آنجا RPMLI بانجا رسد  
و از آنجا K / 10 که بدین K - RPMLI / 11 که NM - RPLKI / گوید  
PNMLI گردد K گردد که بیت R / 13 به باد داد RPMLKI ملاک کرد M /  
14 باره RPMLKI بار M / دور افتم RPMLKI دور مانم N باز مانم M / 16 دوست  
RPLKI عزیز NM / کی RPLKI که NM .

پی خواهد افتاد این درُ ثین را ! گویی تورا هرگز در این بیتها  
تجماع بوده است ؟ .

۳ / ای به خرابات شده کم زده خورده می پنب و شیش و دم زده

خواستگه دارو دو سه زخمِ حرام

بر همه ذریتِ آدم زده

۶ / گویی که دودِ دلِ ریش من است

خیمه بر آن عارضِ مُخرم زده

سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي فِي بَيْتِي قَالَتْ مِي طَلَب ، لَعَلَّكَ تَنْظُرُ بِيهِ .

۹ / ۳۸۶ - ای دوست ! تو چه دانی که « وَعَلَّمَهُ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا »

چه بود ؟ چه گویی ، در خبر است یا ودود فریشتگان ندانند . گویی

جبرئیل و اسرافیل از این عاجزند که گویند : یا ودود ! هیات انمردو

۱۲ / بوجهل نیز عاجز نیستند ، آن چیزی دیگر است ، اما تو ندانی ،

تَرَكْتَ الرَّأْيَ بِالرَّيِّ .

آن ره که من آمدَم کدام است ای جان !

۱۵ / تا باز روم که کار خام است ای جان

بر هر قدمی هزار دام است ای جان

تا مردان را عشق حرام است ای جان

۱۸ / « ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ

۱ پی RNM بی L وایی K بتی PI / خواهد افتاد RP N L K I افتاد M / این

R N M L K و این PI / ۳ وشش RP M L K I من N / ۴ دارو دوسه زخم RK

دار دوسه زخم N M L دار دسه زخم PI / ۶ که RK - P N M L I / ۸ رحق غضبی

R N M L K در رحمتی PI / ۹ تو RP L K I - N M / البقرة ۲ : ۳۱ م / ۱۰ گویی

جبرئیل R N K جبرئیل P M L I / ۱۳ بالری R N M K بالرمی P L I / ۱۴ - ۱۵ ای جان

... ای جان K ای دل . . . ای دل RP M L I - N / ۱۵ روم P N M L K شوم R /

۱۶ - ۱۷ بر هر . . . ای جان K - RP N M L I / ۱۸ البقرة ۲ : ۳۱ م .

صادقين . قالوا سبحانك لا علم لنا إلا ما علمتنا « ما را و سُبُوْح  
 قُدُّوس . کار است ما چه دانیم که الغفور الودود چه بود « یا آدَمُ  
 8 أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ « آینه فراروی ایشان دار ا تا از جوالِ پندار « وَنَحْنُ  
 نَسْبِحُ بِحَمْدِكَ وَنَقْدُسُ لَكَ » بیرون آیند که ما « نَحْنُ » دوست نداریم ،  
 حبیب ما آنست که گفت : أَمَا أَنَا فَلَا أَقُولُ أَنَا . أي عزیز أعزك الله  
 6 بِسُلُوكِ طَرِيقِهِ ! هیچ خواهی که بدانی که این اسامی چون باید  
 دانستن ؟ در عَالِمِ عِلْمِ می گویم ، یانه ، در عالمِ مَعْرِفَتِ خود رقم  
 حروف و کلمات بر آن نیفتد . گوش دار ! تا تورا آنبذه ای از این وانگام .

۳۸۷ - تمهید مقدّمه فيه : بدان که چون لفظی بود که بر معانی بسیار دلالت  
 کند آن لفظ را إما « مشترك » خوانند ، چون مُشْتَرِكِي که بر کوکبِ آسمانِ  
 شَمْسِ دلالت کند و بر خریدار که در مقابله باييم بود . وإما « متواطى »  
 12 خوانند ، چون حیوان که بر گاو خَرَوِ اَسْبَوِ آدمی دلالت کند و إما  
 « متشابه » خوانند چون اَبْيَضُ که وَصْفِ عَاجِوِ نَلِجِوِ کاغذ تواند بود .  
 و فرقی میان این سه قسم بدان بدانی که مُشْتَرِكِ آن بود که يَكِ اسم بود  
 15 که بَرَدُوِ مَسْمَاً دلالت کند چنانکه آن دو مَسْمَاً ، من حيث الإشتقاق ،  
 شَرِكْتِ نداشتند البتّه . و متواطى آن بود که يَكِ اسم بَرَدُوِ مَسْمَاً دلالت  
 کند ، چنانکه هَرْدُوِ مَسْمَاً در معنى آن اِسْمِ مُشْتَرِكِ باشند ، نَبِيْنِي که حیوان  
 18 بر گاو خَرِ دلالت کند و هَرْدُوِ در معنى حیوانیت برابرانند . و همچنین  
 دَسْتُوِ زَبَانُوِ گوش هَرَسِه مَسْمَارَا جِسْمِ تَوَانِ خوانند ، زیرا که در معنى  
 جَسْمِيَّتِ برابرانند . أَمَّا مُشْتَرِكِي نِه چنين است بر کوکب و خَرِيدَارِ .

1 البقرة 2 : 32 م / 2 قدس RPNLI چه K - M / 2 - 3 / 3 - 4 البقرة 2 :  
 31 م / 3 جوال PNM LI احوال RK / 4 که ما NMK که ما PLI که ما  
 R / 5 گفت PLI - RNMK / 7 يانه RPNMLI نه K / 8 نبذه MLI  
 RP شمه K - N / 9 تمهید مقدّمه فيه RNK فصل في المقدمة M - PI / 10 - 11 آسمان  
 . . . کند RPMLKI مین N / 12 خَرِ M - RPNLKI / 14 بود كه  
 RPNMLI - RNK / 15 مسمی دلالت RPNMLI معنى دلالت K / 16 البتّه  
 RPNMLI - RPNMLI / K - 17 نَبِيْنِي RPNLKI نى بينى M / 18 خَرِ RPNMLI خَرِ  
 آدمی K / 18 - 20 دلالت . . . خَرِيدَارِ RPNMLI - RK .



۳۸۸ - لعمری ! مشتری بر آنکه کاغذ خرد و بر آنکه قلم خرد و بر آنکه باغ یا سرا خرد به طریق تواطی برافتد ، زیرا که همه در معنی خریدن برابرند . اما مشابه آن بود که اسمی بر دو مسمًا دلالت کند چنانکه خالی نباشد از اشتراکی در مفهوم لفظ . اما اشتراک تمام ندارد . نه بینی که برف و عاج را ابيض خوانند که در مفهوم بياض شراکتی دارند ، اما بياض آن مخالف بياض این بود ، وهذا يُفایر الحيوان إذا أطلق على الفرس والفيل والإنسان ، فإن هؤلاء لا يَخْتَلِفون أصلاً في حقيقة الحيوانية وإنما يَخْتَلِفون في أمور وراء الحيوانية . پس ابيض که وصف عاج و برف بود نه چون حیوان است که برفیل و اسب افتد ، و نه چون مشتری است که بر کوکب و خریدار افتد . فهذا تمهيد أصل لا بُد من فهمه أولاً ، حتى يُمكن الوصول إلى ما أنا بصددِهِ .

۳۸۹ - تمهید اصل ثانی : هر معنی که صفتی خدای تعالی را هست ، همه اول موضوع است لغیره من الحوادث ، ثم وُصِفَ بِهِ الحق سبحانه . چون قادر و عالم و سمیع و بصیر و حکیم و عدل و لطیف و خبیر و نور و مهیمن و ضار و نافع إلى سائر الأسمی . و اما الله ، چون اِمْ عَلَم است او را ولیکن این را هیچ مفهومی نیست اشتقاقی ، چون قادر را و عالم را . و خلق در اول

۱ - 3 لعمری . . . مسا PMLI - RK / 1 مشتری PMLI اسم مشتری / N  
 2 یا سرا NM و سرائی PLI / 3 دلالت کند RPNMLI - K / 4 ندارد NLI  
 RPN ندارد K / 5 برف RNMK بر برف PLI / 6 دارد RPNMLI  
 دیدند K / مخالف RPLMI - N / 7 RPNMLI - PKI / 9 پس NMLI  
 RPLKI / و برف بود RPNMLI است و وصف برف K / 10 افتد RPLKI  
 NM - RPLKI / که NM - RPLKI / کوکب RPNMLI کوکب معروف K / افتد RPLKI  
 NM - RPL / 13 تمهید اصل ثانی PI - RNMLK / معنی که صفتی PI معنی  
 صفتی که L معنی K صفتی که RNM / را RPNMLI - K / 15 حکیم RPLMI  
 حکیم RPLI - N / مهیمن RPLKI مبین NM / 16 چون RPLMI - N /  
 17 این RPLMI این اسم الله N / راو عالم را RL را او عالم را PI و عالم NMK /  
 خلق RPLMI مردم N .

وضع از عالم و قادر جز علم و قدرت آدمی فهم نکرده اند . و لِهذه الصفات وُضِعَت هذه الألفاظ . و این همچون ألفاظی شرعی است بچملتها که در اصل وضع ، عرب آنرا جز بر معانی مخصوص 3  
 إطلاق نکرده اند . ثم جاء الشرع و نقلتها إلى معانٍ آخر تناسبها  
 مناسبة ما ولكن لا تشار كها في جميع الصفات .

3۹۰ - اکنون در زبان عرب هیچ قصد بود خواه سوی اصفهان و خواه  
 سوی بغداد . و در شرع قصدی بود مخصوص سوی مکه . و صوم إمساک بود  
 در زبان عربی ، و در شرع إمساک بود من وقت الصبح إلى المغرب ، از  
 شوات بطن و فرج . همچنین بیع و ربا و زنا و نکاح رطلاق و عدت و سیرقت و 8  
 قصاص ، همه را یک حکم است . و این را ألفاظ منقول خوانند والسلام .

3۹۱ - تمهید اصل ثالث : اکنون به عادت در زبان عرب مرا و تورا قادر  
 خوانند و عالم خوانند و سمیع و بصیر و در مقابله ما یکی را عاجز و جاهل و 12  
 اعم و اعمی خوانند چون خدای تعالی را قادر و عالم خوانند ، چه گویی إطلاق  
 این یک صفت بر خلق و حق به کدام طریق بود ، به طریق اشتراك أو تواطی أو  
 تشابه ؟ این لا بُد دانستی است ، یانه در دریای تشبیه غرق شدی . اینجاسه مقام 15

1 آدمی RPNLKI خلق M / اند RPMLKI است N / 2 وضعت NM  
 وصف RPLKI / همچون RPMLKI همچون M / است RPMLI بوده است  
 K - N / 3 جز RNMK - PLI / 4 اطلاق PNM LI ادراك MK / نکرده اند  
 PI نکردندی RLK کرده اند N کردند M / 6 زبان N لفظ K - RPMLI /  
 6 - 7 سوی اصفهان . . . بغداد RMK سوی اصفهان و خواه بغداد PLI اصفهان خواه  
 شوی مکه سو N / 7 مخصوص RPMLKI مخصوص و معروف N / 8 در زبان . . .  
 بود RPNMLI - K / 9 بیع K - RPMLI / ربا و RPMLI - M / زبان  
 K - RPMLI / نکاح و K - RPMLI / سرفت و RPMLI - NM / 10 را  
 الفاظ RPNMI ألفاظ را K / والسلام RPMLI - NMK / 11 تمهید اصل ثالث  
 RPMLI - NMK / در زبان RMLK زبان RPMLI - NM / مرا و تورا RPMLI ترا و مرا  
 NM / مرا و تورا و زبید و عمر را K / 12 عالم . . . بصیر RPMLI عالم و بصیر  
 سمیع و خیر K / یکی RPMLKI یکی M / 14 یک RNLK رن RPMLI - M /  
 و حق RPMLKI و بر حق NM / 15 یانه RPMLKI اگر نه N .

است ، یکی مبتدیِ عامی را ، و یکی متمیزِ مُتکَلِّم را ، و یکی عالمِ مُحَقِّق را .

3 ۳۹۲ - مبتدی و عامی پندارند بطریقِ نواطی بود ، چون حیوان بر آدمی و فیل که در حیوانیت برآبراند ، و در صفاتی و رای حیوانیت مُخْتَلِف اند . در حقیقتِ قُدْرَتِ برآبراند . اَمَّا او ، علی کلّ شیء قادر بود و خلق نه ، بَل یکی بر کتابت قادر بود و یکی بر تجارت ، و هیچکس بر خلقِ آسمان و زمین قادر نبود و او بر همه قادر بود . و همچنین گویند : عِلْمِ خَلْق ، به بعضِ امور بود و عِلْمِ او به همه مُحِیْط بود و این تشبیه مُطْلَق است . 9

3۹۳ - مقامِ دوم : مُتکَلِّمیان گویند : قُدْرَتِ حقّ تعالی چون قُدْرَتِ خَلْق نبود به هیچ وجه ، اَمَّا هم از تناسبی خالی نبود آخر و الاّ چرا قُدْرَتِ خوانند و جبر نخوانند مثلاً . پس در این معنی مناسبت بود که آدمی را صِفَتی بود که از آن صِفَتِ مثلاً چیزی بواسطهٔ او پیدا گردد . آن صفت را قُدْرَتِ خوانند مثلاً از قُدْرَتی که همراهست بر کتابت ، این کلمات بر این کاغذ پیدا گردد . و از کسی که دست او بُریده بود ، لا بَل از گاو و خر پیدا نگردهد . خدای تعالی را صِفَتی هست که همهٔ موجودات از آن صِفَتِ پیدا گردد . و علی الجملة نوعی از مناسبت هست بین القُدْرَتین . 12 15

1 مبتدی . . . متمیز . . . عالم RPNLI مبتدی و . . . متمیز و . . . عالم و MK /  
 3 و عامی N - RFMLKI / حیوان NM حیوانیت RPLKI / 4 حیوانیت  
 . . . حیوانیت RPMLKI بر حیوانات N / 5 مختلف اند PMLI مختلف گویند K  
 مختلف می گویند N مختلف گویند R / قُدْرَتِ RPNMLI - K / قادر RLNMLI  
 قُدْرَتِ K / 6 و خلق . . . بود RPLKI - NM / 7 بود RPRI - NMK /  
 8 خلق RPNMLI خلق محیط K / به همه RNMK بر PLI / 11 آخر RLK  
 آخر PI و NM / 12 جبر RPNMLI چیز دیگر K / مناسبت RP M I  
 مناسبت LK / 13 از . . . او RPNMLI مثلاً بواسطهٔ آن صفت چیزی K / 13 از  
 PI - RNMLK / 15 لا بل PNMI لا بل که RK لا بد L / 17 گردد LI  
 RPNM گردند K / نوعی از مناسبت K نوع من المناسبه RPNMLI .

۳ اطلاق کنند و بر خدای تعالی ، چه میان قدرت خدای تعالی و میان قدرت خلق بیش از آن فرق است که میان کوکب مشتری و مشتری عقد بیع . پس در میان حوادث هرگز ، اگرچه به غایت دوری بود ، از یکدیگر ، ممکن نیست که چندین تفاوت خواهد بود که میان قدیم و حادث .  
وصفات خدای تعالی قدیم است .

۶ ۳۹۵ - پس چون به طریق تشابه بود ، لعمری آن فهم ، اَعْنَى إِطْلَاقِ اسم القدرة علی صفة الحادث و صفة القديم ، تخم این فهم بود که در مقام ثالث نشان دادیم . و هرگز فهم ثالث نتواند بود قبل فهم مقام ثانی چنانکه ۹ هرگز گوز و هیچ میوه پخته نگردد إلا در آن قشر که صوان اوست و به عاقبت مستغنی عنه خواهد بود . اى عزیز تشبیه در راه است و از راه است ، و جمله مذاهب خلق منازل راه خدا دان . اما در منزل مقام ۱۲ کردن غلط بود . همدان و بغداد از منازل مکه است کسی را که از خراسان آید ، اما در او مقام نشاید کرد که منزل هرگز مقام نبود ، و اگر کسی از منزل مقام سازد راه بروی زده آید . و کیندارم تو را این فصل

۱ اطلاق کنند / N - RPMLKI / و بر خدای تعالی / RNMK - PLI / چه  
RPMLI چون K فرق / N / خدای / RPNLKI حق M / 2 که / RNMLK -  
/ PI / 3 هرگز / NK - RPMLI / 4 ممکن RPMLKI هرگز ممکن / N / 4 - 5  
قدیم ... قدیم / N - PPMLKI / 6 چون / N - RPMLKI / آن ... اطلاق / RPLI  
ان فهم یعنی اطلاق M در فهم اطلاق است K این معنی فهم شود اَعْنَى / N / 8 ثالث ...  
قبل M نتواند بود قبل PLI ثالث نتواند بود الا قبل RK ثالث نتواند بود الا بعد / N / 9  
هرگز گوز و هیچ RMLK هرگز جوز و هیچ دیگر / PI - N / صوان RPLKI بتوان  
N صوان M و حاشیه / N / 10 به عاقبت PLI باخر الامر RNM و در آخر الامر / K / بود  
NMK شدن / R - PLI / 10 - 11 و از راه است / M - RPNLKI / 13 اما / LKI  
/ M - RPN / که منزل هرگز RPMLKI هرگز که منزل / N / 14 کسی ... سازد  
RPNMLI کسی گوید ... سازم / K / بروی PLI بروی RNMK / آید / RLMLKI  
اند / N / نیندارم RPNMLI / فصل RPLI اصل M / فصل / K - N /  
مفهوم شود چنانکه RPMLI مفهوم نشود چنانکه M نشد و چنان K .

مفهوم شود چنانکه باید ، که این را مقدماتی دیگر دانستی است ،  
و چنان دانم که تو هرگز این را نبوده‌ای . والسلام .

- ۳۹۶ - تمهید اصل رابع : بدان که از صفات حدیثان به قدیم چون ترقی  
کنند. اکنون مَلِك در وضع خَلق عبارتست از کسی که خَلق بدو مُحتاج  
باشد، و او بدیشان مُحتاج نباشد، چنانکه سلطان مثلاً همه را در کارها بدو  
حاجت بود و او بی مشورت و زبور مستوفی هر چه خواهد کند .  
اکنون مَلِك را دو رکن بود یکی حاجت اغیار بدو، و یکی استغنائی او از  
اغیار . و سلطان در این هر دو رکن به غایت نقصان بود چه به بسیاری  
خلق او را حاجت است تا وجود او بماند چون زراع و بناو فرآشو  
کناس الی غیرم . و لا بُدّ به نان و آب مُحتاج باشد و به دارو و طبیب  
مُحتاج باشد ، و اگر فرض کنند که آفتاب نبود و آتش و هوا و آب و  
خاک نبود و جُود او بنماند . پس در این يك ركن ناقص است .  
و در ركن دیگر که حاجت خَلق بود بدو ، در بسیاری چیزها بدو  
حاجت نیست ؛ در دیدن به چشم حاجت نبود به سلطان، و در شنودن به گوش ،  
و در گفتن به زبان ، و همچنین به معده و طحال و سپرزو جگرو امعا حاجت نبود

1 این را P N M L I این R K / دیگر R P M L I دگر N دیگر بدانای که آن K /  
2 دانم که تو P N L I دان که تو M دانم که R K نبوده‌ای و السلام R P L I نبوده‌ای NM  
نشوده‌ای K / 3 تمهید اصل رابع L N L K فصل M - P I / قدیم R P N M L I قدم K /  
5 و آو . . . نباشد R P N M I - L K / همه را در R P N M K I در همه L / 5 - 6 بدر حاجت  
بود R P N I حاجت بدو افتد L بدو محتاج بودند M بدرجات بود K / 8 هر دو R P N M I دو L  
K - چه به P I - N M L K / 9 خالق R P N M L I چیزها K / بنا R N L بناغ P I بنادر  
K - M / 10 و لا بد P L I بد R K لا بل N M / به دارو R P N M I داروی K /  
11 و هوا R P M L K I هوا نبود N / 12 وجود او بنماند R P N M L I - K / در  
R P N M K I / P I - R N M L K / 13 و در R L K و دو P I و N M / بدو R P N M K I  
و L / 14 - 15 حاجت نبود . . . زبان R P L I و شنیدن بگوش و گفتن بزبان حاجت نبود  
بسلطان N M بدر حاجت نبود و در شنیدن بگوش م بساطان حاجت نبود در گفتن بزبان K /  
15 سپرزو R P N M L I - K / نبود K بود M P L I است N M .

و به نانو آب . و سلطان از این دور است . پس اگر ممکن بشود که در وجود موجودی بود که قیامتش به خود بود ، و از همه اعیان مستغنی بود 3 و همه اعیان را در همه اوقات و در همه چیزها بدو حاجت بود ، چه گویی اطلاق اسم ملک بدین موجود نه به غایت حقیقت بود بی هیچ مجازی ؟ و لیس ذلك إلا الملك الحق المبين . ملک بحق او راست . ملک دیگران باطل است . 6 و ظاهر است که چنین است ، نه پوشیده . پس الملك الحق المبين این بود .

۳۹۷ - تمهید اصل خامس : باشد که اسمی در اصل وضع چنان اطلاق کنند که در مفهومش صفتی از صفات نقص در بود . چون در حق خدا آن اطلاق کنند ، آن صفت نقص در مفهومش محذوف باید که بود ، یا نه تشبیه بود . و اغلب اسمای او این حکم دارد ، چون عالم و قادر و سمیع و بصیر . علم ما بعد وجود معلوم تواند بود ، و نشاید که در حق او چنین صفتی بود ، که این نقص بود که چیزی نبود ، پس از وجود چیزی پیدا گردد . علم او به کل عالم سابق است بر وجود عالم ، چنانکه تو دوست مثلا علم نامه من ، بعد وجود نامه من حاصل توانی کرد و من نه چنینم . 12 علم من بدین چه در اینجا نوشتیم سابق است بر وجود این کلمات ، و علم آن شریقت بود که وجود معلوم از او بود ، از آنکه بعد وجود معلوم

۱ آب R P N L K I / آب حاجت M / است R P N M I نیست K ( خوانا نیست ) / L  
 4 بدن . . . ذلك P L I - R N M K / 5 یا . . . بحق R L I - P N M K / 6 که  
 R N L K / N - R P M L K I / این N M I / او R P L I - K / 7 تمهید اصل خامس R N L K تمهید  
 اصل ثالث P I - M / 8 صفت R P N M L I - K / نقص در R P M L I نقص N نقصان  
 درو K / خدا N حق M تعالی R P L K I / 9 که بود یا R P L K I کرد یا M کرد  
 گر N / 10 و اغلب R P N M L I با علت K / 11 بصیر R P N M L I بصیر و نقاد K /  
 تواند R N M K - P L I / 12 از وجود L P M L K I ازو N / 13 بر وجود عالم N  
 و وجود عالم R P L I و وجود علم K و وجود عالم ازو است M / 14 بعد وجود N M بعد K  
 ما بعد R P L I / نه چنین R P N M L I چنین نیست K / 15 چه R N M K که P L I /  
 نوشتیم R P N M L I نوشته است K .

- حاصل بود . علم به شعرِ مُتَنَبِّئِي مثلا مارا بَعْدِ وجودِ آن شعر بود . اَمَّا  
آن شعر خود از علمِ مُتَنَبِّئِي در وجود آمد . عالم همه از علمِ خدا در  
وجود آمد . پس علمش به وجود و عدمِ عالم بنگردد . و همچنین سمع و بصر  
3 و چشم و گوش اطلاق کنند خلق ، زیرا که هرگز ادراكِ مسموعات و  
مبصراتِ بی آلتِ گوش و چشم ندیدند . و خدا را به هیچ آلت حاجت  
نیست . پس همه مسموعات و مبصرات و غیر آن در علمِ اوست بی آلتی . و این  
6 شریفتر بود که ادراكِ بی آلت بود ، چه حاجت بآلت نقص بود .

- ۳۹۸ - و همچنین صبور در وضعِ انسان کسی را گویند که اُوراً دو باعثِ  
مُتَضَاد بود ، یکی اُوراً بَرِ عَجَلِه دَآرِد ، باعثِ دیگر اُوراً بَرِ ثَانِي دَآرِد .  
چون باعثِ عَجَلِه را مَقْهُورِ خود دَآرِد ، این کس را صَبُور خوانند . چنانکه  
مثلاً باعثِ عَجَلِه آدمی را بَرِ زِنَاوِ شُرْبِ خَمَرِ دَآرِد که حالیا در آن لذت  
است ، و باعثِ مَلَكِي گوید اُوراً : اِنَّ بَعْدَ الْيَوْمِ تَغْدَا ، و رُبَّ شَهْوَةِ سَاعَةٍ  
12 اُورَثَتْ حُزْنَآ طَوِيلاً . اگر باعثِ عَجَلِه مَرْدِ را مَقْهُورِ کَنَسِد ، حِزْبِ  
شَيْطَانِ غَالِبِ شُود . و اگر نه « لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي » حاصلِ شُود . اینجا  
15 الْعَجَلَةُ مِنْ الشَّيْطَانِ وَالثَّانِي مِنَ الرَّحْمَانِ نَبِيكَ بَطْلَبُ نَا بُوَد که بدانی  
بِسَبْقِيْن ، و مقصود آنست که خدا را دو باعثِ مُتَضَاد نَبُود تا چون باعثِ عَجَلِه

۱ - حاصل بود R P L I آید N شود MK / علم R P N M L I / متنی K M L K I  
2 / N - R P آن شعر خود از R P N M L I شعر خود در K / 2 - 3 آمد . . .  
آمد R P M L I آمد بعد از شعر متنی . . . آمد N آمده است . . . آمده است K /  
3 بنگردد R N M K بنگرد P I بنگردد L / همچنین R P M L K I همچون N /  
4 و گوش R P M L K I یا گوش N / 5 را R P L I را تعالی MK راعز سلطان  
6 / N و مبصرات R P L K I و مدركات از مبصرات N M / 7 بود R N M K است  
8 / P I I انسان R P L K I لسان M دبستان N / 9 عَجَلِه R N M L K عَجَلِه می  
10 / P I چنانکه R N M K چنانچه P I / 11 مثلا R P N M L I / K باعث  
14 / P I - R N M L K غالب شود K غالب شد R P N M L I / الجادة 58 : 21 م /  
15 - 16 تا بود . . . بسبقين P L I - R N M K / 13 متضاد . . . عَجَلِه N M  
. R P L K I -

رامقهور کنند او را صبور خوانند. در حق او خود باعث عجله نبود اصلاً  
 والبته که او کارها همه به وقت خود ، نه پیش از وقت کند از عجله ،  
 3 و نه از وقت تأخیر کند از تکامل . پس چون کسی که باعث عجله را  
 مقهور کرد او را صبور خوانند . اگر کسی بود که او را خود اصلاً باعث  
 عجله نباشد اولیتر بود که او را صبور خوانند. وقد طال الكتاب. والسلام.  
 6 والحمد لله رب العالمین



1 را مقهور... عجله RPLKI - NM / خود M - N / 2 خود... کند از عجله RPMKI  
 خود کند... با عجله N خود کند... از عجله M / 3 نه از RPM LKI نه پس از N / از تکامل  
 RNMLK و تکامل PI / 4 کرد RPM LKI نبود N / بود R - PNMLKI /  
 اصلاً RPNMLI اصلاً والبته K / 5 نباشد... خوانند PLI نبود او را صبور  
 خوانند اولیتر K نبود او را صبور خوانند R نبود او را صبور خواندن اولیتر NM /  
 الكتاب LPNLKI الكلام M / والسلام RNLKI - PM / 6 والحمد...  
 العالمین RPNLKI - M .



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۳۹۹ - بدان ای دوست عزیز و ای برادرِ مُخلص اَطالَ اللهُ بقاءك في طاعته و سَلَكَ بِكَ سَبِيلَ أَحِبَّائِهِ که خدایِ تعالی می گوید : « هو الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ » جریدهٔ اَهْلِ سَعَادَتِ و شَقَاوَتِ است. عارفان و مؤمنان بدو ، شاکرانِ نِعَمِ او اند ، و جاهِلان و غافلان کافرانِ نِعَمِ او اند ، و آفتابِ جَلالِ اَزَلِ همه را برابراست .  
 ۳ اما همه تا بش نمی رسد برابر . « إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ » کنایتِ اَزَلِ است از برابر بودنِ او کلِّ و وجود را « إِذَا شَاكِرًا وَإِذَا كَافِرًا » کنایتِ است از تفاوتِ بحالِ « تُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِضْتَلُّ بِعُضْبِهَا عَلٰی بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ » .

- ۴۰۰ - و اگر مثالی خواهی تا به فهم توو امثال تو نزدیکتر بود ، در نِگَر : و مِنْ آيَاتِهِ الشَّمْسُ . آفتاب همهٔ عالم را برابراست ، اما تا بش آفتاب نه همه جایی برسد ، کارهای او از دو گونه است ، بعضی را بی اختیار بشری تمام کرد به خود ، چون آسمان و زمین و ستاره و ملک و جن و شیطان . و بعضی را به اختیار بشری تفویض کرد اِتِّمَامًا لِحِكْمَتِهِ .

۱ بسم... الرحيم P و منها بسم... الرحيم L بسم... الرحيم و به نستعين M / 2 - 3 بدان  
 ... که P L I ای ... بدان که M / 3 - 4 التغان 64 : 2 م / 5 بدر M L و P - I /  
 7 و 8 الانسان 76 : 3 م / 9 - 10 الرعد 19 : 4 م / 11 و امثال تو P L I - M /  
 13 از P L I - M / و P L I - M / 15 شیطان M شياطين P L I .

چون مُصَحَّفِي نوشتن مثلا ، يادوايي تمام کردن ، يا چیزی برآمیختن .  
 واینچنین موجودات هرگز به کمال نرسد بی کسبِ بشری . و اگر  
 خواستی که بی اختیارِ خلق تمام کردی ، هم بکردی ، چه آخر این 3  
 عجب تر از وجودِ آسمان و زمین نیست . أمّا کمالِ حکمتِ اُزلی چنین  
 اقتضا کرد .

6 ۴۰۱ - واینجا يك نکته بدان تا در غلطی نیفتی؛ هر کاری که به اختیارِ  
 آدمی تمام شود، چون چیزی آمیختن مثلا هم بدو تمام شده بود چه آدمی را و علمِ  
 آدمی را ، و قدرت و ارادتِ آدمی را ، و عروق و عصب و عضلِ آدمی را  
 8 که این چیز بواسطه آن آمیخته شد ، هم او آفرید . و چون تو کاری بواسطه  
 چیزی کنی به طریق تسخیر هم تو کرده باشی تنها . و این مکتوب من نوشته ام  
 بی مشارکتِ قلم ، اگرچه به واسطه قلم نوشتم ، مشارکت باجنس  
 12 خود تواند بود . و اگر دو عالم مثلا تصنیفی کنند این تصنیف را با هر دو  
 حوالت توان کرد . أمّا چون يك عالم تصنیف کنند با او حوالت  
 کنند تنها ، اگرچه این تصنیف بی واسطه قلم و حبر و کاغذ تمام نشود .  
 15 و اینجا اگرچه قلم و حبر نه مصنف آفریند جمله و تفصیلا ، لا بد قطع  
 مشارکت ضرورت بود . این همه حقایق در این کلمه معنیست : « و الله  
 خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ » . اگر نه چنین بودی . پس این آیت راست بودی  
 18 که « هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ ؟ » .

1 یادوايي M L I / یادوايي P / 3 چه M - P I I / 6 غلطی P I / غلط M L /  
 7 چیزی P M I / حبری L / چه M که P L I / 8 آدمی را و قدرت M و قدرت P I I /  
 عضل P L I / عضد M / 9 چیز P I / حبر M L / شد M L / شد P I / 10 من M L / من  
 P I / نوشته ام P L I / نوشته M / 11 قلم . . . مشارکت P M I - I / 12 را اگر P I  
 اگر به M / با M L به P I / بی P L I جز به M / 15 و اینجا M L I اینجا P /  
 تفصیلا P L I تفصیل M / 16 ضرورت (نصیح) ضرورت P M L I / این کلمه  
 M L کلمه ای P I / 16 - 17 الصافات 37 : 96 ك / 17 نبود P L I نبود M /  
 18 الفاطر 35 : 9 ك .

- ۴۰۲ - اینجا سالکان راهِ خدای تعالی بسی هلاک شدند ، و مذاهبِ فاسدِ وادید آمد . قومی گفتند : کثر از او در وجود نیایند و نوری و ظلمتی اثبات کردند ، و در اسلام قومی هم در این هلاک شدند که ایشان را 3 قدریان خوانند . و مصطفی - صلعم - ایشان را با گبران برابر می کند که القدریة ' بحسب هذه الأمة . و از آنجا که مَن این مذهب محرف است . ندانم که این تحریف در اسلام افتاد یا پیش از اسلام . و مِن حیث التَّحْقِيقِ 0 همه مذاهب همچنین است ، از ناقلان بد افتاد ، و ما آفة ' الأَخْبَارِ إِلَّا رِوَايَاتُهَا . و در اسلام می بینیم که هفتاد و اند فرقت مُبْتَطَلان اند ، و همه را غلط از قرآن و حدیث افتاد . اَمَّا قرآن و حدیث را فهم نکردند ، و قبل 9 فهم ، در آن به خیالاتی فاسد تصرف کردند . و از آنجا که مَن هر مذهب که در عالم است ، همه را اصلی راست هست ، چه اصول مذاهب از سالکان رسیده منقول بود . اَمَّا چون کسی که هیچ سلوک نکرده بود ، در 12 آن تصرفی کند ، لا بد از آنجا در غلط افتد .

- ۴۰۳ - و اینجا مَن مذهبِ قدریان علی التَّحْقِيقِ والیقین وانعام ، تا تورا معلوم شود که فساد در مذاهبِ راست به روز گارِ دراز چون پیدا گشت ، 15 تا مردمان از آن در غلط افتادند . اکنون اگر کسی از واصلان به حقیقتِ کار گوید : خدای تعالی همه خیر است ، و از همه خیر در وجود آید ، این سخن راست است ، چنانکه خدای تعالی یعقوب را - عم - 18

1 راه PMI را L / 2 و نوری PLI نوری M / 4 با گبران PMI گبران L / که  
 PMI - I / 7 از PMI - M / بد ML بر PI / 8 می بینم PLI باری می بینم M /  
 11 هست چه M است چون PLI / مذاهب PLI مذهب M / 13 تصرفی PLI تصرف  
 M / یا بد ML - PI / 14 الیقین M التعیین PLI / 15 دراز PLI - M /  
 18 است PI - ML .

آموخت : یا یعقوب إذا جُنَّ عَلَيْكَ اللَّيْلُ فَتَمَلَّقْنِي بِأَنْعَامِي. فقال :  
يا ربُّ وكيفَ أَتَمَلَّقُكَ بِأَنْعَامِكَ ؟ فقال : قُلْ : يا كَثِيرَ الْخَيْرِ ! يا دَائِمَ  
3 المَعْرُوفِ ! يا خَيْرَ كُلِّهِ ! . لا بَلْ دَرَّ قَرآنَ چَندین جَا بَگَویَد : « أَرْحَمُ  
الرَّاحِمِينَ » وَأَزْ رَحِيمِ . هَرگِز جِز خَیرِ دَر وِجودِ نِیائِد .

۴۰۴ - أمّا سخن این کس را فهم باید کرد که گفت : از خدا همه خیر  
6 در وجود آید ، چه این کس که این گوید ، اگر در حال مَسَقی بود و اگر در  
حال هُشیاری ، در وجود هیچ شر به قلیل و کثیر نبیند . و یقین داند که  
از « أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ » تعالی و تَقَدُّسِ محال بود که شر در وجود  
9 آید ، چون کسی که نداند شنود و به عقل مختصر در این تَصَرُّفِ  
کند ، پندارد که اومی گوید که خدای تعالی شر نیافریند ، پس خالق  
شر کسی دیگر بود ، هیئات !

12 وَمَنْ بِكَ ذَا فَمِ مَرِيضٍ  
يَجِدُ مَرًّا بِه الْمَاءَ الْزُّ لَّا لَا

۴۰۵ - و این سخن را که بر خدای تعالی گفتند دو معنی بود . یکی  
15 راست و یکی دروغ . راست آنست که خدا همه خیر آفریند ، و هیچ  
شر نیافریند ، و شر در وجود خود محال بود که بود ، یا تواند بود .  
و این مذهب راست است ، أمّا فهم این مذهب به حقیقت سخت مشکل  
18 است بر افهام خواص تا به عوام رسی . و معنی دیگر که دروغ بود آنست  
که خدای تعالی جز خیر نیافریند ، یعنی شر هست در وجود ولیکن نه او

2 و کیف M فکیف L I کیف P / 4 از M از تعالی و تقدس P L I / 6 چه M L  
که PI / بود M - P L I / 8 تعالی و تقدس M - P L I / 9 شنود PI بشنود M  
بشنود L / 10 که M أو P L I / II هیئات I هیئات M I هیئات بیت P /  
12 ذا P M I دا L / 18 بود P L I است M .

آفرینند ، و این مذهبِ قدر است ، و از آنجا که مَنم ، این مذهب را اصل جز چنان نبوده است ، اَمّا به روزگار چنین شده است . و جمله مذاهب و الله أعلم همچنین است .

3

۴۰۶ - چه گویی مُشَبَّه است مصطفا - صلعم - ؟ که إذ یتزَّل اللهُ كُلَّ لَیْلَةٍ . و « الرَّحْمَانُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى » مذهبی دروغِ باطل بر ساختند . آخر می دانی که مُسْتَنَدِ مذهبِ باطلِ ایشان کلمه حَقّ بود از قرآن و حدیث ، ولیکن چون به فهمِ خود در آن تصرف کردند ، در غلط افتادند . و روزگاری خواهد بود که این مذهبِ کُشِبِه بماند و مُسْتَنَدِ اوهامِ ایشان نماند ، چنانکه رسول - صلعم - فرمود : به آخرِ زمان قرآن باسماں شود . و این خود عالمی دیگر است ، و افهام و اوهام همگنان بدین نرسد .

9

۴۰۷ - اَمّا در خاطر می بود که تو گویی شر در وجود چون نبود ؟ و قرآن بدین ناطق است که شر هست در وجود ، که نامِ شر در قرآن و حدیث بسیار است ، و اگر شر نبود مصطفا - صلعم - نگفتی : وَقِنَا شَرًّا مَا قَضَيْتَ لَنَا . و بیانِ این تمامی پاره ای مُتَعَذَّر است چند سبب را ، یکی : آنکه تطویلی خواهد و وقتِ من این تطویسل احتمال نمی کند . دوم : آنکه فهمِ تو به روزگار دراز به حقیقتِ این کار برسد . سوم : آنکه تَخْلُقِ جمله ، إلا ما شاء اللهُ ، عادتِ پُرسندگان ، چون به خلافِ مَسْمُوعِ شنوند ، و از علمایِ ظاهر چیزی دیگر شنوند ، در آن به جهلِ خود خوض کنند ، و در شرع از این سبب بیانِ این مسأله حرام است ، چنانکه گفت : إِذَا ذُكِرَ الْقَدَرُ فَاْمْسِكُوا .

21

4 که PI-ML / 5 طه 20 : 5 / 8 در ML و در PI / 9 به آخر M آخر  
 11 / PLI بدین PLI بدان M / 13 که نام PLI چه نام M / 14 نگفتی M  
 نفرمودی PLI / 18 برسد M برسد PLI / 19 به PLI - M .

۴۰۸ - نه از آن حرام است که هیچ کس نداند ، بلکه در آن آفات بسیار است ، بعضی بگفتم و بیشتر نگفتم . و اگر هیچ کس به قدر بینابودی مصطفا - صلعم - نگفتی که : القدر سِرُّ اللهِ فلا تَفشوهُ .  
 3 زیرا که فلا تَفشوهُ ، با کسی گویند که سِرِّی داند . أمّا با این همه تورا در این سودا نتوانم گذاشت ، و این قدر که تورا سورتِ استبعاد و استنکار  
 6 بنشاندم بنویسم ، اگرچه به تمامی تورا دیر معلوم توانسد شد ، و باشد که هرگز خود معلوم نشود ، چه بسیاری شروط است فهم این را بیرون از آنکه بیان کنند .

۴۰۹ - بدان ای دوست ، وَفُتِكَ اللهُ لِكُلِّ خَيْرٍ ، که در وجود بسیار شر هست که توو امثالِ تو بتوانید دانستن که آنرا اگرچه بگونه ای شر خوانند ، أما مِنْ حَيْثُ التَّحْقِيقِ آن خیر محض است نه شر ، چنانکه مثلاً  
 12 تو دارویی خوری ، و قصد و حجامت کنی ، و کودک را بزنی تا عِلْمِ آموزد ، و یا از کاری بد دست باز دارد . این همه بنوعی شر است و شر توان خواند ، زیرا که هرچه نه موافق طبع آدمی بود آنرا باصطلاح عموم شر خوانند  
 15 أمّا همه نس دانسد که کودک را چون مادرو پدر زنند عینِ خیر است و غایتِ رحمت و شفقت .

۴۱۰ - بلی اینجا پدر و مادر را دو إرادت است ؛ إرادتی کلّی که

1 - 2 آفات بسیار M بسیار آفات PLI / 2 بعضی ML و بعضی PI / 3 صلعم M صلوات الرحمن افاضلها و تسلیاته از اکیها علیه PLI / 4 کسی گویند PLI یکی توان گفت M / 5 استبعاد PL استبعاد M / 6 به تمامی ML تمام تمامی P / که ML - PI / 10 شر ML غیر PI / دانستن PLI دانست M / 12 دارویی PLI دارو M / 13 یا PLI یا تا M / باز دارد PLI بدارد M / این M و این PLI / 14 آدمی بود PLI است آدمی را M / 15 دانسد ML دانسد P / که ML - PI / 17 بلی PLI بل M / را در ML او PI .

- به کودک همه خیر خواهند ، و إرادتی جزوی هست که پس از إرادتِ کلی وادید آید ، هر جا که اوقابلِ خیر نیاید إلا به واسطه شری ، ایشان را
- ۳ اَعفی پدرو مادر را ، إرادتی جزوی پدید آید ، تا به کودک شری خواهند و او را حجاتت کنند یا بززند ، و معلوم است که ایشان خیر می خواهند به کودک اگر چه این کار را به زبان خودم شر خوانند چه دانند که کودک را آن
- ۶ خوش نیاید و از آن برنجد ، و هر چه آدمی از آن برنجد شر خوانند ، پس باعث ایشان بزندن آن کودک هم خیر و شفقت است ، و اگر نه إرادتِ خیر ایشان بودی هرگز کودک را نزدندی ، و اگر نه غایتِ رحمت و تعطفِ ایشان بودی بر کودک هرگز ایشان را این إرادتِ جزوی پدید نیامدی .

- ۴۱۱ - و چون این حقایق به کمال معلوم شود بدانی که سبقتِ رحمتِ غضبی چیست . زیرا که سبقِ رحمت بر غضب آنست که إرادتِ خیر
- ۱۲ کلتی بود و اول بود در درجت ، و إرادتِ شر جزوی بود و متأخر بود در رتبت . پس اگر نه رحمت اول بودی ، هرگز او را غضب نبودی ، و اگر نه إرادتِ خیر بودی ، هرگز مُرید شر نبودی . و اگر نه آن بودی که بعضی
- ۱۵ کارها موافقِ طبعِ آدمی نیست ، خود نامِ شر بر هیچ کاری إطلاق نکردی . چنانکه اگر نه نقصان و جهلِ کودک بودی ، هرگز مادر و پدر را حاجت نبودی ، تا او را بزدندی تا علم آموزد . پس این شر که مادر و پدر را إرادت است در حقِ کودک پنداری خود از کودک خواست . و همچنین
- ۱۸ غضبِ ازلِ لفظی مُشابه است ، و اگر نه نقصانِ آدمی بودی ، او خود از این دوراست چنانکه گفته اند :

2 وادید PLI پدید M / 3 شری PLI شر M / خواهند PLI خواهد M /  
 4 حجاتت . . . بزند PLI بزند و حجاتت کند M / 5 چه M که PLI / 7 آن M  
 - PLI / M / PLI همه M / 8 غایت PLI عنایت و شفقت M / 9 ایشان را PLI  
 در ایشان M / 12 - 13 شر . . . رحمت PMI - L / 13 اول PLI ازل M /  
 17 بزدندی PLI بزند M / 19 و اگر PMI اگر L / 20 اند LI اند بیت PM .

گوی دودِ دلِ ریشِ من است خیمه بر آن عارضِ خُرْمِ زده

۱۲ - و اینجا بسیار ضِعفاً متزلزل شوند و گویند: صفتِ او قدیم بود  
 3 و با آدمی چون بگردد؟ ندانند که اوصافِ اضافی دیگر است و اوصافِ  
 ذاتی دیگر، و اگر صفتِ او همه یکسان بودی، لا يزالُ العبدُ بتقربِ  
 إلىٰ بالنواقلِ حتىٰ أحبهُ. صفتِ محبتی خود موقوف کرد بر عملِ آدمی،  
 6 و معنی این نه آنست که بعدِ عملِ آدمی او را صفتی پیدا گردد، چه بروی  
 تغییرِ محال بود. و اگر خواهی که از اوصافِ اضافی آگاه شوی، بدانکه  
 چون تو را هیچ فرزندی نبود خدا را خالقِ فرزندی تو نتوان خواند، چون  
 9 تو را فرزندی پیدا شد او را بدین وصف موصوف توان کرد که خالقُ الولدِ  
 أعنی وُلدِكَ لا وُلدَ غَیرِكَ. لا بل قادری وی مآرا از مقدمات  
 پیدا شد، و مریدی وی از وجودِ مُرادات بدانستیم.

۱۳ - و اگر کمالِ بیان خواهی بی مُداهنت و مُراقبتِ جوانب،  
 از آنجا طلب کن که شاعر گوید:

در گوشِ تو هر چه زرو مروارید است  
 آن از رخ و چشم من فرو بارید است

۱۸ چه اگر ظاهر بگویم از هرزه گویان ترسم، و چون در شعر بگویم و  
 بگریزم، هر کسی بی نتواند افتاد. و نیز نتواند گفت که چه خواستی؟  
 اما صاحبِ بصیرت داند که الحثریکیه الإشارة. اگر چه تویی نتوانی  
 بُرد، اما بسیارند که بتوانند، پس در این نامه مقصود تویی ولیکن من  
 حیثُ الجَاز، أما من حیثُ الحقیقة، مقصود کسی است که این فهم کند،

3 به M / 4 صفت M-PLI / 6 و معنی . . . آدمی PMI-L /  
 چه M که PLI / 9 فرزندی ML فرزند PI / 11 مریدی PMI مرید L / 12 کمال  
 ML کل PI / 13 گوید MLI گوید بیت P / 16 در M-L PI / بگویم و ML  
 بگویم PI / 17 افتاد . . . نتواند PMI-L / 19 برد اما M افتاد PLI.



- و مقصود آنست که غضبِ اُورا معنیِ اِرادتِ شر است ، و اگر نه آدمی بودی خود در وجود هیچ شر نیست ، لا بَلْ خیرمِ بدان گویند ، در افعال او ، که تورا بعضی موافق آید ، و اگر نه آنجا که جلالِ ازل است نه خیر است 8 و نه شر . و اگر گویی چیست ؟ گویم : اوست . و اُورا کمال نه بدان است که تورا از او کاری خوش آید و خیرش نام کنی ، یا نقصانش از آن بود که چون چیزی آفریند که تورا خوش نیاید ، اُورا خالقِ شر خوانی ، 6 و این غایبَتِ بیان است اگر بدانی .

- ۴۱۴ - لعمری ! اینجا بماند ، که باشد که تو در هر شری خیری نبینی و بنتوانی دیدن ، بس گویی در این چه خیر است ؟ و چه خیر بود که یکی ابد الابد در آتش بود ؟ و ندانی که قاطعِ طریق را مثلاً کشتن عین خیر بود ، و اگر چه در حقّ او علی الخصوص عینِ شر است ، در حقّ آدمیان علی العموم عین خیر است . و چون قاطعِ طریق را بکُشتم خیر خواسته باشیم نه شر . و چون حجامت کنیم هم خیر خواسته باشیم ، اگر چه بعضی اعضا مجروح شود و اثرِ جراحت بماند ، امّا چون مقصود سلامتِ کلّی بدن بود ، این خیر بود ، و اگر بی هیچ مقصودی از انواعِ خیرِ جراحتی بر عضوی کنیم 12 این شر محض بود و مضادِ رحمت و شفقت بود .

- ۴۱۵ - اینجا بدانکه تو در افعالِ او لابد انواعِ شرور بینی ، اگر خواهی که خیرهایِ عظیم که در زیر هر شری هست بدانی تورا به سلوکِ تمام حاجت افتد ، و به تدریج این بر تو گشفت گردد . امّا حالی تورا بسیار

3 واگر ML اگر PI / 7 اگر M واگر PLI / 8 هر M هم PLI / 9 خیر است  
 10 / L - PMI ندانی PMI ندانی که ندانی I / 11 آدمیان M عالمیان PLI / 12  
 عین ML - PI / و چون PLI چون M / 4 بدن بود P1 بدن است M بدان بود L / 17  
 اینجا PLI و اینجا M / تو PLI تورا M / 18 هست P1 است ML / سلوک PLI سلوکی  
 19 / M گردد PLI شود M .

انواع از شرور بماند که تو در آن هیچ خیر نبینی . و مثل تو آنجا مثل  
 طفلی رَضیع بود که پدر او را حجامت کند یا مادر داروی تلخ به قهر  
 3 در حلق او ریزد ، و ممکن نیست که کودک بتواند دانست که پدر بدو  
 چه خیر می‌خواهد زیرا که طفل رَضیع را جز إدراك ألم نیست در  
 حجامت ، و جز إدراك تلخی نیست در دارو خوردن ؛ و چون به عالم  
 6 عقل رسد بداند که آن عین خیر بود ، و در آن ذره‌ای شر نبود .

۴۱۶ - و اینجا نیز بدانکه عموم خلق اطفال اند ، و تو نیز یکی از  
 ایشانی لا بد هر ساعتی انکاری کنی بر تقدیر ، و چون به عالم عقل و دین  
 9 رسی و بالیسغ گردی و در منازل انبیا - عم - و اولیا و علما رخت بنهی  
 بدانی که بر تقدیر هیچ انکاری را به قلیل و کثیر وجه نیست . الرضا  
 بالقضاء باب الله الأعظم ، تورا معلوم شود ، و در کشف افتادن این حقایق  
 12 درجات نامتناهی است .

۴۱۷ - درجه اول اینست که گاه گاه ، کالبرق الخاطیف ، روی نماید ،  
 و پس در حجاب شود . اگر با تو از این اثری بماند همه این گویی :

15 در چشمم چهره چون نگار تو بماند  
 برویسم رنگ گوشوار تو بماند  
 مستی سپری شدو خمار تو بماند  
 81 خَر رفتو رسن ببردو بار تو بماند

1 از M - PLI / 2 به قهر M - PLI / 3 که کودک PMI کودک L / 4 - 5 در  
 حجامت M - PLI / 5 در PLI او را در M / و چون PLI چو M / 8 ایشانی  
 M L ایشان P I / عقل PMI عقل L / 10 انکاری را PLI انکار M / II در PLI -  
 M / 14 اگر PMI واگر L / گویی 1 گویی شع L گویی که بیت M گویی رباهی  
 P / 17 مستی سپری M مستی سپر L هستی بسم P .

۴۱۸ - أما اگر باتو اثری نماند يك نقطه در دو حسرت گردی و می‌گویی :

3 ربّ کلیل با لصبح من وجه لیلی  
صافحت فورة العشا نهضة الصبح

چون دوامی بود در بعضی حقایق پیدا گردد و در بعضی هنوز کشفی نبود و حال تورا این بود که گفت :

6 جاریة بسفوان دارها تمشي الهوينا مايلا خارها  
واگر تورا زبانی بود که در آن قوتی مانده بود این انشاکتی :

9 تراءت لنا كالشمس تحت غمامة  
بدا حاجب منها و ضننت بحاجيب

چون در همه حقایق علی‌التساوی بود این معنی کشف افتد . اقویا در این عالم هشیار باشند ، و از خدای تعالی عافیت خواهند ، که بو بکر صدیق از مصطفی - صلعم - چنین گفت که ما سأل الله عبدا شينا بعد اليقين افضل من العافية . و ضعفای اینجا مست گردند و بلا و محنت خواهند و می‌گویند :

15 إن شئت جودی وإما شئت فامتني  
كلاهما منك منسوب إلى الكرم

۴۱۹ - اینجا بدانی که رقص کردن زلف بر روی معشوق چه بود :

2 می‌گویی I. I می‌گویی شعر M می‌گویی بیت P / 4 صافحت ... الصبح M بو  
شعبا صافحت فوره العشا نهضة الضحی PLI / 6 و M - PLI / گفت LI گفت  
شعر M گفت بیت P / 8 و M - PLI / بود M - PLI / قوتی MI. I قومی P /  
کنی LI کنی بیت PM / 10 بحاجب PLI جبی M / 11 علی ... کشف M این  
معنی علی‌التساوی PLI / 13 مصطفی PLI رسو M / 15 گویند LI گویند بیت P  
گویند شعر M / 16 فامتني PL فامتنی M فامتني I / 18 بود LI بود بیت M  
بود رباعی P .

- تا زلفِ تور بر رُخِ تو رقصایِ کرد  
 ما نندهٔ غرود دلم عاصی کرد  
 8 در یایِ دو چشمِ من تهی گشت زدر  
 از بس که درو هجرِ تو غواصی کرد
- اینجا بود که مستان را معلوم گردَد که ظلمت و نور چون پرستند  
 9 و همگی ایشان يك نقطه سماع گردَد در این که گفت :  
 تا زلفِ تو بر رخِ تو شد لاله پرست  
 در شهر هزار توبه افزون بشکست  
 10 مستور نیاید آندر این شهر بدست  
 ابدالان بیدکنندو مستوران مست
- ۴۲۰ - هشیاران را در این مقام معلوم گردَد که زلف بُریدنِ معشوق  
 12 چه معنی دارد ، چنانکه بر زبانِ عاشقی این معنی رانده شد که :  
 تا ببری دی دو زلفِ بر عارضِ مست  
 صد پَرده دریده گشت و صد توبه شکست  
 15 خوبیت به مستق و به هشیاری هست  
 هشیارِ نکوتری ندانم یا مست
- آنجا که « وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ » روی واپوشده الله نور السَّمَاوَاتِ  
 18 وَالْأَرْضِ « خود را جلوه دادَن گیرد ، جلال ، همه جمال گردَد ، وقهر همه  
 لطف باشد ، و شَر همه خیر بود ، و وصالِ اَبَدی و لذتِ سَرمدی روی

2 مانند PML مانند I / 6 نقطه PI. مقطعة I نطفة M / گردد M L گردد P  
 کردو I / گفت LI گفت بیت M گفت رباعی P / 12 معنی PI - ML که M رباعی  
 LI - P / 16 نکوتری ندانم M ندانم که نکوتر PLI / 17 آنجا PLI اینجا M /  
 الانعام 6 : 1 ك / 17 - 18 النور 24 : 25 م / 18 دادن گیرد PLI دهد M / 19 بود  
 PLI گردد M .

با تو نماید . پس بدانی که هرگز ندانستی و بینی که « هذا يومكم الذي كنتم توعدون » چه بود و أعدت لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر . خود را از پرده بیرون آورد « فلا تعلمُ نفسٌ ما أخفى لهم من قرة أعينٍ » ظاهر گردد « وَاخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .

۴۲۱ - همه او گردی « فَيُدْمِغُهُ فَإِذَا هُوَ حَقٌّ » « وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا » « يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ » زیرو بالا نماند ، راست و چپ سحر گردد ، قدام و خلف نیست شود ، تقدّم و تاخیر نماند ، زمان و مکان را پی کنند ، و تا این نبود وصالِ ازل محال است .

تا بندِ زمانه را خرد نگشاید

وَصَلِّ مَنْ وَبْنَا فَرَاهِم نَابِد

۴۲۲ - و این خود دیر خواهد بود ، لابل دیراست که نبود ، لابل قومی را دیراست که بود و قومی را نبود . آنها که در انتظارند می گویند :

تا رای تو از بهانه بیرون آید

۱۵ جانِ دگرو جهانِ دیگر بآید

آنها که رسیدند ، چون باز گشتند همه این می گفتند :

پیمودم راهی که نپیماید کس

۱۸ جایی که نه جای بودو نه پیشو نه پس

1 با تو P L I به تو M / 1 - 2 الانبیاء ، 21 : 108 ك / يومكم الذي (قرآن) ما I L  
 P M / 3 - 4 السجدة 32 : 17 م / 4 - 5 یونس 10 : 10 ك / 6 الانبیاء 21 : 18 ك /  
 6 - 7 الانسان 76 : 28 م / 7 ابراهیم 14 : 28 ك / 9 پی M L می P I / است L I است  
 شعر M است بیت P / 12 لابل دیر P L I لا بد دیر M / 13 گویند L I گویند شعر M  
 گویند بیت P / 15 جهان دیگر M L جان دگرو می I جای دگرو می P / 16 می P L I  
 - M / گفتند L I گفتند بیت P M .

این بیت من گفته‌ام و تمامیش این است :  
 آنم که چو من تمنم به گیتی درو بس  
 تا بوده مقیم در مقامی دو نفس

3

وهذا البيت الأخير هو الأول، والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد  
 وآله وبارك وسلم .



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۴۲۳ - سعادتِ دو جهانی تورا از جنابِ ازل مبذول باد ، آی برادرِ عزیزو دوستِ مخلص ، بدان که پیش از این مکتوبی نوشته‌ام و در آنجا چیزی نوشته‌ام که پارهٔ استبعادی دارد ، هرچند بیانی شافی کرده‌ام اما می‌پندارم تورا هنوز اشکالی می‌ماند در آن . و آن کلمه آنست که گفته‌ام که مذهبِ قدریان محرف است و در اصل مذهبِ ایشان راست بوده است ، و بطلانِ آن از ناقلانِ بد افتاد که فهم نکردند . و همهٔ مذاهب خود همچنین است ، از آنجا که تحقیق است ، و می‌باید که سالک را همه معلوم گردد ، چه لا بد بر راه سالک است . و مذهبِ قدر اینست که گویند : شرنه از خدای تعالی در وجود آید و این کفر است ، زیرا که خدای دیگر اثبات باید کرد ، پس مذهبِ گبران بود که یزدان و اهرمن اثبات کردند .  
و القدریة مجوسُ الأمةِ این بود . و اینجا چند اصل بیان می‌باید کرد تا مقصودِ من به تمامی معلوم شود .

1 . . . . . الرحيم P I و منها بسم . . . . . الرحيم L و منها في اصول المذهب بسم . . . .  
الرحيم و به لستعين M و من وسائله رحه الله ه بسم . . . . . الرحيم N / 3 و دوست مخلص N  
- P M L I / 3 - 4 نوشته ام . . . . . نوشته ام N M L نوشته . . . . . نوشته است P I / 5 تورا  
- N M / P L I / اشکالی می ماند P M L I اشکال باقی است N / 6 که - P L I N M /  
7 نکردند P M L I نکرده اند N / 9 قدر P M L I قدریان N / گویند P N L I گوید  
M / 10 در وجود آید P M L I است N / 13 به تمامی معلوم شود N معلوم شود به  
تمامی P M L I .

- ۴۲۴ - أصل اول : آنست که چون سخنِ واصلان مشترک الدلالة بود بر دو معنی یا بر سه معنی، و از آن معانی یکی راست بود و دیگر دروغ، لا بُد هر صکه نداند در غلط افتد . 3
- أصل دوم : آنست که سخنِ واصلان جز مشترک الدلالة نتوان بود و محال است که نه چنین بود .
- ۶ أصل سوم : آنست که لفظی هست که بر گونه‌ی مذهب قدر، از آن لازم آید، و به وجهی راست است .
- ۹ أصل چهارم : آنکه همه مذاهب را یا اغلب مذاهب را اصل راست بوده است و به روزگار معروف گشته است .
- أصل پنجم : آنکه تعریف را انواع است و متمم ذراست که در حصر توان آورد .
- ۱۲ أصل ششم : آنکه سالیک را ضرورت است که بر این مذاهب گذر کند . آنکه باشد که در آن بماند و باشد که از آن بر گذرد .
- ۱۵ و در این شش اصل بسیار فواید معلوم گردد . و ندانم که وقت چه إملا خواهد کرد در هر اصلی . و مِن الله التوفيقُ و عليه التکلانُ ، و به الإعتصامُ ، و إليه المفرعُ من شرِّ کلِّ ذی شرٍّ و صلَّى الله علی محمدٍ و عترتِهِ .

۱ اصل اول PMLI (۱) / N چون PMLI - NM / 2 دیگر PMLI یکی / N  
 ۴ اصل دوم PMLI اصل دوم بیان M (۲) / N سخن NM سخنهای PMLI / نتوان بود LI  
 P نتواند بود M نبود / N 6 آنست که PMLI آنکه M / 6 اصل سوم PMLI (۳)  
 6 - 7 مذهب قدر از آن M از آن مذهب قدر PMLI مذهب قدر / N 7 آید PMLI  
 است NM / و به وجهی ... است PMLI - NM / 8 اصل چهارم آنکه PMLI (۴)  
 آنست که / N 9 بوده PMLI - NML / گشته است M گشته PMLI شده / N 10 اصل  
 پنجم PMLI (۵) / N 10 - 11 که در ... آورد PMLI اصل آن / N 12 اصل ششم  
 آنکه PMLI (۶) آنست که / N بر این N بدین PMLI / 13 گذر کند آنکه N شکر  
 ندا آنکه L شکر I شکر بدانکه M سکر P / بر گذرد PMLI بگذرد / M 14 و ندانم  
 NM ندانم PMLI / 16 صلی ... عترته PMLI صلی ... آله M و حسود N .



- ۴۲۵ - أصل أول : در بیان آنکه ألفاظ چون مُشترك الدلالة بود  
 لا بد هر که نداند در غلط افتد. بدان ای عزیز! إشترك یا در لفظی مفرد  
 بود یا در قولی که مرکب بود از آن ألفاظ مفرد . إشترك در لفظ مفرد 8  
 چنین بود که گویند مثلا : مُشتری ، یا عین ، یا قرؤ ، چه مُشتری دلالت  
 کند بر خریدار و بر کوكب آسمان ششم . و عین همچنین بر آفتاب و بر دیده و  
 بر زر دلالت کند . و قرؤ بر طهر و حیض دلالت کند . أمّا إشترك در 6  
 کلام أعنی در قول مُرکب از ألفاظ چنین بود که گویی مثلا : أخرجت  
 أخی من الظلمات إلى النور و الله تعالی یُحیی الموتی چه إحيای موتی دو  
 معنی را بشاید، یکی آنکه همگان فهم کنند ، دیگر آنکه از جاهلی علی 9  
 کند خدای تعالی ، چه این معنی را هم إحياء الموتی گویند . و این که ، أخرجت  
 أخی من الظلمات إلى النور ، بر آن دلالت کند که ضیاء الدین را که  
 برادرِ تست از جایی تاریک دست گیری و به جایی روشن آوری . و بر آن 12  
 نیز دلالت کند که برادری مسلمان را از ظلمتِ جهل خلاص دهی تا عالم شود.  
 و در قرآن ، إحياء الموتی ، بدین معنی آمده است . و لفظ « أخی » هم  
 مشترك است چه انما « المؤمنون إخوة » خود معنی دیگر است . و انواع 15  
 إشترك در ألفاظ مفرد و أقوالِ مرکب بسیار است ، و شرح آن حالی  
 ما را بکار نیست .

2 عزیز PMLI دوست عزیز وفقك الله لطلب السعادة القصوى N / 3 که ... آن MLI  
 P مرکب از N / اشترك PNL I و اشترك M / 4 گویند NM گوید PLI / چه NM که  
 PI / 5 ششم N سادس PMLI / 6 طهر و PNL I طهر و M / 7 مثلا NM  
 PI - / 9 بشاید PMLI دارد N / 10 خدای تعالی PMLI - N / چه NM - I  
 PL / 13 برادری ML برادران PI برادر N / دهی PNL I کنی (حاشیة N) / 14  
 احياء الموتی NM - PLI / 15 چه NM که PLI / الحبرات 49 : 10 م / 17 ما را LI  
 PN مرا M .

۴۲۶ - اکنون بدان که چون شاعر مثلا گوید که :

خذوا بدمی ذات الیوشاح فانتی

رأیتُ بعینی فی أناملها دمی

3

اینجا خود قرینه هست که گواهی می‌دهد که عین آفتاب نیست وزر نیست. و چون در قرآن گوید که « إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ » خود ظاهر بود که اخوت ظاهر نیست. کار آن دارد که در قرآن گوید که « وَالْمُطَلَقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ » و این با خود هیچ قرینه ظاهر ندارد که طهر است یا حیض. و مصطفی - صلعم - گوید : الطواف بالبيت صلاة إلا أن الله أباح فيها الكلام. و این جا قرینه ظاهر است که حکم طواف حکم نماز است مثلا. یا ثوابش ثواب نماز است.

8

9

۴۲۷ - اکنون هر جا که قرینه ظاهر بود خود پوشیده نماند و آنجا که

قرائن نبود خود هیچ حکم به تشبیهی کس نکند. اشکال آنجا بود که دو قرینه بود، و یکی بر معنی دلالت کند و دیگر قرینه بر دیگر معنی. و این در قرآن و اخبار بسیار است، و در عقلیات بسیار مذاهب فاسد از اینجا بازدید آمد. اما در قرآن و اخبار قریب تراست. و چون دو مجتهد در آن تصرف کنند هر دو حق بودند و هر دو بر اجتهاد خود مشاب باشند، چنانکه دو مجتهد نماز فرا دو جهت کنند، لا بد هر دو مصیب اند، و چون این خطا در

12

15

۱ مثلا NM مثل PLI / که I که شر ML که بیت P - N / 3 بعینی NML ۱ بمینها  
 P / 5 الحجرات 49 : 10 م / 6 گوید PNL ۱ بود M / 6 - 7 البقرة 2 : 228 م / 7 و  
 PMLI - N / باخود PMI خود L را N / ندارد PMLI نیست N / 9 حکم طواف  
 N حکمش PMLI / ۱۱ جا که PMLI کجا N / ۱۲ قرائن PMLI قرینه البته  
 N / حکم PMLI حکمی N / کس NM - PLI / ۱۳ و یکی PMLI یکی N / در  
 NM دو در PLI / ۱۴ مذاهب NM است مذاهب PLI / اینجا PLI این NM / بازدید  
 PMLI وادید N / ۱۵ آمد PMLI آید N / اما N / واما PMLI / و چون MLI  
 P چون N / ۱۶ بودند NL بود PMI / بر PMLI در N .

عقلیات آفتد مشکل بود ، چه مخطی مأخوذ است ، مأجور نیست ،  
ونیز معاقب بوند .

- ۳ ۴۲۸ - و سبب این آن بود که در عقلیات در هر مسئله ای لا بد حکمی  
هست از نفی و اثبات . و در ظنیات فقهی نه چنین است زیرا که در وقایع  
هیچ حکم معین نیست . و قومی می گویند حکمی هست علی التبعین و این  
خطا است . و وجه خطای این قوم باز نمودن دراز است ، و حالی از مقصود  
۶ ما خارج . اکنون هر جا که لفظی مشترك الدلالة بود ، اگر در ظنیات  
است ، چون أهل إجتهد در آن تصرف کنند ایشان را مسلم است ، و آنکه  
بدرجه إجتهد نیست ، او را نرسد که به مجرد وهم خود در آن تصرف کند ،  
۹ پس او را چه باید کرد و کدام عالم را تقلید کند ؟ در این هم سخن بسیار است ،  
و مقصود من نه بیان اینست .

- ۱۲ ۴۲۹ - و اگر این اشتراك در عقلیات قطعی بود لا بد هر که شروط آن  
کار نداند و بریک معنی حمل کند که آن معنی باطل است ، از جهل خود این  
تصرف کرده بود چنانکه در مذاهب قدیم است که الحركة لا وجود لها .  
۱۵ اگر کسی در این تصرف کند و نداند لا بد در غلط افتد . و همچنین در مذاهب  
قد ما بیاید که جوهر فرد موجودی است و ایشان بدین کلمه معنی راست

۱ مأخوذ است ۲ / PMLI - N بود ۳ / NM است ۴ / M - PNL I هر  
هست NM است ۵ / PLI / زیرا ۶ / N - PMLI / حکم ۷ / PNMI حکمی / L / معین  
۸ / N - PM / هست ۹ / NL نیست ۱۰ / PMI / خارج ۱۱ / NM است ۱۲ / اگر  
۱۳ / NM / و اگر ۱۴ / PLI / پس ۱۵ / N - PMLI / نه بیان اینست ۱۶ / PMLI / در اثنان نیست  
۱۷ / N - PMLI / کار ۱۸ / N - PMLI / که ۱۹ / N - PMLI / قدیم ۲۰ / NMLI / قدیمه ۲۱ / P / مذاهب  
۲۲ / PMLI / مذاهب ۲۳ / N / کلمه معنی راست ۲۴ / ML / کلمه معنی دیگر راست ۲۵ / N / معنی کلمه  
دانت ۲۶ / I / معنی دانست ۲۷ / P .

خواسته اند ، چون کسی از سرِ جهلِ خود در این خوض کند جوهر فرد  
 که متحیز بودو تا منقسم اثبات کند ، و این جوهر فرد بدین صفت محال  
 الوجود است ، و چنین اغلاط بسیار است در مذاهب قدما ، و همه از اوهام  
 خاست . و از این سبب است که مصطفا - صلعم - گفت : الولد للفراش  
 وللماهرِ الحجرُ ای الحیة . قومی که تازی نیک ندانستند پنداشتند که رجم  
 می‌خواهد و این خطا است . 8

۳۰ - اصلِ دوّم : در بیانِ آنکه سخن‌هایِ واصلان لا بدّ مشترک  
 الدّالة بود ، و جز چنین نتواند بود . و این بدان بدانی که ألفاظِ موضوع  
 جز محصور نیست ، و معانی نا محصور است و چون معانی صد چندِ ألفاظ  
 بود ، لا بدّ اشتراك در ألفاظ ضرورت بود ، و نیز هر لفظ که  
 موضوع است معانی ظاهر را بوده است ، آن مسمّیات که عموم  
 نبینند و ندانند ، آن را هیچ لفظی موضوع نیست . اکنون در عالم  
 ملك چون مسمّیات مُدرک است عموم را به دیده ظاهر ، لا بدّ آنرا الفاظی  
 موضوع است ، چون سما و ارض و جبل و برّ و بحرو غسل و انسان إلى سایرها .  
 و مدرکاتِ عالم ملکوت چون ظاهر نبود همگنان را ، لا بدّ آن را الفاظی 15

1 - 2 فرد . . . بودو PNL I متحیز M / 2 و این PML I این N / 3 اغلاط  
 PML I اختلاف N / همه از PML I و این همه از N / 4 گفت . . . للفراش N  
 گفت M فرمود P L I / 5 ای PNL I - M / تازی نیک P L I این تازی M تازی N /  
 6 و این خطا است N و این P L I والسلام M / 7 های PML I - N / 8 بدان L I  
 PM بران N / 9 و چون . . . چند ألفاظ M و چون معانی ضد چند ألفاظ L و چون  
 معانی چند الفاظ P I چون چنین N / 11 آن PNL I از M / 13 چون P L I  
 NM / ألفاظی PML I الفاظ N / 15 و مدرکات ML - PNL I / چون NM را چون  
 P L I / نبود PML I نبود N / ألفاظی PML I الفاظ N .

موضوع نبود. و چون کسی خواهد که از آن خبر دهد لا بسدّ اورا از آن ألفاظِ موضوع، لفظی به طریق استعاره بیاید گفت.

- ۳۱ - و این خود عجب نیست در همه علوم بدین حاجت بوده است  
 و به ضرورت ألفاظی مستعار آورده اند، چنانکه فقها گویند مثلاً: فرع و اصل و علت و حکم و طرد و عکس، و متکلمان گویند: جوهر و عرض، لابل نحوایان  
 گویند: معرب و مبنی و مبتدا و خبر، و تصریفیان گویند: صحیح و أجوف و ناقص و لفیف و ذوات الثلاثة و ذوات الأربعة، و عروضیان گویند: و تدو سبب و فاصله و خرم و جزم. و مقصود آنست که در این علمها که خوض کرده اند از این مستغنی نبوده اند، چه از این معانی به طریق المطابقة در کلّ کلام عرب هیچ عبارت نیافته اند. و چون خوض کردن در علوم ضرورت بود آخر از کلام عرب به طریق الاستعارة و المناسبة الفاظ آوردن اولیتر بود که از زبانی دیگر. و لفیف و ناقص و جوهر و عرض آخر مناسبتی دارد با مُسمّیاتِ خود که خبز و لحم و سمن و عسل ندارد. اگر چه از جوهر و عرض و تدو فاصله، در عرب هم این حقایق فهم نکنند.
- ۳۲ - اکنون بدان که چون پس از مرگ احوالی خواهد بودن، و آن احوال را هیچ اسمی نیست در کلام عرب، چون مصطفا - صلعم - یا واصلی

۱ و چون P L I چون N M / را از آن N را از M L و P I / ۲ لفظی ... الاستعارة N به طریق الاستعارة لفظی P M L I / ۴ و به N M L به P I / ألفاظی P M L I ألفاظ N / ۶ صحیح و N - P M L I / ۷ لفیف N - P M L I / ذوات الأربعة N M L ذوات الأربعة P I / ۸ جزم P L I جزم M جنس N / که خوض P M L I خوض N / ۹ چه N M که P L I / معانی P L I معنی N M / ۱۰ - ۱۱ هیچ ... عرب P N L I - M / ۱۰ کردن در علوم N کند P L I / ۱۲ زبانی P N L I زبان M / ۱۳ خود P L I عرض M - N / سمن و عسل P L I سمن M عسل N / ۱۵ پس از P M L I از پس N / بودن M بود P I - N L .

خواهد که از آن عبارت کند لا بد این بیاید گفت که منکرو نکبر و درمان و ناکورو عذاب قبر و ضغط قبر و صراط و زبانه و حوض و شفاعت و میزان و جنت و نار . چون این بگوید داند که عالمیان از این تشبیهات در غلط افتند ، پس گوید : ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر ، تا بدانند که هنوز ندانند .

6 ۴۳ - خدای تعالی می گوید : « وندشکم فیما لا تعلمون » و گوید : « فلا تعلم نفس ما أخفی لهم من قرّة أعین » و مصطفا - صلعم - گوید : آتش دوزخ به مفستاد آب بشتند و بدین عالم آوردند . مقصود از این همه تشبیهات قطع تشبیهات است که عموم را بود تا دانند که نه آنست ، پس « یؤمنون بالغیب » بیاورد ، اگر چه این الفاظ مطابق این معانی نیست ، در فهم ما لاید استعارت این الفاظ اولیتر بود از الفاظی که هیچ مناسبی ندارد با آن معانی ، چون خبز و لحم و عسل . 12

۴۴ - و اینجا چهار پنج طریق است و بیش نه : اما این معانی را خود نام نبرند اصلاً ، و این محال بود . زیرا که چون اصل دوزخ و بهشت اثبات نکنند ترغیب و ترهیب محال بود . و اما نامش ببرند ولیکن بالفاظی که هیچ مناسبی ندارد ، چون خبز و لحم . و این تشبیه محض بود و تغلیط . و اما

1 در مان M دو مان L درد مان I در مان N-P / 2 ناکور M باکور L کور N-P  
 2 / ضغط قبر N ضغطة القبر L-M / 3 عالمیان PLI عالم NM / از PMLI در  
 N / 6 می PMLI / الواقعة 56 : 61 ك / 6-7 السجدة 32 : 17 م / 8 دوزخ LI  
 PM دوزخ را N / بشتند PNL بشته اند M / آوردند PNL آورده اند M / همه  
 PNL-NM / 10 پس N و M / البقرة 2 : 3 م / 11 نیست PNL است  
 M / ما PMLI-N / 12 با آن PI با آن L و از آن N با آن M / معانی PNM معنی  
 L / 13 پنج PMLI-N / خود PMLI-N / 14 نبرند PMLI نبرد N / بود  
 PMLI است N / 15 و اما MI اما PNL ببرد و لیکن PLI نبرند لیکن M نبرد  
 N / که PNL-NMI / 16 مناسب PMLI مناسبی N .

الفاظی گویند که هیچ معنی ندارد در کلام عرب چنانکه عظم و غظم ،  
و این هم نشاید که مقصود تقسیم است . و اماً ألفاظی مناسب بگویند بوجه ما  
اگر چه مطابق نبود . وهو ضرورة الأنبياء والواصلين إذا خاطبوا القوم  
3 وأعلموهم بتلك الأحوال وعلموهم ما لا يعلمون .

۴۳۵ - ولعمري ! اینجا طریقِ دیگر هست هو أقرب ، که چیزی  
بگویند که هیچ معنی ندارد ، ومن حيث التحقيق همه معانی در زیر  
6 آن بود . چنانکه گوید : « كهيمص ، حمصق ، المص ، طسم ، طه ، آيس ، والله  
أعلم حيث يجعل رسالته » اگر ترا بیان نیست ، باشد که دیگری را  
9 بود . و در ذکر این حروف انواع تشبیهات است اربابِ بصائر را . و آن تشبیهات  
را حصر محال است . و اول درجات ، تشبیه بر قطع تشبیهات است که  
« وتنبئكم فيما لا تعلمون » ، « فلا تعلم نفس ما أخفى لهم » و ما لا عين  
12 رأته ولا اذن سمعت .

۴۳۶ - و دوم درجه ذکر حروف است . پس اگر يك حرف بود ، چون  
« ق . و القرآن المجيد » و « ص . و القرآن » و « ن . و القلم » در این انواع  
15 خاص بود از تشبیه . و اگر دو حرف بود چون « طه » و « آيس » و « حم »

1 الفاظی گویند PMLI لفظی گوید N / چنانکه PMLI چون N / 2 م LI  
PM ۴ N / ألفاظی PMLI لفظی N / مناسب NML مناسب PI / بگویند PMLI  
بگویند N / 3 ضرورة PMLI طریق N / القوم PMLI العموم N العموم ( حاشية N ) /  
5 طریق . . . أقرب N طریق لطيف PMLI / 6 بگویند PMLI بگویند N /  
7 المص PMLI - M / 7 - 8 الانعام : 6 : 124 ك / 8 رسالته ( قرآن ) رسالته MLI  
PN / 9 را بود N را باشد M هست PMLI / است PMLI - NML / را PMLI - NML /  
10 تشبیه NMLI از تشبیه P / 11 الواقعة : 56 : 61 ك / السجدة : 32 : 17 م / 12 و لا  
أذن سمعت N - PMLI / 14 ق . 50 : 1 ك / ص 38 : 1 ك / القلم : 68 : 1 ك / 15 طه  
20 : 1 ك / يس : 36 : 1 ك / العاقر : 40 : 1 ك / فصلت : 41 : 1 والذخرف : 43 : 1  
44 : 1 والجنات : 45 : 1 والاحقاف : 46 : 1 ك .

در این انواع دیگر بود از تشبیهات . و اگر سه حرف بود چون «الر»  
و «طسم» و «الم» در این انواع دیگر بود . و اگر چهار حرف بود چون  
8 «المص» و «والر» در این تشبیهاتی دیگر بود . و اگر پنج حرف بود چون  
«کهمص» و «حمصق» در این خود تشبیهاتی دیگر بود .

۴۳۷ - و در این که بیش از پنج نیست هم تشبیهاتی دیگر بود . و در این  
6 که بعضی حروف هست از مقطعات چنانکه ، ق و ص و ن ، و بعضی نیست  
چون ، ب و ت و ث و ج ، هم انواع تشبیهات است . و در این که این حروف  
همه در اوایل سورت بود ، و در میان سورت و در آخر سورت نبود هرگز ،  
9 هم تشبیهات است . و در این که اول بیست و نه سورت حروف است و کم  
نیست و بیش نیست هم اسرار است . و در این که جمله حروف مقطع هفتاد و  
اند حرف است هم اسرار بسیار است . و در معانی این حروف خوض کردن  
12 اگر خواهم مگر بتوانم ، ولیکن نتوانم لمعان حجة . و المقصود شیء آخر .

۴۳۸ - چون جلال ازل را اوصافی بود ، و آن اوصاف را هیچ نام نبود  
در کلام عرب ، و خواهند به ضرورت که آن اوصاف را ذکر کنند ، لا بد

1 یونس 10 : 1 ک و هود 11 : 1 ک و یوسف 12 : 1 م و ابراهیم 14 : 1 ک و الحجر 15 :  
1 ک / 2 الشعراء 26 : 1 ک و القصص 28 : 1 ک / البقرة 2 : 1 م و آل عمران 3 : 1 م  
و العنکبوت 29 : 1 م و الروم 30 : 1 ک و لقمان 31 : 1 ک و السجدة 32 : 1 ک / اگر PMLI  
چون N / 3 الاعراف 7 : 1 ک / الرعد 13 : 1 م / 4 مريم 19 : 1 ک / الشوری 42 : 1  
ک / خود PMI - NL / تشبیهاتی PMLI / تشبیهات N / 5 هم PMLI - NM / 6 هست  
PMI - NL / از مقطعات N در مطلقات PMLI / چنانکه PMLI چون N / 7 م  
NML و PI / این حروف N حروف PMLI / 8 همه در PMLI بر N / اوایل  
سورت PMLI اوایل سور N / سورت و . . . نبود M نبود در آخر N و آخر سورت  
PLI / هرگز NM - PLI / 9 که PMLI که این حروف در N / حروف PMLI  
N - 9 / 10 کم نیست PMLI در کم N / 11 بسیار PMLI - N / معانی این  
حروف PMLI این معانی N / 12 مگر PMLI - N / بتوانم PMLI بتوانم M /  
لیکن NM لیکن مگر PLI / حجة N حصة PMLI / 13 چون PMLI و چون N  
ازل NML ازل PI / اوصافی PMLI اوصاف N / نام NM نامی PLI / 14 خواهند  
کنند PMLI خواهند . . . کند N .



قدرت و إرادت و عِلْم و حیات و سَمْع و بَصَر و وَجاءَ رَبُّكَ ، « وَاْتَيْتَهُمُ اللهُ فِي ظُلُمَلٍ » وَاكَانَ رَبُّنَا فِي غَمَامٍ مِّنْ نُورٍ ، وَيَنْزِلُ اللهُ كُلَّ لَيْلَةٍ ، مِنْ أُنْتَانِي بِمَشِي أُنْتَهُ هِرْوَلَةٌ . وَغَضَبُ وَرِضَا وَفِرْح وَضَحْكُ ، بِيَابِسْدُ گُفْت .  
 8 واگر هیچ لفظی نبود که این قدر مناسب دارد ، لا بد نیز بیاید گفت : که  
 « الم ، بس ، طه ، ن ، ق » و لا سیما که در کلام عرب آمده است که :

6 قلنا لها قفي ا فقالت : قاف  
 لا تحسبي انا نسينا الا الحاف

۴۳۹ و نپنداری که تا اسلام است هیچ آدمی را این قدرت بوده است که  
 9 در حروفِ مقطعات این بیان کند تا غلطی نپنداری ، بلکه همه تبع ابن عباس باشند که گفت : الف ، الله بود و لام ، جبرئیل و میم ، محمد . و این هم هر کسی نداند که چیست . تا کسی بداند که چه معنی با الفِ الله بود و لام جبرئیل و میم محمد ، ساوَكِ بسیار بیاید کرد . قول ابن عباس یاد گرفتن دیگر است  
 12 و چیزی بدانستن دیگر . این که قول ابن عباس یاد گیرد که الف الله بود ، نه علم است ، تا نداند که چرا « الف » الله است . چنانکه کسی یاد گیرد  
 13 که : العالم حادث ، این نه علم بود ، تا نداند که چرا العالم حادث ؟

9 الفجر 89 : 22 ك / 1 - 2 البقرة : 210 م / أُنْتَهُ هِرْوَلَةٌ P N L I اهرول M /  
 4 نیز P L I - N M / 5 است که P M L I است که مصراع قد N / 6 قاف M L I  
 P لحاق N / لا تحسبي . . . الالحاف M (وحاشية N) لا تحسبن . . . الایحاف I N - P L I /  
 8 است P I - N M L / 9 در P N L I در این M / مقطعات P M L I - N / بلکه همه  
 M بلکه P L I ی بل همه N / 10 گفت P M L I - N / 10 - 12 و این . . . عمد M L I  
 P - N / م هر P M L I همه N / 11 نداند N M ندانند P L I / تا N L I تا کسی بداند که  
 چیست تا M / با I را L دارد M - N / بود M L I - N / 12 بسیار P N M L ها چرا  
 کرد ند I (واژه بسیار پاک شده و : ها چرا کردند ، بجای آن نوشته شده است) / 12 - 13  
 یاد . . . عباس P N I - M L / 13 که قول N قول P I / گیرد P L I گیری N M /  
 13 - 14 یاد . . . کسی N - P M L I / 14 نداند M ندانی P L I / چرا P L I - M /  
 است P L I - M / 15 نداند P M I ندانی L - N / که چرا N که P M I - L / العالم  
 حادث P N I العالم الحادث والسلام L - M .

۴۴۰ - اصل سوم : آنکه لفظی هست که دو معنی دارد ، يك معنی مذهبِ قدر است که خدا شرّ نیافریند ، و يك معنی راست است و این مذهبِ اربابِ حقیقت است . بدان ای دوست و ای برادر عزیز ! که اگر کسی گوید : خدای تعالی خیر آفریند و هیچ شر نیافریند ، البته این سخن را دو معنی بود ؛ یکی آنکه مذهبِ قدر است و این معنی باطل است ، یعنی در وجودم خیر است و هم شر است ، و چون او جزُ خیر نیافریند و هیچ شر نیافریند ، البته لا بد بود که شر کسی دیگر آفریند . و این نتیجه باطل از آن خاست که مقدمه باطل باضافتِ آن سخن بردند . پس يك مقدمه راست بود و یکی غلط . بود ، و نتیجه لا بد غلط آمد . و مقدمه راست آنست که خدای تعالی جز خیر نیافریند و هرگز شر نیافریند البته ، و مقدمه باطل آنست که در وجود هم خیر است و هم شر . و اگر چه به ظاهر این راست است : من حيث الحقیقة غلط است ، که روانیست که از ارحم الراحمین تعالی و تقدس شر در وجود آید .

۴۴۱ - معموری روا بود که آن خیر بود و ما جز شر ندانیم ، چون کودکِ رضیع که او را حجامت کنند ، حجامت عینِ شر داند . و اگر او را عقلِ مادرو پدر بودی بدانستی که این خیر است نه شر . و چون ما را کمالِ علم ازل نیست چه دانیم که آن چه می رود شر است یا خیر . و هیچ عجب نبود که خدای تعالی داند و ما ندانیم دانستن . عجب آن بود که هر چه او داند

1 سوم M L سم P - N / I / يك P N L I يكي M / 2 يك N M يكي P L I / 3  
 ای دوست و P M L I - N / عزیز / که P M L I - N / 4 و هیچ M L I  
 5 / N - P آنکه 6 شر است P M L I شر N / و هیچ شر نیافریند L I  
 M - P N / 7 کسی دیگر P M L I دیگری N / 8 يكي P M I يك N L / 9 و نتیجه  
 P N M I نتیجه L / آمد P M L I آید N / 12 نیست P M L I نبود N / تعالی و تقدس  
 P L I - N M / 16 عقل ما درو پدر N M L خود پدر I ما درو پدر P / 16 - 17 کمال علم ازل  
 P N M L عادت چنانکه I ( نسخه I دست خورده است ) / 17 آنچه می رود N - P M L I /  
 یا N L اگر P M I ( نسخه L دست خورده است ) / 18 ندانم دانستن P L I نتوانم دانستن  
 M ندانم N .

- ما بدانیم یا طمع داریم که بدانیم . ولعمری نفی گویم که إدراکِ این مقدمه که شر نتواند بود ، آسان است ، چه اگر آسان بودی سر قدر مکشوف بودی خود عمومرا ، ومصطفی - صلعم - برای این گفت که : اذا اذکر القدر فامسکوا ! و این نه از آن گفت که دانستن این مسأله روا نبود ، بلکه از آن گفت که چون کسی در این مسأله خوض کند لا بُد بود که در غلط افتد پس اگر در غلط نیز نیفتد لا بد اُورا سخنی مُستبعدو شنیع ببايد گفت ، و از آن فتنه خیزد ، ومن بیان این بکنم تا تورا معلوم شود .

- ۴۴۲ - چون کسی خواهد که بداند که از او شر در وجود آید یا نه ، و خواهد که بداند که کفرو زنا و لواطه و سرقت به إرادتِ اوست یا نه . اینجا لا بد گوید : شر از او در وجود نیاید و شر هست ، پس خالق شر دیگری بود و این کفر است ، زیرا که دو خدا اثبات کرد ، یا گوید : شر و خیر از اُودر وجود آید و اُو شر خواهد ، اعنی شر محض که در آن هیچ خیر نبود البته ، و این کس که چنین بود روا نبود که اُورا کریم و رحیم خوانند ، پس لازم بود از این مذهب که خدای تعالی رحیم نیست ، چه اگر تواند که شر نکند و می کند ، محال است که رحیم بود . و این مذهب هم کفر است زیرا که از خدای تعالی اوصاف کمال نفی می باید کرد .

۴۴۳ - یا گوید که شر نیست ، و این مذهب اگر چه حق است ، دوسه چیز

3 مصطفی ... این P L I و برای این است که مصطفی N M / 4 گفت N M فرمود I / P L دانستن ... بلکه N کس نداند که این P M L I / 5 کسی N - P M L I / کند I P M L کنند N / بود N - P M L I / 6 پس ... لا بد P M L I و چون در غلط افتد N / مستبعد P M L I مستثنی N / 7 تورا N - P M L I / 9 و لواطه P N L I / M یا N اگر P M L I / 10 گوید P N M I گوید که L / 11 این کفر است P L I هذا کفر N M / کرد P M L I کرده بود N / 12 آن M L اُو P N I / 13 روا N M البته روا P L I / 14 نیست P M L I نبود N / چه N M که P L I / 17 نه N - P M L I .

بعید از این لازم آید . یکی آنکه مصطفا - صلعم - چرا گفتی : وقینا شرّاً ما قضیت . دوم : آنکه اُمّت برین اجماع کرده اند که خیر و شر هست .  
 8 اگر شر نبودى این اجماع چرا کردندى ! سوم : آنکه باید گفت : که کفرو زنا و لواط و سرقت و قطع طریق و قتل شر نیست . و معلوم است که معاصی شر است . و علی کلّ حال همه غامض است ، اگر چه بعضی راست است و بعضی نه ، پس از این سبب گفت : إذا ذُکِرَ القدرُ فامسکوا .

۴۴۴ - و علی الجملة می باید گفت که شر خود نیست ، وهو الحق ، لیکن بعید است از افهام . و قول رسول را و اجماع را تأویل باید کرد که چرا شر اثبات کردند ، و این چنان بود که پدر و مادر کودک حجّامت را شر خوانند به ظاهر و به اِضافت به إدراکِ طفل که جز ألم إدراک نکند ، أمّا به حقیقت دانند که حجّامت شر نیست بلکه خیر است . اینجا نیز اُنبیاء اولیاء را علی القطع معلوم است که از خدای تعالی جز خیر در وجود نیاید ، و همه افعال او خیر است ، ولیکن باشد که هر کسی نداند که این نیک است هر آنچه هست ، و بد نیست . بد نسبی است بلکه خود نیست . پس نام شر هست و اثبات کنند ، ولیکن من حیث الحقیقة شر نیست و نامش علی قدر افهام الخلق اثبات کردند . أمّا حقیقت شر را به نسبت با رحمت و کرم و فضل او دانستند که محال الوجود است . و چون این بگویند که شر خود نیست لا بُد لازم است که شر هست .

۴۴۵ - و اینجا علی الضرورة از سه مذهب یکی لازم است . و از این سه

1 از این PMLI - N / 2 برین NM بدین PLI / کرده اند NML کردند PI /  
 3 شر NL خیر و شر PMI / چرا کردندى MLI چرا کردند N نکردندى P / سوم I  
 M سیوم NL مع P / 4 است PMLI شده است N / 5 و PMLI - N / غامض LI  
 PM ( و حاشیه N ) محتمل N / اگر NM و اگر PLI / 6 و بعضی PMLI بعضی N /  
 7 که PMLI - N / 8 است از N من PMLI / رسول PML رسول الله NL / 9  
 کودک NM - PLI / 13 که هر NM هر PLI / که این PNMI و این L / 13 - 14  
 نیک ... خود نیست NI ( و حاشیه P ) - M .

- مذهب یکی راست است و دو کفر است . راست آنست که گویند شر هست  
 ولیکن چون حجامت است و دارو خوردن که شر است من حیث الظاهر ،  
 ۳ أمّا من حیث التحقیق خیر است . دوم مذهب آنست که گویند شر محض بی  
 هیچ خیری که در ضمن آنست موجود است . و این کفر است زیرا که از این  
 لازم آید که خدای تعالی کریم و رحیم نیست . سوم مذهب آنست که  
 ۶ گویند شر هست ، ولیکن نه او آفریند ، و این هم کفر است زیرا که اثبات  
 دو خدا از این لازم است . پس وجه تحریف این مذهب آنست که چون  
 گویند خدای تعالی هرگز هیچ شر نیافریند ، و این سخن راست تواند بود ،  
 ۹ بشرط آنکه علمی دیگر با این حاصل بود ، و آن علم آنست که گوید  
 همه حوادث خدای تعالی آفریند ، پس از این دو مقدمه راست ، این نتیجه  
 لازم آید که در وجود شر نیست .

- ۴۴۶ - و این دو مقدمه را محقق بکن یا خود : یکی اینست که کل حادث  
 فهو صادرٌ من الله . و اگر لفظ صادر مخوامی تا کسی از ابلهی تشنیمی  
 نکند ، لفظی دیگر بگویی ، که حالی تنقیح این نمی توانم کردن . مقدمه  
 ۱۵ دوم آنست که گویی : و لا شر واحد یصدر من الله . و از این دو مقدمه  
 لازم آید که لا شر واحد بحدیث . و این برهان قاطع است کسی را که داند  
 که برهان چه بود . اگر تو ندانی مقصود از این نه تویی و بس . دیگران  
 ۱۸ هستند که ایشان را قاطع است . ترا نیز اگر نهاده اند بدانند به روزگار .  
 أمّا تا خدمت کفشی نکفی بدین نرسی هرگز .

۵ سوم M سیوم N و سیوم P L I / 6 زیرا P M I - N L / که P M L I که چون  
 نه او آفریند N / 7 ازین لازم است M لازم است P L I کرده بود N / چون M - N L I /  
 8 گویند P M L I گوید N / هیچ P M L I - N / و این P M L I این N / 9 گوید L I  
 P M L I - N / 13 تشنیمی P L I تشنیم N M / 14 حال N M L حال P I / تنقیح این I  
 P M L ( وحاشیه N ) تفسیر این لفظ صدور N / 16 که N M Y و P I Y که و لا L /  
 بحدیث P N M I یصدر بحدیث L / 17 اگر P M L I اگر چه N .

۴۴۷ - واینجا بدانکه شر دو نوع است ، بعضی آنست که انبیا و اولیا بدانند که در زیر آن کدام خیر است ، و مثال این زلف معشوق است .  
 3 و قدری قلیل بماند که هر کس بتواند دانستن که در آن چه خیر است .  
 و مثال این ، خال است بر جمال معشوق . و هذا هو النوع الثاني من الشر . و در آنجا بتفصیل ندانند که چه خیر است . أمّا علی الجملة بدانند و از این سبب است  
 6 که خال زیادتِ جمالِ معشوق بود اگر ندانند در حق ایشان خال بر روی معشوق جمال نتواند بود . و هذا غاية فی كشف الغطاء عن هذه المسألة لا یمكن وراءها غاية .

۴۴۸ - و هر که خالِ معشوق را کمالِ جمال نداند او را هنوز خلی در دیده هست و مقامش این بود که گوید :

چون دانش دشوار بود یا فتننت

12 کس رشته نداند ای صنم تا فتننت

أمّا چون خالِ معشوق رویِ جمال خود و اتو نماید ، زبانِ وقت هم این انشا کند :

15 آن شور بختِ مسکینِ کانِ خدو خال بیند

در حالِ خویشتن را شوریده حال بیند

و اگر رونده بازبان بود هم این گوید :

2 بدانند P N M I بدانند L / 2 - 3 و مثال ... است P N I . I - M / 3 و قدری L I  
 P قدری N / بدانند P N I بمانند L / هر کس N هرگز P L I / بتواند P N I بتوانند L /  
 دانستن P L I دانست N / خیر N چیز P L I / 4 خال ... و در P M L I دیگر از آن  
 نوع دوم از سر خال است که بر جمال معشوق و N / 5 خیر P N L I چیز M / سبب است I  
 P M L سبب N / 6 معشوق P M I - N L بود P M N I است L / بر P M L I - N /  
 7 عن هذه المسألة N - P M L I / 9 و هر P N M I هر L / 10 که گوید L I که گوید  
 بیت P که بیت N شعر M / 11 دانش P M L I کانت N / 13 أما چون P M L I -  
 N / نو P M L I - N / هم P I - N M L / 14 کند I کند بیت P M L کند شعر N  
 17 / زبان P L I به زبان M را زبان N / هم P M L I - N .

حالی به جهان زارتر از حالِ دلم نیست  
 تا نیست دل آشوب تر از خالی تو خالی

3 أعود بك منك ، اینجا توانی دانستن که چه بود .

گه دل به دوزلفِ مه پرستِ تو دم  
 گه جان به دو نرگانِ مست تو دم

6 چون از تو فرومانم و عاجزِ گردم  
 از دستِ تو قصه هم به دستِ تو دم

۴۴۹ - أصل چهارم : در بیان آنکه همه مذاهب با أغلب مذاهب را

- 9 اصل راست بوده است ، و بروز گار مُحَرَف شد از ناقلانِ بد . بدان  
 ای دوست ! که اگر تأملی صادق بکنی در عصرِ خود و اهلِ عصرِ  
 خود ، تو را این علی القطع معلوم شود ، چه در همه روزگار آدمیان همچنین بوده‌اند  
 12 که اکنون‌اند . و هر عصری مشتمل بوده است بر علما و عقلا و جهال و  
 بجانین . و یقین دانم که در عصر ما اگر کسی گوید آسمان و زمین و ما بینها  
 موجود نیست ، هیچکس را کرا نکند که گوش باین سخن کند ، تا بدان  
 15 رسی که کسی در همه عالم این سخن باور دارد ، و به مذهب کند ، تا بدان  
 رمی که خلقی بسیار این به مذهب کنند ، و چندین هزار سال بماند در عالم .

۴۵۰ - و چون به تحقیق باز جویی سفسطه این مذهب است . و می شنوم

3 بود LI بود بیت PM حقیقت دارد / N 4 م PMLI بت / N 8 أصل چهارم L  
 P أصل ۴ NM - I ( سفیداست ) / 9 بد PNL I - M / 10 که PMLI عزیز اعزك  
 الله بالتوفیق كه / N 11 چه NM که چه PLI / در PLI به M - N / بوده PNL I -  
 M / 13 دانم PMLI دانم / N 14 کرا PNMI کر L / باین سخن کند PMLI  
 فرا سخن این کسی کردن / N 15 این PNMI - L / 6 به مذهب PLI مذهب NM / 7  
 به تحقیق باز PMLI تحقیق آن / N / شنوم NML شنوم PI .

که در اعصار سالف قومی بوده اند که این مذهب داشته اند که گفتندی هیچ چیز موجود نیست ، تا بدان رسید که گفتندی : تونستی و من نیستم و آسمان و زمین نیست . و ما به حقیقت دانیم که اکنون در این عالم ما هیچ آدمی نیست که امکان این در خاطرش بگذرد ، تا بدان رسی که بیارد گفتن و نترسد که مردمان بروی خندند ، وانگار که کسی این دعوی بکرد ، آخر دانی که کسی این را باور نکند ، و لا بُد اهل عالم بدین قایل خندند . و اگر از کل عالم يك کس یا دو کس وی را تصدیق کنند عجب بود ، پس چندین هزار آدمی چون متبع او گردند ، و از این بیهده مذهبی بر سازند ، و مذهب سوفسطائیان آنگه باید آید ؟ و هر که این دعوی کرد دانیم که هیچکس او را تصدیق نکرده بود و به ضرورت گفته باشند که این مرد را عقل مانده نیست ، چه مردمان همه روزگار بر يك و تیره توانند بود در چنین معانی .

۱۵۱ - و چون می بینم ، و در کتب می خوانم که قومی بوده اند که این مذهب داشتندی و بر این مناظره کردند و خلقی بسیار بر این بوده اند ، اگر ما را عقلی مستقیم و فطرتی سلیم هست لابد تقاضای آن کند که گویم که این چه مذهب بود و اصلش گویی این بوده است که در زبان عوام است ، یا حقیقی راست بوده است . و چون قومی را آن حقیقت به تمامی فهم نیفتاد تکذیب کردند و پس تحریف کردند به روزگار دراز .

1 در اعصار N از اعصار P L I در عصر N / 2 رسید N حد P M L I / 3 این عالم ما N کل عالم P M L I / 5 کسی ... بکرد P M L I کس ... نکرد N / 6 این را P M L I را این N / نکند P N M I بکند L / 7 از ... وی را P M L I در ... او را N / 9 و هر P N M I هر L / کرد P M L I کرده باشد N / 11 مانده نیست M L I P مانده است N / چه N M که P L I / تواند بود P M L I باشند N / 14 مذهب N M L P I - داشتندی P M L I داشته اند N / کردند خلقی P M I کردند و خلقی L کردند و خلق N / 15 تقاضای P M L I تقاضا N / که گویم P N M I گویم L / 16 عوام N عموم M عام P L I / 17 بوده است P I - N M L / آن P L I این M به N / 18 و پس P M L پس N / در از P M L I - N .



- ۴۵۲ - و مادر قرآن می‌خوانیم که قوم فرعون گفتند : « وَاِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ » و می‌دانیم که بدین فوقیت غلبه خواسته‌اند . اگر اتفاق افتد که کسی مثلاً این با پارسی کند یا با ترکی و قرینه « قاهرون » از میان بیفکند و قصه موسی و فرعون پوشیده گردد قومی پندارند که « اِنَّا فَوْقَهُمْ » اینست که ما بر سر ایشان نشسته ایم ، و این مُعْرِف بود و غلط .
- ۴۵۳ - لا بل مصطفی - صلعم - گفت : يَنْزِلُ اللهُ كُلَّ لَيْلَةٍ . و در کلام عرب گویند : نَزَلَ فُلَانٌ عَنِ فَرَسِهِ وَ نَزَلَ فُلَانٌ مِنْ سَطْحِ دَارِهِ . و معنی این نزول انتقال بود ، یعنی جای خود خالی بگذاشت و تپی کرد ، و جای دیگر که تپی بود از خود پر کرد ، و بمعنی دیگر گویند عرب که : نَزَلَ الْمُعَلَّمُ إِلَى دَرَجَةٍ تَلِيْمُهُ ، وَالنَّبِيُّ صَلَّى - إِلَى دَرَجَةِ أُمَّتِهِ . و دانیم که در این معنی هیچ انتقال و تغییر نیست در مُعَلَّم و دَرَجَةٍ . اکنون چون مصطفی - صلعم - گوید : يَنْزِلُ اللهُ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا ، که ممکن نیست که او جسم بود مثلاً و از جایی بجایی انتقال کند ، تغییر بر قدیم محال بود . چون کسی را معلوم شد علی القطع که بر قدیم تغییر و انتقال روا نبود به هیچ حال ، یقین داند که ، يَنْزِلُ اللهُ ، این نیست ، اگر چه هنوز نداند که

1- 2 الاعراف 7 : 127 ك / 3 این PML1 این کلمه نازی که فوقهم است N / یا با L  
 NM یا PI / و قرینه PML1 قرینه N / 4 قومی PN و قومی MLI / 5 ما ML ما  
 و این PNI و این PNL1 این M / 6 PML1Y N / 7 فلان عن N عن PML1 / 8  
 یعنی PML1 و معنی N / 9 گویند عرب که PML1 گوید عرب N / 12 الی السماء  
 الدنیا N - PML1 / ممکن NM و ممکن PLI / 13 مثلاً N - PML1 / 14 و چون  
 PML1 پس چون N / کسی PNMI - L / شد PML1 بود N / که بر PML1 بر  
 N / نیست PNMI چیست . L .

چيست . اما اگر بداند که ينزل الله ، در کلام عرب معنى ديگر دارد ،  
و آن معنى بر خدای تعالی محال نيست داند که ، ينزل الله ، اين معنى است نه  
3 آن معنى اول .

۱۵۴ - و چون از ، ينزل الله ، کسی ، ينتقل الله ، فهم کند على القطع  
وباك ندارد که ، ينزل ، خود فراموش کند و ، ينتقل ، بجای آن نگه دارد ،  
8 چون روز گار دراز بر آید و این روایت بماند که : ينتقل الله كل ليلة ،  
لا بد هر که صاحب بصيرت بود گوید که این دروغ است وقایل این کاذب  
است . و باشد که نداند که این مُحَرَّف است و مُبَدَّل . و چون خدای تعالی  
9 بر حکمت ثنا گوید که « ومن يؤتى الحكمة فقد أوتي خيراً كثيراً »  
مردم منجم را و طیب و راه نشین را حکیم خوانند . اگر کسی آن نشنوده بود  
که حکمت که بروی ثنا کرده است باری تعالی چه چیز است ، لا بد این  
12 کس طب را و نجوم را و فالگیری را حکمت خواند ، و حکمت را مذمت  
کند روا بود .

۱۵۵ - و مقصود از این همه آنست که مذهب سفسطه را اصلی راست باید  
15 که بوده است ، اگر چه اکنون در آن تحریف افتاده است ، که روا نيست  
که کسی این خود در هيچ عصری بیارد گفتن . و اگر کسی بکفت لازم بود که

---

2 نيست PMLI است NM / معنى است PMLI است N / 5 وباك PMLI باك  
N / 6 چون PMLI و چون N / 7 گوید PMLI و گوید N / 9 البقرة : 269 م /  
10 مردم N خلق PMLI / منجم را N منجم PMLI / و راه PMLI راه N / آن  
PMLI - N / بود N باشد PMLI / 11 - 12 که حکمت ... خواند N - PMLI /  
12 - 13 و حکمت ... کند PMLI - N / 14 - 15 باید که N - PMLI / 15 آن  
PMLI - NM / 16 بیارد PMLI نیارد NM .

- هیچ کس گوش بوی نکند . پس چون مذهبی بیاشد و خلقی بسیار بر آن  
 مذهب باشند ، این را اصلی باید و آن را اصل ظاهر است ، خدای تعالی  
 می گوید : « كل شيء هالكٌ إلا وجهه » و « كلٌ من عليها فانٍ » و معنی این 8  
 نه آنست که وقتی نیست گردد ، که همه وجودم امروز نیست است ، و این  
 مذهب ارباب بصیر است ، و علی التحقیق مذهب سفسطه همین است . اما  
 باشد که چون تمامی سخن نقل نکند ، هیچ قرینه نبود که صاحب بصیرت را 9  
 گواهی دهد که این راست است . و این در قرآن است که « ما نزل الله  
 من شيء » و « وبل للمصلین » « ولا آله » « أما اگر » « إلا الله » با « لا إله »  
 نقل نکند دروغ بود . 9

- ۴۵۶ - و علی التحقیق زُفار داری و بت پرستی و آتش پرستی و دیگر  
 مذاهب شیعی همه را اصلی لا بُد باید که بود ، یا نه اگر کسی به روزگار ما  
 گوید : زُفار داری و آتش پرستی و بت پرستی حق است کسی باور نکند ، 12  
 و ما دانیم که در آن روزگار که این پیدا شد اگر همین بوده است و بس ،  
 هیچ کس این مذهب را اتباع نکردی ، چون اتباع کردند و عالی در این  
 بودند ، و چندین سال است که آتش می پرستند ، دانیم که اصل این ، کاری دیگر 15  
 بوده است که بهائیسیده است . و همچنانکه مسلمانی ذره ذره مندرس

1 بیاشد P L I باشد N نباشد M / 2 باید ... اصل M راست که بود و آن اصل P L I  
 / 3 القصص 68 : 88 ك / الرحمن 55 : 26 م / 4 که همه P L I چه همه N چه N / وجود  
 N - P M L I / م P L I - N M / 6 هیچ P M L I و هیچ N را P L I - N M / 7 این  
 N - P M L I / 7 - 8 اللک 67 : 9 ك / 8 الماعون 107 : 4 ك / 9 بلا إله N - P M L I  
 11 یا نه اگر P M L I و گرنه N / 12 کسی P M L I کس N / 13 این N - P M L I  
 و بس N - P M L I / 15 چندین N M L چند P I / اصل P N M I اصلا L .

می شود ، این مذاهب نیز ذره ذره مندرس شده است . و اکنون بت پرستی و زنار داری و آتش پرستی مجرد مانده است .

- ۳ ۴۵۷ - و اگر روز گاری خواهد بود که قومی نماز کنند ، و محرابی در پیش نهند ، و آن محراب را سجود کنند بی رکوع ، و نه فاتحه خوانند و نه هیچ رکنی دیگر دانند ، و نه وضو دانند ، بلی این قدر دانند و دیده باشند و شنوده که آبا و اجداد ایشان این فعل کردند و آن را نماز خواندندی ، و روی فراچنین محراب کردند ، این کفر بود که محراب معبودی را نشاید . و این عجب مدار که مصطفا - صلعم - می گوید : یأتی علی الناس زمانٌ یجتمعون فی المساجدِ و یصلون . و لیس فیما بینهم مسلمٌ . و این قریب است و می گوید : نماز کنند و مسلمان نباشند .

- ۴۵۸ - پس اگر سالکی به شرط ، این قوم را دریابد که چنینه نماز کنند و گوید ایشان را که این ملت شما باطل است ، راست گفته باشد ، چه این قوم نه بر ملت مصطفا - صلعم - باشند که او خود می گوید : و لیس فیما بینهم مسلمٌ . و چون مسلمانی به روزگار تا بعیان بود و حسن بصری می گفت مندرس شد ، اکنون چه مانده است از آن ؟ و تا هزار سال چه دانیم که چه خواهد

۱ می شود ... مندرس / L - P N M I / مذاهب N M / مذاهب P I / ۲ و آتش پرستی M  
 ۳ / P L I - N بود که P M L بود کی ۱ بودن که N / ۴ بی P M L I و N / نه فاتحه  
 P N L I بی فاتحه M / خوانند P M L I - N / ۵ و نه وضو دانند P M L I - N / دانند  
 دیده N M دیده P L I / ۶ این فعل P M L I فعلی N / و آزا نماز P L I و نماز M و نمازش  
 N / خواندندی N M خوانند P L I / ۷ فرا چنین P L I با چنین M فرا پیش N / محراب  
 P L I محرابی N M / ۸ الناس P M L I امتی N / گوید ایشان را P M L I و ایشان  
 را گوید N / چه N M که P L I / ۱۴ گفت P L I گفت که N M / ۱۵ است از آن M  
 است P L I باشد از آن N / دائم P M L I دائم N .

بودن؟ و آتش پرستی که چهارپنج هزار سال است تا هست، چه دانیم که  
 اتباع بدو ناقلانِ مخطی در آن چه انواع از تحریف آورده‌اند. و مرا دوستی  
 بود از بدخشان، حکایت کرد که در ولایت ایشان جایی هست که  
 مردمان گویند: ما مسلمانیم و بزرگ در میان ایشان و مُسَدِّم کسی بود که  
 قرآن داند خواند. و کس نبود البته که معنی قرآن داند. و نماز نکند  
 و ندانند که در مسلمانی نماز کردن فرض است. بلی دانند که حج بیاید  
 گزاردن، و ندانند که رمضان روزه بیاید داشت و فی هذا القدر عِبْرَةٌ  
 للسترشد و غشیه للطالب.

۴۵۹ - اصل پنجم: در بیان آنکه تحریف را بسیار اسباب است، و از  
 چندین نوع بود، و در حصر نتوان آورد، و هر کسی را بدان وقوف نتواند  
 بود. بدان ای دوست که بسیار سخن بود که از قابل فهم توان کرد بوقت  
 نطق، و اگر در جایی نویسند، آن مفهوم نگردد هرگز از آن، هم چنانکه مثلا  
 کسی در حال غضب غلام خود را گوید: هر چه خواهی کن! غضب او  
 و حرکات او و کیفیت ایراد او همه دلایل بود قاطع که او این کلمه بوجه  
 وجوه می گوید. و در حال رضام گوید پسر خود را در واقعه معین که هر  
 چه خواهی کن! و مقصودش آن بود که او را بخیر می کند عن طیبه قلب. و این  
 چون بشنوند فرق در میان هر دو مفهوم بود. اما چون بنویسند آن فرق

۱ / PMLI که N / 2 انواع از M نوع از N انواع P / 3 در N در آن PLI  
 4 / P و مقدم PMLI - N / 5 قرآن داند خواند PMLI مصحف بر تواند خواند / N  
 کسی PMLI کسی N / 6 بلی PMLI گفت بلی N / 7 گزاردن PI گزارد L کردن  
 / NM رمضان PMLI ما رمضان N / بیاید داشت PNMI - L / 8 غشیه NML  
 عینه PI / 10 وقوف NML وقوفی PI / 11 ای دوست PLI - NM / 12 در جایی  
 PMLI جایی N / از آن PMLI - N / م N / PMLI - N / 13 کسی PMLI - N /  
 حال PMLI - N / کن PMLI می کن N / 14 او هم NM هم PLI / بود قاطع  
 PMLI قطعی بود N / 15 وجوه PMLI - N / حال N - PMLI / 6 بخیر M  
 تخیر L متخیر PI / طیبه قلب PMLI طیب قلب N / 17 چون ML کلمه چون N چه  
 در PI - PMI - NL.

نتوان نوشت زیرا که فرق میان حالت غضب و رضا نتوان نبشت ، زیرا که  
 به شکل شخص تعلق دارد. و همچنین خطاب بگردد به مخاطب ، چون تو مثلا  
 3 حاضر باشی و من با تو سخن گویم بر قدر علم تو ، و اگر کودک یا مردی کم  
 عقل حاضر بود که آن فهم نتواند کرد. و لابد چون جایی آن چیز باز گوید ،  
 در آن تحریف بود . و همچنین به تبدیل الفاظ بگردد ، چه باشد که  
 4 ينزل الله ، بر دو معنی دلالت کند ، و چون تبدیل کنند و گویند : يَنْتَقِلُ  
 الله' باشد که يك معنی نماید ، و اگر کسی لفظ عين در میان سخن بگوید و  
 آفتاب خواهد چون کسی پندارد که او زر می‌خواهد ، و سخن او یا دیگر  
 9 بجای عين ذهب بیاورد همه سخن مُحَرَّف بود .

۴۶۰ - و این در حدیث تا غایت بسیار بوده است . و اگر چه هنوز اسلام تازه  
 است وقتی بود که این چنین بسیار بود و هیچ کس حل نتواند کرد. و تو چه دانی  
 12 که آتش پرستی چه بود؟ و تو چه دانی که آتش موسی - عم - چه معنی دارد که  
 « أن بورك آمن في النار » . و چون تو ندانی که این آتش چیست ، باشد که کسی  
 دیگر داند که آتش پرستی چه بوده است . و مقصود تشبیه است ، یا نه مرا  
 15 خود معلوم است که اصل آتش پرستی چه بوده است ، و چون مُحَرَّف  
 گشت ! و مرا این معانی همه از خود معلوم گردد ، چه هرگز بقلیل و کثیر

1 نوشت PMLI دانست / N / 1 - 2 زیرا .. دارد PMLI - N / 2 به مخاطب L  
 NM به مخاطب PI / 3 و اگر PLI اگر NM / 4 و لا NMYPLI / جایی LI  
 PM - N / آن چیز PMLI - N / 5 در NM و در PLI / به تبدیل NM تبدیل LI  
 P / 6 و چون PMLI چون N / و گویند PNMI چون گویند L / 7 که PMLI -  
 N / نماید PMLI باند N / 7 - 8 لفظ عين ... چون PMLI عين ... و N / 8 او زر  
 PMLI زر N / 9 بیاورد PLI بسیار NM / هم PMLI م N / حدیث PMLI  
 ( وحاشية N ) سخن N / 10 این PMLI - NM / 11 نتواند PI نداند NM / چه بود  
 PMLI له چنین است N / 13 التمل 27 : 8 ك / ندانی NML دانی PI / 14 داند  
 N بداند M بدانت PLI / یا نه PMLI و اگر نی N / خود PMLI - N / 16 گردد  
 PMLI می‌گردد N / چه PMLI که N .

- این از کس نشنوده‌ام و در هیچ کتابی ندیده‌ام . و اگر کسی گوید : ارباب البصائر هر روز هزار هزار بار از دستِ نفسِ کافرِ خود زُنْشَارِ بَرِ بِنْدند و از دستِ معشوقِ خود زُنْشَارِ بَرِ بِنْدند ، این سخن راست بُود . چون کسی فهم نکند ، پندارد که چون زُنْشَارِ ظاهرِ بَرِ میان بنده او نیز از اربابِ البصائر بود . و اگر اصلی گوید مثلا : اگر فلان کس در روم بت پرست است ، معشوقِ من از هَر بتی با جمال تراست ، و من نیز از همه عالم بُتِ پَرست ترم ، این سخن راست بُود ، و چون کسی پندارد که این کس بت پرستی ظاهر می گوید ، از جهلِ خود در غلط افتاده بود .
- ۹ - ۶۶۱ - و چون شعرا گویند : ای بت ! وای صنم ! دانی که چه خواسته آند ؟ و معشوق را چون علی الاطلاق بت خوانند ، پس هر کس خودم آنجا که هست ، بت پرست است . و اگر شاعری گوید مثلا اگر فلان کس آفتاب و ماه و ستاره می پرستد ، من از او پرستنده ترم ماه و آفتاب را ، چه من بنده ترم معشوقِ خود را ، و معشوق من از آفتاب و ماه با جمال تراست ، این سخن راست بود چنانکه گفت :

- 15 ماهی و مَهِ فَلَکِ پَرستندۀ تست  
کبکی و هزار باز پرکنده تست

۱ از L - P N M I / ندیده ام NM / ندیده P L I / 2 هزار N M L - P I / دست  
P M L I / 4 که P M L I که این هزارم N / زار ... بنده P L I زاری ظاهر  
خود بنده M زار ظاهر است که بر میان بنده N / از P N L I - M / 5 بود P L I و  
M نشود نداند که این چه زار است N / 6 و من P L I من N M / 7 و چون P I چون  
N M L / این کس P M L I از N / 9 و چون P M L I چون N / 10 چون N M L -  
P I / هر کس خود M ده کس P I کسی M هر کس N / م P M L I - N / 6 پرست  
P N / پرستی M L I / 11 شاعری P N L I شاعر M / مثلا اگر N L اگر M که P I /  
و ماه P M L I - N / 13 با P N M L I - I / 14 بود چنانکه P M L I شود که N /  
گفت I گفت بیت NM گفت رباعی P گفت شمس L / 15 و مه P N M L و مه I / فَلَکِ P  
فَلَکِ سما I سما N M L / 16 کبکی P N M L کبک I .

## بک شهر شکر چین شکر خنده تست

مسکین تن من زهر دل بنده تست

3 اکنون اگر معشوق را ماه خوانند و ماه سهارا پرستنده او خوانند ، و اگر عاشق خود را آفتاب پرست و ماه پرست و ستاره پرست خواند راست بود و توندانی و او را بدین بواعث بسیار بود که این گوید .

6 ۴۶۲ - چون به عالم عشق رسی ، بدانی . باقی از شنودن هیچ مکشوف نگردد . و گویی : باشد که نه چنین است . و تا تو عقل رعنا راه زن باخود داری ، از تو هیچ نیاید . باش تا جمال معشوق روی و اتو نماید ، آنگه تو نیست گردی . آنگه این حقایق بدانی . چون آفتاب روی نمود ، ظلمت اگر خواهد و اگر نه بگریزد « فیدمغه فاذا هو زاهق » و « الله المثل الاعلی » . چون آفتاب جمال ازل بنابد ، کوه پاره شود . آدمی آنجا چه کند و تکنون الجبال کالمن النفوش . 12

چو آمد روی مه روم که باشم من که من باشم  
 که آنگه خوش بوم با او که من بی خویشتم باشم  
 15 من آنگه خود کسی باشم که در میدان عشق او  
 نه دل باشم ، نه جان باشم ، نه سر باشم ، نه تن باشم

فبی بسمع وبی بصر وبی ینطق وبی یبطش . اینجا هر موی بر اندام تو ، « أنا الحق » ، گوید ، و لیس فی الجبة الا الله . 18

1 چین NML / چین PI / 2 مسکین ... تست PNMI / L / 3 اگر NM - PLI / خوانند ... خوانند PLI خوانند ... خوانند NM / 4 خود N - PMLI / پرست و ماه پرست NM ماه PLI / ستاره پرست NLI / 5 / M / 7 تا تو PMLI تا تو N / رعنا PMLI رعنا بود N / 8 نیاید PMLI / خواهد آمد N / و تا تو L و PNMI / 10 الانیاء : 21 : 18 / النحل : 16 : 60 / 11 - 12 القارعة : 101 : 5 / 17 هر PMLI - N / 18 تو PMLI سالك N / و لیس ... .  
 الله PMLI - N .



- ۴۶۳ - اصل ششم : در بیان آنکه سالک به ضرورت، بر این همه مذاهب گذر کند . بدان ای دوست که مذاهب منازل است در راه خدای تعالی ، و هر که سالک بود لا بد هر روز بمنزلی بود . أمّا بعضی از منزل مقام 8 ساختند و گفتند :

إِنزِلَ بِمَنْزِلِ زَيْنَبٍ وَرَبَابٍ وَارْتَعَفْ هَذَا مَرْتَعِ الْأَحْبَابِ

- 6 و بعضی به هر چه رسیدند برگزشتند خلیل وار که « انی لا أحبّ الآفلین » . و روز و شب این می گفتند : ای ساریان منزل مکن جسز بر دیار یار من . و چون خلیل گوید : « انی ذاهبٌ إلی ربّی » یا لوط گوید : « انی مهاجرٌ إلی ربی » . لا بُد در این راه منازل بسیار بود . و هر که ساوک کند بر راه ایشان ، به کوکب رسد و بگوید : « هذا ربّی » . و چون به آفتاب رسد « هذا ربی ، هذا اکبر » بگوید .
- 12 ۴۶۴ - و چون کسی مثلاً به مقام تو رسد ، در عالم استیفا لا بُد بود که بر آن منازل گذر کند که تو کردی ، یا نه رسیدنش به مقام تو محال بود . و آنکه بغداد نیند از همدان به کوفه چون رود ؟ تا از مقام عمر خطّاب در نگذرد چه داند که مقام بوبکر صدیق چیست . کلّ مذاهب از سالکان منقول 15 است . آنچه محرف است خطا است از جهت تحریف . و آنچه محرف نیست منزل است . و اگر سالک از آن مقام سازد ، خطا بود . و کوفه در راه است تا بکعبه رسم . أمّا کوفه کعبه نیست . 18

۱ ششم PMLI - N / به ضرورت N - PMLI / همه PMLI - N / مذاهب  
 PMI / مذاهب NL / 6 - 7 الانعام : 76 / 7 گفتند I گفتند PNL گفتند که ع  
 M / 8 الصافات : 37 / 99 / 8 - 9 للمنکبوت : 29 : 26 / 9 منازل NML منازل را  
 P I / 10 ایشان PMLI این انبیا و اولیا N / و چون P L I چون NM / II الانعام  
 : 6 : 78 / ک / هذا ... بگوید P L I گوید هذا ربی هذا اکبر NM / 12 عالم P L I علم M  
 N / 14 خطاب N - PMLI / در P L I بر NM / 16 - 17 آنچه ... منزل است M  
 P L I - N / 16 از جهت تحریف N - M / 17 سالک P L I کسی NM / کوفه N - PMLI .

- ۱۶۵ - ومن این مذاهبر را که بیان کردم، در سلوکِ خود وا یافته ام که هر وقت اطلاعی افتد بی من بر مذهبی دیگر، و چیزی گذر کند از آن
- ۳ علی القطع معلوم شود، حقیقت مذهبی دیگر. و هر چه نوشته ام در این مکتوب و دیگر مکتوبها همه از ذوق نوشته ام، و جز بعضی أمثله منقول و مسموع نبود در مکتوبات من. و اگر نه آنستی که به طریق ذوق مرا این معانی
- ۴ معلوم شده بودی، هرگز کجا در خاطر من بگذشتی که آتش پرستی و بت پرستی و زنتار داری و مذهب قدر بوجه من الوجوه راست است. و هرگز مرا کی این دلیری بودی که در شرح حروف مقطع چون «طه و یس و حم و المص» این همه بنوشتمی که هر گه که چیزی نویسم این فرمایش آید، و مرا مقهور کند تا بنویسم. و چنان بود که اگر خواهم که ننویسم نتوانم. والله تعالی لا یجعل ذلك وبالا علی من یطالعہ. چه دانی که چه خطر است در
- ۱۲ این معانی چیزی نوشتن اما :

القاه فی البحر مکتوفاً وقال له

إبتاک إبتاک أن تبتل بالمسام

- ۱۵ والسلام والحمد لله رب العالمین. وصلی الله علی محمد وآله.



۱ ومن PMLI من N / کردم PNLI کردن M / وا یافته ام PMLI دانسته ام N /  
 که PLI چه NM / ۲ وقت PMLI رفتی N / چیزی PMLI بر چیزی دیگر N / از M که  
 از PNL I / ۳ حقیقت PMLI - N / ۴ همه از ذوق PLI از ذوق M همه از علم خود N / ۶ بودی  
 PMLI است N / هرگز ... من ML هرگز در خاطر من PI کجا در خاطر من هرگز  
 N / بگذشتی PMLI نگذشتی N / ۸ کی PMLI - N / این PMLI - N / ۹ حم و  
 PMLI - N / ۱۰ مقهور NML مفهوم PI / که چه NM که PLI / ۱۲ چیزی M  
 PMLI - N / اما NMLI اما بیت P / ۱۳ مکتوفاً N مکتوفاً MLI مشدوداً P (وص  
 ۱۷۸) / ۱۵ والسلام ... العالمین PNL I - M / وصلی ... آله NM - PLI .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴۶۶ - بدان ای برادر عزیز که دو نوشته نوشته‌ام در معنی آنکه مذهب

- ۸ قدر مُحرّف است ، و قدری تحریفِ مذاهب را بیان کرده‌ام . و چون در این معنی خوض کردم ، می‌خواهم که مستوفی تر بود تا همگنان را معلوم شود . و مذهبِ قدر این است که شر نه از خدا در وجود می‌آید ، بلکه مُوجدِ شر جزوی موجودی است . و تحریف در این مذهب بس ظاهر است 6 که از کجا خاست .

۴۶۷ - چه اگر صاحب بصیرتی گوید که *إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلُقُ الشَّرَّ* ، ای

- هو أَرْحَمُ مِنْ أَنْ يَخْلُقَ الشَّرَّ ، إِذَا الشَّرُّ لَا يَتَصَوَّرُ صُدُورَهُ مِنْ الْمُوصُوفِ بِالرَّحْمَةِ ، این سخن راست بُود . اما چون کسی بشنود که از حقیقتِ کار دور بُود پندارد که *اللَّهُ لَا يَخْلُقُ الشَّرَّ* همین معنی دارد که *الشَّرُّ لَا يَخْلُقُهُ اللَّهُ* . و در این دو لفظ تفاوتی هست ، اگر چه بوجهِ هر دو *بَرِيكٌ* معنی دلالت می‌کند . اما چون *الشَّرُّ لَا يَخْلُقُهُ اللَّهُ* ، خود گفته نیاید ، بل به جای این گویند : *خَالِقُ الشَّرِّ غَيْرُ خَالِقِ الْخَيْرِ* . آنجا خود دو 2 مُوجدِ اثبات آفتاد به لفظی که در آن هیچ احتمال بنماند اصلا اگر چه در آن 5 دو وجه همین احتمال می بود . و علی الجمله آنجا هیچ عبارت می‌توان گفت :

1 بسم ... الرحمن PI و منها بسم ... الرحمن L بسم ... الرحمن و به نستعين M / 2 برادر  
 3 قدری تحریف M - PI / 3 نوشته‌ام PLI نوشتم M / 4 کرده‌ام LI  
 5 موجودی M - PI / 6 چه M که PI / 7 ای PI ان M / 8 در  
 9 لفظ PMI لفظ L / بوجه M - PI / 10 می ... چون M کنند نیز اما PLI / گفته  
 11 اصلا M - PI / 12 در وجه PM درجه L / 13 و علی MI علی PI /  
 آنجا PI اینجا ML .

- در يك عبارت دو موجد على القطع إثبات می‌آفتد ، و در دیگر عبارت على القطع يك موجد . و در آن دو عبارت دیگر دو معنى محتمل می‌بود ، در يك عبارت معنى راست ظاهرتر است از معنى كج ، و در دوم عبارت معنى باطل ظاهرتر می‌بود که معنى راست . و این چهار عبارت را گوش کن تا مقصود من بفهم تو نزدیک گردد .
- ۸ - ۶۸ - عبارت اول اینست که : موجد الشرّ وخالقه غير ، و موجد الخير وخالقه غير . و در این يك عبارت على القطع دو موجد اثبات کرده بود ، و هیچ احتمالی نیست درو . عبارت دوم که در مقابله این عبارت است آنست که گویند : لا يتصورُ منه الشرُّ الهضُّ الذي لا يتضمَّنُ خيراً أعظمُ منه اصلاً وألبته ، فانَّ الله تعالى أرحم الراحمين . ولا يتصورُ صدورُ الشرِّ مِن هذه صِفَتِهِ ، ولا موجدٍ إلا الحقُّ الواحدُ الذي صِفَتُهُ هذه . و در این عبارت وحدانیت موجد مقطوع به است ، و درو هیچ احتمالی دیگر نیست اصلاً . عبارت سوم اینست که الله لا يخلق الشرَّ . و این دو معنى را بشاید ، یکی آنکه شرّ خود نیست البته ، و خالق جز یکی نیست ، و هذا المعنى هو الأسبقُ إلى الفهم . دوم آنکه شرّ هست ولیکن از دیگری در وجود آید .

- ۹ - ۶۹ - عبارت چهارم آنست که گویی : الشرُّ لا يتخلَّقُ اللهُ . و این عبارت را هم دو معنى شایسته است : یکی آنکه شرّ نه خدای تعالی آفریند ، بلکه دیگری آفریند . و هذا هو الظاهرُ من مفهومِهِ . دوم آنکه شرّ نه

1 دیگر M يك PLI / 3 كج PLI كثر M / 5 نزدیک گردد PLI رسمد M /  
 8 درو M و PLI / 9 منه الشر PI من الشر L شر M / 12 درو ML در PI /  
 14 جز یکی نیست PLI یکی است M / 17 عبارت چهارم LI چهارم P  
 عبارت سوم M .

- او آفرینند یعنی نه مثلِ او را زیبد که شر آفرینند . و این معنیِ دوم از این عبارت دشوارتر فهم می‌آفتد ، و خالی نیست از آنکه چون بشنوی از زبانی به تفهیم نزدیکتر از آن می‌بود که چون بر خوانی از این مکتوب که ایراد 8 زبان را کیفیتی هست که کتابت را نتواند بود . و نیز چون این عبارت چهارم را سوابقی و لواحق بود در سخن ، باشد که معنی راست باز دهد چون از آن سوابق و لواحق متعرشی می‌بود ، غلطی از آن مفهوم می‌گردد . 6

- ۴۷۰ - و مقصود از این بیانت بدین محققى آنست که اصولِ مذاهب بمیادست که دروغ بود ، لا بل محال بود از آنجا که منم . امّا از آنجا که حکمِ عمومِ خلق است لا بل از آنجا که حکمِ خصوصِ علمایِ دین است ، این نه 9 محال نماید و نه بعید ، زیرا که گویند چه بعید بود در این که در عالم ، مذاهبِ فاسد بود که إدراكِ حق غامیض است ، و راهش دراز است و پر خطر است . و افهامِ خلق قاصر است ، و راه نمایان همه یا اغلب گمراه‌اند . پس 12 ضرورت است خود که مذاهبِ باطل بیش بود در عالم . و این اگر چه به عقلِ توو أمثالِ تو بس نزدیک است ، از آنجا که منم نه چنین است که من هم بر این بوده‌ام مُدتی دراز ، و پس از آن این در من پدید آمده است که اصولِ 15 مذاهب لا بُد باید که صحیح بود . و بظلالِ مذاهب از تحریفِ ناقلانِ بد افتاد .

- ۴۷۱ - و در حدیث آمده است مکه خدای تعالی موسی را - عم - 18 گفت : یا موسی ! مَرِضْتُ فَلَئِمَ تَعْدُنِي ، وَجَعْتُ فَلَئِمَ تُطِيعُنِي ! گفت :

1 اروا PLI / 2 دشوارتر PLI / دشوار ترك M / 4 نتواند PLI  
 نتوان M / 5 را سوابقی PMI سوابقی L / باز دهد PLI را دهد M / 7 محققى  
 PLI تحقیق M / 9 خصوص PLI - M / 13 و PLI که M / 14 از  
 . PLI - M

یا رب! أَمْرَضُ وَتَجُوعُ؟ خدای تعالی گفت: فلان دوست من بیمار بود،  
 و فلان گرسنه است. ولو عُدْتَهُ لَوَجَدْتَنِي عِنْدَهُ. و این عبارت چون بر این  
 گونه بگویند کسی را که نازی داند مفهوم بود و داند که این نوعی بود از مجاز،  
 3 و هم از این شیوه است که در قرآن می گوید: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ  
 قَرْضًا حَسَنًا»، «و یأخذ الصدقات». چه این همه اِکْرَامِ دوستان خود را می  
 6 گوید. و سلطان چون خواهد که غلامی را از آن خود مُشْرِف کند، او را  
 با خود اِضَافَت کند. مثلاً اگر در حق این غلام تقصیری کرده باشی، سلطان  
 ترا گوید: در حق ما تقصیر می کنی. و این راست بود. و اگر: مَرَضْتُ  
 9 فَلَمْ تَعُدْنِي، به روزگار مُحَرِّف خواهد گشت و خواهند گفت که  
 الله یمرضُ ویَجُوعُ، نه این باطل و دروغ بود و جز از تحریفِ ناقِلان  
 نبوده بود؟

12 ۴۷۲ - و توجه دانی که این که می شنوم از مشبه که گویند: در حق  
 خدای تعالی که رَمَدَتْ عَیْنَاهُ فَعَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ، نه مُحَرِّف است؟  
 و باشد که این را اصلی راست بوده است، چه رَمَدَتْ عَیْنَاهُ، هم نوعی  
 15 از امراض است، و چون مَرَضْتُ می شاید بوجه ما، چه دانیم که رمدت  
 عیناه، چه بود. و اگر در نقل تحریف نبود، مصطفا - صلعم -  
 چرا گفتی: نَصَرَ اللهُ امْرَأَةً سَمِيعَ مَقَالَتِي فَحَفِظَهَا وَوَعَاهَا ثُمَّ  
 18 أَدَاَهَا كَمَا حَفِظَهَا فَرُبُّ حَامِلٍ فَفَهِيَ وَإِلَى غَيْرِ فَفَهِيَ، و رُبُّ حَامِلٍ فَفَهِيَ إِلَى مَنْ  
 هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ.

۴۷۳ - و دی روز که سه شنبه بود چهارم محرم، از کسی می شنوم که

1 من P L I - M / 3 گونه P L I - M / رداند P L I - M / 4 از P L I - M /  
 می P L I - M / 4 - 5 البقرة 2 : 245 م / 5 التوبة 9 : 104 م / هم P L I م م /  
 7 این P L I آن M / 9 بود P L I است M / 10 و دروغ بود P L I بود و دروغ M /  
 11 بود P L I است M / 13 نه P L I - M / 14 چه M که P L I / 16 و اگر M  
 - P L I / 17 نصر P L I نصر M / فحفظها P L I - M / 20 نه P L I - M .

- مرا می گفت : این حدیث چون است که تسع عبد الدرهم ؟ من گفتم :  
 تمس . او گفت : مقصود نه اینست تمامی حدیث چون است که فاذا شئت فلم  
 تمسق . من اندیشه کردم ، گفتم : این هیچ نیست . البته چون ساعتی  
 9 برآمد بدانستم که تمس فلا تمس و إذا شیک فلا انتقش . و اگر من تمامی  
 نشوده بودمی ، لابد گفتمی : این نه حدیث مصطفا - صلعم - است که  
 8 این هذیان است . و مگر بدوسه کس این تحریف افتد ، یانه ازیک کس  
 بعید بود که این چنین تحریف تواند بود ، زیرا که چون دوسه کس در میان  
 روایت کنند ، هر کس تصرفکی بد بکنند . پس به عاقبت چنان شود که  
 9 هیچ صاحب بصیرتی خود به پی نیوفتد . و باشد که از کاتب در افتد چنانکه  
 مثلا کسی از کتابی بر خواند که حمل ، پندارد جل است . پس از خود نیز  
 تصرفکی و تغییری بکند و بجای جل ، بعید بگوید . و از آن بیفکند که  
 اگر صاحب بصیرتی بشنودی ، فهم کردی و وجه تحریف باز دست آوردی ،  
 12 و جز چنین نبوده است خود به هیچ حال .

- ۴۷۴ - و مقصود این است که مذاهب را اصلی راست باید که بوده باشد ،  
 و این خود فهم کرده ام در سلوک . اما تورا و دیگران در عالم نطق باشد که معلوم  
 15 نتوانم کرد که فهم آن حقایق در عالم ذوق است نه در عالم نطق ، و بعید تر  
 همه مذاهب مفسطه است و بت پرستی و آتش پرستی و زنتارداری . و مرا  
 معلوم شده است که اصول این مذاهب راست بوده است . و هان و هان !  
 18 تا در خاطر ت نباید که جز چنین بوده است که آنگه این در ، بر قوبسته  
 گردد از تقدیر که تورا هرگز این معلوم نگرود .

۱ الدرهم PLI الدرهم M / 2 چون PI-ML / است L-PMI / 3 M  
 4 / PI-تمسق PI انتمش L انتقش M / شیک L شتک PMI / 6 مگر PLI-  
 M / 7 این LLI-M / 8 کس PI کسی L یکی M / 9 هیچ PLI هیچ کس  
 M / صاحب L-PMI / خود به PLI مخرج M / کاتب M کتاب PLI / 10 نیز  
 PI-ML / تصرفکی و تغییری M تصرف PLI / بیفکند که M بیفتد PLI / 15 تورا  
 M-PLI / 16 نتوانم M توانم PLI / آن ML از PI / 17 است M-PLI /  
 داری PLI داری است M / 18 در PI-ML .

۴۷۵ - اکنون از مذاهب یکی اینست که اسم عین مسما است ، اگر غیر مسما ؟ قومی گفته‌اند که اسم نه مسما بود ، و قومی گفته اند : اسم مسما بود . و قومی دیگر گفته‌اند که گاه بود که عین مسما بود ، و گاه بود که غیر مسما بود . و بوحامد غزالی در « مقصد اقصی » این مسئله را بیانی طویل عریض کرده است ، و یکک مذهب را نصرت داده است که اسم غیر مسمی است ، و آن دو مذهب دیگر را ابطال کرده است . و از آنجا که منم آن هردو مذهب راست است ، و اگرچه خواجه امام غزالی آنچه گفته است راست گفته است و خود ظاهر است آنچه او گفته است که راست است .  
 ۹ أمّا چون ناقلان مذاهب در نقل مذاهب و در فهم مذاهب تقصیر کنند ، لابد چنین تواند بود .

۴۷۶ - و از آنجا که منم این خود جز چنین نبوده است ، که آن بیان که خواجه امام کرده است ، خود عوام را معلوم بود ، اعمی عوام علمارا تا بدان روی که خواص علمارا معلوم بود . پس چون روا بود که آن قدر که او گفته است ، بر صاحب مذهبی که متبوع عالی بود پوشیده بماند ؟ و لیس الخبر کالمعاینة . من این دو مذهب را بیان کنم تا بدانمی که متبوعان در اصل بدین چیزی دیگر خواسته اند ، و خطا از اتباع بد بود که نیک فهم نکردند . پس مخبط شدند . و این دو مذاهب را در دو فصل گوش دار .

۴۷۷ - فصل اول : فی بیان قولهم : الاسم هو المسمی ، و اینته کیف حرّفته النسقة . بدانکه چون ما گویم : عسل شیرین بود ، این صفت شیرینی که اثبات کردیم مسمی و مفهوم عسل را تواند بودونه اسم عسل را . پس اگر کسی ما را گوید : عین وسین و لام شیرین نیست . گویم : ای سلیم دل !

3 گفته اند P L I گویند M / 4 - 3 غیر مسما L بود M E که نبود P - 1 / 8 و خود M خود P L I / 9 أما P L I - M / 11 این خود P L I - M / 14 بناند P L I فاند M / 15 من P L I و M / 16 دیگر P L I دگر M / 17 مخبط P L I منخبط M / 18 اول P L I - M / 19 چون P I - M L / 20 را پس M I پس P I / 21 کسی P L I - M / عین P L I که عین M / دل P L I قلب M .



مقصود از اسم مسمّی بود . و این اسم مسمی است . و مسا به اسم مسمی می خواهیم . و همچنین گوئیم : العالمُ حادثٌ ، مسمی و مفهوم عالم خواهیم ، و الخُبزُ مشبِعٌ ، إشباع مفهوم خُبز را بود . و النارُ مُحْرِقٌ ، و السیفُ قاطعٌ 8 و الماءُ مرٌ . و این همه صفات که اثبات کردیم ، مسمّیاتِ آتش و آب و شمیر خواستیم . و آنجا اسامی مشتمل است .

- ۴۷۸ - خواجه امام غزالی در ابطال این گفته است که حروفِ عسل دیگر است که بر کاغذ نویسند و به زبان بگویند ، و آنکه از نخل و ایدید آید دیگر . و حروفِ سیف دیگر است ، یعنی سین و یو یا و فا ، و این که قطع کند دیگر . و همچنین اسامی را مقصود غزالی می نویسم یانه او این امثله خود نیاورده است . و مسا دانیم که تا عالم بوده است و خواهد بود ، کس را این فرا خاطر نیامده است که حروفِ عسل شیرین است ، یا حروفِ خبز مشبِع است . بل همه عالم را معلوم است که مفهومِ سیف دیگر است ، و سین و یو یا و فا خود چیزی دیگر است که بر آن دلالت کند . چه گویی هیچ صاحب مذهبی را ، لابل هیچ عامی را این در خاطر آید که عین و سین و لام شیرین است ؟ یا گوید اسمِ عسل مسمّو مفهومِ عسل است ؟ پس اگر کسی در همه عالم گفته است ، که اسم و مسمی یکی بود ، به ضرورت دانیم که نه این خواسته بود که حروفِ عسل و مفهومِ او هر دو یکی است تا خواجه امامی ببايد که در ابطال این پنج و شش فرق بگوید ، این خود هرگز نبوده است 18 و نتواند بود .

4 که I-PML / 7 نویسند . . . بگویند M نویسند . . . بگوید PLI /  
و آن که MML آنکه PI / 8 که M چه LI-P / 9 این M-PLI / 13 است که بر  
PLI که بد M / 15 مسا M و مسا PLI / 18 ببايد PLI ببايد M / فرق M ورق  
. PLI

- ۴۷۹ - پس خواجه امام غزالی نه إبطالِ مذهبِ این قوم کرد، بل إبطالِ چیزی دیگر کرد که اگر این صاحبِ مذهبِ زنده بودی، خود گفتی که این باطل است . و چون این مذهب که خواجه امام باطل می‌کند، روانیست که بر هیچ کس پوشیده بود ، لابد این مذهب را اصلی باید که گفته اند : الاسم هو المسما . و رجه این آنست که هر صفت که موصوفی را اثبات کنند، اسم آن موصوف به ضرورت بیاید گفت . و آنجا باسم لا بد مسما خواهند، چنانکه گوید : الله قدیم ، والقدیم واحد ، والقرآن قدیم ، والشافعی عالم ، والخلیفة قرشی . و این ظاهرتر از آنست که کرا کنند که این همه بیان‌آورا بکنند .
- ۴۸۰ - و مقصود آنست که هر مُصنّف که در عالم است ، چون این بداند لابد مُسَلّم کند . و قدر این چنانکه خواجه امام غزالی دانستی ، در کل عالم ، الا ما شاء الله ، کسی نداند که او عاشقِ علم بوده است لذاته . و مقصود او از علم ، عینِ علم بود . و از هر که او را چیزی مکشوف شدی ، آن را به جان خریدار آمدی که اگر کودکِ گفتم ده ساله همچندان منت داشتی از او که از شافعی . و نگفتی که مثلاً ابو المعالی جوینی باید ، تا مرا چیزی وانماید . و چنین گوهر در عالم به غایت عزیز بود . و من اگر چه خواجه امام غزالی راننده ام ، شاگردِ کتبِ او بوده ام ، در چنین چیزها ، و بقین دائم که بدین صفت بوده است در طلبِ علم . والله اعلم .

2 این باطل PMI باطل L / 3 این مذهب ML مذهب PI / 4 لا بد PMI لا بل  
 L / 5 این PMI - L / موصوفی PLI موصوف M / 6 آنجا PLI اینجا M /  
 7 والقدیم . . . قدیم PMI - L / 9 بداند PLI بداندند M / 10 کند PLI کنند  
 M / در PLI هیچ کس در M / 11 کسی نداند PI کس نداند L نداند M / که PLI  
 چه M / 13 آمدی PMI آمد L / که PLI - M / 14 داشق NLI داشتی P /  
 و نگفتی M نگفتی PLI / 15 به غایت M - PLI / و من PLI من M / 16 غزالی  
 M - PLI / والله اعلم PLI والسلام M .

- ۴۸۱ - فصل دوم : فی بیانِ قولِهِمْ إِنَّ الْإِسْمَ قَدْ يَكُونُ عَيْنَ الْمُسَمَّاءِ ، وَقَدْ يَكُونُ غَيْرَ الْمُسَمَّاءِ . بدان که چون این مذهب را که الاسمُ هو المسمَّاءُ ، تمهید افتاد ، و شاگردان از استادان فهم کردند 3 و مُسَمَّم داشتند . پس از آن در بعضی خواطر آمد که چون گوئیم مثلاً که یَدُ دو حرف است ، و عِسل سه حرف است ، و عالم چهار حرف است ، و سفرجل پنج حرف است ، ظاهر است که این صفات ثابت است اسامی را . 4 و دانستند که اسمِ یَدُ دو حرف است نه مَسْمُومًا ، و اسمِ عِسل سه حرف است نه مفهومِ مَسْمُومِ عِسل ، و اسمِ عالم چهار حرف است نه مفهومِ عالم . و چون گویند : سفرجل مطعموم است ، راست می بود . و چون گویند : 9 پنج حرف است ، هم راست بود ، و یک صفت مفهومِ سفرجل را درست بود نه اسمش را . و دیگر صفت اسمِ سفرجل را درست می بود نه مفهومش را . و همچنین گویند : عِسل حلواست و سه حرف است ، و از این دو صفت یکی مفهومِ عِسل را ثابت است و یکی اسمِ عِسل را . و گویند : آدمی گوشت و پوست بود ، مفهومِ آدمی را خواهند نه اسمِ آدمی را . اما چون گویند : آدمی 12 چهار حرف است ، اینجا به آدمی اسمِ آدمی خواهند نه مفهومِ آدمی . 15

- ۴۸۲ - و چون این در خواطر قومی آمد ، ضرورت ایشان را بایست گفتن که اسمِ گاه عینِ مَسْمُومًا بَدُو گاه غیرِ مَسْمُومًا . و این مذهب نیز بدین وجه راست است . و دانیم که اگر خواجهٔ امام غزالی را این وجه فرا 18

۱ دوم MLI-P / 2 این PLI آن M / 4 آمد M آید PLI / 6 ظاهر LI  
 P و ظاهر M / 7 مسماء PLI مسمای ید M / 9 می M-PLI / 10 را درست  
 بود PLI است M / 11 نه . . . می بود PMI-L / می M-PI / مفهومش را M  
 مفهومش PLI / 12 همچنین M چون PLI / 13 اسم ML م PI / 15 اسم آدمی  
 M آدمی PLI / 17 گفتن PLI گفت M و این مذهب PLI بود و این M / 18  
 بدین PLI بر این M / خواجه M-PLI .

خاطر آمدی دانستی که این مذهب بر این گونه حق است . و در این بسی  
 کمالی نیست که این فرا خاطر کسی آید تا چون کسی را فرا خاطر نیاید  
 گویند: او ناقص بود که من اصفهان و تبریز ندیده‌ام و تو برادر دیده‌ای و این نه  
 بس کاری است که اگر من نیز قصد کنم ، و با این اتم هم بینم . و خواهی  
 امام غزالی که این نگفته است ، نه از غموض این مسئله است ، بلکه سبب  
 آن بود که با این نیفتاده است . لعمری روا بود که با سر سفسطه و آتش  
 پرستی و بت پرستی نیفتاده است . که وجه تحریف این مذاهب پاره‌ای  
 غامض است . وهان وهان ! تا نگوئی که غزالی چون با سفسطه نیفتاد  
 که در کتاب « منقذ » می‌گوید: که دو ماه به حکم حال سوسطایی بوده‌ام ،  
 اگر چه به قول نگفتمی . بدانکه این نه آنست ، آن خاطری دیگر است  
 و تحریف این مذهب از جای دیگر خاست . والسلام .

۴۸۳ - فایده دیگر: اگر چه این دو مذهب را وجه تحریف ظاهر  
 است ، بسیار مذاهب هست که وجه تحریف آن هر کسی نتواند دانست  
 که بس غامض است و مشکل . و در این معنی مذهبی دیگر بیان کم که در  
 آن بسیار فواید بود اهل عالم را ، و ارجو که تورا نیز مفهوم می‌گردد که  
 سخت روشن می‌گویم . اگر چنانکه در چنین مکتوبات راه نبری ، به وقت  
 ملاقات تدبیر آن کن که مکتوبی چند را بر من فرو خوانی تا تورا ذوق  
 این نوع از إدراك و ادید آید . و من قسم الأعرابی أفصح . شتون دیگر  
 است و خواندن دیگر .

2 کمالی PLI کمال / M کسی ... خاطر PM1 - L / را فرا M از فرا PI / 3 که  
 PLI چه M / برادر M - PLI / 4 م PLI - M / 5 مسئله است PLI مسئله M / 6  
 آن بود PLI بوده است M / 7 مذاهب M - PLI / 8 وهان M - PLI / 9 کتاب LI  
 M - P / منقذ PM1 متقدمین L / 10 نگفتمی ML نگفتمی PI / 11 والسلام I - M  
 PL / 12 فایده دیگر M فایده L ای عزیز P - I / 12 - 13 تحریف ... وجه PM1  
 L - / 14 است و مشکل PLI و مشکل بود M / 15 اهل M - PLI / 16 چنانکه M  
 چه چنانکه PLI / 17 را بر من فرو M بر من PLI / 18 و ادید PLI با دید M .

۴۸۴ - بدان آي برادر که خواجستهٔ إمام غزالی در کتب خود بسیار آورده است که أخلاق تغير پذيرد ، چنانکه بخيل خود را به تکلف سخی تواند کرد ، و بد زهره را ممکن است که به تکلف دلير گردد ، و همچنين جاهيل عالم شود به کسب و پيوسته در دنبال قومی افتاده بود که گویند: 'خلق همچون خلق ظاهر است . و چون خلق ظاهر تغير نپذيرد ، خلق باطن همچنين بود . و این مسئله بسیار بيان کرده است . و در «رياضة النفس و تهذيب الأخلاق» که بيست و دوم کتاب است از «احياء علوم الدين» این مسئله را بيانی مستوفی بکرده است ، و نصرت این داده است که الخلق يقبل التغير .

۴۸۵ - أوّل تحقيق بايد دانست که او چه می خواهد بدین . آنگاه در ابطال آن سخن راندن که پیش از فهم مقصود خصم ، سخن گفتن در اثبات و نقی مذهب او نه إنصاف بود چون کسی مثلاً گوید : رأيت ربّي في أحسن صورة أمره أجري ، تو گویی دروغ می گویی که خدای تعالی جسيم نيست تا آمدی أجردی بود . این نه إنصاف بود که اگر معنی ديگر می خواهد راست ، تو چه دانی ؟ و چون صاحب بصيرتی گوید : رأيت ربّي في صورة أمره أجري ، راست بود . و از این هيچ لازم نيست که خدای تعالی بر صورت آمدی بود . زیرا که بود که در خواب می خواهد يا در غيبت . و کسی که راه خدا رفته بود ، در بدایت او را این معلوم گردد

2 آورده است PLI گوید M / 4 کسب و M کسب PI / 5 ظاهر است PLI است M  
 7 دوم M در PLI / 8 بيانی M بيان PLI / است M - PLI / 10 تحقيق  
 PLI به تحقيق M / بايد PMI می باید L / 11 که پیش از فهم PLI چه پیش از مفهوم  
 M / 15 می خواهد راست L می خواهند راست M ميغور است PI / 16 و از ML از PI /  
 17 بر M به PLI / خواهد PLI گوید M .

که خدای تعالی را در همه صورتی بتوان دید .

- ۴۸۶ - وحسین منصور حلاج خود صریح بگفته است ، لابل در علم  
 8 تعبیر گفته اند که خدا را در صورتِ مادرو پدرو استاد در خواب بینند ،  
 و هر یکی را تعبیری بود دیگر . و دوستی مرا گفت از ثقات که خدای  
 تعالی را در خواب دیدم بر صورتِ مادرِ خویش . گویی که این کس را در  
 6 خاطر آید که خدای تعالی بر صورتِ مادرِ اوست ؟ هیات ! اگر کسی  
 گوید : رأیتُ عَدُوِّي فِي صُورَةِ حَيَّةٍ ، راست بود . و این کس داند که  
 ظاهر صورتِ دشمن نه ظاهر صورتِ مار است ، اَمَّا در حقیقت مشارکت  
 9 هست . و هر که در خواب خدا را بیند ، لا بُدْ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ بَيْنَهُ . و مرا  
 معلوم است که خدا را صورتِ جسمانی نبود ، اَمَّا دانم که صورتِ اِلَهِيَّةِ  
 هست اَوْرَا . و آن صورتِ جز اَوْرَا تواند بود .

۴۸۷ - و اگر کسی را در این بیت سماع بود که :

- هر روز ز عشقِ تو بحالی دگرم  
 و ز حسنِ تو در بندِ جمالی دگرم  
 15 تو آیتِ حسنِ را کمالِ دگری  
 من آیتِ عشقِ را کمالی دگرم

این کس را بتوان زدن که تو از حُسنِ چه فهم می کنی ، باشد که  
 18 چیزی راست فهم می کند ، لابل اگر کسی را در این سماع بود که مرار  
 می گوید ، هم روا بود اگر چه همگنان را فهم بدین نرسد .

۱ م م P M I این م / صورتی P L I صورت M / 3 گفته P L I بگفته M / 4 و دوستی  
 M دوستی P L I / 5 بر P M I و L / کسی P L I م کسی M / 8 است P L I بود M / 9  
 هست P L I بود M / و هر ... بیند P M I - L / 01 دانم P M I دانه L / 11 نتواند P L I  
 نتوان M / بود P M L بود رو I / 12 و اگر P M L اگر I / این بیت P I بیت ، I این نیست  
 M / که I که شد L که بیت P M / 15 - 16 تو ... دگرم P L I - M / 19 نرسد I نرسد  
 شعر M L نرسد بیت P

- لَعْمَرِكَ مَا تَدْرِي هُنَيْدَةَ أَنْشَى  
 صَدِيقٌ لَهَا مَصْفَى الْمَوْدَةَ صَالِحٌ
- 3 أَلِكْنِي إِلَيْهَا عَمْرُكَ اللَّهُ يَا فَتَى !  
 بآية ما قالت ، متى هو راثح  
 وآية ما قالت لهنَّ عَشِيَّةٌ
- 6 وفي السَّترِ حرَّاتِ الوجوه ملائح
- 488 - جوان مردا ! تا کی از ابوجادِ مبتدیان ؟ اسم را خواه عینِ مسمًا  
 گیر و خواه غیر مسمًا ، و أخلاق را بگذار تا خود تغییر پذیرد یانه I
- 9 کرا لبانِ تو باید شکر چه سود کند ؟  
 به جایِ مِهْرِ تو مِهْرِیِ دِگر چه سود کند ؟  
 حوصلهٔ مردانِ کجا بدین سیر شود اگر اسمِ مسمًا بود یا نبود .
- 12 بیار آنکه دلِ دوستان به یکدگر کشدا  
 نهنگِ وار غم از جان ما به در کشدا
- 489 - تضييع عمر تا کی ؟
- 15 بگرفت مرا زِ عمرِ بيهوده ملال  
 کو ابرویِ او تا نپرستم هلال

3 أَلِكْنِي I ایکی P التي M / اليها ML - PL / 4 - 5 بآية ... وآية PLI  
 بانت ... وانت M / 6 حرّاتِ M LI خيرات P / 7 جوان مردا M LI ای  
 عزیز P / 8 یانه I یا نه بیت PL یا نه شعر M / 9 کرا PL گران L مرا  
 M / 11 اگر ... نبود PLI که ... نه M / 12 - 13 بیار ... کشدا PMLI  
 بیار آنچه دلِ جان بیکدگر کشدا بسرکش آنچه بلاو الم بسر کشدا  
 (دیوان امیر معزی) /  
 14 کی I کی بیت PL کی مصراع M / 16 کو ... هلال I کو ... هلال شعر PL بیت M

ساقیا پرشد دل از تیار پرکن جام را !  
 برکف من نه سه باده دولت ایام را  
 تا زمانی بی زمانه جان و دل شادان کنیم 9  
 کم کنیم از دل زمانی محنت فرجام را  
 نام ما بریخ نگارو ساتکینی سر بمال!  
 جز به بی نامی که یابد دَر دو گیتی نام را؟ 6  
 ما را چه از آن که تو گل و بادامی .

هنيئاً لأربابِ التَّعَمِّمِ نعيمهم وللعاشقِ المسكينِ ما يتجرَّع  
 ۹۰ - گدایان را با سلاطین چه حساب ؟ چه دانی که چه می شنوی ! 9

و حَجَّبُوها عَنْ الرِّيحِ لِأَنِّي  
 قُلْتُ لِلرِّيحِ بَلِّغْها سَلاماً  
 لو رَضوا بِالْحِجابِ هاتِ وَلَكن  
 مَنَعُوها يَومَ الرِّيحِ كَلاماً 12

آری چنین بود :

وقد بَخِلْتُ حَتَّى لَو أَنِّي سَأَلْتُها  
 قَدِي العَيْنِ مِنَ صاحِبِ الشَّرابِ لَضُنْتُ 15

2 سه ... آیام ML زساغر دولت ایام I ز دولت ساغر ایام P . این شعر در ص 582 از دیوان سنایی چنین آمده است :

ساقیا دل پرشد از تیار پرکن جام را      برکف مانده سه باده گردش آجرام را  
 3 - 4 جان ... را PMLI جام می برکف نیم ، بشکنم اندر زمانه گردش ایام را  
 ( دیوان سنایی - ص 582 ) / 5 - 6 نام ما ... نام را PMLI - ( دیوان سنایی ) / 5 نام ما P I  
 و نام ما L نام را M / 7 مارا P L I ع : مارا M / با دامی I با دامی بیت P با دامی شعر M L /  
 B للعاشق M العاشق P L I / 9 شنوی I شنوی شعر M L شنوی بیت P / 12 لو M ( و دیوان  
 بحرّی ) ولو P L I / 14 بود I بود بیت P بود شعر M L / 15 لضنت M I I تضنت P .



صاحب مصیبت که بتواند گریست هم سره بود.

آزرا که غمی بود که بتواند گفت

- 3 غم از دلِ خود به گفت بتواند رفت  
این طرفه گلی نگر که ما را بشگفت  
نه رنگ تو ان نمودو نه بوی نرفت

- 8 ۴۹۱ - برکت گفت : که مردی بود ، فرزندِ خود را گفت که هرگز  
ریش گاو بوده ای ؟ گفت : ریش گاو که بود و چه بود ؟ گفت : آنکه  
بامداد از خانه بدر آید ، گوید : امروز گنجی یابم . پسر گفت : ای پدر !  
تا من ریش گاو بوده ام ! چه می شنوی ! « لَقَدْ كَانَ فِي قِصَصِهِمْ عِبْرَةٌ » 9

لَيْتَ الرِّيحُ تَجِئُنَا بِكَلَامِهِمْ

وَتَجِئُهُمْ مِنْهَا بِرَجْعِ كَلَامٍ

- 12 ۴۹۲ - و آنکه معشوقِ خود را در خواب نیز ندید ، او را عاشق کی  
گویند ؟ فریاد از پندارِ بی حاصل !

ای پیکِ عاشقان گذری کن به بامِ دوست

- 15 بر گرد بنده وار به گردِ مقامِ دوست  
گردِ سرایِ دوست طوافی کن و بسین  
آن بارو بار نامهو آن احتشامِ دوست

1 بود I بیت PM بود شع. L / 6 برکت گفت PL1 برکت حکایت کرد M / 9  
یوسف 12 : 111 / عبّرة I عبّرة شعر ML عبّرة بیت P / 12 آنکه M و آنکه PL1 /  
13 حاصل I حاصل بیت PM حاصل شع. L / 7 بارو M ( و دیوان سنایی ) با  
P I تا L .

خواهی که نزع مشک شکسته شود به مرو  
 برزن به زلف پُرشکنِ مُشکِ فامِ دوست  
 خواهی که بار نو کمری بندی از سرخس  
 8 همراه خویش کن به سوی من سلامِ دوست

چون در دریا کشتی غرق شد، تیز برخاست. تو معذور می‌دارا گفت چه  
 بود؟ گفت: می‌گویند: الفجَلُ هاضِمٌ. گفت: لیت الفجَلُ يَهضمُ  
 نفسه. اللهم لا تؤاخذني بسوءِ اعمالي. ولك الحمد يا من لا يخفى عليه شيء  
 6 وصلى الله على محمد وآله الطاهرين.

۹۳۳ - آمدم با مقصود خود، چون گوسفندی را ذبح کنند، کم از حرکت  
 المذبحی نبود آخر. بدان ای دوست عزیز که آن دلیل که خواجه امام  
 غزالی آورده است بر آنکه اخلاق تغییر پذیرد چیزی مشکل نیست، تا توان  
 12 گفت که قدامت ندانستند، و این مذهبی قدیم است که اخلاق تغییر نپذیرد،  
 و چندین هزار ورق در آن سیاه کرده‌اند. و اگر کشف آن اشکال بدین  
 آسانی بودی مگر چنین دراز بنکشیدی و قدامت از آن مذهبی بر نساختندی.  
 15 پس ضرورت بود که هر که را عقلی درست بود، طلب آن کند که این در  
 اصل گویی چه بوده است؟ و اصل این مرا معلوم شده است، و این مسئله  
 به غایت غایت غامض است. و آن قدر که وقت را خاطر املا می‌کند می‌نویسم.  
 18 والله يعين عليه والسلام.

1 - 2 خواهی ... دوست M - P.L.I / 1 مرو P.L.I چین (دیوان سنایی) / 3 بار ...  
 سرخس P.I بار نو کمری بندی نو از سرخس L بار عسکر بندی نو از سرخس M کاروان  
 سلامت بود تورا (سنایی) / 4 من سلام P.L.I من کلام M ما سلام (سنایی) / 6 بهضم  
 P.L.I هضم M / 8 الطاهرین M - P.L.I / 9 آمدم P.L.I آمدم M / 10 دوست عزیز  
 P.L.I برادر M / 11 - 12 پذیرد ... تغییر P.M.I - L / 14 قدم ما P.M که قدامت L / I  
 نساختندی P.M.I نساختند L / 15 بود که P.L.I - M / 16 گویی M - P.L.I / 17 غایت  
 M - P.L.I / می‌کند می‌نویسم P.L.I کند بنویسم M / 18 والسلام M - P.L.I.

- ۴۹۴ - مقدمه فی بیان اقسام الأوصاف . بدان ای دوست که اوصاف سه قسم است . قسمی را ذاتی خوانند ، و قسمی را لازم گویند ، و قسمی را عارض گویند . و این اقسام در صفات باید که مفهوم بود تا آنچه مقصود منست بتوانم نوشتن ، و به فهم تو نزدیک گردد . و این اقسام را در کتب بیان کرده‌اند خود . و من دوست ندارم که چیزی مشهور و مذکور نویسم . اما چون حاجت افتد تفهیم چیزی دیگر را ضرورت بود نوشتن . و هر چه در مکتوبات من بینی همه این حکم دارد که جمله مولدات خاطر من بود ، إلا آن قدر که تفهیم مقاصد خود را بیاورم ، چه آن آورده باشند ، و من ضرورت را در مکتوب خود آورم .

- ۴۹۵ - اکنون بدان که صفت ذاتی آن بود که ممکن نبود که ذهن منظومی گردد بر حقیقت موصوف دون آن صفت ، تا هر کس که آن صفت نداند او را ممکن نبود که آن موصوف را فهم تواند کردن . و مثال این چنین بود که گویی: السَّمَاءُ جَسْمٌ وَالْأَرْضُ جَسْمٌ . و جسمیت صفت ذاتی است آسمان را و زمین را . و اگر کسی را هنوز معنی جسمیت در ذهن خود حاصل نکرده بود ، او را محال بود که معنی آسمان و زمین در ذهن خود حاصل کند . و علی الجملة هر صفت که ذات موصوف را بیاورد و نتواند بودن بی او ، آن صفت را ذاتی گویند .

1 مقدمه M فصل PL - I / اقسام M مقدمه PLI / الأوصاف PLI الاصناف  
 2 / M اوصاف PLI صفات M / عارض ML خاص PI / 4 نوشتن PLI گفت M /  
 3 / M - PLI خود M - PLI / چیزی M - PLI / 6 تفهیم M بتفهم PLI / را  
 7 / PLI - M همه ML م PI / 8 چه آن ML آنچه PI / را در M در PLI / 9  
 10 / PLI آوردم M در م PI / 10 ذهن M در م PI / 12 مثال I LI بر مثال M / 13  
 چنین PMI چنان L / 14 را هنوز PI هنوز L - M / در PLI هنوز در M / 17  
 بودن PLI بود M .

۴۹۶ - قسم دوم از صفات، لازم است . و لازم صفتی بود که ذات بدان ایستاده و مَسْقُوم نبود ، اِمَائِی آن صفت هرگز موجود نبود ، چنانکه  
 3 السَّمَاءُ مَخْلُوقَةٌ وَالْأَرْضُ مَخْلُوقَةٌ . و مخلوقیت صفتی لازم است آسمان را  
 و زمین را که هرگز وجود آسمان و زمین نتواند بود بی مخلوقیت . اِمَائِی تو  
 حقیقت آسمان و زمین را فهم توانی کردن که چیست ، بی آنکه بدانی که  
 6 مخلوق اند اگر ندانی که عموم خلق دانند که آسمان و زمین چه بود ، و هنوز  
 ندانند که مخلوق اند یا نه . و همچنین تورا و همگان را معلوم است که بیست و  
 يك چه معنی دارد ، بی آنکه در ذهن شما بود که ربع هشتاد و چهار بود ،  
 9 اگر نه لازم بودی که ندانستندی که بیست و يك چه معنی دارد ، چنانکه  
 هر که را معنی جسم حاصل نبود اُورا معنی آسمان و زمین حاصل نیاید .

۴۹۷ - وَنِيكَ تَأْمُلُ كُنْ دَرِ اِيْنِ مَعَانِي تَا فِهْمِ كُنِي . و اگر به يك بار  
 12 نتوانی دانستن ، تکرار می کن به نظری حاذق تا معلوم شود . و در همه  
 مکتوبات من همچنین کن تا معلوم توانی کرد به تأمل صادق . و هر چه تورا  
 معلوم نشود بنویس تا تشریحش می نویسم که تورا در آن ثواب بود که به سبب  
 15 تو این همه حقایق مکشوف گردد تا عالمیان از و رَطَاتِ جَهْلِ بَرَهَنْد .

۴۹۸ - قِسْمِ سَوِّمِ : صِفَاتِ عَارِضِ اسْتِ . بدانکه هر صفت که موصوف  
 بی آن صفت موجود تواند بود ، آن صفت را عارض خوانند . چه اگر لازم

1 / P L I لازم M / 3 / مخلوقیت P M خلایق L I / 7 / را که P L I چه M /  
 4 - 5 نتواند ... زمین P M I - L / 6 / اگر ندانی P I اگر تو دانی L اگر نه ودانی M /  
 7 یا نه P L I اگر نه M / را M L تورا P I / 8 / بی M L بی P L / 9 / ندانستندی  
 P M I بدانستندی L / 11 / این P L I - M / به P I - M L / 12 / نظری P L I نظر  
 M / 13 / P L I چه M / 14 / که تو P L I چه تو M / 15 / مکشوف P L I کشف  
 M / 16 / سوم M سیم P سیوم L I / 17 / صفت موجود M صفت P I - L / چه M که P L I .

- بود زوال نپذیرد ، و چون زوال می پذیرد عارض است نه لازم ، چون طول و  
 قصر و سواد و بیاض آدمی ، و علی الاطلاق می گویم نه آدمی معین را تا دانی .
- 8 صفات عارض را در زوال پذیرفتن درجات بسیار بود . باشد که زود زوال  
 پذیرد از موصوف خود چون حُمْرَةُ الْخَجَلِ وَصَفْرَةُ الْوَجَلِ . و باشد که  
 دیر زوال پذیرد چون آبی که نیک گرم شده باشد که حرارتش روزی بماند .
- 8 و باشد که بده روز زوال پذیرد چون صَفْرَةُ الْمَرِيضِ وَضَعْفُ الْمَرِيضِ ، و باشد که  
 به دوسه ماه زوال پذیرد چون سبزی غوره تا آنگور شود . و باشد که به سالی  
 زوال پذیرد چون اطلسی که سالی علی الدوام در آفتاب نهند . و باشد که  
 به سی سال و چهل سال زوال پذیرد ، چون سیاهی موی . و این درجات ما  
 9 را معلوم است .

۴۹۹ - أمّا اگر خواهیم که بدانیم که هیچ صفتی عارضی هست که

- 12 به سه هزار سال و چهار هزار سال زوال پذیرد یا نه ، این مُتَعَذِّرٌ بود زیرا  
 که عمر ما چون صد سال بود این چنین تجربیات کجا توانیم دانستن ، و کدام را  
 ادراک توانیم کردن؟ پس اگر خواهیم که به یقین بدانیم که تا پنجاه هزار سال  
 15 رنگ زُحَل و مشتری همچنین خواهد بود یا سبز شود و سیاه شود و زرد شود  
 کبود شود ، این فی غایة القموض بود ، و یقین ندانیم که سپید خواهد بود

1 و چون PI چون ML / 3 صفات PLI صفت M / بود PLI است M / 5 دیر  
 / PI-ML / زوال پذیرد PM پذیرد زوال LI / که حرارتش M حرارتش PLI /  
 6 چون M چون سبزی در غوره تا آنگور شود PLI / وضعف للمریض PI-ML /  
 6-7 و باشد که به دوسه . . . شود M-PLI / 8-9 چون . . . پذیرد PI-M / L  
 8 چون M چون PI / 11 که هیچ ML هیچ PI / 12 و چهار هزار سال ML  
 -PI / یا نه PLI اگر نه M / بود PLI است M / 13 چون PLI خود M / چنین  
 -M / 16 این M و این PLI .

یانه . و اگر کسی را معلوم بود علی القطع که زُحَل تا پنجاه هزار سال  
همچنین سپید خواهد بود به نزدیک من این رواست ، اَمَّا توراو مرا این  
8 معلوم نیست .

۵۰۰ - اکنون مقصود من گوش دار ! هر موجودی که عدم بروی محال  
بود ، مثلا چون جان آدمی ، اگر این موجود را صفتی عارض وادید آید  
9 چه دانیم که از وی زود زوال پذیرد یا ضرورت تا ابد الابد باوی بماند ؟  
مثاله : شك نیست که آدمی از این قالب بشری صفاتی عارض کسب کند ،  
چنانکه بوبکر صدیق و عمر خطاب کمالی کسب کردند بعد پنجاه سال که  
9 چون كودك بودند ایشان را آن کمال نبود ، تا بوبکر بدانت که زنش  
حامل است به دختری نه به پسری . و عمر بدانت که حیلتی ساخته اند ، و از  
مدینه آواز داد که : يا سارية الجبل ! الجبل ! وشك نیست که بوبکر و  
12 عمر را در حال کودکی این کمال نبود . و همچنین نقصانی کسب شود از این  
قالب ، چنانکه بوجهل و نمرود فرعون را کسب افتاد . وشك نیست که  
بوجهل اگر در حال کودکی بردی ، چنان شقی نشدی و آن اوصاف  
15 نقص را کسب نکردی .

۵۰۱ - اکنون اگر کسی خواهد که بداند که صفاتی که بوجهل کسب  
کرد با او بماند الی ابد الابد یا زایل شود ؟ این فی غایة الغموض مسئله است .

1-2 یانه . . . بود PI-ML / 4 موجودی PI موجود M / 5 صفتی PI  
صفتی M / 6 زود PI-M / باوی بماند PI مانند M / 8 صدیق PI-ML /  
عمر خطاب M عمر خطاب رضی الله عنها L عمر رضی الله عنه I عمر P / 11 الجبل ML  
PI- / 12 را PM را رضی الله عنها L / 13 افتاد PI شد M / 13 نشدی M  
نشد PI / 16-17 کسب کرد با او بماند PI با ایشان M / 17 ابد M الابد L  
PI- / یا PI I بماند اگر M / این PI-ML .

- و چون در شرع نباید مثلاً که اوصاف بعضی زوال پذیرد و از دوزخ برهند ،  
 و بعضی زوال نپذیرد چون کفر ، و مخلد در دوزخ بمانند ، ما را از این علم حاصل  
 3 نشود . چه بدانکه کسی قول رسول - صلعم - یا دگیرد او عسالم نبود .  
 و اگر رسول گوید : « وَاللّٰهَ الْوَاحِدُ » . و کسی آن یا دگیرد ، این  
 کس عالم نبود . بدانکه قدیم جز یکی نیست . علم دیگر است و سخن دیگران  
 6 یا د گرفتن خود دیگر است . و تا من ندانم که صفات آدمیان که از اینجا  
 بپرند همه زوال پذیرد ، یا هیچ زوال نپذیرد ، یا بعضی زوال پذیرد و بعضی  
 نه ، مرا هرگز عالم نتوان خواند . و این سخت مشکل است . اگر گویم هر  
 9 صفت که جان از قالب کسب کند همه محو گردد ، پس لازم آید که کمال  
 بویکرو عمر نیز محو گردد . و اگر کسی گوید : کمال بویکرو عمر نه  
 از قالب مکتسب بود ، من راه فرا این نمی برم . و اگر گویم که همه صفات  
 12 که جان از قالب کسب کند ، هیچ از آن محو نگردد ، پس لازم آید که  
 هیچ کس از دوزخ نبرسد البته . و اگر گویم بعضی صفات زوال پذیرد ،  
 چون صفات اهل کبایر ، و بعضی زوال نپذیرد ، چون کمال بویکرو عمر  
 و نقصان فرعون و نمرود ، این دعوی را برهانی باید .  
 15

- ۵۰۲ - علی کلّ حال ، این مسئله غموضی به غایت دارد . و از اینجا که من  
 این که قدما گفته اند و خلاف کرده اند که الأخلاقُ هل یقبلُ التّغییرُ أم لا  
 این را خواسته اند که اخلاقی که آدمی از این عالم برد تغیر پذیرد و محو  
 18 گردد یا نه ؟ و اگر تغیر پذیرد بعضی و بعضی تغیر نپذیرد ، آن کدام بعض

1- 2 و از . . . نپذیرد / PLI - M / 3 چه M که PLI / او M و او PLI / 4  
 رسول ML عالم عایه السلام I عالم P / البقرة 2 : 163 / م / 6 صفات PLI صفت M / 7 یا هیچ  
 ... پذیرد L - PMI / یا M و یا PI / 8 سخت M سخن PLI / گویم PLI - M /  
 10 نیز . . . عمر L - PMI / 11 فرا PLI به M / 12 آید PLI گردد M /  
 13 هیچ PLI - M / 15 دعوی PLI - M / 16 علی M و علی PLI / غموضی . . .  
 دارد PLI بغایت غامض است M / 18 این و ML می P - I / 19 یا PLI اگر M /  
 تغیر نپذیرد PLI نه M .

است ؟ و در همه عالم کسی را می‌خواهم که این مسئله را بیان بداند کرد ، تا  
من دانم که او عالم است یا نه . این که امام غزالی گوید که اخلاق تغییر پذیرد  
و سنگ و گربه و شیر به دلیل آورد ، این کودکان نیز دانند ، علماء را این چون  
کل مشکل بود ؟ هرگز ! اما غزالی را آن مثل است که گویند :

أعيتك حمر الوحش أنت تصطادها

فصارت رمحك للحمار الأهلي

۵۰۳ - مردی نه آنست که سخن راست سالکان بر وجهی رکب  
حمل بکنند ، آنگه در ابطال آن خوض کنند . مردی آن بود که همه  
مذاهب را وجه راست باز دست آوردند ، و وجه تحریف هر یکی پیدا و کنند ،  
چنانکه هر کسی فهم کند . خدای تعالی در صفت این قوم می‌گوید که  
« الَّذِينَ يَسْمَعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ . أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ  
وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ » ، اما این که « فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ  
الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ » به چه کار آید ؟ از مصطفا - صلعم - بپاید آموخت که  
در نماز شب گفتی : اللهم اهدني لما اختلف فيه من الحق يا اذنيك . دانی  
چه می‌خواست و چه می‌طلبید ؟ می‌گوید : هر چه خلق در آن خلاف  
کرده‌اند ، مرا وانمای که چون است و از کجا افتاد !

۵۰۴ - و اگر کسی را این در خاطر غالب می‌بود که اصول مذاهب خود  
باطل نموده است ، داند که اصول اغلب مذاهب « إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ »

1 کسی را M کسی / P L I / M Y P L I 2 / M - P L I / امام P L I - M /  
3 علا M L و علا P I / 4 کل L - P M I / اما L امام M - P I / گویند P L I گویند  
شعر M / 2 أعيتك M L اعيتك P I / 8 بود P L I است M / م P L I - M /  
9 وجه راست P L I وجهی راست M / باز P L I و M / آوردند P L I آرند M /  
10 گوید که M گوید P L I / 11 - 12 / 12 - 11 / 12 - 11 / 13 - 12 / آل عمران 3 : 7 /  
18 نبوده M بوده P L I / داند ( تصحيح ) - P M L I .



مُعرف است ، و از روایِ بد افتاد . و چون این دو مذهب را وجه تخریف  
 و انمودم در این مکتوب که اسم و مُسمّاراً چه خواسته اند ، و اکنون چه فهم  
 می کنند ، و مذهبِ قدر را وجهِ تخریف و انمودم ، و تفسیرِ اخلاق را بیان  
 کردم ، عاقلانِ عالم را معلوم کرده که حقیقتِ کارها نه چنان است که  
 خلقِ عالم می پندارند . و در هر مذهب که خواهم از مذهبِ قدیم و حدیث  
 این بیان بتوانم کرد . و نیز بیش از این چیزها معلوم است که به نوشتنِ راست  
 نیاید ، و نیز رسم که بگویم .

۵۰۵ - حالی تو ای برادر این مکتوبات را مطالعت می کن پیوسته . و اگر  
 وقتی تورا نهاده اند که وا من اُفتی ، آنکه خود نورٌ علی نور بود . هر چه  
 تورا و غیره را از این مکتوبات مشکل بود از من بپرس ، و از هیچ آدمی دیگر  
 مپرس البته که من دانم که این همه چیست . و هان ! تا به اندک نداری این  
 مکتوبات را . که اگر در کلّ عالم بگردی کس را نیابی که از این بویی دارد ،  
 الا ما شاء الله ، لا بل هنوز به بوجادِ راهِ خدا نرسیده اند . و عالمیان که  
 هنوز فرق میان سخنِ راست و دروغ ادراک نکنند ، این چنین حقایق را  
 چه باشند .

۵۰۶ - پیوسته مطالعتِ این نوشته ها می کن ! و در شبانه روزی وردی  
 بنیه این مطالعت را که آن سود که از این یابی ، از هیچ نیابی البته

3 تخریف M-PLI / را PI-ML / 4 حقیقت M-PLI / 7 نیز PLI  
 M- / 8 ای M-PLI / 9 خود PI-ML / هر PI و هر ML / 10 بود PLI  
 شد M / 11 که PLI چه M / 12 مکتوبات را M مکتوبات PLI / کس را PLI  
 کس M / 13 به بوجاد MLI با بوجاد P / نرسیده اند PLI رسیدند M / 14 هنوز  
 PI-ML / 17 از هیچ ML هیچ PI .

البتہ . تورا بہ رایگان بہ بہشت می دوانند ، چرا کاهلی کنی ؟ یا عجیباً  
 لأقوامٍ يُقَادُونَ إِلَى الْجَنَّةِ بِالسَّلَاسِلِ أَمْزِ مَصْطَفَا - صلعم - یسئو : إذا  
 3 رَأَيْتُمْ رِيَاضَ الْجَنَّةِ فَارْتَعُوا أَقْبِلْ : وما رِيَاضُ الْجَنَّةِ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ :  
 حَلِيقَ الْعِلْمِ . وَأُكْرِمَهُ أَنْ بُوْدِيَ كَهْ بِرِ مَنبَرِ عِلْمٍ كَفْتِي ، هَرِ كَزِ كِي كَفْتِي كَه  
 إِنَّ مَنبَرِي هَذَا عَلَى تَرَعَةٍ مِنْ تَرَعِ الْجَنَّةِ ، أَيُّ عَلَى بَابٍ مِنْ أَبْوَابِهَا ؟ وَالسَّلَامُ .  
 وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ۵۰۷ - روز گار برادر به خیرات و سعادات آراسته باد . آی دوست خواستم  
 3 که چیزی بنویسم بر تعیین علمی که طلب آن فرض راه اسلام است ، و در  
 شرح این حدیث که الایمان نیف و سبعون باباً . و دی روز در شرح ایمان ، چیزی  
 مختصر نوشته ام . اما علم ایمان به تفصیل ، علم راه خدا است . و طلب این  
 6 علم فرض است به نزدیک کسانی که به سلوک این راه رغبت کنند . و به قدر  
 سلوک هر کسی ، علم ایمان بدو روی نماید .

- ۵۰۸ - اگر مثلاً هزار سال آدمی زنده بود و سلوک کند ، هر ساعت  
 9 او را هزار گونه کارهای دینی روی نماید ، و او را معلوم شود که این همه علم ایمان  
 است . و طلب آن همه علوم فرض است به نزدیک سالک . و اگر فرض نبود

۱ بسم . . . الرحیم PI و منها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم و به نستعین M و من  
 رسائله رحمه الله ۵۸ بسم . . . الرحیم N / روز . . . باد PMLI - N / خواستم PMLI  
 خواسته M / 3 چیزی PLI - NM / بر تعیین PLI در معنی M در تفسیر N /  
 4 و دی NM دی PLI / چیزی PMLI حرفکی چند N / 5 مختصر PMLI - M /  
 6 بنزدیک N بر M و آن PLI / به سلوک NM سلوک PLI / 7 کسی NM کسی را  
 PLI / بدو روی PLI روی بار M روی ازو N / 8 اگر PMLI و اگر N /  
 9 هزار گونه N چند گونه PLI چندین هزار M / دینی NM دین PLI / و او را معلوم  
 شود PMLI - N / که این PI - NML / 10 همه علوم فرض NM علم از همه علوم  
 فرض تر PLI / سالک PMLI سالکان N .

خود طلب نکردهی اما آنرا که طلب نمی کند فرض او مگر مسال است و دنیا .

- 3 ۵۰۹ - دی نبشتم که ایمان به تصدیق بود، و تصدیق را اقسام بسیار است تا بیقین رسد . و این به مثال بدانی ؛ مثلا چون من دعوی کم که خدارا راهی هست که چون بنده آن راه را سلوک کند هر روز به خدا نزدیک تر بود، چنانکه علم طب را مثلا راهی است که چون متعلمی آن راه را سلوک کند هر روز به جالینوس نزدیک تر بود. و مقصود ما از نزدیک شدن به خدا نه قرب مکانی بود تا در غلط نیفتی ، بل که قرب به صفت بود و به خلق چنانکه متعلم طب هر روز نزدیک تر بود به جالینوس و علم طب و صفت طب . خلق جهان را در این دعوی که من کردم سه حالت بود. قومی تکذیب کنند و گویند: البته خدا نیست و راهی نیست و سلوکی نیست. و قومی توقف کنند و گویند: نمی دانم که این راه و این سلوک هست یا نه . و قومی تصدیق کنند و این تصدیق کردن حالی مقصود منست .

- 15 ۵۱۰ - و چون تصدیق کرد که راهی هست و سلوکی هست ، او را باید که جز سلوک کاری دیگر نبود . و من در این ، طالب را می خواهم نه مجادل

1- 3 آنرا . . . ایمان N ایمان M / PLI - M / 3 را PLI - NM / 5 که چون PNL I و چرت M / راه را PI راه M / راه NL / خدا PNL I جالینوس / M / 5- 7 چنانکه . . . بود PML I - N / 7 ما N آن است که تا PML I / 7- 8 نه قرب مکانی بود تا PML I - N / 8 غلط N غلطی PML I / 8- 9 بل . . . صفت طب N خلق جهان را مثلا راهی هست که چون متعلمی آن راه را سلوک کند هر روز در علم طب به جالینوس نزدیک تر بود M - PLI / 9 خلق جهان را PLI - NM / 10 - 11 البته . . . گویند PML I - N / 13 حالی PI - NML / 14 سلوکی ML سلوکی کی N سلوک PI / 14- 15 باید . . . نبود N نباید . . . بود M نباید . . . بود PLI / 15 در این PLI - LML I / مجادل این راه M مجادل را N .

و مکابرو متعنت را . یانه ، اگر کسی گوید که مسلم است که راهی هست که از سلوک آن راه بنده به خدا رسد ، ولیکن اوّل باید که مرا یقین شود که آن راه موسی است ، یا راه عیسی ، یا راه محمد - صلعم - تا سلوک کنم . و پیش از یقین سلوک نکنم .

۵۱۱ - اینجا معلوم است که این مرد را این کار ننهاده اند که این راه رود . چه اگر او را نهاده بودند ، این خاطر بروی مستولی نشدی . و آن همچنان بود که کسی گوید : مسلم است که علم طب هست ، ولیکن تا مرا یقین نگرود که تحصیل آن علم را طریق آنست که قانون بیاموزند از عالمی در آن کار ، من هرگز تن در شاگردی ندم و حرفی یاد نگیرم . و اطبای جهان اینجا بدانند که مردی احمق است ، و او را طبیبی ننهاده اند ، چه اگر او را طبیبی نهاده بودند ، به سلوک آن طریق مشغول شدی که از آن علم حاصل آمدی . هم چنین می دان بلا فرق و لا تفاوت که هر که را نهاده اند که به خدا رسد جز سلوک راه خدا نکنند . چون نمی کند و به حدیث مشغول می شود که یقین باید تا من سلوک کنم ، این نشان خذلان وی است .

1 مکابر PMLI مکابر را N / 2 اول PMLI اول N / شود PLI گردد NM /  
 3 راه موسی PMLI را راه موسی N / یا راه عیسی M-PNLI / محمد PMLI  
 محمد است N / 4 نکتم PMLI نکتم البسته N / 5 است PNLI شود M / مرد را  
 این کار N این مرد را M راه او را PI-L / نهاده اند NM نهاد اند که این مرد PI  
 L- / 6 چه NM-PLI / او را PLI این راه رفتنش M-N / 7-8 هست . . .  
 را PI-NML / 8 طریق . . . که NM طریق هست که PI-L / قانون . . .  
 عالی NM قانون عالی بیاموزند I قانون از عالی بیاموزند L قانون عالی بیاموزند P /  
 10 جهان NM-PLI / چه NM که PI / 11 آن طریق PLI طریق M طریق  
 N / علم PNLI تحصیل علم M / 12 آمدی N شود PMLI .

۵۱۲ - اکنون بدیدی اوّل شرط سالک را ایمان است به اصل سعادت و راه سعادت و سلوک راه. أمّا این تصدیق نه یقینی بود که این تصدیق به روزگار 3  
 دراز یقین گردد از سلوک. و به قدر آنکه سلوک کند بداند به درست که راهی هست و سلوک آن راه مفضی بود به کارها که انبیا آن را نهاده‌اند. و آن را که اصل تصدیق نیست هم علاج هست، أمّا مرضی مزمن است، اگر صُعبت کند با مردان آن مرض از وی زایل شود. 6

۵۱۳ - اکنون پنداری سالک را فی اوّل الطلب هیچ شرطی نیست جز تصدیق بأصل این راه، و تصدیقی بدانکه فلان پیغمبر حاضر، نه پیغمبری که 9  
 او را نمی بیند، زیرا که جالینوس روی واپوشیده کس را طبیب نیاموزد، یا فلان پیر حاضر که این راه داند. چون این دو تصدیق حاصل آمد، یکی تصدیق بأصل راه، و یکی بدین که فلان آدمی که زنده است این 12  
 راه داند، مرد طالب را روی در طلب باید آورد. اکنون این راه چیست؟ دلیل راه خود گوید هر کسی را که چه می باید کرد.

۵۱۴ - جوان مردا! اگر با محمد مصطفا - صلعم - گفتند: «وانتک 15  
 کتهدی إلى صراط مستقیم» در حق پیران گفته‌اند: «ومن خلقتنا

1 بدیدی NM بدانکه PLI / 2 نه یقینی بود PMLI یقینی نبود N / که PMLI چه N / 3 و به PLI به M بر N / درست PMLI درستی N / 4 بود PMLI می بود N / کارها PNL I کارهای M / آن را نهاده اند PLI گفته اند NM / 5 مرضی PMLI مرضی N / 6 مردان PMLI مردان خدا N / از وی NM از وی PI - / شود PMLI گردد N / 7 الطلب PNMI الطب L / 8 تصدیق PNI تصدیقی MI / تصدیقی PMLI تصدیق N / پیغمبر PMLI پیغمبر N / حاضر LI / حاضر PN / او را بیند M / پیغمبری PNL I کسی N / 9 که NM که تا PLI / و NM - PLI / پوشیده NM پوشیده است PLI / 10 که PMLI - N / داند PNL I دیده و داند M / دو NML در PI / آمد NML آید PI / 11 راه MLI / N - P / فلان آدمی NM آدمی L / راه که ادیبی PI / 12 طالب PNMI طلب L / 13 راه N - PMLI / می باید کرد PMLI باید کردن N / 14 - 15 الشوری 42 : 52 / 15 الاعراف 7 : 181 ک .

«أمة يهدون بالحق» ، «وجعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا» . أما بي  
 طفرای سلطان ازل پیری را نشاید . اگر مدعی به دروغ این دعوی کند  
 8 و طفرای ندارد ، روز قیامت روی او سیاه کنند و فضیحت عالم گردد ،  
 و جز از نکال از دعوی نبیند . مصطفا - صلعم - هر روز که وضوی نماز  
 ساختی ، این گفتی که لا تسود وجهي يوم تسود وجوه أعدائك . که را  
 6 روی سیاه کنند ؟ از قرآن بشنو! آنها که راه خدا نرفته و نادانسته و نادیده  
 دعوی کنند ، « و يوم القيامة ترى الذين كذبوا على الله وجوههم مسودة » .

۵۱۵ - جوان مردا! آنها که طفرای سلطان نداشتند و به دلیری این  
 9 دعوی کردند به دروغ ، خود شناسیم اما آنها که طفرای ازل داشته اند باری  
 شب و روز خون می گریستند . مصطفا - صلعم - که سر پیران بود  
 می گفت : لا تسود وجهي . خلیل - ع - می گفت : « ولا تخزني يوم  
 12 يبعثون » . پیران راه خدا شب و روز می گویند ، چنانکه در قرآن می خوانی :  
 « ولا تخزنا يوم القيامة إنك لا تخلف الميعاد » .

1 الاعراف 7 : 181 ك / السجدة 32 : 24 ك / بی PMLI - N / 2 سلطان NM  
 - PMLI / ازل PMLI ازل نباشد N / 3 طفرای سلطان ازل PLI / او  
 - NM / 4 و جز . . . نبیند PMLI - N / مصطفا NM و مصطفا PLI /  
 5 این NM - PMLI / يوم PMLI بظلماتك يوم N / 6 آنها PMLI آنها را N /  
 7 الزمر 39 : 60 ك / 9 - 13 این . . . الميعاد NM - PMLI / از اینجا تا پایان نامه  
 از نسخه های PLI افتاده و بجای آن ( M 6 b ) نوشته شده است . یعنی نامه ( I 35 b ) .  
 L 50 b . P 47 b ) پاره ای از نامه غزالی است که به عین القضاة نوشته است . و از این  
 رو ، باقی نامه 96 چ ، از روی دو نسخه NM تصحیح شده است . / 9 دعوی N دعوت  
 M / داشته اند N داشتند M / 10 که سر پیران بود N - M / 11 الشعراء 26 :  
 87 ك / 11 يوم M بظلماتك يوم N / 12 خدا N - M / 13 آل عمران 3 : 194 م .

- ۵۱۶ - جوان مردا! خواهی حاشیه از جمال قرآن بردارم، تا تونیز دزدیده نظر کنی! باشد که عاشق گردی. خدا راست گوشت، و دروغ بروی  
 3 روا نیست و مردان این بدانسته آند، از او بشنو! « فلا تحسبن الله تخلف وعده رسله » اکنون از جمله وعده‌ها که مصطفا را داده است و پیران را، یکی اینست که می‌گوید: « يوم لا يخزي الله النبي والذين آمنوا معه » چون  
 6 وی خلاف وعده نکند، و چنین وعده داده است ایشان را، لا جرم ایشان نیز شب و روز می‌گویند: « ولا تخزنا يوم القيامة إنك لا تخلف الميعاد ». اکنون غمزه جمال دل‌ربای ازلی بین! « فاستجاب لهم ربهم » .
- ۵۱۷ - جوان مردا! اگر گویی، به چه دانه که مدعی کیست در راه خدا  
 9 که دروغ می‌گوید، و کیست که طغرای او دارد؟ از من بشنو که علی‌الخبیر سقطت. طالب را که قدمش در طلب درست بود، او را در درون دل  
 12 دیدهای هست که طغرای سلطان ببند. و تا نه ببند پای به مدعیان و انبارد. اما آنرا که تنهاده آند کوراست، و کور طغرا نه ببند. « قد علم كل أناس مشربهم » .
- ۵۱۸ - جوان مردا! اگر هزار گونه حیوان را جمع کنی، و هزار گونه  
 15 قوت پیش ایشان نهی، حوصله هریک گویند که قوت خاص او کدام است، و به قوت دیگران البته رغبت نکند. چون رزق قالب فانی معلوم

1 - 2 جوان ... گردی / PMLI - N 2 - 17 خدا ... معلوم / PLI - NM 2 - 3  
 راست ... نیست M دروغ نگوید / N 3 و مردان ... آند M - N 3 - 4 / M 3 - 4 ابراهیم  
 14 : 47 / ل 4 / را ... را N با پیران داده است M / 5 التعريم 66 : 8 / م 6 وی  
 M او / N ایشان را N با ایشان M / 7 آل عمران 3 : 194 / م 7 - 9 اکنون ... مردا  
 M - N / 8 آل عمران 3 : 195 / م 9 - 10 کیست ... دارد N راست می‌گوید که طغرای  
 ازل دارد یانه M / 11 درست بود M است N / 12 و تا ... پای M - N / و انبارد N فرد  
 نیاید M / 13 آنرا ... آند N آنکه تنها برآه آمد M / 13 - 14 البقرة 2 : 60 م .



کرده‌اند، همه حیوانی را. چه گویی! رزقِ جانهای قدوسی پوشیده  
 بگذاشتند؟ هیات! تو چه دانی که چه می‌رود. مصراع: بر کف من نه که  
 پور زال به شیدیزرا.

3

۵۱۹ - ای مسکین! در خدمتِ سلطان محمود، عمرِ عزیزِ خود خرج  
 می‌کن! تورا وا خدمتِ کفشِ مردان چه شمار! عاشقانِ راه خدا دیگر اند  
 و بندگانِ سلطانِ محمود دیگر. چه گویی! این سلطان محمود، نه چون  
 تو مخلوق است من نطفةِ قدرة، و با این همه عاجزی، اگر کسی آرزو کند که  
 از خواصِ او بود در ساعت به آرزوی خود تواند رسید؟ هیات! اکنون  
 چه گویی! از خواصِ سلطان محمود بودن بدین دشواری بود، از خواص  
 سلطان ازل بودن آسان کاری بود؟ حاشا! تورا از دینِ مردان چه خبر؟  
 «إتخذوا دینهم لعباً و لهواً و غرثهم الحیاة الدنیا». راهِ خدا چیست؟  
 اکنون من بگویم اگر بتوانی شنیدن.

12

۵۲۰ - چون طالبی را که در طلبِ درُست بود، خواهند که راهِ وا خود  
 نمایند. کندِ جمالی از فتراکِ دوستی از دوستانِ او، یعنی خدا، وا گشایند و  
 به راهِ غیب در آیند، و در دَرُونِ دِلِ او زدن گیرند که «القارعةُ ما القارعة»  
 اگر گوید: من یدقُّ الباب؟ گویند: «إستجیبوا لله» و «ما ادراك ما

15

1 - 16 کرده‌اند... ادراك ما P L I - N M / 1 قدوسی N قدسی M / 2 - 3 مصراع...  
 شیدیزرا N (وص 187) - M / 4 ای مسکین - M / 5 شمار N کار M / راه M - N /  
 6 محمود - N / 7 مخلوق N مخلوقی M / عاجزی M - N / آرزو M را رزق N / 8 در  
 ساعت M ساعتی N / تواند رسید M رسد N / 9 از... بود M - N / 10 کاری M - N /  
 دین N این M / 11 الاتمام 6 : 70 ك / خدا - M / 12 من... اگر M - N / 13 را که  
 M - N / خواهند M خواهد N / راه N راهش M / 14 جمالی از M حماتی بر N / ار یعنی  
 M - N / و N باز M / دل M - N / 15 القارعة 101 : 1 ك / 16 الانفال 8 : 24 م /  
 القارعة 101 : 2 ك / ما... ما M - N .

القارعة ؟ « آدمی بیچاره را اینجا وجود نماید » یوم یكون الناس كالفراش  
المبثوث . چنین بود آری :

3 فتنه و غوغا به شهر بیش نبینی چون علم پادشاه به شهر در آید

کوه اینجا پاره گردد « لو أنزلنا هذا القرآن على جبل لرأيته خاشعاً  
متصدعاً من خشية الله » ، « وتكون الجبال كالمن المنفوش » . آری چنین  
8 بود ! گفت : چه بود ؟ گفت : « إن الملوك إذا دخلوا قرية أفسدوها  
وجعلوا أعزّة أهلها أذلةً وكذلك يفعلون » .

۵۲۱ - پس اینجا بیچاره را اگر وا خود ندهند دیوانه جمال معشوق  
9 بماند . آنها که نماز نمی کنند و روزه نمی دارند علت این بود ، و تو از ایشان  
بی خبر . مصطفا - صلعم - از ایشان خبر وا داده است ، أمّا تو خفته ای  
مرا چه تاران که تو را دیده نیست ؟ فَيُظَنُّونَ أَنَّهُمْ مُجَانِنٌ وَمَا هُمْ بِمُجَانِنٍ ،  
12 وَلَكِنَّ الْقَوْمَ نَظَرُوا بِعُيُونٍ قُلُوبِهِمْ إِلَى أَمْرِ أَذْهَبَ عَنْهُمْ عُقُولَهُمْ . آن  
مدبر مخدول را بگو ، که بر ایشان منکر است : آخر دانی که محل تکلیف  
عقل است ، و مصطفا - صلعم - گفت : أَذْهَبَ عَنْهُمْ عُقُولَهُمْ . تکلیف کجا  
15 بماند ؟ و چون تکلیف نیست نماز کی کند و روزه که دارد ؟ مصراع : آنرا  
که نبینی ، ای صَنَمَ چندان زنی . ؟

۵۲۲ - أمّا این قوم را ضعفاء الطريقة و مجانین الحق خوانند ، به يك قطره

1 - 17 القارعة ... قطره P L I - N M / 1 القارعة 101 : 2 ك / القارعة N - M /  
1 - 2 القارعة 101 : 4 ك / 2 - 3 چنین ... آید N - M / 3 فتنه N زحمت ج 1 ص 389 /  
بیش N نیز ( ج 1 ص 389 ) / 4 - 5 / الحشر 59 : 21 م / 5 القارعة 101 : 4 ك / 5 - 6 آری  
چنین بود N - M / 6 گفت إن M إن N / 6 - 7 التمل 27 : 24 ك / 8 اینجا N این M /  
معشوق N - M / 10 - 11 مصطفا ... نیست N - M / 12 بعیون N بعیونهم من M /  
امر N قوم M / 12 اذهب N ذهب M / عقولهم M عقولهم N / 13 بر ایشان منکر است  
M تو را را ایشان بدینند N / 14 و مصطفا M پس مصطفا N / اذهب N ذهب M / 15 و روزه  
M روزه N / مصراع N بیت M .

مست شدند . مردان بودند در این راه که بچار نوش کردند و هنوز لبِ  
 ایشان خُشک است ، و جز «هل من مزید» نمی گویند . موسی از «لن ترانی»  
 چنان مست شد که «وخرت موسی صعقاً» حوصلهٔ محمدی را نوش  
 3 باد که آیتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي ، و هنوز می گویند :  
 واجوعاه ! نظم :

6 اگر به ساغر در یا هزار باده کشم  
 هنوز هست من بادهٔ دگر کشدا  
 غلامِ ساقیِ خویشم که بامدادِ پگاه  
 9 مرازِ مشرقِ خُشم ، آفتاب بر کشدا  
 درِ نشاطِ من آنگه گشاده تر باشد  
 که مست گردم و ساقی مرا به در کشدا  
 12 خوش است مستی و از روز گار بی خبری  
 که خرج غاشیسهٔ مرد بی خبر کشدا

۵۲۳ - اما اگر طالب را واخود دهند ، در باز کند ، پس کمندِ جمالش

15 در گردن افکنند که «قم اللیل» و نه این خطاب و ا مصطفا بُودو بس ا  
 از قرآن بشنو ! «قوموا لله قانتین» چون خطاب بشنود برون آید که «إنما

---

1 - 16 مست ... انما P L I - N M / 1 بودند در N آنان بودند که از M / که M - N /  
 1 - 2 و هنوز ... است N و ایشان هیچ هنوز پیدانشد M / 2 ق 50 : 30 ك / الاعراف  
 6 : 143 ك / 3 مست M - N / الاعراف 7 : 143 ك / 4 و هنوز N هنوز M / 5 نظم  
 N بیت M / 7 بادهٔ N M ساغر ( دیوان امیر ممزی ) 13 - 12 خوش ... کشدا M - N /  
 14 کند N کنند M / 15 - 14 جمالش در گردن N جمال در گردنش M / 15 افکنند N  
 کنند M / المزمّل 73 : 2 ك / 16 البقرة 2 : 238 م / الانعام 6 : 36 ك .

یستجیب الذین یسمعونَ ، چون برون آمد در عالم مُتَحیر می گردد ، تا حوصله او قوت خود باز یابد ، چون طغرای سُلطان بیند و اشناسد و یک نقطه تسلیم گردد و پیر در وی تصرف کردن گیرد ، او مرده است و پیرش غسلی می دهد تا از آنچه نباید پاک گردد ، و چون پاک گشت ، از اینجا بدایت راه خدا بود ، و نماز اکتون تواند کرد که « وجهت وجهی » بگوید ، و خود را در باختن گیرد .

۵۲۴ - جوان مردا ! اگر نماز کردن بدین آسانی بود که تو می پنداری ، خلیل - ع - هماغنا نگفتی « رب اجعلنی مقیم الصلاة ومن ذریتی » و تو چه گویم که تو هنوز هیچ ندانسته ای ، به خیالات فاسد قناعت کرده ای و به ظنون کاذب سیر شده ای ، و از خدا غافل مانده و از راه او اعراض کرده و باد سخنان او در ساخته ای . می پنداری کار گزاف است ؟ بیت :

گر شیر شوی زد دست من جان نبری  
تا آنچه بگفته ای به پایان نبری

۵۲۵ - جوان مردا ! تو پنداری که این کلمات را فهم می کنی ؟ این نه راه تو است ، اما باشد که کسانی باشند که دانند . و چون از تو بهانه گاه چیزی ساخته آند ، که بتو می نویسم ، این را دولتی عظیم دان و بر خود شکری واجب دان ! لابل شکرهای بسیار ، چه بسیار راحتها از این مکتوبات به خلق خواهد رسیدن ، انشاء الله ، ما را نیز به طفیل طالبی که از این کلمات قوت خورد ، راحتی برسد .

۱ - 19 یستجیب ... برسد P L I - N M / 1 الانعام 6 : 36 / ك / عالم N حالی M / بیند و اشناسد M دیدر آشناشد N / 3 او N و او M / 4 گشت N گردد M / 5 الانعام 6 : 79 / ك / 7 پنداری N کنی و می دانی M / 8 ابراهیم 14 : 40 / ك / 9 كه N - M / 12 - 13 ( ج 1 ص 282 دیده شود ) / 14 نو پنداری N پنداری که تو M / فهم می کنی N میدانی که M / نه N در M / 15 باشد که کسانی M - N / 16 چیزی N خبری M / 17 راحتها M راحت N / 18 رسیدن M رسید N / را نیز به طفیل M نیز به طفیل مطلوب N / 19 راحتی برسد M راحتی بیند N .

- ۵۲۶ - آی برادر عزیز! ابدك الله بتوفیق طاعته ، چندانکه توانی ظلم مکن ، و را ظالمان یکی مباحث ، وألا لعنة الله على الظالمین ، فراموش مکن !
- ۸ و تا توانی راحتی به درویشان می رسانی ، و مال و جاه و قلم و زبان خود را در راه عاجزان خرج کن ، که روزی خواهی و دست ندهد . و چون خواهی که شر کسی از تو مصروف بود ، تو شر خود از دیگران مصروف دار !
- ۶ و هیچ اندیشه مدار . و این راهی عظیم است که تو را وا نمودم . اگر توانی و دانی که چه می شنوی . و یقین دان که چون تو شر خود را از دیگران وا داشتی ، شر هیچ کس به تو نرسد . در آن کوش که شر خود از خود کفایت کنی که چون شر از تو بر خیزد همه عالم را دوست خود بینی . ۹

- ۵۲۷ - و در هر حال که آدمی بود نشاید که طمع از خدا منقطع کند . تو نیز اگر چه دوری از دین ، طمع نشاید که منقطع کنی . راه تو آن است که خیر چندان که توانی به درویشان رسانی ، و علی الخصوص به دوستان او . ۱۲ و چندان که توانی شر خود را دفع کنی از خود و از دیگران . والله یجملک من أمة محمد . والسلام . والحمد لله رب العالمین .



1 - 13 آی ... العالمین / P L I - N M / 1 عزیز ... طاعته / M - N / 2 مکن M می کش / N / درویشان N درویشی / M - 4 / 5 خرج ... دیگران / M - N / 7 را از N از خود / M / 9 که / M - N / 11 نیز / M - N / از دین / M - N / 11 - 13 راه ... دیگران / M - N / 13 - 14 و الله ... محمد / N - M / 14 والسلام / M - N / والحمد ... العالمین / M - N .

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۵۲۸ - برادر اعز را سعادت حاصل باد . دی روز می خواستم که در  
 3 تفسیر این خبر که الایمان نیف وسبعون باباً ، چیزی نویسم ، و چون آغاز  
 کردم به عالمی دیگر اقدام ، وعذر خواستم ، خود نوشتم آخر که کار من  
 6 از اختیار من بیرون است ، و همانا کسی را از متحذقان فرا خاطر آید  
 که کار همه کس از اختیار او بیرون است ، و این به کسی مخصوص نیست که  
 همه خلایق در قبضه تقدیر مقهور و مسخرانند .

۵۲۹ - و این اعتراض اگر چه باعتبار ما راست است ، لیکن در این محل  
 9 غلط است ، زیرا که اسب و حیوانات عجم همه مسخر تقدیراند فی کل  
 الأحوال ، اگر راکبی برنشیند و اگر نه . ولیکن ما می گوئیم چون راکب  
 نه برنشیند اسب به اختیار خود محدود ، و اگر کسی برنشیند گوئیم : حرکات و  
 12 سکنت او از اختیار بیرون است . اگر چه در حالتین کار از اختیار اسب  
 بیرون است ، اما تفاوتی هست ، و هر کس در این تفاوت راه نبرد .

1 بسم ... الرحیم P I و منها بسم ... الرحیم L بسم ... الرحیم و به نستین M و من  
 رساله رحه اف ۵۷ بسم ... الرحیم N / 2 برادر ... باد P M L I - N / 3 تفسیر این  
 خبر که P M L I - N / آغاز N ابتدا P M L I / 4 وعذر خواستم P M L I و من عذر  
 N / خود نوشتم M - P N I / آخر P M L I - N / 5 من P M L I - M / متحذقان P  
 متحذقان N M L I / 6 او P M L I - N / کسی P I / کسی N M L / که P L I چه M  
 N / 8 ما P M L I / است P M L I بود N / لیکن P M L I - N / 9 حیوانات  
 عجم همه N جمله حیوانات P M L I / 10 الأحوال P M L I حال N / ولیکن ما می M L I  
 P ما می N / 11 نه بر نشیند I نشیند P بر نشیند M L نیست N / اسب P M L I - N /  
 محدود P M L I می رود نمی رود N / 12 اگر P L I و اگر N M / در P L I فی N M /  
 کار P L I جیعا کار N M / اسب N M L اسباب P I / 13 و هر N M L هر P I / کس  
 P N I کسی M L / .

- ۵۳۰ - و چون راکب نباشد، اسب مسخر تقدیر بود به واسطهٔ اختیاری که اسب مجبول است بر آن اختیار، در خوردن و خفتن. و چون راکبی باشد هم مسخر تقدیر است. ولیکن به واسطهٔ اختیاری که اسب بر آن اختیار مکره و مجبر است. پس اختیار اسب فی نفسه طبیعی بود بی راکب، و چون راکب برنشست، اختیارش همه قهر گشت.
- ۵۳۱ - اکنون چون این مقدمه فهم کردی بدانکه آدمیان همه مسخر تقدیراند، ولیکن بعضی به واسطهٔ اختیاری طبیعی و طوعی و جبلی، و بعضی به واسطهٔ اختیاری قهری و جبری و چون کسی را با تقدیر فی بعض الأحوال این حساب بود گویند که کار او از اختیار بیرون است. ای دوست عزیز! اغلب آدمیان مسخر تقدیراند به واسطهٔ هوا و شهوتِ عاجل، و این سلاح شیطان است. پس این قوم همه در اقطاع ابلیس اند که «فبیمزئیک لأغوینبهم أجمعین»؛ «إلا بعضی که هوا و شهوت در ایشان مقهور و مغلوب شده است به حب خدا و رسول - صلعم - و طلب دین. پس این قوم سلاح شیاطین در درون ندارند، و ایشان از اقطاع شیاطین نیستند که «إلا عبادك منهم المخلصین».
- ۵۳۲ - ای برادر! می‌خواهم که در شرح این که الایمان نیف و سبعون بابا که در خواسته‌ای چیزی نویسم، و شرح این روشن کنم. و هرچه در شرح

۱ بود PMLI باشد / N / ۲ اسب PNL I - مجبول / مجبول PML I مجبور / N / اختیار در  
 PLI اختیار M از N / ۲ - ۳ خوردن ... اختیار PNL I - M / ۳ م PLI اسب م N /  
 اسب ... اختیار NL بر آن PI / ۴ مجبور PML I مجبور N / ۵ قهر N قهری PML I /  
 گشت N است PLI بود M / ۶ این PML I - N / ۷ لیکن NM اما PLI / ۷ - ۸  
 اختیاری ... اختیاری NM اختیار ... اختیار PLI / ۷ طبیعی PLI طبیعی B / NM  
 جبری PML I اجباری N / ۸ عزیز N - PML I / ۱۰ شیطان N شیاطین PML I /  
 ۱۱ قوم PLI - NM / در PML I - N / ۱۱ - ۱۲ ص ۳۸ : ۸۲ / ۱۲ بعضی LI  
 PM قومی N / مغلوب N مجبور PML I - M / به حب NM محبت PLI / ۱۴ و ایشان ...  
 شیاطین PLI پس اقطاع شیاطین N و سلاح او M / ۱۵ برادر PML I برادر اکرمک الله  
 واحیاک N / ۱۶ و شرح ... کم PML I - N / و هرچه در شرح N و بیان PML I .

این حدیث نویسم همه از آن علم است که طلبش فرض است بر سالکان راهِ حق . چنانکه سید - صلعم - می فرماید : که طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة . و شرح این حدیث بود که در خواسته ای . 8

۵۳۳ - اکنون اوّل شرطی آن است که بدانی که ایمان چه بود . بدان و آگاه باش ! که ایمان صِفَتِ دل بود ، ولیکن آن را به ضرورت نشانی هست در ظاهر ، اَعْنی در قالبِ بشری ، که اگر آن نباشد گوئیم : صفتِ دل ایمان نیست . چنانکه صِحّت را علامتی هست در نظرِ طبیب که اگر آن علامت ببیند گوید : بیماری سخت نیست . و این علامات بسیار است ، بعضی از آن ، طبیب داند به نبض و قاروره و رنگِ روی بیمار . و بعضی از آن ، بیشترِ خلق بتوانند دانست ، چون اشتهایِ صادق که به غذا خوردن پدید آید . 9

۵۳۴ - اکنون ایمان چه بود ؟ بدانکه ایمان در تازی تصدیق بود . و در تصدیق سه چیز بیاید : یکی مُخْبِرِی ، دوم مُخْبَرِی ، سوم حَالِی بیاید که در مُخْبِرِ و ادید آید . زیرا که تا کسی نبود که از چیزی اِخْبَار کند ، تصدیق و تکذیب نتواند بودن . اکنون چون کسی با تو گوید : که این عالم را صانمی هست ، در تو از سه حال یکی باشد به ضرورت . 15

1 نویسم همه N که PMLI / علم PMLI علوم / 1 - 2 که ... فرماید MLI  
 2 / N - P حق PMLI - M / چنانکه M بکنم چنانکه PMLI / 3 و مسلمة L - NMI  
 P / بود ... خواسته ای N که در خواسته ای بدم PMLI / 4 شرطی N - PMLI / که  
 ایمان NML ایمان PI / 5 بود PMLI است N / 6 در قالب PMLI بر قالب N /  
 گوئیم M هیچ گوئیم PMLI همان گوئیم N / 7 ایمان نیست PMLI اَعْنی ایمان نباشد N /  
 چنانکه NM چنانچه PMLI / 8 ببیند PMLI ببیند N / بیماری سخت PMLI صحت  
 هنوز N / و این علامات ML و این علامات PI علامت N / 9 از آن PMLI - N به LI  
 PM در N / روی بیمار M بیمار N روی PMLI / 10 که به غذا NM که بعد از L بقدا  
 PI / پدید PMLI و ادید N / 11 ایمان چه بود PMLI - M / تازی PMLI لغت  
 تازی N / 12 سه PMLI - L / دوم NML دوم PI / سوم M سوم NLI سیم P  
 13 زیرا N - PMLI / 15 به ضرورت PMLI - N .



- ۵۳۵ - و مثالی دیگر بگویم که به آداب نزدیکتر باشد. چون تورا اخبار کنند از چیزی، اگر صدق آن چیز تورا علی القطع معلوم باشد، حالتی در تو بادید آید که آن را تصدیق خوانند، چنانکه کسی گوید: مجموع دو عدد ۳ طاق جفت بود. اینجا خود تورا علی القطع معلوم است که خبری صادق است. و در تو اینجا حالتی وادید آید، و تو در وادید آمدن این حال مضطر باشی که به هیچ حال انکار نتوانی کرد. و اگرچه به زبان با این مغیبر گویی: کذب. اما درون تو آکنده باشد به تصدیق. و چون دلت، صدقت زند، اگر بر زبان کذب بگویی، باکی نیست. و جحدوا بها و استیقنتها أنفسهم ظلماً و علواً، که در قرآن می بینی کنایت، آزادان از چنین حال.

- ۵۳۶ - و چون کسی تورا اخبار کند از چیزی، و تورا علی القطع کذب آن خبر معلوم بود، در تو حالی وادید آید که آنرا تکذیب خوانند. پس اگر به زبان: صدقت بگویی، از بیم یا از عارضی دیگر، آن تصدیق به کار نیاید. زیرا که اینجا تو در تکذیب مضطری، و تصدیق و تکذیب به اختیار تو وابسته نیست تا چون خواهی تصدیق کنی و چون نخواهی تکذیب کنی بل

۱ که به ادب N که به عقل M از عقل P L I / باشد P I بود M L I / تورا اخبار P M L I  
 کسی که علی الجمله اخباری N / 2 کنند P M L I کند N / تورا P M L I - N / باشد L I  
 P M بود N / 3 گوید مجموع در N گوید مجموع L مجموع P M I / 4 جفت بود N و جفت  
 P M L I / خود P N L I - M / علی القطع M علی الاطلاق P L I - N / 5 اینجا L I  
 N - P M / و تو در N M L و در تو P I / وادید آمدن P M L I وادیدن N / 6 که L I  
 P M و در درون N / به زبان N M L بر زبان P I / 7 اما P M L I که N / تو آکنده  
 P M I تو کنده L آکنده N / 8 زند P M L I زد N / بر زبان P L I بر زبان M زبانت N  
 بگویی P M L I گوید N / 8 - 9 الثمل 27 : 14 ک / 9 آنرا P L I - N M / 9 - 10  
 کنایت ... القطع P I - N M I / / 10 تورا ... چیزی M اخبار کند N L / 11 خبر N  
 چیز P L I - M / 12 به زبان N M L بر زبان P I / آن تصدیق P N L I - M / 13 زیرا  
 P M L I - N / تو در N M L در تو P I / 13 - 14 به اختیار ... نیست P I - N M L /  
 14 تا ... بل P M L I - N .

که آدمی در تصدیق و تکذیب مضطر بود. و مثالِ حالِ تکذیب چنین بود که کسی گوید: من دو عددِ طاق دانم که مجموعش طاق بود. تورا علی القطع معلوم بود که آن دروغ است اگر این قایل از عددو از طاق و از دوو از مجموع، همان فهم می کند که تو می کنی. و در قرآن از تکذیبِ دل و تصدیقِ زبان خبر چنین دادند که « وما يؤمن أكثرهم بالله الا وهم مشرکون » ، « ومن الناس من يقول : آمنا بالله وبالیوم الآخر ، وما هم بمؤمنین » . و این دوم حال است که بیان کردم .

۵۳۷ - حالت سوم ، آن بود که چون کسی از کاری تورا اخباری کند ، و تورا علی القطع صدق آن خبر و کذبش معلوم نشود ، در تو حائق وادید آید که آنرا توقف خوانند ، چنانکه کسی گوید : فلان مرد دراز است یا کوتاه یا طیب یا منجم . و این سه حال است از تصدیق و تکذیب و توقف که هر یکی بجای خود مقتضی مزاج در ست بود و فطرت سلیم . و چون همه عالم یا اغلب عالم را مزاج معتدل نیست ، لا جرم همه تصدیق و تکذیب ایشان نه برجای خود بود تا هر یکی تعصب مذهبی به نادانی می کنند. و بجایی رسیده اند که اگرشان گردن بزنند متشکک نشوند ، در آن مذهب خود . و اینجابدانی که در قرآن چرا گویند : « وما یتَّبِع أَكثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا » .

۱ که آدمی ... و تکذیب PMLI - NML / بود N باشد PMLI / ۱ - 4 و مثال ...  
 کنی PMLI - N / 5 چنین دادند N داد PMLI / که ... مشرکون N - PMLI /  
 یوسف 12 : 106 ک / 5 - 6 البقرة 2 : 8 م / 6 دوم حال PMLI در حالت N / 8 حالت  
 PMLI - N / 9 خبر N چیز PMLI / کذب آن چیز PMLI / نشود LI  
 PM نبود N / 10 خوانند PNM L / مرد PNL I مردی M / 11 طیب L  
 NM طیب است PI / سه PMLI هر سه N / است از PMLI که گفتم از N / 12 که  
 PMLI - N / 13 یا PMLI را یا N / 14 بر PLI به NM / تا PMLI تا در N /  
 15 بنا دانی PLI از تا دانی M تا دانسته N / می کنند و PMLI - N / رسیده اند PMLI  
 رسیده است N / شان PMLI ایشان را N / 16 در آن مذهب خود NM - PLI / چرا  
 گویند N چیست PMLI / 16 - 17 یونس 10 : 36 ک .

- ۵۳۸ - اکنون چون جواب تورا معلوم شد ، میدان که تصدیق و تکذیب را درجات بسیار بود . اما در توقف درجات نباشد . زیرا که چون کسی اخباری کند ، اگر تورا ذره‌ای رحجانِ جانبِ تصدیق نباشد 3 و رحجانِ جانبِ تکذیب ، این حالت را توقف خوانند . چون ذره‌ای رحجان من أحد الجانبین وادید آید توقف نماند . و چون رحجانِ جانبین زیادت و نقصان می‌پذیرد ، پس تصدیق و تکذیب را درجات بسیار بود . 11 و آخرین درجات تصدیق و تکذیب حالتِ یقین بود .

- ۵۳۹ - و چون تصدیقِ انبیا بدین حد رسد ، سالک را گویند : چون به مقام یقین رسیده بود ، آتش دوزخ را ممکن نیست که تورا بتواند سوخت که : لا یدخل النار موقین مصطفا - صلعم - گویند . و در شرع ما ایمان بر همه درجات تصدیق اطلاق کرده‌اند . و آخرترین درجات ایمان یقین است . و بسیار بود که ایمان بگویند و یقین خواهند . و مصطفا - صلعم - می‌گویند که المؤمن لا یغضب ، المؤمن لا یتکون حسوداً ولا حقوداً ، المؤمن تقي نقي . یا گویند : 12

1 چون P N M I - L / جواب تورا P M L I مقدمه N / 1 - 2 تصدیق و تکذیب را P M L I در تصدیق و تکذیب N / 3 اخباری کند P L I اخباری کرد N را اخباری کنند M / جانب P M L I با جانب N / نباشد P M L I نمی‌بود N / 4 و P L I بر M و نرسد در ذره‌ای N / جانب P M L I - N / حالت را P M L I - حال N / 4 - 5 خوانند . . . توقف P I - N M L / 4 چون N M و چون L / 5 آید N آمد M L / 6 می N نمی P M L I / 6 - 7 را . . . تکذیب P M L I - N / 7 حالت P N L I حال M / بود N باشد P M L I / 8 و چون N چون P M L I / بدین . . . چون N علیهم الصلوات والسلام من الرحمن چون سالک بدین حد رسد گویند P M L I / 9 رسیده بود N رسید P M L I / دوزخ را N دوزخ P M L I / تو N این مرد P M L I / بتواند سوخت P M L I بسوزد N / 10 مصطفا N و مصطفا P M L I / گویند . . . ما N و شرع ما به P L I به M / 10 - 11 بر همه درجات N از همه P M L I / 11 آخرترین P M L I آخرین N / ایمان P M L I - N / 12 می P M L I - N / 13 ولا حقوداً P L I - N M .

روز قیامت ، چون مؤمن قدم در دوزخ نهاد ، آتش سرد شود و گوید :  
جز یا مؤمن ! فان نوراً أظفا ناری .

3 ۵۴۰ - و چون لفظِ ایمان بر همه درجاتِ ایمان ، اعنی تصدیق ، إطلاق کردند ، لا جرم مصطفا - صلعم - گفت : الایمان نیف وسبعون باباً أداها إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ ، وَأَعْلَامُ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ . و این در مثالِ ظاهر چنان بود که طیب گوید : صِحَّتْ رَا عِلَامَتُ و درجات بسیار بود ، کمترین درجه آنست که شخص را شهوتِ طعام خوردن صادق شود . و اعلی درجات آن بود که کل بدن او همه معتدل المزاج بود ، چنانکه در هیچ عضوی چیزی نبود ، که او لیر آن بود که نباشد . که حد اعتدال این است .

۵۴۱ - اکنون همه درجات تصدیق را نشانی هست ، و چون نباشد ما دائم که آن درجه نیست . نشانِ ادنی درجاتِ ایمانِ إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ بود . و این طرفه تنبیهی است بر علامتِ ادنی درجهٔ ایمان که مصطفا 12 - صلعم - حدی بر آن نهاده است . و مقصود نه عینِ إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ بود ، بل که مقصود جنس این نوع بود در طاعت . و حقیقت این کار ، حالی به فهم تو نرسد و نتوانم رسانیدن که شرح این کلمه از آنجا که علم ماست

1 چون مؤمن NML / چون L / شود PMLI گردد / N / و گوید PNMI - L /  
2 جز PNMI خذ / ناری PMLI طی N / 3 ایمان اعنی PNMI - N / 4  
کردند PLI می کردند M کنند / N / لا جرم ... نیف P1 - NML / مصطفا N سید انبیا  
/ ML / 5 و این NML این P1 / 6 ظاهر N - PMLI / علامت ... بود P1 علامات ...  
بود L درجات است N بسی درجات است M / 7 را PNMI با L / طعام ... شود PLI  
شهوت صادق بود در طعام خوردن NM / 8 همه PNMI - N / 9 که حد ... است  
PNMI - N / 10 نباشد PNMI نشان نباشد L / 11 آن ... نیست PNMI - N /  
درجات ایمان N درجه PLMI / 12 علامت PMLI علامات N / درجه PMLI درجات  
N / 13 حدی ... است PMLI کرده است N / 14 که مقصود N مقصود M - PLI /  
در PMLI از N / طاعت و PMLI طاعت N / 15 تو نرسد N تو PMLI ر L / که  
شرح PMLI چه شرح N / علم PNMI عالم L .

مجلدات به کار باید . و هم چنین شرح هر کلمه که مصطفا - صلعم - گویند .  
 أمّا کسی باید که راه انبیا رفته بود تا قدر سخن ایشان بداند غافلان را از  
 آن چه سود .

3

۵۴۲ - عایشه صدیقه چیزی گفته است و به فهم تو آن نزدیکتر است  
 که تو در این علم هنوز طفلِ رضیعی ، لایل خود طفل نیستی ، چنین در  
 رحم . و این هم بسیار است ، نطفه ای «تخرُج من بین الصلبِ و الترائب» . تو را از  
 دین چه خبر ؟ و نباید که از مقصود دور افتیم . عایشه را گفتند : ما الایمان ؟  
 گفت : أجمل أم أطول ؟ فقیل لها : أجلی ! فقالت : من سائتهُ سیئتهُ ،  
 و سرته حسنته فهو مؤمن .

9

۵۴۳ - و این علامت کمترین درجات ایمان بود . و اگر این نباشد خود  
 اصل ایمان نیست ، زیرا که چون این قدر ایمان نباشد که بر طاعت کردن  
 شاد شود ، و از معصیت برنجد ، خود هیچ نیست . پنداری او را خود هیچ  
 حساب نیست . در این که فرقی هست میان طاعت و معصیت ؟ و اگر  
 ذره ای تصدیق کرده بودی به قول انبیا که طاعت مُسعد بود و معصیت  
 مشقی بود ، نشانش آن بودی که چون طاعتی کردی ، خُرّم تر از آن بودی  
 که معصیتی کردی .

15

1 م چنین N م P L I - M / گوید N نتوان گفت L گفت نتوان گفت P M I /  
 2 - 3 غافلان . . . سود P M L I - N / و در حاشیه N چنین افزوده است : شیخ  
 سیف الدین باخرزی گفت :

غافلان را حلاوتی در جان غافلان را تلاوتی به زبان

5 در این علم P L I در راه دین M - N / طفل رضیعی P M L I طفل N / خود N M  
 - P L I / چنین N M و جنین P L I / 6 - 16 نطفه ای . . . کردی P M L I - N /  
 از اینجا تا پایان نامه تنها در نسخه N هست ، و در نسخه های P M L I بجای آن بخشی از  
 نامه ای ناشناس نوشته شده است که چون موضوع آن با این نامه بی ارتباط نیست ، ما آنرا به دنبال  
 این نامه چاپ می کنیم / 6 الطارق 86 : 7 ک .

- ۵۴۴ - چون از آن راحق نمی‌باید و از این رنجی نمی‌رسد پنداری مهمل است در همه حرکات و سکنتات. و حرکتی را بر حرکتی، خود ترجیح نمی‌داند.
- ۳ و چون ذره‌ای تصدیق نبود، هیچ ایمان نیست، همه کفر است. و چون همه کفر است، در مقام بهایم و سباع و شیاطین بماند همیشه، و مقام ایشان أسفل السافلین است زیرا که اعلیٰ علین حضرت بار خدا است که شما آنرا بهشت خوانید. و در بهشت خدا بود مؤمنان « وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ » در قرآن می‌خوانی و روزی این بود.
- ۹ ای دوست! عالی‌ترین درجات آن کس را دان که ایستاده است به خود، و همه محتاج‌اند بدو. پس اعلیٰ علین مقام اوست. و هر که بدو نزدیک تر باشد به اعلیٰ علین رسید. و هر که از او دور تر ماند در أسفل السافلین جای گرفت
- ۱۲ ۵۴۵ - پس می‌دان که بهشت چرا در آسمان بود و دوزخ تحت الارض السابعة. و چون ذره‌ای ایمان نبود در دوزخ نخلد بود. و اگر ذره‌ای بود برهد. و در شرایع همه انبیا در این خلاف نتواند بود، چه خلاف در مجتهدات بود نه در یقینیات. و در اصل سعادت و شقاوت اخروی خلاف نبود، و در اصل راه حقایق وصول هم نتواند بود. اما در تفارقی که به امصار و اعصار بگردد، و به احوال و اشخاص بگردد، خلاف تواند بود، و نشاید که نبود. و ممکن نیست که این بتوانی دانست که چرا خلاف در بعضی چیزها ضرورت راه انبیا است، و بیان این حرام بود. و انا آمل، اگر رسی خود بینی، و اگر راه مردان روی برسی.
- ۲۱ ۵۴۶ - و راه مردان را پنج شرط است. سه شرط در سالك باید که

بود و دو شرط در پیرِ او که دلیلِ راهِ او بود . و در همهٔ علوم و صناعات و حرف هم چنین پنج شرط بیاید تا مرد به کمال رسد . سالک را استعدادی نام باید در ادراکِ چیزها که به صنعتِ او تعلق دارد . اگر شطرنج بود استعدادش 3 در ادراکِ چیزی دگر بایسد که بُود ، و اگر طب است ، استعدادش در ادراکی دیگر باید . و اگر راهِ دینِ خدا است ، استعداد نوعی دیگر باید از ادراک . و اگر علمِ ادب است نوعی دیگر باید ، از استعداد . 6

۵۴۷ - و چون استعداد تمام آمد ، شرطِ دوم ، طلبی به کمال باید که در جهان هیچ محبوبی ندارد الا آن کار . اگر طب است عاشق بود طب را ، و اگر شطرنج است عاشق شطرنج بود . و اگر راهِ خدا است عاشقِ سلوکِ آن راه بود . و شرط ثالث عمرِ دراز است و عافیت و صِحّت با عوام فهم کنند مانی به نزدیک ما در طلب تمام خود بیماری محال است و تو این ندانی . این سه شرط سالک را بیاید : طلبِ تمام و استعدادی کامل و عمرِ دراز . 12

۵۴۸ - و در استاد دو شرط باید . اول : آنکه در صنعتِ خود باید که به کمالِ آن کار رسیده بود . و دوم باید که شفقتی به افراط باشد او را ، تا عاشق را افادت و ارشاد بُود . و چون این کارها دست فراهم دهد ضرورت بُود که به کمال رسد مرد در آن کار که هست . والسلام . 15



۵۴۹ - و تا قعرِ نفسِ کافر راه در از است ، و از صد هزار سالک یکی

۱ - 16 بود در . . . والسلام P M L I - N / در اینجا نامهٔ 97 چ ما ( N 57 )  
پایان می یابد . و 17 سطر باقی مانده ، پاره نامهٔ ناشناسی است که در نسخه های P M L I  
بجای نیمهٔ دوم این نامه نوشته شده بود . و چون با آن شباهت موضوعی دارد ، ما آنرا در دنبال  
نامه چاپ می کنیم / 17 و تا قعر . . . یکی P M L I - N / و تا P L I M

- آلجا نرسد و به کفر ثالث که در نهاد آدمی تعیین است بینا نگردد اول کفر علم بود ، پس کفر عمل بود ، پس کفر ثالث رو بناید ، و اینجا هر کس را 3  
راه نیست . و چندین هزار واصلان در این مقام کشته و افتاده‌اند ، و از اینجا راه بدر نبرده‌اند . پنداری که اطلاع بر عیوب نفس کافر کار هر کسی است ؟
- هیئات ا جز اهل عنایت را این اطلاع مبذول نیست ، که در خبر است که 6  
إذا أراد الله لعبد خيراً بصره بعیوب نفسه . و در خبر آمده است که بوبکر صدیق - رض - از کمال سلوک خود چون بدین مقام رسید ، مصطفا را - صلعم - گفت : ما الايمان ؟ عایشه - رض - چون از دولت صحبت محمدی بدین مقام رسد گوید : یا رسول الله انئی لأشک فی بعض الأوقات . مصطفا - صلعم - دانند که این چه دولتی است ، گویند : 9  
أتجدین ذلك ؟ ذاك منح الايمان . جز مردان در این عجایب راه نبرند ، مخنثان را اینجا راه نیست . کلمری ، هر کاری را مقدمتی بود ، و آن عزیز 12  
را سال از چهل در گذشت . اگر اکنون نیز بر آن اطلاع نیفتد ، و العیاذ بالله ، کار باخطر بود . انشاء الله مردی شوی ، حالی هنوز از احوال مردان بی خبری ، و از شیر نام می شنوی چون طفل رضیع که نام شیر 15  
شود . والسلام . والحمد لله رب العالمین .



1 - 16 آنجا ... العالمین N - PMLI / 3 - 2 هر . . . اینجا PI - ML / 2  
کس M کسی L / 4 کار L - PMI / 5 و این اطلاع M اطلاع بر عیوب نفس L را  
PI / مبذول . . . است PI - ML / که PLI - M / 8 و L - PMI / 9 رسد  
PI رسید L - M / 11 آنجدین PMI تجدین L / 12 مخنثان و ML مخنثانند PI /  
مقدمتی M مقدمه ای PLI / 13 در PLI بر M / بر آن PMI آن L / 14 بود  
PLI است M / 15 می PLI - M / 16 والسلام LI - PM / والحمد . . . العالمین M  
PLI -



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۵۵۰ - تسلیتی که آن برادرِ عزیزِ بزرگ، اُمِّدِ اللهُ بِقَاهُ وَجَعَلَ آخِرَتَهُ خَيْرًا مِنْ دُنْيَاهُ ، فرموده بود ، مطالمت کردم ، و از آن آسایشِ بسیار و راحتِ فراوان به دل و جان آمد . و آن الفاظِ رشیق و معانیِ لطیف به دل و جان استقبال کردم . و این ابیات یاد آمد .

- ۵ وافی کتابکَ وهو مختضب  
 کلماً هزرت معاطفی جذلاً  
 فالروض ذابَ للحظه حسداً  
 ۶ والدرّ ذابَ للبظفه خجلاً  
 وَمَلَأَتْ مِنْهُ مَمَامِي فِقْرًا  
 حَتَّى مَلَأَتْ سَطُورَهُ قُبْلًا

- ۵۵۱ - و نخواستم که بی جوابی فروگذارم چند سبب را ، والله يعصمنا من الزلزل فضلاً منه . أولاً : تعجب کرده بودی از وصف اشتیاق به وطن .

---

1 بسم . . . الرحيم P I بسم . . . الرحيم وبه نستعين M / 2 بزرگ M - P I /  
 4 فراوان به P I فراوان نصیب M / راحت M راحت P I / رشیق P I رشیق M / 5 آمد  
 P I آمد شعر M / 6 مختضب P I مختص M مختصر ( ج 1 ص 299 ) مختب ( فرمنش ) /  
 7 کلماً هزرت M کلماً هزرت P I کلماً یزدن ( ج 1 ص 299 ) حکماً هزرت ( فرمنش )  
 / 8 ذاب P I شاپ M / 9 والدرذاب P I والدراسات M / 13 از . . . وطن M - P I .

- و همانا که اگر این فصول تمام مطالعه کرده بودی ، آن اعتراض را بحال نیافتی ، چه بلال حبشی - رض - مشتاق بوده است به کوههای مکه و آبهای مکه ، و مصطفی - صلعم - همچنین ، علی فهنا من الظاهر . و عذری که آورده بودی که من در آن شیوه سخن رانیدن مِتْرَسَل بودم نه مُتَصَرِّف ، خود از دل من نوشته بود چه ، حَقًّا که چنین بود . وَأَجُودُ الشَّعْرُ أَكْذِبُهُ ، وَالْمُرْسَلُ أَخُ الشَّاعِرِينَ . و از این سبب از این هردو دست برداشتم ، و اعتراض کردم ، چه کمال آن دو صفت را آرایش دروغ بباید . و سَأَلْتُكَ چُونِ بَدَانَدُ که دروغ را چه تأثیر بود ، به ضرورت دست از آن بدارد . هذا مَضَى .
- ۹ ۵۵۲ - دیگر گفته بود که صبر فرمودن کار مردان است . این راست است ، ولیکن علم پروردن و دانش حاصل کردن جهانی دیگر است ، و به اوصاف محمود متصف شدن و از اوصاف مذموم متعری گشتن خود جهانی دیگر است . مرا علم به زهد و صبر و توحید و توکل و رضا و تسلیم و قناعت و محبت حاصل است ، اما از حقایق این اوصاف به غایت دورم .
- این جمله کتابشان من از بر خوانم
- ۱۵ خواهم که در ایشان رسم و نتوانم
- أَحِبُّ الصَّالِحِينَ وَكُنْتُ مِنْهُمْ  
لَعَلَّ اللَّهَ يَرْزُقُنَا صَلاحًا
- ۱۸ ۵۵۳ - و چون از ایشان نباشم باری سودای ایشان می پیام .

۱ و همانا ... بودی / P I - M / را / P I - M / ۴ بودی P I بود M / ۵ چه حقا که M که حقا / P I / ۷ دو صفت M و صفت P I / ۸ بود P I است M / از ان P I - M / ۱۲ به P I - M / ۱۴ این P I من M / کتابشان ( ص ۲۱۷ ) کتب شان M کتبشان P I / من از P I زیر M .

گرتنگ شکر خرید می نتوانم  
باری مگس از تنگ شکر می رانم

3 وأهل حقیقت گرچه چنین گفته اند :

گر می دو هزار رطل بر پیایی  
تا می نخوری نباشد شیدا بی

6 أما من أحب قوماً فهو منهم ، هم کاری است . و چون دست  
به معشوق نرسد ، با خاک کوی او آشنا بودن ضرورت عاشق بود .

حقا که خداوند من اند از بویت

9 دروان سرای و پاسبار کویت

۵۵۴ - ای جوان مرد ! چون صابر نباشم و دعوی صبر کنم دروغ بود .

و اگر دعوی کرده ام از راه بشریت ، علم دعوی کرده ام نه از حال مردان .

12 و اگر در « زبده الحقایق » دعوی کرده ام آن از ده سال باز ساختم ، یا در  
آن دعاوی عریض طویل کاذب بوده ام و بی خبر از آنچه گفته ام ، یا مرا در  
آن روزگار حالتی بوده است که اکنون مانده نیست . پس آن در وقت خود

15 به اضافه با آن روزگار درست بوده است . و این به اضافه با حال حاضر  
است . و الصوفی ابن وقتیه . در هر نفسی آن گوید و آن پوید که باشد .  
و خوش گفته است آنکه گفت :

3 واهل . . . چه PI و اگرچه اهل حقیقت M / گفته اند PI گفته اند بیت M /

7 کوی او PI سرکوی M / 8 من انداز M من اندر PI / 9 سرای و PI سرای M /

10 کم M کم و PI / 11 علم دعوی M علم PI / نه از حال M - PE / 12 در زبده

PI از زبده M / آن M - PI / 13 - 14 کاذب . . . که M - PI / 14 پس PI

M - / خود PI خود آن M / 15 درست M حالتی PI / این به PI این M / 16 وقت

PM وقت I / 17 گفت I گفت بیت PM .

- بایندرِ طلسمِ روزگارِ افسون چه ؟  
 جز صبر، علاجِ گردشِ گردون چه ؟
- 3 با این همه تدبیر می گلگون چه ؟  
 فردا نه پدیدو دی برفت اکنون چه ؟
- ۵۵۵ - چون سخن گویند، گویند: دعوی نبوت کرده است. و چون از  
 راه شکستگی در آیند، هم مجالِ اعتراض بود. و چون خاموش شوند،  
 ۱۱ اعتراف است به زندقه و کفر. و چون در سخن آیند، هزار هزار گوش باید  
 داشت. اینت بولعجب کاری، بیت :
- 9 کس نیست بدین سان که من مسکنم  
 کز دیدن و نادیدن تو غمگینم
- و با این همه بایستی که این اعتراض نکردندی که آن اشتیاق را محمل بسیار  
 ۱۲ است، چه می داند معترض که مقصود من از اَلونِدو ماوشاو اَمثالِ آن  
 چه بود. ع : و کم سرت حبتاً علی الناس زینب .
- ۵۵۶ - با یزید را - ره - دیدند که دست در حلقه کعبه زده بود،  
 ۱۵ او را گفتند : خَلَفْتَ رَبَّكَ بِبَسْطَام . اگر او را با بسطام اشتیاق باشد  
 چه دانند که آن چه نقطه بود :

۱ بند PI بندو M / 3 هم PM-I / 5 گویند گویند M گویند بسر کنندو PI /  
 کرده است و M کنند PI / 6 اعتراض M اعراض PI / خاموش شوند M خاموشی  
 نتوانند PI / 7 گوش PI جوانب گوش M / 8 کاری بیت M-PI / 11 این  
 اعراض M اعراض PI / 12 مخرج M متعرض PI / مقصود من M-PI / ماوشان  
 P ( رصی 360 ) ماوشان M ماوشان I / 15 خلفت M غفلت PI / 16 بود PI بود شعر M.

لَمَّا رَأَيْتُ الدَّمْعَ يَفْضَحُنِي  
 وَيَزِيدُنِي كَرْبًا عَلَى كَرْبٍ  
 3 أَلْقَيْتُ غَيْرَكَ فِي ظُنُونِهِمْ  
 وَسَتَرْتُ وَجْهَ الْحُبِّ بِالْحُبِّ

اگر موسی - ع - به طور مشتاق بود آن اشتیاق نه به خاک و سنگ بود ، و اگر در قرآن قدیم سوگند یاد کند بدین دو کوه که « والتین والزیتون » آن سوگند نه به خاک و سنگ بود ، بسل که اسرار عشق را جز عاشقان پی نیفتد .

9 إِذَا جِئْتَ فَاَمْنِحْ طَرْفَ عَيْنِكَ غَيْرَنَا  
 لَكِي يَحْسِبُوا أَنَّ الْهَوَى حَيْثُ تَنْظُرُ

ابن عباس صفتی باید تا بداند که آن قسم یاد کردن ، نه به خاک و سنگ و روز و شب و آفتاب و ستاره است که واللّیل والنهار والشمس والضحی ،  
 12 ای وربّ هذه الأشياء .

۵۵۷ - ای دوست عزیز ! مان وهان ! تادر سخن عاشقان از راه بازی نظاره نکفی . « لقد كان في قصصهم عبرة لأولی الألباب » چه گویی  
 15 یعقوب را گویند « وابيضت عيناه من الحزن فهو كظيم » آن از غم فراق یوسف بود یا کاری دیگر را ؟ اگر غم سودای یوسف بودی ، پس چون پیغمبران را این غم خوردن روا باشد ، همه جهان در اشتیاق دوستان معذور  
 18 باشند « یا أسفي علی یوسف » آن در دیده ارباب عشق جهانی دیگر است ، و اگر نه ، آن نه سودای یوسف بود . یوسف نشانه کاری بود ، پس اعتراض

به . . . به PI با . . . M / 6 بود PI باشد M / بدین دو M به PI / 6 - 7 التین  
 95 : 1 ك / 7 که M - PI / 8 نیفتد P نیافتد I نیفتد شعر M / 9 عینک ( ص  
 189 ) عینک / PMI / 14 وهان M - PI / 15 یوسف 12 : 111 ك / 16 یوسف  
 12 : 84 ك / از M - PI / 17 را M - PI / 18 پیغمبران را M بیضا مبرج آن را PI /  
 دوستان M - PI / 19 یوسف 12 : 84 ك / 20 آن نه M - PI .

- 3 را مجال نیست. آلوده ماوشان و حدیث عاشقان به حسن ظنّی مطالعه باید کرد که همه شکوی و رنجوری نه با همدان است، که کاری دیگر است. زندان، زندانِ فراقِ معشوق است. و خلاص یا فتن، باز یا فتنِ معشوق است.
- 558 - و در این معنی خود را نمی‌خواهم، اما می‌گویم، روا باشد که دیگری چنین سخن گوید، و هیچ اعتراض بروی نتوان کرد. در عشق بسیار مقامات است که در آنجا شکوی و جَزَعِ عاشق مطلوب معشوق بود، نه صبر و تَصَبُّرِ او. و این جز عاشق نداند. و نهایتِ عالمِ عشق هر کس نداند.
- 9 جَهانِ عشق فراخ است و تنگ سینه تو  
حدیثِ عشق دراز است و دستِ تو کوتاه
- آن فراموش مکن که پیری بزرگ در حق حسین منصور حلاج - رض - انکار کرد، بر صبری که می‌کرد در بلایِ خود، و گفت: شابٌ قَعَدَ بجمعه یتصبر علی الله.
- 12 559 - ای دوست! به من نوشته بودی که به همتِ مریضه و دعاویِ عریضه کار راست نیاید. والله العظیم که چنین است. ع: نامردان را عشق حرام است ای جان. عشق و ملامت توأمان بوده‌اند و خواهند بود: با عشق چه کار است نکوئامان را. من از کجاو صیفِ مردان از کجا! کاشکی نامشان نبردمی که سود به دست من بودی. از جنابِ کم‌یزلو لا یزال، خیطاب باطالبان اینست که:
- 18

1 الوند M از الوند PI / مارشان PMI مارستان (ص 358) / 2 کرد PI کرده باشد M / 3 فراق PI - M / 4 باز یافتن PI - M / 5 اعتراض PI اعتراضی M / 6 عشق هر PI - M / 7 نداند PI نداند بیت M / 8 انکار PI - M / 9 بر PI در M / 10 بجمعه PI بجمعه M / 11 یتصبر M تنصیر PI / 12 به من PI - M / 13 کار PI - M / 14 ع PI - M / 15 نامردان را M (و ص 256) بر نامردان PI / 16 توأمان M توأمین PI / 17 بود PI بود بیت M / 18 (و ج 1 ص 258) / 19 کاشکی M کاجی PI / 20 که 1 که بیت PM.

- ما را خواهی تن به غماتِ اندرده !  
 چون شیفندگان سر به جهان اندرده !  
 3 دل پر خون کن به دیدگان اندرده !  
 و آنکه ز بهی دودیده جان اندرده !

- ۵۶۰ - شافعی بیمار بود می گفت : بار خدا یا ! اگر صلاح من در این بیماری است زیادت کن ! تا از یمن بزرگی بهوی نوشت : که تورا با بلا چه کار ؟ هان و هان ! تا دیگر این نگویی ، پس شافعی - رض - از آن رجوع کرد و گفت : بار خدا یا صلاح و عافیت هم ارزانی دار . و أمير المؤمنين علي  
 9 بیمار بود و بسیار آه می کرد . او را گفتند این همه شکوی و جزع چیست ؟  
 گفت : با او صبر نمی توانم کرد ، می ترسم که زیادت کند .

- ۵۶۱ - ای دوست ! در حقّ مریم - ع - می گفتند که : « و أمّهُ صدیقه » و با این همه از ملامت به تنگ آمد و گفت : « یا لیتنی میتٌ قبلَ  
 12 هَذَا وَ کنتُ نَسِیاً مَنْسِیاً » می گویی : ما هذا الحنین الی همدان ؟ من چون همدان را دوست دارم ، گویم ندارم ؟ .

- 15 إن من الغربة أبکی ما بکت عینٌ غریبٍ  
 لم أکن یومَ خروجی مین بلادی بمصیبر  
 عجباً لی ولترکی و طناً فیهِ حبیبی !

- 18 ای دوست نمی توانم بگفتن ، این فراقِ اضطراری عقوبتِ مفارقتِ  
 اختیاری است ، چه می شنوی !

4 زهی PMI زده (تجیدات . ص 50) / 5 خدا یا M خدای PI / 6 به وی PI بدو M / 7 هان و هان PI - M / 9 کرد PI کردن M / 11 - 12 المائدة 5 : 75 م / به PI - M / 12 - 13 مریم 19 : 33 ک / 13 الحنین الی M الحنن والی I الجین الی P / 15 - 16 ان . . . بمصیب M غربة ابکی ما بکت غریب من یوم خروجی الی بلادی بمصیبه PI .

مَا نَالَهُ إِلَّا الَّذِي هُوَ أَهْلُهُ

مَنْ غَابَ عَنِ بَلَدٍ وَفِيهِ حَبِيبٌ

- 3 - ۵۶۲ - من معترفم که رضا به بلای دوست و صبر بر بلای او، دو مقام عالی است، اما چون مرا نیست چه کنم؟ آنرا که باشد نوشش باد، اما آن اعتراض متوجه نیست، چه بسیار محمل دارد، جزع و شکوی در راه خدای تعالی، و صبر در بدایت شرط است، و در اعلای مقامات هر روز به صد هزار رنگ بیامیزد. آن نشنیده‌ای؟ :

دَر مَكْرٍ سَر زَلْفٍ تُو بِيچاره شديم

9 و ز قهر دو چشم شوخت آواره شديم

از ناپاکی به طبع خون خواره شدي

ما نیز کنون به طبع غم خواره شديم

12 این حدیث جز عاشقان نشناسند.

زَلْفٍ بُتٍ مَن هِزار شور انگیزد

روزی که نه از بهر بلا بر خیزد

15 و آن روز که رنگِ عاشقی آمیزد

دل دزددو جان ربایدو خون ریزد

- 18 - ۵۶۳ - اگر در اینجایی خردگی هست، به کرم خویش عنذر آن باز خواهد، از خود. و مادر این حال معذور باشیم، که دیگران نظاره‌آند و ما صاحب قرحه. و ما أهون الحسب على النظارة. با سوخته ساختن طریق کرم

1 الا P I آی M / 2 فيه M ليه I ليس P / حبيبه P I حبيب M / 3 او M دوست P I / 5 متوجه P I موجه M / 7 نشنیده ای I نشنیده ای بیت M نشنیده ای رباعی P / 10 شدی M شديم P I (و ج 1 ص 302) / 11 نه طبع غم P I بطبع خون M غلام می (ج 1 ص 302 و ج 1 ص 283 نیز دیده شود) / 12 نشناسند I نشناسند بیت M نشناسند رباعی P / 14 از P I (و ج 1 ص 412) آن M / 17 خردگی I خردگی M دید کی P / 18 از خود M - P I / که P I چه M / ما P I من M .



است ، بر ما خرده فرو گرفتن از خیرِ دور بود ، همه بزرگان عُنْدِ ما باز خواهند که سخت محتاجیم به استغفاری مقبول . و از زبانِ مَنْ نمی پذیرند ، و جز در برادران گریختن روی نیست .

3

نا ساخته روزگار را ساز مَدِه !

عالم همه رحمت است آواز مَدِه !

6

گفتی که سر رشته کجا گم کردی ؟

زینهار از این حدیث سر باز مَدِه

والسلام . والحمد لله رب العالمین وصلواته علی محمد وآله .



2 برادران M برادران دینی P I / 3 نیست I نیست بیت M نیست رباعی P /  
5 رحمت P I زحمت M / 6 کجا P I چرا M / 8 والسلام . . . وآله M - P I .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۵۶۴ - برادرِ أَجَلِ کاملِ الدَّوْلَةِ والدينِ أَطَالَ اللهُ بقاءَهُ ووفقَهُ لطلبِ  
 3 السَّعَادَةِ القُصْوَى والکمالِ الأعلیٰ ، مخصوصِ استِ بهِ دعاءِ وثنایِ بسیارِ ،  
 واللهِ یسهلُ أسبابَ الملاقاتِ فَضلاً مِنْهُ وکرمًا . نوشتهٔ عزیزِ اُو برسیدِ ،  
 وَاَز رَسیدِشِ بَسی شادیِ حاصلِ شدِ ، واللهِ تَعَالیٰ یجْزِئُهُ خیرًا مِنْهُ وَلیُّ  
 4 ذَلِکَ . درِ اوقاتِ ، آنِ عزیزِ را یادِ میدارمِ بدعا . ارجو که مُستجابِ بُوَد .  
 اللهُ اللهُ ! مارا فراموشِ نکند ، الدَّعَاءُ سِلاحُ الْمُؤْمِنِ ، وَلَوْلَا الدَّعَاءُ لَکَانَ  
 ماکانِ . « قُلْ ما یَعْبُؤْ بِکُمْ رَبِّی لَوْلَا دَعَاؤُکُمْ » نصِّ قرآنِ مجیدِ است .

۵۶۵ - أَگَر نَه دُعایِ مَنْ بودی بر شِما ، دیرِ بودی تا قَدَرِ لا اَبالی  
 9 دِمارِ اَز جانِ شِما بر آوردی که مصطفیٰ - صلعم - چنین می گوید : لا یَرُدُّ  
 القِضاءُ إِلاَّ الدَّعَاءُ . ولا یَزیدُ فی العِمرِ إِلاَّ البِرُّ . ودعاءُ المؤمنِ لِأَخِیهِ بظِهرِ  
 12 الغِیبِ لا یُرَدُّ . خُصوصًا دعایِ غایبِ ، که دَعْوَةُ المُسافِرِ لا تُرَدُّ . أَگَر  
 وقتی بر سِرِّ تَرَبَّتِ بزرگی رسد ، مارا به دعایاد دارد و بگوید : اللّهُمَّ  
 اجعَلْهُ بِرَحْمَتِكَ مِمَّنْ یَخْشاکَ ، که قُتوحی بزرگوار بود . هذا مَضی .

1 بسم . . . الرحيم PI بسم . . . الرحيم ربه نستعين M / 2 والدين PI - M /  
 3 السعادة PI السعادات M / 4 نوشته PI نوشته M / برسید PI رسید M / 8 الفرقان  
 25 : 77 ك / 9 دیر M دیر PI / قدر M قدرت PI / 10 که PI - M / می گوید PI  
 فرمود M / 14 يخشاك PI يخشاكم M / مضى PI فصل M .

- ۵۶۶ - دیگر روا نبود که در شبانه‌روزی حساب خود بَرنگیرد ، تا کفۀ حسنات را چه اِدخار کرده است و کفۀ سیئات را چه ؟ حسابوا اَنفِکُم قَبْلَ اَن تُحَاسَبُوا ، عمرِ خطاب - رض - می گوید هر کسی را 8 حسابی بُود بر قدرِ دینِ خود و قبله خود ، اَمَّا حِسَابِ اَن عَزِيزِ اَن بُود که بداند ، حق تعالی که آدمی را چشمی و گوشی و زبانی و دستی و پایی و شکمی و نطقی و قرجی داده است ، بچه آفریده است ؟ و این دراز است ، 6 اَمَّا جَمَلًا اَز اَن اَفْرِيده است که جز در رضای او به کار نداری .
- ۵۶۷ - چون در رضای او به کار نداری ، مثال تو مثال کسی بود که 9 سلطان او را اَسبی دهد ، مقصودِ آن تا هر روز برنشیند و به خدمتِ سلطان رود ، تا چون حقِ خدمتی او را ثابت گردد او را کاری فرمایند بر قدرِ او تا کَرَمِ سُلطانِ خلقِ جهان را ظاهر گردد ، نه از بهرِ آنکه سُلطان را 12 در خدمت او غرضی بود . چون وی آن اسب را در حال قربان کند و به خدمت تَرود هرگز ، حقِ خدمت او را کجا ثابت شود ، و کی مستحقِ رتبتی گردد ؟ و این آن وقت بود که نه در رضای او به کار دارد و نه در سخطِ او . اَمَّا چون اسب را مثلاً در ناشایستی به کار دارد ، چنانکه به کسی 15 بچشد تا پسر این سلطان بکشد یا سرایی از آن او ویران کند ، باز آنکه مستحقِ قربتی نبود ، مستحقِ عقوبتی بُود .
- ۵۶۸ - این اعضاء را که یاد کردیم ، خلعتهای سلطانِ ازل دان که تورا 18 داده است از راهِ کرم خود ، بی آنکه سابقه‌ای داری یا خدمتی کرده‌ای .

3 رض M رضی الله عنه P-1 / می گوید M گفت P I / 6 و نطقی M - P I /  
 6 - 7 داده . . . آن M - P I / 8 چون . . . نداری M - P I / 9 هر روز M مرور  
 P I / 10 گردد M کرد و P I / فرمایند P I فرماید M / 13 حق خدمت P I حق  
 خدمتی M / کجا M کی P I / 14 و این P I این M / 15 سخط P I غضب M /  
 اما P I و اما M / مثلاً در M مثلاً P I / 16 این M - P I / آن او M آن P I / 17 قربتی  
 . . . مستحق M - P I / 18 خامتها M خلقها P I / تورا M تا تورا P I / 19 سابقه ای  
 . . . کرده ای M سابقه . . . کرده P I .

بدان داد تا راهِ دین روی و به سعادتِ خود رسی، چنانکه گفت: خلقتکم  
 لِتَسْرِبَعُوا عَلَيَّ لَا لِأَرْبَحَ بِيَكُمُ . او را از وجود و عدمِ تخلق چه سود  
 3 چه زیان ؟ چون این اعضاء را نه در سعادتِ خود به کار داری و نه در راهِ  
 شقاوت ، چنانکه به چشم جایی ننگری که حرام است ، و نه به جایی ننگری  
 که واجب است ، چنانکه می گوید در آن طرف : « قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَتَّقُوا  
 6 مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ » و در این طرف : « قُلْ انظروا ماذا  
 فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ . »

۵۶۹ - چون چشم را نه در حرامی به کار داری و نه در واجبی ، جای  
 9 تو اعراف بود که « وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ » برزخ بین الجنة والنار . اما  
 چون در راهِ رضایی او به کار داری می دان که مستحق چه باشی . و اگر  
 در راهِ رضای او به کار داری ، سعادتِ ابدی صید کردی ، خود راهِ دین  
 12 فرض همه خلق است ، که بدانند که این اعضاء را از بهر چه آفریده اند  
 تا بدان مشغول شوند . طلب العلم قریضة علی کل مسلم ، از آن علم که  
 فرض عین است در حق همه کس یکی این است .

۵۷۰ - جوان مرده اقرب چهل سال یا پنجاه سال از عمر بسر بردی و هزار  
 15 هزار فضول دنیوی طلب کردی ، هرگز از این فرض دینت یاد نیامد . اینک  
 حساب تو ایننگار که قیامت است و تو را به میزان عدل حاضر کردند ، و از جناب  
 18 ازل ندا آمد که کارِ فلان را برسنجید ، تا خود میلش به طلبِ دین بیش بود یا  
 به طلبِ دنیا ؟ برسنجند ، تو خود نیک بدانی که کدام پله زیادت بُود . « فَأَمَّا  
 مَنْ تَقَلَّتْ مُوَاظِنَتُهُ » می دان که اگر این حدیث را یقین دانی که می رود

1 داد M داد تو را PI / 3 چه PI - M / راه M دل PI / 4 است PI بود M /  
 و نه به PI و به M / 5 است PI بود M / 5 - 6 النور : 24 : 30 م / 6 - 7 یونس  
 10 : 101 ک / 8 داری LI بری M / 9 الاعراف : 7 : 76 ک / برزخ MI هر برزخ P /  
 اما M و اما PI / 10 داری PI بری M / 14 کس PI کسی M / 15 قرب PI  
 قدر M / بردی PI بردی M / 19 - 20 القارعة : 101 : 6 ک / 20 اگر PI - M / دانی  
 PI می دانی M .

دنيا فوقِ آن که بايد هست به کثير کثير چرا طلبِ دين نکنى ؟ و اگر در  
 اين حديث که مى رود هر يکى گواهانِ عدل باخود دارد از قرآنِ قدیم ،  
 3 شکی مى کنى پس چرا طلبِ آن نکنى که اين کفر را از باطنِ خود چون  
 ازاله بايد کرد ؟ و اگر در چشمِ ظاهر است ، که تا به کنار گور پيش نبود با  
 تو خللى پديد آيد ، در حال کحّالانِ بغداد را حاضر کنى تا معالجت کنند ،  
 8 و هر چه به خواهند بذل کنى ، چون بصيرتِ دل ندارى که « فانها لا تعمى  
 الأبصار ولكن تعمى القلوب التي في الصدور » چرا به طلبِ کحّالانِ  
 دين نروى .

9 ۵۷۱ - جوان مردا ا همه خلل از ايمان است که نيست و تو مفرورى که  
 مؤمنى ، چرا اين آيت فراموش کردى که « ومن الناس من يقول آمنا  
 بالله وباليوم الآخر وما هم بمؤمنين » ؟ و اگر پندارى که مؤمنى به قرآن ،  
 12 در قرآن مى گويد : « مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ ،  
 وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ »  
 پس معنيش ظاهر است ، مى گويد : هر که عمر در طلبِ دنيا خرج  
 15 مى کند او را از دين هيچ گونه نصيب نيست .

18 ۵۷۲ - آخر اين مايه داني که چون نفسِ کافر تو دعوى ايمان کند ،  
 به دروغ ، بر اين محکمش زن و ازو ايمان حقيقي طلب کن ! و اگر نه ،  
 آن روز که « لا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا » اين حديث بر تو ظاهر گردد ، و جز  
 حسرتى به دست تو بنماید ، گويى « رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ »

1 به کثير کثير / PI - M / دين / M - PI / 2 هر M هر PI / يکى PI يك M /  
 3 را PI - M / 4 و اگر PI اگر M / 6 - 7 الحج 22 : 46 ك / 9 مفرورى PI  
 مفرور M / 10 - 11 البقرة 2 : 8 م / 12 : 13 الشورى 42 : 20 ك / 14 معنيش  
 M - LI / گويد PI گويند M / 15 نصيب PI نصيبى M / 16 كه PI - M / تو  
 PI - M / 18 الانعام 6 : 158 ك / 19 بنامد PI بنامد M / السجدة 32 : 12 ك .

صالحاً ، و از جناب قهر با تو گویند : هفتاد سال چه می کردی ؟ «أَوَ لَمْ نَعْمُرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ قَدَّرَ» ، وَجَاءَكُمْ النَّذِيرُ فَذُوقُوا . انگار که بازپست فرستادیم باری دیگر ، چون در دل جز حُب دنیا نیست ، 3  
 اعضا را جز در طلب دنیا کجا خرج کنی ؟ «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» البته رخصت نیست ، که هر روز يك بار کم یا بیش 6  
 این نوشته را فروخوانی ، تا تو را به کفر باطن که در اعماق عروق داری بینا کند ، بُوَد که کاری دیگر دست دهد ، «لَعَلَّ اللَّهُ يُحَدِّثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا» .

9 ۵۷۳ - چندین سال است که قرآن می خوانی ، هرگز این آیت ها خوانده ای ؟ رَبُّ تَالِیَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ یَلْعَنُهُ ، ندانم تا در حق کیست .  
 جهان پُر از کتابهای کیمیا بود ، مردی باید که عمر در سر کیمیاگری کرده بُوَد ، تا چندین سال خدمت در گاه دولت بی نهایت او کنی ، 12  
 تا بُوَد که حرفی را بر تو حل کند . تو چه دانی و اغلب خلق جهان چه دانند ، که قرآن چیست . قرآن خواندن تو ، و نماز و روزه تو ، و حج و جهاد و صدقه تو آن بُوَد که تقریبی کنی به کشف مردی ، لابل خالك قدمش بامداد و شبانگاه به توتیا در دیده می کشی ، تا بود که چون پنجاه سال عمر در خدمتش به سربری ، بود که روزی او را بر تو نظری آفتد ، و تو 18  
 به همه دولتی برسی . چه دانی که چه شنوی ! من لم یذق لم یعرف .

یک نظر از یارو صد هزار سعادت

مُتَنظِرِمَ تا که وَاقِتِ آن کَنظَرِ آید

1 السجدة 32 : 12 ك / 2 الفاطر 35 : 37 ك / 3 بازپست M باری است PI /  
 4 - 5 الانعام 6 : 28 م / 5 يك بار کم PI کم از يك بار M / 7 - B الطلاق 65 : 1 ك /  
 10 رب PI که رب M / 11 جهان M چون PI / عمر PI عمری M / 12 بود PI باشد M / 13 کند PI کنند M / 14 خواندن PI - M / روزه PI - M / 15 جهاد PI تو و جهاد تو M / 17 بری PI بردی M / بود که PI - M / و تو PI - M / هم PI M /  
 م I / 18 شنوی PI می شنوی M / 19 یارو PI دوست M .

- ۵۷۴ - آن قوم که عزم حج دارند ، با ایشان بگو که حج يك بار بگردی . راه خدا نه از راست است و نه از چپ نه از بالا و نه از شیب ، در دل است و دل طلب باید کردن ، پس راه رفتن . اگر برگزیند این دارند ، 8  
 بِسْمِ اللَّهِ ! و اگر نه تا کی غرور ؟ معمري ا از آن به بود که در لشکرگاه باشند ، وليکن در راه مردان چیزی نبود که از آن باز توان گفت . بلی ! حج بزرگوار کاری است ، وليکن نامرد از خود به خدا راه برد ، بس ادب را 6  
 در خورد ، و این چیز که تو را بدان جایگاه برآد . کار هر نامردی نیست که به حج روند .
- ۵۷۵ - عمر خطاب - رض - و اجلاله قدرش هنوز اسرار حج ظاهر نداند ، مفروران را چه محل و چه یارای آن بود که این حدیث کنند ؟ نشنیده ای که عمر - رض - بوسه بر حجر الأسود می داد و می گفت :  
 إِنَّكَ حَجْرٌ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ ، لَوْلَا أَنِي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صلعم - 12  
 قَبْلَكَ لِمَا قَبْلَكَ . هنوز ندانست سرش ، تا علی - رض - با او گوید :  
 مَهْلًا يَا عُمَرُ ! بَلْ هُوَ يَضُرُّ وَيَنْفَعُ . آن عهد نامه بندگان خدا است که  
 « إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا » . بوسه بر عهد ازل می دهند ایشان ، 15  
 تو را همچنان بود که بوسه بر سنگی دهی که در آمدن بود ، تو را حج به چه کار آید ؟ .

- ۵۷۶ - تو که در راه بادیه چنان روی که اشترت با تو همراه بود ، تو حج را کی باشی ؟ تو که طواف خانه چنان کنی که طواف چهار دیواری که جای دیگر بود ، و بیش از آن فایده نه بینی که از این بینی ، تو چه

2 خدا M خدای تعالی را PI / 2 شیب PI نشیب M / 3 ودل PI دل M /  
 4 کی PI چنداز M / گاه PI - M / 6 به خدا راه برد M راه بخدا PI / بس ادب را  
 M پس ادب PI / 7 هر M هزار PI / نامردی PI غنشی M / 9 واجالات I  
 با جلاله P واجلال M / 11 کنند PI - M / نشنیده M شنید PI / که PI - M /  
 12 انك P آنکه MI / 15 مریم 19 : 87 ك / بوسه PI بوس M / 18 روی M روی  
 P مردی I / 19 کنی که M کنی PI / 20 جای M جایی PI .

دانی که طوافِ خانه چه بود؟ تو که سنگِ اندازی، ثمرتش همچنان دانی  
 که سنگِ اندازیِ جایِ دیگر، چون بازبچهٔ کودکان، باش تا بالغ گردی،  
 3 پس حج بر تو واجب گردد. تو هنوز از آنجا که حقیقت است آدمی نیستی  
 «أولئك كالأنعام بَلْ هُمْ أَضَلُّ» سیلا .

۵۷۷ - هر که دل ندارد آدمی نیست «أولئك هم الغافلون». پس  
 6 چون آدمی گردی و بالغ شوی، نماز و روزه و حج و زکات فرض تو گردد.  
 و بیشتر طلبِ دل فرض است که «أولئك هم الغافلون» فتکون لهم  
 قلوب يعقلون بها. چرا راه نروند تا دلی بیابند! پس بدان دل خطاب  
 9 بدانند. پس نکنند. پس وایزند. پس خدمت به طبع کنند. پس ایشان  
 را در پذیرند. پس خلعتهای پیاپی می دهند. پس جمال را عرض دهند تا  
 عاشق گردند. پس بساطِ حساب و عتاب و عَرَبده و چرا و چون بگسترند.  
 12 نامش در جریدهٔ «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» اثبات کنند. اگر در آسمان و زمین  
 هیچ آفریده دزدیده در او ننگرد، برا و غیرت برند.

آن کیست که او بیدار ما درنگرد؟

گو: در مَنِنگر! که عِشقی شیرکت نَبَرَد 15

۵۷۸ - اولیائی تحتِ قیابی لا یعرفهم غیري، یا سید الأولین و الآخرین  
 - صلعم - او ما علیک من حسابهم من شیء و ما من حسابک علیهم من شیء. .  
 18 تو را با ایشان همچندان حساب است که ایشان را با تو. چه می شنوی!  
 «أولئك ینادون من مکان بعید». ترسم که اگر چیزی دیگر بنویسم فهم نکفی

1 خانه P-I / 3 آنجا M انجایی P I / 4 و 5 الاعراف 7 : 179 ک /  
 6 تو گردد I شود که د P گردد M / 7 - 8 الحج 22 : 46 م / 12 المائدة 5 : 54 ک /  
 14 او به یاز M انبار P I / 17 الانعام 6 : 52 ک / 18 می P I - M / 19  
 فصلت 41 : 44 ک .



وزیان دارد. قَبَضْنَا عَيْنَانَ الْقَلَمِ، وَفَقَلْنَا لِكُلِّ خَيْرٍ. درویشان را به دست و پای و همه اعضا و مال و جاهِ مراعاتی می‌کن! بُو که بِرِ فِتْرَاكَ كَسَيْتَ بندند. و اگر نه، وَالْعِيَاذُ بِاللَّهِ، شَدِيدِي که باز نیایی. و اگر وقتی چیزی بود 3 رَوَابُودٌ، وَالسَّلَامُ. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَصَلَوَاتُهُ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

۳۱۲



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۵۷۹ - بدان ای برادر عزیز اَطال الله بقاءك، وملكك بك سبیل مرضاته كه  
 3 صحبت و دوستی را حقوق است، و هر كه صلاح تو در دین و دنیا از تو دریغ  
 دارد به حق دوستی قیام نمی كند. اما چون در تو مجال نصیحت شنودن بود، اگر  
 در گفت، خود ببیند، نصیحت از تو دریغ دارد، حق دوستی ضایع کرده است.  
 6 و چون در تو ثبوتی نبیند از شنودن نصیحت، حق دوستی آن است كه راه  
 گفت با تو نسپرد، لعمری تو را از دعا نشاید كه خالی دارد. و اگر سابقه  
 داری در خدمت هذا أصل، سخنی راست بشنوی مسامحت، و نپندارم  
 9 كه بشنوی: گندم غای غای جو فروش بودن و با خدا دوال بازی كردن  
 نه کاری است، و ثمره آن جز اِدبار اَبَد و هلاكِ سَرمَد نیست.

۵۸۰ - ای برادر! همه گوش باش، و تصرف فاسد مكن، در این  
 12 نوشته كه به حق دوستی كه از سَرم صدق و تحقیق می نویسم: عقل نداری  
 و پنداری كه داری! و از دین هیچ نباشی و در جوالِ غرور كه تو کسی ای،  
 این نه بس کاری است. انگار كه روزی چند خود را، نه مرا، خواب خرگوشی  
 15 دادی، آخر به وقت مرگ كه كارها همه مكشوف شود و آینه بی مسامحتی

1 بسم ... الرحيم P ومنها بسم ... الرحيم L بسم ... الرحيم و به نستعين M / 3 است  
 P M - L / صلاح M آنچه صلاح بود PL / 5 در ... ببیند PL گفت خود در M /  
 6 - 7 نبیند ... نسپرد M ببیند ... بسپرد PL / 7 تو را M راه PL / شاید M نباید L  
 نیاید P / خالی M L غالی P / و اگر PL اگر M / 8 سخنی M L سخن P / 8 - 9 بی ...  
 بشنوی PI - M / 9 بودن PL - M / بازی كردن M بازچه پیشه داشتن PL / 10 جز  
 ... مرمد M خذلان و بطلان آوردن هلاك شدن . شرمت PL / 13 كه تو M - PI / 14  
 این PI - M / 15 همه PL - M .

- فرا روی تو دارند ، چه توانی کرد ؟ اما ترسم که آینه را حالی در حق تو هیچ سود نیست و الا هر حرفی از این مکتوب صد هزار آینه است . اما
- 3 کور را ممکن نیست که در آینه کوری خود بیند . المؤمن مرآة المؤمن  
لا مرآة الکافر . عمر خطاب در آینه بویگر - رض - به نقصان خود  
بینا می شد ، اما بوجهل را که دیده نداشت از بویگر چه سود ؟
- 6 ۵۸۱ - اگر دیده داری کمال مردان بتوانی دیدن « فلعرفتمهم بسیام » .  
و اگر سمع داری که « ففهمناها سليمان » کمال مردان بتوانی شنیدن که  
« و لتعرفنهم في لحن القول » ای فی بیانه . اما نه سمع و نه عقل « صم  
بکم عمی » ، تو را چه تدبیر ؟ « لو کنتا نسمع أو نعقل ! » ! من در تو نه این  
9 اعتقاد داشتم که چنین بی حاصل بیرون آیی . اگر فرمان من می بری بر خود  
نوحه زار بکن که کس را غم تو نخواهد بودن . و پیوسته می گو :
- 12 چه مکن ب سرم چه ز جور بد خلقم که زر رسته نمایم و سیمی دغلم
- 15 ۵۸۲ - آخر ای آنکه شرم دارم و نتوانم گفت ، از خود و از شصت سال  
عمر خود شرم نداری که دین خود را به دنیا بفروشی ؟ أفی لك ثم أفی لك  
ألف مرة « بش الاسم الفسوق بعد الايمان » چه سود که پرده دریدن  
نه کار منست و گرنه با تو کاری کردمی که مرغ رادر هوا و ماهی را در  
دریا بر تو و کار تو گریه آمدی . ای همه ریای بی حاصل ! باش تا قلبی تو پیدا  
گردد . آنگه ندانم که سر در بازی ، یادست ؟ که « إنما جزاء الذين یحاربون الله  
18

1 - 2 حالی . . . هیچ M در حق تو هیچ حالی PL / 2 هر M - PL / 3 را M -  
PL / 6 محمد 47 : 30 م / 7 الانبیاء ، 21 : 79 ک / 8 محمد 47 : 30 م / 8 - 9 البقرة  
2 : 18 م / 9 الملك 67 : 10 ک / 10 من می M - PL / 11 نخواهد بودن و M ندارد L  
P / 12 چه ... دغلم M چه بکن ب سرم چه در خورد خلقم که زر رسته نمایم و پیشیزد غلم P  
چه نمکن ب سرم چه در خورده خلقم که زور رسته تمام و بسزد علم L / 13 آخر M - PL / 15  
الحجرات 49 : 11 / 17 کار تو M - PL / ای M - PL / ریای M ریایی PL / 18 که  
اذا PL / 5 : 33 م .

وَرَسُولَهُ وَيَسْمُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ  
 أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ، « وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ  
 9 أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ » . آخر بچه عذر صلاح خود را طلب نمی کنی؟ یکبارگی  
 بندگانِ دنیاو شهوت پرستی تاکی؟ « ولتعلمنَّ نبأه بعد حين » . اورامه :  
 سیا وا شامهٔ پیشین اما کز وادرا ن چه کردو این چبو

8 چه توان کرد؟ شعر :

بد بختی را گره گشودن نتوان  
 أحوال هر کسی نمودن نتوان  
 9 گر چرخ فلک بهرهٔ ما غم کارد  
 شادی به همه حال درودن نتوان

583 - سیه گلیا! اگر نه آن بودی که ندانم که دانی یانه . آخر تورا چه  
 12 بود ، یا خود پیش از این همین بودی و ظاهر نبود . یقین دان که چون تخمی  
 در زمین بود پیدا نبود که آن چیست تا هوای ربیع در آید « وَتَوَلَّوْنَا مِنَ  
 السَّمَاءِ مَاءً مَبْرُكًا فَانْبَتْنَا بِهِ » پیدا گردد . وقابش آفتاب آن تخم را بیرون  
 15 آورد . آنگه پیدا شود که گندم بود یا جو یا گاورس . اگر در باطن تو نفاق و  
 کفر بود تخمی پنهان بود ، اکنون پیدامی گردد که چه بود . چه نویسم که مستحق

1 - 2 المائدة : 5 / م / 33 - 2 / 3 القلم : 38 : 33 م / 3 / PL - M / 4 ص 38 : 88 ك /  
 اورامه L چه توان کرد شعر P - M / 5 سیا ... چبو M سیاو اشامهٔ به پیش را گیر وا در  
 ان چه کود و این نموا L سیاو شاشرم پیش گیر وا در ان چه کرد و این نمو P / 6 چه توان کرد  
 M - PL / شعر L رباعی P - M / 8 أحوال PL و أحوال M / 9 بهرهٔ M زهر PL /  
 11 دانی PM ندانی L / تورا M - PL / 12 بود M بودی PL / خود M - PL / 13  
 پیدا M و پیدا PL / که M - PL / ربیع در آید M ربیعی بیاید PL / 13 - 14 ق  
 50 : 9 ك / 15 آورد M آرد PL / اگر M واگر PL / نو M - PL / 16 اکنون M و  
 PL / که چه بود M - PL .

آن نیستی که به تو چیزی نویسم ، نه دیده‌ای داری که ببینی و نه سمعی داری  
 3 که بشنوی « لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا ، وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا » .

584 - به خدمتِ مدبری فاسقی ، شیطانی از شیاطین انس ، دشمنی از  
 6 دشمنانِ خدا و رسول مفتخر بودن چه هنر است ؟ خاك بر سرِ خادم و مخدوم  
 باد . « إِنْ اَللّٰهُ لَسَفِيْهُ الْمَالِيْنَ » آخر تورا از آن چه لذت است ؟ از نان تورا چه  
 خلل است یا از جامه ؟ اگر صد سال عمر بود تورا و هیبات ، چندان  
 9 داری که تورا و فرزندان تورا بس بود . چرا خدمتِ کفشی نمی کنی ؟ باشد  
 که تورا از غزوة هلاك بیرون آورد . شرمت باد این کار که می کنی !  
 ع : مارا چه زیان ، تو برزیانی باشی .

585 - من در خورِ عقلِ تو ، لا بل در خورِ بی عقلیِ تو ، تورا  
 12 نصیحتی کردم ، اگر بشنوی خود دانم که چه کنی ، و اگر نه تورا  
 هکاسگان بسیارند . ع : از باغِ امیر گو : خلالی کم باش ! صدیقان در  
 این راه همه این گویند ، بیت :

15  
 گفتم بمرم ز عشقت ای بدر منیر  
 گفتا ز نخیلِ بصره خاری کم گیر !

586 - بین تا خود تورا چه باید گفت . چندان رسوایی است در تو که

I نویسم M نویسند / PL / سمعی M سمع PL / 2 الاعراف 7 : 179 ك / 3 به PL  
 بر M / 4 هنر PM چیزی L / 5 المنكیوت 29 : 6 م / تورا . . . لذت است PL  
 / M - 5-6 از نان . . . جامه M - PL / 6 هیبات M هیبات PL / 7 بود PL - M /  
 کفشی ML کردش P / 8 آورد M آرد PL / این M و این PL / بر PM - L / 11 که  
 چه کنی M - PL / 12 مکا سکان PM هکاسان L / 13 گویند بیت M گفتند شما L  
 گفتند بیت P / 15 زخیل PL که زخیل M / 16 تورا M را PL .

اگر ذره‌ای تورا معلوم بودی هرگز نه از قزل تورا یاد آمدی، نه از سلطان،  
نه از زن، نه از فرزند، نه از خان، نه از مان، نه از جاه، نه از مال!

3 ۵۸۷ - من باری عذر می‌خواهم و استغفار می‌کنم از آن اعتقادی که مرا  
بود در حق تو. ندانستم، امسال چون اینجا بودی قدری معلوم شد. و تمامی  
اکنون که برفته‌ای. رایگان تورا نصیحتی می‌کنم شفقت عليك و قیاماً  
6 بحق صحبتك. اگر آدمی‌ای و سنگ نیستی، تأثیرش خود زود پیدا شود  
و اگر نه تعزیت تو بداشتمی «أموات» غیر احياء وما يشعرون، «إنك  
لا تسمع الموتى». شب خوش باد. قزل را و آنکس را که نامش نمی‌برم، نگاه  
9 دار! كل طائر يطير مع شكلي.

۵۸۸ - اگر تورا کاری نهاده بودندی به‌چندین اِدبارت مبتلا نکردندی  
« ولقد ذرأنا لجنهم كثيراً من الجن ». سبقت الكلمة وحقت المشية وجف  
12 القلم بالسعادة والشقاوة. وما شاء الله كان وما لم يشأ لم يكن. « إنك  
لا تهدي من أحببت » چرا؟ زیرا که « ليس لك من الأمر شيء » لا إله إلا  
الله. خدا مارا رنید و پس. « وهو القاهر فوق عباده وهو اللطيف الخبير »  
15 « لم يكن له شريك في الملك » « ولا يشرك في حكمه أحداً ». کبرا زهره

1 نه از قزل . . . آمدی PL از قزل . . . نیامدی M / 2 نه . . . نه . . . نه  
M و نه . . . و نه . . . و نه PL / نه از خان نه از مان M - PL / نه از جاه نه از مال  
M - PL / 4 ندانستم M ندانم PL / اینجا M آنجا PL / معلوم M معلوم PL /  
5 برفته M زفته PL / می‌کنم PL بکردم M / 6 بحق PL لحق M / زود PM روز  
L / 7 بداشتمی PL بداشتم M / النحل 16 : 21 ك / 8 النمل 27 : 80 ك / آنکس را  
M این کس PL / 9 کل M که کل PL / 10 اِدبارت M ادبار تورا PL / 11 الاعراف  
7 : 179 ك / حقت M حقنا L جفت P / 12 - 13 القاصص 28 : 56 ك / 13 زیرا M  
- PL / آل عمران 3 : 128 م / 14 رنید (= رهانیاد) و پس M زبید PL / الانعام  
6 : 18 ك / 15 الاسراء 17 : 11 ك والفرقان 25 : 2 ك / لم يكن له شريك (قرآن)  
لا شريك له PML / الكهف 18 : 26 ك .

آن بود که: لِمَ؟ و کيفَ؟ 'کند'. « لا يسأل عما يفعل » ، « تَفْعَالٌ لما يريد » :

این شهر من است و من بدو دَر مَيرَم

۳ تا خود زَنَمُوْ خود 'كَشَمُوْ خود گَيرَم

کاغذ برسید . والسلام . والحمد لله رب العالمين . وصلى الله على محمد

وآله الطيبين الطاهرين .

۱۰۱



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۵۸۹ - نوشته‌ای که در آنجا برادرم ، سلك الله به سبيل الحق چیزی  
 3 پُرسیده بود خواندم ، و آن هر دو سؤال را جواب دادن به تفصیل محرم  
 است ، و از آن علوم است که مصطفا - صلعم - گوید : إن من العلم  
 كهيئة المكنون لا يعلمه إلا العلماء بالله فإذا نطقوا به لم يُنكرهُ إلا أهل  
 6 الاغترار بالله . نطقوا به تواند بود باهل آن ، یا در حال سکری غالب  
 پیش ناأهلان ، یا در حال صحوی که صفت لا أبا لی غالب بود که تخلقوا  
 بأخلاق الله . جوان مردا ! سالك به همة أوصاف أزلی متصیف گردد پیش از  
 9 وصول . وهذا من كلام الشيخ أبو القاسم الكركاني الطوسي - رض - وهو من  
 كبار مشايخ الطائفة من أهل الطريقة . یا در حال حضور مجنونی که اعتبار  
 نبود به حضورنده . و هرچه انبیا گفتند در چنین احوال بود ، چنانکه  
 12 ابراهیم - صلعم - گفت : « إني ذاهب الى ربي » ومصطفا - صلعم -  
 گفت : ينزل الله ' كل ليلة . زیرا که اوهادی بود ، و این حدیث سبب  
 ضلالت چندین هزار خلق است .
- 15 ۵۹۰ - أكون به تفصیل نوشتن به محظوری نزدیک تر از این است که

1 بسم . . . الرحيم P I ومنها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم وبه نستعين M /  
 5 المكنون ML الملكوت P I / 6 نطقوا به P I - ML / سکری P I - ML / 10  
 مشايخ P المشايخ M L I / 12 ابراهیم P عيسى M L I / الصفات 37 : 99 ك .



- گفتن . نطقوا به ، دیگر است و نوشتن دیگر . و در نطق هم بیان به کمال نشاید که مصطفا - صلعم - می گوید : **إِنَّ اللَّهَ كَرِهَ لَكُمْ الْبَيَانَ كُلَّ الْبَيَانِ** .  
 3 در بعضی علوم می گوید ، و جمله علوم هم از این قبیل است **إِلَّا عِلْمَ سَلُوكِ** که آن را بیان کردن علی التفصیل حرام نیست ، بل مندوب الیه است . علم ذات و صفات از این جمله است . و علم آخرت و گورو صراط و میزان و بهشت و دوزخ و حوض و شفاعت در قرآن به طریق ضرب امثال بگوید « **مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ** » آنکه گوید : « **وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ** » « **وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ** » . و گوید : « **فَلَا تَعْلَمَ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ** » .  
 9

- 591 - شرح عرش و کرسی و کیفیت ارتباط احکام ارضی به اسباب سماوی هم از این جمله است . نشیندی که ابن عباس - رض - گفت در تفسیر این آیت که « **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ** » لو فسرته هذه الآية لكفرتونني وفي رواية لرجمتونني بالحجارة . و در قرآن می گوید : « **وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعْيُنٍ** » ، « **وَمَا خَلَقْنَاهَا إِلَّا بِالْحَقِّ** » . پس گوید : « **وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ** » ندانند و نتوانند شنید .  
 12  
 15

- 592 - مصطفا - صلعم - گوید : **إِذَا ذُكِرَ النُّجُومُ فَأَمْسِكُوا** . چون در نجوم این گویند ، « **كرسى** » را چگونه شرح توان داد که هفت آسمان و زمین در او ناپدید است . از قرآن بشنو : « **وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ** » أي أحاط كرسية السماوات والأرض . و لفظ « **وَسِعَ** » بردو معنی دلالت کند . یکی إحاطت جسمانی چنانکه گویند : **وسع الكوز**  
 18  
 21

6 به PLI بر M / 6-7 محمد 47 : 15 م / 7-8 الحشر 59 : 29 م /  
 8 المنكبوت 29 : 49 ك / 8-9 السجدة 32 : 17 م / 12-13 الطلاق 95 : 12 م /  
 14 - 15 الدخان 44 : 38 ك / 15 الدخان 44 : 39 ك / 15 - 16 الدخان 44 : 39 ك /  
 17 ذكر M ذكرت PLI / 19 در او PI-ML / 19-20 البقرة 2 : 155 م /  
 20 ای . . . الارض L-PMI / 21 گویند PLI-M .

الماء . ویکی إحاطتِ علمی، چنانکه گوید: « وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا » .  
 3 وعلی کلّ حال، اگر چنین است و اگر چنان، کرسی بیش از هفت آسمان و  
 زمین است. و چون در خلق سّوات گوید: « وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ » .  
 و گوید: إذا ذُكِرَتِ النُّجُومُ فامسكوا . چگونه روا بود که شرح کرسی  
 گویند؟ أمّا حرام است که نگویند که این سِعتِ کرسی که « وَسِعَ  
 6 کَرْسِيَهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ » از کدام قبیل است، الا جای دیگر دستوری  
 نبود، چنانکه خضر موسی را - ع - گفت: « فَلَا تَسْأَلَنِ عَنْ شَيْءٍ حَتَّى  
 أَحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا » .

9 593 - وخواجه أحمد و برادرش إمام محمد غزالی - رض - راعقیدت  
 آن بود که إحاطت جسمانی بود و ندانم که مُستند این ترجیح چه بود .  
 وپندارم که خود با آن نیفتادند که « وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا » .  
 12 وغالب ظن اینست، و مرا با خواجه أحمد در این معنی سخن بسیار رفته است  
 و هرگز نگفت که « وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا » و سستی دیگر است . و در آن  
 روزگار من هم با آن نیفتم، پس از آن بود این علم .

15 594 - و چون کرسی را عظمت این بود، عرش را چه گویند که الكرسی  
 في العرش كحلقية درع في الفلاة . و در مملکت بار خدا عجایب بسیار  
 است، و عرش و کرسی از عجایب عظام است، و آن کس که خود را  
 18 نداند هنوز، چگونه روا بود که از اسرار بار خدا سؤال کند. أمّا عارفی  
 مرا گفت: يك شب مرا سودای این بود که کرسی چیست؟ از خود فرارقم .

1 گوید PLI گویند M / الاعراف 7: 89 ك / 2 اگر ML و اگر PI /  
 3 سماوات L السماوات PMI / گوید PLI گویند M / الدخان 44: 39 ك / 4 گوید  
 PLI گویند M / 5 نگویند PLI بگویند M / 5-6 البقرة 2: 255 م /  
 7-8 الكهف 18: 70 ك / 9 احد . . . محمد غزالی PLI احد غزالی . . . محمد M /  
 و L - PMI / 10 جسمانی بود PLI جسمانی است M / 11 الاعراف 7: 89 ك /  
 14 نیفتم PLI بیفتم M / علم PLI که علم M / 15 عرش را M عرش PLI / که  
 M - PLI / 18 بار خدا PMI با خدا L / 19 رفتم PLI رفتم M .

مرا گفتند: در قرآن بگو! که يك سورت هست در قرآن که اولش  
وآخرش ذکر کرسی است. این عارف گفت که چون باخود آمدم همه  
سورت قرآن بشمردم و نیافتم، متمجب بماندم. دیگر بار از خود فرارفتم،  
این سورت را با من بگفتند، و نوشتنی نیست، اما بگویم از زبان خود با  
آن برادر.

۵۹۵ - ای دوست! چون گویند: «وَنُنشِئُكُمْ فِيمَا لَا تَعْلَمُونَ» اینجا  
چگونه بینی خود را و آخرت را. لابل مصطفا - صلعم - گفت: القبر  
اول منزل من منازل الآخرة. تو از گور که اول منزل است هیچ نمی دانی،  
از منازل آخرت تو را چه گویند؟ اگر گور را باز کنی خاک بینی، و آدمی  
مرده در او. این، همه کافران خود بینند. تو از گور آنگه خبر داری که  
چیزی بینی که کافران آن را نبینند. از قرآن بشنو که از عجایب آیات قرآن  
و غوامض آن یکی اینست که «قَدْ يَسْأَلُونَ مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَسْأَلُونَ مِنَ  
أَصْحَابِ الْقُبُورِ».

۵۹۶ - جوان مردا! تو که «وَنُنشِئُكُمْ فِيمَا لَا تَعْلَمُونَ» ندانی،  
«ق، ن، طسم، المر، حم عسق» چون دانی؟ که این بالای آنست، و چون این  
حروف ندانی کلماتی که ترکیب آن از این حروف است چون دانی؟ و سورت  
کی بینی؟ پس کل قرآن از صفحات موجودات کی بر خوانی؟ پس  
«ملك وملكوت را کی دانی که نقطه ایست در زیری بای بسم الله؟ به جلال و  
قدر لم یزال ولا یزال که سالکان این همه دانند و بینند، عمر خطاب

2 که PI-ML / 3 فرارفتم PLI فرارفتم M / 6 الواقعة 56 : 61 ك /  
7 خود را و PI-M / گفت PLI گوید M / 8 اول . . . که PI-ML /  
10 او PLI آنجا M / بینند ML هستند PI / 10-11 نو . . . بینند M-PLI /  
11 بشنو . . . قرآن PI-ML / 12 یکی اینست M اینست L نیست PI / 12-13  
المتحنة 60 : 13 م / 14 الواقعة 56 : 61 ك / 15 که PI-ML / 15-16 این  
حروف . . . چون PI-ML / 17 کی بر L کی بود بر PI که بر M / 18 کی  
PLI که M / ایست ML است PI .

رض - چرا گفت که : لیسَ فی القرآن ذکر الاعداء ولا خطابٌ معَ الکُفَّارِ ؟ این همه هنوز پیش از « وکلّم الله موسى تکلیماً » بود .

۵۹۷ - ای دوست « لو أنزلنا هذا القرآنَ علی جبلٍ لرأیتَهُ خاشِعاً متصدعاً من خشية الله ». تو قرآن کی خواندی؟ باش تا از حضرت به عتبة الباب رسی آنکه بدانی که « الم ذلک الکتاب لا ریب فیهِ » تا آنجا که « وأولئک هم المفلحون » از کدام ورق است ، و این که « إن الذین کفروا سواءٌ علیهم بأنذرتهم » از کدام ورق؟ ای دوست ! لو ألقى المصحفُ علی النارِ لما احترقَ القرآن . تو قرآن کی دیدی؟ هنوز راه ظاهر نرفتی این اسرار را چون توانی دانست ؟

تا خورده غمان تیره ایامان را

تا دیده زدور دوزخ آسامان را

۱۲ دعوی چه کنی عشق دلارامان را؟

با عشق چه کار است نکونامان را؟

۵۹۸ - سؤال دوم قریب تراست ، و هم از علم نامستور است . و از این سبب است که خلق عالم إلاّ أرباب البصائر ، در آن غالطانند ، و نه چنان دانند که هست . پندارند که شبِ قدر یک شب است از لیالی عشرِ اخیرِ رمضان ، و ندانند که قدر در شوال و رمضان بود و به روز بود و به شب بود . و ندانند که چرا گفتند : لیلۃ القدر ، و یوم القدر نگفتند . و ندانند که چرا گفتند : أطلبوها فی الأوتار؟ جوان مردا! آدمی در جوار او بود که « لقد خلقنا الانسان فی أحسن تقویم » پس با او گفتند « امیطوا منها جمیعاً » ،

2 النساء : 4 / م / 3 - 4 الحشر : 59 : 21 م / 4 - 7 - 8 باش . . . ورق . ای دوست . . . دیدی P L I ای دوست . . . دیدی . باش . . . ورق M / 5 البقرة : 2 : 1 م / 5 - 6 البقرة : 2 : 3 م / 6 - 7 البقرة : 2 : 6 م / 9 دانست I دانست رباعی P دانست شه L دانستن بیت M / 15 است P I - M L / الا P I - M L / 16 پندارند P I پندارند M L / 18 نگفتند و ندانند که M L نگفتند و ندانند P I / 19 الاوتار P L I الاوتار M / 19 - 20 التین : 95 : 4 ک / 20 البقرة : 2 : 38 م .

« ثم ردّناهُ اسفلَ ساقِلينَ » پس هر کسی راهِ خود نیک داند که از کجا آمد و به کجا می‌باید رفت « قد عَلِمَ كلُّ اَناسٍ مَشْرَبَهُمْ » آنها که از پیش او آمدند و او پیش او می‌روند .

3

۵۹۹ - آن ساعت که در آسمان واگشایند که « لفتحنا عليهم بركاتٍ من السماء » و در بهشت واکنند که من آدمَنَ قَرَعَ البابِ يوشكُ أن يفتحَ له . با عایشه گفت : ادیمی قَرَعَ بابِ الجنةِ بالجوعِ والمعطشِ . آن ساعت را چندان قدر است که هزار سال و هزار ماه عبادت را نیست « ليلةُ القدرِ خيرٌ من ألفِ شهرٍ » با عالم خود رسد . چنانکه عیسی - صلعم - گفت : جَوَّعُوا بَطُونَكُمْ وَأَعْرُوا أَجْسَادَكُمْ لَعَلَّ قُلُوبَكُمْ تَرَى رَبَّكُمْ ، همان است که یا عایشه ادیمی قَرَعَ بابِ الجنةِ . همان است که « لا تُفْتَحُ لَهُمُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلْجَأَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ » .

6

9

۶۰۰ - جوان مردا ! جانِ قدسی از مَضِيقِ بشری برهسد . این را « فی سَمِّ الْخِيَاطِ » دان لا غیر ! همین است که مصطفی - صلعم - گفت : لولا أن الشياطين يَحْوُمُونَ على قلبِ بني آدمَ لَنظَرُوا إلى مَلَكُوتِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ . چون شیاطین را از نهادِ خود دور کنی ملکوت را ببینی ، و در آسمان و بهشت باز گشایند که إن الشيطانَ يَجْرِي مِن بَنِي آدَمَ مَجْرَى الدَّمِ فَضَبِّقُوا بِمَجَارِي الشَّيْطَانِ بِالْجُوعِ وَالْمَعْطَشِ . چون مجاری او مسدود گردد، راهِ دِلِ به عالمِ علوی گشاده گردد که « إِنَّمَا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا » ،

15

18

۱ التین 95 : 5 ك / راه . . . داند M راه دانند P L I / 2 رفت P L I شد M / البقرة 2 : 60 م / 3 واپیش P M I آفرینش L / واپیش P M I وپیش L / 4 - 5 الاعراف 7 : 96 ك / 5 و P N I باز M / که P L I - M / 6 با عایشه گفت M یا عایشه P L I / 7 - 8 القدر 97 : 3 ك / 11 و 13 الاعراف 7 : 40 ك / 13 دان M L و ان P I / 14 یحومون M L یحیبون P / قلب P L I قلب M / بنی M L ابن P I / 16 بهشت P L I در بهشت M / الشيطان P M الشياطين L I / بنی P M الانسان بنی L I / 17 مجاری الشيطان P I مجاریها L مجاریه M / 18 به عالم علوی M L معلوم P I / الفتح 48 : 1 م .

« وَأَيَّدَهُ يَجْنُودُ لَمْ تَرَوْهَا » ، « نَصْرٌ مِنْ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ » ؛ « وَيَنْصُرُكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا » ، « وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ » ، « كَتَبَ اللَّهُ لِأَغْلِبِينَ أَنَا وَرُسُلِي » . چون « نصر الله » بر شیاطین در رسد ، نهاد تو مستخلص گردد. وفتح ابواب آسمانی ببینی « إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ » این را در قرآن قدر خوانند ، تجدید عهد خدای تعالی بوَد با بنده خوانده. از برکت شنیدم که از یوسف حکایت کرد ، وهو من کبار أصحاب فتنه ، گفت : در عشرِ اخیرِ رمضان نَخفتم در طلبِ قدر وندیدم ، چون از سئو شوال بیرون آمدم دیدم .

۹ - ۶۰۱ - جوان مردا ! در « قوت القلوب » می گوید : که عارفان را هر روز قدر بوَد ، وهر ساعت عرفه و حج بوَد « تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا » تَنْزَلِ إِيْشَان تَا بَه آسْمَان بِيْش نَبُوَد . چون در آسمان گشاده شود ، تَنْزَلِ إِيْشَان بَدَانِي كِه « يُنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ » ، « وَنُزَلِ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا » . چون باینجا رسی دنیا برسد ، و آخرت فرار آرد ، طی الارض ببینی ، فتح ابواب سما بشناسی . سرحد قیامت آنجا است تا دانی که ابدانهم فی الدنیا وقلوبهم فی الآخرة ، که مصطفی - صلعم - گوید ، انیست .

۱۸ - ۶۰۲ - تو هنوز در مضیقِ بشریت مانده ای از زمین چون بیرون توانی رفت ؟ وپای به بالای آسمان چون بر توانی نهاد که « إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفَعُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفَعُوا لَا تَنْفَعُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ » . چون آلتِ این کار نداری ، وزادِ این راه با تو نبوَد نتوانی . سلطان مَر کبی را دان

۱ التوبة 9 : 40 م / ایده (قرآن) ایدم P M L I / الصف 61 : 13 م / ۱ - 2 الفتح  
 48 : 2 م / 2 الروم 30 : 47 ك / 2 - 3 الجهادة 58 : 21 م / 4 النصر 110 : 1 ك /  
 7 در عشر اخیر L در عشر آخر P I عشر اخیر در M / ستة P L I ست M / 10 عرفه  
 حج M L عروج P I / 10 - 11 القدر 97 : 4 ك / 12 - 13 النحل 16 : 2 ك /  
 12 - 13 ينزل . . . عباده L - P M I / 13 الفرقان 25 : 25 ك / 18 به P L I - M /  
 بر P L I در M / نهاد P L I نهادن M / 18 - 19 الرحمن 55 : 33 م / 20 رادان M L  
 رادن I داد P .

که تو را از دنیا به آخرت برد . مصطفی را - صلعم - نگر که چون می آموزاند : « رَبِّ اَدْخَلْنِيْ مَدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مَخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نٰصِرًا » .

3

۶۰۳ - جوان مردا ! اهل زمین را چه خبر از احوال آسمانیان . ان طلب کن که جانت و اعش خود برد تا بدانی که این چه بود که « وَاِذْ رَاٰتِمْ رَاٰتِ نَسِیْمًا وَّمَلٰکًا کَبِیْرًا » . رفیقان را بینی که « یستبشرون بنعمة من الله وفضل » . و چون با عش اصلی بدی قدر ایست . جوان مردا ! « نسوا الله فنسیهم » ، « نسیتم لِقَاءَ یَوْمِکُمْ هٰذَا اِنَّا نَسِیْنَاکُمْ وَذُوْقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ » . جوان مردا ! « ولقد کان فی قصصهم عبرة » « اِذْهَبُوا بِقَمِیصِ هٰذَا » ، « فلتحسسوا من یوسف » یوسف اجل ناس بود . اگر بوی پیرامن او به مشام تو رسد بدانی که « فانها لا تعمی الابصار » و لکن تعمی القلوب التي فی الصدور » . چون دل با تو دهند که « فارقدت بصیراً » ، « اِنْ فِیْ ذٰلِکَ لَذِکْرٰی لِمَنْ کَانَ لَهُ قَلْبٌ » . اما تو از « اِذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا » غافل . اگر تو را روشنی ای بودی ، دل یافته بودی که « اَفَلَمْ یَسِیْرُوْا فِی الْاَرْضِ فَتَکُوْنُ لَهُمْ قُلُوْبٌ » .

15

۶۰۴ - اگر تو بدانی که یوسف را چه ارزان می فروشند و تو چون زاهدی ، در او عجب بجانی . من کان لله کان الله له . از این ارزان تر خواهی که از بنده ای بدین قدر قناعت کند که گوید : اگر مرا خواهی مکاتبی ، از

18

2 - 3 الاسراء 17 : 80 م / 4 آسمانیان ML آسمان بان P1 / 5 جانت ML جانب PI / واعش L را عشق M ودا عش P1 / بود که PI - ML / 6 الانسان 76 : 20 م / که PI - M / 6 - 7 آل عمران 3 : 171 م / 7 عش LI عشق M عیشش P / اصلی P LI اصل M / بدی PI بری ML / 8 التوبة 9 : 67 م / 8 - 9 السجدة 32 - 14 ک / 9 یوسف 12 : 111 ک / 10 یوسف 12 : 93 ک / یوسف 12 : 87 ک / 11 - 12 الحج 22 : 46 م / 12 - 13 یوسف 12 : 96 ک / 13 ق 50 : 37 ک / 14 یوسف 12 : 87 ک / 15 الحج 22 : 46 م / 17 او P - M LI / کان الله له ML که P1 .

بهای او به ارادت او قناعت می کند ، چون نخواهد چه کند ؟ در انجیل  
عیسی -- صلعم -- است که غنیناکم قلم تطربوا ، وزمناکم قلم  
ترقصوا . و در زبور داود است که شوقناکم فلم تشتاقوا ، وخوقناکم  
فلم تخافوا .

سر مست بر تو آمدم باری شست تو هیچ نیامدی نه هشیارو نه مست

6 « یا داود! قل لیشبان بنی اسرائیل : ما لكم لا تشتاقون إلی وانا  
أشتاق إلیکم . از این عظیم تر کرمی بود ؟ منتظر چه کاری ؟ لای یوم  
أجلت یا داود ؟ لو یعلم المدبرون عنی والهاربون منی کیف رحمتی لهم  
9 وشفقتی علیهم ، وانه طغی بهم لما اتوا کمداً من حی . هذا شفقتی للعاصین ،  
فما ظنک بالمطیعین ؟ یا داود ! سمع منی وحقاً أقول : ان العبد لیعمل العمل  
الواحد فأحکم له بالجنان ، فقال : أي رب ! وما ذاك العمل الواحد ؟  
12 فقال یفرج عن مکروب المسلمین کربة .

۶۰۵ - ای عزیز ! از این عزیز تر بود ؟ و از این ارزان تر بود ؟ خبری  
می کن به قدر طاقت ، وچندان که توانی از محظورات دور باش ! « إن الله  
15 لا یضیع أجر الحسنین » ، « وأصلح ولا تتبیع سبیل المفسدین » .  
بادشمان خدا و رسول فرامساز و رضای حق به رضای خلق مفروش که از  
هر دو بازمانی ، و از سخط خلق باک مدار در طلب رضای خدا تا هم  
18 به رضای حق رسی و هم به رضای خلق . والسلام علی من اتبع الهدی . والحمد  
لله رب العالمین . وصلواته علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین .

3 است P I - M L / تشاقو P I . I تشاقوا M / 4 تخافوا I تخافوا P M تخافوا  
شعر L / 5 هشیارو نه مست P M L I هشاندو نه هشت N 52 / 9 ما اتوا کمداً L تو کمد  
M ما اتوا کدوا P I / للعاصین P I . I علی العاصین M / 10 بانظیمین M للمطیعین P L I /  
11 فاحکم له P L I فاحکمه M / 14 - 15 التوبة 9 : 120 م / 15 الحسنین (قرآن)  
المصالحین P M L I / الأعراف 7 : 142 ک / 17 هم P I - L M / 19 وصلواته . . .  
أجمعین M وصلی الله علیه وسلم محمد النبی المصطفى وعلی آل محمد وصحبه أجمعین L I والصلاة  
علی محمد و آله أجمعین ۲ .



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۶۰۶ - ایزد تعالی آن دوست عزیز را در ضمان سعادت بداراد . ترجمه
- ۸ تفسیر عرش و کرسی دی فرستادم ، أرجو که رسیده باشد . ای دوست ! هرچه مفسران می گویند ، از آن ثلج الصدر حاصل نشود ، چنانکه عبدالله سلام گوید که :
- ۶۰۷ - مکتوب<sup>۱</sup> فی الذکر الحکیم : أن الله تعالى خلق نورا وخلق من ذلك النور ظلمة وخلق من تلك الظلمة نوراً ، وخلق من ذلك النور ماء . فخلق الأشياء من ذلك الماء . وعبد الله عباس - رض - گوید : إن الله خلق من النور يا قوتة خضراء غلظها كغلظ سبع سموات وسبع أرضين وما فيهن وما بينهما ، ثم دعاها ، فلما سمعت كلام الله ذابت خوفاً فصارت ماء . ثم خلق الريح فوضع الماء على متن الريح . ثم خلق العرش على الماء . ثم لا يُدري كم مكث عرش الرب على الماء . وخلق العرش قبل الكرسي بألفي عام . ثم خلق الكرسي . والكرسي أعظم من سبع سموات وسبع أرضين ومن جوهر غير جوهر العرش . والكرسي في العرش كمرض عسير في سبع سموات وسبع أرضين . ثم خلق القلم من نور طوله ما بين

---

۱ بسم . . . الرحيم ( تصحيح برای همانند شدن نامه ها ) ومن مکتوباته ايضاً رحمه الله بسم . . . الرحيم / چون ابن نامه مانند نامه 101 در تأويل أحاديث عرش و کرسی است از روی تلك نسخه T 27 چاپ می شود ، تا شاید نسخه دیگری از آن یافت شود ونا درسيتهای آن در چاپ ديگر درست گردد .

السماء والأرض . ثم خلق اللوح واللوحة من درة بيضاء ، عرضه ما بين المشرق والمغرب ، وطوله ما بين السماء والأرض حافته الدر والياقوت وكفتاه يا قوتة حراء . وأصله في حجر ملك يقال له ماطريون ، محفوظ من الشياطين . وعن غيره : ليس شيء أقرب إلى الله من إسرائيل ، بينه وبين ربه سبعة حجب : حجاب العزة ، وحجاب الجبروت ، وحجاب من نار وحجاب من غمام ، وحجاب من ماء ، وحجاب من دخان ، وحجاب من ياقوتة . وبين كل حجاب مسيرة خمسمائة عام . وإسرائيل رأسه تحت العرش ورجلاه في تخوم الثرى .

۶۰۸ - وأز این مگور صد ورق به روایات مختلف در کتب سلف نوشته اند .  
 ۹  
 أما بدانکه : « وتلك الأمثال نضربها للناس وما يعقلها الا العالمون » . عالم آن است که راه خدای تعالی برفت تا حقایق این همه بدانست . آنجا که آسمان بود ، یاقوت ارضی و دخان ارضی و ماء ارضی و غبار ارضی و نار ارضی نبود ، چه اگر بود آسمان خود نبود ، ارض بود . اما این گفتنی نبود ، دانستی بود . و جز قدری قلیل با اهل نتوان گفت ، اما همه نه . و کودکی جنین را صلاح آن بود که در شکم بود تا نه ماه . چون به وقت بیرون آید نیک بود ، یا نه ، نارسیده بود . این حقایق هم در این کسوتها میدان ! و این دُرَر هم در این اصداف میدان .

۶۰۹ - وچنانکه از این دُرَر و اصداف ، نه دُرَر و اصداف ارضی فهم می کنی ، هم چنین میدان که یاقوت احمرو اخضر چیز دیگری است ، و بنزدیک علما روشن است . و چون خدا به خلق نماید ، قلمش چوب نبود و نه لوحش ، فان متاع البيت يشبه رب البيت . مصرع : از خانه به کدخدای ماند همه چیز . اگر تو مملکت او باشی این همه بدانی و بیش از این هم بدانی . اگر پیش از مرگ از اصداف بدرآی همه ببینی ، و اگر نه به وقت خویش پس

از مرگ بدانی « فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیومَ حدید » . علی بوطالب  
صفتی باید تا گوید : لو کشف الغطاء ما ازددتُ یقیناً . در خدمتِ کفشر  
مردان کشف افتد ، نه بر درگاهِ سلطان . والحمد لله علی قواشرِ تجلیاته ، 8  
وصلواته علی اشرف موجوداته .



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۶۱۰ برادرِ اعز را بقا بادو سعادت . دیروز حروفکی در نامه نوشتم که  
 3 باره غموضی دارد . امروز انشاء الله که روشن کنم . کلمه آن است که گفته‌ام  
 که اگر حرکت را وجود نیست ، پس سکون را هم وجود نیست . و آن هم  
 محتاج است به شرحی .

۶۱۱ - ای عزیز ! أعزك الله بسلوك طريقه ! جمهورِ خلق متفقدند که  
 6 حرکت و سکون هست . أمّا آنکه قدمای حکما در کتب خود آورده‌اند  
 که لا وجود للحركة . و چون کسی بحث شافی نکند در علم ، پندارد که این  
 9 سخن نیک نیست و این را تحقیقی هست . و آنکه حکما گویند که السکون  
 معنی عدمی در این هم مساهلتی هست و محصلانِ محقق که علم لذاته مطلوبِ  
 ایشان بود ، در این نکته که من بخواهم نبشت در این مکتوب ، اگر نظری  
 12 شافی و ناملی به انصاف بکنند ، بدانند که اگر حرکت را وجود نیست پس  
 سکون را هم وجود نیست .

۶۱۲ -- و در عالم کم کسی یابی که علم لذاته مطلوبِ او بود . و نیز کم کسی  
 15 یابی که از تقلید و تعصبِ مذهبی نادانسته دور بود . و اگر گویم که هیچ

1 بسم . . . الرحيم ( تصحيح برای همانند کردن نامه ها ) ومنها بسم . . . الرحيم و به  
 نستعين M ومن رسائله رحمه الله عه بسم . . . الرحيم N / 2 - 6 دیروز . . . طريقه N  
 بدانکه M / 7 آنکه قدمای M - N / 9 آنکه M انگاه N / که M - N / 10 در  
 M در N / 11 بود N بود چون M / اگر M - N / 12 بانصاف N صافی بانصاف M /  
 14 کم کسی M کم N / 15 که هیچ M هیچ N .

کسی را نیایی الا من شاء الله که از آرایش تقلید به کلی پاک بود ، مگر که راست گفته باشم . آی دوست ! این تقلید مزاج دل آدمی را چنان تباه کند که اولیات را ادراک نمی کند ، و این سخت عجب کاری است . وهان و هان ! تا تو را این طرفه نباشد که بیشتر عالمیان را این صفت هست .

۶۱۳ - عموم جهودان و مسلمانان و ترسایان در تفضیل متبوع خود چنان شده‌اند که اگر ایشان را مثلاً گردن بزنند در خاطر ایشان گذر نکند که ممکن است که حق به دست خصم ایشان باشد . و قومی بسیار در تفضیل بوبکر بر علی بوطالب - رض - یا در تفضیل علی بر بوبکر ، چندان باشند که اگر آسمان و زمین بر ایشان بگردانید در معتقد خود ایشان را هیچ تشکیکی نبود . و این از اولیات است اگر مزاج دل فاسد نبودی .

۶۱۴ - آی دوست اگر فرض کنیم که عاقلی بود که هرگز جهودان و ترسایان و مسلمانان را ندیده بود ، و نام موسی و عیسی و محمد - صلعم - نشنیده بود ، چون از او پرسیم که جهودی بهتر است یا ترسایی یا مسلمانی ؟ لابد است که گوید : جهودی چه بود ؟ و ترسایی و مسلمانی چه بود ؟ زیرا که مقتضای فطرت سلیم و مزاج درست اینست . و اگر پرسیم که موسی بهتر است ، یا عیسی یا محمد ؟ لابد است که گوید که این موسی چه گونه کس بوده است ، و این عیسی و محمد چگونه بوده‌اند ؟ اگر جوابش دهیم و گوئیم که موسی آدمی بوده است که عصا را ثعبان کردی ، و عیسی کسی بوده است که مرده را زنده کردی ، و محمد کسی بوده است که ماه آسمان را اشارت کردی بدونیمه شدی ، لابد است که این مرد گوید :

۱ الا من شاء الله M - / مگر که M مگر N / ۳ عجب M حجت N / ۴ وهان ... نباشد N تا این تو را طرفه نیاید M / ۷ باشد N است M / ۸ بوطالب رضی N - / چندان N چنان M / ۹ بگردانید N گرد آید M / خود N خویش M / تشکیکی N تشکی M / ۱۰ و این از M این N / دل N - M / ۱۲ بود N باشند M / ۱۳ او N ری M / ۱۷ کس N کسی M / ۱۸ که موسی N این موسی M / ۱۹ کردی ... کردی N کرد ... کرد M / مرده را N مرده M / اشارت N اشارتی M .

از این که شما می‌گویید ، مرا معلوم نشد که موسی بهتر است یا عیسی یا محمد .  
 زیرا که مقتضای عقل سلیم این بود . و اگر گوئیم که موسی و عیسی و محمد سه  
 آدمی بودند که خلق را و اخدا دعوت کردند ، هم حکمی نکنند از اینجا  
 بر تفضیل یکی بر دیگری . و اگر گوئیم موسی پیش از هردو بود ، و محمد  
 پس از هردو ، از اینجا هم حکمی نکنند البته .

۶۱۵ - پس این تفضیل که جهودان می‌کنند مر موسی را و ترسایان مر  
 عیسی را و مسلمانان مر محمد را - صلعم - از کجا آمد ؟ اگر شنودن از  
 مادرو پدر و قومی مخصوص که فلانی بهتر است که دیگران ، دلیل درست  
 بود ، پس هر سه فرقت شنیده‌اند . و اگر دلالت نمی‌کند ، این فرق را اصراری  
 بدین عظیمی بر تعصب مذهبی دون مذهبی چیست ؟ ای دوست ! می‌بینی  
 که تعصب و تقلید مزاج دل آدمی را چه گونه تباہ می‌کند تا به حدی که  
 إدراك اولیات عقلی بروی متعذر می‌شود . و همانا برادرم را در خاطر آید  
 که راه این تفضیل بدانستن چیست .

۶۱۶ - ای دوست ! این دانستن را دو راه است . یکی در عالم عقل  
 و یکی در عالم معرفت که شما آن عالم را ندیده‌اید و نیز نامش نشنیده ، یلی  
 نامش شنوده باشید ، ولیکن چون مفهومش ندانستیت پس شنودن و  
 ناشنودن متقارب بود در حق شما . و همانا تورا یا دیگری را فرا خاطر آید  
 که این کدام عالم است که ما ندیده‌ایم ؟ و این به‌هذیان ماندن به بیان .  
 و اینجا صبری می‌باید که نه باز چیهٔ کودکان است . فعلیک بالوده .

۱ شدی N کرد M / از M - N / 2 عقل M علم N / و اگر M اگر N / 5 هردو  
 N هردو بود M / 6-7 بر موسی . . . بر عیسی . . . بر محمد N موسی . . . می‌کنند  
 عیسی . . . می‌کنند محمد M / 8 فلانی N فلان M / که دیگران M از دیگر N / درست  
 N درستی M / 9 فرقت M فرق N / این . . . اصراری N پس اصرار این فرق M / 12 را  
 N را اید الله برضاه M / 15-16 ندیده ایتر . . . نشنیده . . . باشد . . .  
 ندا نسلیت N ندیده ایدر نه . . . شنیده . . . اید . . . ندا نید M / 16 شنودن و نا  
 شنودنش بنا M / 17 فرا N در M / 19 می N - M / بالوده N بالتوده M .

- ۶۱۷ - آی دوست! اگر ما گوئیم که ما را چیزی هست در درون که فرق کند میان شعرِ موزون و ناموزون، و این إدراك در عالم ما بود، نه در عالم کسی که ذوقِ شعر ندارد، این سخن راست بود. چه ما را چیزی هست که اگر قصیده صد بیت بشنوم، و در هفتاد و پنجم بیت ضرباً للمثل کلمه‌ای بود زیادت از آنچه می‌باید و نقصان از آنچه در می‌باید، حالی آن صفت که در درون داریم إدراك کند که این زیادت است یا نقصان. اگر چه کسی حاضر بود که ذوق شعر ندارد از این تعجب کند و گوید: چرا چیزی که من إدراك نکردم تو کردی؟ مرا از تعجب وی شکی نباشد در إدراكِ خود. و اگر انکار کند هم متشکک نگردم.

- ۶۱۸ - اکنون چو در کاری بدین محقری نوعی از إدراك می‌تواند بود که عامی‌ای را بودو عالمی متبحر را نبود، چه عجب اگر در کاری بدین بزرگی هم نوعی از إدراك بود که قومی بدان مخصوص باشند و دیگران از آن بی‌خبر باشند تا یکی إدراك کند که موسی بهتر است یا عیسی یا محمد، و دیگری که در عالم عقل بود، از این، تعجبِ مفرط کند یا خود انکار کند، و گوید: این کی تواند بود؟ و اگر منکری انکار کند، مدرک در إدراكِ خود هرگز به شك نیفتد. هیات! هیات.

- ۶۱۹ - ومانا برادرم گوید: این طریق را کسب توان کرد یا نه؟ آی دوست! این را علی القطع نتوانم گفت که به کلی مکتسب است. و نیز نتوانم گفت که به کلی از کسب خارج است. و مگر به مثالی بهترک فهم توانی کرد، چه عوام را به إدراكِ حقایق هیچ راهی نیست به از تمثیل.

- ۶۲۰ - آی دوست اگر کسی تازی نداند و تورا گوید که ممکن هست

1 چیز کی M چیزی N / 2 در عالم ما بود نه M - N / 3 - 7 این . . . ندارد N / M - 8 نکردم تو N نمی کنم تو ادراك M / ری N او M / نباشد N نبود M / 9 م M - N / 13 با محمد N - M / 14 که N - M / تعجب N تعجبی M / 16 لیفند N نتواند بود M / 16 هیات M - N / 17 یا نه M - N / 21 تورا M ترا N / گوید N پرسد M .

- که من شعر تازی توانم گفت ، تو علی القطع نتوایی دانست زیرا که تازی  
 آموختن او را به کسب حاصل شود . و ایکن ذوق شعر اگر ندارد او را  
 3 مکتسب نشود . و شعر تازی گفتن در حق این شخص موقوف است بر  
 آنکه تازی بیاموزد ، و بر آنکه ذوق شعرش بود . چون تازی بیاموخت نیک ،  
 و ذوق شعرش هست ، اگر خواهد که شعر تازی گوید تواند . أمّا تا ممارست  
 6 بسیار نکند بر آن کار ، شعر نیکو نگوید . و چون شعر تازی گفتن به دو  
 چیز موقوف بود ، یکی مکتسب چون تازی آموختن ، و یکی نامکتسب  
 چون ذوق شعر ، لا جرم علی القطع این طالب را نتوانی گفت که شعر  
 9 تازی گفتن از تو ممکن نبود یانه .

- ۶۲۱ - اینجا نیز هم نتوانم گفتن که در گوهر تو إدراك تفضیل عیسی بر  
 موسی یا موسی بر عیسی ممکن هست یانه ، زیرا که این إدراك موقوف است  
 12 بر دو چیز ، یکی مکتسب و آن به فرمان پیری پخته زند گانی کردن است .  
 و یکی نامکتسب . و نمی دانم که تو را آن نقط هست یانه . و اگر در حق  
 تو معلوم شود که هست یانه ، در حق دیگران چون معلوم بود ؟ جواب  
 15 جز بر این منہاج از صواب دور بود . این يك طریق است إدراك تفضیل را  
 که در عالم عقل این إدراك صورت نیندد .

- ۶۲۲ - طریق دوم در إدراك تفضیل ، آن است که بداند که کدام اوصاف  
 18 است که مرد را به خدا رساند ، و کدام اوصاف است که مرد را از خدا  
 دور کند . و آنگاه اوصاف مقرب و مبعّد را که در موسی بود به تمامی  
 معلوم کند ، و اوصاف مقرب و مبعّد که در عیسی بود به تمامی معلوم کند .

1 تو M و تو N / 2 او را M - N / حاصل شود M معلوم بود N / 3 شخص M  
 سائل N / 8 نتوانی گفت N فتوانستم گفتن M / 9 تازی M - N / نبود N گردد M /  
 12 به فرمان . . . زند گانی کردن N فرمان . . . بردن M / 13 نمی N نه M / که  
 M - N / 14 بود N نبود M / 15 دور M دور تر N / 16 نیند N نمی بندد M /  
 19 اوصاف M موصوف N / را M - N / 20 اوصاف . . . کند M - N .



و آنگاه ترازویی به دست گیرد که این اوصافِ محمود و مذموم را بر تواند ساختن. اگر این اوصاف به تمامی معلوم گردد، و این ترازو به دست آید، و مردی بُود که این وزن بداند، این کار او را از طریق عقل مکشوف شود. و اگر این مقدمات دشوار است یا محال، پس این إدراک دشوار بُود، یا محال. من إدراکِ تفضیل را در عالمِ عقل جز از این، هیچ راهی نمی دانم.

- ۶۲۳ - أمّا این که فعلِ عجایب کند چون شقِ قمر و اِحیای موتی .  
 اولاً باید که علی القاطع معلوم بود که این درست است و بوده است . چون این معلوم شد ، باید که بدانیم که قدرتِ شقِ قمر تواند بود کسی را که عاجز بود از اِحیای اموات ، یا لازم است که قدرت بر شقِ قمر جز کسی را نباشد که قدرتش بر اِحیای موتی هم باشد. و اگر بتوانیم دانستن که تصرف در سماویّات جز کسی را نتواند بود که تصرفش بود نیز در ارضیّات ، این نکته معلوم گردد . و اگر معلوم شود که قدرت بر اِحیای موتی می تواند بود بی قدرت بر شقِ قمر ، و هم چنین قدرت بر شقِ قمر می تواند بود بی قدرت بر اِحیای موتی . از اینجا خود معلوم نشود که در قدرت ، کی بالاتر است .

- ۶۲۴ - الا که معلوم گردد که ثمرهٔ این قدرت بیش از ثمرهٔ آن قدرت است ، چنانکه غزالی مثلاً اِحیاء علوم الدین تواند کرد و جولاهی نداند . و جولاهه تصنیف نداند کرد ولیکن جولاهی داند . و چون ثمرهٔ آن قدرت بیش از

۱ آنگاه M بانگناه / گیرد N کند M / بر تواند N بدانی پروان M / 2 ساختن N  
 ساختن M / 3 بداند N نداند کردن M / 4 یا محال پس M پس N / یا محال من M یا محال  
 N / 5 هیچ M - N / 7 بود N کند M / 8 شد N شد که M / 9 یا M - N /  
 قدرت M - N / 10 نباشد N نتواند بود M / باشد N بود M / و اگر بتوانیم M لیکن  
 نتوانیم N / 11 بود نیز در ارضیات N در ارضیات هم باشد M / 12 شود N گردد M /  
 13 قمری N می M / 14 اینجا N این M / خود M - N / 16 الا M - N / گردد N  
 شود M / 17 الدین تواند N بداند M / 18 و 17 جولاهی N جولاهگی M / 18 کرد  
 N - M / و چون M چون N .

ثمره این قدرت است، لا جرم آن قدرت بهتر است از این قدرت. و اگر معلوم شود که قدرت بر احیای موتی می‌تواند بود بی قدرت بر شق قمر، ولیکن قدرت بر شق قمر جز کسی را نمی‌بُود که قدرتش بر احیای موتی هست، از اینجا معلوم شود که قدرت بر شق قمر بیش است که در احیای موتی. لیکن این تفضیل در مُجرّد قدرت بود. اما چه دانیم که در صفتِ عِلْمِ کی بالاتر بود، الا که معلوم گردد که تفضیل در قدرت جز کسی را نتواند بود که در همه علوم مُفضّل بود. و اینجا سخن دراز بکشد ولیکن بر قاعده کلی تنبیه افتاد. اگر تأملی توانی کرد.

- ۹ ۶۲۵ - و از مقصود خود که به اول نامه گفتم دور افتادم که اگر حرکت را وجود نیست لازم است که سکون را هم وجود نیست. و تا معنی حرکت و سکون ندانی، چه دانی که این راست است یا دروغ. ای دوست!
- ۱۲ بدانکه جسم را در يك آن یعنی در يك حال و در يك لحظه، جز يك کون نتواند بود، و يك کون جز در يك مکان نتواند بود. هذا مضمی. دیگر بدان که جسم را در دو آن دو کون نباید به ضرورت. و دو کون اما در يك مکان بود اما در دو مکان. اکنون اگر گوئیم که حرکت عبارت است از مجموع دو کون در دو مکان و سکون عبارت است از مجموع دو کون در يك مکان. پس در يك آن، جسم هرگز نه متحرك بود نه ساکن، و هرگز نه آن حرکت را وجود بود و نه سکون را، اعنی در يك آن حرکت و سکون نبود، و اگر گوئیم که سکون عبارت است از يك کون در يك مکان، پس هرگز جسم از سکون خالی نباشد. اما سکونش همیشه بود لیکن حرکتش جز در هم نبود، به اضافه و مجموع دو کون در دو مکان. و اینجا اگر

۱ از N که M / ۳ نمی N نمی تواند M / ۴ در شق N شق M / که در N از M /  
 ۵ لیکن N ولیکن M / اما چه دانیم که N چه دانیم M / ۶ بود N است M / ۸ توانی  
 M کنی توانی N / ۹ خود M - N / به N در M / ۱۱ دروغ N نه M / ۱۲ یعنی N  
 اعنی M / ۱۵ اگر گوئیم که M گوئیم N / ۸ آن حرکت M حرکت N / ۱۹ و اگر  
 M اگر N / ۱۹ در يك مکان M - N / ۲۰ لیکن N و M.

- انصاف بدهند ، كسانى كه دانند بدانند كه جز چنين نيست ، أمّا اگر مقلدان شناعت كنند وگويند از اينجا لازم است كه جسم نه متحرك بود نه ساكن ، يا لازم است كه در يك حال هم متحرك بودو هم ساكن ، مرا چه تا وان است ؟ اگر چيزى لازم است نه مرا جرمى بود . وپندارم كه تو برادر در فهم اين مضطرب خاطر شوى چه اگر نيز ذكايى دارى كه بدان فهم كنى ، ممارستى نكرده اى . وفهم از ذكايى نيك خيزد ، أمّا حفظ مفردات ، تا تركيب تمام شود ، جز از ممارست نخيزد . والسلام . والحمد لله رب العالمين . وصلى الله على محمد وآله اجمعين .



۱ بدانند كه  $M - N$  / 4 است نه . . . بود  $N$  بود مرا چه جرم  $M$  / برادر  $N$  برادر ايدك الله بالطاعة  $M$  / 7 - 8 والسلام . . . اجمعين  $M - N$  .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۶۲۶ - حق تعالی آن دوستِ عزیز را در ضمانِ سعادتِ بدارد ، فی دینه  
 3 و دنیاها . بدان ای عزیز ! که سعادت عبارت است از هر خیر و لذتی و  
 راحتی . و سعادت دو گونه است و بس . یکی سعادتِ مطلق بود . وهو  
 الوصول إلى جوار الله والتمتع بالنظر إلى وجهه الكريم أبدأ الأبد من غير  
 6 مانع ولا مكدر . وإشارتِ نبوی بدین معنی چنین آمده است : لا عیشُ  
 إلا عیشُ الآخرة .

۶۲۷ - دوم : سعادتِ مقید بود . وهي كلُّ لذّةٍ وراحةٍ يُمكن الوصولَ  
 9 إليه قبلَ الموتِ بدین سببِ گفتم سعادتِ مقید که این مقید بود بشرطی تا  
 سعادتِ بود . که لذّتِ حالی چون مشرِ رنجی و دردی بود در مآل ، آنرا  
 لذّتِ مطلق نخوانند . بل که لذّاتِ دنیوی ، أعنی ما یُوصلُ إليها قبلَ  
 1 الموتِ منقسم دان : بعضی بدان سعادتِ مطلق رساند ، و این را خیر توان

۱ بسم . . . الرحيم P I ومنها بسم . . . الرحيم M ا بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن  
 رسائله ۱۳ رحمه الله بسم . . . الرحيم N / 2-3 حق . . . دنیاها P L I - N M /  
 3 عزیز NM دوست P L I / هر P I - N M L / خیر L چیزی NM چیز P I / 4 است  
 P L I / NM بود / وبس M بس P L I - N / هو P L I هي NM / 5 التمتع NM تمتع  
 P I / 6 معنی P M L I نقط N / آمده است P I آمده M L است N / P M L I ی  
 اللهم N / 8 دوم P M L I - N / بود L که آن مقید بود P I - N M / 9 گفتم P N I  
 گفته L گفتیم M / این NM آن P L I / بود P M L I است M / 10 که P L I چه N  
 که چه M / مشرِ NM بر اثر P L I / 11 که P M L I - N / 12 منقسم P M L I  
 و آنرا منقسم M / دان P M L I است N .

گفت . لأنّ 'کلّ' ما یفُضی إلى السعادةِ المطلقَةِ فهوَ أيضاً خیرٌ وسعادة . و بعضی از آن سعادت دور کند . عقلای دنیا آنرا خیر خوانند .  
 3 و نزدیکِ عقلای دین این شرّ بود . 'کودک از نقصانِ خریدِ خود ، فصدو  
 حجامتِ شر داندو پدرش از کمالِ عقلِ خود آنرا خیر داند .

۶۲۸ - اکنون هر که را نظر به ما بعد موت بود چون برسد بداند که  
 6 معاصی اگر چه حالی در آن لذّت است ، همه شرّ بود . و طاعت اگر چه  
 حالی در آن رنجگی بود خیر است . مبتدی را می گویم نه منتهی را ، زیرا که  
 از علم خواندن هیچ رنج نیست إلا در رادِ طلبِ کتاب . و اگر نه ، لذیذ تر از  
 9 علم خواندن ، در دنیا هیچ لذّتی نیست . فعلِ طاعات همه خیر است .

۶۲۹ - اکنون هر نعمتی که خدای تعالی به تو داده است ، اگر بدان سعادت  
 مطلق کسب کنی مبارک ، آن نعمت را شکر گذارده باشی . 'شکرُ النعمة' ،  
 12 بدان : إستعمالها فی رضا المتعم . و هر نعمت که خدای تعالی بیافرید از بهر آن  
 آفرید ، تا بدان بدو رسی تو ، چون تو بدان نعمت از او بر گردی ، آن  
 نعمت را کافری ، زیرا که چون مثلاً غلامی از خدمتِ سلطان دور ماند ،  
 15 و سلطان او را مرکبی و بلغه‌ای فرستد ، تا بدو پیوندد ، سعادتِ غلام را ،

۱ گفت PMLI خوانند / 2 و بعضی . . . سعادت PI - NMI / 3 کودک  
 PNL I که کودک / M / خورد خود M / خرید PLI خود N / 4 عقل PLI - NM /  
 داند PLI خوانند NM / 5 به NM فی PLI / بود . . . بداند PI بود چون برسد  
 بدانکه L / رسد داند M است داند N / 6 معاصی NM معاصی I / معاصی PI / حالی PLI  
 - NM / همه PNM I در L / بود PNL I است M / 7 حالی PI - PML I / بود  
 خیر است PLI هست خیر است M باشد N / 8 رنج PLI رنجی NM / کتاب N و کتاب  
 M - PLI / و اگر PNL I یا M / 9 فعل . . . است NM - PLI / طاعات همه M  
 آن طاعت N / 10 هر نعمتی PLI - NM / 11 را . . . باشی PLI را شکر  
 گزاری M شکر بگزاری N / 12 بدان NM - PLI / که PNM I کم I / بیا فرید  
 - PML I / 13 بدان بدو NM در PLI / تو چون N و تو M و PLI / 14 مثلاً  
 M - PNL I / خدمت NM - PLI / 15 و سلطان PML I سلطان N / فرستد  
 PML I فرستد بدو N .

نه غرض سلطان را ، و این غلام به دشمنی از آن او پیوندد ، لا بد در نعمت سلطان کافر بود .

3 ۶۳۰ - اکنون هر چه در وجود است از بهر آن است که تو بدو رسی به واسطه آن و این قالب که تو را داده است نعمتی سخت بزرگوار است ، که به زبان هر چه ندانی باز پرسی در راه خدای تعالی که « فاسألوا أهلَ الذِّکرِ إنْ کُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ » پس بگوش بشنوی ، و اگر این دو نعمت عظیم نبودی ، 6  
پرسیدن و شنیدن مُتَعَذِّر بودی . آنگاه چون بدانستی ، به زبان باز گویی و دیگران را در آموزی « وَذَکَرْنَا الذِّکْرَی کَتَفَعُ الْمُؤْمِنِیْنَ » ، « بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ » یا ابن آدم عَلَّمَ مَجَانًّا . کَا عَلَّمْتَ مَجَانًّا . این دو نعمت در 9 زبان است .

12 ۶۳۱ - و اگر مسئول عنه از تو مثلاً دور بود ، آنجا سؤال به زبان هیچ سود ندارد . القلم إحدى اللسانین ، تو را دست داده است که بنویسی . چون جواب بنویسند ، تو را چشم داده است که بر خوانی . و در حضور مسئول عنه 15  
زبان تو ضرورت بود در سؤال تو گوش تو ضرورت بود در شنیدن جواب او . و در غیبت دست و زبان و چشم و گوش ضرورت بود .

۶۳۲ - این را استعمالُ السمع والبصر والیسد واللسان فی رضا الله

1 دشمنی از آن او N دشمن او M دشمن سلطان PLI / 1-2 در . . . بود PLI  
کافر نعمت سلطان بود M کافر نعمت گردد N / 3 است که N است PLI M /  
4 قالب PNMI قلم L / داده . . . بزرگوار M داد نعمتی سخت بزرگ L نعمت سخت  
بزرگوار N داد هر نعمتی بزرگ PI / که NM-PLI / 5 النحل 16 : 49 ک  
والانبیاء 21 : 7 ک / که PNMI-L / 6 بشنوی NMI بشنودی PI / و اگر PLI  
اگر NM / 7-8 باز . . . آموزی PMLI بگور N / 8 الذاریات 51 : 55 ک /  
9-8 المائدة 5 : 67 م / 10 است PLI باز N-M / 11 و اگر PLI اگر NM /  
مثلاً PLI-NM / به PLI-NM / 13 و در PLI در NM / 14 در سؤال تو  
NML سؤال PI / شنید N-PMLI / 15 او PMLI-M / غیبت NML  
غیبت است PI / ضرورت بود PMLI-N .

- خوانند . اما چون به زبان همه آن گویی که تورا به کار نیاید ، و به سمع همه آن شنوی که تورا از آن سعادت دور کند ، و دیده را همه در آن به کارداری که تورا از این نعمت دور کند ، و به دست همه آن نویسی که تورا زیان دارد 3 کافر این نعم بوده باشی . او با تو گفت « وما خلقت الجن والانس إلا لیسعبدون » . چشم و گوش و زبان از برای آن آفریدم تا بدان راه من روی ؛ تو در سخط آنرا به کار داشتی « إن السمع والبصر والفؤاد كل أولئك كان عنه مسؤلاً » . 6

- ۶۳۳ - او از منعمی تورا خود خبر داد بدین اعضا که « اذکروا نعمة الله علیکم » . ذکر نعمت او چیست ؟ بدانستن بود که به هر عضوی از اعضا ، چون به خدا توان رسیدن ، و چون از خدا توان بُریدن . چون بدانستی ذکر نعمت بُود ، چون در رضای او بیکار بُردی شکر نعمت بود . این حکم اعضای تست ، و هر چه در وجود است ، من ذروة العرشِ إلى تخوم الارضین السفلی . همه این حکم دارد . 12

- ۶۳۴ - مثلاً قلم نعمتی است و حبر و محبره دو نعمت است ، همچون دست . چون بدست آن نویسی که رضای اوست ، شکر قلم و حبر و محبره کرده باشی ، و اگر نه ، کافری این هر سه نعمت را . و چون محبره مثلاً در هوا بنه ایستد بلکه آنرا مکانی باید ارضی ، شکر آن مکان که نعمتی است از نعم او هم چنین در این جمله بود . و کفران این نعمت هم چنین . لا بل 18

1 تورا PMLI - N / همه PMLI - N / 2 از آن M از PNL I / و دیده را NM دیده PLI / به PLI - NM / 3 این نعمت PLI دین NM / همه آن PNL I همان N / 4 کافر PLI نه کافر NM / نعمت PLI نعمت M این نعمت N / 4 - 5 الذاریات 51 : 56 ک / 5 از PLI - NM / 6 - 7 الاسراء 17 : 36 ک / 8 او NM و PLI / داد NM دادند PLI / 8 - 9 ابراهیم 14 : 6 ک / 9 ذکرت نعمت M - PMLI / به PNL I بر M / 11 چون . . . بود PNL I - M / 12 است NM تست PLI / 17 کرده باشی PLI کردی NM / و اگر PNL I یا M / این NM - PLI / 16 - 18 محبره . . . او PLI - NM / 17 مکانی M معانی N / 18 هم چنین . . . هم چنین N کردی و هم چنین بدانی که حبر نعمتی است از منعم بر تو و آب در این جمله بود M مثلاً بدانی که محبره نعمتی است شکر آن بکنی که نصیحت است از منعم بر تو و آب هم چنین بود در کفران نعمت PLI .

حبر از مازوو آب و زاج و صمغ توان کرد. این چهار نعمت، است در این چهار نعمت شاکرو کافر باشی در طرفین . لا بل تا آب و مازوو صمغ به تو رسد ، بسیاری نعمت است که آنرا بر نتوان شمرد ، اَمَّا :

لقد أَسْمَعْتُ لَوْ نَادَيْتُ حَيًّا وَلَكِنْ لَا حَيَاةَ لِمَنْ أُنَادِي

۶۳۵ - وعلى الجملة هر حرکتی و سکنتی که تو بکنی ، از وجود 'کل' موجودات ما فی السموات و الارض و الملائكة الارضية و الشاوية و حلة العرش ، مستغنی نیستی ، در آن حرکت و سکنت . اگر به رضای اوست همه نعمت را شکر کردی ، و همه وجود سبب آن بود که تو را يك قدم در راه خدا فراتر برد . پس 'کل' وجود پنداری که تو را خطوه ایست . پس همه مقرب تو بودند به خدا این همان معنی است که مصطفی - صلعم - گفت : هر که طاعتی کند اهل آسمان و زمین بر او ترحم کنند ، و چون حرکتی و سکنتی در سخط خدا کردی ، 'کل' وجود را کفران کردی ، و به همه موجودات استعانت کردی در مَقْتِ او . پس تو را از خدا دور می دارند . اینجا بود که گفت : **إِنَّ الْعَاصِيَ لِيلْعَنُهُ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ .**

1 بر P L I - N M / 2 نعمت N M که P L I / طرفین N M L طریق P I /  
 3 نعمت P M I نعم N / نتوان P N L I توانم M / 4 ولكن . . . انادی P N M I  
 - L / انادی P N M L I ج 1 ص 19 و 414 ج 2 ص 100 تنادی (فرمنش) بیوت P / 3  
 5 هر P I I هیچ N M / بکنی N M L بکنی P I / 5 - 6 وجود . . . ما N کل وجود  
 من M کل وجود موجود ما P L I / 7 نیستی P N L I نیست M / به P L I در N M /  
 8 همه نعمت P M L I هم نعم N / سبب P M L I بر N / يك قدم P L I خطوه M يك خطوه  
 N / در M از P N L I / 9 پس . . . ایست P M L I - N / 10 تو P N M I تر L /  
 همان معنی است P I I معنی بود N M / گفت P L I گوید N M / هر P N L I که هر M /  
 11 او P L I دی N M / و سکنتی P L I یا سکنتی N M / 12 سخط N M سخت  
 P L I / کردی و P M L I کرد N / 13 کردی P M L I خواست N / 13 - 14 تو را  
 . . . دارند P L I همه ترا مبعود بودند M همه وجود مبعود آمدند از خدا N / 14 اینجا  
 . . . گفت N که P L I - M / لیلعنه P M L I لیلعنه N .



- ۶۳۶ - ای عزیز تو از این آیت چه فهم کردی که «والملائكة يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ» ؟ او این کار بس منظوم و مرتب آفریده است ، أمّا تو بس کاهلی . دیگر چیزی نمی نویسم ! او همه را هست ، 3  
 أمّا ندانم که تو او را هستی یا نه ؟ لعمری ! او کس را نیست جز خود را ،  
 أمّا تو را باخدایی . او چه شمار ؟ تو از تنگی خود گو « والله المثل الاعلی » .  
 آفتاب هیچ خانه را نتواند بود . آفتاب صدو شصت و آند بار چند مشرق و 6  
 مغرب است ، در خانه پیرزنان کجا گنجد ؟ تو را وا همگی آفتاب چه  
 کار ؟ نصیب تو از آفتاب آن بود که خانه تو را روشن کند . پس آفتاب همه  
 خانه ها راهست ، مَنْ كَانَ اللَّهُ كَانَهُ . 9

- ۶۳۷ - حدیثِ شبلی - ره - اینجا درخور است . یك روز مناجات  
 کردو گفت : بار خدا یا کرا بودی ؟ گفت : هیچ کس را ! گفت :  
 کرا ای ؟ گفت : هیچ کس را ! گفت : کرا خواهی بود ؟ گفت : هیچ 12  
 کس را ! او را وجدی عظیم پیدا آمد . سه روز در آن بماند تا خبر به پیرش  
 جنید - ره - بردند ، برخاست و به نزدیک شبلی آمد و قوال را حاضر کرد

1 نو PNMI - L / کردی PMLI کرد N / 1 - 2 الشوری 43 : 5 /  
 2 منظوم NML منظور PI / 3 آفریده است NM آفرید PLI / دیگر . . . نویسم  
 PNMI / 4 که M - PNL1 / 5 تنگی PMLI بندگی N / گوی PNMI  
 گویی L / التحل 16 : 60 / 6 نتواند NM نتوان PLI / 6 صد NM سبصد PLI /  
 8 کار PMLI شمار N / را NM - PLI / 9 خانه ها NM خانه PLI / 10 - 11  
 مناجات کردو PLI در مناجات NM / 11 هیچ PNL1 - M / 12 - 11 گفت  
 کرا ای گفت هیچ کس را NMLI - N / 12 هیچ PNL1 - M / وجدی PLI غشی  
 NM / 13 آمد PMLI شد N / بماند NM بود PLI / خبر PMLI آخر N / به  
 PMLI پیش N / 14 به نزدیک NM نزدیک PLI / قوال را PMI قوال L قوال N /  
 کردو NM کردند PLI .

وبه فرمود تا بقی چند بر گفت . شبلی باخود آمد . آی عزیز ! ندانم که قوآل چه گفت ، اما دانم که نهنگک قهر از درون جنید سر به درون شبلی در آورد ، و در سر او می گفت : یا شبلی :

گاه مستی نیست مستانه مگو

جان ما مخراش و مخروش ای پسر !

کم کن از بیدادو افزونی مجو

میرداد اینجا ست خاموش ای پسر !

۶۳۸ - همان نقط است که روزی هم شبلی در پیش جنید شد و گفت :  
ما تقول فیمین الله کان فیہ ازلأ وأبدأ ؟ جنید گفت :

مستك شده ای مرا نمی دانی هی

یا رانت که بودندو کجا خوردی می ؟

۱۲ یا شبلی ! بینك و بین خیار قومك اثنا عشر ألف مقام ، أولها محو ما بدآت به :

فی در همه گلایه بطنی داری من بار نامه تو ز بر دارم

۱۵ والسلام والحمد لله رب العالمین . وصلواته علی محمد وآله وصحبه أجمعین .

##

۱ بیته چند PMLI بیتکی N / بر PNL I به M / 1 - 2 ای . . . قهر PMLI /  
گفت دیدم نهنگی که N / 2 سر به . . . شبلی در NM به . . . شبلی سر بر P L I /  
3 و در NML و P I / شبلی I شبلی شه L شبلی بیت PNM / 4 مستانه NM مستانر  
P L I / 5 مخراش PNM I - L / 8 نقط NMI نطق P I / روزی PNM I روز م /  
شد P L I رفت NM / 9 کان فیہ NM کاقیه P L I / گفت I گفت بیت PN گفت نظم M  
گفت شه L / 14 - 15 فی در . . . العالمین P M L I والسلام علی من اهتدی N / 15 وصلواته  
. . . اجمعین M وصلی الله علیه وسلم علی محمد وآله وصحبه اجمعین N - P L I .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۶۳۹ - رَبِّ يَسِرْ وَوَفِّقْ لِكُلِّ خَيْرٍ . هر چه در این مکتوب است مقصودش بآخر بدانی ، وقت را همه سمع باش ! بدان ای برادر عزیز اَطَالَ اللهُ بِقَاكَ فِي طَاعَتِهِ که هر چیز را ترازویی دیگر است ، و هر کاری را معیاری ، و هر مقداری را مِکیالی . محك و آتش هر دو تعریف می کنند در خصوص صِفَاتِ زَر ، ولیکن آتش تعریف مقدار عیار کند ، و محك هرگز این تعریف نکند و نتواند کرد . و محك عن قَرَبٍ و علی سهول تعریفی کند که آتش را آن نیست . و ترازو تعریف مقدار و کبیتِ زَر کند . و آتش و محك را هرگز این تعریف نتواند بود ، چون کبیت و مقدار بیش گردد ، ترازو تعریف نکند ، طیار را خاصیتی دیگر است ، پس مسوحات و مذروعات و مکیالات هر یکی را علی حده ترازویی دیگر است . این خود ظاهراست .
- ۶۴۰ - جوان مردا ! اگر خواهی که لونی مُعین را در متلوتنی بدانی که چه لونسست ، جز ترازوی حس بصری تو را آن تعریف هرگز کی کند؟ شم و ذوق نه ترازوی ألوان است . و چون شم و ذوق تعریف سُرخِی و زردی و کبودی نکند ، فرسطو و قِبان و طیار چون تعریف کند ؟
- و اصوات را به ترازوی سمع بر توان سَخَن تا آن ترازو خصوص اوصاف

---

۱ . . . الرحيم I ومن كتبه اليه بسم . . . الرحيم P ومنها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم و به نستعين M / 3-4 اَطَالَ . . . طاعته M - P L I / 4 چیز PMI چیزی L / 5 هر دو تعریف می P L I ز ریف هر دو M / 6 آتش P M I آتش هر دو L / 7-10 و نتواند . . . نکند M - P L I / 10 مسوحات P M I مسوحات L / 13 کی P L I که M / 15 فرسطو ( = پرستو ) P I فرسطو L فرسطون M / 16 و اصوات P L I اصوات M / سَخَن P L I سخت M

۳ اصوات را تعريف كند و بگويد كه فلان صوت خوش است و فلان نه ،  
 و فلان بلند است و فلان نه ، و فلان موزونست و فلان نه . اگر كسى تعريف  
 اين اوصاف از ديده كند كه ترازوى ألوانست ، هرگز مقصودش حاصل  
 نگردد . و همچنين ذوق ترازويى است كه طعم هر مطعمومى را تعريف  
 كند كه تلخ است يا شور يا شيرين . و هرگز سمع و بصر اين صفات مطعومات  
 ۶ تعريف نكند . و همچنين حاسة شم تعريف را وايچ كند كه هذا رائحة طيبة  
 و تلك رائحة كريهة . و اين اوصاف را تعريف نتوان كرد از ترازوى  
 ذوق و سمع و بصر .

۹ ۶۴۱ - و ترازوى ديگر هست كه علوم را بدان سنجند تا حَقّ از  
 باطل پيدا كند . تا اگر خواهى كه بدانى كه پنج عدد طاق بُود يا جفت ،  
 آن ترازو با تو گويد به زباني كه هرگز دروغ نگويد كه مجموع پنج عدد طاق  
 ۱۲ بود لا غير . و اين ترازو كسى را كه به ده سالگى رسيد از آدميان بُود .  
 و ترازويى ديگر هست كه تا سال زيادت نگردد نتواند بود ، اِلّا ما شاء الله .  
 خاصيت آن ترازو تعريف علوم غوامض بود كه عالم حادث است و اُورا  
 ۱۵ مُحدثى هست ، و محدث همه حوادث قديم است ، و آن قديم حَيّ و عالم و  
 مريد و قادر و متكلم و سميع و بصير است . و ترازويى ديگر است كه خاصيت  
 عجيب در اين اوصاف ازلى پيدا كند . و عليها و عليها . « قَدْ عَلِمَ كُلُّ  
 ۱۸ اَنَامٍ مَّشْرَبَهُمْ » .

۶۴۲ - و ترازويى كه اَعْمَالِ آدميان را بدان خواهند سنجيدن روز  
 قيامت تا مقادير همه حسنات و سيئات پيدا كند ، آن خود نوعى ديگر است .

۱ را P L I - M / ۱ - ۲ فلان نه . . . فلان نه . . . فلان نه P M I فلان . . .  
 فلان . . . فلان L / ۳ كند P L I كشد M / ۵ - ۶ هرگز . . . حانه P L I - M /  
 ۶ هذا M هر L I افتراق نايد ميان P / ۷ و تلك رائحة P L I - M / و اين P M I اين L /  
 از M اگر P L I / ۹ علوم را L علوم P N I / ۱۴ حادث P M L ذوقى I / ۱۶ قادر  
 P L I قادر است M / ۱۷ عجيب P L I عظيم M / و عليها P - M L I / ۱۷ - ۱۸ البقرة  
 ۲ : ۶۰ م والاخراف ۷ : ۱۶۰ ك / ۱۹ و ترازو P L I ترازو M / سنجيدن P L I  
 سخن M L .

« وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقَيْسَطَ » و ترازویی که صفتِ عجیبیِ مصنوعاتِ جهان  
 کندِ دیگر، و ترازویی که ملك و ملكوت درو به يك وزن بود دیگر است،  
 3 ترازویی که ملك در او دیگر نماید و ملكوت دیگر، آن خود چیزی دیگر  
 است. و ترازویی که محدثات را از محدث غایتِ بُعدو نهایتِ دوری با تو نماید  
 دیگر است. ترازویی که حوادث را با صانع غایتِ قرب و نهایتِ نزدیکی با  
 6 تو نماید، آن خود دیگر است. ترازویی که اوصافِ مرجو ازل نماید دیگر  
 است، ترازویی که صفاتِ مخوف را عرض دهد دیگر. و ها هنا قد  
 خَرَجَ عَنَّا الْقَلَمُ عَنِ قَبْضَةِ الْاِخْتِيَارِ، أَوْ كَادَ يَخْرُجُ. و نباید که از  
 9 مقصود باز مانم.

۶۴۳ - آی عزیز! اوصافِ خضر را به ترازویِ موسی - ع - برنتوان  
 سخت، و آنکه موسی - ع - در حضرت گوید که: « أَخَافُ أَنْ يَكْدُونَ  
 12 وَيَضِيقُ صَدْرِي » هم به ترازویِ خضر برنتوان سخت. اگر شایستی که  
 مَرِيدَ أَفْعَالٍ پیر را به ترازویِ عِلْمٍ و عَقْلِ خود برسنجد، او را به مریدی  
 حاجت نبودی. او خود پیری کردی. چوب را هرگز کجا رسد که  
 15 بر آتش حکم کند که مرا چنین مسوز و چنین سوز! اگر چوب را علم  
 سوختن بودی او را خود با آتش چه حاجت بودی. می نویسی که مگر در من  
 رشدی ندیدی و ندانستی که از جایِ دیگر طلب کردی؟ آی عزیز!  
 18 چنان مباش که اعرابی گفت: اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي وَمَحَمَّدًا وَلَا تَرْحَمْ مَعْنَا أَحَدًا.

آی باغبان بیاو در باغ بازکن

چون من در آیم و بشت من، در فراز کن

۱ الانبیاء 21 : 47 ك / و ترازویی PLI ترازویی M / 2 - 3 و ملكوت . . . آن M  
 در او نماید دیگر است و آن ملكوت PLI / 4 است M - PLI / 4 - 5 بعد . . .  
 غایت M - PLI / 5 نهایت نزدیکی M بعد PLI / 7 مخوف PM1 مخوف M /  
 10 اوصاف PLI افعال M / را M - PLI / بر M - L / 11 - 12 الشعراء  
 26 : 12 - 13 ك / 12 - 11 و آنکه . . . سخت P - MLI / 12 بر PM1 - L /  
 14 پیری NL پیری PI / را M - L / 15 و چنین سوز L - PM1 / 16 می  
 نویسی M مینوی 1 مینوی L - P / که L - PM1 / 17 دیگر PLI دیگر . دیگر  
 ندیدی چیزی M / 18 اهدأ PI اهدأ L اهدأ بیت M .

عجبا از قنوری آدمی و قل لو أنتم تملكون خزائن رحمة ربی إذا  
لامسكنتم خشية الأنفاق .

3 ۶۴۱ - ای عزیز! اگر در تورشده ندیدی نشانش نه آن بودی که  
از جای دیگر چیزی طلب کردی، حاشا و کلا! نشانش آن بودی که  
هرگز از تو طلب نکردی. مرا مقصود از این چیزی دیگر بود، تورا با آن  
6 چه حساب؟ تو کار خود را باش و در آن مرد باش! با کار دیگران تورا چه کار!

فاعمل كما تعلم فقالك بالذي لا تستطيع من الأمور بدان

بدان که اگر کار بر مراد تو بود سخت مشکل بود و ولو اتبع  
9 الحق أهواءهم لفسدت السموات والأرض. گوش و بینی را کار خود باید  
کرد، ایشان را با حکم دیده در مبصرات چه کار؟ و با حکم زبان  
در ذوق چه کار؟ شغلک الله بما یعینک و وفقک بشرك ما لا یعینک .  
12 ما را همین دعا می گو! والسلام . والحمد لله رب العالمین وصلواته علی خیر  
خلقه محمد وآله أجمعین .



1-2 الاسراء 17 : 100 ك / 3 در M-PLI / 3-4 بودی . . . بودی M بود PI  
بودی L / 6 با کار ML بار I با P / چه کار PI چه کار شمر ML / 7 لما تعلمو M ج  
1 : 362 و 463 ج 2 : 194 کا تعلمو PLI / 8 بر M به PLI / 8-9 المؤمنون 23 :  
71 ك / 10 چه کار M-PLI / 12 والسلام M-PLI / 12-13 رب . . .  
أجمعین M والصلوة علی رسول الله PLI .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۶۴۵ - ای دوستِ عزیزو ای آزادِ مردِ کریم کجایی تواز

8 مشعودیِ تقدیر؟ :

در هر نفسی هزار دام است ای جان

تا مردان را عشق حرام است ای جان

6 هر روز عالمی دیگر و هر شب به کوهی و در یابی دیگر . ع : و من یسأل

الصعلوكَ أينَ المذاهبُ ؟

گویند مرا : ای زِ وطنِ بگسته ! چونی ؟ چو نم ؟ دلشده و جان خسته

۷ بر تایی رود می زَنَم پیوسته یگسته هزار جان و برآهم بسته

سه چهار ماه است تا به منازلِ سخت افتاده ام که هرگز ندیده ام . و خوی

نکرده ام به چنین زندگانی ، و پیوسته می گویم :

12 ای تخرخ ! دِلَم زِ پرو زِ بر کرده تست

وین خسته دِلَم همیشه آزرده تست

لعبی دیگر از پرده برون آوردی

15 بس بِلعجیبها که پس پرده تست

۱ . . . الرحيم P I و منها بسم . . . الرحيم و به نستعين M / 3 مشعودی M  
 مسعودی P L I / تقدیر I تقدیر شه L تقدیر بیت P M / در هر نفسی P M L I بر هر قدمی  
 (ص 256) / 6 در عالی P L I به عالی M / و من I مصرع و من P ع : و من L شعور  
 من M / 8 گویند I بیت گویند P L نظم گویند M / 9 تایی M L تایی I تارة P /  
 10 به منازل سخت P L I بنازلی غریب M / که . . . ندیده ام و M - P L I / 11 گویم  
 I گویم بیت M L گویم رباعی P / 13 دلم همیشه M دلمو جانم I L دلمو جان من P / بلعجیبها  
 P M L I بلعجیبها ( ج ۱ ص 477 ) .

۶۴۶ - ای جوان مرد! با ما بزبان برادری گفته‌ای اما نسب درست می‌باید کرد، یا نه «ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ» بچه کار آید؟ به چاشت و شام تورا نان و نان خورش چیست؟ مرغِ مُسْمَن و حلوا و قلیه، هیپات! 8  
ع: با عشق درآی تا عجایب بینی! مردان را نان خورش، بلا و درد و محنت است، حوالتِ شام و چاشتِ ایشان با درگاهِ اِبلِس است. به جلال و قدر 6  
لم یزال که نمی‌دانی که چه می‌شنوی، تو این حدیث را که باشی، و این عالم را چه باشی؟

مردی باید زهر دو سر فارغ و قرد

9 کو درد به جای آب و نان داند خورد

۶۴۷ - ای عزیز من أعزك الله بمعرفة هذه الحقایق، والوصول إلى هذه المقامات السنية ولا وقیف بك فيها. با سر مهجوران گفتند، آنک در عالم شما او را اِبلِس خوانند: که گلم سیاه لعنت چرا از دوش نیندازی؟ گفت: لیس بعثتکم فادرجوا. 12

می‌فروشم، گلم می‌تفروشم گر بفروشم برهنه ماند دوتم

15 گفت: چندین هزار سال معتكف كوی معشوق بودم، چون قبولم کردند، نصیب من از دوست درد آمد. و چون بر منش رحمت آمد، مرا لعنت کرد. چه می‌شنوی؟ در یغا!

18 این من یجزی عنه جزاؤه وبه عندی غیر الا مرافق

۶۴۸ - گفت: فرق دانستن در یادگارِ دوستِ شرك بود در راه ما.

۱ برادری ML برداری ۱ بردازی P / نسب PM ۱ نسبت L / 2 می MI - P / التوبة 9 : 30 م / 3 تورا MI - P / چیست PL ۱ چیست ترا M / 4 ع : PML  
1 - / عجایب M عجیب ها P عجایب ها I, I / 7 باشی I باشی شه L باشی نظم M باشی بیت  
P / 8 سر فارغ و M عالم فارغ و I غم فارغ و P عالم شده (فرمنش) / 11 با سر MI  
باش L / 13 نیندازی L نیندازی MI / فادرجو ML فادرجو I مارجوا P / 14 فرورم  
MI / 16 دوست درد PL ۱ آورد M / 17 لعنت  
PL ۱ بلعنت M / 18 جزاؤه PL ۱ جزاء M / غیر I غیر PL ۱ عز M .



- یایِ إِضَافَتِ « وَاِنَّ عَلَیْكَ لَعْنَتِی » نَصِیْبِ مَا آمَدَ اَز دُوسْت ، مَا رَا نَه لَعْنَتِ  
بِیَادِ اسْتِ وَ نَه رَحْمَتِ ، كَارِ مَا دِیْكَرِ اسْتِ وَ كَارِ دِیْكَرَانِ دِیْكَرِ . چُون  
3 مَعشُوقِ تَوْرَا اَهْلِ یَادِگَارِ خُودِ نِهَادِ ، یَادِگَارِ اَوْ اَكْرَ گَلِیْمِ سِیَاهِ بُودِ  
اَكْرَ 'مَمْرُؤُجِ وَ مَنسُوجِ هَمَه یَكِی بُوَد . هَر كِه فَرْقِ دَانَدِ اَوْرَا اَز عَاشِقِی هِیْجِ  
خَبَرِ نِیَسْتِ . اَز دُوسْتِ دُوسْتِ چِه عَسَلِ وَ چِه حَنْظَلِ ! اَنكَه فَرْقِ دَانَدِ  
6 عَاشِقِ عَسَلِ بُوَد ، نَه عَاشِقِ دُوسْتِ . بِیَا بَه نَظَّارَه كَرْدَن ، اَكْرَ رَاهِ یَابِی  
بَارِی بَه دَرگَاهِ دُوسْتَانِ كِه تَسْبِیْحِ اِیْشَانِ هَمَه اِیْنَسْتِ ، اَوْرَا مَه :
- مَنْ نَه بَانَ آمَمِ اِبْرَ تُو كِه یَجْفَاشَمِ یَا بَدِشْنَامِ شَمِ
- 9 چُون 'سُلْطَانِ قَبَاوِ كَلَاهِ خَاصِّ بَه كَسِی بَجَشَدِ ، تَشْرِیْفِ اِیْنِ بَسِ بُوَد ، بَاقِ  
دَر حَسَابِ عَاشِقَانِ نِیَسْتِ .

۶۴۹ - جوان مردا ! نسبِ آدمِ پی کن تا این عجایبِ بینی :

- 12 دَر عَشْقِ حَدِیْثِ اَدَمِ وَ حَوَا نِیَسْتِ  
ای هر که نه عاشق است او از ما نیست
- گویند مرا که این سخنِ زیبانیست
- 15 خورشید نه مجرم آر کسی بینا نیست
- اَكْرَ نَمِیْدَانِی كِه یَایِ « وَاِنَّ عَلَیْكَ لَعْنَتِی » چِیَسْتِ ، چِه عَجَبِ ! بَاشِ  
تَا بَه یَایِ رُوحِی دَر « وَ نَفَعَتْ فِیْهِ مِنْ رُوحِی » كَظَرِ كُنِی . اَنگَه یَایِ « یَسِ  
وَالْقُرْآنِ الْحَكِیْمِ » وَ یَایِ « كَهْبَعَصِ » بَا تُو بَكُویَنْدِ كِه یَایِ « لَعْنَتِی » بَا اِبْلِیْسِ  
18 چِه مِی كُنَدِ . بَه جَلَالِ وَ قَدْرِ اَن خَدَایِی كِه بَه خُودِ اِیْسْتَاهِ اسْتِ كِه یَكِ لِحْظَه

1 ص 38 : 78 ك / 7 دوستان P I عاشقان L / اورامه L بیت PM - I /  
11 بینی I بینی بیت M بینی شعر M بینی رباعی P / 13 عاشق P M L I آدم (تمهیدات  
ص 64) / است M - P L I / 14 گویند مرا P M L I ما را گویند (تمهیدات . ص 64) /  
15 خورشید نه مجرم ار P M L I خورشید تا مجرم است (تمهیدات . ص 64) خود راجه  
گناه اگر (فرمنش) / 16 ص 38 : 78 ك / 17 در M - P L I / ص 38 : 72 ك /  
17 - 18 بس 36 : 1 ك / 18 با ابلیس M ابلیس P L I .

نیست که بای «لَعْنَتِي» قوت از إبلیس باز گیرد. آی دوست عزیز! تا  
 إبلیس است هیچ کاری نکرده است تا بای «لَعْنَتِي» با او نگفته است.

3 ۶۵۰ - آی عزیز! «الر» ندانم هرگز گویی و شنوی یا نه؟ میم «الم»  
 مشرب محمد است. و رای «الر» مشربِ إبلیس است، و هرگز تا خدا  
 بی واسطه او را نگوید که چنین کن، او هیچ کاری نکند. با او گفت،  
 ۸ چنانکه جبرئیل و میکائیل می شنودند که «أَسْجِدُوا لِآدَمَ» و در غیبتِ  
 غیب با او گفت: لا تسجد لغيري.

أَلْقَاهُ فِي الْبَحْرِ مَشْدُوداً وَقَالَ لَهُ 'إِيَّاكَ إِيَّاكَ أَنْ تَبْتَلَاءَ بِالْمَاءِ

9 او نیز چون گلیم سیاه لَعْنَتِ دوست به یارگاری در دوش گرفت  
 و بیرون آمد، از آنجا که قویی، و در درون رفت، از آنجا که نم، می  
 گفت، چنانکه او می شنید و دوست:

12 یارم بخوم مرا به یاد اندرزد خیزم بروم پا به قرار اندرزد  
 نخر سندی را به اختیار اندرزد آنگشت به چشم روزگار اندرزد

۶۵۱ - آی عزیز! اگر تو گویی: این همه در قرآن کجاست؟ من  
 15 گویم: در طیّ عزّ حروفِ «حم عسق. طسم. المص» چه گویی؟ این  
 حروف هیچ معنی دارد یا نه؟ چرا بر صحرا ننهادند؟ و اگر گویی چرا تو  
 بر صحرا می نهی؟ بدانکه هم در پرده است، این حدیث به صحرا نیاید  
 18 خود، لابل جز بر صحرا نیست. أمّا کوران را به صحرا راه نیست،  
 نشنیده ای که چه گفتند:

3 المر M الم / PLI / هرگز گویی و شنوی M گویی و شنوی هرگز PLI / 4 المر M  
 / PLI / تا خدا M خدا PLI / 6 البقرة 2 : 34 م / 7 لغیری PMI لغیری شعر L /  
 8 مشدوداً PMLI مکتوباً ص 308 / بلاء PLI باللا M / 11 دوست I دوست که بیت  
 M دوست رباعی P دوست شه L / 12 مرا (تصحیح فرمیش) را PMLI به یاد PLI  
 بیار M / 16 چرا بر M بر PLI / 18 بر M به PLI / 19 گفتند I گفتند بیت PM  
 گفتند شه L.

آشنایی قصه من کردو نَسَدیدو باز گشت

آشنا هرگز ندیدم ای عجب من جز به دشت

- 3 ۶۵۲ - ای عزیز! به خدایی خدا که معنی « کبعض » از حصر بیرون است، و در روشنی از « تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ » کم نیست. تو کجایی؟ در دنیا مشرف سلطان محمودی، در دین اگر سگک دار سگک دارانِ دوستانِ او باشی، ایذت عظیم دولتی. وَأَنْتَى لَكَ هَذَا. نهاد تو گویی در حکم.
- 6 کیست؟ و کدام شیطان است که سریرِ مُلْكَ خود نهاده است در نهادِ تو، و در آنجا تصرف می کند بی منازعی، و کارِ مُلْكَ با او چنان منتظم و مستقر که تو گویی: و رایِ این هرگز خود اِنْتِظَام و اِسْتِقْرَار نبود.
- 9 اگر وقتی در این معنی راهی ببری، باشد که « الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى » با تو غمزه ای زَنَد و تو در معنی این آیت بویی ببری، عرش سریرِ او دان.
- 12 اگر این عباس گفته است که استوی ای اسقر» این تفسیرِ مُتَلَقَى است به قبول. از این جا اِسْتِقْرَار جسم فی مکانه، مفهوم نیست، چنانکه گویند: اِسْتَقْرَرُ الْأَمْرُ عَلَى فُلَانٍ. اگر کسی از اینجا اِسْتِقْرَار جسمانی فهم کند تاوان بروی است.

وَكَمْ مِنْ عَائِبٍ قَوْلًا صَحِيحًا وَآفَتُهُ مِنْ الْفَهْمِ السَّقِيمِ

- 3 ۶۵۳ - از سخنِ خود بیفتم، هیچ دانی که حصارِ نهادِ خود چون باید داد تا آن شیطان که در آن پادشاهی می راند تسلیم کند؟ از من پرس که علی الخیر سَقَطَتْ.

شمشیر زدن پیش مَلْكَ پیشه ماست و امروز نه روزِ کاهلی کردنِ ماست

3 مروج 19: 1 / 4 ابی لهب 111: 1 / 5 در دین اگر سگک دار M اگر در دین  
 PLI / 6-7 نهاد. . . خود PLI-M / 8 با PLI-M / 10 طه 20: 5 /  
 12 است که PLI که M / ای PMI-I / 13 جا M جا PI حال L / گویند M  
 گوید PLI / 15 است I است بیت P است شعر ML / 16 عائب (ج 1 ص 155)  
 و شکوی الفریب ص ۳۷ غائب PMLI / 18 در آن PLI دو M / 19 الخیر ML  
 الخیر PI / سقطت I سقطت بیت PM سقطت شه L / 20 کردن ML کرده PI.

خدمتِ کفشِ مردی کن . وهذا أقربُ الطرق . چون 'ترا قبول  
 کرد ، شیطان خود بر خیزد ، و کفی به عجباً . ندیده‌ای که چون کس  
 به لشکرگاه در جایی نزول کند ، چون او را معلوم گردد که نزول‌گاهِ او  
 به کسی از خواصِ 'سلطان تعلق دارد ، برخیزد و برود . و کفانا الله شرّ  
 کلّ ذی شرّ والسلام . والحمد لله رب العالمین وصلواته علی محمد وآله أجمعین .



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۶۵۴ - حق تعالی آن سعادت‌ی که خلقِ اولین و آخرین، در طلبِ آن عمرِ عزیز خویش خرج کردند، نثارِ روزگارِ برادرِ اعز کُناد، و چشمِ بدان از روزگارش دور دارد. وطنِ منِ دوست و برادر، در حقِ او محقق کُناد، بمنته و فصلیه.

۶۵۵ - ای عزیز! «وإنَّ يوماً عندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»  
 ارجو که به روزگارِ تو را معلوم گردد حقیقت این آیت. آن دو شب که بر تربتِ فتحه بودی آن‌دک مدار! و توفیقی که از راهِ کرمِ بی‌علت و رحمتِ بی‌نهایت، آتاه اللیل و اطراف النهار، استقبال می‌کند یقین می‌دان که نه تویی، و پیوسته می‌گو، چه در حقِ خود و چه در حقِ من: اللهم انقِضنا بِسِنْعِمَتِكَ وَأَتِمِّمْهَا عَلَيْنَا بِرَحْمَتِكَ. این فراموش مکن:

۱۲ مني إن تكن حقاً تكن أحسن المني  
 وإلا فقد عشنا بها زمناً رغداً

۶۵۶ - مقامی است در عشق که امید به از خورد، یعنی به از یافت

۱ بسم . . . الرحيم TP I و منها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم و به نستعين M  
 و من رساله ۱۸ رحمه الله بسم . . . الرحيم N / 2-6 حق . . . عزیز TPML I  
 N - 2 سعادتى PML I سعادت را T / 3 أعز P L I عزیز TM / بدان PML I  
 بد T / 6 الحج 22 : 47 م / 7 گردد P L I شود TNM / آیت N حدیث M L I  
 TP / 7-8 بر تربت فتحه PN بشریت I به تربت TML / 9 می P L I - TNM  
 10 و پیوسته TN که پیوسته P L I پیوسته M / خود N خویش TM - P L I / 11 مکن  
 TPNMI مکن شعر L / 14 امید TPML I او مید N / به از خورد یعنی L I  
 N - TPM / خورد TML خود P I .

باشد . فمذیبینی وشوقینی وامطلبینی ولا نفی ا از این معدن آمده است .  
 وخلي حبباً والتعذر من وحيناً ، هم از این عالم است . إبلیس در این مقام  
 3 نطقش همه این است که :

بی کار نتوان مرا که آخر صنما

در دامن تو دست به کاری زده ام

6 ای برادر ! هان و هان ! تا در دلت گذر نکند که إبلیس از او دل  
 بر گرفته است که اگر چه قدم بر بساط قهر دارد ، و روی در جلال  
 عزت ازل که و فبعضتك لأغويهم أجمعين ، یکبارگی آورده است ،  
 9 از این خالی نیست که :

دل بر نکم ، امید کی می دارم تا بو که عنایت کنی در کارم

مقتضی کمال معرفتِ إبلیس این نقطه است که :

12 آسان آسان تورا بنگذارم من بازلف و رخ تو کارها دارم من

۶۵۷ - أمّا در کلّ وجود کسی که حدیثِ إبلیس بدانند شنید ، فضلاً عن  
 فهم اسرار و به غایت عزیز بود . و اگر نه به هزار سال نقطه از عجایب  
 15 اسرار او گفته نشود . آن یگانه وجود ، آن سرور مهجوران ، آن سر  
 قدر ، آن خال بر جمال ازل ، آن غیور مملکت ، شیخ أبو القاسم گرگان  
 او را خواجه خواجگان خواندی . باش تا وفق به جمال ازل بینا گردی پس

1 باشد TPMLI بود N / فمذیبینی وشوقینی N فمذیبینی الشوق PI قدسی لشوقی L  
 فیمعدنی شوقی TM / امطلبینی T امطلبینی PMI امطلبینی L امطلبینی N / لا نفی T لا نفی MI  
 PN لا نفی L / 2 عبا PI - TNML / والتعذر من وحيناً TPMLI والتعلل حيناً  
 N / م PNLITM / 3 که T که بیت NM شه L - PI / 7 وروی TNML  
 PI / جلال TPMLI جلالت N / 8 ص 38 : 82 / یکبارگی PNLITM - /  
 9 از TNM واز PLI / 11 مقتضی . . . که PI - TNML نقطه NML نقطه  
 T / که TN که شه L که بیت M .

تورا به تدریج پرورده فازو کرشمه آن جمال کند. پس از وصال 'متواصل  
فربه گردی. پس تورا آنندک اندک از عالم 'إنه' لیغان علی قلی، به عالم  
حجاب راه دهند که الفطام' عن المؤلف شدید'. پس به فراق رمی، پس 3  
روی مهجوری ببینی، پس بویی توانی برد از جلالت دولتِ إبلیس.

۶۵۸ - از دوستانِ مَن یك كس است که حدیث او بعضی تواند شنید  
که یارد گفت و که تواند شنید؟ و کجا فهم آفتد عوام را حدیث کسی که 6  
خواصِ خواص بوی خاكِ قدمِ وی نشنیدند. آخر شنیده باشی که  
او معلم فریشتگان بود. چندین هزار سال زاویه او بر ساقِ عرش بود.  
این اندک کاری می پنداری، همان إبلیس است که بدایتش این بود. اکنون 9  
حالش به جایی رسیده است که مصراع: با زیچه کودکانِ کویِ تو شد  
است. این مکتوب هزار بار بر خوان و حفظ کن. شعر:

تغییر حالی والیالی بجالها وشبت وما شاب الزمان الغرائق 2  
والسلام. والحمد لله رب العالمین.

1 تورا . . . پس TPMLI-N / 1-2 از . . . پس TPMLI-M /  
1 متواصل N واصلی TPLI / 2 اندک اندک N بتدریج TPMLI / 3 عن المؤلف  
TPMLI-N / فراق PNMLI قرآنی T / 4 بینی TM ببینی PNLI /  
5 بعضی TPMLI-N / 6 که یا . . . شنید TPMLI-N / 7 خواص خواص  
TML خواص PI خاص الخاص N / ری PLI او TNM / 8 چند TPMI و چند  
NL / بر TPMLI برابر N / 10 حالش TNML حالش PI / به جایی PLI  
بدانجا N بدین TM / مصراع: TPMLI-N / 11 بر خوان NML بخوان TPI /  
12 تغیر . . . الغرائق TPMLI-N / والسلام . . . العالمین TPMLI-M / این نامه  
در نسخه 18 N پیش از شعر تمام شده و در M 105 پس از شعر و سلام پایان یافته است. آماده  
نسخه های TPLI تا پایان نامه 34 چ. ( که در ج 1 ص 283 - 289 چاپ شده است )  
پیش می رود. بنابراین نیمه اول نامه 1 29 ، L 32 ، M 105 ، N 18 ، P 29 در اینجا: ( نامه  
107 ) و نیمه دوم آنها در بخش یکم ( نامه 34 ) چاپ شده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۶۵۹ - ای برادر عزیز فراق هم بباید که محک است تا هر کسی عیارِ دوستی از نهادِ خود باز گیرد . شعر :

ما كنتُ أعلمُ ما مقدارِ وصلِكمْ      حتى هجرتم وبعضُ الهجرِ تأديبُ

اگر در فراق کمالِ اشتیاقِ مُرد را زیروزیر ندارد ، نشانِ نقصانِ عشق بود . و باشد که اشتیاقِ سایه نیفکند در فراق دو سبب را : یکی آنکه امیدِ وصالِ همگی درون بستاند ، پس مقامِ انس بودو لذتِ امید ، جایِ اشتیاق نبود در نهادِ عاشق . و دیگر سبب آن بود که به کمالِ معرفتِ رسیده بود در حقِ معشوق ، و تعززِ او را به تمامی دانسته بود ، و در وصال از او پس قوتی نبود که کمالِ تعزز و استغنائی او حجابِ آن بود که عاشق را تِلذذی بود به وصالِ معشوق . پس چون در وصال لذت نیابد ، در فراق اشتیاق نبود .

۶۶۰ - ای عزیز ! ابلیس داند که این چه بود ! گفت : « وکانَ مِنَ الْكافِرِينَ » ضرورت بود ، چه کند که نومید نبود از رحمت . جوان مردا ! رویِ کمالِ عزتِ ازل دیده و به خودیِ خود بینا شده لابد از رحمت نومید بود حال این است که گفته است ، بیت :

آتش به دلم در زدی و نفت به جان      و آنکه گویی که راز ما دار نهان

۱ بسم . . . الرحيم ( تصحيح برای همانند شدن نامه ها ) ومنها L بسم . . . الرحيم و به نستعين P - M / 3 باز P M L و L / شعر M L بيت P / 7 ولذت M بلذت P L / 13 چه . . . گفت M چیست که P L / 13 - 14 البقرة 2 : 34 م / 14 چه . . . نبود P L نوميد M / 14 - 16 از رحمت . . . بود P L - M / 16 حال . . . است P L - M / بيت P L - M / 17 نفت P M L نطق ج 1 ص 221 و 348 .



هر چه خواهد کند . و تمت كلمة ربك صدقاً وعدلاً . او به  
 داند مگر صلاحش اینست . اولین و آخرین را اگر دیده از کمال عزت  
 بر بسته نبودی ، و دیدهٔ ایشان به نوری مکحول بودی که رحمتِ خدا را بیند  
 ۸ همه هم کاسه بودندی در « وکان من الکافرین » . اما ایشان را به شراب طهور  
 مستِ وقت کنند ، و دیدهٔ عقل و تیزشان بردوزند تا دیدهٔ ایشان از عزتِ  
 ۹ ازل دیدن بر بسته بود . پس در وجود همه او را بینند ، غیری را نتوانند  
 دیدن . پس نگویند که ما او . چون همه او بود ، کارِ راست بود . آن  
 مسکین همه تمیز است .

۶۶۱ - قومی از سالکان از اهلِ عقل چون بدینجا رسیدند و به ذره‌ای از  
 این نقطه بینا شدند ، گفتند : بنده به گناه کافر گردو بستحق الخلود ،  
 ولا صغیره فی الذنوب ، وکلها کبائر . اینهارا مقطعه عقل و تمیز بود . کار  
 الهی را به عقلِ خود برسنجند ، ندانستند که سعتِ رحمتِ او خود عالمی  
 ۱۲ دیگر است . چون يك نقطه سالك را معلوم گردد ، از این مهلكهٔ عظیم  
 نجات یابد . و آن آن است که بداند که اولِ وجود از کجا خاست . اگر به میزانِ  
 عقلِ خود برسنجد کس را استحقاقِ وجود نبیند ، پس بداند که کارها نه  
 ۱۵ بر قدرِ میزانِ عقلِ او است . پس بداند که معتزله را این خطا از کجا  
 افتاد که : بنده به گناه کافر گردد . وهذا من عجائب العلوم و غرائب  
 المفهوم . به آن‌دک ندارد این نوشته را . والسلام . والحمد لله رب العالمین . وصلى  
 ۱۸ على خير خلقه محمد وآله الطاهرين .

۱ خواهد کند PL خوانند کنند M / به M بهتر PL / ۳ نبودی PM بودی L /  
 نوری M نور PL / بودی M نبودی PL / که M کی دیده ایشان PL / بیند M دیدی و  
 PL / ۴ همه PL - M / وقت PL - M / شان PM - L / بر دوزند M فرود دوزند P  
 فرورزند L / ۶ بر M در PL / بیند M بیندو PL / ۷ چون M - PL / کار M  
 PL - / ۹ سالکان . . . عقل M ارباب عقل و سالکان PL / چون بدینجا PL با اینجا  
 M / ۱۰ گردد M شود PL / ۱۲ سنجند M - L سختند P / خود M - PL / ۱۳ گردد  
 M شود PL / ۱۵ کس PM و کس L / نبیند PM به بیند L / ۱۷ گردد M شود  
 PL / ۱۸ المفهوم L المفهوم PM / را M - PL / ۱۸ - ۱۹ والحمد . . . الطاهرين  
 . PL - M

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۶۶۲ - ای عزیز ! أعانك الله على سلوك الصراط المستقيم وأعاذك  
 3 بفضله وكرمه من الشيطان الرجيم . بدان و آگاه باش که آن چنان  
 نوشته که از سر سودا نویسم ، اگر چه مثلاً معانی آن نیک فهم نیفتد ، أما  
 6 'مطالعت آن درونِ باطن را سخت سود دارد که تیرِ سلطان هر کجا  
 برند کارِ خود کنند . خاصیتِ إرادت این است که 'مرید را راهِ خدای  
 تعالی نباید رفت که راهِ پیرش باید رفت . چون راهِ پیر تمام رفت ، هر راه  
 خدا که پیر رفته بود ، او را نرفته حاصل شود اثرِ آن . و این سخت بلمعجب  
 9 سختی است . پیر چون 'مرید را راه آورد ، راهی که دیر رفته بود ، از او  
 برگیرد . و راهِ آدمی به سر بُردن بسیار آسان تر از آن است که راهِ خدا ، که  
 در این هزار هزار خطر بود در هر نفسی ، و آن از خطر دور تر بود .

۶۶۳ - ای عزیز ! اگر مثلاً کسی خواهد که سلطان را ببند و جانب  
 او به دست آرد ، بسیاری غصه و رنج بکشد ، باشد که به مراد برسد یا نه .  
 12 أمّا اگر غلامی خاصِ سلطان را این تنها بود ، بروی آسان بود . و چون غلام را  
 15 به دست آورده بود سلطان خود به دست آورده بود ، لا بل که هر گز سلطان را

۱ - بسم . . . الرحمن PI منها بسم . . . الرحمن L بسم . . . الرحمن و به نستین M /  
 3 آن M - PLI / 4 نویسم ML نویسد PI / 5 درون PLI اندرون M / کجا  
 PLI جاکه M / 8 اثر L - PMI / سخت PLI پس M / بلمعجب PLI بر المعجب M /  
 9 راه آورد PI راه او رود ML / دیر PI در ما پیر M / از ML ای عزیز از PI /  
 10 و راه ML راه PI / بسیار M - PLI / 13 آرد PLI آورد M / بکشد PLI  
 بکشیده M / 14 غلامی PI یا غلامی M / سلطان را PLI سلطانش M / غلام M غلام  
 PLI / 15 آورده بود PLI آورد M / سلطان L - PMI / خود M - PLI / به دست  
 . . . بود L - PMI / که M - PLI .

به دست نیاورد إلا از راهِ غیرِی. وُجز این هیچ راهی نیست « والله المثل الأعلى فی السماواتِ والأرضِ ». اگر اُورا خواهی خدمتِ کفشِ دوستی از آنِ او جهد کن تا چون کنی، و اُورا چون به چنگ آوری.

3

۶۶۴ - داود - علیه الصلاة من الرحان - گفت: یا رب این اطلبُک؟

فقال: عندَ المنکسرةِ قلوبهم من أجلی! و با بویزیدِ بیطامی - ره - گفتند: کیف الطریقُ الی الله؟ گفت: خود را در درونِ دوستی از آنِ او جای کن! گفتند: آنگاه چه بود و این حدیث چه معنی دارد؟ گفت: زیرا که او هر روز هزار بار در دلِ دوستانِ خود نظر کند. باشد که یک باری در دلِ دوستی نظر کند و تو خود را در دلِ او جای کرده باشی، به تبعیتِ دلِ او، دلِ تو محلِ نظرِ عنایتِ گردد. و تورا خود در همه عمر این بس بود:

8

یک نظر از دوست و صد هزار عنایت

منتظرم تا که وقتِ آتِ نظر آید

۶۶۵ - ای عزیز تقریبی که به دوستی از آنِ او کنی بدو کرده باشی « ان الله هو یقبلُ التوبةَ عن عبادِهِ و یاخذُ الصدقاتِ ». اگر گرسنه ای را سیر کنی، اُورا نان داده باشی. نشنیده ای که با موسی چه گفت؟ گفت: مریتُ فکلمتُعدنی، و حیئتُ فکلمتُطمیننی. فقام موسی واضطرب وقال: یا رب العزّةِ أو تمرضُ و تجوعُ؟ فقال: یجوع أولیائی و یمرضون، فلو أطعمتهم و وعدتهم لکنت قد أطعمتني و وعدتني. و آنکه در خبرِ مصطفی آمده است که من أطعمم مؤمناً فقد أطعم الله، و من

15

18

1 - 2 الروم 30 : 27 / 2 کفش . . . آن PLI کفشی از آن دوستی M / 3 آوری  
 PLI آری M / 5 المنکرة M المنکسرة PLI / 7 جای M-PLI / 8 او PLI  
 M- / خود M-PLI / 8-9 بلند . . . کند M-PLI / 9 تو PI-ML /  
 12 دوست PMLI یار ص 368 / 15 التوبة 9 : 104 م / ان الله هو (قرآن) وهو الذي  
 PMLI / 16 نشیده ای PI نشیدی ML / 17 گفت M-PLI / فقام PLI مقام  
 M / 18 یجوع PMI یجوع L / 19 و آنکه PLI آنکه M .

أَكْرَمَ مُؤْمِنًا فَقَدْ أَكْرَمَ اللَّهُ ، وَمَنْ سَرَّ مُؤْمِنًا فَقَدْ سَرَّ اللَّهُ ، وَمَنْ أَهَانَ مُؤْمِنًا فَقَدْ بَارَزَهُ بِالْمَحَارَبَةِ . وَأَزِ ابْنِ مَعْنَى بَسِيَارٍ آمَدَةٌ ، وَهِيَ ابْنِ اسْتِ .

۵۶۶ - جهدِ آن کن که هرکاری که کنی چنین کنی، تا همه مقبول بود . یکی از این ، بهتر که هزار هزار طاعتِ عادتی ، لابل که در قرآن مجید می گوید که « مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا » یعنی که آن چیز که به دوستی از آن او رسد . و این که رسول - صلعم - می گوید : الصَّدَقَةُ تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تَقَعُ فِي يَدِ السَّائِلِ ، همین بود . تو می باید که از خدای تعالی می خواهی تا توفیق آن ارزانی دارد که به دوستی از آن او تقرّب کنی که من تورا از این دعا می کنم ، وَاللَّهُ يَسْتَجِيبُ بِفَضْلِهِ وَرَحْمَتِهِ .

۶۶۷ - پیوسته می گو : اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي حَبِيبًا لِأَوْلِيَائِكَ وَمُبْغِضًا لِأَعْدَائِكَ . عزیزا ! اگر تورا این دولت دست دهد عظیم کاری بود . أرجو که قدرش بدانی ، وچنان پنداری که این دولت مقبول خواهد بود . انشاء الله العزیز که چنین باشد والسلام .

۶۶۸ - قَالَتْ 'عَمِيرَةُ' مَا رَأَيْتُكَ بَعْدَمَا نَفَرَ الزَّمَانَ بَابِي لَوْنٍ مَنكَرٍ اَعْمِيرَةَ اِنْ اَتَاكَ وَشَبَّ رَأْسِي كَرًّا لِيَلْيَابِي وَاخْتِلَافِ الْأَعْصَرِ لَا طَاقَةَ لِلْقَرَارِ ، وَلَا وَجْهَ لِلْفَرَارِ .

۱۸ نه روی شدت نه رای ایبر بودن

چون دایره سرگشته و بی سر بودن

5 مجید PLI - M / 6 البقرة 2 : 245 م / 7 به دوستی از آن او PLI بدرویشی  
دعی اول بدر M / و این PLI - M / 8 تومی PI قومی L تو M / 9 آت او تقرّب  
PLI دوستان او تقریبی M / 10 از ML - PI / 11 حبا ML محبوبا PI /  
12 بود M باشد L است I - P / 13 پنداری PLI پندار M / 14 المیز PI - ML /  
باشد PLI بود M / والسلام PLI - M این نامه در نسخه های PLI بدینجا پایان یافته  
است . و پنجاه سطر باقی ، باتک نسخهٔ M 109 تصحیح شده است / 15 - 19 فالت  
. . . . . بودن PLI - M .

چهار توان کرد ! که دست و پای آن جوان مرد محکم بیستند و به دریاش انداختند ، پس گفتند : زنهار ! و این بیت بر حسب حال گفتند بیت :

3 اکنون که رُخت زکویِ ما شد پُر گرد  
زینهار به هیچ گرد آلوده مگرد !

کاندر ره عاشقی چنان باید مرد  
6 کز دریا خشک آید و ز دوزخ سرد

شعر :

لَقَدْ ذَلَّ حَتَّى كَادَ يَرْجُمُهُ الْعَيْدِيُّ وَمَا الْحُبُّ بِالْمِيَاءِ إِلَّا كَذَالِكَا

9 ۶۶۹ - روز و شب کاری ندارد إلا در دریای درد غوطه خوردن. و تسبیح  
جانش و ذکر دلش این بود که می گوید بیت :

من با دلو با یار نمی دانم راه  
12 کس می نهد اندم از این غم يك راه

کردم به دو دست خویش این کار تباه  
جانا چه کنم جز آنکه می گویم : آه

15 اگر خلایقِ اولین و آخرین از برای او نوحه کنند هنوز چیزی  
در باید . شعر :

یارم بشد از دست دروغا یارا زان نوحه گران حاج باید مارا

18 در هر حرفی از این نوشته هزار هزار خروار درد است ، ندانم که  
این بیت کرا است . بیت :

- دل تنگ تراز دهانِ تنگِ نوشدم  
باریک‌تر از فسون و رنگِ نوشدم
- 3 بس رنجورم و کسی نیست که با او دمی بزنم . چه توان کرد و چه شاید کرد ؟
- 6 فریاد ز تو درِ فراوات از تو  
در بارگه میر روم جامه‌دران از تو
- ۶۷۰ - اگر نه آنسوی که ضعفِ بشریت طاقتِ انتقام ندارد ، تمام کردمی ! لیکن مانع این است . شعر :
- 9 ونم السراج بانما اجتماعنا علی خلوة فقطعنا لسانه
- بگویم و نترسم ! ع : بازرگانی به بددلی نتوان کرد . إنا مالک وإنا مالک . پرسیده بودی ای جوان مرد که پردهٔ این نقطه چه بود ؟ ای برادر ! دور در آی ، لابل نزدیک در آی تا در گوشت گویم ، « أو ألقى السمعَ وهو شهيد » . اگر چه لشکرگاهی از من شنوی ، آن پرده را نقطهٔ اینست که می‌گوید نظم :
- 12 در انجمنی نشسته دیدم دوشش  
نتوانستم گرفت در آغوشش
- 18 صد بوسه زدم بر رخِ عنبر پوشش  
یعنی که حدیث می‌کنم در گوشش
- « ان فی ذلك لذكری لمن کان له قلب » . اللهم لاتؤاخذنی بسوءِ أعمالی .

لا هم ان اجرها عباد کائنات طرف و هما بلاد

- ۶۷۱ - وقت تنگ است و انبساط نمی یارم کرد. دَعِ الشَّرَّ يَعْْبُرُ. نفس دو بُود ، نه همه بسط بُود . گاه گاه قبض نفس را ضرورت بود ، چنانکه در وقتی بسط ضرورت حیات بود . گاه در نوشتن و گفتن گریزم تا وجود بر نخیزد . گاه گاه ، در گنگی و لالی ، تا وجود در حمایت خاموشی بماند .  
 ۶ - والسلام . والحمد لله على نعمائه . وصلى الله على محمد وآله أجمعين .

۶۱۴



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۶۷۲ - سلام و دعا خویش از من برساند به خود ، و بداند که امروز قبل  
 3 از زوال و بعد از صبح حرفکی نوشتم بدان دوست عزیز اطلال الله بقاء  
 و سلک به سبیل السعادة الدینیة بر دست بوطاهر رفیق بدل . و چون از  
 زیارت با زگشتم دهخدا فخر آور منتظر آن بود که مکتوبی از آن من  
 6 با او بود . با مداد در آن مکتوب طرفه نکته ای نوشتم . و وقت نبود که  
 حق آن بگذارم . مختصر بر آوردم . و آن نکته آن است که مرید را شرط  
 آن است که حرکات و سکونات پیر را بر محک خود نزنند که مرید محک  
 9 پیر نتواند بود .

۶۷۳ - ای دوست ! نیکی و بدی زر از محک معلوم توان کرد . اما  
 نیکی و بدی محک از زر معلوم نتوان کرد ، چه آنرا خود محکی دیگر  
 12 است . عمر خطاب اگر خود را بر محک بوبکر زدی روا بودی . اما اگر  
 کمال بوبکر بر محک خود زدی خطا بودی . محک کمال دولت بوبکر جز  
 کمال دولت محمدی نتواند بود . صورت همه چیزها اگر زشت و اگر خوب  
 15 در آینه توان دید . اما صورت آینه که نیک بود یا بد در عالمی دیگر معلوم  
 تواند کرد ، و آنرا خود آینه دیگر است .

1 بسم . . . الرحيم P I و منها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم و به نستعين / M  
 2 - 15 سلام . . . دید M ای برادر عزیز فراق هم بیاید که محک است تا هر کسی عیار  
 دوستی از نهاد خود باز گیرد . شعر :

ما کنت أعلم ما مقدار وصلکم      حق هجرتم و بعض الهجر نادیب

/ P L I ( 14 سطر آغاز این نامه از نسخه های P L I برداشته شده و بجای آن دو سطر  
 بالا نهاده شده است که تکرار آغاز نامه ( 108 ج ) است که در ص 418 دیده می شود ) .

\* \* \* نامه صدر دم . P 73 b . M 113 . L 67 b . I 61 b \* \* \*



- ۶۷۴ - والمقصود من هذا آنتست که من اگر نویسم و اگر ننویسم و اگر رنجور باشم و متشکستی و اگر شکر کم هم فی اوقایتها بیاید ، ولا مزید علیه بود . و تو دشوار بتوانی دانستن . تو آن تصرف را که باشی ؟ باش تا مشرفان این مملکت را بینی ، آنگه معلوم شود تو را که شرط اشراف چیست و کرا مسلم بود . پنداری هر کسی را مسلم است که گوید فلان مرد نیک است یا بد ، و فلان کار طاعت است و فلان معصیت ؟ ارجو که بدین مقام تو را بینایی دهند ، و اگر نه از گفتن و شنودن چه سود که تو را ذوق نیست ، آخر دانی که هر که خواهد مشرف مملکت سلطان نتواند بود ، و نه وزیر و نه مستوفی . آن کسی وزیر بود و مشرف و مستوفی ، که سلطان او را نصب کند برای این کار . باش تا به بساط ازل تو راه دهند ، آنگه بدانی که وزیری کرا دادند ، و مشرفی و مستوفی ای کرا ، و سنگ داری کرا و فراشی کرا . ولکل عمل رجال .

12

- ۶۷۵ - هر کاری را شروط بسیار است ، و نه به گزاف بود ، چنانکه در مملکت سلطان ، امیر قزل مثلا ، چندین هزار دینار اقطاع دارد بی هیچ استحقاقی . چون بساط عدل بگسترند و هر کسی با حد خود نشانند ، بدانی که قزل کیست و کامل کی و عزیز کی ؟ اکنون همانست که در جاهلیت 'جهلارا بودی . ای عزیز ! کار قهر دیگر است و غضب ، و کار عدل و استحقاق دیگر . و آنکه جماعتی قطاع الطریق کاروان ببرند و چندین هزار دینار آن کاروان بگیرند ، این کار دیگر بود . و آنکه هر کسی تابی

18

3 آن M از PLI / را که M واه کی PLI / 6 یا PLI و فلان M / 7 مقام  
 PLI معانی M / شتون PLI نوشتن M / 9 مستوفی PLI مستوفی تواند بود M /  
 کسی وزیر M گهی وزیر تواند PLI / 10 این M-PLI / ازل M اول PLI /  
 11 مشرفی PLI مشرفی کرا M / مستوفی ای PLI استیفا M / 12 فراشی کرا M  
 - PLI / 13 شروط PLI شرط M / 16 کی . . . کی LI که . . . که PM /  
 18 - 19 ببرند . . . کاروان PLI-M / 19 این . . . بود PI-ML .

نان جز باستحقاق و ملکیت بر ندارند دیگر ، این جهان جهانی دیگر است  
و تو از این عالم به صد هزار فرسنگ دور .

3 - ۶۷۶ - در خانقاه می باشم و کافی الدوله و عمر را سلّمه الله شب و روز می  
بینم . فرزند احمد را حفظه الله می بینم . و اگر باز گشتن میسر نشد مرحباً ،  
چون وقت آید میسر افتد « و ما رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ » . اگر استحقاق  
8 آنت بودی که از خدمتِ نَزَلِ بِخُدْمَتِ خُدا پردازی راه گشاده  
است . و لیس علی بابِ الْأَزَلِ تَوَّابٌ إِلَّا أَنكَه تَرَا نَبَايِدُ که این همه موانع  
است . اَرَجُو که تورا چیزی روی غایب وقتی ، تا بدانی که بر هیچ نیستی ، یا نه :

8 چون تو دوهزار عاشقِ اُنْدَرِ ماهی

می کشته شود که بر نیاید آهی

آسانست ایشان را ، اَمَّا تورا ندانم دشوار بود یا آسان . وَالسَّلَامُ . وَالْحَمْدُ  
19 لِّلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَوَاتُهُ عَلٰی خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ .



1 و P L I - M / 3 - 5 در . . . العبيد P L I - M / 5 فصلت 11 - 46 ك /  
7 همه M همه وفق P L I / 8 غایب L ننباید P I غاند M / که P I - M L / یانه I یانه بیت  
P M یانه شعر 1 / 9 تو M L من ( ص 132 و ج 1 ص 284 ) P I / 11 یا P L I اگر  
M / 11 - 12 والحمد . . . اجمعين M والحمد لله L I - P .

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- 677 - « إقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ .  
 8 ما يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ . لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ » .  
 « آی دوست ! بدان و آگاه باش که الموت اقربُ إلى أحدنا من شراكِ نعلیه . هر آن روزی که از تو بگذشت ، هرگز آن را رجوع نبود .  
 6 جهدکن تا خیری چون کنی ، و از شری چون بپرهیزی . و چنانکه در دنیا نیستی که کاری کنی که سببِ هلاکِ تو بود در دین . اگر ایمان داری به قولِ خدا و رسول ، هم میسند . « وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ »  
 9 در دین و دنیاست .

- 678 - اگر ایمان نداری بدانچه شنیده‌ای از امورِ آخرت ، پس در جوالِ غرور مباحث ! و نیک بیندیش با خود که اگر بوالبرکاتِ جهود ، یا فلان  
 12 ترسا مثلا ، و اتو گوید : فلان چیز مخور که تورا زیان دارد / ایشان را فرمان بری یا نه . پس با خود گو که صد و بیست و چهار هزار پیغمبرِ مرسل و نبی با تو گفتند که حبّ الدنیا رأس کلّ خطیئة . چرا فرمان نکنی ؟ و اگر

1 بسم . . . الرحيم PI و منها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم و به نستعين M و من رسالته رحمه الله 19 بسم . . . الرحيم N / 2-4 الانبياء 21 : 1-2 ك / 5 روزی NM روز L - PI / آن را رجوع نبود PMLI رجوعش نبود N / 6 جهد PMLI جهدی N / چون PI - NML / 7 بود PMLI باشد N / 8 میسند PNI نیستی N / البقرة 2 : 195 م / 10 آخرت PMLI اخروی N / 11 و نیک بیندیش PMLI نیک و اندیش N / که PI - M N / 12 مثلا و اتو PMLI - N / مخور . . . دارد PMLI تر ازیان دارد مخور N / 13 پیغمبر مرسل و نبی PMLI نبی و مرسل N / که PMLI - N .

گوید نفس تو که مرا 'حب' دین بیش است از 'حب' دنیا، گو: علامت 'حب' دین کو؟ «إِنَّ الْمَحَبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ».

3 ۶۷۹ - هرگز خلاف سلطان که عاجز مثلک بود، ولا يملك لنفسه فضلاً عن غيره، ضرراً ولا نفعاً ولا موتاً ولا حياة، نکنی. ودر روزی چندین بار در حرکات و سکنات، معبود را خلاف کنی. این یجز نشان بی‌ایمانی دیگر چه بود؟ «بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَآلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ لَهُمْ لَهَا عَاقِبَةٌ»، «رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا، وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا»، «وَمَنْ عَنِ الْآخِرَةِ لَهُمْ غَافِلُونَ». آخر نمی‌شنوی از قرآن که «وَإِنِّي لَتَغْفَارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى»، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ». تو اوصی به حق ندانم کراست!

12 ۶۸۰ - هر روز بامداد قرآن می‌خوانی، مگر این فراموش کردی که رُبَّ نَالٍ لِلْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ. تو که «ولا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل». بر خوانی و شب و روز جز این کار نداری که اموال جهان که «مستحق» آن فقر او مساکن اند و دیگر مستحقان. به قلم خویش بر توکان قسمت کنی تا به لباس حرام و طعام حرام، و مراکب و زرو سیم إلى سایر أبواب المحظورات خرج کنند «ولا تأكلوا» چون خوانی؟ به جلال و قدر او که «والقرآن يلعنه»، همان بود که «أبَاهُ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ» می‌خوانند. انزل القرآن ليكمل به فاتخذتم

1 مرا - PMLI / علامت PNL I علامت در M / 3 مثلک N ملك PMLI /  
 4 ودر P L I در NM / 5 معبود PMLI در N / 6-7 المؤمنون 23 : 36 ك /  
 7 یونس 10 : 7 ك / 7-8 الروم 30 : 7 ك / 8-9 طه 20 : 82 ك / 9-10 العصر  
 103 : 2-3 ك / 10 تو اوصی به حق N تو اوصوا بالحق M - P L I / 12 می PMLI  
 N - / 13-14 البقرة 2 : 188 م / 14 بر PMLI - N / 15 اندو . . . مستحقان  
 NL و دیگر مساکن اند M اندو دیگر الکه مستحقان P I / 16 کنی PNL I کن M /  
 و مراکب PMLI مرکب N / 17 ابواب NML اسباب P I / 18-19 التوبة 9 : 65 م /  
 19 می خوانند PMLI - N .

در استه' عملاً . ای عزیز آنچه در دل دارم نمی نویسم ، و انگار که نویسم  
 چه تا کسی بود که خریدار بود! از زمین تا آسمان همه تا بان است . تو کجایی و  
 « كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا  
 مُعْرِضُونَ » . نَسَبُكَ اللَّهُ أَهْمًا الْأَخِ وَإِيَّاتَا مِنْ رَقْدَةِ الْغَافِلِينَ . وَالسَّلَامُ .  
 والحمد لله رب العالمين . وصلواته على محمد وآله .



1 دارم PMLI است N / وانگار که نویسم PMLI-N / 2 بود PMLI نبود  
 N / بان PI آیات NMI / 3-4 يوسف : 12 ؛ 105 ك / أهما الأخ PMLI-NM /  
 الغافلين والسلام PMLI النقلة N / 5 والحمد . . . آله PMLI-M .

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۶۸۱ - آن روز که این حرفها نبشتم ، وهو ضحو یوم الجمعة سلخ  
 3 رمضان، عرفك الله وایانا برکته . شب شنبه نبشته ای از آن أجل کامل الدوله  
 برادر عزیز رسیده بود ، وبسی شادی حاصل شد از آن . ونبشته بود که  
 نبشته ای بیش نخواندم ! ای سبحان الله العظيم ! ده نبشته تا این غایت ، همه  
 8 به غایت مستوفی فرستادم ، ندانم که حال چون است . وأرجو که همه  
 به وقت برسد .

۶۸۲ - جهد آن کند که خود را از علایق دور کند، وروی با خود کند  
 9 وبه یقین داند که به قدر آنکه از خود تجاوز کند آن حدیث اورا مبذول  
 خواهد بود « وكل شيء عنده بمقدار » ، « وما نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ  
 معلوم » . به قدر آنکه کسی روی در آفتاب دارد ، آفتاب نیز روی  
 12 با او کند . و اگر چه آفتاب در حق خود متعالی صفت است ، چون تو کار  
 خود با او گذاری ، او بی زبانی نصیب تو از خود بفرستد . ومن آیاته الشمس  
 چه می شنوی « إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ » .  
 15 از چهارم آسمان بی زمانی کار خود بیک نقش نکند ، تو مرد باش که این

1 بسم . . . الرحيم PI ومنها بسم . . . الرحيم I بسم . . . الرحيم وبه نستعين M /  
 2-7 آن . . . برسد M كامل الدوله سلام بخواند PLI / 8 وروی با خود حکند M  
 - PLI / 9 تجاوز PLI بذل M / 10 بود PI بودت ML / الرعد 13 : 8 م  
 10-11 الحجر 21 : 21 / 12 حق M-PLI / 13 خود PI-ML / بفرستد M  
 بفرستد از آسمان چهارم PLI / 14 التعل 16 : 40 ك / قولنا (قرآن) امرنا PMLI /  
 15 از . . . این PLI-M .

حدیث هیچ در نمی باید . در آن گوش که خود را از دست علایق برهانی و در گوشه ای بنشیند ، وجان خود را تربیت کنی و پرورش دهی ، پیش از آنکه خواهی و نتوانی .

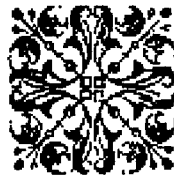
8

- ۶۸۳ - در اخبار عیسی است : بحق أقول لك يا عيسى ! لو رأيت عيناك  
 ما أعددت لعمادي الصالحين أرهقت نفسك . طرفه کاری است و طرفه تر  
 آن که به شرح نیاید ، در آی مرد وار که از نامردان هیچ نیاید ، و خود را  
 بیدار کن و تکیه بر تغافل مزن . چه گویی « فاذا كروني اذكركم واشكروني »  
 منتظر چه کاری ! مکناسی خواهی کردن ؟ پیش از این اندرز ؟ ذکر تو در  
 « واذكركم اسم ربك » برد ، پس « واذكركم اسم ربك » ، پس بدین مقام رسی  
 که « واذكركم ربك في نفسك » ، پس « واذكروا الله » . در ذکر جسمی بدانی که  
 « ذكراً كثيراً » آن بود که به همگی خود ذاکر باشی ، يك ذرّه از نهاد تو بر  
 سر نبود ، « فاذا كروني » اینجا بود « قاتب قوسين أو أدنى » تا نرسی چه  
 دانی ؟ هنوز در خانه بشریت میمی « ومن يخرج من بيته » شرط کار است ،  
 نه از همدان به تبریز ، که این به کار نیاید ، از قرآن بشنو ! « لا يفرنك  
 تقلب الذين كفروا في البلاد » بچه کار آید سفر ظاهر « متاع الدنيا

15

۱ حدیث . . . باید M - PLI / 2 تربیت کنی M - PLI / 4 بحق PLI سخن  
 M / 5 اعددت PLI اعدته M / الصالحين M - PLI / ارهقت PL ارهقت MI /  
 6 آن که PLI آنست که M / نامردان PLI غنشان M / 7 البقرة : 2 : 152 م /  
 8 کردن PLI کرد M / اندرز M ارزد PLI / در M - PLI / 9 الاعلى : 87 : 15 ك /  
 ربه M - PLI / الانسان : 76 : 25 م / 10 الاعراف : 7 : 205 ك / الانتقال : 8 : 45 م /  
 11 الاحزاب : 33 : 41 م / خود PLI خودرا M / 12 النجم : 53 : 9 ك / 13 النساء : 4 :  
 100 م / 14 نه از ML نه PI / 14 - 15 آل عمران : 3 : 196 م / 15 النساء : 4 : 77 م .

قلیل، همه دنیا خود قلیل است، روش در آن زمین به کار آید که « ارض  
الله واسعة » مارا به دعا یاد آر! والسلام. والحمد لله رب العالمین وصلواته  
3 علی محمد وآله .





## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۶۸۴ - قال الله تعالى لسيد الاولين والآخرين « وما جعلنا لبشرٍ من قبلك الخُلْدَ . أفانِمتَ فسهم الخالدونَ » ، « كلُّ نفسٍ ذائقةُ الموتِ »  
 آدمی را از بهر مرگ آفریده‌اند ، یا ابن آدمِ لدُ للموتِ وابنِ للخرابِ . اگر  
 در حیاتِ دنیوی چنان زیند که باید ، مرگِ او را تحفه بود و شادی‌ای که  
 بالای آن نداند ، و اگر والمیاذ بالله از این قوم بود که « رَضُوا بالحياة  
 الدنیا واطمأننوا بها » ، مرگِ او را عینِ شقاوت بود و حالی ، آتشِ فراقِ  
 محبوبانِ دنیوی در جانِ او آویزد .

۶۸۵ - ای دوست ! مرگِ فراموش مکن که تورا و مرا همه جهانیان  
 را مرگِ ضرورت است . ولو جازَ الخلودَ لخلدَ رسولُ الله - صلعم - ولكن  
 لا بُدَّ للآدمي من الموتِ . ما را به دعا یاد دار . والسلام ! والحمد لله رب  
 العالمین ، وصلى الله على خير خلقه محمد وآله أجمعين .

12

1 بسم . . . الرحيم I ومنها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن كتبه  
 اليه بسم . . . الرحيم P / 2 لسيد ML سيد I يا سيد P / 2 - 3 الأنبياء 21 : 34 ك /  
 3 الأنبياء 21 : 35 ك / 6 كه M - P L I / 6 - 7 يونس 10 : 7 ك / 11 - 12 ما را  
 . . . أجمعين M - P L I / در نسخه های گروه P L I دو سطر پایان نامه 113 و دو سطر  
 آغاز 114 را انداخته و دو نامه را به صورت يك نامه در آورده اند . اما من از نسخه M  
 پیروی کردم .

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۶۸۶ - برادرِ أَجَلِ کاملِ الدَّوْلَةِ اطّالِ اللهُ بِقَاءِ سلامِ بخواند . بدان ای عزیز  
 3 که اگر تورا صلاح در رفتن بود ، به همدان مقیم نتوانی بودن . و اگر تورا  
 عمر در طلبِ دنیا خرج می باید کردن ، در طلبِ دین چون خرج شود . أمّا  
 علی کلِّ حال ، مرگ را فرا موش مکن ! و در حقّ درویشان به زبان و مال و  
 6 جاه سعی می کن که اگر حرکت و سکنتِ تو همه بر وفقِ طاعت نبود ،  
 باشد که یکی در میان ، بی تو قبول افتد و تورا آن بس . امسال اینجا بودی  
 و به از این بایستی ، ولیکن این نهاده بودند .

9 دولت نتوان خرید جانا به درم عاشق نتوان کرد کسی را به ستم

۶۸۷ - اگر رنجور گردی اولیتر آن بود که من تورا محابا کنم . من بآن  
 کار آمی که آینه بی مساحتی فراروی کسی دارم ، و اگر نه ، همه جهان را  
 12 آستین فراخ است و طیلسان . در جوالِ غرور مَباش که النَّاقِدُ بَصِیرٌ .  
 مرا به دعا یاد دار ! باشد که از این ادبار پاره ای رهای یابم ، به برکت  
 همتِ تو دوست . دل تنگ مدار که لن یقلب العُسرُ یُسْرین و یقین دان که :

1 - 3 بسم . . . بودن P L I - M / 1 بسم . . . الرحیم ( تصحیح برای هاتند  
 بودن نامه ها ) بسم . . . الرحیم و به نستین M / 4 کردن P L I کرد M / 5 درویشان  
 M فقرا P L I / 6 تو P L I - M / 8 بودند I بودند شعر L بودند بیت P M /  
 10 آن M - P L I / 11 مساحتی P L I مساحت M / را M - P L I / 13 دار  
 P L I دارد M / 14 مدار که M کی P L I / العسر یسرین M L المعروف بشرین P I /  
 که I که شد L که بیت P M .

. . . نامه صدر چهاردم . b 76 P . M 117 . b 70 L . b 64 I . . .

تھر جا کہ رَوی ، دو گاو کارند و خری  
خواہی بہ بلا ساقون ، خواہی بہ ہری

۶۸۸ - سلام عليك أيها الاخ ورحمته وبركانه ورأفته وتحياته .

جہدی کن بکنند باشد کہ بہ جہد ، مرد باش و پیمانہ مطلب . والسلام .  
والحمد رب العالمین وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين .



2 بلا ساقون M بلا ساقون (معجم البلدان) نشاوری PLI / 3 سلام . . . تحياته  
PLI-M / 4 کن بکنند M بکنند PLI باشد PLI باشند M / باش MLI باشد P /  
4-5 والحمد . . . الطاهرين PLI-M .

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۶۸۹ - برادرِ اعزّ ، اَطالَ اللهُ بقاءَهُ في حِجابِهِ ، سلام بخوانند و یقین  
 ۱۱ داند که چون خلقِ حدیثِ خدا و رسول در باقی نهاده‌اند ، حدیثِ دیگران  
 کمتر در باقی نهند . از محمّدِ ایشان چه نفع است ، یا از ملامتِ ایشان  
 چه ضرر بود ؟ و اگر کسی به عادت کند که به سببِ گفتِ خالق رنجور شود ،  
 ۱۲ او را شب و روز بُجز غم نیاید خوردن . خدای را نگه دارو بس ! یا موسی  
 لو اجتمعَ اهلُ السّماواتِ و الارضِ علی أن یکیدوا عبداً و انا لا اُریدُ ذلكَ  
 لا یجدوا اِلیه سبیلاً . بدین قدر که عمرِ آدمی است در دارِ فنا چه فریضه  
 ۱۳ است که این همه غم خورد ؟ و چرا غمِ آن نخوری که پس از مرگ با تو چه  
 خطاب خواهد رفت ؟ و آن کس که از قولِ روستایی یا عامی ای برنجد که  
 به دستِ ایشان هیچ نفعی و ضرری نیست ، خدا و رسول را باید که هزار  
 ۱۴ چندان تعظیم دارد . و خوفِ او حقیقت است و خوفِ خلقِ مجاز . اگر به خدا  
 مشغول باشی او تو را بس ، و اگر به خلق مشغول باشی تو را بتو واگذارد . مَنْ  
 عَمِلَ لِلْآخِرَةِ اَصْلَحَ اللهُ اَمْرَهُ دُنْیَاهُ « و الذّینَ قالَ لهمُ النّاسُ انّ النّاسَ قد  
 ۱۵ جمعوا لکم فاحشّوهم فزادهم اِیماناً و قالوا حسبنّا الله و نِعَمَ الوَکیلُ .  
 فانقلبوا بنعمةٍ من الله و فضلٍ لم یُحَسِبْهم سوءٌ و اتّبعوا رِضوانَ الله و اللهُ

I بسم . . . الرحیم I و منها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم و به نستعین M و من  
 کتبه الیه بسم . . . الرحیم P / 2 برادر اعزّ I , P I / M / 3 / PI - M L / 3 نهاده اند  
 P L I / M / 4 . ملامت M L ملازمت I مذمت P / 5 / P L I - M / کسی  
 P L I / M / 6 دار M L دارد P I / 9 غم آن M L آن غم P I / 11 نفعی و  
 ضرری P L I منفعتی و مضرتی M / 12 چندان M L چنان P I / اگر M I و اگر P I /  
 13 باشی تو . . . گذارد P L I کرده نو . . . گذارند M / 14 - 16 آل عمران  
 3 : 173 - 175 م .

- ذو فضلٍ عظیم . إنما ذلِّكمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ  
وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ . تورا به خاصِ تو بیست دینار خرج است  
در سال ، چراغمِ دنیا تا بیست سالِ دیگر خوری ؟ آتش که به زن و فرزند  
3 افتد در دنیا بهتر که بتوافقت ، پس از مرگ .

- ۶۹۰ - این حدیث بدان نوشتم که شنیدم که هرزه گویی هرزدای گفته  
و او را از آن به رنج آورده است . همین ساعت بر خیزد و وضو تازه کند و  
به زیارتِ فتحه رود ، و آنجا بگوید : خدایا شمر\* خَلَقَ بَکْرَدَانِ ! و ما را  
به ما وا مگذار ، و به عادت کن که هرگز که چنین هدیانی به گوشِ تو رسد ،  
همان ساعت وضو تازه کنی و به زیارتِ فتحه روی و بگویی : اللَّهُمَّ  
۱۰ لَا تَشْمِتْ بِي أَعْدَائِي وَرُدْ كَيْدَهُمْ فِي نَحْوِهِمْ . وَالْحَمْدُ لِلَّهِ  
رَبِّ الْعَالَمِينَ .



1 - 2 آل عمران 3 : 175 م / دنیا M - PLI / سال دیگر L دیگر PI دینار بیش  
M / که M - PLI / 4 بهتر ML بهتر PI / 5 هرزه گویی هرزه ای M هرزه ای  
کسی PLI / است M - PLI / 7 و ML - PI / 8 تازه M - PLI / 9 روی و  
بگویی PLI و دو بگوید M / 10 والحمد . . . للعالمین M - PLI .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- 691 - نوشته برادرم کامل الدوله اطلال الله بقاء رسید . وعتاب و عربده
- 3 او خواندم . بدان و آگاه باش که مرا با تو عزیز دل خوش است . اگر چه چون اینجا بودی نه چنان بود کارها که دل من خو است ، اما و یا بی الله
- 6 إلا ما یشاء . خلق در قبضه تقدیر مسخراند و ما تشاؤون الا ان یشاء الله ، اگر چیزی رود به خود باز گردد ، یا خود مستحق آنست یا من ظلم و جور آن کم . لا تبهرج فان الناقد بصیر . اگر کار با من است هر چه خواهی گوی و کن ! و اگر نه که با خداست ، او خود هم نیکو داند ، اگر بی انصافی از جانب من است خدای تعالی مرا به انصاف آراسته کند ، و اگر از جانب آن عزیز است او را به خود بینا کند . می پنداری که کار من مهمل کاری است یا انتقامی ؟ حاشا و کلا ! با اهل عادت زندگانی کردن عالمی دیگر است ، و با من زندگانی کردن دیگر ، یقین دان که :

گر شیر شوی زدست ما جان نبری  
تا آنچه بگفته‌ای به پایان نبری

1 بسم . . . الرحيم I ومنها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم و به نستعين M ومن  
کتبه اليه بسم . . . الرحيم P / 2 برادرم M - PLI / اطلال . . . بقاء M - PLI /  
و عتاب M - PLI / 3 عزیز M - PLI / اگر PLI و اگر M / 4 بودی نه چنان  
M - PLI / 5 الانسان 76 : 30 م / 6 یا خود M تا خود PLI / 7 آن کم L کم  
M آن PI / تبهرج MI تهرج PL / صکن PMI بکن L / خود ML خدا PI /  
11 کردن PMI گردد L / عالی M - PLI / 11 - 12 است . . . دیگر M - PLI /  
12 که I که شعر ML که بیت P / 14 بگفته PMI نگفته L / این بیت با مصراعهای  
پسرو پیش در اسرار التوحید هست . و مصرعی از آن درج 1 ص 282 و تمهیدات ص 180  
آمده است .

۶۹۲ - ومن حکم بر کسی نکم اگر همگی دل و جان خود به من تسلیم کند، باشد که بر او حکمی بکنم و اگر نه بدان مهملی نیست بحمد الله تا مرا باشی آنگه من خود تو را بوده ام . و مرا بودن نه به زبان است یا به قلم ، من دانم 3 که چون بود .

دیباً دانیم و بُردِ رازی دانیم      ما عشقِ حقیقی و مجازی دانیم

ما را به دعا یاد دار ! والسلام . والحمد لله رب العالمین . وصلی الله علی محمد وآله .



2 حکمی PI.I حکم M / مهملی PMI همگی L / 3 آنگه M-PI /  
 4 بود PI بود شد L بودن M / 5 دیباً PLI دنیا M چ 1 ص 46 / برد رازی ML  
 بردری PI نزد بازی چ 1 ص 46 / 6 والحمد . . . العالمین LI-PM / 6-7 وصلی  
 . . . آله M-PI .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۶۹۳ - الفقير أولى بخرفته . ای عزیز عذر بسیار می‌خواهی . جوان مردا !
- 3 اگر تو سخنی رود در صورتِ واخواست ، آن نه واخواست است ، آن تنبیه است . تا نپنداری که آن قهر است که می‌رود که آن همه لطف است ، « عسى أن تَكْرَهوا شَيْئاً وَيَجْعَلَ اللهُ فِيهِ خَيْراً كَثِيراً » ، « لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولَى الْأَلْبَابِ » نوشته‌ای که من اینجا اولی‌ترم .
- 6 ای عزیز ! اگر تو را همدان به بودی به موفقت نبردندی « وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ » قول ابن مسعود - رض - مگر نشنیده‌ای : « مَنْ رَضِيَ بِمَا نَزَلَ مِنْ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ دَخَلَ الْجَنَّةَ . وَאگر تو را اینجا خوشتر می‌آید فَرَجَعَكَ اللهُ تَعَالَى إِلَيَّ سَالِماً وَمَعْفِياً .
- 9

نگر که خشم‌نگیری و تنگ‌دل‌نشوی

12 که بختِ خفته زمان تا زمان شود بیدار

هر اینه نه همه ساله خفته باشد بخت

هر اینه نه همه ساله بسته باشد کار

15 لا بأس زود آیی !

نومید مَشُوا مَگُو که امید نماند کس در غم روزگار جاوید نماند

1 بسم . . . الرحيم I ومنها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن  
 کتبه اليه بسم . . . الرحيم P / 3 - 4 است آن تنبیه است P L I بود که آن تنبیه بود M /  
 5 النساء : 4 : 19 م / 5 - 6 يوسف : 12 : 111 ل / 7 موفقت P L I مرغابت M /  
 7 - 8 القصص : 28 : 68 ل / 9 واگر M اگر P L I / 10 معافی L I معافیا P معافیا بیت M /  
 13 - 14 ساله . . . ساله P M I سال . . . سال L / 16 امید P M L I اومید من 168 .



خدای تعالی تیسیرِ اسبابِ رُجوعِ بکند « مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ » اگر  
اعتراف به عجز درست است . هذا مضي .

- 3 ۶۹۴ - می نویسی : که من أحقِ همدانی ا حاشا وکلا ، لغيره المثلُ  
السوء . اما از آنجا که حقیقت است لا یبلغُ الرجلُ حَقِيقَةَ الايمان  
حتی لا یرى فی الناسِ أحق ، اللهم هذا أفضل ، قال الشافعی - رض - :  
6 من طابت رائحته زاد عقله . زیرا که زیادتِ عقل از زیادتِ علوم بود  
چنانکه زیادتِ جسم از زیادتِ غذایِ موافق بود ، والعلمُ غذاءُ العقلِ .  
وزیادتِ علوم از فکرِ صافیِ مُصیب بود و صفایِ فکرو إصابَتِ نظر  
9 از قوتِ دماغ بود . فهذا ما حَضَرَنی فی معنی قوله : من طابت رائحته  
زاد عقله .

وإذا الحبيبُ أتى بذنبٍ واحدٍ جاءت بحاسنه بالفِ شقیع

- 12 ۶۹۵ - وكلّ فتاةٍ بأبيها مُعجبةٌ . وقال الله وهو أفصحُ العالمين وكلُّ  
حزبٍ بما لديهم فرحون ، شعر :

تعرضَ البرقُ فجديتاً فقلتُ له يا أيتها البرقُ انسى عنك مشغولٌ

- 15 بادلِ گفتم : که ای دلِ زرقِ فروش !  
کم گرد به گردِ عشق و باعشقِ مکوش !  
نشید نصیحت و به من برزادِ دوش  
18 تا لاجرمش زمانه می مالند گوش

1 بکند L کند P نکند M I / 1 الطلاق 65 : 3 م / 4 است L - P M I / 5 هذا  
P L I - M / 6 طابت P I طاب M L / 7 طابت P طاب M L I / 10 عقله I عقله شعر  
M L عقله بیت P / 12 وهو P L I - M / 12 - 13 الروم 30 : 22 ل / 13 شعر M L  
بیت I - P / 15 بادل M L I بیت بادل P / این رباعی در تمهیدات ص 112 نیز آمده است .

اوراما :

- نادم برو آن مہ مست وہاموش  
 3 گرثم لافین ننت در آنوش  
 بو ہاتم جشی بکوش دوات برم  
 اجی برقال اجی زوارج باگوش  
 6 والسلام . والحمد لله رب العالمین .



1 اوراما E اورامہ ص 168 و 374 (لہجہ اورامانی) رباعی MI - P / 2 - 5 نادم  
 . . . باگوش M - PLI / 2 نادم برو LI مادم بود P / 3 گرثم PL گرفتہ 1 / ننت  
 PL بندہ 1 / آؤش L آؤش P آؤش I / 4 بو ہاتم جشی L بو ہاتم جشی 1 بو ہاتم جشی  
 P / 6 والسلام . . . العالمین M - PLI .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۶۹۶ - سلام می رسانم و دعا ، برادرِ اجلِ کاملِ الدّوله را اَطالِ الله في عافية بقاءه و سَلَكَ به سبيلِ رِضاة في دينه و دنياه ، پیوسته دعا یاد می دارم .  
 3 أرجو که مُستجاب بود . مُشتاقم و عُذر می خواهم از آن دوست ، که در عریده و سُخنِ درشت نوشتنِ تقصیر نمورآود ، لا بأس .

6 إذا ذهبَ العتابُ فَلَئیسَ وُدٌ و یَبقى الوُدُ ما بَقِيَ العِتابُ

۶۹۷ - در عشق جفا بیاید و وفا بیاید تا عاشق پخته قهر و لطفِ معشوق گردد ، و اگر نه ، خام بود و از او چیزی نخیزد . اگر دُشنامِ دوست به از آفرینِ دیگران ندانی ، هنوز از راهِ عشق بی خبری .  
 4

هجرانِ تو خوشتر از وفایِ دیگران

مُنکر شدنت به از رضایِ دیگران

2 حدِ خود نگهدار ! و علی کلّ حال ، هر که را بخرند و قبول کنند هرگز رد نکنند . اما بنده مدبرِ مَباش ، که ولا تشتری العبدَ إلاّ والعصا معه . اگر تاجِ سلطنتی بر سرِ تو نهند ، تو می گو : نه منم ! و هیباتِ این دولت از کجا آوردی ؟  
 5

1 بسم . . . الرحيم I و منها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم و به لستمين M و من كنه اليه بسم . . . الرحيم P / 2 را P L I - M / 3 عافية M عافيته P L I / دارم P M I دارد L / 5 باس I شمر M باس بيت P / 7 و وفا بيابد M P L I / 8 بود P L I گردد M / 9 آفرين L I افريدن P نغرين M / خبري I خبري بيت P M L / 13 نشأى P L I يصح M / العصا P L I القضا M / 14 گو M گویی P L I و M P L I - / 15 آوردی L I آوردی ع M آوردی مصراع P .

مر جُفدان را نسازد آبا دانی

تمامی این گوش دار !

بفروخته‌ای یار بدین آرزانی

3

مَن دانستم که تو نه بازرگانی

سودت نکند زر چه به غم آرزانی

روز عرفه بعد العصر ما را به دعا یاد دارد ، که قطعاً دعا قبول بود در آن

6

ساعت . والسلام والحمد لله رب العالمین .



1 - 2 مر . . . آبادانی . تمامی . . . دار PMI تمامی . . . دار . مر . . . آبادانی / L  
 2 دار PI دار شع L کن بیت M / 3 یار ML درد I - P / 5 زرچه به غم L  
 زرچه به غم M ارچه بغم I ارچه بغم P / 6 - 7 در آن ساعت M - P L I / 7 والحمد لله  
 . P L I - M / L I - P M رب العالمین

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۶۹۸ - این مکتوب شب شنبه نوشتم ، بعد المشاء الآخرة . از حال سلامت و کمال عافیت . ودی روز که غره محرم بود نوشته ای از آن برادر عزیز کامل الدوله اطلال الله بقاء و وفقه لمرضاته رسیده بود . و در آنجا نوشته بود که عزم آمدن باطل شد ، ای دوست ! الخيرة فيما اختاره الله ، نَصَبِ عَيْنِ دَارِ ! أَمَا يَكُ نَكْتَهَ يَادِ گِیر : هر چه از جناب ازل به خلق آید همه خیر و صلاح بود در وجود ، أَمَا به نسبت با کل عالم نه به نسبت با کسی معین که کفر فرعون و نمرود خیرت و صلاح بود در وجود . أَمَا به نسبت با ایشان سبب شقاوت سرمدی بود ، والعیاذ بالله . أرجو که چون میسر نشد باز گشتن ، پشت بدان کار آوردن خیرت و صلاح آن دوست بود ، نه آن دیگری .
- ۶۹۹ - آدمیان دو گونه اند . قومی را فدای قومی کنند و کذلیکَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ ، کالِ دولتِ محمدی آنگاه نثار قدم محمد کنند که صد هزار مدیر از بهر او ز نثار گبرکی بر بندند . و قومی دیگر را در راه غیری خرج نکنند ، که یجْبِثُهُمْ وَيُجْبِثُونَهُ . همه از بهر ایشان بود که خَلَقَ لَكُمْ مَافِي الْأَرْضِ جَمِيعًا . و ایشان را از بهر

---

۱ بسم . . . الرحيم I و منها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم و به نستعين M و من كتبه اليه بسم . . . الرحيم P / 2-3 این . . . که M-PLI / 3 بود M-PLI / نوشته ای PLI رفعه ای M / 4 عزیز M-PLI / اطلال . . . بود M رسید PLI / 7 کسی PLI کس M / 8 کفر M-PLI / خیرت MLI خیر P / 10 نشد PLI نشود M / خیرت MLI خیر P / 12 قومی کنند PLI قومی کنند M / 12-13 للفرقان 25-31 ل / 14 گبرکی ML گبری ای PI / 15 المائدة 5 : 54 م / 16 البقرة 2 : 29 م .

\* \* \* نامه صدر نوزدهم P 81 . N 122 . L 75 . I 69 \* \* \*

او، که « وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَا ». ارجو که آن دوست از آن قوم نیست که عمرش خرج می‌شود در صلاح دیگران .

- ۷۰۰ - نوشته بود که چیزی نوشتن در باقی نهادی ا ای دوست ! اگر تو مغناطیسی ، آهن خود تورانیک شناسد . چه می‌شوی ؟ ارنیها تمرة ارکها مطرة . « فَلَسَّمَا زَاغُوا زَآغًا اللَّهُ قُلُوبِهِمْ » فراموش مکن ! « إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ » یاد دار ! و اگر بایست از جناب تو دوست بود من خود نویسم ، اگر به هزار عبارت نویسم همه یکی بود . تا بش آفتاب نه به علتت بود ، اما از تو قبول آن حدیث نیامد . ع :
- ۹ شہادت شدن کار جوان مردان است . اَلَا فَتَسْمَعُ رُضْوَا . شرط تو است ، که نفحات الطافِ اُزلی را إنقطاع محال است ، مراو تو راو زبندو عمر و راو دیگران را برابر تواند بود . از دریا هر که آب خورد سیر شود ، اما خوردن بدو باز بسته است . جهد آن کن که به خود مشغول باشی و دل خوش دار ، و عمر بده مکن ، و جفایی می‌کش که توابه بود ، و یقین دان که اگر عزیز نبودی تو را اهل جفا ندیدندی . بار بر قدر قوت عشق نهند بر هر کسی « وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا كَسَبُوا » آن بار که به قوت عشق بوبکر می‌کشد ، عمر خطاب نکشد آن بار . مارا به دعا یاد دار ! وَالسَّلَامُ . وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .

#

1 الذاریات 51 : 54 ك / 4 ارکها PLI ادطام / 5 الصف 61 : 5 م / 5 - 6 الرعد 13 : 11 م / 7 جناب ML جانب PI / 8 ع : PML - I / 8 رار PLI - M / 11 از PLI - M / 13 جفایی PLI جفا M / 14 عزیز PLI عزیز M / 15 الانعام 6 : 132 ك / 16 دار PLI دارد M / 17 والحمد ... العالمین . PLI - M

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۶۹۸ - بدان ای عزیز که کار به حساب است نه به گزاف ، و تا سالک این نقطه را پی‌افتد راهی دراز ببايد رفت ، و این حقایق را مصداق در کلام لم یزل ، در « وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ » می‌باید جست تا خود کی بود که نقاب عزت از جمال این نقطه بردارند « وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ » . و تا وقت نبود روی نناید . و تا داد کار از نهاد خود بندهد صاحب وقت نبود ، در هر نفسی صد هزار گونه مکر است . و آنکه از شیطان نرسد هنوز چه داند که مکر چه بود « وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ » . پیش پای نهادن معشوق با عاشق دیگر است و حساب تا مردان دیگر .

- ۶۹۹ - إبلیس را تا بلعنت کردند هرگز جمال معشوقان خود بدو ننمودند تا چشم بد به عین کمال نرسد . یا محمد « لِيَزَلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ » خال سیاه هم به دست إبلیس بر روی محبوب لم یزل دیده‌ای . یا محمد « وَتَخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ » . تا محرمان چه دانند که خال سیاه بر روی معشوق چه بود ، محمد از خلق نترسد که

۱ . . . . الرحيم I ومنها بسم . . . . الرحيم L بسم . . . . الرحيم و به نستعين M ومن  
 کتبہ الیہ بسم . . . . الرحيم P / 3 افتد PLI نیفتد M / 4 - 5 الشوری 42 : 20 /  
 6 نقطه PLI نقطه M / الحجر 15 : 21 / و تا PLI M / 7 هر PMI - L /  
 9 آل عمران 3 : 54 م والاقوال 8 : 20 / 10 تا مردان PLI غنشان M / 11 خود  
 PI - ML / 12 القلم 68 : 51 / 13 - 14 الاحزاب 33 : 37 م .

قرآن گوید : « إِنَّ الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا » از جبرئیل بیوشیدند تا گفت :  
 8 « وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ » . ابلیس اینجا چه کند « فَأَرَدْتُ أَنْ أَعْبَسَها وَكَانَ  
 وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا » . مقصود آنست که معشوق  
 بر گذرد . والسلام . والحمد لله رب العالمین .



1 - 2 الأحزاب 33 : 39 م / 2 پوشیدند PMI پوشیدن L / 3 البقرة 2 : 30 م /  
 8 - 4 الكهف 18 : 79 ك / 4 معشوق M - P L I / 5 والحمد . . . العالمین  
 . P L I - 11



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۷۰۰ - بدان ای دوست که هر چه با دوستانِ او بود همه مقبول بود  
 8 از همه ، اگر چه این کسر را هرگز قبولِ طاعت نبود ، چون کار با دوستان  
 او بود مقبول بود همه . اگر کسی صد هزار دینار به صدقه دهد چنان  
 نبود که لقمه‌ای در دهنِ دوستی از دوستانِ او نهد ، سَبَقِ دَرَم  
 15 مائة الف درهم که مصطفا - صلعم - گوید اینست ، لیکن قبول آن نوع  
 طاعت که پایِ دوستی از دوستانِ او در میان بود ضرورت بود .
- ۷۰۱ - جوان مردا ! طاعت کردن در کوفتنی دان ، و قبول کردن  
 9 در باز کردنی دان ! اگر کسی خواهد که سلطانی از جمله سلاطین بیند  
 اگر از راهِ طفیلی یا کسی که مقبولِ سلطان است این کار طلب کند ،  
 زود برآید . طاعتی که تو کنی طلبِ قُرْبَتِ سلطان بود به خود . و طاعتی که  
 12 تو کنی و پایِ دوستی از دوستانِ او در میان بود طلب دیدنِ سلطان  
 با طفیلِ کسی از خاصگیانِ او . مصطفا - صلعم - حکایت کرد از  
 حق تعالی : من آذی و لیا لی فقد بارزنی بالمحاربة . اکنون اگر به خلاف این  
 15 بود بین که تا چون برآد اندود و شادی دوستانِ او به هر ترازویی برتوان

1 . . . بسم . . . الرحيم I و منها بسم . . . الرحيم و به نستعين M L و من کتبه اليه بسم . . .  
 الرحيم P / 4 همه M - P L I / G گوید P L I گفت M / 6 - 7 آن نوع عا طت M  
 از نوعی طاعت است P L I / 8 إطاعت P M I طاعت L / 9 دان P M I - L /  
 11 - 12 بخود . . . سلطان M - P L I / 13 M - P L I به هر M - P L I .

سخت . مصطفیٰ - صلعم - می گوید : « إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى شَرَفَ الْكَعْبَةِ  
 وَعَظَمَتَهَا وَنَسَبَهَا إِلَى نَفْسِهِ وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا هَدَمَهَا حَجْرًا حَجْرًا ثُمَّ  
 3 أَحْرَقَهَا بِالنَّارِ لَمَا بَلَغَ جُرْمُهُ جُرْمَ مَنْ اسْتَخَفَّ بِوَلِيِّ مَنْ أَوْلِيَاءُ  
 اللَّهُ . این عظیم منقبتی است که تو از دوستانِ او کسی را بیشناسی یا بدانی  
 یا بینی . اگر تورا در دلِ دوستی از آنِ او در همه عمر یک لحظه جای بود  
 6 تورا این دولت بس !

۷۰۲ - ای دوست ! در شبانه روزی سیصد و شست نظر به دلِ دوستانِ  
 خود می کند . اگر تورا در دلِ جای بود نظرِ او لابد بر تو آید .  
 9 يَكُ نَظْرُكَ مِنْ بَارِئِ صَدِّ هَذَا سَعَادَتِ  
 'مَنْظَرَمَ تَا كَه وَقْتِ اَنْ نَظْرُ آيَدِ

با داود - عم - گفت : یا داود ! اَطْلُبْنِي عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ  
 12 لِذِكْرِي . یا داود ! إذا رأيتَ لي طالباً فكنْ لهُ خادِماً . طالبان را این  
 قدر است ، مطلوبان را حساب می کن ، رَزَقَكَ اللهُ وَإِنَّا هَذِهِ الدَّوْلَةُ .

۷۰۳ - جوان مردا ! « فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ » با دلهای  
 15 آشنایان عظیم غمزه دارد « يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ  
 فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ » . بس دها  
 که به غارتِ خود بداد . ای عزیز ! این عالمی عجب است . اگر به ذوق اینجا  
 18 رسی بدانی که مصطفیٰ - صلعم - چرا گوید : أَوْتَيْتُ الْقُرْآنَ وَمِثْلَهُ مَعَهُ .

4 بشنامی P L I نشنامی M / 6 نو . . . دولت M این دولت P L I / 8 می M  
 - P L I / اولابد بر M L اولا مدبر P I / آید اید بیت P M اید شعر L / 9 یار  
 P M L I دوست ( ص 368 و 42 ) / 11 - 12 اطلبني . . . داود P M I - L / 14 زلزلة  
 59 : 7 م / 15 آشنایان P L I ایشان M / یا بنی M - P L I / 15 - 16 لقمان 31 : 16 ك /  
 16 بس M L پس P I / 17 كه M - P L I / اگر M كه P L I .

- ۷۰۴ - اگر معشوقی نامهٔ عاشق خواند ، همان معنی که دیگران فهم کنند از آن ، او را فهم افتد ؟ بل که در هر کلمه‌ای او را نصیبی دیگر باشد که بیگانگان را نباشد ، لا بل اگر دو کس این نوشتهٔ من بر خوانند ، معنی ظاهر هر دو فهم کنند ، اما در هر کلمه سِرّی بود که با صاحبِ دل غمزه دارد . بیگانگان را از آن چه سود ؟ « إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ » . دل طلب کن که تا تو را دل نبود هرگز غمزه‌های جان‌رُبایِ قرآن تو را به غارت ندهد ، چون تو را دل بود جمالِ قرآن خود بی‌حجاب ببینی ، آنکه ، مَنْ ذاقَ عَرَفَ ، خود بدانی که چیست . مقصود از این نوشته چیزی دیگر بود ، ابتدای سخن به حرفی کرده بودم که آن را به شرحی حاجت بود .

وانتي لعبدُ الضيفِ ما دام ثاویبا

- 12 وما فيّ إلاّ تلك من شيمه العبد

والسلام والحمد لله ربّ العالمين وصلواته على محمد وآله أجمعين .

پایان

1-2 عاشق PI عاشقی ML / از آن M-PLI / 4 هر M-PLI / M / کلمه M کلمه  
 PLI / 5-6 ق 50 ؛ 37 ك / 8 ذاق PMI ذات L / 9 حرفی ML خرمی PI /  
 10 بود MI بود شعر L بود بیت P / 11 ما دام ثاویبا PMI من غیر ذلّه (فرمایش  
 از عیون الاخبار) / 13 والسلام . . . أجمعين M-PLI .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۷۰۵ - برادرِ اعز برهه دشمنان منصور باد . می‌خواهم که در شرح  
 3 فاتحة الكتاب چیزی نویسم ، اما ویابی الله الا ما يشاء . يك نامه خود درین  
 عذر نوشتم که آدمی مسخر تقدیر است به واسطه اختیار ، چنانکه آتش مسخر  
 تقدیر است به واسطه صفتی که دروست که بدان صفت مستعد إهراق  
 6 آمد . و چون در مکتوبی چیزی مشتبّه می‌ماند ، از سر آن در نمی‌گذرم ،  
 و هر روز چیزی دیگر نبشته میشود ، و از آنچه مقصود من می‌بود حین  
 تناولت القلم هنوز چیزی ننوشته‌ام ، اما همه فائده است . و بعضی چیزها  
 9 نوشته می‌شود که مرا از آن اندیشه بود ، که نباید که مرا زیان دارد .

۷۰۶ - و از جمله آن دیروز در دانستن تفضیل انبیاء نکته‌ای چند نوشته‌ام .  
 و امروز عزم می‌بود که آن نبشته باطل کنم و نفرستم . و برادر مرا اعزه الله  
 12 ممکن نیست که فهمش آنجا رسد ، و نه تقلید مقلدان و نه مدعیان را در این  
 راهیست . این اندیشه کسی بود که روی در خدا و رسول دارد . و این جز  
 کسی فهم نکند که او را در دین خود با خدا و رسول حسابی بود . و این  
 15 از راه عقول عالمیان إدراك نتواند کرد . و چون سالك بدین عالم رسد

1 بسم . . . الرحيم ( تصحيح برای همانند کردن نامه ها ) بسم . . . الرحيم ربه نستعين  
 M ومن رساله رحمه الله ه ه بسم . . . الرحيم N / 3 خود M - N / 4 - 5 بواسطة  
 . . . صفت N بصفتي بدان که نار M / 6 مشتبّه می‌ماند N نوشته می‌گردد M /  
 6 - 10 گذرم . . . تفضيل N توانم گذشت . ديروز در ذات M / 11 مي بود N آن داشتم  
 M / نفرستم M - N / 12 فهمي M فهم N / تقليد M بقلت N / 12 - 13 و نه مدعيان  
 . . . بود M را بود اين اندیشه تا داني که اندیشه بود N / 14 خود M - N .

مشرف شود بر عالم عقل و هرچه عقلای خلق را و حکمای جهان را مشکل و غامض نماید . او نیز چون اولیات ادراک کند که موسی متهر بود یا عیسی یا خلیل یا آدم یا نوح - صلعم - .

۷۰۷ - وازین عالم بود که مردی نزد يك پيغمبر - صلعم - آمد از اهل جاهلیت ، و گفت : يا محمد ! أنشدك الله ، الله بعثك نبياً ؟ قال رسول الله : والذي نفسي بيده ، إنه بعثني نبياً . فقال : صدقت وآمن به ! بیگانگان را از حدیثِ آشنایان چه خبر ؟

جوان مردا ! اگر کسی گوید که عیسی - عم - با قوم خویش گفت : ما أحسن ما جمعتم بين الماء والنار ! فقالوا له : زدنا يا روح الله ! فقال : أفلتوا من الارض كي لا يخرج عملكم يابساً . چه گویی شاید که ما به حکم آنکه تازی بدانیم درین معنی تصرف کنیم . هیبات ، هیبات . همه خلاف عالمیان از آن خواست که تا اهلان در سخن رسیدگان تصرف کنند ، تصرفاتِ فاسد ، و باشد که این مثال در حق عیسی آوردم کسی فهم نکند و نداند که این را معنی هست یا نه ؟

۷۰۸ - چیزی ظاهر بگویم : اگر کسی گوید که جهان صرف از وجوه ترکیب قضایای حلی منتج و باقی تا منتج ، چه گویی شاید که قومی که تازی دانند ، چون تو برادرم مثلاً که تازی دانی ، گویی : من درین سخن تصرف کنم . آنها که این دانند درست میدانند که تو غلطی ای درین سخن . همچنین اگر

1 شود بر N گردد در M / 4 از M در N / نزدیک N نزد M / 5 محمد M رسول الله N / 5-6 قال . . . نبیا N - M / 8 که N - M / قوم خویش M قومی N / 9 اقلوا N ابدوا M / 10 یا بساً N یا بسان M / چه گویی شاید M گویی N / 11 در M شاید که در N / هیبات M - N / عالمیان M آدمیان N / 12 کنند N کردند M / 12-18 تصرفات . . . اگر M - N .

کسی به حکم آنکه قازی داند درین تصرف کند که اعرابی ای به نزدیک رسول  
 عم - آمد و گفت : انشک الله ! الله بعثک نبیا ؟ آن قوم که به فهم این کلمات  
 8 نرسیده‌اند میدانند که او مخطی است. خواجه یوحامد غزالی - ره - در کتابی  
 آورده است که بیشتر ایمان عرب به تلقین بودی از ظنون غالب. و این اعرابی را  
 به دلیل کرده است که گفت : انشک الله یا محمد ! . والمرء محبوه تحت  
 9 لسانه وقله .

۷۰۹ - ای دوست در سخن انبیا نشاید که هیچ کس تصرف کند  
 الا کسانی که راه ایشان رفته باشند . و در این خود هیچ تعجبی نیست ، در  
 9 سخن شطرنجیان نشاید که هیچ کس تصرف کند الا کسانی که راه ایشان  
 رفته باشند . عجبا از کاری که بدین روشی پوئیده شد تا بدین حد خلق  
 جهان همه ندانسته‌اند چون اینجا رسیدند که دانستنش در فهم بود  
 12 بندانستند. ومن اینجا اشارت به عقلای جهان می‌کنم نه به ابلهان. حکما و علمای  
 عالم میدانند که در سخن اطبا نشاید که هیچ کس تصرف کند الا که راه  
 ایشان رفته بود . و همچنین میدانند که در سخن مهندسان و شطرنجیان  
 15 نشاید که کسی تصرف کند ، الا که راه ایشان سلوک کرده بود .

۷۱۰ - چون به حدیث انبیا و آخرت رسیدند که اهم المهمات بود این  
 فراموش کردند ، و از همه ابلهان ابامتر بودند و خود را مسلم داشتند که  
 18 تصرف کنند در سخن ایشان ، و از خیالی فاسد خالی نبودند زیرا که

۱ کسی . . . کند که M - N / 3 نرسیده M / رسیده N / یوحامد M امام حجة  
 الاسلام N / 4 به تلقین M متاقی N / 6 وقله M - N / 7 - 8 نشاید . . . کسانی  
 N کسی را تصرف نرسد الا کسی M / 8 باشند N بود M / 8 - 18 و در این . . .  
 زیرا که M - N .

می‌پنداشتند که ایشان در حکمتِ ریزهٔ خود از خداو آخرت چیزی بدانسته‌اند. پس از این خیال خود را مسلم داشتند که تصرف کنند در سخنِ انبیا - عم - و این خیال فاسد است، همچنانکه کسی را خیال بود که به حکم آنکه تازی داند، گوید طب و نجوم تازی است، و من تازی دانم، پس شاید که به علم خود در کتبِ ایشان تصرف کنم.

۷۱۱ - ای دوست! این دخترک که به بغداد است و از خاطر خلق خبر میدهد هنوز سالکانِ او را ننهند تا دانی، و از راهِ انبیا و اولیا هنوز جز به بدایتی نرسیده است، و از آنجا که این دخترکی است هنوز به هفتاد و هشتاد سال، ریاضتِ بالغ می‌باید از دستِ پیری پخته و سالکی کرده رسیده به حقیقتِ کار تابداند که او را نرسد که در سخنِ انبیا و اولیا تصرف کند. به خدا بی‌خدا و به جلالِ قدر او که سالکانِ رسیده به لُجَّةٔ کار، هنوز این دخترک را جز مبتدی نمی‌نند در راهِ خدا، و لکن و امانده در تقدیر خود. چنانکه کسی خواهد که علم آموزد تا درجهٔ غزالی کسب کند، آنگاه او را ابوجادی بر لوح نویسند، بدان بر شود، و چنان خرم گردد که در آن بماند و هرگز هیچ دیگر نیاموزد. گویی این کس را غزالی هیچ نهد در راهِ علم؟

۷۱۲ - همچنین میدان که آنها که این راه خدا سلوک کردند چنانکه شرطِ آن بود، دخترکِ بغدادی را همچنان دانند و ببینند که غزالی راه این کودک را بیند که ابوجاد آموخته بود. و شیخ برکت - ره - که تو برادر از و سرو سبلیت دیده‌ای از آن سالکان بود که قبل العشرین بر امثالِ این مطلع شده بود که دخترکِ بغدادی در آن و امانده است، و پس از آن در گذشت و

۱ می‌پنداشتند . . . در N جماعتی پنداشتند که به M / 2-3 پس . . . است N

M - 6 - 20 ای . . . گذشت و M - N .

تا هشتاد سالگی سلوک کرد . چه گویی ! آنکس که قبل العشرین  
 به چنین کالات پای و انبارد شاید که حکمایِ عالم در سخنِ او تصرف کنند  
 3 که بعد الثمانین گوید ؟ حاشا ! حکمایِ عالم ازین شیخ هم چندین خبر دارند که  
 جولاهان و کتاسان از حکما ، لابل خود نه بس فرق است که میان  
 جولاهان و حکماست . حاصلِ حکما خود پدید است که چیست . نظم :

6 نه در همه کلاته بطی داری      من بار نامهٔ تو زبر دارم

713 - اکنون سخنِ انبیا - عم - چنین بود که عذاب القبر ثلاثة اثلث :  
 ثلث من الفیبة وثلث من النعیمة وثلث من البول . حکیم اینجا چه تصرف کند ؟  
 9 و سالکانِ پخته این تقسیم چنان دانند که حکیمان این که البرهان إما حملي  
 وإما شرطي ، والشرطي إما متصل وإما منفصل . و به حکم آنکه باوردی - ره -  
 تازی نیکودانست گوید : من این بدانم که البرهان إما شرطي وإما حملي ، این  
 12 سخن را حاصلی نبود اگر حکیمی گوید : عذاب القبر ثلاثة اثلث ، طرفه سخنی  
 است ، لابل ازین طرفه تر سخنی هم بود سالکان را چنانکه گویند : إن الميت  
 في قبره یسمع أذان المؤذن ما لم یطین قبره . حکیم را اینجا اگر خود ایمان  
 15 بود این راهیچ معنی تواند بود از عجایبِ جهان بود . و در میانِ حکما چنین  
 کسی نادر بودو چون کبریتِ آحر .

714 - ای دوست از حکیم تا به ایمان راهی دوراست ، زیرا که عامی  
 18 چون بشنود که الميت یسمع الأذان ما لم یطین قبره . به همگی خود ایمان آوردو

1 - 6 تا هشتاد . . . دارم M - N / 6 نه در همه کلاته N فی در همه گلابه  
 (ص 404) / 8 حکیم N حکمت M / 9 که حکیمان این N - M / 11 این بدانم N  
 دانم M / 13 - 16 سخنی . . . آحر M - N / 17 راهی M راه N / دور M دراز N /  
 18 چون M - N / آورد N - M .



- تصدیقی کند . و حکیم چون این حدیث بشنود که « المیت یسمع الاذان » همه درون او پراز چون و چرا بوده و باشد که إنکار و تکذیب بود . و حکیم از فهم این حدیث همچنان بیگانه است که عامی من غیر فرق . اگر او منطوق و هندسه میدانند ، بگذار تا میدانند ، عامی نیز جولاهی و صیافت میدانند ، و همچنانکه از علم حیاکت و صیافت به فهم این حدیث نتوان رسید که « المیت یسمع الاذان » ، همچنین از علم منطوق و اقلیدس بدین حدیث نتوان رسید .

- ۷۱۵ - اکنون اگر حکیمی را این ایمان بود که منطوق و هندسه در راه خدا همچنانست که علم حیاکت و صیافت ، اگر این حکیم را در سلوک راه ایزدی رغبت بود ازو چیزی آید ، و اگر نه قاطع الطریق در جیب داشتن ، و خود را سالک الطریق نام نهادن کار کم آن باشد . به جلال قدر خدا که چون پیش شیخ برکت - ره - بنشستمی خود را از جماعتی که برو سلام کردند که قال یقول ندانستندی که چون بود ، بسیار کمتر دید می ، و خود چنان بودی ، و مرا درین حال قدرت آن بود که « زبدة الحقایق » به دوسه روز تصنیف می کردم . که اگر حکیمی . به انصاف آنرا مطالعه کند و تأملی صادق بکند در آن ، بداند که آن واگفت حکما خود هیچ نسبتی ندارد . اما در جهان کس نیست که علم مطلوب اوست لذاته ، بل همه علم را وسیلت مطلوب خود ساخته اند .

۷۱۶ - دریفا که مردم در بند آن نیستند که چیزی بدانند ، بلکه در بند

1 تصدیقی کند M تصدیق بود N / که . . . الاذان M - N / 2 پراز M - N /  
 بوده و M - N / 2 - 11 که . . . باشد M - N / 11 قدر M - N / 13 چون N  
 چه M / 13 - 18 و خود . . . ساخته اند M - N / 19 دریفا که مردم M - N /  
 نیستند N نیند M .

آیند که خلق در ایشان اعتقاد کنند که عالم اند . چون مال و جاه دست داد  
 علم را فراموش کردند . و هر که مال و جاه که از اسباب سعادت این جهان  
 3 است از علم دوست تر دارد که از اسباب سعادت آن یکی جهان است ،  
 او را خود مردم نتوانیم خواندن « أولئك كالأنعام بل هم أضل » ، « یا کلون کما  
 تأکل الأنعام » چه گویی آنکه ندانند که پس از مرگ کاری هست ، گو : هر چه  
 6 خواهی میدان ، که آنچه می باید نمی داند . و اگر کسی گوید : من میدانم که  
 سعادت باقی هست ، نشانش آن بود که عشری ازین سعی که در طلب  
 سعادت فانی می کند ، در طلب سعادت باقی کند . و اگر گوید : علم  
 9 خود عین سعادت است و من حاصل کردم ، اینجاست که راه خدا  
 بر حکیم قطع می کند . اگر علم داشتی این خاطرش خود نبود ، ولیکن  
 « ذلك مبطنهم من العلم » .

12 ۷۱۷ - بیمار را علم به صحت هست ولیکن او را از آن علم چه سود ؟  
 و درویش را علم به پاد شاهی هست ولیکن او را ازین چه ؟ . و اگر گرسنه را  
 علم به شبع سیر کند یا تشنه را علم به آب سیر می کند ، می دان که حکیم را نیز  
 13 علم سود دارد ، علی آنه مسلم نیست او را که گوید : علم به سعادت و شقاوت  
 آخرت حاصل کردم که در آن معنی اگر از تقلید به کلی دست بدارد هم  
 متشکک شود . حکیم را از علم چه سود ؟ که به مسامیر صفات مذموم  
 14 جانش بر قالب دوخته آند . اگر ببرد جانش از صفات مذموم کی خلاص  
 یا بد ؟ و تا خلاص نیاید در عذاب القبر بود . و او چه داند که عذاب  
 القبر چیست ؟ . نامی شنوده است و مفهومش ندانسته . اگر نه ، خواب و قرار  
 21 ازو بر میدی .

1 خلق N - M / اعتقاد کنند N معتقد شوند M / 1 - 21 که عالم . . . بر میدی N  
 والسلام والحمد لله رب العالمین وصلواته علی محمد وآله أجمعین M / در اینجا این نامه در مجموعه M  
 پایان یافته و ۳۱ سطر باقی مانده از روی تک نسخه N چاپ می شود / 4 الأعراف : 7  
 179 ك / 4 - 5 محمد 47 : 12 م / 11 النجم 53 : 30 ك .

- ۷۱۸ - امروز ندانم که چرا در دنبال این قوم افتادم . اما عذر نبسته‌ام که آدمی مسخر تقدیر است . و چنانکه قلم جز آن نتواند نبشت که ارادتِ کاتب بود در نظر عوام ، من نیز که کاتبم هم چون قلم در دست تقدیر ، آن توانم نبشت که مرادِ اوست ، و تورا این معانی کمتر به کار آید . اما باشد که این مکتوبات ایشانرا سود دارد . و نه هر چه محروران را نشاید مرطوبانرا نشاید . و عالم همه نه توای تا هر چه تورا به کار نیاید علی الاطلاق توان گفت : خود به هیچ کار نیاید .
- هر مرضی را قوتیست ، و حوصله هر حیوانی خود قوتِ خود شناسد . و این قوم که این خوردند خود حوصله ایشان گواهی دهد که این قوت منست .
- تا توانی را حتکی از مال و جادو قلم و زمان می‌رسان که روز آید که نتوانی . والسلام .



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۷۱۹ - أخي وحبیبی وقرّة عینی ، اَطالَ اللهُ بِقَافِهِ وَسَلَكَ بِه سَبِيلَ  
 السَّعَادَةِ الْقَصْوَى ، مَخْصُوصٌ اسْتِ بِه دَعَاؤُنَا . مَه چَهَار مَكْتُوب رَسید ، ودر  
 عَرَبِدَه كَرْدَن تَقْصیر نَمی كَند رِوَاست . نَوشْتَه بُوَد كَه شَبَو رُوز بِه دَعَا  
 مَشْفُولِم وَنُورَا اَز مَا یَاَد نِیَسْت ، مَبَارَك سَجَلَتی می كَند بِرِ آن كَه اُورَا اَز  
 مَن یَا دَنِیَسْت . اُی عَزِیزِ مَن ، سَلَكَ اللهُ بِه سَبِيلَ رِضَاهُ ا نَوشْتَه بُوَدی كَه در  
 اَنوَاعِ رَنجِم ، اَگَر رَنجی اسْت كَه تَوانی كَه در اَن نَباشی كَسْبِ دَسْتِ  
 خُود دَان . وَالْحَرُّ بِكَفِیهِ الْاِشَارَةُ وَاللَّهُ يُعِیْنُهُ عَلی جِوَازِ هَذِهِ الْعَقَبَةِ .  
 وَاگَر رَنجی اسْت كَه تَهْمَتِ كَسْبِ بَشَری نَدَارَد فَسَبِّحْ بِخ ! اِنَّ اللهُ يُحِبُّ  
 كُلَّ قَلْبٍ حَزینٍ . الْمُؤْمِنُ لَا یَخْلُو مِنْ قَلْبَةٍ اَوْ ذَلَّةٍ اَوْ عِلَّةٍ .

۷۲۰ - « وما أصابكم من مُصِیْبَةٍ فَسَبِّحْ بِهَا اَیْدِیْكُمْ » اِشَارَت  
 دَان بِه اَنوَاعی اَز اَن رَنج كَه تَهْمَتِ اِخْتِیَارِ بَشَرِیَّتِ دَارَد ، « مَا اَصَابَ مِنْ  
 مُصِیْبَةٍ فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی اَنْفُسِكُمْ اِلَّا فِی كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَبْرَاها » كِنَايَتِ  
 اَزَلِ دَان اَز اَن اَنوَاعِ كَه تَهْمَتِ كَسْبِ بَشَری نَدَارَد . وَهَذِهِ اَعْرَفَاتٌ مِنْ  
 سَبْحِ لُجْبَةِ . اَگَر مَرَد بَدین بِنَدَا شُود كَه بِهَانَه وَاجَانِبِ خُود نَهَادَن  
 چَه نَبِكُو كَاری اسْت ، دَوْلَتی عَظِیم اُورَا دَسْت دَهْد ، جَلَالَتِ چُون خُوَاهَد  
 كَه اِن دَوْلَتِ مَصْطَفَا رَا مَبْدُول دَارَد هَمِه اِن كَوید : « قَل اِن ضَلَلْت فَانْتَهَا »

۱ بسم . . . الرحيم I ومنها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم ربه نستعين M ومن  
 كتبه اليه بسم . . . الرحيم P / 4 نَمی M می P L I / اَن M L اَن اِنَّا P I / 8 عَلی  
 M L وَعَلی P I / وَاگَر P L I اَگَر M / اسْت P M I - L / اِی الشوری 42 : 30 ك /  
 دَان M L دَان وَان P I / 12 - 13 اَلْحَدِید 57 : 22 م / اِی بَشَری P L I بَشَرِیَّتِ M /  
 17 مَبَا 94 : 50 ك .

أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتَ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي ، مَا أَحْسَنَ عَالَمٌ  
يَتَجَاهَلُ بَيْنَ يَدَيْ رَبِّهِ .

- ۷۲۱ - ابن یامین صفت باید بودن که راه مردان آن است . دانست که  
دزدی نکرد و نگفت که نکردم . هم علم یوسف به برائتِ ساحتِ این بس  
است . ابن یامین را از خلق چه باک .  
از حالم اگر عالمیان بی خبرند از عالم آن بس که تو حالم دانی

قدم بر بساطِ ادبِ عاشقی می‌دار تا معشوق علی الدوام تورا بود . چه می  
شنوی ! مَنْ كَانَ اللَّهُ كَانَ اللَّهُ لَهُ . و لقد كَانَ فِي قِصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي  
الْأَلْبَابِ ، پنداری قصهٔ یوسف و برادرانش سَمَر است ؟ حاشا ! در هر  
حرفی صد هزار هزار عبرت تعبیه است . رَزَقَكَ اللَّهُ وَإِيَّانَا فَسَمَّ الْكِتَابِ  
بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَالْأَصْحَابِ . وَالسَّلَامُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَوَاتُهُ عَلَى  
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ .

12



۱ سیاه 34 : 50 ك / ۱ عالم M من عالم P L I / 3 آن M - P L I / 4 علم M L  
علوم P I / باک I باک بیت P M L / 6 از حالم اگر عالمیان P M L I و ص 8 و 235 و  
و ج ۱ ص 128 گر عالمیان ز حال من ص 190 / 8 - 9 یوسف 12 : 111 ك / 9 سمر M L  
افسانه ( حاشیهٔ L ) هو I سهر P / هر M L - P I / 10 هزار M - P L I / عبرت تعبیه  
M عبرت معیا P L I / 11 بحق . . . الأصحاب M - P L I / 11 - 12 والسلام . . .  
رآله P L I - M .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۷۲۲ - الحمد لله على كل حال . دیر گاه است تا چیزی نوشته ام که  
 8 آیندگان متعذراند ، وچنین دانم که اگر جوانبِ شوق از آن جانب چنان  
 بودی که تا این غایت بود آیندگان همچنان پیاپی می آمدند که تا اکنون .  
 ودانم که آن عزیز از این برنجد ، ولیکن هنوز این اولی تر که من مدهانه  
 6 کرده باشم وحق دوستی وشفقت ووضاحت بجای نیاورده باشم . موانع این  
 حدیث را از جانبِ تو بود یا از جانبِ من بود یا از جهتِ تقدیر بود ،  
 چنانکه من و تو در میان نباشیم . و آنچه از جانبِ من و تو بودم از تقدیر  
 9 بود ، ولیکن مرا و تو را در آن دخلی عظیم بود ، هم چنان مثلا که وجودِ آسمان و  
 زمین و آفتاب و ستاره از تقدیر بود ولیکن بی من و تو . اما وجودِ این  
 کلمات که بر این کاغذ است اگرچه از تقدیر است ، مرا در این میان دخلی  
 12 هست . « والله خلقکم وما تعلمون » .

۷۲۳ - موانع در این حدیث از آنجا که انصاف است از تقدیر نبود ، که  
 این موانع در راهِ مبتدیان کمتر آید و از جانبِ من هم نبود زیرا که  
 15 نه مقتضای مقامِ تو است . اگر بی مسامحت نویسم جز از جانبِ تو نبود .

۱ بسم . . . الرحیم ( تصحیح برای همانند کردن نامه ها ) بسم . . . الرحیم ربه نستعین M  
 و من رساله رحمه الله ۴۳ بسم . . . الرحیم N / 3 جوانب M حوادث N / 4 همچنان  
 . . . آمدند M چنین آمد ندی N / 5 آن M او N / 6 باشم N - M / این N - M /  
 7 من بود . . . تقدیر بود M من . . . تقدیر N / 9 عظیم N - M / چنان M چنانکه M /  
 10 از N - M / 11 در این M در N / 12 الصافات 37 : 76 ك / 14 این N - M  
 جانب M جوانب N / 15 مقتضای M مقتضی N / جانب M جوانب N .

« إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَهُ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ » ، « فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ » . عالم « وَمَا تَشَاوُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ » دیگر است و عالم « فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ » دیگر . از « هُوَ الْأَوَّلُ » نظر کردن دیگر بود تا به « هُوَ الْآخِرُ » رسی . و در « هُوَ الْآخِرُ » روشن کردن دیگر ، تا « هُوَ الْأَوَّلُ » ، تورا بخورد . در جهانی دیگر افتادم و از مقصود خود بازماندم . ولیکن لا بأس ، باشد که من و تو در میان هر دو طفیلِ جوان‌مردی دیگریم ، و مقصود حقیقی او است ، و تقدیر این چنین مشعودی بسیار دارد . ع : و کم سترت حَبَّتَا عَلَى النَّاسِ زَيْنَبٌ .

- ۷۲۴ - برادرانِ یوسف را مُسَخَّر و مقهور کند تا به سببِ حسدی که در ایشان پدید آورد آن چنان خطایی کنند . چه گویی عظیم‌تر از این خطایی و معصیتی ممکن بود که برادری تا بالغ‌را بی‌گناهی خون بریزند و پدری پیر پیغمبر را بدان حد برنجاند ، و با این همه گویند : « إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ » و با این بسنده نکنند و تمنای آن کنند که « وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ » . فریاد فریاد ! از چنین بلعجیبها . پس بعد از چنین گناهی بدین عظیمی ، هزار هزار کیسه بردوزند و به آخر همه را نبوت دهند ، و پدرِ پیر را بلایِ آسمان و زمین بر جان نهند تا پختهٔ درد گردد . و یوسف را چندین سال در بندِ بندگی و زندان بدارند . و زلیخارا مبتلایِ عشقِ او کنند . و عجایی که هرگز در نظرِ هیچ آفریده نگنجد . که اگر در مجلدها بیان آن کم از آن ۱۰ عشرِ معشاری گفته نیاید . پس به عاقبت « لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ » پیدا گردد « فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا » خود را بر دیده همگنان جلوه دهد « رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ » یوسف گوید .

۱ الرعد ۱۳ : ۱۱ م / ۱ - ۲ الصف ۶۱ : ۵ م / ۲ الانسان ۷۶ : ۲۰ م / ۲ - ۳ الصف ۶۱ : ۵ م / ۳ و ۴ الحديد ۵۷ : ۳ م / ۱۰ از این N - M / ۱۱ که M از این که N / بی‌گناهی N - M / ۱۲ بدان حد N - M / ۱۲ - ۱۳ یوسف ۱۲ : ۸ ک / ۱۳ - ۱۴ یوسف ۱۲ : ۹ ک / ۱۴ چنین M این N / بعد از چنین N از M / ۱۵ کیسه N کار M / ۱۵ - ۱۷ دوزند . . . دهند . . . نهند . . . بدارند . . . کنند M دوزد . . . دهد . . . نهد . . . بدارد . . . کند N / ۱۶ درد N - M / ۱۹ عشر معشاری گفته M در باز گفتن N / ۱۹ یوسف ۱۲ : ۹۲ ک / ۲۰ یوسف ۱۲ : ۹۶ ک / ۲۱ یوسف ۱۲ : ۱۰۱ ک .

- ۷۲۵ - « لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلْمُتَلَكِّينَ » چه دانی که چیست « أَحْسَنُ الْقِصَصِ » ؟ که داند شنیدو که یارست گفت؟ تو از قصهٔ یوسف افسانه‌ای دانی ، هم چنانکه از قصه‌های دروغ . عَجَبًا لِأَهْلِ الْغَفْلَةِ . تفصیل کل شیء در قصهٔ یوسف هر که نداند او را هنوز دل نیست ، و مقصود از این آن است که به گناهی بدان بزرگی این همه تعیبه بر سازند و « أَحْسَنُ الْقِصَصِ » آنرا نام کنند ، چه عجب باشد که این چه می‌نویسم اگر چه از مقصود تو دور است صاحب‌دلی را در آن قوتی نهاده‌اند از آنجسا که ظاهر است ، کاتب منم ، و مکتوبِ اِلیه تویی . اما نبایسد ، که در درونِ پردهٔ غیب کاتب کسی دیگر است و مکتوبِ اِلیه کسی دیگر . از این منفی جبرئیل و میکائیل خبر ندارند ، من و تو که باشیم تا پی بریم .

- ۷۲۶ - أُمِّي عَزِيزٌ أَلِيَّ عَلِيٍّ الْكَلْبِ تَلْبِيسٌ بُوَجْهِينِ ، مرشدی گفته است که تَرَبُّتَشْ به میانه است . اگر رسی زیارتش کن و ما را به دعا یاد دار! و هم او گفت :

- |                          |                                  |    |
|--------------------------|----------------------------------|----|
| کلامی فیک تقدیس          | وفکری فیک تهویس                  |    |
| فَمَنْ آدَمُ لَوْلَاكَ ؟ | وَمَنْ فِي الْبَيْنِ إِبْلِيسُ ؟ | 15 |
| أَنَا كَلِّكَ يَا هَذَا  | عَلَى كَلِّكَ تَلْبِيسُ          |    |

- اُکتون مقصود باز نگر، اگر گناه خود باز دانی تو مردی و اگر نه تورا همراهان بسیارند . چه گویی ؟ « ما أصابکم من مصیبة فبها کسبت اُبدیکم و یعفو عن کثیر » چه معنی دارد ؟ همه با تو حوالت کرد ، فبها کسبت اُبدیکم ،

1 یوسف 12 : 7 ک / 2 یوسف 12 : 3 ک / یارست گفت M یارد نبشت N /  
 3 افسانه . . . همچنانکه . . . دروغ M همان افسانه . . . که . . . دروغ کاراستی N /  
 4 هنوز M / N و / N - M / 5 به N - M / هم M - N / آنرا N - M / 6 این چه M این که N / 8 که . . . غیب M - N / 9 است M بود N / 10 تا پی بریم M - N /  
 11 کلی ( اخبار الحلاج ص 76 عن طواسین ) کل NM ( تمهیدات . ص 252 ) / 12 که M  
 N - / زیارتش N زیارت M / 13 گفت M گفته است N / 14 کلامی NM جعودی  
 ( اخبار الحلاج ص ۳۰ ) / فیک N ( اخبار الحلاج ) لک M / فکری فیک N عقلی فیک  
 ( اخبار الحلاج ) ذکری لک M / 15 فمن آدم لولاک N فمن آدم لولائی M وما آدم الاک ( اخبار  
 الحلاج ) / 16 أنا . . . یا هذا N لیاکک هذا M - ( اخبار الحلاج ) علی . . . تلبیس NM  
 - ( اخبار الحلاج ) / 17 باز M را N / مردی M مرده N / 18 - 19 الشوری 42 : 30 ک .



پس بگویند در موصل این مفصل ، و در محکم این متشابه که « ما أصاب من مصيبة في الأرض ولا في أنفسكم إلا في كتاب من قبل أن نبرأها » إلا في کتاب ، حکم است ، فبا کسبت ایدیکم ، متشابه . « آیات محکمات و آخر متشابهات » .

۷۲۷ - مقصود از این همه آن است که قربِ دو ماه بود تا هیچ ننوشتم . گویی چه کردی که این حرمان بر راه تو آمد و این همدانست . و تا نپنداری که تو مقصودی در این ، که اگر طفیلی باشی هم بسیار باشی . جلالت لم یزل ولا یزال با کسانی که خود را در میان این کار اصلی دیدند ، چنین خطاب کرد که بیت :

۹ من در سر کوی آستین جنبانم  
تو پنداری که من تورا می خوانم  
رور و اغلظی که من تورا کی دانم

۱۲ خود رسم من است کاستین جنبانم

یا موسی « و کلّم الله » در بند وجود تو نبود . ما از آن منزهم که صفت ما را شرطی در باید . کلامنا ازلی . بلی ، تودر « و کلّم الله » رسیدی ، چون در او بر رسیدی . اما هرگز « کلّم الله » به وجود تو و وجود هیچ آفریده فرا نرسید . او چون تو مستمع بسی یاد دارد . اما تو چون او متکلم هرگز ندیدی .

۷۲۸ - هر ساعت می گویم که آنچه می خواهم بنویسم ، هم سخفی می آید که نه کار من است و نه کار تو ، تو نیز گوش می دار ! تا خود کی بود که

۱ - 2 الحدید 57 : 22 م / 3 آل عمران 3 : 7 م / 4 بود M است N / 5 بر N به M / همدانست N همه نیست M تا M - N / 6 تو M - N / طفیلی N طفیل M / باشی M بود N / 7 چنین N این M / 8 بیت M رباعیه له رحمه الله N / 11 رور و اغلظی N نمی رور و M و ج 1 ص 303 و ج 2 ص 250 / 12 خود N و ج 1 ص 303 این M و ص 250 / 13 و کلم . . . در بند N در و کلم الله M / 13 و 14 و 15 النساء 4 : 154 م / 15 هیچ آفریده N کس M / 16 یاد M - N / 19 گوش N گوش M .

تورا بشنوانند از آن جناب «ولو عَلِمَ اللهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمِعَهُمْ» إسماعِ او در نخواهد رسید، «أما إسماعِ تو أرجو که در رسد، پس بدانی که «واستمع يوم يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ» چیست. «أولئك ينادون من مكانٍ أقرَّبُ إليه من جبل الوريد» أما تو دوری «أولئك ينادون من مكانٍ بعيد» بیت :

6 ای خورِ رنگین به تو من کی رسم ؟  
خود که طمع در خورِ رنگین کند ا  
وتورا هرگز این استماع دست کی خواهد داد تا بدین دوری باشی . «وَأَنى لَهُم التناوش من مكان بعيد ؟» .

729 - غفر الله لك أيها الأخ ما تقدم من ذنبك وما تأخر . چیزی دیگر می خواستم که در این نامه بنویسم . اما خواستِ او راه بر همه خواستها بزرده است . معذورم دار! یا موسی ! 'ترید'، و 'أرید'، ولا يكون إلا ما أرید' .  
12 أرجوا که از این نبشته آنچه مقصود است و تو در خواستی تورا وانماید .  
وما ذلك على الله بعزیز . والسلام . والحمد لله رب العالمین . وصلى الله على محمد وآله .  
15



1 بشنوانند M بشنوام N / الانفال 8 : 23 م / 2 - 3 ق . 50 : 41 ك / 3 - 7  
چیت . . . کند M - N / 3 - 4 ق . 50 : 16 ك / 4 - 5 فصلت 41 : 44 ك /  
8 - 9 وتورا . . . بمید M - N / 9 النساء 52 : 34 ك / 12 معذورم M معذور N /  
13 مقصود . . . نماید M تورا در خوراست تورا وانماید N / 14 والسلام . . .  
العالمین M - N .

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۷۳۰ - برادرِ عزیزِ سلام بخواند . و آرزو مندی از حدِ و صف گذشته داند . و القلوب تتفاضل و الضمائر تتناجی ، خود معلوم است . جوان مردا ! 3
- غافل مَباش از کارِ خود که غافل بودن نه کارِ مردان است . « و إنَّ كثيراً مِنَ النَّاسِ عَنِ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ » از « قلیلٌ مِنَ عِبَادِ الشُّكُورِ » باش ! . دامِ طلب را علی الدوام نهاده دار ! که این ، تهمتِ اختیارِ بشری دارد ، تا بود که روزی مرغِ عشقِ در دامت افتد . و این در افتادن نه به اختیار بود . أَلَا فَعَرَضُوا لَهَا ، دامِ طلب نهادن مأمور به است ، عسی أن یدرککم ، مرغ در دام افتادن است . چون مرغِ عشق در دام افتاد ، لا تشقوا بعدها أبداً ، ضرورت بود خود . عاشقان را به تحقیق دان که بیمِ شقاوت نبود ، چرا ؟ زیرا که آنکه او را پرستد و آزر خواهد بود ، شقاوت آنجا چه کند . و هر که نه عاشقِ اوست نه او را پرستد ، عبد الدرهم و الدینار بود ، « اتخذ إلهه هواه » عینِ شقاوت دگر چه بود که آزر و اماند ؟ که « إنکم و ما تعبدون من دونِ الله حصبٌ جهنم » .
- ۷۳۱ - خلقِ جهان همه اهلِ غفلت اند إلا طالیبان . و طالیبان همه رامِ طلب گم کرده آند . پس سلوکِ ایشان بی فایده بود . آنها که سالکانِ

---

1 بسم . . . الرحیم ( تصحیح برای همانند شدن نامه ها ) المکتوب الرابع والخمسون K و من رسائله ۴۷ رحمه الله بسم . . . الرحیم M / 2 - 3 و آرزو . . . داند K - N / 3 تتفاضل . . . تتناجی N تشاهد K / 4 - 5 یونس 10 - 93 ك / 5 السبأ 34 : 13 ك / 6 را K - N / 7 دامت K دام N / این N آن K / 7 - 8 افتاده . . . بود K - N / 9 یدرککم . . . است N یدرککم K / 10 خود N حق K / به تحقیق دان N تحقیق بود K / 11 چرا . . . پرستد N زانکه او را K / خواهد K - N / 12 اوست K - N / نه او N و هر که نه او K / 12 - 13 الدرهم و الدینار N البرام و الدنایر K / 13 الفرقان 25 : 43 ك / 13 - 14 دگر . . . که N بود آزر و اما K / 14 الانبیاء 21 : 98 ك / 15 خلق جهان K - N / غفلت K علت N / 15 ایشان K انسان N / آنها N آنجا K .

جاده مستقیم بودند همه را قطع کردند در راه، پس به مقصد و مقصود رسیدند. آنها که به مقصد رسیدند نام همه در جریده «یحیی» به تفصیل بود و در جریده «حمسق» به جملہ بود. این قوم که به عالم محبت رسیدند از «کتاب فی قلوبهم الايمان» نصیب دلهای ایشان این بود که:

خورشید هر کسی چو شب آید فرو شود

خورشید من برآید هر شب، نماز شام

این بیت نقش جان ایشان بود. سرمایه ایشان شب بود و در سایه شب پرورده وصال و فراق شدند. آیت «عند ربی»، «أسری بعدہ لیل»،

شب خلق بخسبند و نخسبند یارت باشد به طواف برزن و بازاریت تا بهر شبی ز حسرت دیدارت می مالد روی بر درو دیوارت

۷۳۲ - «قل أرأیتم أن جعل الله لكم النہار سمرمداً إلى يوم القيامة. من إله غیر الله یا تیکم بلیل تسکتون فیہ» تهدید قرآن است با جانهای ایشان و نهنک قهر است که هزار هزار جان در هر لحظه فرو می برد، و هنوز «هل من مزید؟» می گویند. محبان چون در او نگرند جز این نگویند که شعر:

۱۵ عیار نه ای که بی ستم دم نزنای هر روز هزار کاروان کسم نزنای  
ای جان جهان همه جهان گر خواهی برهم زنی و دودیده برهم نزنای

۷۳۳ - این جماعت را اهل محبت گویند. و از هزار هزار محب

۱ و مقصود K بر N / 2 نام N - K / به تفصیل N متصل K / 3 بود این N این K / 4 الجادة 58 : 22 م / 5 هر کسی N مردمان K / 6 من N ما K / 7 سرمایه N / 8 و فراق N - K / آیت N - K / الاصره 17 : 1 ک / 9 و نخسبند یارت N - K / برزن (تصحیح) روزن N بردر K / 10 تا بهر شبی ز N مام شبی پر K / می . . . دیوارت N - K / 11 - 12 القصص 28 : 72 ک / 13 در N - K / می برد N برد K / 14 چون N خود K / جز . . . شعر N و این بگویند به بارتی K / 16 جان (تصحیح) جان و NK / 17 هزار N - K / محب N محبت K .

یکی را استعداد معرفت نبود . عارفان عالمی دیگرند . اهل روز عارفانند ، چنانکه اهل شب ایشان بودند که اللیل رَسُولِی إِلَى الْمُحِبِّیْنَ ، والنَّهَارُ رَسُولِی إِلَى الْعَارِفِیْنَ . « واللَّیْلُ إِذَا یَقُوسُ » قَسَمِیْ اسْتِ که مُحِبَّانِ دانند . « والنَّهَارُ إِذَا تَجَلَّسَ » عَارِفَانِ را بُوَد . اِنْ کِه « قُلْ اَرَايْتُمْ اَنْ جَعَلَ اللهُ عَلَیْکُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا » مُحِبِّیَانَ رَا اُکْرَحَ تَهْدِیْدُ بُوَد ، عَارِفَانَ رَامَقْرَحُ الْقَلْبِ اسْتِ . مِیْ گَوِیْد : اِکْرَ پِیُوسْتَه 'شمارا باشم کسی چه توان کردن ؟ من یَاتِیْکُمْ بِلَیْلِ . فَوْشِ بَادِ اَنْ کَسِیْ رَا کِهْ گُفْتُ : لَا یَكُوْنُ الرَّجُلُ فُقْهَیْا حَقِیْ یَكُوْنُ عِنْدَه لِقْرَانِ وَجُوهُ کَثِیْرَه ، اِنْ بُوَد کِهْ مِیْ رُوَد .

۷۳۴ - عارفان مگر اینجا خورند که « واللَّیْلُ إِذَا سَجَى » ، « قُلْ اَرَايْتُمْ اِنْ جَعَلَ اللهُ عَلَیْکُمُ اللَّیْلَ سَرْمَدًا اِلَى یَوْمِ الْقِیَامَةِ » ، مِنْ لَهْ غَیْرِ اللهِ یَاتِیْکُمْ بِضِیَاءٍ ، تَسْبِیْحِ جَانِ عَارِفَانَ هَمَّ اِنْ بُوَد کِهْ :

۳ کاشکی آندر جهان شب نیستی تا مرا هجران آن لب نیستی

۷۳۵ - جوان مردا ا عارف همه روز در آفتاب نظاره کند . آن نظاره قیومیست است که می گوید :

۵ النَّاسُ فِي غَفْلَاتِهِمْ وَالِدَبُّ يَرْقُصُ فِي الْجِبَلِ .

مَسَاكِينِ اَهْلِ غَفْلَتِ کِهْ دَانَنْد کِهْ اَوْ کِهْ مِیْ کَنْدِ وَجِهْ مِیْ گَوِیْد . « قُلْ اَنْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ » مِیْ نَگَرْدِ مِیْ بَیْنْد ، وَحَوْصَلَهْ اَزْ

۱ روز N ووزگار K / 2 عارفانند K عارفند N / که K - N / 3 اللیل  
 92 : 1 ك / 4 اللیل 92 : 2 ك / را بود N دانند K / 4 - 5 القصص 28 : 72 ك /  
 5 اگر چه K - N / بود N و K / 6 القلب N القلوب K / 6 - 7 مِیْ گَوِیْد . . . بَلِیْلِ  
 K - N / 7 کسی N کس K / 8 اِنْ . . . رُوَد K - N / 9 - 11 عارفات . . .  
 ضِیَاءِ K - N / 9 الضحی 93 : 2 ك / 9 - 10 القصص 28 : 71 ك / 11 جان N -  
 K / هم K - N / که K که نظم N / 13 جوان مردا N - K / 14 گوید K کند N /  
 16 چه داندند N ندانند K / وجه مِیْ گَوِیْد K - N / 17 یونس 10 : 101 ك .

قوت پُر می کند « قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ » ؟ و « فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ » می داند ، و « وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ » می خورد . چه گویی ؟  
 3 طيباتِ رِزقِ گوشتِ بریان و حلوا و عسل بود ؟ این رِزق ، بوجهل بیش خورد  
 که بوبکر ! أَفَ لِأَقْوَامٍ يَظُنُّونَ ذَلِكَ . این رِزق ، جزُ أَهْلِ تَقْوَا و ایمان را  
 نَبُود . « وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَرْنَا عَنْهُمْ سِئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاَهُمْ جَنَّاتٍ  
 6 التَّعْمِيمِ » ، « وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ  
 السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ » . ندانم بوبکر بیش خورد یا بولهب .

۷۳۶ - وَمِنَ آيَاتِهِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ . آفتابِ أَهْلِ مَعْرِفَتِ را و ماهِ أَهْلِ  
 9 مَحَبَّتِ را ، چندانِ نَظَارَةُ جَمَالِ قِيُومِيَّتِ بیکند که نیست گردند . از قِيُومِ  
 به حی رَسند « حَيَاةِ طَيِّبَةٍ » نِشَارِ قَدَمِ . او کنند ، این سَاعَتِ « هُوَ الْحَيُّ  
 لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ » . چون عَارِفِ بَا مَحَبَّتِ از اینجا باز گردد ، همه به عکس  
 12 بُوَد چنين بِنَسَبِ که « اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ » ، دیگر است  
 و « هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ » دیگر .

۷۳۷ - خَلَقَ جَهَنَّمَ قَرَأَنَ مِی خوانند ولیکن ندانم که چون می خوانند .  
 15 أَهْلَ الْقُرْآنِ ، أَهْلَ اللَّهِ وَخَاصَّةً ، گویی که کدامند ؟ باری این ظاهر است که  
 إِقْرَأَ الْقُرْآنَ ، مَا نَهَاكَ فَاذَا لَمْ يَنْهَكَ فَلَسْتَ بِقَارِئٍ . باز آنک می خواند از رویِ  
 ظاهر ، لَا بَلْ رُبُّ نَالٍ لِلْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ . این طرفه تر است که گویی  
 18 مَتَلَوْا أَوْ حِيسَتْ ؟ وَلَا عَيْنٍ أَوْ كَيْسَتْ ؟ . لو أَلْقَى الْمُصْحَفُ فِي النَّارِ لَمَّا

1 پُر K بر N / السَّاءِ 34 : 24 ك / 1 و 2 الذَّارِيَاتِ 51 : 22 ك / 2 الانفال  
 8 : 26 م والنحل 16 : 72 ك والفجر 40 : 64 ك / 3 وَعَلِ K بِعَمَلِ N / 4 اف N - K /  
 تَقْوَا . . . را N اِيْمَانِ K / 5 - 6 المائدة 5 : 65 م / 6 - 7 الأعراف 7 : 96 ك / 7 ندانم  
 N نداند K / 9 جمال قِيُومِيَّتِ N قِيُومِ K / بیکند . . . گردند N بیکند . . . گردد K /  
 از قِيُومِ N و از قِيُومِ K / 10 حی . . . طَيِّبَةٍ N - حَيَاتِ طَيِّبَةٍ رَسَدِ K / النحل 16 : 17 ك /  
 10 - 11 الفجر 40 : 65 ك / 11 عَارِفِ بَا مَحَبَّتِ N - K / همه K همه N / 12 چنين بیدند N  
 - K / البقرة 2 : 255 م وآل عمران 3 : 1 م / دیگر است K لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ N /  
 13 الفجر 40 : 65 ك / 14 می N - K / 15 ك / N - K / 16 اقراء N اقروا K / باز K و از N /  
 خواند K خوانند N / 17 این N - K / 18 او چيست N واجب K / لاعن أو N - عن K .

احترق. آنچه نسوزد لا عن او است، و آنچه کفار نیز بشنوند متلو او است. « فاصمهم وأعمى أبصارهم »، « أفلا يتدبرون القرآن »، هر که مؤمن نیست قرآن هرگز نشنود. « وما أنت بمسمع من في القبور »، « ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى أبصارهم غشاوة »، « لعمرى ! آن مدبر هر روز ختمی دارد و قرآن او را لعنت می‌کند و می‌گوید: « وكأين من آية في السموات والأرض يمرّون عليها وهم عنها معرضون ».

۷۳۸ - ای مدبر! مصطفی - صلعم - يك شب بسم الله الرحمن الرحيم را چندین کت تکرار کرد، و به قوی بیست و آند بار، چرا تکرار کرد؟ اگر قرآن باین آسانی به سر می‌توان بُرد، « إسر قیل یا روح أعظم، ألف الله، تا اوست ابتدا کرده است، قیامت برخیز دو هنوز به لام نرسیده باشد. قرآن چون عاشقان خوانند چنین بود. قرآن ایشان را بخورد. و هرگز تا قرآن بوده است، او را کس نتوانست خوردن و خواندن. به کدام حوصله به حوصله حدّان، قدم نوش توان کرد؟ کلا و حاشاکه و لو أنزلنا هذا القرآن على جبل لرأيت حاشعاً متصدعاً من خشية الله. اگر ذره‌ای از صفات جلال ما بر عرش و کرسی نابد همه در حال نیست گردد.

۷۳۹ - این نه بس بود که قرآن کسی را بخورد؟ طعمی دیگر می‌باید داشت؟ دیده خفاش را منصب بیش از این باید که خود را در جلالت آفتاب بازد، رو بازی کن! که عاشقی کار تو نیست. عجز آدمی وضع بشریّت کجا رسد؟ جلال قرآن و اصد و بیست و چهار هزار سرور، این

است و K سوزد / N نیز / K - N / 2 محمد 47 : 23 م / 2 النساء 4 : 82 م /  
 3 هرگز K - N / الفاطر 35 : 22 ك / 3 - 4 البقرة 2 : 7 م / 5 دارد K کند / N  
 5 - 6 يوسف 12 : 105 ك / 7 ای مدبر N - K / 7 - 8 را . . . قوی K - N / 8 بار N  
 بار تکرار کرد K / تکرار کرد N - K / 9 آسانی N اسامی K / به سر می توان N توان  
 به سر K / 10 باشد K بود N / 11 - 12 قرآن بوده N آر K / 12 نتوانست خوردن K  
 نخورده است N / 13 قدم N - K / کلا و حاشاکه N - K / که N - K / 13 - 14 الحشر  
 59 : 21 م / 15 بر N در K / همه K م N / گردد N شود K / 17 داشت K کرد N / منصب  
 N منقبت K / باید N بود K / 18 بازد N نارد K / 18 - 19 عجز . . . این N - K .

خطاب کرد : ع : سنگ از بر آبیگینه شامی دور ! غافلان را چه قدر بود ؟ . او می گوید و عاشقان خود ، بیت :

3 گیرد در ما چه گردی ای دیوانه ! ما نا که تو را تمام نشد پیانه  
چون من نرویی به عافیت و اخانه یا کت ناید ز شمع و از پروانه  
و ایشان به زبان عشق همه این جواب دهند ، بیت :

6 از تو بنگردم ار چه آزار آید پروانه به طمع نور در نار آید  
ما عاشق تو ام نه عاشق خود ، جان را چه خطر باشد و دل را چه محل ؟

740 - زهی معاذ جبل ، در نزع بود ، باری عظیم بروی نهادند ، و هر گاه  
9 که با خود آمدی گفتی که : اخنق خنقتك فوعزتك انك تعلم ان قلبي  
يحببك . چون حال بود چندانکه خواهی برگردد . قوت « و حملناهم » چیست ؟  
متناهی است ؟ هرگز ! « هو الذي يسيركم في البر والبحر » مانده نگردد . ع :  
12 گردون نکشد آنچه دل ما کشدا . « الله مولى الذين آمنوا ، وإن الكافرين  
لا مولى لهم » چه کنند ؟ لا جرم « وخلق الانسان ضعيفا » هر که قوت او از  
« و حملناهم » بود او ضعیف نبود . و حملناهم آدمیان به حقیقت اند .

15 741 - اگر فرزندی نوح « ليس من اهلك » بود ، کافران نیز لیسوا من  
اولاد آدم ، باشند . پس « ولقد کررنا بنی آدم و حملناهم فی البر والبحر »  
نباشند . لا بل در آخر آیت اینست که « وفضلناهم علی کثیر من خلقنا تفضیلاً »  
18 صفت ایشان است . بوجهل نیز از « وفضلناهم علی کثیر » چون بود ؟ کافر که  
گوید : « یا لیتنی کنت تراباً » از خاک کمتر بود ، از « وفضلناهم علی کثیر »  
چون بود ؟ . همه در قرآن است « ما فرطنا فی الکتاب من شیء » ولیکن

1- 20 خطاب . . . لیکن K - N / 7 حال . . . عمل N دل را چه خطر  
باشد جان را چه عمل (ص 121) / 11 یونس 10 : 22 ک / 12 - 13 محمد 47 : 11 م /  
13 النساء 4 : 28 م / 14 الامراء 17 : 70 ک / 15 هود 11 : 46 ک / 16 الامراء  
17 : 70 ک / 17 الامراء 17 : 70 ک / 19 التبا 78 : 40 ک / الامراء 17 : 70 ک /  
20 الانعام 6 : 8 ک .



- مرد باید که بوی تواند برد . سَمعی باید که بشنود . بصری باید که ببیند .  
 از « صممٌ بکم عمی » چه آید ؟ طور سینا ، آنکه هم‌چنان برپا است ، مرد  
 باید که چون موسی بود . « أم تحسب أن أكثرهم یسمعون أو یعقلون ؟ ان هم  
 3 إلا كالانعام » . فرزند آدم را انعام نتوان گفت هیچ‌گونه . در خفتن و خوردن  
 برابر است ، اما از آنجا که حقیقتِ کار است بس مختلف اند . فضل العالم علی  
 العابد کفضلی علی أدنی رجلٍ من أصحابی . بر عابدان چندان فضل دارد ،  
 6 بر جاهلان و غافلان و کافران گویی چند فضل بود ؟

- ۷۴۲ - خلق به‌غنائی فاسد قناعت کرده‌اند و به‌غروری راضی شده .  
 « ولتعلمن نبأه بعد حین » . تو باری عزیزا خود را و اجواتا خود از کدام  
 قومی ؟ اگر همت نداری که و امتبوعان وجود همکاسگی کنی ، باری کم از  
 آن نبود که و اتباع آنان باشی « فان لم یصبها و ابل فطل » هر چه کم از این  
 بود خود نبود و به‌هزار درد ، بین العالم و المتعلم فی الأجر سواء ، و لا خیر فی  
 12 سائر الناس . انبیاء اولیاء و علماء که ورثه انبیاء باشند ، متبوعان وجوداند . أنا  
 و من اتبعنی ، و « من خلقنا أمة یمدون بالحق » ایشان باشند ، و متعلمان اتباع  
 ایشان باشند . از کسی دیگر حدیث نخواهند کردن .  
 15



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۷۴۳ - ایزد تعالی صلاح دو جهانی به عاقبتِ او مقرون دارد . و شر -  
 3 نفسِ اُورا از وی مکفی گرداناد . گفته بودی که من سخنِ بلند فهم نمی کنم .  
 چیزی نوید که مرا نشاید . اولاً : این همه پست که می کنی . اگر نمی  
 دانی که صلاح تو من بدانم بر تو غرامت است . و اگر نمی دانی که شفقتِ  
 6 من بر نگاه داشت صلاحِ تو تمام است ، هم بر تو تاوان بُود . و اگر می دانی که  
 علم من به از علمِ تو است و شفقتِ من در حقِ تو تمام است ، پس تو را چرا  
 کالیّت بین یدیِ الفاسیل شرط نیست ؟ . اوّل بدان که این مکتوبات را  
 9 مطالعت کردن اگر چه ندانی عظیم الجدوی بُود . و تابشی که از این به گوهر  
 تو رسد ، تو را به روزگار دیده دهد که آن بتوانی دانستن .

۷۴۴ - وجهِ دوم : بدانکه چون تودر إرادت صادق باشی ، خود روزگار  
 12 آنچه صلاح وقتِ تو بود خود بر قلم راند . و باشد که تو ندانی که صلاحِ  
 تو در چیست کارِ تو تسلیم است و بس ، ترا همین بلك وظیفت است . باقی  
 چون تو داد کار از نهادِ خود بدادی وظیفه آن جانب است . اُمّا کار در آن  
 15 است که تو تسلیم به شرط بتوانی بود که تسلیم را راه دراز است . چون آن

1 بسم . . . الرحیم ( تصحیح برای همانندی نامه ها ) المکتوب السابع والستون K و من  
 رساله ۸ ؛ رحمه الله بسم . . . الرحیم N / 2-3 ایزد . . . گرداناد K - N /  
 3-11 گفته . . . دوم N بعد المقدمة K / 15 تسلیم N تسلیم K / بتوانی بود که N  
 نتوانی کرد K / راه K را می N .

راه را سلوک کنی ، تسلیم رویِ جمالِ خود با تو نماید . آنگاه چون به تسلیم رسیدی راه تو برسد ، راه معشوق در تو نماید . روشِ مریدان تا آنگاه بود که به تسلیم کلی رسیدند . و باقی روشِ پیران بود در مریدان .

۷۴۵ - اگر مورچه‌ای خواهسد که مثلاً از همدان به کعبه رود بروی سخت متعذر بود . اما اگر جهد کند تا خود را برپیرِ کبوتری یا بازی بندد آن کبوتر به زودی این مورچه را به کعبه تواند رساند . راهِ مورچه چندان است که خود را برپیرِ کبوتر جای سازد ، باقی نه راهِ او است . یا داود! مَنْ طَلِبْنِي وَجَدَنِي . بر تو بیش از آن نیست که راهِ طلبِ روی ، تا نام تو در جریده طالبان اثبات کنند . چون طالبِ حقیقی آمدی وجهِ آن خود با تو بود . « وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلاً » ، اما نپنداری که تسلیم کردن آسان کاری است ، هیاتاً! تو را چندین سال هنوز خدمتِ کفشی می باید کردن تا بدانی که حقیقتِ تسلیم چه بود ، آنگاه راهِ آن بدانی که چون است ، آنگاه سلوکِ این راه بکنی . چون سالك شدی با تو گویند :

انزل بمنزل زينب وربابِ وارثع فهذا مرتع الاحباب

۷۴۶ - اما تو هنوز از تسلیم نامی شنیده‌ای و معنیِ آن عادتِ دانی ، تو از کجا و تسلیم از کجا ؟ بر پروانه آسان است که خود را بر آتش اندازد اما سوختن بر آتش بود :

1 را N - K / 1 و 2 آنگاه K آنگاه N / 2 نماید N نماید K / 3 رسیدند K برسد N / و N - K / پیران N بدان K / 4 مثلاً N - K / 5 را N - K / یا بازی N - K / بنده K محکم سازد N / 6 زودی N روزی K / تواند N - K / 7 بر N - K / سازد K کند N / 9 طالبان اثبات N طالب ثبت K / حقیقی N - K / وجه آن N وجدان K / 10 الفاظ 35 : 49 ك / 11 آسان کاری N ساز کار K / کفشی N کفش K / تسلیم N - K / 12 و 13 آنگاه K آنگاه N / 12 آن N - K / 13 سالك شدی K سلوک کردی N / گویند K گوید N / 14 بمنزل زينب N ( و ص 307 وزیدة الحقائق ) منزل دعد K / فهذا N - K / نامی N نام K / 16 پروانه N فراش K / 17 اما N الا K / بود K بود بیت N .

مردانه کسی باید کاید بر ما / تو مرد نه ای مگرد گردِ درِ ما  
 داری سرِ ما و گر نه دور از برِ ما / ما دوست کُشیم و تو نداری سرِ ما  
 ما را خواهی تن به غمان اندرده / چون شیفتگان سر به جهان اندرده  
 دل پر خون کن و به دیدگان اندرده / و آنکه زپی دودیده جان اندرده

۷۴۷ - تا با تو ذره ای عادت پرستی هست حقیقتِ تسلیم روی با تو نکند .  
 ۸ تو آنکه نه مملانی، تو عادت پرستی . چون عمومِ جهودان و ترسایان . اگر تو  
 بدانی که تو را چه می باید کرد آنکه بدایتِ تو آن بود که زُنُتارِ عادت بریدن  
 گیری . و زُنارِ گبر کی بگسلی . چون به روزگار زُنُتارِ عادت بریده گردد ،  
 ۹ تسلیم آنجا تواند بود ، باقی ؛ لیس التکحل فی العینین کالتکحل .

۷۴۸ - تا توانی از دست و زبان و قلم و جباه و مال چیزی می رسان . و علی  
 الخصوص به درویشان . و مُدَاراةُ النَّاسِ صَدَقَةٌ ، وَالکَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ ، یاد  
 ۱۲ دار ! و از راه هر چه باز پس کردی گیرد بهتر گردد . من استوی یوماه فهو مضنون .  
 مکتوباتِ من تا توانی مطالعه می کن و فرقی نیست میانِ آن سخن که فروتر  
 است و برتر است ، که هر از یک معدن آمده است آن نیز که تو پنداری  
 ۱۵ که دانی هم مدخول بود . باش تا تو را ذوقی راست پیدا گردد ، آنگاه برادرانِ  
 تو اعتماد بود . حالی خیری می کن ، و از شر دور می باش چندان که می توانی

۷۴۹ - نوشته بودی که المكافات فی الطريقة واجبة . ای دوست ! این  
 ۱۸ غلط است ، و کس نگفته است . و آنکه این گوید خطا گوید ، الا که چیزی

۱ - ۲ مردانه . . . بر ما K - N / ۳ - ۴ ما را . . . دیده گان اندرده K - N /  
 ۳ به غمان ص ۳۶۱ پینها K / ۴ و آنکه . . . جان اندرده ص ۳۶۱ NK / ۵ آنکه  
 K - N / اگر تو N اگر K / ۷ - ۸ بریدن گیری K ببری N / و زُنارِ گبر کی بگسلی N  
 K - ۸ / ۹ تواند بود باقی K توانی یافت N / ۱۰ و جباه و مال K - N / رسان N رساند K /  
 ۱۲ از راه K - N / گرد بهتر گرد K کرده بهتر N / ۱۳ - ۱۶ مکتوبات . . . بود N  
 K - / ۱۶ دور می باش N پردیز می کن K / ۷ بودی N بودی نوشته بودی K /  
 ۱۸ گوید . . . گوید N گفت . . . گفت K .

- دیگر خواهد که من پی نیفتم . من حیث الاصطلاح ، اگر به طریقت آن می خواهی که « وَأَلُّوا اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لِأَسْقِينَاهُمْ مَاءً غَدَقًا » پس در این طریقت مکافات واجب نیست . عیسی - عم - می گوید : « مِنْ سَلَبَ إِزَارَكَ فَاعْطِهِ رِداءَكَ . وَمَنْ ضَرَبَ خَدَّكَ الْاَيْمَنَ فَحَوَّلْ اِلَيْهِ خَدَّكَ الْاَيْسَرَ . لِعَمْرِي خُدَايَ تَعَالَى مِي گويد : « فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ » أمّا این امر اباحت است نه امرِ وجوب ، ندیدی که « فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ » و « أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى » و « الْكَاظِمِينَ الْفَيْضَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْحَسَنِينَ » و همچنین می گوید : « وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ » أما قامت این آیت بین ! « وَلَنْ صَبِرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ » .

- ۷۵۰ - جوان مردا ! این نکته نیکو بدان که کس نداند و نگوید إلا من شاء الله . خدا می گوید : « إِنَّ اللَّهَ بِأَمْرِ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ » عدل این بود که حقِ خود بستانی . و احسان آن بود که حقِ خود رها کنی . اکنون مبتدی را که در حظوظِ خود در حدِ بشریت مانده بود ، سعی کند در عمارتِ أسبابِ دنیا ، احسان بهتر است از عدل ؛ من سلبِ إِزَارَكَ فادفع اِلَيْهِ رِداءَكَ خطابست و اهلِ بدایت ، و هم چنین « فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ » ، « وَلَنْ صَبِرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ » ، « وَالْكََاظِمِينَ الْفَيْضَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ » أمّا منتهی را که از حظوظِ خود برخاسته است ، عدل بهتر از احسان . است . و هذا له سرٌ عجیب .

۱ که N - K / نیفتم N نمی افتد K / به طریقت N طریق K / 2 الجن 72 : 16 ك / پس N - K / 5 - 6 البقرة 2 : 194 م / 7 الشوری 42 : 40 ك / 7 - 8 البقرة 2 : 237 م / 8 آل عمران 3 : 134 م / 9 می N - K / النحل 16 : 126 م / أما N - K / 10 این N - K / بین N - K / النحل 16 : 126 م / 11 نیکو بدان N می دان K / 11 - 12 کس . . . گوید N - K / 12 النحل 16 : 90 م / 13 خود بستانی N بستانی K / 14 در حق N حق K / مانده بود N - K / 15 - 15 در عمارت . . . دنیا N - K / 15 از N که K / فادفع اِلَيْهِ N فاعطه K / 16 الشوری 42 : 40 ك / 17 النحل 16 : 126 م / آل عمران 3 : 134 م / 18 که N که سر K / خود . . . است N بر خواست K / از احسان N - K .

۷۵۱ - جوان مردا! نیکک گوش دار! اگر کسی از تو ازار بستاند ظلمی بکرد. شکرانه آنرا که تو را از این ظلم نگاه داشت ردای خود نیز اندر میان نه، و آن مرد را بحجل کن! تانفس تو رام گردد و حظوظ خود در میان نهد. چون حظوظ تو از میان برخاست، نفس تو قوی گردد و تو را حکم روان گردد، و تو صاحب دل روزگار گردی، پس هر که ازار تو بستاند رو بود که با او احسان کنی و ردای خود به وی دهی که تقدیر خود داد تو از وی بخواهد و هیچ مسامحت نکند، هم در دنیا و هم در عقبی. پس احسان اینجا در عدل بود، باید که تو ازار خود به نیکوتر وجهی از بازستانی و او را از بند تقدیر بی مسامحت باز رهایی، چه چون تونه ازار خود می طلبی بلکه راحت او می طلبی، این هم احسان بود.

۷۵۲ - اما باید که به چشم شفقت در خلق نگاه کنی چون پدر مشفق بر فرزند خود. چون بدین مقام رسیدی که الشفقة علی خلق الله، تو را روی نماید، لابد اینجا کودک را بباید زدن، اگر زنی جور بود نه احسان و حق کودک را ضایع کرده باشی. مقصود آن است که باعث تو بر زدن کودک نه هوا و غضب و حظ نفس خود بود، چون چنین بود اگر زنی عاصی باشی نه محسن. یا محمد! «واغلظ علیهم»، یا داود! بشر الصدیقین و انذر العاصین. والظلم وضع الشيء فی غیر موضعه. آنجا که عدل باید کرد اگر احسان کنی ظلم بود به صورت احسان. ظلم را صورتی هست و حقیقی، و احسان را نیز هم چنین صورتی هست و حقیقی گاه شیطان صورت احسان و اتونماید، و در آنجا

1 از تو ازار N از او تو K / 2 شکرانه آنرا که N انك K / نگاه داشت N برهاند  
 K / 2-3 نیز اندر میان N در K / 3 تو N-K / 4 تو از میان N از تو K / گردد  
 N بود K / دل N-K / 6 او K وی N / 7 خود N-K / عقبی N آخرت K / 8 باید  
 N-K / تو N ترین K / 9 بی مسامحت باز N و بی مسامحتی به K / نه N-K / 10 هم N  
 K / 12 بر N در K / که N-K / 13 اینجا N آنجا که K / اگر K کر N / و حق  
 K و چون N / 15 غضب K شهوت N / خود N-K / نه محسن N-K / 16 التوبة  
 9 : 73 م و التحريم 66 : 9 م / الصدیقین و انذر العاصین (تصحیح) العاصین و انذر الصدیقین N  
 المؤمنین و انذر الصدیقین K / 18 نیز N-K / 19 صورتی . . . حقیقی N-K .

حقیقتِ ظلم تعبیه کرده بود . و گاه صورتِ ظلم در حقیقتِ إحسان از مردان و پیران در وجود آید . عاقلان دانند که این إحسان است نه ظلم ، چون حجامت طفلِ رضیع را و مانند آن .

3

- ۷۵۳ - اینجا بدانی که مصطفا - صلعم - چرا گوید : من کان منکم آمراً بالمعروفِ فلیکن أمره ذلك بمعروف . جوان مردا ! بسیار کسان پندارند که امرِ معروف می کنند و ایشان من حیث التحقيق عاصی باشند . امرِ معروف و نهی منکر انبیسارا مسلم بود که از حظوظِ خود برخاسته بودند ، آنگاه التعظیم لأمرِ الله والشفقة علی خلقِ الله ایشان را بر آن دارد که نگذارند که در وجود چیزی ناشایسته رود ، هم تعظیماً لأمرِ الله و شفقة علی خلقِ الله .
- ۸ أمّا أبلهی که نه معروف شناسد و نه منکر داند از سرِ هوای نفسِ بشریتِ خود خواهد که خود را از کسی به آورد ، بروی به عبارتی غلیظ منکری بی معروف در کار کند تا لاجرم در حق مأمور جز زیادتِ جراتی نبود .
- ۹ و در حق آمرجز عجبی زشت حاصل نبود .

12

- ۷۵۴ - حَسِبْتِ أَنْبِیَاراً آمَدَہِ اسْتَوِ عَلَیہِمْ عِلْمُہُمْ ، نَہِ أَهْلِ عَادَتِہِ رَا مِی خَوَامِ بَلْکَہِ أَنْ قَوْمِہِ رَا مِی خَوَامِ کہ « وَجَعَلْنَا مِنْہِمْ أُمَّةً یَہْدُونَ بِأَمْرِنَا لِمَا صَبَرُوا »
- ۱۵ یعنی کہ از مخالفتِ شہوات و هوا و حظوظِ نفسِ بیبری « وَکَانُوا بِآیَاتِنَا یُوقِنُونَ » یعنی مہ کارهای ایشان ، ایشان را علی اتم الوجوه مکشوف شده بود . پس از

۱ کرده K - N / و گاه K گاه N / از مردان و N بر مردان از K / 3 مانند K  
 امثال N / 4 گوید N گفت K / منکم N - K / 5 بمعروف K - N / کسان K کس N /  
 7 مسلم N - K / خود N نفس K / آنگاه N آنگاه K / 9 شایسته K پایسته N /  
 10 و نه K نه N / هوای K هوا N / 10 - 11 بشریت . . . بروی N خویش به K /  
 11 منکری K منکر N / 12 بی معروف دو K به معروف بر N / K ثمره آن N /  
 زیادتِ جراتی K حیوانی N / 13 زشت K بی N / نبود N نشود K / 14 آمده است  
 N بود K / 15 بلکه . . . م N - K / السجدة 32 : 24 ل / 16 که از K در N /  
 هوا و K - N / نفس K بشری N / ببری N - K / السجدة 32 : 24 ل / 17 ایشان N  
 - K / شده بود N شود K .

سَرِ عَلِيٍّ بِهٖ كَالْوِ اُزَسَرِ شَفَقِي بِرَخْلِقِي بِعَاقِي بِشَرِي اِرشَادِي كُنْتَدِ « وَمَنْ  
 خَلَقْنَا اُمَّةً يَهْدُوْنَ بِالْحَقِّ وَبِهٖ يَعْدِلُوْنَ » هَمِيْنُ بُوْدَ قَا دَانِي . اِكْتُوْنُ مِثْلُ چَنِينِ  
 3 است كه المكَافَاةُ فِي الطَّبِيْعَةِ وَاجِبَةٌ وَايْنِ سَخْنِ حِكْمَايِ مُتَقَدِّمِ اسْت . وَمَعْنِي  
 اِيْنِ مِثْلُ غَامُضِ اسْت . وَحَالِي كَاغْذِ بَرَسِيْدِ ، وَرَنَهٗ دَرَايْنِ مِيْدَانِ مَجَالِي سَخْنِ  
 اسْت ، وَنِيْكَوْ مِثْلِي اسْت ، يَعْنِي دَرِوْجُوْدِ ، هَمَّ بِهٖ مِيْزَانِ حَقِّ مِيْ رُوْدِ .  
 6 « وَكُلِّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ » « وَمَا يَنْزُلُهٗ اِلَّا بِقَدْرٍ مَّعْلُوْمٍ » وَبِالْمَدْلِ قَامْتِ  
 السَّمَاوَاتُ وَالْاَرْضِيْنَ .

۷۵۵ - اِگَرِ كَسِّ مِثْلًا ثَوْرًا بِرَنَجَانْدِ بِهٖ زَبَانِ يَا بِهٖ فَعْلٍ ، وَتَوَ مَكَافَاةً تَكْنِي  
 9 نَهٗ بِهٖ زَبَانِ وَنَهٗ بِهٖ فَعْلٍ ، سُنَّتِ اُزَلِي چِنَانِ اسْت كه رَنَجِي بِهٖ وِي رَسَدِ اَزِ جَايِ  
 دِيْگَرِ . المكَافَاةُ فِي الطَّبِيْعَةِ وَاجِبَةٌ ، اَيِّ فِي طَّبِيْعَةِ الْوُجُوْدِ ، وَايْنِ هَمَانِ اسْت كه  
 « وَلَئِنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اِلٰهٍ تَبْدِيْلًا ، مَعْنِي وَاجِبِ اِيْنِ بُوْدِ كه لَا تَبْدِيْلَ لِكَلِمَاتِ  
 12 اِلٰهٍ وَايْنِكِهٖ سُنَّةُ اِلٰهٍ مِيْ خَوَانِمِ هَمَانِ مَعْنِي طَّبِيْعَتِ اسْت . وَحَالِي بِيْشِ اَزِ اِيْنِ  
 كَاغْذِ نِيْسْت . اِگَرِ وَاقْتِي دِيْگَرِ اِتْفَاقِ اِفْتَدِ كه وَاسَرِ اِيْنِ سَخْنِ اَيِّمِ ، اَنْچِهٖ  
 وَاقْتِ اَمْلًا كُنْدِ نُوْشْتَهٗ شُوْدِ اِنْشَاءُ اِلٰهٍ تَعَالٰی وَحَدَهٗ . وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتْبَعَ الْهَدٰى  
 15 وَصَلٰى اِلٰهٌ عَلٰی نَبِيِّهِ وَعَبْدِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اَجْمَعِيْنَ .

1 اِزِ مَرِّ N - K / بِرِ K بِهٖ N / اِرشَادِي N اِرشَادِ K / كُنْتَدِ K كُنْدِ N / 1 - 2 الْاِعْرَافِ  
 7 : 181 كُ / 4 مِثْلُ . . . اسْت N غَامُضِ K / 6 الرَّعْدِ 13 كُ 8 مِ / الْحَجْرِ 15 : 21 كُ /  
 7 الْاَرْضِيْنَ N الْاَرْضِ K / 8 - 9 بِهٖ زَبَانِ . . . بِهٖ فَعْلٍ N وَتَوَ مَكَافَاةً تَكْنِي K / 11 الْاِحْزَابِ  
 33 : 62 مِ / 12 مِيْ خَوَانِمِ N - K / 13 دِيْگَرِ N - K / كه . . . اَيِّمِ N - K / 14 اِنْشَاءُ  
 . . . وَحَدَهٗ N - K / وَالسَّلَامُ . . . الْهَدٰى N - K / 15 وَصَلٰى . . . اَجْمَعِيْنَ N - K .

بِجْمُوعَةٍ (K = جَارِ اِلٰهٍ) دَرِ اِيْنِجَا چَنِينِ بَيَانِ يَافْتَهٗ اسْت : تَمَّتِ الرِّسَالَاتُ وَالْحَدِّثُ وَحَدَهٗ  
 وَصَلٰى اِلٰهٌ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ . وَفَعْلُ الْفَرَاغِ مِنْ كِتَابَتِهَا غَدَاةُ يَوْمِ الْاِثْنِيْنَ الثَّانِيِّ وَالْمَشْرِيْنَ مِنْ شَهْرِ  
 رَبِيْعِ الْاٰخِرِ مِنْ شَهْرِ سَنَةِ ثَمَانِ وَسِتِّيْنَ وَسِتَّمِائَةٍ . كَتَبَهُ الْعَبْدُ الضَّعِيْفُ الرَّاجِي رَحْمَةً رَبِّهِ الْاَطِيْفِ  
 خَلِيْلِ . وَرَحِمَ اِلٰهُ مِنْ نَظَرِ فِيْهَا وَدَعَا لِكَاتِبَتِهَا وَلِصَاحِبِهَا بِالْخَيْرِ . وَاَللّٰهُ وَليُّ الْاِجَابَةِ وَالسَّلَامُ .



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۷۵۶ - بهترین چیزها شکر است امرخدای را که دارنده دوجهان است  
 و داننده آشکارا و نهان است . پس درود بر مصطفا که سید ولد آدم است 3  
 و رحمت این عالم و آن عالم است ، و بر اهل بیتش - عم - که نور شریعت  
 محمد - صلعم - آند . و از جهت خدا منصور و مؤیداند .
- ۷۵۷ - أمّا بعد : بدان که چون اهل ضلالت بسیار گشته آند ، واجب 6  
 دیدم عنایت نمودن در بیان مذهبی که سلف صالح بر آن بوده آند . و خواص و  
 عوام را بدان اقتدا فرموده آند و کتابی کردم در این معنی به تازی و « رسالت  
 علانی » اش نام کردم از پسر خزانة مولانا تاج الدین علاء الدوله . و چون از آن 9  
 کتاب برداختم ، این رسالت را به پارسی ساختم از پسر پادشاه زاده جمال الدین  
 شرف الدوله عز نصره . و این کتاب را نام « رسالت جمالی » کردم ، و تفصیلش  
 در سه فصل یادکنم ، ان شاء الله . 12
- ۷۵۸ - فصل اوّل : بدانکه مثال پیغمبران مثال طیبیان است ، و مثال 12  
 خلق بیاران ، و مثال قرآن مثال خزانة . داروی همه بیاران آنجا بود ،  
 و برای این گفت حق تعالی : « وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ 15  
 لِلْمُؤْمِنِينَ » و همچنان که هر کسی که به طیب ایمان ندارد و همه چیزها گزاینده

1 بسم . . . الرحيم P I و منها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم و به نستعين M /  
 7- 8 و خواص . . . فرموده آند M - P L I / 7- 12 دیدم . . . کردم . . . کردم  
 . . . پیر داختم . . . ساختم . . . کردم . . . کنم P L I دیدم . . . کردم . . .  
 کردم . . . پیر داختم . . . ساختم . . . کردم . . . کنم M / 10 را M - P L I /  
 11 عز نصره M - P L I .

\* \* \* نامه صدر بیست و هفتم ( رساله جمالی ) P 52 . M 61 . L 55 a . I 40 \* \* \*

خورد که طیب او را از آن منسح کند بیماری او هر روز زیادت گردد ،  
 همچنین کافران و فاسقان که به گفت او - صلعم - کار نکنند و هر چه او  
 3 گفت نکنند ، بیماری ایشان هر روز زیادت بود : و برای این گفت « وَاَمَّا  
 الذِّينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ رِجْسًا اِلٰى رِجْسِهِمْ » و جایی دیگر گفت :  
 « فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضًا » و چنانکه کسی که به طیب  
 6 ایمان دارد و گفتار او کار بتدد ، هر روز تن درست تر باشد ، و ایمانش به طیب  
 زیادت گردد .

۷۵۹ - همچنین مؤمنان که از قول پیغمبران - صلعم - کار کنند ، ایمانشان  
 9 هر روز به طیب و دارو زیادت باشد . و برای این گفت حق تعالی : « وَالَّذِينَ  
 اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى » . و دیگر جای گفت : « لِيَزِدَّوَا اِيْمَانًا مَّعَ اِيْمَانِهِمْ » .  
 و چنانکه طیب معالجت بیمار کدر خور بیماری کند ، بعضی را داروی تلخ  
 12 فرماید و بعضی را داروی شیرین ، و بعضی را داروی اندک و بعضی را بسیار ،  
 همچنین ایزد تعالی خطاب می کند با پیغمبر - صلعم - که « وَاَنْذِرْ عَشِيْرَتَكَ  
 الْاَقْرَبِيْنَ » معنی آنست که با علی بوطالب - که سپهسالار دین است - سخن  
 15 بی محابا گو ، و خبرش ده از قسرو جبروت ما ، و بگو : که « اِنَّ اللّٰهَ  
 عَزِيْزٌ ذُو اِنْتِقَامٍ » .

۷۶۰ - باز صهیب و بلال که شکسته دلان اند تقویت ده به لطف ما  
 18 و بگو : که « اِنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ غَفُوْرٌ » . پس همچنین پیغمبر - صلعم - همین  
 وصیت می کند جماعتی را که میراث داران او اند از علما ، که کَلِمَاتِ  
 النَّاسِ عَلٰى قَدْرِ عُقُوْلِهِمْ ، یعنی اگر با کسی از عالم خوف باید گفت ،

2 گفت او PI گفته پیغمبران ML / 3 این L-PMI / 3-4 التوبة 9 : 125 م /  
 5 البقرة 2 : 10 م / 6 باشد PLI شود M / 9-10 محمد 47 : 17 م / 10 الفتح  
 98 : 4 م / 11 در خور بیماری M-PLI / 12 را داروی M / 12 را داروی  
 شیرین L را شیرین M دارو شیرین PI / داروی اندک PLI اندک M / 13-14 الشراء  
 24 : 214 ك / 15 ما M-PLI / 15-16 ابراهيم 14 : 47 ك / 17 باز L بار M با  
 PI / دلان M-PLI / 18 عزیز غفور PI غفور رحیم ML .

- أورا از عالم رجا مگوئید ، که أورا هلاك كنيد . ومچنين باكسى كه رجا براو غالب باشد ، اگر شهام آن رجا باوى بگوئيد ، أورا هلاك کرده باشید . نه بينى كه اگر كسى را سقمونيا بايد داد ، أورا طباشير دهند زبان دارد ؟ وگمان مبر كه اين طامات بى معنى است كه خلاصة أولين و آخرين در نبوت اين است ، وبيشتر علما به علم نبوت راه نبرند ، وندانند كه اُقتيمون و اُقيون در قرآن كجا بايد جست . وهمانا گويى كه اين در قرآن كجا است ؟ وشرح كردن آن در قرآن روزگارِ دراز خواهد ، وخاطرِ همگان را فهم نكند ، وليكن در اين آيت تأمّل كن كه « ما فرطنا في الكتاب من شيء » يعنى كه هيچ چيز نيست كه در قرآن ياد نكردم ، وليكن ع : خورشيد نه مجرم آر كسى بينانيست .

- ۷۶۱- واگر نه آن بودى كه معجونهاى رنگارنگ بودى در قرآن خداى تعالى نگفتى كه « قل كَلِّمْ يَعْملُ عَلَى شَاكِلَتِهِ » معنى آنست كه هربهار از آن معجون خورد كه پيغامبر - صلعم - فرمايد كه اين وى را سود دارد . يكي اين معجون خورد كه « فاعلم انه لا إلهَ إلا اللهُ » ويكى اين خورد كه « واقيموا الصلاة وآتوا الزكاة » ويكى اين خورد كه « اتقوا الله وذروا ما بقى من الربا » ويكى اين خورد كه « أنظروا ماذا في السماوات والأرض » ويكى اين خورد كه « فاعتبروا يا أولي الأبصار » وبيشتر قرآن هم شرح معجونها ومطبوخها وشربتهاى بيمارى مختلف خلق است .

1- 2 با . . . اگر شما PLI اگر . . . شما M / 2 بر او PLI بودى M / اورا  
 PLI كه اورا M / 3 دهند PLI دهند كه اورا M / گويى كه PLI كه گويى M /  
 7 آن PLI - M / در از PLI - M / 8 - 9 الانعام 6 : 38 ك / 10 خورشيد . . .  
 ار PLI ( و ص 411 ) خورشيد چه جرم از M / 11 - 18 كه معجونها . . . است PMI  
 - L ( از اينجا تا پايان رساله جمالى وهشت نامه پس از آن تا ميان نامه ( P 61 = 87 چ )  
 از نسخه L افتاده است . پيش گفتار بخش دوم ص 6 ديده شود / 11 معجونها PI  
 معجزها M / 12 الأسراء 17 : 84 ك / 13 بيار PI بيمارى M / پيغامبر PI پيغمبرش  
 M / 14 محمد 47 : 19 م / 14 معجون . . . اين PI - M / 15 البقرة 2 : 43 م /  
 15 - 16 البقرة 2 : 278 م / 16 - 17 يونس 10 : 101 ك / 17 الحشر 59 : 2 م / 18 هم  
 PI - M / ومطبوخها وشربتها PI - M / است MI است بيت P .

اول و آخر قرآن، ز چه با آمدوسین؟ یعنی اندر ره دین رهبران، قرآن بس

۷۶۲ - وبه حقیقت بدان که مردانِ مرد که در علمهای دیگر هزار  
 8 هزار منزل ببرند در هرنفسی، چون در وادی علمِ نبوت قدم زنند از  
 دشواری ره سرگردان شوند.

آتش است این ره از آن اقدام سوزد روز و شب

6 جز به جان رفتن در این ره يك قدم را یار نیست

پس کم از آن نباشد که إقتباسی کنی از انوارِ مشاعلی که در مویبِ  
 9 انبیا می فروزند تا هنجارِ ره بیابی و گمراه نشوی.

۷۶۳ - فصل دوم: از این جمله بدانی که بر پیغامبران و علما واجب است

معالجت کردنِ بیماران، و هر کسی را درخورِ بیماریِ او، علاج شاید  
 12 کردن. و اگر عالمی در خود بیماری بیند، علاج به دارویی کند که جاهل  
 را نشاید. و خواص را معالجتِ عوام واجب است. و چون اهل بدعت بسیار

گشتند، سلف صالح واجب دیدند اجماع کردن از بهر عوام بر اعتقادی  
 15 که کس در آن طعمی نکند، تا عوام فارغ دل باشند. و ممکن بود ایشان را،  
 به صنعتی مشغول شدن که عمارت دنیا بدیشان باز بسته است، پس روزگار

خوبش در طلب علم صرف نتوانند کرد که اگر کسی در علم خوض کند،  
 18 کمترین شرطی آن است که هیچ علاقه در باطن ندارد، بازن و فرزندی مادرو  
 پدر و چیزهای دیگر که قاطع طریق او بود. پس بعد از این اگر پنجاه سال  
 علم آموزد بود که چیزی بداند، و اغلب آن بود که زندیقی بیرون آید.

19-1 اول . . . آید L - PMI / 1 شعر از سنائی است / 3 قدم PI قوت M /

4 شوند I شوند بیت PM / 5 اقدام M اقدام PI / سوزد I بسوزد P سرزد M / 6 ربار

نیست M (م وزن و قافیه باص 142) باریست بس PI / 7 پس M - PI / مشاعلی PI

مشاعل M / 8 هنجارده I اینجاره P هنجارراه M / 9 بدانی PI بدانسق M / پیغامبران

PI پیغامبران M / 10 علاج PI معالجت M / 11 خود PI خویشن M / علاج PI

معالجت خود M / 12 عوام M عالم PI / و چون PI چون M / 14 کس در آن M

کسی در او PI / 16 طلب M - PI / 17 است PI بود M / 18 پس M - PI .

وَنَعْمُوذُ بِاللهِ مِنْ ذَلِكَ . وَأَزْ هَيْبَتِ اِيْنِ صَدَمَتِ صَدِيْقِ اَكْبَرِ هَمُوَارِهِ  
 دَرْدَعَا كَفْتِي : اَللّٰهُمَّ اَرِنَا الْحَقَّ حَقًّا ، وَاَرْزُقْنَا اِتِّبَاعَهُ . وَاَرِنَا الْبَاطِلَ  
 3 باطلا وَاَرْزُقْنَا اجْتِنَابَهُ .

۷۶۴ - پس عَجَب از عوام ، که هرگز يَكِ سَاعَتِ در طلبِ علمِ صرف  
 نکرده باشند ، و خويشتن را بَرَابَرِ کُنند با کسانی که روز و شب خورند  
 6 جگر خورند ، و در طلبِ هر مسأله چندان رنج کشند که کوه از آن  
 بگدازد ، لا بَلِ که بر این اختصار نمی کنند و علماء را کافرو مُبتدع خوانند ،  
 و اهلِ علم در ایشان به چشمِ رحمت نگرند ، و به جوابِ ایشان مشغول نگردند ،  
 9 و زبانِ حال از ایشان از این معنی حکایت کند که :

فردا که بر من و تو وزد بادِ مهرگان  
 آنکه شود پدید که از مادو ، مرد کیست

۷۶۵ - فصل سوم : بدانکه کسانی که در کلامِ خود کردند ، مثالِ  
 12 ایشان مثالِ بیماری بود که عاَلتِ ایشان به دارویِ حلالِ صِحَّتِ نمی پذیرفت  
 پس معالجتِ کردنِ ایشان به دارویِ حرامِ به حکمِ ضرورتِ حلال بود ، و در  
 15 شرعِ خمر حرام است ، ولیکن اگر بیماری بود که طبیبان گویند : شفای  
 این در خمر خوردن است و اگر خمر نخورد بپزد ، قطعاً او را خمر حلال بود  
 به اجماع همه علمای دین . لا بَلِ اگر نخورد عاصی بود ، هم چنان که کسی بی  
 18 این ضرورت خورد . و هم چنین گوشتِ خوک و مُردار حرام است ، ولیکن  
 به وقتِ ضرورتِ مباح بود ، هم چنین روان بود که کسی کلام خواند إلا

1 - 19 و نَعْمُوذُ . . . الا PMI - L / 1 و نَعْمُوذُ PI نَعْمُوذُ / M / 7 خوانند PI  
 می خوانند M / 9 و زبانِ PI لیکن زبانِ M / کند PI می کند M / که PI - M /  
 10 فردا I بیت فردا P بیت درد / مهرگان PI مهرگان M / 11 که از مادو M زما در  
 I زما و تو P / 12 فصل سوم بدانکه M فصل سوم P سوم I / 13 بیماری PI بیماریان M /  
 پذیرفت PI پذیرد M / 15 بود که طبیبان M که اطبا PI / 16 خوردن PI - M /  
 16 - 17 نخورد . . . اگر PI - M / 18 خوک و PI خوک M .

- در ضرورت که در روزگار پیغمبر - صلعم - به کلام مشغول نبودندی ،  
 و نه به روزگار صحابه - رض - و پس از ایشان فرقی مبتدعه پدید آمدند  
 3 و پیغمبر - صلعم - می گوید : کلُّ محدّثٍ بدعةٌ وکلُّ بدعةٍ ضلالةٌ .  
 معنی آن است که هر چه پس از من پدید آید که آن معهود نباشد از من ،  
 بدعت و ضلالت بود ، از آن پرهیزید .
- 6 ۷۶۶ - پس خوش کردن در کلام ، دو کس را حلال بود ، و دیگر همه  
 کس را حرام بود . یکی عالمی راسخ که قدمی راسخ دارد در دین ، و بیند  
 که مُبتدعان مستولی شدند و سخن ایشان إلا به کلام ردّ فتوان کرد ، پس  
 9 روا بود که از پیر جوابِ خصمان چندان کلام مطالعت کند که جواب  
 ایشان بدان باز دهد . و دیگر کسی که اعتقادِ اودر خدا و رسول به خلل بود ،  
 از سخن ها که شنیده بود از مُبتدعان ، و آن در دل وی تأثیر کرده بود ،  
 12 و سخن و اعظان او را شفاندهد . و علمای دین گویند که اگر این کس از کلام  
 قدری بخواند بداند که آن سخنِ مبتدعان همه باطل است ، پس این کس  
 را روا بود که از کلام قدری برخواند . و بیرون از این دو کس ، کسی  
 15 که کلام خواند و طلبِ تاویل و منشاهاست کند ، این کس مُبتدع و فتنان  
 بود ، چنانکه حق تعالی می گوید : « و أمّا الذین فی قلوبهم زیغٌ فیتَّبِعون  
 ما تشابهت منه ابتغاء الفتنه » و السلام . و الحمد لله رب العالمین . و صلی الله  
 18 علی محمد و آله الطاهرین .

### پایان بخش دوم

1- 18 در ضرورت . . . الطاهرین L-PMI / ۱ پیغمبر PI مصطفی M /  
 و بیند PI بیند M / 8 فتوان M فتوانی PI / 9 پیر M جهت PI / 11 و آن PI  
 آن M / 12 اگر M-PI / 13 بخواند PI بر خواند M / است PI بود M / 14 را  
 M-PI / 15 که PI-M / 16-17 آن عمران 3 : 7 م / 17-18 رب . . .  
 الطاهرین M و حدره و حده I و حده العزیز P .